

مرتضی راوندی

سیر قانون و دواکتوری

در

ایران

به انضمام

قانون اساسی کشورهای بزرگ

فرهنگ
و تمدن

۸

۴

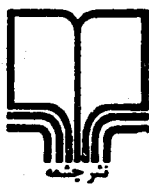
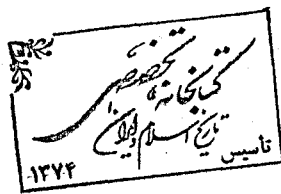
۴۲

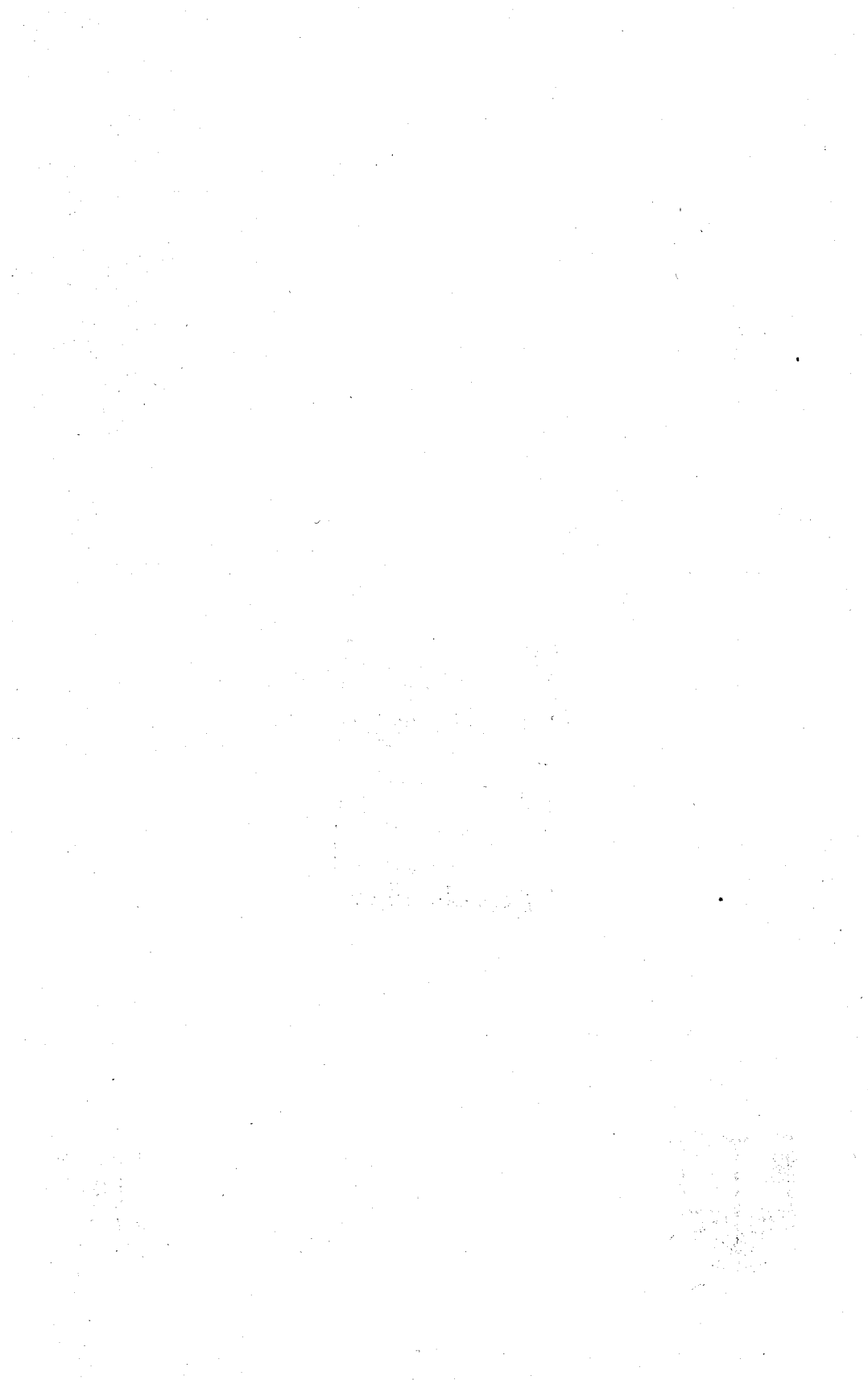


سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران



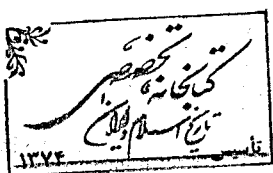
۲۸۰ تومان





سیر قانون و دادگستری در ایران

مرتضی راوندی



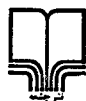
نشر چشمه - کتابسرای بابل

۱۳۶۸



کتابسرای بابل

بابل، خیابان مدرس،
خیابان باخویش، تلفن ۸۸۳۰۶



تهران، کریمخان زند، نیش میرزای شیرازی
شماره ۱۶۷، تلفن ۸۹۷۷۶۶

سیرقانون و دادگستری در ایران

مرتضی راوندی

حروفچینی : پارسا

لیتوگرافی : حمید

چاپ : بهمن

تیراژ : ۵۰۰۰ نسخه

چاپ اول : زمستان ۱۳۶۸

حق چاپ و انتشار مخصوص نشر چشمه و کتابسرای بابل است.

فهرست مندرجات

بخش اول

سیر قضا و دادگستری به حکایت تاریخ

صفحه

- | | |
|-----|--|
| ۹ | * دادگستری در عهد باستان |
| ۲۳ | * نگاهی به جهان اسلامی |
| ۲۷ | * اجتهاد در مسائل دینی - عمل به رای و قیاس |
| ۳۱ | * سیر قوانین در جهان اسلامی |
| ۴۰ | * احکام و مقررات جزائی در اسلام |
| ۷۱ | * خصوصیات دستگاه قضایی بعد از اسلام |
| ۱۷۰ | * سازمان قضایی بعد از حمله مغول |
| ۲۱۰ | * دادگستری در عهد صفویه |
| ۲۳۶ | * دادگستری در عهد قاجاریه |
| ۲۸۶ | * مقدمات جنبش مشروطه در ایران |
| | * علل و عواملی که به بیداری مردم و توجه آنان به دموکراسی و حکومت |
| ۲۸۹ | قانون کمک کرد |
| ۳۲۲ | * نظری به قانون اساسی دوره مشروطیت و حقوق ملت ایران |

* متن کامل قانون اساسی مشروطه سلطنتی ایران

* متن کامل قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (پس از اصلاحات)

بخش دوم

نظر اجمالی بر قوانین مدون معاصر

* بحثی در پیرامون حقوق فردی و اجتماعی مردم و

تکالیف دولت در عصر حاضر

* فلسفه قانون یا قانون‌شناسی

* سیر مشروطیت در انگلستان

* قانون اساسی فرانسه

* قانون اساسی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی

* قانون اساسی ایالات متحده آمریکا

بخش سوم

مسائل سیاسی دنیای معاصر

* ملت و ملیت

* دولت چیست

* نظری به تعهدات دول بزرگ درباره آزادی و حقوق ملل

بخش اول

سیر قضا و دادگستری
به حکایت تاریخ

داد گستری در عهد باستان

کلمه دات در فرس قدیم هخامنشی و اوستا به معنی قانون است و همین کلمه در فارسی تبدیل به «داد» گردیده است. کلمه داتیک، منسوب به دات به معنی داد و عدل است (یعنی قانون و این شکل پهلوی نسبت به داد است^۱).

در کتاب اداد و ایرافنامه از کلمه قانون نام برده شده است^۲: «قانون به خط زردین روی پوست گاو نوشته می‌شد، اما اهریمن بدکار، اسکندر شیریرا و ادار کرد تا کتا بهای قانون را بسوزانند. اسکندر، بخردان را نابود کرد، قانون دانان و دانشمندان کشور ایران را کشت و میان بزرگان بذر کینه و نفاق پاشید... هنگامی که مردم ایران، شاه، حکام و قانون دان را از دست دادند، اغتشاش، آنان را به جدائی افکند، و ایمان خود را از دست دادند.»^۳ قبل از حمله اسکندر در زمان هخامنشیان، مغان و پیشوایان مذهبی مجری قانون و داد گستری بودند. سیسرون خطیب رومی که در یک قرن پیش از میلاد می‌زیسته است، می‌نویسد: «مغان نزد ایرانیان از فرزندگان و دانشمندان بشمارند. کسی پیش از آموختن تعالیم مغان به پادشاهی ایران نمی‌رسد.»

نیکولائوس^۴ (از شهر دمشق) نوشته، کورش دادگری و راستی را از مغان آموخت؛ همچنین صدور حکم و قضاوت در محاکمات با مغان بوده است... در منابع خودمان هم همین مشاغل از برای آنان معین شده است. موبد، اسمی که امروز هم به پیشوایان زرتشتی داده می‌شود همان کلمه مغ است. غالباً در شاهنامه آمده که کار نویسندگی و پیشگوئی و

۱. فرهنگ ایران باستان، ۱۳، ص ۵۷.

۲. دهخدا، لغتنامه فادسی، شماره مسلسل ۶۸، حرف د، صص ۱۴ و ۱۵.

۳. امیرمهدی بدیع. یونانیان و پرتوها. ص ۱۰۲.

تعبیر خواب و اخترشناسی و پند و اندرز با مؤبدان است، و در بسیاری موارد طرف شور پادشاه قرار می گرفتند... افلاطون متفکر نامدار یونانی، زرتشت را مؤسس آئین مغدانسته است. این آئین به عقیده او «بهترین طرزستایش پروردگاران و دارای افکار و تعالیم عالی است.»^۱

سازمان قضائی در عهد هخامنشی

در ایران عهد هخامنشی، تمام قدرتها و اختیارات و از جمله قوه قضائی زیر نفوذ شاه بود، با این حال شاه عمل قضاوت و انتخاب قضاة را به یکی از دانشمندان سالخورده واگذار می کرد. پس از آن «محکمه عالی» بود که از هفت قاضی تشکیل می شد و پائین تر، محکمه های محلی قرار داشت که در سراسر کشور تشکیل می شد. قوانین را کاهنان وضع می کردند و تأمدت زیادی کار رسیدگی به دعاوی در اختیار ایشان بود، ولی در زمانهای متأخرتر مردان و زنانی جز از طبقه کاهنان به این گونه کارها رسیدگی می کردند. در دعاوی، جز آنها که اهمیت فراوان داشت، غالباً ضماخت را می پذیرفتند، و در محاکمات از راه و رسم منظم خاصی پیروی می کردند. محاکم، همان طور که برای کیفر، و پرداخت جزای نقدی، «حکم» صادر می کردند، پاداش نیز می دادند؛ و در هنگام رسیدگی به گناه متهم، کارهای نیک و خدمات اودا نیز به حساب می آوردند. برای آنکه کار محاکمات قضائی به درازا نکشد، برای هر نوع مرافعه مدت معینی مقرر بود که باید در ظرف آن مدت حکم صادر شود و نیز به طرفین دعوی پیشنهاد سازش از طریق دادوی می کردند تا اختلاف به وسیله داود و به طور مسالمت آمیز حل شود. چون رفته رفته سوابق قضائی زیاد شد و قوانین طول و تفصیل پیدا کرد، گروه خاصی به نام «سننگویان قانون» پیدا شدند، که مردم در کارهای قضائی با آنها مشورت می کردند و برای پیش بردن دعاوی خود از ایشان کمک می گرفتند. در محاکمات، سوگند دادن و وا گذاشتن متهم به «حکم الهی» نیز مرسوم بود. به این ترتیب که متهم را به کار سختی چون انداختن خسویس در رودخانه یا نظیر آن وا می داشتند تا در صورتی که بیگناه باشد از خطر برهد. رشوه دادن و گرفتن، از گناههای بزرگ بود و مجازات هر دو طرف اعدام بود. کمیوجیه فرمان داد تا «پوست قاضی فاسدی را کنند و بر جای نشستن قاضی در محکمه گسترند، آنگاه فرزند همان قاضی را برمسند قضا نشانند، تا پیوسته سرگذشت پدر را به خاطر داشته باشد و از راه راست منحرف نشود»^۲

۱. یسنا. گزارش پورداود، جلد اول.

۲. ویل دورانت. تاریخ تمدن، کتاب اول، بخش اول، ص ۵۳۲.

قوانین جزائی و انواع کیفر

دکتر گیرشمن می نویسد: « دانشمندانی که متون متعددی را که از داریوش در بیستون و تخت جمشید و شوش و نقش رستم باقی مانده مورد مذاقه قرار داده اند، وجوه تشابهی بین فرمانهای او و قوانین حمودابی تشخیص می دهند، این قوانین مبنای کار مشاورین داریوش بود، این متون رسمی توسط الواح و پاپیروسها به کلیه مراکز ایالات شاهنشاهی فرستاده می شد. در روی کتیبه هائی که در آرامگاه داریوش است، این جمله به چشم می خورد: «من دوست دوستان خود بوده ام.» و در حقیقت نیز چنین بوده است. داریوش مللی را که سر به فرمان اومی نهادند مورد احترام قرار می داد و آنها را دد اقامه کلیه رسوم و آداب و قوانین خود آزاد می گذاشت. وی در کتیبه بزرگی که از او به یادگار مانده است، چنین می گوید: «... آنچه بدی به کار رفته بود من به خوبی بدل کردم، مناطقی که بین آنها ستیز و اختلاف بود و همدیگر را می کشتند، آن نواحی به لطف اهورا مزدا دیگر همدیگر را نمی کشتند، دیگر قوی ضعیف را نمی زند و غنات نمی کند... » از این جملات پیداست که داریوش اهمیت بسیار به نظم و ثبات و اجرای عدالت می داد و قوانین او مدتی دراز، پس از پایان شاهنشاهی وی برقرار ماند. هر دوت می گوید: «قضات شاهی که از پارسیان انتخاب می شدند، وظیفه خود را تا دم مرگ انجام می دادند؛ مگر آنکه بر اثر عدم اجرای عدالت، از کار برکنار شوند. آنان در محکمه داوری می کنند، قوانین ملی را تعبیر و تفسیر می نمایند، و در همه امور تصمیم می گیرند.»

اما بعضی از ملل مغلوب مانند بابل، قوانین خاص خود را به موازات قوانین داریوش حفظ کرده اند. داریوش در عین حال که شدت عمل داشت، طرفدار و جویای حقیقت و عدالت بود.^۱

در کودش نامه می خوانیم که کورش از قول استاد خود می گوید: « عدالت آن است که به مقتضای قانون و حق باشد و هر چه از راه حق منحرف شود ستم و بیعدالتی است، و قاضی عادل آن است که فتوایش به اعتبار قانون و مطابق حق باشد.» در جای دیگر، مادر کورش به او می گوید: «در نزد پارسها، مساوات در برابر قانون را عدالت می نامند، رفتار پدر سرمشقی است از این عدالت - و آنچه را که مملکت و مردم خواهانند همان می کند و هر چه را که نهی شده است از آن احتراز می جوید - او در کارها، از قانون پیروی می کند نه از هوای نفس.»^۲

به عقیده امستد، داریوش می خواست، در دادگستری و تنظیم قوانین همپایه حمورابی

۱. دکتر گیرشمن. ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه دکتر محمد معین، صص ۱۴۵ و ۱۴۶ (به اختصار).
۲ و ۳. کودش نامه، ص ۱۱۶.

باشد، و وقتی که قوانین عصر داریوش را با مجموعه قوانین عصر حمورابی مقایسه می‌کنیم، به اندازه‌ئی آنها را در بکار بردن واژه و جمله بندی همانند می‌یابیم که به ما ثابت می‌شود که کشوردار جوان، داریوش از کشوردار کهن‌تر (حمورابی) تقلید می‌کرده است. امستد پس از مقایسه قوانین حمورابی با قوانین داریوش به این نتیجه می‌رسد که داریوش و اندرزگران حقوقیش، يك نسخه واقعی مجموعه حمورابی در پیش خود داشتند. داریوش مجموعه قوانین خود را بر چرمها نوشت و برای همه ملل تابع و سرزمینهای دور و نزدیک فرستاد و قوانین او تا ۲۱۸ قبل از میلاد (در دوره سلوکیها)، همچون قانون حاکم پایدار بود...»

ویل دورانست فهرست کوچکی از جرائم و کیفرها ذکر می‌کند: بزه‌های کوچک را با شلاق زدن از ۵ تا دویست ضربه کیفر می‌دادند. هر کس سنگ چوپانی را مسموم می‌کرد دویست ضربه شلاق مجازات داشت و هر کس دیگری را به خطا می‌کشت مجازاتش ۹۰ ضربه تازیانه بود. برای تأمین حقوق قضات غالباً به جای شلاق زدن از بزهکاران جریمه نقدی گرفته می‌شد و هر ضربه شلاق را با مبلغی معادل ۶ روبیه مبادله می‌کردند. گناهان بزرگتر را با داغ کردن و ناقص کردن عضو، یا بریدن دست و چشم کردن و بزه‌ندان افکندن و کشتن، مجازات می‌کردند.

قانون، کشتن اشخاص را در برابر بزه کوچک حتی بر شخص شاه ممنوع کرده بود، ولی خیانت به وطن و هتک ناموس و کشتن و استمناء و لواط و سوزاندن یا دفن کردن مردگان و تجاوز به حرمت کاخ شاهی و نزدیک شدن با کنیزان شاه، یا نشستن بر تخت وی یا بی ادبی به خاندان سلطنتی کیفر مرگ داشت.

در اینگونه حالات، گناهکار را مجبور می‌کردند زهر بنوشد یا او را به چهارمیخ می‌کشیدند یا به دار می‌آویختند، یا سنگسارش می‌کردند، یا جز سر، بدن او را در خاک می‌کردند یا سرش را میان دو سنگ بزرگ می‌کوفتند...»

سرپرسی ساکس مورخ انگلیسی در کتاب خود، از اینکه در قوانین ثابت و تغییر ناپذیر ماد و پارس حتی برای جریمهای کوچک مجازات اعدام منظور شده اظهار شگفتی نمی‌کند و این روش را محصول فقدان زندانهای منظم و کمی رشد اجتماعی مردم آن ایام می‌داند و می‌گوید در انگلستان عهد ویکتوریا نیز سرقت گوسفند کیفرش قتل بود...» به نظر داند اما یف پژوهنده شوروی: «برای آگاهی نسبی به قوانین و نظامات عهد

۱. امستد. شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه مقدم، ص ۱۴۴ به بعد.

۲. تادیک تمدن، کتاب اول، بخش اول، ص ۵۳۲ به بعد.

۳. مأخوذ از تادیک ایران، سرپرسی ساکس، ترجمه فخر داعی.

هخامنشی مطالعه نامه‌هایی خطاب به ساتراپها که متضمن شکایات مردم است و بررسی قوانین حقوقی، و قوانین مربوط به آزادی برده‌ها، مطالعه اسناد اداری و مکاتبات رسمی مأمورین و صورت مجلسهای مربوط به هبه و هدایا و قبوض مربوط به دیون، قراردادهای مربوط به فروش اموال، عقدنامه‌ها، دستورهای مربوط به طرز اداره املاک و جمع آوری خراج، کتیبه‌های تاریخی و کتب مذهبی و نظایر اینها سودمند و ضروری است.^۱

سازمان قضائی پس از حمله اسکندر و استقرار حکومت اشکانیان

پس از حمله اسکندر یکبارہ سازمان قضائی و اداری ایران دگرگون نگردید. اسکندر برخلاف شهریاران هخامنشی فقط در صدد گردآوری مالیات و ذخیره کردن آنها به صورت شمشهای طلا درخزائن خود نبود، او بالعکس گنجینه بزرگ هخامنشیان را که به صورت سرمایه مرده و راکد خفته بود، به کار انداخت و در سرزمینهای تصرف شده، شهرها و راههای مهم بازرگانی و سوق الجیشی به وجود آورد. هزاران بازرگان و پیشه‌ور یونانی، به امید نفع و انجام معاملات سودمند به ممالک شرقی روی آوردند، و توسعه مبادلات بازرگانی میان سرزمینهای شرقی و یونانی به نفوذ هنر و زبان و فرهنگ و رویه‌ها و سازمانهای قضائی یونان در ایران کمک کرد. در مرکز پایتخت ساتراپ نشینها، ادارات مرکزی و خزائن، اسناد سیاسی و حقوقی و قضائی نگهداری می‌شد. پادشاه در رأس کشور قرار داشت. « فراگرفتن زبان یونانی یعنی زبان طبقه حاکم و فرمانروا سخت معمول گردید، مزاجتهای فراوان بین دو ملت، و مناسبات روز افزون تجاری و اجتماعی سبب گردید که قسمتی از سکنه شهر نشین ایران به زبان یونانی آشنا گردند همه مراجعات و اختلافات بین ایرانیان و یونانیان توسط قضات یونانی و طبق قوانین مدنی یونان حل و فصل می‌شده است. بسیاری از بومیان از قوانین یونانی اطلاع به هم رسانیدند و حتی در روابط بین خود، آن را پذیرفتند.»^۲

توده عظیم کشاورزان و دیگر طبقات محروم مانند گذشته با محرومیتهای گوناگون را تحمل می‌کردند. به گفته دکتر گریشمن محقق فرانسوی: «د نظر ملت، تغییر سلسله‌ها، مفهومی جز تغییر اربابان و مخدومان نداشت، چه همه مانند هم با مالیات را تحمیل می‌کردند و از مردم کار مجانی و بیگاری طلب می‌کردند.»^۳

اشکانیان (پارتیها) وقتی به ایران استیلا یافتند بدویانی بودند که جز تهور جنگی

۱. ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی، ص ۱۱.

۲. ایران از آغاز تا اسلام، ص ۲۳۶ به بعد.

۳. همان کتاب، ص ۲۲۸.

هنری نداشتند به همین جهت به تمدن یونانی روی آوردند. نخستین پادشاهان اشکانی از مهرداد اول به بعد در سکه‌ها، خود را «یونان دوست» می‌خواندند. حکومت اشکانی هیچگاه به قدرت و ثبات حکومت هخامنشی نرسید. امپراتوری اشکانی مرکب بود از مجموعه‌یی از ایالات و کشورهای تابع که زیر نظر رؤسای خاندانهای بزرگ قرار داشتند. عدهٔ فئودالهای بزرگ و خاندانهای معروف این عصر که مقام اول را داشتند، ظاهراً هفت تن بودند، و بعید نیست که این سنت یادگار عهد هخامنشی باشد. با اینکه حکومت اشکانی استبدادی بود، شاه (۱) مجلسی موسوم به مهستان برمی‌گزید و این محفل که مرکز تجمع طبقات ممتاز بود، مرکب از دو مجلس بود که یکی مجلس اشراف و شاهزادگان و دیگری مجلس دانایان و هغان نام داشت که ظاهراً هر دو جنبهٔ مشورتی داشتند.

از سازمان قضائی اشکانیان که مدت پنج قرن در منطقهٔ وسیعی از آسیا حکومت کرده‌اند، اطلاعات دقیقی نداریم. به طوری که از ایات ناچیزی که فردوسی در اختیار ما گذاشته است استنباط می‌شود، اردوان بزرگ بیش از دیگر شهریاران این سلسله در راه استقرار عدالت اجتماعی سعی و تلاش کرده است.

خرمند و با داد و روشن روان
 نبخشید گنجی به ارزانیان
 که از پیش بگسست چنگال گرگ

چو زو بگذری نامدار اردوان
 چو بنشست بهرام از اشکانیان
 و را خواندند اردوان بزرگ

به نظر مشیرالدوله (پیرنیا)، اشکانیان مأموریت سیاسی خود را خوب انجام دادند... «دولت‌ماد، به قول هردوت، ۱۵۰ سال حکمرانی کرد، دولت هخامنشی از کورش بزرگ تا فوت داریوش سوم ۲۲۰ سال، دولت ساسانی چنانکه بیاید ۴۲۰ سال، ولی دولت اشکانی که پس از اسکندر و سلوکیان روی کار آمده است ۴۷۵ سال حکومت کرد. بنا بر این، میان سلسله‌هایی که در ایران حکومت کردند و رفتند، از حیث طول مدت حکمرانی نظیر ندارد. این نکته را نیز باید در نظر داشت که پارتیان برخلاف هخامنشیان، ایران را به ایرانی سپردند و در مقابل خارجی سرفروند نیاوردند...»

مالکوم کالج نویسندهٔ تاریخ پارتیان که در زمینه‌های مختلف حیات اجتماعی و سیاسی این سلسله مطالعاتی انجام داده در مورد قوانین و نظامات مدنی آنان می‌نویسد: قوانین پارتی برای ما (۱) از گونهٔ است. گویا فرمانروا خود سرچشمهٔ قانون‌گذاری بود. از معدود اسناد مربوط به این دوره چنین برمی‌آید که رسوم و آئین شرقی و هلنیستی کهن همچنان دست نخورده تا صدسال در حکومت پارتی معمول بود. آئین بابلیان در مغرب پارت همچنان

مرسوم بود ، فی‌المثل قوانین بابل که براساس آن وام داده می‌شد، همه اموال شخصی را از سفالینه گرفته تا زمین و خانه و خانواده و حتی خود وام‌گیرنده را به‌گرو می‌گرفت . در پیمانی بر پوست آهو مورخ ۱۲۱ میلادی در «دورا» چنین مضمونی هست . مردی برلاس نام مبلغی کلان برای يك سال وام می‌گیرد و در برابر اموال غیر منقول به‌جای بهره متعهد می‌شود که برای بستنکار خود که فرهاد نامی است کاد کند. زبان و اصطلاحات این سند یونانی هلنیستی است ، بامعادل یونانی - مصری آن. این پیمان با دقت تاریخگذاری و نام‌گواهان یاد شده است .

بنا بر سنت، نسخه دوم یعنی نسخه متحدالمضمونی به‌عنوان دلیل و مستند، لوله می‌کردند و لاک و مهر می‌زدند و برای روزی می‌گذاشتند که اختلافی در نسخه هستند که باز بود، بروز کنند.

نمونه‌هایی از این‌گونه اسناد بر پوست آهو به‌دست آمده که به‌زبان یونانی است . به‌طور کلی داد و ستد بر اساس رسوم یونانی انجام می‌گرفته است . يك سند پوست آهو به زبان پادتی نیز به دست آمده است ، که نشان می‌دهد رونوشت اسناد را در پایگانی شهرنگهداری می‌کردند - در دورا از يك دادگاه شاهی و داوران شاهی نام برده شده - و جرائمی برای پرداخت به‌شخص زبان دیده در نظر می‌گرفتند . به‌طور کلی در عهد پارتیان کیفر بزهکاران بسیار سخت و با خشونت و بیرحمی انجام می‌گرفت .^۱

وضع عمومی مدارک تاریخی نشان می‌دهد که در طی سلطنت هخامنشیان (غیر از عهد کورش و داریوش) تا آخرین روزهای پادشاهی

ساسانی ، حکومت ایران نمونه کامل استبداد در مشرق زمین بود که در آن ، ثروت بیکران و قدرت سیاسی و قضائی در دست اقلیت صاحب امتیاز بود و تأمین وسایل معاش طبقات ممتاز بر روی شانه‌های بیجان توده محروم قرار داشت .^۲ در مدارک و متونی که از دوران باستانی ایران به‌یادگار مانده (بر خلاف تاریخ تمدن یونان و روم باستان) مطلقاً از حقوق و اختیارات اکثریت مردم و حدود قدرت و مداخله طبقات ممتاز در اداره حکومت و طرز معیشت ایشان و دیگر طبقات اجتماعی سخنی در میان نیست ، بلکه کلیه قرائن و شواهد از حکومت مطلقه و استبداد سلاطین حکایت می‌کند؛ مخصوصاً آخرین شهریاران ساسانی به‌جنونی غرور آمیز مبتلا شده بودند . خسرو دوم خود را چنین می‌خواند: «انسانی جاویدان در میان خدایان و خدائی بسیار توانا در میان آدمیان ، صاحب شهرت عظیم ، شهر یاری

۱ . مالکوم کالج . پادتیان ، ترجمه مسعود رجب‌نیا ، صص ۶۴ و ۶۵ .

۲ . مأخوذ از ریچارد ن . فرای ، میراث باستانی ایران .

که با خورشید طالع می شود و دیدگان شب عطا کرده اوست.»^۱ اگر هر مزد چهارم پادشاه ساسانی به بزرگان سختگیری می کرد و رعیت را می نواخت. خسرو دوم بالعکس، برای آکندن گنج، هم رعایا و پیشه‌وران را با تحمیل مالیات های گران می آزد، هم بزرگان را رنجیده خاطر می کرد. ثعالبی نمرنه‌ئی از قساوت قلب او را ذکر می کند:

«خسرو را گفتند که فلان حکمران را به درگاه خواندیم و تملل ورزید، پادشاه توفیق فرمود که: «اگر برای او دشوار است که به تمام بدن نزد ما آید ما به جزئی از تن او اکتفا می کنیم، تا کار سفر بر او آسانتر شود. بگوئید سر او را به درگاه ما بفرستند.»^۲ برای آنکه به مظالم و بیعدالتیهای آخرین شهریاران ساسانی واقف گردیم، کافی است یاد آور شویم که خسرو دوم در سال هجدهم سلطنت (۸-۶۵۷ میلادی) مالی که به گنج جدید خود در تیسفون انتقال داد، احتمالاً ۴۶۸ میلیون مثقال زر بود که اگر هر درهم ساسانی را يك مثقال بگیریم، تقریباً معادل ۳۷۵ میلیون فرانک طلا می شود. از این گذشته مقدار کثیری جواهر و جامه‌های گرانها داشت که از عجایب روزگار بوده.»^۳

به نظر کریستن سن: «اگر بخواهیم بدرستی سنگینی بار رعیت را بدانیم، کافی نیست که خرمنهای زر و سیم و جواهر را در گنجهای خسرو بنگریم، بلکه باید مبالغ هنگفتی را که در راه عیش و عشرت خود و درباریانش به مصرف می رسانید، در نظر بگیریم...»^۴

سازمان قضائی
به نظر کریستن سن دامنار کی، عمراً عدالت در ایران باستان
مقام مهمی داشته و از زمان هخامنشیان قرائن کافی در دست
هست که پادشاهان جداً مراقب حسن جریان قوه قضائی و درستکاری قضات بوده‌اند. در
زمان ساسانیان هم نام قاضی احترامی بسزا داشته و مرده‌انی مجرب و عادل را بر مسند
قضا می نشاندند که احتیاج به مشورت نداشته باشند. نظر به اتحاد و نزدیکی فراوانی که بین
قضاوت و روحانیت از دیرباز وجود داشته قوه قضائیه بیشتر در انحصار روحانیان بود.
قضات و داوران در ردیف دستوران و مؤبدان و هیربدان بودند، محاکم هر ناحیه را يك نفر
قاضی روحانی اداره می کرد و به طور کلی مراقب بود که احکام و اعمال رؤسای غیر روحانی
ناحیه، نیز کاملاً موافق عدالت باشد. بعضی از مأمورین عالی رتبه نواحی اختیار قضائی داشتند

۱. تئوفیل اکتوس. کتاب ۴ بند ۸، به نقل از ایران در زمان ساسانیان، ص ۴۶۹.

۲. تادریخ ثعالبی، ص ۶۸۹، به نقل از تاریخ کریستن سن، ص ۴۷۶.

۳. طبری، ص ۱۰۴۲، نلدکه، ۵۶-۳۵۴، به نقل از ایران در زمان ساسانیان، ص ۴۷۴.

۴. ایران در زمان ساسانیان، ص ۴۷۵.

و هر قریه يك مرجع قانونی فروتری داشت که ریاست آن با «دهقان» یا قاضی مخصوصی بود که به آن قریه می فرستادند. گاهی از حکام صلح سخن به میان آمده است، لکن راجع به طرز عمل و حدود اختیارات این مامورین اطلاعی نداریم.

بموجب کتاب اوستائی «سکازومنسک» بین قضات بسر حسب سالهائی که در راه تحصیل علم فقه صرف وقت کرده بودند اختلاف فراوان بود و برای قضات ورزیده و با سابقه مقام و ارزش بسیار قائل بودند.

قوه قضائی سپاهیان به يك قاضی مخصوص ملقب به سپاه داود محول بود. ریاست قوه قضائیه به شاهنشاه اختصاص داشت، و این فقط امر فرضی و نظری نبود. گفتار پادشاه قابل نقض نبود، چون پادشاه با کسی پیمان می بست، کیسه ئی پر نمک می کردند و شاه مهر نگین خود را بر آن می نهاد. اگر کسی در مراجع عدلیه محلی، به حق خود، نمی رسید، همواره می توانست به شاه رجوع کند و از طریق او دادرسی نماید. شاه سالی دو بار در ایام عید نوروز و مهرگان بارعام می داد و مردم می توانستند شکایات خود را از شاه مملکت و از سایر افراد کشور مطرح نمایند، و شاه و مردم در صورتی که شاکی و مدعی داشتند، به وسیله مؤبدان مؤبد، هیر بدان هیر بند، و ایران ذبیر بذ که مقامات روحانی و قضائی کشور بودند، مورد محاکمه قرار می گرفتند.

شاه می گفت: «هیچ گناهی نزد خدای تعالی بزرگ تر از گناه پادشاهان نیست - حق گزاردن پادشاهان نعمت ایزد تعالی را، نگه داشتن رعیت است و داد ایشان دادن است، و دست ستمکاران از ایشان کوتاه کردن.» پس چون پادشاه راه بیداد سپارد، زیردستان او، خود را در خراب کردن آتشکده ها و شکافتن دخمه ها مجاز خواهند داشت.

و مؤبدان مؤبد در پاسخ می گفت: «اگر خدا سعادت بندگان خود را بخواهد، بهترین مرد مملکت را انتخاب می کند و اگر مشیت او تعلق گرفته باشد، که منزلت پادشاه را بنمایاند، کلماتی بر زبان او جاری می کند، شبیه آنچه تو الان بر زبان دانی.» قطع نظر از مطالب سابق الذکر که تحقق آن در يك کشور استبدادی به دشواری امکان پذیر است، به طوری که از کتاب دینکرد و مطالعات «بارتلمه» بر می آید:

«... مبانی حقوق عهدسازسانی مأخوذ از کتاب اوستا و تفاسیر آن و اجماع «نیکان» یعنی مجموعه فتاوی علمای روحانی بوده است.»^۱ ظاهراً «مجموعه قانونی به معنی اخص وجود نداشته»^۲، لکن از خلاصه نسکهای اوستای ساسانی که در کتاب دینکرد موجود است،

۱. دینکرد، کتاب هشتم، فصل ۲۵، فقره ۶۹.

۲. بارتلمه زن در حقوق ساسانی، ص ۶، همچنین نگاه کنید به کتاب فقه اللغه ایرانی، اثر اورانسکی، ترجمه کریم کشاورز، ص ۷۲.

چنین استنباط می‌شود که چندین نسك، شامل مسائل حقوقی بوده است، خلاصه‌ئی که در دینکرد است، از روی اوستای ساسانی و تفاسیر آن تلخیص شده و تاریخ آن ظاهراً از عهد خسروان است. مطالبی که راجع به اصول قضائی در دینکرد آمده، غالباً مأخوذ از آراء مفسرین قدیم است، و طرز عمل قضائی زمان ساسانیان را معلوم می‌دارد.

قطعاتی از کتاب فقهی مادیکان هزار دادستان (کتاب هزار دستور) در دست است و بار تلمه بخشی از آن را شرح و ترجمه کرده است، که در آن به‌طور کلی در امور تملك و بازرگانی و برده‌داری و ازدواج و حقوق خانوادگی و آئین دادرسی بحث شده است. مؤلف آن کتاب می‌گوید که در دعای حقوقی رأی مؤبدان مؤبد بر دیگران تفوق داشته و از این عبارت استنباط می‌شود که رأی او در حقوق جنائی نیز نافذ بوده و در این مورد هم فتوای مؤبدان مؤبد بیش از سوگند تأثیر داشته و غیر قابل نقض بوده است. در نسكهای دیگر از محاکم مختلطی یاد شده که مرکب از قضات مختلف‌الدرجه بوده است. نسك هشتم مربوط به (مقررات حقوقی) بود و قانون برای احضار شهود مهلتی معین می‌کرد، و مدت دعوی به وسیله نظامنامه ثابتی محدود بوده است. مقرراتی نیز برای جلوگیری از مردمان دغل و ستیزه‌کار، که دعای را به‌درازا می‌کشانیدند و کارها را آشفته می‌کردند وضع شده بود، و نیز ممکن بود که شخص از قضاتی که محض اجراء غرضی، امور مشکوک را یقینی و امور یقینی را مشکوک جلوه داده باشند، شکایت کند.^۱

در صورتی که نسبت به تقصیر یا بی‌تقصیری متهم شکی واقع می‌شد، کار را به امتحان محول می‌کردند و امتحان از حیث شدت دارای درجات بود و آن، معمولاً بر دو نوع بود «امتحان سرد» و «امتحان گرم» مثلاً امتحان گرم عبارت بود از عبور از میان آتش که در داستان سیاوش پسر کیکاوس و داستان دیس و داهین وصف آن به‌طور شاعرانه آمده است.^۲

انواع کیفر

از ناهه تنسر اطلاعاتی چند راجع به اصول مجازات تحصیل می‌توان کرد. عقوبات بر سه گونه جرم مرتب بود: یکی عقوبات مذهبی در مورد بدعتگزاران و مرتدین، دیگر کیفرهایی که میان «برادران دینی» مقرر شده که یکی بر دیگری ظلم کند. در قرون نخستین عهد ساسانی، کیفر جرمهای نخستین و دومین یعنی کفر و عصیان و خیانت و فرار، اعدام عاجل بود و مجازات جرائم نسبت به «برادران دینی» از قبیل دزدی و راهزنی و هتك ناموس نیز جزای بدنی سخت یا اعدام بود.

۱. دینکرد، کتاب هشتم، فصل ۲۲، قره ۱۰، همچنین نگاه کنید به مقدمه فقه‌اللدنه ایرانی، اثر اورانسکی. ترجمه کریم کشاورز، ص ۱۷۲ و ۱۷۳.
۲. ایران در زمان ساسانیان، از ص ۳۲۳ تا ۳۲۶ (به اختصار).

بنا به گفته‌های آمین مارسلن مجازاتهای تأدیبی خیلی سخت بوده است. وی می‌گوید: ایرانیان از قانون هراس بسیار در دل دارند، قوانینی که مخصوصاً برای کیفر خیانت پیشگان و فراریان جنگ وضع شده بسیار سخت است. از جمله قوانین بسیار ناهنجار یکی این بود که جنایت يك فرد، مستلزم هلاك همه خویشان او می‌شد - درنكاذوم نكسك مقرراتی هست راجع به اشخاصی که متهم به بعضی گناهان شده‌اند و طرز تعقیب آنان، مثل سرقت، راهزنی و خسارات مختلف، قتل و زنا و تهدید به زنا و توقیف غیر قانونی و محروم نمودن از خوراك و كاستن مزد كارگران برخلاف قانون و خساراتی که بر شخص از جادوگران و غیره می‌رسد و مسائل حقوقی دیگری از قبیل حدود و مسؤلیت طفل و تحريك به قتل و غیره نیز در این نكسك مورد بحث قرار گرفته است^۱ - در مورد کیفرهای مذهبی، بیرحمی بیشتری اعمال می‌شد. در «اعمال شهدای عیسوی» می‌خوانیم: که دست بند و زنجیر و کند بردست و پای مجوسین عیسوی می‌نهادند، و هنگام بازجوئی، فریب متهم برای گرفتن اعتراف معمول بود. اگر کسی نام شرکاء جرم خود را افشا می‌کرد پاداش می‌گرفت؛ کسی که شئی مسروق را پنهان می‌کرد، کیفر او معادل کیفر سارق بود.

معلوم نیست که در حقوق ایران حبسهای با موعده معین وجود داشته است یا خیر، اما توقیف مقدماتی ممکن بود تا مدت غیر محدودی دوام پیدا کند. به موجب نكاذوم نكسك، مقصرین را در مکانی نامطبوع حبس می‌نمودند و بر حسب مورد، عده‌ئی از جانوران موذی را در آن مکان رها می‌کردند و این مظالم را مخصوصاً در حق محبوسین سیاسی و مذهبی روا می‌داشتند. قلعه فراموشی که نوعی «قلعه باستیل» بود، مخصوص نابود کردن بی‌سر و صدای مجرمین سیاسی بود. یکی از مجازات‌های شومی که از عهد ساسانیان معمول بوده کور کردن شاهزادگان یاغی بود، که با میل سرخ چشم او را کور می‌کردند یا روغن گداخته در دیده او می‌ریختند.

اعدام با شمشیر و مصلوب کردن، کندن پوست بدن، رجم و سنگسار کردن، ساییدن مجرمین در زیر پای پیل، ترسانیدن متهمین با آلات مختلف شکنجه، آویختن مجرمین با يك پا بر دار، تازیانه زدن، در زخمها سرکه و نمك و انقوزه ریختن، کندن پوست سر و چهره، ریختن سرب گداخته در گوش و چشم، کندن زبان، جوال دوز در چشم و تمام بدن فرو کردن. کندن گوشت تن مجرمین با شانه آهنین و آتش زدن آنان با نفت کما بیش معمول بود.

دهشتناك‌ترین شکنجه‌ها، شکنجه نهرگك بود که جلاد تك تك اعضای بدن را به تدریج قطع می‌کرد و پیش حیوانات وحشی می‌افکند. عده‌ئی از صاحب نظران معتقدند بعضی

از کیفرهای شدید سابق‌الذکر در حق مجرمین سیاسی و در مواقعی که پای تعصبات مذهبی به میان می‌آمده درباره منحرفین مذهبی اجرا می‌شده است.^۱ در مورد گناهکاران عادی کیفرها چندان شدید نبوده است.

حقوق اجتماعی زن در عهد ساسانیان

«... اصل تعدد زوجات اساس تشکیل خانواده به‌شمار می‌رفت. در عمل عدهٔ زنانی که مرد می‌توانست داشته باشد، به نسبت استطاعت او بود. ظاهراً مردان کم بضاعت به‌طور کلی بیش از یک زن نداشتند، رئیس خانه (کدنگ‌خودای = کدخدا) از حق ریاست دو دمان بهره‌مند بود. یکی از زنان، سوگلی و صاحب حقوق کامله محسوب شده و او را (زن پادشاهیها - پادشازن) یا زن ممتاز می‌خواندند و از او پست‌تر زنی بود که عنوان خدمتکاری داشت و او را «زن خدمتکار» می‌گفتند، و حقوق قانونی این دو نوع زوجه مختلف بود.

«ظاهراً کنیزان زرخرید و زنان اسیر جزء طبقهٔ نچا‌کرزن بوده‌اند. معلوم نیست که عدهٔ زنان ممتاز یک مرد محدود بوده است یا خیر، اما در بسی از مباحث حقوقی از مردی که دو زن ممتاز دارد سخن به‌میان آمده است، هر زنی از این طبقه عنوان بانوی خانه (کدنگ بانوگ) یا کدبانو داشته است، و گویا هر یک از آنها دارای خانه‌ئی جداگانه بوده‌اند. شوهر مکلف بود مادام‌العمر زن ممتاز خود را نان دهد و نگاهداری کند.

«هرپسری تا سن بلوغ و هر دختری تا زمان ازدواج دارای همین حقوق بوده‌اند. اما زوجه‌هایی که عنوان چا‌کرزن داشته‌اند، فقط اولاد ذکور آنان در خانوادهٔ پدری پذیرفته می‌شده است.

«... اهتمام در پاکی نسب و خون خانواده‌ها و حفظ اموال غیر منقول آنان یکی از صفات بارز جامعهٔ ایرانی به‌شمار می‌رفت، تا به حدی که ازدواج با محارم را جایز می‌شمردند. این رسم از قدیم معمول بوده حتی در زمان هخامنشیان در «بغ‌نسک» اشاره به اجر این عمل رفته، مثلاً «اینکه مزاجت بین برادر و خواهر به وسیلهٔ خره ایزدی روشن می‌شود و دیوان را به‌دور می‌راند. و هر ام‌چوبین خواهر خود گردیک (کردیه) را به زنی گرفت... باید دانست که ازدواج با اقارب به هیچ وجه زنا محسوب نمی‌شده بلکه عمل ثوابی بوده که از لحاظ دینی اجری عظیم داشته است.

«هنگام تولد طفل، پدر باید شکر خدای را با انجام مراسم دینی خاص و دادن صدقات به‌جای آورد، صدقهٔ پسریش از دختر بود، بعد از آن مراسم نامگذاری کودک فرامی‌رسید... بایستی طفل خردسال را از آسیب چشم بد محفوظ بدارند و مواظبت کنند تا زن حیاض نزدیک او نشود، زیرا پلیدی شیطانی آن زن را، موجب بدبختی طفل می‌پنداشتند، شیطان را

به وسیله آتش و روشنائی دور می کردند؛ خصوصاً در سه شب اول تولد طفل، عصاره نبات هوم به طفل می دادند و روغن بهاری به او می چشانیدند. پرستاری طفل و شیردادن و در قنناق پیچیدنش می بایست مطابق آداب مذهبی به عمل آید. قواعدی نیز برای نخستین سر تراشی طفل مقرر بود.^۱

تربیت طفل به عهده مادر بود و در صورت احتیاج، پدر طفل، خواهر یا دختر بزرگ خود را به تربیت کودک می گماشت. اگر پسری پدر را چنانکه سزاوارشان اوست حرمت نمی گذاشت، قسمتی از ارث پدر او تعلق به مادر می گرفت، مشروط بر اینکه مادر پیش از فرزندش ایستگی و اهلیت می داشت. تعلیم مذهبی دختر را مادر به عهده می گرفت، لکن حق شوهردادن او به پدر اختصاص داشت. اگر پدر در قید حیات نبود، شخص دیگری اجازه شوهر دادن دختر را داشت... دختر خود مستقلاً حق اختیار شوی نداشت. از طرف دیگر، پدر یا شخص دیگری ولی دختر به شمار می رفت، مکلف بود به مجرد رسیدن به سن بلوغ او را به شوهر دهد؛ زیرا که منع دختر از توالد، گناه عظیمی به شمار می آمد.

مراسم نامزدی غالباً در سن طفولیت به عمل می آمد و ازدواج در جوانی صورت می گرفت. در پانزده سالگی دختر باید شوهردار می شد، معمولاً وصلت به وسیله يك نفر واسطه به عمل می آمد، مهر را معین می کردند، پس آنگاه شوهر مبلغی به پدر آن دختر می - پرداخت. پدر نبایستی دختر را مجبور به اختیار شوهری که خود تعیین کرده بنماید و اگر دختر ابا می کرد، پدر حق نداشت او را بدین سبب از ارث محروم کند. پس از عقد ازدواج، اجر اعمال خیر زن متوجه شوهرش می شد. اگر دختر جوانی که در موقع مناسب او را به شوهر نداده بودند ارتباط غیر مشروع پیدا می کرد، حق نفقه از طرف پدر داشت و از بردن ارث محروم نمی شد، به شرط آنکه آن ارتباط را قطع کند و حتی اطفالی که از این پیوند غیر مشروع به دنیا می آمدند نفقه شان به عهده پدر آن دختر بود. شوهر می توانست به وسیله يك سند قانونی زن را شریک خویش سازد. در این صورت، زن شریک المال می شد و می توانست مثل شوی خود در آن تصرف کند و معامله ثنی انجام دهد. در این قبیل امور و در عواقب و نتایج قانونی آن، زن را شخص مستقل می دانستند، نه عضو يك خانواده، چه به موجب قانون زناشویی فقط شوهر شخصیت حقوقی داشت. احکامی موجود بود که حقوق زن ممتاز را راجع به تصرف در اموال شوهری که مجنون شده باشد، معین می نمود. معمولاً پدر خانواده که صاحب اختیار همه خانواده بود از عواید اموال خاص زوجه

۱. کریستن سن. ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، ص ۳۴۶ به بعد، چاپ دوم.

و غلامان خود بهره‌مند می‌شد، با این تفاوت که اگر مرد زن را طلاق می‌داد مکلف بود عواید خاص زن را به او بدهد؛ لکن اگر بنده زرخریدی را آزاد می‌کرد، آن بنده حق مطالبه چیزی از آقای خود نداشت.

در مورد طلاق که بارضای زوجه واقع می‌شد، زن حق نداشت اموالی را که شوهر در موقع عروسی به او داده بود نگاه دارد. مفهوم مخالف این حکم آن است که زن می‌توانسته است در موقع طلاقی که بی‌رضایت او واقع می‌شد، همه مال یا قسمتی از آن را برای خود نگاهدارد.

هرگاه شوهری به زن خود می‌گفت: «ازین لحظه تو آزاد و صاحب اختیار خود هستی»، زن بدین وسیله از نزد شوهر خود طرد نمی‌شد، ولی اجازه می‌یافت به‌عنوان «زن خدمتکار» شوهر دیگری اختیار کند. شوهر حق داشت یگانه زن خود را یا یکی از زنانش را (حتی زن ممتاز خود را) به‌مرد دیگری بسپارد تا این مرد از خدمات آن زن استفاده کند. رضایت زن شرط نبود، در این صورت شوهر دوم حق دخل و تصرف در اموال زن را نداشت، و فرزندان که در این ازدواج متولد می‌شدند متعلق به خانواده شوهر اول بودند و مانند فرزندان او محسوب می‌شدند. این عمل را از اعمال خیر می‌دانستند و کمک به یک همدین تنگدست می‌شمردند. برای کسب اطلاعات بیشتر در زمینه وضع خانواده و ارث به صفحات ۳۵۵ تا ۳۵۹ همین کتاب رجوع فرمائید.

از آنچه گذشت تاحدی با مبانی حقوقی قضائی ایران در عهد باستان آشنا شدیم، اکنون برای روشن شدن اوضاع قضائی و اجتماعی ایران در قرون بعد نگاه‌های به‌نهضت اسلامی و تأثیر عمیق آن در خاورمیانه می‌افکنیم و علل و عوامل پیدایش فقه اسلامی و سیر تکاملی آن را از قرن‌های دوم و سوم هجری (قرن‌های هشتم و نهم میلادی) به بعد مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

نگاهی به جهان اسلامی

پس از افول فرهنگ و تمدن یونانی و رومی، اروپا قریب
هزار سال در اثر جنگهای مداوم فئودالی و حمله قبایل وحشی از
شمال و مشرق، اروپا در ظلمت شرك، جهل و بی خبری فرو رفت
و مشرق زمین و خاورمیانه از قرن های هشتم و نهم میلادی (یعنی از قرن های دوم و سوم
هجری به بعد) علمدار فرهنگ و تمدن گردید.

قبل از آغاز نهضت اسلامی، شهر مکه موقعیت اقتصادی و ترانزیتی مهمی داشت. این
شهر بر سر راه تجارت یمن با شام، و نزدیک بندر جده قرار دارد و از دیرباز با بازارهای
صنعا و عمان داد و ستد داشت. همین موقعیت خاص، به ارزش اقتصادی و سیاسی این شهر
افزود. طوایف عرب، از لحاظ اصل و تبار به دو گروه جنوبی و یمنی، و شمالی تقسیم
می شدند. در آغاز قرن هفتم میلادی (مقارن ظهور اسلام)، بخش اعظم اعراب شمالی
صحرائشین بودند و به طور کلی به شترداری و شترپروری و فعالیت های دیگر اقتصادی چون
حمل و نقل و تجارت و گاه به جنگ با مخالفان خود، اهمیت فراوان می دادند، و به پرورش بز
و گوسفند و اسب نیز می پرداختند. در عربستان شمالی، در بعضی از واحه های مناسب،
کشت نخل، جو، مو و بعضی از میوه ها معمول بود.

مراتع، در تصرف عشیره ها بود، ولی دامها و بردگان و قطعات زمین، ملك افراد
محسوب می شد.

در داخل عشایر، وضع اقتصادی و مالی افراد یکسان نبود، راهی کاروانرو ناحیه
ثروتمند یمن را با سوریه مرتبط می ساخت. ایالات بیزانس، سوریه، فلسطین و مصر از
طریق حبشه و هندوستان به وسیله یمن، به بازرگانی ترانزیتی می پرداختند. در بازار مکه،

عربها محصولات دامپروری خود یعنی چرم، پشم و دام را با غلات، خرما و مصنوعات شهری مبادله می‌کردند. مقارن ظهور اسلام برده‌داری و برده‌فروشی در مکه رایج بود و جامعه عرب نسبت به بردگان و زنان روشی ظالمانه داشت.

آنچه به‌طور ترازیت از مکه عبور می‌کرد، از یمن (کندر، عود، چوب‌سندل، فلوس و چرمهای دباغی‌شده)، از آفریقا (خاک طلا، غلامان و کنیزان سیاه‌پوست)، از هندوستان (دارچین، فلفل و دیگر چاشنیها و مواد معطر و عاج و منسوجات قیمتی) بود که بازرگانان، این کالاها را در سوریه می‌فروختند و از آنجا منسوجات ابریشمی و پشمی بیزانتسی و پارچه ارغوانی از پشم گوسفند و ماهوت و ظروف آبگینه و مصنوعات فلزی و دیگر کالاها را صادر می‌کردند.

کاروانی که در سال ۶۲۴ میلادی توسط بازرگانان مکه برای حرکت به سوریه آماده شده بود، معادل پنجاه هزار مثقال طلا کالا داشت، که چهل هزار مثقال آن تعلق به اعضای خاندان اموی داشت و باقی، از آن دیگر ثروتمندان قریش بود. صدها مرد غرق در سلاح، همراه کاروانها حرکت می‌کردند و گذشته از بازرگانان، عده‌ئی راهنما و ساربان و دسته‌های نگهبان با کاروانها در حرکت بودند.

بازرگانان مکه رباخواری را مباح می‌شمردند و از پنجاه تا صد درصد ربح می‌گرفتند (یعنی یک دینار ربح در مقابل یک دینار وام).

اسلام با احتکار، رباخواری و کم‌فروشی مخالف بود و طبق تعالیم مذهبی، قرآن، دلبستگی به مال دنیا و فکر مال‌اندوزی، و «تکاثر» را تقبیح می‌کرد. اسلام، مذهبی توحیدی بود و با بت‌پرستی نیز به‌سختی مبارزه می‌کرد و مکه، مرکز اصنام و بتها بود. پس از ظهور اسلام، بازرگانان برای اینکه مکه یعنی مرکز فعالیت اقتصادی آنان سقوط نکند، تحت رهبری و قیادت ابوسفیان تاجر نامدار مکه به مبارزه با حضرت محمد (ص) برخاستند، ولی سرانجام شکست خوردند و تسلیم شدند. بعدها در عهد خلفای راشدین در نتیجه ادامه فتوحات و اسلام آوردن ایرانیان، عراقیها، مصریها و مردم شام، و استقرار روابط اقتصادی بین این کشورها، فعالیت‌های بازرگانی در خاور میانه رشد و توسعه پیدا کرد و به‌مرور ایام «تخصص» و «تقسیم‌کار» در بعضی از رشته‌های تولیدی پدیدار شد. در نتیجه بسط روابط اقتصادی در معاملات و داد و ستدها، اختلافات و تعارضاتی به وجود آمد، که لازم بود هر چه زودتر به وسیله قضا، قضات و حقوقدانهای جهان اسلامی حل و فصل گردد.

کمیته‌های قانونی و قضائی با استفاده از اصول کلی تعالیم مذهبی و با توجه به نیازمندی‌ها و سوابق حقوقی و قضائی ملل خاورمیانه به مرور زمان در سایه مطالعات مداوم فقها در قرآن و سنت و استمداد از عقل و اجتهاد روحانیان فقیه و صاحب نظر، تنظیم و جبران گردید، و طی قرون متمادی روبرو به کمال رفت.

دادگستری بعد از اسلام پایه فقه اسلامی قرآن است که حاوی دستورهای کلی است. پس از قرآن، سنت و حدیث، یعنی کردار و گفتار پیغمبر، ملاک و میزان عمل مسلمانان قرار گرفت.

پس از رحلت حضرت، صحابه و یاران، بسیاری از آیات قرآن را که مجمل و سر بسته بود تفسیر کردند، و به گردآوری گفته‌ها و احادیث همت گماشتند. در قرآن آیاتی هست که معنی آن روشن و خود آن «محکم» است و اغلب آنها مربوط به اصول دین یا احکام است، و آیات دیگری هست که معنی آن مشکل است که آنها را «متشابها» گویند و فقط گروه معینی قادر به درک معنی آن بودند.

هر گاه قوانین اسلام را در زمینه‌های مختلف مخصوصاً در مورد تقسیم ارث با قاعده‌یی که وارث را نزد اعراب، در «فرزند ارشد» «حصر» می‌کرد، مقایسه کنیم، به رجحان و برتری قوانین اسلامی بر قوانین و نظام‌های پیشین و جنبه‌های آزاد منشانه و مترقی آن پی خواهیم برد. در مواردی که قرآن و سنت و احادیث با همۀ و فورحیرت انگیزش نمی‌توانست مسائل و مشکلات روز افزون ملل متنوع اسلامی را حل کند، ناچار متفکران و صاحب نظران و علمای جامع الشرایط راه فقه و اجتهاد را در برابر مردم می‌گشودند.

به نظر فقها باید دو دوران را از هم مشخص کرد: دوران تشریع که در آن بانی شریعت، قانونگزاری می‌کند، و سپس دوران تفریع که در آن حافظان شریعت، از شرایع اولیه، احکام ثانویه را متفرع و استخراج می‌کنند، و این احکام می‌تواند بر دو گونه باشد: احکام امضائی که در تأیید آن چیزی است که در گذشته گفته شده است، و یا احکام تأسیسی که با ابتکار فقیه و بنا به اجتهاد او پدیدار شده است.

اجتهاد شهید ثانی در کتاب شرح لمعه هنگام بحث در باب قضاء در پیرامون شرایط اساسی برای احراز رتبه قضا، چنین داوری می‌کند:

و یتحقق بمعرفة المقدمات الست و هی الکلام والاصول والنحو و التصریف و لغة العرب و شرایط الادلة.
والاصول الاربعة و هی الكتاب والسنة و الاجماع و دلیل العقل.

اجتهاد با آشنائی با مقدمات شش گانه که عبارتند: از علم کلام، اصول فقه و علم صرف و نحو و علم لغت و علم منطق و استدلال، امکان پذیر است. و درباره اصول چهارگانه یعنی منابع اجتهاد در عالم اسلام، از قرآن، حدیث، اجماع و دلیل عقلی سخن می گوید.

قاضی هنگامی می تواند به درستی داوری کند که غیر از احاطه خصوصیات اخلاقی قاضی کامل به فقه اسلامی، عادل، متقی و پاکدامن نیز باشد، در قرآن کریم آمده است:

يا داود انا جعلناك خليفة في الارض فاحكم بين الناس بالعدل.

و در آیه دیگر خطاب به پیغمبر می فرماید:

انا انزلنا عليك الكتاب بالحق لتحكم بين الناس بما اريك الله ولا تكن للخائنين خصيماً.

(سوره نساء)

در بزرگی مقام قضاوت همین بس که برای نخستین بار حضرت داود و سپس پیغمبر اسلام (ص) برای حل و فصل اختلافات عهده دار کار قضاوت شده اند و بعد از آنها اولیا و اوصیا و پرهیزکارترین مسلمانان به این کار شریف و پر مسؤلیت همت گماشته اند. شهید ثانی در کتاب مسالك با روشن بینی و با توجه به حب ذات، و خودخواهی آدمیان می گوید:

وظيفة القضاء من فروض الكفاية لتوقف النظام النوع الانساني عليه و لان الظلم من شيم النفوس فلا بد من حاكم ينتصف للمظلوم من الظالم. به نظر شهید چون خودخواهی و تجاوز و ظلم جزو غرایز و طبیعت آدمیان است، قاضی مکلف است برای حفظ نظام اجتماعی به داوری پردازد و داد مظلوم را از ظالم بستاند.

مردم برای دادرسی حتی الامکان نباید به حکام جود رجوع کنند، و به نظر بعضی از فقها احکام صادره از ناحیه آنان موجب فصل خصومت نخواهد شد. گروهی نیز بر حسب روایاتی که رسیده معتقدند در صورتی که راه دیگری برای استیفاء حق نباشد، استعانت و کمک جوئی از حکام جور اشکالی نخواهد داشت!

اجتهاد در مسائل دینی -

عمل به رأی و قیاس

اجتهاد

اجتهاد در مسائل دینی عبارت است از عمل به رأی و قیاس. فقها به بررسی نقادانه احادیث پرداختند و احادیث ناسخ و منسوخ را از هم متمایز ساختند و از آیات و احادیث مستند و صحیح آغاز به استتساخ نمودند، و قواعدی در این زمینه وضع کردند. مانند قیاس (بر اساس شباهت مورد، عمل کردن) و رأی (بر پایه روح شریعت، رأی دادن) و اجماع (بر اساس توافق مرجع معتبر مذهبی، عمل کردن) و استحسان (از میان چند حکم آن را که به مصلحت کار است، برگزیدن) و استصحاب (در موقعی که دلیلی برای تفسیر وضع موجود ندارد، به همان شکل سابق، بر اساس سنت موجود و بر مبنای آنچه در گذشته می شده است، عمل کردن) و غیره. به علاوه در مورد وظایف ناشی از شریعت و آداب دین، واجب و مستحب (یا مندوب) و مباح (یا جایز) و مکروه و حرام (یا محظور) را از هم باز شناختند. در میان مکاتب فقهی مکتب ابوحنیفه با سه نظر و وسعت دیدی که داشت، می توانست به مسائل و مشکلات جدید، به کمک رأی و اجتهاد پاسخ قانع کننده‌ئی بدهد و به رشد و تکامل قوانین و مقررات ملل مسلمان یاری نماید. سعید بن مسیب از علی (ع) نقل می کند که علی (ع) از پیغمبر (ص) پرسید: «اگر حادثه‌ئی رخ بدهد و نص صریحی برای آن نیامده باشد، چه خواهیم کرد؟» پیغمبر فرمود: «دانشمندان و پرهیزگاران را جمع و با آنها مشورت کنید. مبادا به تنهائی رأی بدهید.»^۱

در دوره بنی عباس دولت اسلامی در کلیه مراتب علمی و اقتصادی درخشیدن گرفت. دانش فقه توسعه یافت و مکاتب گوناگون فقهی و حقوقی به وجود آمد، تفسیرهایی بر قرآن

تدوین فقه اسلامی از
آغاز قرن دوم هجری

نوشته، و در اصول و فروع فقه تصانیف گوناگون به وجود آمد.

اجمالاً در تعالیم و مبادی اساسی، میان هیچیک از مکاتب، اختلاف اساسی دیده نمی- شد، بلکه همگی اختلافات در فروع و به هنگام «انطباق مبادی با مصادیق خارجی بود».

بنیانگذار این مذهب ابوحنیفه نعمان بن ثابت، اصلاً ایرانی بود و در سال ۸۵ هجری در کوفه متولد گردید. پس از فرا گرفتن مبادی و تعالیم و مبادی اساسی، میان هیچیک از مکاتب، اختلاف اساسی دیده نمی- شد، بلکه همگی اختلافات در فروع و به هنگام «انطباق مبادی با مصادیق خارجی بود».

مذهب حنفی

بنیانگذار این مذهب ابوحنیفه نعمان بن ثابت، اصلاً ایرانی بود و در سال ۸۵ هجری در کوفه متولد گردید. پس از فرا گرفتن مبادی و تعالیم و مبادی اساسی، میان هیچیک از مکاتب، اختلاف اساسی دیده نمی- شد، بلکه همگی اختلافات در فروع و به هنگام «انطباق مبادی با مصادیق خارجی بود».

مقدمت، علم کلام و فقه را مطابق مکتب کوفیان فرا گرفت. این مرد چون به فعالیت‌های عملی و اقتصادی نیز اشتغال داشت، رأی و منطق خود را با قضایا و مشکلات عملی زندگی منطبق و هم‌آهنگ ساخت. اومی گفت، هر آنچه در کتاب خدا و سنت پیامبر نباشد به گفتار صحابه می‌نگرم، و اگر بامراجعه به این منابع مشکل حل نشد، اجتهاد می‌کنم.

معنی اجتهاد، استنباط مسائل شرعی به قیاس از قرآن و حدیث و اجماع است، به شرایطی که در کتاب اصول مسطور است؛ یا به عبارت دیگر، اجتهاد عبارت از سعی و تلاشی است که فقیه با استفاده از منابع سابق‌الذکر و با استمداد از عقل و استنباط خود، برای حل معضلات فقهی از خود نشان می‌دهد. مذهب حنفی، از دیگر مذاهب اهل سنت ریشه‌دارتر و تألیفات آن بیشتر است، و هم اکنون مذهب رسمی کشورهای عثمانی، ایران، افغانستان، عراق، مصر، سوریه و لبنان است.

درک و تفسیر قرآن

پاران و نزدیکان پیغمبر، برداشتن معانی توانا تر بودند، زیرا هم قرآن به زبان آنها نازل شده بود و هم خود اغلب حوادث و وقایعی را که مستلزم نزول آیات بوده مشاهده کرده بودند. اگر بخواهیم تفسیر قرآن را از روزگار ابن عباس تا زمان شیخ محمد عبده جمع و مطالعه کنیم، می‌بینیم تا چه حد مقتضیات زمان و علوم و عقاید هر دوره، در تفسیر و تعبیر آیات مؤثر بوده است.^۲

قرآن متدرجاً یعنی در مدت ۲۳ سال نازل شده و آیاتی که در مکه نازل شده، در قانون و شریعت چندان بحث نکرده بلکه فقط اصول دینی را بیان کرده است، که در آن از لزوم ایمان و توجه به اخلاقیات و پرهیز از بدکاری سخن رفته است.

قوانین مدنی، مانند خرید و فروش و اجاره یا اصول جزائی و جنائی نظیر قتل و سرقت یا احوال شخصی مثل ازدواج و طلاق، همه پس از هجرت پیغمبر به مدینه نازل شده است. از ۶ هزار آیه قرآن فقط دو بیست آیه از آنها به احکام و قوانین اختصاص دارد. غالباً

۱. دکتر صبحی. فلسفه قانون‌نگرداری در اسلام، ترجمه اسمعیل گلستانی، ص ۲۹ به بعد.

۲. عباس خلیلی. پرتو اسلام، ص ۲۴۱ به بعد.

صدور حکم و اعلام قانون بر اثر وقوع يك حادثه رخ می‌داد. چون دو نفر خصم نزد پیغمبر می‌رفتند، پس از استماع حرف آنان حکمی صادر می‌شد، چنانکه مردی از قبیلهٔ عطفان، ثروت یتیمی را که برادرزادهٔ او بود در دست داشت، چون یتیم دارائی خود را از او مطالبه کرد، از دادن خودداری کرد، هر دو نزد پیغمبر رفتند، این آیه نازل شد:

«وَأَتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ.»^۱

و مرد ناگزیر مال یتیم را پرداخت.

نمونهٔ دیگر: مردی در گذشت و زنی از او مانده بود، فرزند شوهر او، برخاست و ردای خود را به علامت «تملك» بر او افکند و وی را به زنی برد، ولی نفقه به او نداد، آزادی او را هم در قبال مال معینی نپذیرفت. زن نزد پیغمبر رفت، حال خود را شرح داد، پیغمبر فرمود: بنشین تا حکم خدا نازل شود.

زن‌های مکه داستان وی را شنیدند، همه جمع شده نزد پیغمبر رفتند، این آیه

نازل شد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرْتُوا النِّسَاءَ كَرْهًا وَلَا تَعْضَلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ.»

و پیغمبر با اعلام این آیه از تصرف زنان به عنف و این نوع ازدواجهای غیر طبیعی

برای همیشه جلوگیری فرمود.

گاه مصلحت و اقتضاء وقت، موجب تغییر قوانین می‌شد: مثلاً «عده» بیوه زنی که شوهر او مرده بود، در بدو امر يك سال بود، بعد چهار ماه و ده روز شد. همچنین در حدیث آمده است که حضرت فرمود: «من شما را از ذخیره کردن گوشت قربانی منع کرده بودم، اینک آن را جایز می‌دانم.»

اسلام، قوانین دوران جاهلیت را تغییر داد. برای تعدد زوجات محدودیت و شرایطی قائل شد، بر آزادی زن افزود، قانون ازدواج و طلاق جاهلیت را تبدیل کرده و اصول ارث را تعدیل فرموده است. زیرا در جاهلیت زنان و اطفال را، از ارث محروم می‌کردند، ارث را به کسی اختصاص می‌دادند که قادر به جنگ باشد. اسلام حصه‌ئی برای زن قائل شد، اما عده‌ئی از مردان جاهل و نزدیک بین اعتراض کردند و گفتند: «به زن هشت يك و به دختر نصف پسر و به کودک حق کامل داده می‌شود و حال آنکه هیچک از آنها قادر به جنگ و دفاع نیستند.»^۲

با گذشت زمان و وسعت قلمرو مسلمانان، قضا و دادرسی دامنهٔ وسیع‌تری پیدا کرد و مسائل و موضوعات جدیدی مطرح گردید. عده‌ئی از علمای فقه با در نظر گرفتن تعالیم کلی

قرآن، واعمال واقوال پیغمبر وجانشینان او و اجماع صحابه و مقتضیات زمان به تدوین فقه اسلامی همت گماشتند و با استنباط و اجتهاد، معضلات و مسائل قضائی را حل و تصفیه کردند.

از میان سلسله فقها و محققین، دستوره‌های امام ابوحنیفه، امام شافعی، امام مالک و امام حنبل ارزش و اهمیت بیشتری کسب کرده است.

مذهب امام شافعی
امام محمد بن ادريس شافعی (متولد به سال ۱۵۰ هجری) در لغت، فقه و حدیث استاد بود و مانند امام مذهب حنفی به امور عملی زندگی نا آشنا نبود، و چون فکری عمیق و منطقی بلیغ داشت، توانست به کمک نیروی استنباط شخصی، طریقه اهل رأی را با نظریات اهل حدیث هم آهنگ سازد و مذهبی میانگین و بینابین بیافریند که کمابیش ازدومذهب حنفی و مالکی متأثر بود. اکنون در حدود یک صد میلیون پیروان این مذهب در ممالک اسلامی پراکنده اند.^۱

مذهب مالکی
پیشوای این مذهب مالک بن انس در سال ۹۵ هجری در حجاز متولد شد. وی مردی دانشمند، پیشوا، محدث و فقیه، و از نظر اخلاقی بسیار دلیر بود. هنگام اجتهاد به قرآن و حدیث استناد و اعتماد می کرد، جایی که نص نبود به سوی قیاس و دلیل تازه و به خصوص به مذهب خود می گرایید که «مصلح مرسله» نامیده می شد. مالک پیروان بسیار داشت که از آن جمله محمد بن حسن شیبانی و امام شافعی شهرت بسیار دارند. وی کتاب الموطا را در حدیث نوشت.

مذهب حنبلی
بنیانگذار چهارمین مذهب اهل تسنن احمد بن حنبل است که به سال ۱۶۴ در بغداد متولد شد. وی در راه گردآوری احادیث راه سفر پیش گرفت و سرانجام کتاب مسندالامام احد را تألیف کرد که دارای چهل هزار حدیث است. وی از شاگردان بنام امام شافعی است و در مذهب او پنج اصل معتبر است که عبارتند از نصوص کتاب و سنت؛ فتوای صحابه در صورتی که معارضی نداشته باشد؛ عقیده یکی از صحابه به شرط موافقت با کتاب و سنت؛ حدیث مرسل وضعیف؛ و بالاخره قیاس به هنگام ضرورت.^۲

سیرقوانین درجهان اسلامی

فقه لغتی است عربی و مراد از آن فهم و دریافت مطلبی است، در اصطلاح دینی؛ فقه، علم استدلالی به احکام شرعی است. به نظر ابوحنیفه، فقه آن است که نفس انسانی، آنچه را که به سود یا زیان اوست بشناسد، یا به عبارت دیگر علم فقه، عبارت است از علم به واجبات، مستحبات، محرومات و مکروهات.

فقه و نظریات فقهی
بعد از اسلام

متکلمین و اصولیون از تلازم وهم آهنگی عقل و شرع سخن می گویند، و بر آنند که کل ما حکم به العقل حکم به الشرع، یعنی هرچه عقل حکم کند، شرع هم طبق آن حکم می کند و نیز معتقدند کل ما حکم به الشرع حکم به العقل یعنی بین حکم شرع و عقل تباین و تعارضی نیست.^۱

یکی از منابع مهم فقه اسلامی قرآن است. قرآن در مدت ۲۰ یا ۲۳ سال به تدریج به مناسبت حوادث و وقایعی که اتفاق می افتاده، بر حضرت رسول نازل شده است و یاران حضرت رسول آن را حفظ می کردند یا می نوشتند. فصاحت و بلاغت آیات قرآنی، حفظ آن را آسان تر می ساخت.

آن دسته از یاران پیامبر که بانوشتن آشنائی داشتند، بر شاخه های خرما، چرم پاره ها و ورق پاره ها و چوبها و استخوان شانه شتر، آیات را می نگاشتند. درباره حافظان قرآن و کاتبان وحی و تعداد ایشان اختلاف زیاد است. مشهورترین آنها حضرت امیر، عثمان، زید بن ثابت و ابی بن کعب بوده اند که علاوه بروحی، نامه های تاریخی آن حضرت را نیز می نوشتند.

طبیعی است که چون قرآن به تدریج نازل شده، در زمان حضرت تمام سوره ها

۱. استاد مرتضی مطهری. آشنائی با علوم اسلامی. جلد اول، ص ۲۷۷.

جمع آوری نشده است، ولسی فکر گردآوری آن از همان زمان حضرت وجود داشت؛ مخصوصاً چون در جریان جنگها بیم آن می‌رفت که حافظان و قراء قرآن بمیرند یا شهید بشوند و در نتیجه، قسمت‌هایی از قرآن از بین برود، زید آیات قرآنی را از حافظه‌ها و اوراق پراکنده جمع کرد و به ابوبکر سپرد و پس از مرگ ابوبکر این قرآن به عمر رسید و سرانجام عثمان آن را طلب کرد، چون آیات قرآنی که به این ترتیب جمع آوری شده بود، با یکدیگر اختلاف داشت و قرآن مردم کوفه با بصره و قرآن مردم دمشق با دیگران اختلاف داشت، و هر یک مصحف خود را صحیح می‌انگاشتند، مسلمانان حقیقی، عثمان را از خطر اختلاف آگاه ساختند، عثمان نیز بی‌درنگ دستور داد هر کس مصحفی یا آیه‌ئی یا سوره‌ئی از قرآن دارد، بیاورد. آنگاه دستور داد با مراجعه به تمام قرآن‌ها و سوره‌ها و آیات موجود، مصحفی منقح تنظیم کنند که برای کلیه مسلمانان، «امام» و پیشوا باشد. بدین ترتیب، مصحف رسمی آماده شد و به دستور عثمان قرآن‌های متعددی نوشتند و هر یک را به منطقه‌ئی از جهان اسلامی فرستادند و بقیه قرآن‌ها و اوراق مربوط به آن را به آتش انداختند تا اختلافی پدید نیاید.

قرآن برویهم دارای ۱۱۴ سوره است و این سوره‌ها از حیث بلندی و کوتاهی یکسان نیست و تعیین محل سوره‌ها هم چون

تقسیمات قرآن

روشن نبوده، در زمان عثمان با نظارت حضرت امیر(ع)، محل سوره‌ها معین شده است. سوره، بر حسب اینکه در مکه نازل شده است یا در مدینه، «مکی» یا «مدنی» نامیده می‌شود. هر سوره، مرکب از آیات است و هر آیه، جمله‌ئی است قرآنی. در عدد آیات قرآنی نیز اختلاف است و آنچه مسلم است این که عدده آیات قرآن اندکی از ۶ هزار متجاوز است.

در اصطلاح قرآن و سنت، فقه، علم وسیع و عمیق به معارف و دستوره‌ای اسلامی است و اختصاص به قسمت خاص ندارد،

فقه اسلامی

ولی تدریجاً در اصطلاح علما این کلمه اختصاص یافت به فقه الاحکام؛ تعالیم و دستوره‌ای اسلامی مربوط به امور زیر است:

۱. اعتقادات: یعنی اموری که هدف از آنها شناخت و ایمان و اعتقاد است و مسائل مربوط به مبدء و معاد و نبوت و وحی و ملائکه و امامت، از آن جمله است.
۲. اخلاقیات و امور تربیتی: یعنی اموری که هدف از آنها این است که انسان چه خصالی را باید داشته باشد و از چه خصلت‌هایی پرهیز کند؛ مثلاً تقوا، عدالت، شجاعت و غیره در شمار خصال پسندیده‌اند، و ظلم، تجاوز، خیانت و دورویی جز وصفات ناپسندند.

۳. احکام و مسائل عملی: یعنی قوانین و مقررات موضوعه.

فقهای اسلام کلمه فقه را در مورد قسمت اخیر اصطلاح کرده‌اند. شاید از آن نظر که از صدر اسلام آنچه بیشتر مورد توجه و پرسش مردم بود، مسائل عملی بود؛ از این رو کسانی که تخصصشان در این رشته مسائل بود، به عنوان فقیه شناخته شدند.

حکم تکلیفی، حکمی است که مبتنی باشد بر وجوب، حرمت، استحباب، کراهت و اباحه؛ این پنج حکم به عنوان احکام خمسۀ تکلیفی خوانده می‌شوند. از نظر اسلام یا کار، واجب است، مانند: نماز و روزه؛ یا حرام است، مانند: شرب خمر و دروغ و ظلم؛ یا مستحب است، یعنی خوب است و اگر انجام یابد، بهتر است، مانند: نمازهای نافله یومیه؛ یا مکروه است، یعنی خوب نیست ولی اگر انجام یافت، مجازات ندارد، مانند: اینکه در مسجد که جای عبادت است، از امور مادی و دنیائی سخن بگوییم؛ و یا مباح است: یعنی، فعل و ترکش یکسان است. مانند اغلب کارها: بکن، نکن- امر و نهی و غیره؛ ولی احکام وضعی، از این قبیل نیست: مانند: زوجیت، مالکیت و مانند اینها.

مطلب دیگر اینکه، واجبات بر گونه دیگری نیز تقسیم شده که عبارتند از: عینی و کفائی. واجب عینی یعنی اینکه بر هر کس، به خصوص و جدا جدا واجب است، مانند نماز و روزه؛ ولی واجب کفائی عبارت است از اینکه بر عموم مسلمانان واجب است که یک کار معین را انجام دهند، ولی با انجام یک یا چند نفر، از دیگران ساقط می‌گردد، مانند: سربازی، قضاوت، زراعت، تجارت و امر تجهیز اموات، که بر عموم واجب است و با تصدی بعضی، از دیگران ساقط می‌شود.

علاوه بر این، واجبات دیگری از قبیل: تعبدی و توصلی و تعیینی وجود دارد که بحث در آنها، از حوصله این کتاب خارج است.^۱

علم فقه، یعنی فقه مدون، سابقه ۱۱۰۰ ساله دارد، یعنی از یازده قرن پیش، حوزه‌های تدریس فقهی وجود داشته. به طوری که، استاد فقید مرتضی مطهری متذکر شده‌اند، آنچه در باره طبقات فقها نوشته شده، از اهل تسنن و مربوط به آنهاست، و در باره طبقات فقهای شیعه، تا کنون کتابی نوشته نشده است و برای کشف این موضوع باید به کتب احادیث و دیگر کتابها رجوع کرد.

«پس از وفات پیغمبر (ص)، اصحاب او در مسائل فقهی که پیش می‌آمد، ابتدا به قرآن و احادیث موجود رجوع می‌کردند و اگر در آن باره در قرآن و حدیث، نصی وجود نداشت، به رأی خود عمل می‌کردند. مقصود از رأی و اجتهاد به رأی، آن بود که در مسأله‌ئی که

۱. نقل و تلخیص از: استاد مطهری. آشنائی با علوم اسلامی. از ص ۲۸۷ به بعد.

پیش آمده بود، نظرمی کردند، تانزدیک‌ترین راهی که با احکام قرآن و حدیث مطابق باشد، بیابند و برای حصول این مقصود، دوراه ممکن بود، یکی راهی که بعدها به «قیاس» معروف شد و دیگری راهی که «اجتهاد به مصلحت» خوانده شد. مقصود از قیاس آن است که در امری که حکمی در آن باره وجود ندارد، نظر کنند و آن را با نظایر آن که حکمی در قرآن و حدیث دارد، بسنجند. اگر حکمی که به نظایر آن شده است، دارای علتی باشد، که این حکم به خاطر آن است؛ و عین آن علت، در مسأله مورد بحث نیز وجود داشته باشد، حکم نظایر آن را در این مسأله نیز اجرا می‌کنند. مثلاً اگر درباره آشامیدنی و خوردنی که مسکر باشد، حکمی در قرآن و سنت نباشد، نظرمی کنند و آن را با خمر که در قرآن حکم به تحریم آن شده است، می‌سنجند و چون علت حرام بودن خمر را «مسکر بودن» آن تشخیص می‌دهند و عین همین علت را در آشامیدنی و خوردنی مورد بحث پیدا می‌کنند، به حرام بودن آن نیز حکم می‌کنند.»^۱

اجتهاد به مصلحت آن بود که در امری که حکمی در قرآن و سنت نداشته باشیم، به آنچه که با مصلحت عامه مسلمانان موافق تر است، عمل کنند. مثلاً درباره شرکت چند نفر در قتل يك مسلمان، حکمی در قرآن و حدیث نیست. عمر در این باره، مطابق مصلحت عامه مسلمانان، چنان تشخیص داد که تمام شرکاء در قتل باید به «قصاص» برسند.

پیروان اصحاب، که تابعین خوانده می‌شوند، منبع سومی برای احکام یافتند و آن رأی اصحاب در مسائل مختلف بود و این رأی که ناقل آن، تابعین بودند بتدریج در نظر بسیاری از فقها جزء سنت درآمد؛ و تابعین هر صحابی، فقه خود را منسوب به او کرده‌اند. تابعین ساکن کوفه بیشتر از عبدالله ابن مسعود، و تابعین مدینه بیشتر از زید ابن ثابت و عبدالله ابن عمر نقل می‌کردند. در این میان بتدریج دو روش مختلف، در فقه واخذ و استناد به احکام شرعی پیدا شد.

پیروان یکی از این دو روش سعی داشتند که حتی الامکان از اجتهاد به رأی پرهیزند و به حدیث عمل کنند؛ و پیروان روش دوم، اجتهاد به رأی و قیاس را، بر حدیث مقدم می‌داشتند. دلیل پیروان روش نخستین این بود که انسان ممکن است خطا کند و وبال احکامی که صادر می‌کند، گریبانگیر او شود؛ ولی در استناد به حدیث، شخص فقیه خود را از مسؤلیت بری می‌سازد. دلیل پیروان روش دوم، این بود که از زمان تابعین به بعد، به سبب بعد تدریجی از عهد حضرت رسول (ص) جعل و تزویر در حدیث زیاد شده و کسانی، احادیثی به دروغ به حضرت رسول (ص) نسبت داده‌اند.

علت این جعل و دروغ بندی به خسدا و رسول (ص) را باید در اختلافات سیاسی و اعتقادی و نیز در سوء نیت کسانی که می خواستند به اسلام خللی وارد کنند، جستجو کرد. پس در عمل به حدیث ممکن است انسان در دام دروغگویان بیفتد و چیزی به خدا و رسول (ص) نسبت دهد، که صحیح نباشد. در صورتی که در عمل به رأی، انسان لااقل از نسبت دروغ به پیغمبر (ص) مبری است. این دوروش که ازدو عقیده مخالف ناشی شده بود، سبب گردید که اصحاب رأی و اصحاب قیاس، از اصحاب حدیث جدا شوند. اصحاب رأی و قیاس بیشتر در کوفه بودند و اصحاب حدیث، بیشتر در مدینه.

در این زمان، غیر از کتاب و سنت و قیاس، دلیل چهارمی هم پیدا شد و آن «اجماع» اصحاب پیغمبر (ص) بود. یعنی اگر اصحاب پیغمبر (ص) در قولی متفق بودند، آن قول، حجت بود و اجماع خوانده می شد.

البته در عمل، به قول صحابی و اجماع اصحاب و اساساً معنی «اجماع»، همه مسلمانان همدستان نبودند، چنانکه شیعه و خوارج، نه عمل اصحاب را حجت می دانستند و نه اجماع ایشان را، زیرا به عقیده آنان بسیاری از اصحاب، مرتکب اعمال خلاف دین شده بودند و در نتیجه صلاحیت خود را از دست داده بودند.

با آنکه در عمل به کتاب خدا، میان هیچ یک از فرق اسلامی اختلافی نیست، در عمل به سه اصل دیگر (سنت، اجماع، قیاس یا عقل) میان فقهای اسلام اختلاف است و این اختلاف موجب پیدایش مذاهب و مکاتب مختلف در فقه شده است.

چنانکه گفتیم، شیعه، اصحاب را به عنوان مبدأ یا راوی سنت قبول ندارند و مبدأ سنت در عقیده ایشان، قول و فعل و تقریر معصوم است. و معصوم، منحصر در چهارده نفر است (به عقیده شیعه امامیه) و راوی از این چهارده نفر، علاوه برداشتن شرایط عدالت و غیره، باید شیعه امامی نیز باشد. از اینجاست که شیعیان، اجماع را نیز قبول ندارند و آن را دلیل مستقل نمی شمارند و می گویند: اجماع، وقتی حجت است که کاشف از قول معصوم باشد. عمل به قیاس نیز نزد فقهای شیعه، به دلایلی که مفصلاً در کتب اصول مذکور است، باطل است؛ و فقط اصول عقلی (از قبیل اصل برائت، استصحاب و غیره) می تواند به عنوان دلیل احکام شرع محسوب شود، و از این جهت است که در نزد شیعه، ضمن بر شمردن ادله چهارگانه، به جای قیاس، دلیل عقل ذکر می شود.

شیعه

که اصحاب امام ابوحنیفه نعمان ابن ثابت هستند، علاوه بر کتاب، سنت، اقوال صحابه، اجماع و قیاس به «استحسان و عرف» نیز متمسک می شوند. مقصود از استحسان، نزد حنفیه آن است که مجتهد، به جهت وجود دلیل قسوی تری، از عمل به قیاس عدول کند؛ و عرف، عبارت از عمل جاری مسلمانان است،

حنفیه

بی آنکه برای آن دلیلی از کتاب و سنت و اجماع موجود باشد. فقه حنفی به جهت عمل به رأی و قیاس دریافتن فروع و فرضیات، از فقه مذاهب دیگر غنی تر است و به همین جهت، این فقه را فقه تقدیری (فرضی) می گویند. ابوحنیفه روش فقهی خود را چنین وصف کرده است: «من در احکام، نخست به کتاب خدا رجوع می کنم و اگر آنچه می خواهم در آن نیابم، به سنت رسول (ص) رجوع می کنم و اگر در آن هم نیافتم، به قول اصحاب رسول (ص) رجوع می کنم و قول هر کدام را که بخوام قبول می کنم و قول هر کدام را که نخواهم قبول نمی کنم. پس از قول اصحاب، من هم مانند دیگران اجتهاد می کنم و به رأی خود عمل می کنم.»

مالکیه
اینان به پیروی از پیشوا و امام خود مالک بن انس علاوه بر کتاب و سنت به فتوای اصحاب عمل می کنند، و آن را جزء سنت محسوب می دارند. علاوه بر این، مالکیه عمل مردم مدینه را در عصر مالک یعنی در قرن دوم هجری قمری حجت می شمارند و می گویند عمل مردم این شهر ممکن نیست به قول و فعل حضرت رسول مستند نباشد؛ پس از آن، به قیاس و استحسان و مصالح مرسله عمل می کنند، و استحسان را عبارت از عدول از قیاس به عرف و مصلحت و دفع مشقت و اجماع می دانند. مقصود از مصالح مرسله، مصالحی رامی دانند که بامقاصد شارع موافق باشد، اگرچه دلیل خاصی از کتاب و سنت بر آن موجود نباشد. یکی دیگر از اصول فقه مالکی عمل به ذرایع است؛ یعنی هرچه منجر به حرام باشد، حرام است و هرچه منجر به حلال شود، حلال است.

شافعیه
شافعیه اصحاب امام محمد ابن ادریس شافعی هستند، به کتاب، سنت، اجماع، اقوال صحابه و قیاس عمل می کنند، ولی استحسان را قبول ندارند.

کتاب و سنت را در یک ردیف می دانند، و اجماع اصحاب در نظر ایشان حجت است؛ اجماع علما نیز در صورت مستند بودن به دلیلی حجت است. اجماعی که مخالف کتاب و سنت باشد مقبول نیست، و اجتهاد عبارت از قیاس است.

حنابله
که اتباع امام احمد ابن حنبل هستند، به حدیث، فتوای اصحاب، قیاس، استحسان مصالح و ذرایع عمل می کنند و نص حدیث را بر فتوای صحابه مقدم می دارند، و در صورت نبودن نص، به فتوای اصحاب عمل می کنند و اگر فتوای اصحاب باهم مخالفت داشته باشد، آنچه را که با کتاب و سنت موافق باشد قبول می کنند و اصولا اختلاف فتوای اصحاب را وجوه مختلف یک مسأله می دانند.

در صورت نبودن فتوای اصحاب به احادیث ضعیف استناد می کنند، و در صورت نبودن حدیث ضعیف، در مسأله به قیاس مصالح، اجماع، استصحاب و غیره متوسل می شوند.

که پیروان داود ظاهری و ابن حزم اندلسی هستند، جز به ظاهر کتاب و سنت عمل نمی کنند؛ و رأی و قیاس را باطل می دانند و در هر چه در ظاهر کتاب و سنت حکمی راجع به آن نباشد، به ابا حقه اصلیه یعنی مباح و جایز بودن آن عمل می کنند.

در پایان ناگفته نگذاریم که در مدینه هفت تن از تابعین، فقه و حدیث به مسلمین تعلیم می دادند و ایشان در مدینه بعد از صحابه به فتوی می پرداختند و محور فقه عالی به شمار می رفتند و صاحب نظران در بین این هفت تن، شش نفر را بدون گفتگو، جزء فقهای سبعه شمرده اند.

در قرآن غیر از تعالیم اجتماعی، مدنی، اخلاقی و مذهبی در زمینه مسائل اقتصادی نظیر عقود، تجارت و بازرگانی و رهن و کم فروشی نیز، احکام و تعالیمی به چشم می خورد. در سوره بقره آیه ۲۸۲ در مورد معاملات می فرماید:

نمونه‌ئی از تعالیم
حقوقی و اقتصادی
در قرآن

يا ايها الذين آمنوا اذا تداءىتم بدين الى اجل مسمى فاكتبوه، وليكتب بينكم كاتب بالعدل ولا ياب كاتب ان يكتب كما علمه الله، فليكتب وليملل الذي عليه الحق وليتق الله ربه ولا يخس منه شيئا، فان كان الذي عليه الحق سفيهاً او ضعيفاً او لا يستطيع ان يمل هو فليمل و ليه بالعدل، و استشهدوا شهدين من رجالكم؛ فان لم يكوئا رجلين فرجل و امر اتان ممن ترضون من الشهداء اذا ما دعوا ولا تساموا ان تكتبوه صغيراً او كبيراً الى اجله....» الى آخر

« ای اهل ایمان چون به قرض و نسیه معامله کنید، تا زمانی معین سند و نوشته در میان باشد و باید نویسنده درستکاری معامله میان شما را بنویسد و از نوشتن ابا نکند که خدا به وی نوشتن آموخته، پس باید بنویسد و مدیون امضاء کند و از خدا بترسد، از آنچه مقرر شده چیزی نکاهد (و نیفراید)، و اگر مدیون سفيه و یا صغیر است و صلاحیت امضاء ندارد، ولی او به عدل و درستی امضاء کند و دو تن از مردان گواه آرید و اگر دو مرد نیابید، يك تن مرد و دو زن، هر کرا طرفین راضی شوند گواه گیرند، که اگر يك نفر آنها فراموش کند، دیگری را در خاطر باشد، و هر گاه شهود را (به مجلس یا محکمه بخوانند) امتناع از رفتن نکنند و در نوشتن آن با تادیخ معین مسامحه نکنید، چه معامله کوچک و چه بزرگ باشد، این درست تر است نزد خدا و محکمر برای شهادت و نزدیک تر به اینکه شك و ریبی در معامله پیش نیاید

که موجب نزاع شود، مگر آنکه معامله نقد و حاضر باشد که دست به دست میان شما برود، در این صورت باکی نیست که ننویسید و گواه گیرید: هرگاه معامله کنید نباید به نویسنده و گواه در حال و کارشان ضرری برسد (و بی اجرمانند) اگر چنین کنید نافرمانی کرده‌اید. از خدا بترسید (و نافرمانی حکم او نکنید) خداوند به شما تعلیم مصالح امور کند و خدا به همه چیز داناست.» علاوه بر این در قرآن در سوره بقره، نساء، جمعه و مطففین، تعالیمی در زمینه کسب معاش و تجارت وجود دارد:

سوره بقره، آیه ۱۹۸:

لیس علیکم جناح آن تبتعوا فضلا من ربکم.

«باکی نیست که شما در هنگام حج کسب معاش کنید و از فضل خدا روزی طلبید.»

سوره نساء، آیه ۲۹:

یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا اموالکم بینکم با باطل، الا ان تکون تجارة عن تراض منکم، ولا تقتلوا انفسکم، ان الله کان ربکم رحیما.

«ای اهل ایمان مال یکدیگر را بناحق نخورید، مگر آنکه تجارتی از روی رضا و رغبت کرده (سودی برید) و یکدیگر را نکشید که خدا به شما مهر بانست.»

سوره جمعه، آیه ۱۱:

و اذا راوا تجارة اولهوا اقتضوا اليها و ترکوک قائما قل ما عندالله خیر من اللهو ومن التجارة، والله خیر الرازقین.

«و این مردم (ضعیف‌الایمان) چون تجارتی یا لهو و بازیچه‌ئی ببینند، به سوی آن شتابند و تو را در نماز تنها گذارند. ای رسول بگو به خلق که آنچه نزد خداست، بسیار برای شما از لهو و تجارت‌های دنیا بهتر است و خدا بهترین روزی دهنده خلائق است.»

و نیز در سوره مطففین، از آیه ۱ تا ۳ چنین آمده است:

ویل، للمطففین الذین اذا اکتا لوا علی الناس یخوفون و اذا کالوهم او وزنوهم یحرون.

«وای به حال کم‌فروشان، آنان که چون به کیل (یا وزن) چیزی از مردم بستانند تمام بستانند، و چون چیزی بدهند در کیل و وزن به مردم کم دهند.»

همچنین در سوره اعراف، آیه ۳۱ در مذمت اسراف آمده است:

... کلوا و اشر بوا و لاترفوا انه لایحب المرفقین

ترجمه: از نعمتهای خدا «بخورید و بی‌شامید و اسراف نکنید که خدا مسرفان را

دوست نمی‌دارد.»

همچنین در سوره بقره در زمینه اداء امانت در آیه ۲۸۳ آمده است:

فان امن بعضکم بعضا..

در این آیه تصریح شده است که «اگر بعضی، بعضی دیگر را امین دانند به آن کس که امین شناخته شده امانت بسپارد. از خدا بترسید و به امانت خیانت نکنید.» همچنین در سوره نساء، آیه ۵۸ آمده است:

ان الله يا مرکم ان تودوا الامانات الی اهلها و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل...

«خدا به شما امر می کند که امانت را به صاحبش باز دهید، و چون بین مردم حاکم شوید به عدالت داورى کنید...»

در باره رعایت اعتدال در سوره اسراء، آیه ۲۹ می فرماید:

ولا تجعل یدک مغلولة الی عنقک ولا تبسطها کل البسط فتقعد ملوماً محسوراً:

«هرگز در مقام امساک دست خود را محکم میند و نه بسیار گشاده دستی کن، که هر کدام کنی سرانجام به نكوهش و حسرت خواهی نشست.»

سوره بقره، آیه ۱۸۸:

ولا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل و تدلوا بها الی الحکام لتأکلوا فریقاً من اموال الناس بالاثم و انتم تعلمون.

«مال یکدیگر را به ناحق مخورید، و کارها به محاکمه قاضیان میفکنید که به وسیله رشوه و زور پاره ازمال مردم را بخورید، با اینکه شما بطلان دعوی خود را می دانید.» در پایان سوره انعام، آیه ۱۴۱ بار دیگر در مذمت اسراف چنین آمده است:

کلوا من ثمره اذا اثمر و اتوا حقه يوم حصاده و لا تسرفوا، انه لا یحب السرفین.

«... شما هم از آن میوه هر گاه برسد تناول کنید، و حق زکات فقیر آن را هنگام درو

کردن بدهید، و اسراف نکنید که خدا مسرفان را دوست نمی دارد.»

و در سوره فرقان، آیه ۶۷ در منقبت اعتدال می فرماید:

والذین اذا اتفقوا لیم بسرفوا لم یقتروا و کان بین ذلک قواماً.

«و آنان هستند که هنگام اتفاق به مسکینان اسراف نکرده و بخل هم نورزند، بلکه در

احسان میانه‌رو و معتدل باشند.»^۱

۱. کلیه آیات قرآن از خلاصه التفاسیر فادسی به قلم مهدی الهی قمشه‌ای نقل شده است.

احکام و مقررات جزائی در اسلام

یکی از ابواب فقهی اسلام «احکام» است. طبق نظر محقق حلی
«آنچه که نذورات است و نه عقد و نه ایقاع در شمار «احکام»

احکام

است، و احکام در دوازده موضوع بحث می‌کند:

۱. شکار حیوان و نحوه سربریدن آن.
۲. خوردنیها و آشامیدنیها.
۳. غصب و استیلاي جايرانه بر مال غير.
۴. شفعه یعنی حق اولويت يك شريك براي خريد سهم شريك ديگر.
۵. احیاء اراضی موات (یعنی هرکس زمین مرده و بی صاحبی را زنده کند، زمین متعلق به اوست).
۶. احکام اشیائی که پیدا می‌شوند و صاحب آنها معلوم نیست.
۷. کتاب‌ارث که از سهم و حصه طبقات مختلفی که از «مورث» بهره و سهمی می‌برند، گفتگو می‌کند.
۸. قضا و داورى که از نظام قضائى اسلام و صلاحیت قاضی بحث می‌کند.
۹. مسأله شهادت که از توابع کتاب قضاست. یعنی مدعی باید دلیل و شاهد اقامه کند، و منکر باید سوگند یاد کند.
۱۰. حدود و تعزیرات که مربوط به مقررات جزائی اسلام است. در اینجا نمونه‌ئی چند از حدود اسلامی را ذکر می‌کنیم:
۱. حد زنای محصن و محصنه: یعنی اگر مرد زن داری. با زن شوهرداری نزدیکی کند کیفر او سنگسار کردن است؛ و حد زنای غیر محصن و غیر محصنه صد تازیانه است، مگر در زنای با محارم که حدش قتل است.
۲. حد لواط: کشتن با شمشیر، یا از کوه انداختن یا سوختن است و به قولی دیوار

بر روی او خراب کردن است.

۳. حد قذف: یعنی متهم ساختن مسرد یا زنی به « زنا » بدون شاهد معتبر. هشتاد تازیانه است.

۴. حد میگساری: یعنی خوردن هر مسکر مایع، هشتاد تازیانه است.

۵. حد دزدی: بریدن انگشتان دست راست است، به شرط آنکه مال دزدی حداقل معادل يك چهارم مثقال هیجده نخودی طلای مسكوك باشد.

۶. حد محارب: یعنی هر کسی که به قصد ارباب و سلب امنیت از مردم، مسلح شود، حاکم به تناسب عمل و اوضاع و احوال می تواند او را با شمشیر بکشد، به دار بزند و یا به بریدن يك دست از يك طرف بدن و يك پا از طرف دیگر اکتفا نماید.

در سوره بقره، آیه ۱۹۴، در زمینه انتقام و حق طلبی چنین آمده

نمونه‌ای چند از قوانین

است :

جزائی اسلام

فمن اعتدى علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدى علیکم و اتقوا الله و اعلموا

ان الله مع المتقین.

« هر کس برای جور و ستمکاری به شما دست دراز کند، او را به مقاومت از پای در آورید، بقدر ستمی که به شما روا داشته و از خدا بترسید و بدانید که خدا با پرهیز- کاران است. »

در مورد سرقت در سوره مائده، آیه ۳۸ دستور این است:

والسارق و السارقه فاقطعوا ایدیهما جزاء بما کسبا نکالا من الله و الله عزیز حکیم.

« دست مرد و زن دزد را به کیفر عملشان ببرید، این عقوبتی است که خدا بر آنان

مقرر داشته و خدا بر هر کار توانا و به مصالح خلق داناست. »

در مورد زنا در سوره نساء، آیه ۱۵ چنین آمده است:

و الذانی یاتین الفاحشة من نائکم فاستشهدوا علیهن اربعة منکم فان شهدوا فامسکوهن فی البیوت

حتى یتوفیهن الموت و یجعل الله لهن سبیلا.

« زنانی که عمل ناشایسته کنند چهار مسلمان بر آنها بخواهید، اگر شهادت دادند، در

این صورت آنان را خانه نگهدارید تا زمان عده‌شان به پایان رسد، یا خدا برای آنها راهی

پدیدار گرداند (یعنی توبه کنند یا حد مقرر اجرا شود). »

در باره رباخواری در سوره بقره، آیه ۲۷۵ نقل شده است:

۱. استاد مطهری. علوم اسلامی، ص ۳۳۶، برای کسب اطلاعات بیشتر رجوع کنید به کتاب

آشنائی با علوم انسانی اثر استاد مطهری از ص ۲۹۶ تا ص ۳۴۳.

«... و احل الله البيع و حرم الربا فمن جاءه و هو عظة من ربه فانتهى فله ما سلف و اهره الى الله و من عاد فاولئك اصحاب النار هم فيها خالدون»

«... خداوند تجارت را حلال و ربا را حرام کرده است، هر کس پس از آنکه پند و اندرز کتاب خدا بدو رسید از این عمل دست کشد، خدا از گذشته او درگذرد و عاقبت کار او با خدای مهربان باشد و کسانی که از این کار دست نکشند، آنان اهل جهنمند و در آن، همیشه معذب خواهند بود.»

همچنین در سوره بقره، آیه ۲۷۶ در مورد ربا آمده است:

يُمَقِّدُ اللهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُفَّارَاتِئِم.

«خدا سود ربا را نابود گرداند و صدقات را افزونی بخشد، و خدا دوست ندارد مردم سخت بی ایمان گنه پیشه را.»

تحریم میگساری و قمار، در سوره بقره، آیه ۲۱۹ آمده است:

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ، قُلْ فِيهِمَا اِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِنَّهُمَا اَكْبَرُ مِّنْ نَّفْعِهِمَا.

«ای پیغمبر از تسو حکم شراب و قمار می پرسند، بگو در این دو کار گناه بزرگی است و سودهایی، ولی زیان گناه آن بیشتر از نفع آنست.»

در سوره مائده، آیه ۹۰ و ۹۱ بار دیگر از خطر شراب و قمار سخن به میان آمده

است :

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رَجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ

تَفْلَحُونَ .

«ای اهل ایمان شراب و قمار و بت پرستی و تیرهای گرو بندی، همه اینها پلید و از

عمل شیطان است، از آن البته دوری کنید تا رستگار شوید.»

انما يريد الشيطان ان يوقع بينكم العداوة والبغضاء في الخمر والميسر ويصدكم عن ذكر الله و عن

الصلاة فهل انتم منتهون.

«شیطان قصد دارد به وسیله شراب و قمار میان شما عداوت و کینه برانگیزد تا شما

را از ذکر خدا و نماز باز دارد، پس شما آیا از آن دست برمی دارید.»

از دوران بنی امیه راجع به قوانین شریعت دو نظر مختلف ظهور

کرده بود. عده ئی مانند حجازیان در اجرای احکام شرع پیرو

حدیث بودند و جماعتی مانند عراقیان پرچم منطق و دای را

برافراشته از آن پیروی می کردند. حجازیان اهل مدینه، پیرو مالک و شاگردان او بودند

و عراقیان یعنی اهل منطق و رأی از ابو حنیفه و پیروان او تبعیت می کردند. و اهل حدیث

رشد و تکامل

قوانین اسلامی

به گفتار و کردار و سنت پیشوای اسلام توسل می‌جستند، ولی اهل منطق و رأی و قیاس با توجه به تحولات و مصالح زمان و موارد گوناگونی که در امور اجتماعی و اقتصادی پیش می‌آمد، اظهار نظر می‌کردند. پیروان این مکتب در دوران بنی‌العباس که منطقه قدرت مسلمین وسعت یافته بود و ملل متمدن چندی در حلقه نفوذ مسلمین وارد شده بودند، در قوانین شرع به اقتضای زمان، تحولاتی پدید آوردند. به نظر احمد امین، بنی‌امیه به استثنای عمر بن عبدالعزیز، هرگز به قضات و علماء فقه در امور خود راه نمی‌دادند، مگر به ندرت. خلفا امور کشورداری را به خود منحصر کرده و امور مالیه و تنظیم شئون دولت و امثال آنها همه تابع اراده شخص خلیفه بود. علما و فقها را هم به حال خود گذاشتند که خود درس خوانده یا تدریس نموده یا فتوا داده یا هر کاری که می‌خواستند در اعمال دیانت (که مخالف سیاست نبود) انجام می‌دادند، و چند قاضی هم برای فتوا معین، و سیاست را از دین تفکیک کرده بودند. چون زمام امور به دست بنی‌العباس افتاد و به دولت خود رنگ دینی دادند، به تقرب علما کوشیدند و روحانیون را به خود نزدیک ساختند. یکی از نتایج اعمال آنها این بود که جماعتی از علما که زیر بار خلفا نرفته بودند، دچار شکنجه و عذاب شدند: مانند ابوحنیفه و مالک و سفیان ثوری. ولی در زمان بنی‌امیه حسن بصری در مسجد جامع می‌نشست و آزادانه در سیاست بحث می‌کرد، و چون درباره خلفا از اومی پرسیدند، او عمل آنها را سخت انتقاد می‌کرد، و از هر گونه آزار و آسیب مصون بود. در زمان بنی‌العباس به سبب توجه آنان به قوانین شریعت، برای آبیاری، حفر قنات، احداث سد و دریاچه، استیفای عوارض و مالیات و تنظیم دیوان، قوانینی وضع شد. به این ترتیب با پیدا شدن مسائل و موضوعات جدید، دامنه علم فقه وسعت یافت. اگر در زمان پیشوای اسلام کار فقها منحصر به حدیث و گفته‌های آن حضرت بود، در زمان اصحاب، اقوال و اعمال و احکام آنها بر احادیث افزوده شد و بعد احکام و فتاوی تابعین و بعدها نظریات و عقاید علما و مجتهدین نیز بر آن مجموعه اضافه گردید، و به این ترتیب علم فقه به حکم احتیاج وسعت و توسعه فراوان یافت.

احکام فقه در خدمت خلفا

در دوره بنی‌العباس فقه اسلامی که باید مبداء قانونگزاری و داوری باشد، زیر نفوذ سیاست قرار گرفت و فقهای بزرگ و عالیقدری که در برابر تمایلات خلفا ایستادگی کرده و از بیان حق خودداری نمی‌کردند، به سختی مورد شکنجه قرار می‌گرفتند. چنان که طبری می‌گوید: «از مالک بن انس فتوا خواستند که در عین بیعت ابی‌جعفر منصور آیا می‌توانیم محمد بن عبدالله بن الحسن را متابعت و یاری کنیم؟» او چنین فتوا داد که «شما ابو جعفر را به اکر او اجبار بیعت کردید و اشخاص مجبور معذورند.» مردم همه به محمد گرویدند و مالک گوشه-

نشینی اختیار کرد. این فتوا سبب خشم خلیفه بر او شد... او را با تازیانه سخت نواخت، به حدی که دست او را از کار انداخت...» ادب هم تابع میل کاخ نشینان بود، هر که را خلفا بد می‌دانستند شعرا او را هجو و مذمت می‌کردند، و هر که را دوست داشتند شعرا او را می‌ستودند. چون معتصم از افشین خشنود بود، ابوتام در مدح او چند قصیده سرود و چون بر او خشمگین شد، ابوتام او را مذمت و تکفیر کرد. هارون الرشید، برمکیان را مقرب کرده بود، شعرا آنها را، کان بذل و فضل دانستند و چون بر آنها غضب کرد، آنها را کافر و زندق خواندند.

با تمام این احوال، بسیاری از علما در قبال بازیگران سیاست فقط از حق و حقیقت پیروی می‌کردند. می‌توان برای هر دو دسته مثال آورد.

یکی از مختصات این دوره، پیدایش اختلاف و ظهور بحث و مناظره و جدل در بین علما و فقهای زمان، درباره تفسیر کلمات و لغات و آمده در قرآن و حدیث و سنت بود. برای آن که خوانندگان بهتر به اختلاف نظر فقهای آن عصر واقف گردند، جمله‌ی چند از کتاب پرتو اسلام را عیناً نقل می‌کنیم: «از عبدالوارث بن سعید روایت شده که چنین می‌گوید: «وارد مکه شدم و ابوحنیفه را در آنجا دیدم. از او پرسیدم در بیع شرط چه عقیده‌داری که مثلاً شخصی متاع خود را به شرط می‌فروشد؟ پاسخ داد هم بیع باطل و هم شرط باطل است. سپس نزد ابن ابی لیلی رفتم و همان مسأله را از او پرسیدم. جواب داد بیع واقع و جایز است و شرط باطل. بعد نزد ابن شبرمه رفته همان موضوع را مطرح کردم، او گفت هم بیع جایز و هم شرط جایز است.»

وقتی که عبدالوارث اختلاف نظر فقهای نامبرده را برای خود آنها نقل می‌کند، معلوم می‌شود که هر یک از آنها عقیده و نظر خود را مستند به گفته‌های پیغمبر یا یکی از نزدیکان او دانسته‌اند و به این ترتیب اختلاف در حدیث موجب اختلاف در آرا گردیده است. در دوره بنی‌العباس چنان که یادآور شدیم، «مدرسه رأی و قیاس در مقابل مدرسه حدیث تأسیس شد» و هر یک از دو مکتب برای اثبات نظریه خود دلایلی ابراز می‌کردند و از برکت این محاورات و مناظرات دایره فقه اسلامی وسعت یافت و مباحث آن شامل قانون تجارت، قانون مدنی و قانون جزا گردید. فقه حنفی بیش از سایر مکاتب فقهی برای عقل و ادراک آدمی ارزش قائل بود. جاحظ می‌گوید: «بسا انسان ۵۰ سال در فقه و تفسیر اشتغال نموده و با فقه نشسته و از آنها آموخته و تمرین کرده، باز می‌بینیم در خور قضا و فتوا و صدور حکم نمی‌باشد، ولی در مدت یک سال که فقه حنفی یا مانند آن را می‌خواند و به اصول فقه آشنا می‌شود، لایق مقام قضا و حکومت یک شهرستان می‌گردد. چند روزی آموختن فقه حنفی مطابق چندین سال تعلم فقه دیگران است.»

بالطبع مبادی و تعالیم حنفی مسبب يك انقلاب مهم فکری گردیده که مردم را به دو دسته تقسیم می کند: يك دسته موافق آن عقاید و مبادی ، و يك دسته مهاجم و بدخواه . «ابوحنیفه هر گاه در صحت حدیث تردید می کرد، فوراً آن را رد می کرد و می گفت صحت آن برای من مسلم نشده و فوراً برای حل معضل فقهی یا شرعی قیاس و رأی را به کار می برد. به همین علت مردم قشری و علمای حدیث، زبان به انتقاد و اعتراض او گشودند.» آنچه مسلم است فقه حنفی با روح زمان که دوران شکفتگی اقتصادی و رشد و پیشرفت اجتماعی جهان اسلامی است، هم آهنگی بیشتری داشت و بهتر می توانست به مسائل جدیدی که در جریان فعالیت های گوناگون تولیدی و اقتصادی تجلی و تظاهر می نمود، پاسخ گوید. در حالی که در صدر اسلام به حکم شرایط و وضع اقتصادی و اجتماعی آن روز، امکان ظهور و طرح چنین مسائلی وجود نداشت.

مکتب ابوحنیفه با سعه نظر و وسعت دیدی که داشت، می توانست به مسائل و مشکلات جدید، به کمک رأی و اجتهاد پاسخ قانع کننده بی بدهد و به رشد و تکامل اجتماعی ملل مسلمان یاری نماید. «سعید بن مسیب از علی (ع) نقل می کند که علی از پیغمبر پرسید: «اگر حادثه ای رخ بدهد و نص صریحی برای آن نیامده باشد، چه خواهیم کرد؟» پیغمبر فرمود: «دانشمندان یا پرهیزکاران را جمع و با آنها مشورت کنید. مبادا به تنهایی رأی بدهید.»^۱ از این جمله کوتاه می توان به توجه فراوان پیغمبر به اجتهاد و مشورت پی برد.

فقها و مجتهدین برای آن که در صدور احکام شرعی راه خطا نروند، باید به اصول فقه یا علم اصول آشنا باشند. موضوع

علم اصول

اصول، ادله کلی شرعی است و به کمک این ادله کلی می توان درباره چگونگی استنباط احکام شرعی قضاوت کرد و گفت این استنباط صحیح است یا سقیم. از اواسط قرن پنجم هجری کتب متعددی درباره اصول فقه توسط دانشمندان به رشته تحریر در آمد که از آن جمله کتب علامه حلی یعنی تهذیب و نهایه را که از اهم کتب اصولی است و کتاب معروف کلینی یعنی اصول کافی را که بر آن شروح متعدد نوشته اند، ذکر می کنیم.

مبارزه بین آن فقهای بود که حکم بر قواعد منطقی را مجاز می دانستند و آن فقهای که قشری بودند، و جز آیات قرآن و احادیث نبوی و احادیث ماثوره از ائمه هیچ چیز دیگری را قابل وثوق نمی شمردند. علت ضرورت پیدایش دانشی به نام اصول به احتمال قوی تنوع

مبارزه اصولی و

اخباری در شیعه

و بفرنجی حالات اجرای احکام شرعی و دشوار بودن اجتهاد و قضاوت صحیح بوده است. و طرفداران رأی و قیاس در فقه سنی و شیعه منطقیاً باید به تنظیم چنین رشته‌یی برسند. به نظر فقها در دوران غیبت پیشوای اسلام و ائمه شیعه، برای حل معضلات فقهی راهی جز استنباط از روی احکام موجود و تفقه و نتیجه‌گیری از آنها وجود ندارد. بنا بر این قاضی و فقیه باید با تمسک به اصول و مبانی، خود را از لغزش در امان دارد.

تدوین فقه اسلامی در
آغاز قرن دوم هجری
از اوایل قرن دوم هجری، در نتیجه گسترش حوزه قدرت مسلمین، لزوم تدوین و تنظیم قوانین جزائی و حقوقی احساس می‌شد. ولی این کار در عهد دولت اموی صورت نگرفت، بلکه از اوایل قرن دوم هجری این تلاش آغاز و در میانه قرن چهارم پایان یافت.

در این عصر دولت اسلامی در کلیه مراتب علمی و اقتصادی درخشیدن گرفت. دانش فقه توسعه یافت و مکاتب گوناگون فقهی و حقوقی به وجود آمد که برخی از آنها با از بین رفتن پیروانشان از میان رفتند. برخی از این مکاتب پایداری نشان دادند و متدرجاً رواج یافتند. از مذاهب سنی، چهار مکتب حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی اشتهار پیدا کرد. همچنین در این عصر مجموعه‌های بزرگ حدیث تدوین گردید و تفسیرهایی بر قرآن نگاشته شد، و در اصول و فروع فقه تصانیف گوناگون به وجود آمد.

دانشمندان اهل سنت به دو دسته بزرگ تقسیم شده‌اند، دسته اول طرفدار رأی بودند، در عراق به ریاست ابوحنیفه نعمان، و دسته دیگر طرفدار حدیث در حجاز به ریاست مالک بن انس. مذهب طرفداران حدیث، به تمسک به سنت پیغمبر و روگردانی از رأی و اجتهاد شهرت یافت، و علتش این بود که شهرهای حجاز گاه‌سواره سنت و جایگاه صحابه بود. از این رو فقهای حجاز بیش از دیگران به سنت آشنا بودند، و بعلاوه مردم این دیار هنوز به صورت ساده نزدیک به بدوات زندگی می‌کردند و در فتاوی خود از نصوص شرعی و اجماع فقیهان استمداد می‌جستند، و این دو مرجع برای حل مرافعات کافی بود و ضرورتی به توسعه دایره اجتهاد و استدلال دیده نمی‌شد.

اما در عراق قضیه معکوس بود، چه مردم آن در حضارت و مدنیت می‌زیستند و با دشواریهای فراوان و نمودهای تازه اجتماعی و اقتصادی رو به رو بودند. دیگر آن که فقهای کوفه به علت دور بودن از مراکز حدیث جز اندک مایه‌ئی حدیث گیر نمی‌آوردند و آن نیز در روایت از دروغ مصون نبود. پس در بسیاری از مسائل حقوقی به حکومت عقل و رأی و به اجتهاد از راه قیاس و استحسان چنگ می‌زدند و در این موارد راه افراط پیمودند تا جائی که متعرض مسائل فرضی محض شدند که نمونه‌هایی از آنها را نقل خواهیم کرد. از اوایل دوران حکومت عباسیان روشنیهای دانش فقه نقصان گرفت و فقیهان به

تدوین مذاهب پرداختند و اجتهاد خود را به مسائل فرعی منحصر ساختند. پس از سقوط بغداد، در میانه‌های قرن هفتم هجری (سیزدهم میلادی) فقیهان سنی از بیم این که از حدود شریعت بیرون شوند و به ستمکاری گرایند به مذاهب اربعه معروف اکتفا کردند و باب اجتهاد را بستند...

اگر بخواهیم مذاهب سنی را از جهت توسع در رأی طبقه‌بندی کنیم، لازم است مذهب حنفی را در مقام اول، و مذاهب ظاهری را در ردیف آخر و مذاهب شافعی و مالکی و حنبلی را به ترتیب در این میان درجه‌بندی کنیم.

و اما از نظر روش تحقیق، دانشمندان فقه اسلامی در استدلال و استخراج آراء خود از نصوص موجود، روش تحلیلی به کار برده‌اند و در جائی که «نص» نیافته‌اند، به استقراء پرداخته‌اند. به این معنی که فقیهان نص را به منزله قاعده‌ئی گرفته، سپس به تفسیر و تحلیل در استخراج نتایج و فروع پرداخته‌اند. در جائی که نص نمی‌یافتند، موضوع را بررسی می‌کردند و با قیاس و اجماع و دیگر ادله شرعی به اجتهاد، حکم آن را استنباط می‌کردند و اجتهاد آنها مبتنی بر استقراء و کاوش و همراه با احتیاط و دوراندیشی بود. اجمالاً «این که در تعالیم و مبادی اساسی، میان هیچ یک از مکاتب اختلافی دیده نمی‌شد، بلکه همگی اختلافات در فروع و به هنگام «انطباق مبادی با مضادیق خارجی بود» و اصولاً اختلاف مذاهب چیزی شبیه اختلاف محاکم امروزی بود، که در تفسیر نصوص و تطبیق مواد قانونی با موارد، پدید می‌آید. برای آن که نوع اختلاف بهتر نمایانده شود، مثالی در این مورد ذکر می‌کنیم:

فقه‌ها به الزام غاصب به رد عین مال اتفاق دارند، و اگر غاصب عین را تلف کند یا عین تلف شود، و یا ضایع گردد بر اوست که در صورت ممکن، مثل و گرنه قیمت آن را بپردازد. در این صورت، این که ارزیابی در چه زمان و مکان و با چه شرایطی بایستی عملی گردد، مورد اختلاف است. حنفیان زمان و مکان وقوع غصب، و حنبلیان زمان و مکان تلف شدن را ملاک قرار داده‌اند، و به نظر شافعی بالاترین ارزش عین از روز وقوع غصب تا روز تلف بر ذمه غاصب است.

این مثال اتفاق همه فقیهان را در اصل، و چگونگی پیدایش اختلاف نظر را در فرع نمایان می‌سازد...»^۱

بنیانگذار این مذهب ابوحنیفه نعمان بن ثابت معروف به «امام اعظم» اصلاً ایرانی بوده که در سال ۸۰ هجری در کوفه متولد

مذهب حنفی

۱. دکتر صبحی. فلسفه قانونگذاری در اسلام، ترجمه اسماعیل گلستانی، ص ۲۹ به بعد.

شد. پس از فرا گرفتن مقدمات، علم کلام و فقه را مطابق مکتب کوفیان فرا گرفت. از مختصات این فقیه بزرگ این که زندگی علمی خود را با فعالیت اقتصادی و خرید و فروش منسوجات توأم کرد و به این ترتیب رأی و منطق خود را با قضایا و مشکلات عملی زندگی منطبق و هم آهنگ ساخت و از راه قیاس و استحسان مذهب اهل رأی را قدرت و استحکام بخشید.

معنی اجتهاد

استنباط مسائل شرعی به قیاس از قرآن و حدیث و اجماع به شرایطی که در کتاب اصول مسطور است، یا به عبارت دیگر، اجتهاد عبارت از سعی و تلاشی است که فقیه با استفاده از منابع سابق الذکر و با استفاده از عقل و استنباط خود، برای حل معضلات فقهی از خود نشان می‌دهد.^۱

شرط اجتهاد

به نظر غزالی کسی می‌تواند مجتهد باشد که هم عالم باشد و هم استطاعت بر اجتهاد داشته باشد، مجتهد باید زبان عربی را به اندازه کافی بداند، ناسخ و منسوخ را بشناسد و از هم تمیز بدهد، روایت شناس باشد و روایت صحیح را از روایت سقیم تشخیص بدهد. غزالی تقلید را در معنای (قبول نظریه‌ئی بدون خواستن حجت) مطرود می‌داند، زیرا برای شناختن اصول شرع و اجرای آن پذیرش کورکورانه نظریه شخص ثالث شیوه صحیحی نیست، مع ذلك آدمی مجاز به تقلید است.^۲

ابوحنیفه در پذیرفتن حدیث بسیار سختگیر بود، جز اندکی از احادیث را که صحتش نزد او به ثبوت رسیده بود، حدیثی را نمی‌پذیرفت. عقاید ابوحنیفه در فقه به وسیله شاگردان او نگارش یافته و به ما رسیده است. سرآمد شاگردان او، ابویوسف و امام محمد، نام امام اعظم را مخلد ساختند. امام اعظم و یاران او بهترین کسانی بودند که سفارش و اندرز شیخ بزرگ خود عبدالله بن مسعود را به کار بستند که گفته بود: «چشمه‌های دانش و چراغهای شبهای تاد باشید.»^۳

از شاگردان بنام ابوحنیفه، ابویوسف، پس از آنکه در عهد هارون به مقام قاضی-القضاتی رسید، کتابی در خراج نوشت و در آن از خراج و امور مالی دولت با آگاهی

۱. همان کتاب، ص ۳۵ به بعد.

۲. هانری فراست. سیاست و غزالی، ترجمه مهدی مظفری، ص ۲۵۲.

۳. میدانی. مجمع الامثال، ج ۲، ص ۳۷۴.

وسیع و تحقیقات ارزنده بحث کرده است.

دیگر از شاگردان ابوحنیفه هلال الرای، خصاف، صاحب کتاب الحیل و کتاب الموقف و ابو جعفر طحاوی صاحب کتاب جامع الکبیر و ابوالحسن کرخی و ابو عبدالله گرگانی و علی بن محمد بزودی مؤلف کتاب الاصول و ابوبکر کاشانی مؤلف بدایع الصنایع فی ترتیب الشرایع و مرغینانی مؤلف الهدایه، شایان ذکرند. کتاب هدایه از معتبرترین کتب فقهی حنفی است که از چهار جزء تشکیل یافته و شرح‌ها و حاشیه‌های فراوان دارد.

مذهب حنفی از دیگر مذاهب اهل سنت ریشه‌دار تر و تألیفات علمای آنان بیشتر است. و هم‌اکنون نیز مذهب رسمی کشورهای بی‌سنت که زمانی تابع دولت عثمانی بودند؛ از قبیل مصر، سوریه، لبنان. علاوه بر این، در ترکیه، شام، آلبانی و بالکان، قفقاز، افغانستان و پاکستان نیز، پیروان مکتب حنفی بر دیگر مذاهب فزونی دارند.

مذهب شافعی
شافعی اولین کسی است که ادله احکام را به ترتیب در آورد و اصول فقه را در رساله مشهور خود به صورت علمی نگاشت و

در آن از نصوص کتاب و سنت و ناسخ و منسوخ و واجبات و علل احادیث و شرایط قبول حدیث منقول به خبر واحد و اجماع و اجتهاد و استحسان و قیاس بحث کرد... شاهکار شافعی کتاب الام است که در آن از مباحث گوناگون فقهی، عبادات، معاملات، مسائل جزائی و ازدواج گفتگو می‌کند، و در جزء هفتم آن به مسائل پراکنده می‌پردازد. بعد از او شاگردان و تابعان او در شمار مجتهدین و صاحب نظران درآمدند، از جمله احمد بن حنبل و داود ظاهری و ابو ثور بغدادی و ابو جعفر بن جریر طبری شهرت فراوان کسب کردند. کشور مصر بزرگ‌ترین مرکز مذهب شافعی است. این مذهب در دوران حکومت ایوبی‌ها رسمیت یافت و اکنون در حدود یک صد میلیون پیروان این مذهب در ممالک اسلامی پراکنده‌اند.

مذهب مالکی
چنان که گفتیم، شهرهای حجاز گاهواره سنت و جایگاه صحابه بود و از این جهت فقهای حجاز از دیگران به سنت آشنا تر

بودند. پیشوای این مذهب امام مالک بن انس در سال ۹۵ هجری در آنجا متولد شد. مالک دانشمند، پیشوا، محدث و فقیه مدینه بود. از نظر اخلاقی مردی دلیر بود، به نوید و تهدید اعتنا نمی‌کرد، در راه ایمان و بیان عقیده خود به هر گونه زحمت و فشار و شکنجه تن می‌داد. وی شجاعانه به جعفر بن محمد والی مدینه گفت: «با زور و اجبار نمی‌توان بر مردم حکومت راند.» به همین گناه این مرد دانشمند را شلاق زدند. وی کتاب الموطا را در حدیث نوشت، مالک هنگام اجتهاد به قرآن و حدیث استناد و اعتماد می‌کرد و از حدیث آن را می‌پذیرفت که صحت سند ولو به خبر واحد نزد او به ثبوت رسیده بود؛ و به عمل اهل مدینه و گفتار صحابه اعتماد می‌کرد و جایی که نص نبود به سوی قیاس و دلیل تازه و مخصوص به مذهب

خود می گرایید که «مصلح مرسله» نامیده می شد.

مالك نیز پیروان و اصحاب فراوان داشت که از آن جمله محمد بن حسن شیبانی حنفی و امام شافعی صاحب مذهب معروف شافعی از شاگردان امام مالك بودند. مذهب مالکی در مدینه پدید آمد و در سراسر حجاز انتشار یافت و سپس مختص مردم مغرب و اندلس گردید و هنوز پیروان این مذهب در سرزمینهای مراکش، الجزایر، تونس و طرابلس غرب پراکنده اند. بعدها این مذهب در منطقه صعید، مصر، سودان، بحرین و کویت انتشار یافت. همچنین در سایر کشورهای اسلامی پیروانی دارد.^۱

مذهب حنبلی

بنیانگذار چهارمین مذهب اهل تسنن احمد بن حنبل است که به سال ۵۱۶۴ ه. در بغداد متولد شد. وی برای گردآوری حدیث، راه شام، حجاز، یمن، کوفه و بصره را در پیش گرفت و مجموعه بزرگی از احادیث را در کتاب مسند الامام احمد گردآوری نمود. این مجموعه شامل شش جزء و دارای چهل هزار حدیث است.

این مرد حتی الامکان از رأی و استدلال دوری می گزید تا جائی که بسیاری از صاحب نظران او را به جای مجتهد، محدث نامیده اند، مانند ابن ندیم که او را با بخاری و مسلم و سایر محدثان در عداد فقهای حدیث قرار داده است.

آنچه مسلم است، مذهب حنبلی یکی از مذاهب اربعه اهل سنت بشمار می رود و پیشوای آن ابن حنبل از شاگردان بنام امام شافعی است که پس از مطالعات بسیار، سرانجام مذهب تازه‌ئی مبتنی بر پنج اصل زیر را برگزید:

نصوص کتاب و سنت؛ فتوای صحابه در صورتی که معارضی نداشته باشد؛ عقیده یکی از صحابه به شرط موافقت با کتاب و سنت، حدیث مرسل و ضعیف، و بالاخره قیاس به هنگام ضرورت.

ابن حنبل در دین خود پایدار و در عقیده خود متین و استوار بود. چون در زمان خلافت واثق، از او خواستند که نظریه «خلق قرآن» را بپذیرد و وی قبول نکرد؛ مورد فشار و شکنجه قرار گرفت و مضروب و زندانی شد.^۲

بویطی از یاران شافعی نیز مانند ابن حنبل و بهمان منظور بازداشت شد و در زندان جان سپرد. ابوحنیفه نیز در زندان افکنده شد و مالك به علل سیاسی کتک خورد؛ و نیز

۱. همان کتاب، ص ۴۵ به بعد (به اختصار).

۲. احمد امین، پرتو اسلام، ۲۳، ص ۲۲۵.

روایت شده است که سرخسی نگارش کتاب خود المبسوط را در زندان آغاز کرد. همچنین ابن قیم جوزیه و تقی‌الدین تیمیه در قلعه دمشق زندانی شدند و شخص اخیر همانجا جان سپرد. آری، از دیرباز قضات و روحانیان با شخصیت از فشار دولتهای استبدادی رنج می‌بردند و با قبول رنجها و شکنجه‌ها تن به فساد و نوکرمنشی نمی‌دادند. بعد از ابن حنبل، تنی چند از شاگردان او به روایت مذهب اوهمت گماشتند.^۱ و سرانجام این مذهب به تلاش ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم جانی تازه یافت.

نباید از نظر دور داشت که هر يك از ائمه اربعه کمابیش پیرو عقل و استدلال و اجتهاد بودند. چنانکه شافعی می‌گوید: «نحسن لانقلد حياً ولا میتاً» یعنی ما از هیچ زنده یا مرده تقلید نمی‌کنیم، بلکه اجتهاد می‌کنیم. ولی از اواخر عصر عباسیان (که ترکها به جای ایرانیان زمام کارها را در دست گرفتند) بسازار عقل و استدلال رو به کسادی نهاد و شعله فروزان اجتهاد خاموشی گرفت. در ادوار پیشین مجتهد و مقلد هر دو وجود داشتند. یعنی مجتهدین و فقهای که کتاب و سنت را از روی فهم فراگرفته بودند قادر به استنباط احکام از روی نصوص یا مدلول و مفهوم آن نصوص بودند و مقلدین، مسائل مبتلابه را از آنها سؤال و استفتاء می‌نمودند. ولی در این دوره عامه و علما هر دو در تقلید شریک بودند و به خود اجازه نمی‌دادند که پای خود را از حدود فهم و استنباط ائمه اربعه فراتر گذارند. در حالی که ائمه اربعه هیچ‌گاه مردم را مجبور به پیروی از اقوال و مذهب خود نکرده بودند و باب اجتهاد برای کلیه فقها مفتوح بود.

مذهب وهابیهها
در قرن دوازدهم هجری (۱۸ میلادی) امام محمد بن عبدالوهاب
با جنبش نوین خود موجب تجدید و نشر این مذهب در

سرزمین نجد گردید. امروز این مذهب در کشور عربستان سعودی رسمیت دارد. محمد بن عبدالوهاب به مذهب حنبلی جانی تازه بخشید و گفت در اصول دین رجوع به قرآن و سنت، صحیح و ضروری است. وی با تقلید کور کورانه که موجب نابودی اندیشه آزاد و علت مرگ روح استقلال، و خاموشی شعله نشاط می‌شود، به مبارزه برخاست. پیروی از سنن ناروا و غلط پدران را محکوم کرد و بدعتهای مذهبی مانند مقدس شمردن گنبدها، پرستش گورها و عزاداری‌ها و کلیه اعمالی را که در صدر اسلام وجود نداشت، نوعی بدعت و بت پرستی شمرد و گفت این نوع کارها منافی و معارض با روح حقیقی اسلام است. عدّه مذاهب اهل سنت متعدد و از ده مکتب متجاوز بود. ولی چنان که گفتیم، از آن جمله جز چهار مکتب اهمیت و اعتباری کسب نکرد. از میان مذاهب فراموش شده سنیان،

مذهب طبری یعنی مذهبی که ابو جعفر محمد بن جریر طبری (تولد به سال ۲۲۴هـ) بنیان نهاد شایان ذکر است. این مذهب، سالها در بغداد رواج یافت. «در مذهب طبری زنان اجازه دارند که در کلیه امور، قضاوت و داوری نمایند، در صورتی که ابوحنیفه فقط در امور مالی برای زنان حق قضاوت قائل شده است و مذاهب دیگر به طور کلی نسوان را از این حق بی نصیب کرده اند.»^۱

مذاهب شیعه

پس از رحلت پیشوای اسلام عده‌ئی از مسلمانان از علی (ع) پیروی کردند و او را برای احراز مقام خلافت بردیگران مرجح شمردند. علاوه بر این، «میان شیعه و سنی در مسائل دیگر از قبیل امامت و اجتهاد و ادله اصول و فروع عبادات و معاملات اختلافهایی وجود داشت که مسأله امامت خود موجب انقسام و اختلاف اهل شیعه و پراکندگی آن به فرقه‌ها و دسته‌هایی گردید که مهمترین آنها به ترتیب عبارتند از: شیعه امامیه، زیدیه، و اسماعیلیه. پیروان کلیه این فرق بر این متفقند که امامت حق‌خاندان پیغمبر است. و نیز در چهار امام نخستین، یعنی علی (ع) و دو پسرش و علی بن زین العابدین فرزند حسین (ع) اتفاق دارند. اما از آن به بعد اختلاف پیدا می‌کنند. ادله تشریح در میان این شیعیان عبارت است از کتاب و سنت و اجماع. در مورد سنت احادیثی را قبول دارند که اسنادش به اهل بیت برگردد. این احادیث را اخبار می‌نامند. اما در فروع فقه، مذهب شیعه امامیه اختلاف چندانی با مذهب شافعی ندارد. به طوری که برخی این مذهب را به‌عنوان مذهب پنجم و در ردیف مذاهب چهارگانه سنت قرار داده‌اند. از مسائل مورد اختلاف در فروع، جایز بودن متعه یا ازدواج موقت و بعضی از مسائل ارث است.

منابع قانونگزاری در اسلام

چنان که اشاره کردیم، سرچشمه‌ها و مصادر قانونگزاری در عالم اسلام عبارتند از: قرآن، سنت، اجماع و قیاس.

فقه به معنی فهم است و فقیه در اصطلاح به کسی اطلاق

می‌شود که به مسائل شرعی و عرفی آشنا باشد. به طور کلی فقه اسلامی، هم مربوط به «دین» است و هم متعلق به امور زندگی و دنیائی.

در قسمت دین عبادات یعنی نماز، روزه، زکات و حج مورد مطالعه قرار می‌گیرد که از بحث ما خارج است. ولی بخش دوم درباره امور دنیائی و احکام قانونی سخن می‌گوید و آن نیز به دو قسمت اساسی تقسیم می‌شود: قوانین کیفری، و قوانین مدنی و حقوقی.

در قوانین کیفری از امور خلافی، جنحه و جنایت بحث می‌شود. در صدر اسلام بیشتر در پیرامون قصاص حدود و دیات و کیفر قتل و سرقت و زنا و شرب خمر و امثال اینها بحث و گفتگو می‌شد. قوانین حقوقی بیشتر از معاملات، ازدواج و طلاق و جز اینها بحث می‌کند.

چنان که در بالا اشاره کردیم، بزرگترین مصدر قانونگزاری در اسلام بعد از قرآن، سنت است، و سنت عبارت است از نقل قول و نقل تقریر پیشوای اسلام. بنا بر این، سنت بر سه قسم است: نخست سنت قولی یا گفتار حضرت، دوم سنت فعلی که از کردارهای آن بزرگوار مأخوذ است، سوم سنت تقریری که از سکوت او در برابر کردارهای دیگران و رضای او نسبت به کارهایی که با علم و آگاهی او، از دیگران سرزده است استنباط و استنتاج می‌شود.

حضرت نسبت به نگارش سنت مانند نگارش قرآن فرمانی نداد، حتی این عمل را نهی نیز کرده است:

«ولا تکتبوا عنی، و من کتب عنی غیر القرآن فلیمحه و حدثوا عنی و لا حرج.»^۱

یعنی از سخنان من چیزی ننویسید و هر کسی جز قرآن چیزی از من بنویسد آن را محو کنید، ولی از گفتار من برای دیگران نقل کنید و با کسی بر شما نیست... سرانجام پس از گفتگوهای بسیار، سنت و حدیث تا زمان عباسیان به صورت مدون درنیامد و در آن عصر به جمع آوری و تدوین آن اقدام شد.^۲

پس از قرآن و سنت، «اجماع» سومین مصدر قانونگزاری در نظر جمهور فقها بشمار می‌رود و آن عبارت است از یگانگی و وحدت نظر کلیه دانشمندان اسلامی يك عصر، بر حکمی شرعی. در قرآن و سنت مدارکی بر جواز «اجماع» می‌توان یافت. اجماع یا با اعلام رأی به صورت روشن و واضح و یا با سکوت حاصل می‌شود، بدین معنی که یکی از مجتهدان در مسأله‌ئی نظریه‌ئی صادر می‌کند و کلیه مجتهدان عصر از آن نظریه اطلاع حاصل می‌کنند و خلاف آن سخنی نمی‌گویند. اکثریت اصحاب ابوحنیفه، این چنین اجماع را حجت دانسته‌اند. ولی شافعی آن را تأیید نکرده است. اما شیعیان اجماعی را می‌پذیرند که از خاندان پیغمبر سرچشمه گرفته باشد.^۳

۱. مسلم. صحیح، ج ۸، ص ۲۲۹.

۲. همان کتاب. ص ۱۳۳ به بعد.

۳. همان کتاب. ص ۱۴۲.

قیاس

«با توسعه کشورهای اسلامی و با گذشت زمان، متدرجاً مسائل و موضوعات تازه‌ئی در جهان اسلامی خودنمایی کرده که در

کتاب و سنت پیشینه نداشت و از اجماع نیز برخوردار نبود.

فقیهان برای حل این قبیل مسائل ناگزیر چنگک به دامن خرد و منطق و رأی می‌زدند، بدین جهت باب قیاس بوجود آمد و منبع چهارم احکام شریعت اسلامی شناخته شد.

قاعده اصولی بر این جاری است که هر حکمی متضمن مصالح و مقاصدی است و همین مقاصد و مصالح است که علل احکام و باعث وجود قوانین هستند. پس اگر ما بتوانیم علت صدور حکمی را در موردی معین دریابیم، می‌توانیم در مواردی دیگر که دارای همان علت است، نظیر مسأله نخست، به قیاس حکم کنیم.

چون علت تحریم شراب خاصیت مست‌کننده بودن آن است. بنا بر این، اگر فرض کنیم نیبذ بصراحت تحریم نشده باشد، به لحاظ وجود علت جامع (یعنی مست‌کنندگی) آن را باید حرام دانست.^۱

و نیز در مواردی که علت حرمت یعنی مست‌کنندگی متفی شود، حرمت نیز از میان می‌رود.

کلیه فقها در میزان اعتقاد به قیاس، با هم متفق القول نیستند. بلکه اهل رأی یا مکتب عراق در قیاس به توسع قائلند، در صورتی که اهل حدیث در این مورد بسیار سختگیری نموده‌اند، تا جائی که احمد بن حنبل حدیث مرسل و ضعیف را بر قیاس ترجیح داده و استفاده از قیاس را فقط به هنگام ضرورت جایز دانسته‌اند.

به طور کلی مخالفان و موافقان قیاس با استناد به آیات قرآن و سنن و احادیث، به نفع عقاید خود استدلال و اظهار نظر می‌کنند، از جمله موافقان قیاس می‌گویند: عمر به ابو موسی اشعری نوشت «امثال و اشباه را بشناس و در امور قیاس کن.»

همچنین روایت شده است که عمر از صحابه کیفر شرابخواری را پرسید، علی (ع) گفت: «حدمفتی را بر او باید جاری کرد» یعنی ۸۵ تازیانه، چه کسی که شراب خورد مست می‌شود، و هذیان می‌گوید و زمانی که یاوه‌گویی نمود افترا می‌گوید. «اینجا شراب مسکر به «افتراء» قیاس شده است.»^۲

از آنچه گفتیم معلوم شد که نخستین منبع قانونگزاری در اسلام نص و سپس رأی

است.

۱. قرافی المفروق ج ۲، ص ۳۵.

۲. همان کتاب، ص ۱۴۶ به بعد.

نص اعم از کتاب یا سنت، بر دیگر دلایل مقدم است و کلیه مذاهب اسلامی بر آن متفقند. و هنگام نبودن نص، رأی مورد توجه قرار می‌گیرد. فقهای روشن بین معتقدند که به‌طور کلی احکام اسلامی باید مبتنی بر مصالح مردم و مقتضیات زندگی اجتماعی آنها و خیر مطلق و دادگری و عدل و انصاف باشد.

بنا بر این، وقتی که در چهارچوبه منابع چهارگانه، حکم موضوعی را نتوان یافت، توجه به روح شریعت یعنی عدالت حقیقی معطوف می‌گردد.

ابوحنیفه و پیروان او برای «رأی» و عقل بشری ارزش بسیار قائل بودند تا جایی که قیاس را میزان و مأخذ کلیه احکام منصوص و غیرمنصوص قرار دادند.

ولی اگر دلیل نیرومندتر از قیاس در کتاب یا سنت یا اجماع دیده می‌شد، قیاس ظاهر را ترک می‌کردند و از روی استحسان به دلیل قوی‌تر تمسک می‌کردند.

روایت شده است که پیغمبر به ابن مسعود گفت: «اقض بالكتاب والسننه ازا وجدتهما فاذا لم تجد الحكم فيها اجتهد رأيك»؛ یعنی مطابق کتاب و سنت قضاوت کن، هر گاه آن دو را یافتی، و اگر در آن دو نیایی، رأی خود را به کار انداز. «بنا بر این صاحب نظران یا به اصطلاح مذهبی، مجتهدان، اگر نصی در اختیار داشته باشند بدان عمل می‌کنند و در غیر این صورت به رأی عمل می‌کنند و مانده‌ها را به هم قیاس کرده و یا به استحسان و استصلاح و دیگر انواع استدلال متشبت می‌شوند.»^۱

با حمله مغول، چندین قرن متمادی، بازار عقل و استدلال رو به کساد نهاد. فقهای سنی در قرن هفتم برای نجات دین از انحراف، باب اجتهاد را مسدود ساختند. مدنیت اسلامی رو به قهقرا نهاد و خاک جمود و رکود چهره تمام نمودهای اجتماعی و اقتصادی را پوشانید و اجتهاد در فقه به حال وقفه درآمد، و تقلید شیوع یافت، بدعتها و خرافات رو به فزونی نهاد، تا سرانجام مردانی چون سید جمال‌الدین اسدآبادی و شیخ محمد عبده به جنگ با رکود و جمود برخاستند و تلفیق قوانین اسلامی را با مدنیت جدید خواستار گردیدند.

قرنها پیش، ابن‌قیم گفت: «همانا اساس شریعت، به مصلحت و سود افراد انسان در معاش و معاد پایه‌گذاری شده است و آن دادگری و رحمت و حکمت است و هر امری که از عدالت به سوی ستم و از مصلحت به مفسده و از حکمت به عبث‌گرایی، از شریعت نیست...»^۲

۱. الاحکام آمدی، ۳۳، ص ۹۷۷ به بعد.

۲. فلسفه قانونگذاری؛ ص ۱۵۰ به بعد.

ابن خلدون می گوید: «کیفیت جهان و عادات و رسوم ملتها و شیوهها و مذاهب آنها بر روش یکسان و شیوهئی پایدار دوام نمی یابد، بلکه باگذشت روزگار و قرون اختلاف می پذیرد و از حالی به حالی انتقال می یابد. همچنان که این کیفیت در اشخاص و اوقات و اماکن پدید می آید در سرزمینها و کشورها و دولتها طی قرون متمادی نیز روی می دهد...»

اگر مصالح مردم را اساس وضع قوانین اجتماعی بدانیم، تحول احکام شرعی را بر وفق تحول زمان باید لازم و معقول پنداشت.

«بسیاری از فقیهان و مجتهدان اسلامی که سعه صدر و وسعت نظر دارند، اصل تغییر پذیری قوانین را پذیرفته اند و برای اثبات نظریه علمی و منطقی خود می گویند «نسخ در کتاب و سنت به وقوع پیوسته است... بنا بر این بیشک نسخ جایز است. به دلیل وقوع نسخ، به علت این که نسخ در حقیقت تعدیل نص است با نص دیگر، ولی آیا جایز است نصی را (به حکم مقتضیات زمان) با غیر نص تعدیل کرد؟ یعنی از راه اجتهاد یا قانونگذاری یا تبعیت از عرف و عادت و یا از راههای دیگر می توان نصی را نسخ کرد یا نه؟»^۱ در این زمینه بین فقها اختلاف است.

تاریخ نشان می دهد که عمر بن خطاب به حکم مصلحت در تفسیر نصوص تغییر داده است. در قرآن آمده است:

«انما الصدقات للفقراء والمساكين والعاملین علیها، والمؤلفة قلوبهم و فی الرقاب والعرفین...»

مؤلفه قلوبهم کسانی بودند که پیغمبر برای استمالت دلهایشان و به علت ضعف ایمان یا دفع شر و یا مقام ارجمندی که در قوم و قبیله خود داشتند چیزی از صدقات به آنان می داد.^۲

علی رغم این نص صریح، عمر سهم این عده را لغو کرد و اعلام داشت که پیغمبر در زمان خود برای استمالت و دلگرم کردن شما این کار را انجام داد. ولی اینک خداوند اسلام را نیرو و عزت بخشید و از شما بی نیاز ساخته است. «چنان که بر اسلام پایدارنمانید، میان ما و شما شمشیر آبداد حکومت خواهد کرد.» همچنین در مورد دزدی و سرقت: کیفر سرقت در اسلام حد شرعی است و حد آن سه موجب آیه «والسارق و السارقه فاقطعوا

۲. مقدمه ابن خلدون، ص ۲۴.

۳. قانونگذاری در اسلام، ص ۱۸۷، به نقل از فتح القدیر، ۲۳، ص ۱۴ به بعد.

ایدیها» به دلیل سنت فعلی و قولی همانا بریدن دست سارق است. ولی عمر این حد را در سال خشک سالی نسخ کرد، و علت نسخ ضرورت نیازمندی و حفظ نفوس بشری بود. و اجماع نسخ را تأیید کرد.^۱

همچنین قراین و دلایلی در دست است که سنت مانند نص به اقتضای زمان قابل تغییر است. چنان که خلیفه نیکوکار عمر بن عبدالعزیز می گفت:

«هدیه در زمان پیغمبر خدا، ارمغان و تحفه بود، ولی امروز رشوه است.» در حقیقت پیامبر و ابوبکر و عمر از مردم هدیه می پذیرفتند، و لسی عمر بن عبدالعزیز از قبول آن امتناع ورزید و آن را زشت شمرد و رشوه دانست.

همچنین در زمان پیامبر و ابوبکر و عمر و عثمان بنا به نقل بیهقی از زهری، دیه نصرانی و یهودی مانند دیه مسلمان و بهمان اندازه بود. ابوحنیفه نیز خونبهای اهل ذمه را مساوی خونبهای مسلمان می دانست، ولی به نظر مالک و ابن حنبل، دیه اهل ذمه معادل نصف، و به نظر شافعی معادل ثلث خونبهای مسلمان است.

باز به نقل از زهری، معاویه نصف این دیه را به نفع بیت المال ضبط کرد، و نصف دیگر را به کسان مقتول پرداخت.

در بین فقهای بزرگ عالم اسلام ابو یوسف بیش از دیگران با دگرگون شدن و امکان تغییر احکام موافق است. به نظر او «تمامی ابواب فقه بر عرف و عادت بنا شده است، در صورت دگرگون شدن عادت احکام نیز دگرگون می شود.»

امام نجم الدین طوفی (متوفی به سال ۷۱۶ هـ) از پیشوایان مذهب حنبلی و از مردان روشن ضمیری است که برتری دادن مصلحت را بر نص و اجماع آشکارا اعلام داشت.

وی در شرح خود بر حدیث لاضرر و لاضرار چنین آورده است: «به هنگام تعارض مصلحت با نص و اجماع، ضرورت تقدم مصلحت بر نص و اجماع، بر سبیل تخصیص یا تبیین واجب است.

به نظر طوفی در عبادات باید به نص و اجماع اعتماد کرد، در معاملات و دیگر احکام یعنی در حقوق مدنی و اجتماعی باید مصلحت را در مد نظر گرفت. زیرا مصاحبت مردم در امور حقوقی به حکم عادت و عقل بر آنان پوشیده نیست. به عبارت مختصرتر، گویی منظور امام نجم الدین طوفی در رساله المصالح المرسله از بیان حدیث «لاضرر ولاضرار» این بوده که پس از هر حکم متصوص باید این جمله را افزود: مگر در مواردی که مصلحت خلاف

آن را ایجاب نماید.

قوانین حقوقی، قسمتی مربوط به ازدواج، طلاق و فروع آنها چون عده، نسب، نفقه، حضانت و ولایت و وصایت و ارث است که امروز به قوانین احوال شخصیه و قانون خانواده معروفند.

بخش دیگری از قوانین حقوقی مربوط است به امور مالی و متعلقات آن نظیر حقوق، التزامات و عقود مانند احکام خرید و فروش، اجاره، هبه، ودیعه، کفالت، شریکت، صلح، غصب و اتلاف و نظایر اینها. «پس از وفات پیشوای اسلام، داوران که بیشتر از صحابه و یاران حضرت بودند، به مقتضای قرآن و سنت به حل و عقد قضایا و مسائل اتفاقی، همت می-گماشتند و چون در موضوعی نص خاص نمی یافتند، به مشورت می پرداختند و به اجماع و قیاس متوسل می شدند. بنا براین، چنانکه قبلاً اشاره کردیم، دو مصدر دیگر یعنی اجماع و قیاس بر مبنای قانونگذاری افزوده شد. ابو بکر صدیق و عمر بن خطاب و عثمان بن عفان و علی بن ابیطالب به امر فتوا و دادرسی می پرداختند. در عهد صحابه و تابعین، برخی از آنان در شهرهای مختلف اسلامی پراکنده شدند که از معاریف آنان عبدالله بن عباس در مکه و زید بن ثابت و عبدالله بن عمر در مدینه بودند.»^۲

می گویند موقعی که مغازین جبل مأمور یمن شد، حضرت رسول از وی پرسید: «به چه چیز حکم خواهی داد؟» گفت: «کتاب خدا.» فرمود: «اگر در کتاب خدا تصریحی در آن مورد نباشد چه می کنی؟» گفت: «به موجب رأی و استنباط خود اجتهاد می کنم.»

جمعی از صاحب نظران معتقدند که پس از سپری شدن دوران جنگ و کشورگشایی، اندک اندک زندگی اعراب و مسلمانان تحت تأثیر فرهنگ و تمدن یونانی، رومی و ایرانی قرار گرفته است. از جمله دولیسی اولیری می نویسد: «... قدیمیترین آراء فقهی و حقوقی فقههای مسلمان، رنگ نظریه های مقتبس از حقوق رومی داشت... و به این ترتیب تعلیمات فلسفی یونان به میانجیگری مسائل فقهی و حقوقی به جهان عربی راه یافت. مقارن با فتح مسلمین، قانون و حقوق رومی به زبان یونانی در ایالتهای شرقی جریان داشت و در هر جا مطابق مقتضیات محلی، تغییرات مختصری به آن داده بودند، ولی اصول آن مبتنی بر همان تعلیمات رواقی بود که قانونگذاران رومی از منابع یونانی اقتباس کرده بودند. از منابع نظریات فلسفی و قانونی آنان آنچه که برجستگی بخاص داشت، این بود که انسان فطرتاً تشخیص حق و عدل را می دهد و این همان است که رواقیان قانون طبیعت می نامیدند.

۱. همان کتاب، ص ۲۰۳.

۲. فلسفه قانونگذاری در اسلام، پیشین، ص ۲۸.

نخستین فقهای مسلمان نیز این اصل را پذیرفتند و هر وقت با مشکلی دینی مواجه می‌شدند که برای آن نصی وجود نداشته، به چیزی به نام «رأی» متوسل می‌شدند. ولی ذکر این مطلب لازم است که نخستین نشانه‌های این عقیده رواقی در سوریه که قانون رومی در آن جاری بود پدید آمد، بلکه در عراق و بالخصوص در بصره پدیدار شد. اینکه مسلمین نخستین بار در سوریه و مصر با حقوق و قانون رومی تماس پیدا کردند، امری یقین است. هنگامی که این ولایات را مسخر کردند، با نظام کاملی درباره مالکیت زمین و قانون عقود و مقررات بازرگانی که اعراب ساده بیابانگرد با آن آشنایی نداشتند رو به‌رو شدند. بسیاری از این مقررات را پذیرفتند و نمی‌توانستند نپذیرند؛ و همین‌ها سپس وارد حقوق اسلامی شد. البته بعضی از رشته‌های حقوق بوده است که سابقاً در دین یهود وارد شده و ممکن است به میانجیگری یهود وارد حقوق اسلامی شده باشد، ولی آنچه بیشتر محتمل است، این است که بیشتر قوانین مربوط به مالکیت زمین و عقود و بهره برداری از زمین و ارث و مسائل دیگر، مستقیماً از عرف جاری در سوریه و مصر هنگام استیلای اعراب بر آنها (که این عرف مبتنی بر قوانین روم بوده است) گرفته شده باشد...»^۱

به عقیده موننگمری وات «دین اسلام در شکل اولیه خود با احتیاجات اجتماعی و معنوی اهالی مکه و مدینه و بالاخره عربستان تطابق داشت، اما از طرف دیگر استخوان بندی مقتضیات مادی که حتی در دوران خلافت بنی امیه نیز حاکم بر اوضاع اسلام بود، با سالهای حیات یا سالهای اولیه بعد از وفات حضرت محمد(ص) تفاوت فاحشی داشت. توسعه و پیشرفتهای اولیه اجتماعی و فتوحات و غلبه‌های متوالی، مستلزم تغییرات بزرگ ناگهانی برای اعراب و مسلمین بود. در اثر این تحول، روش قبیله‌ئی سابق از بین رفت... دسته بزرگی از اعراب نظرشان این بود که در این بحران به جای حکومت قبیله‌ئی، یک اجتماع و همبستگی اسلامی پدید آورند... چنین اجتماعی با وجود افراد گناهکار می‌تواند به عنوان یک فرقه رستگار شناخته شود... تصور اجتماع اسلامی به عنوان اجتماعی سعادتبخش در میان اعرابی که قدرت قبیله‌شان در هم ریخته به شدت توسعه می‌یافت. ولی توسعه این تصور در میان مسلمانان غیر عرب خیلی بیشتر از اعراب بود... به موازات تکمیل قوانین شرع، اعمال دیگری نیز انجام می‌گرفت، و اغلب این کارها و تغییرات جدید از یک منبع که سطح تربیتی و فرهنگی آن بالاتر از فرهنگ اعراب بود سرچشمه می‌گرفت. افراد متقی و پرهیزکاری که شریعت زیر نظر ایشان شکلی به خود می‌گرفت، نه فقط اصولی را که در قرآن بود، مورد تعبیر و تفسیر قرار می‌دادند، بلکه از سنن حضرت محمد(ص)... و

آثار دانشمندان شرق وسطا الهام می گرفتند... و منظور آنان تثبیت دین اسلام بربك پایة فكري و عقیدتی نوین، یعنی بر ترکیبی از اصول قرآنی و تجربیات و عاوم گذشته که به وسیله هیأت اصلی مسلمانان در حوالی سال ۱۷۹ هجری پذیرفته شده بود... در نتیجه دین اسلام توانست با تغییراتی که در نتیجه فتوحات اولیه و تغییر کیش حاصل شده بود تطابق نماید. تنها موردی که دین اسلام بقدر کفایت با آن هماهنگی نداشت، موضوع حکومت و سازمانهای وابسته به آن بوده... سنتهای حکومت مطلقه ایرانی و استفاده غیر اصولی از قدرت، در طرز حکومت نافذ و مؤثر بوده...»^۱

با گذشت زمان و توسعه حوزه فرمانروایی مسلمین. علمای فقه ارزش اجتماعی و اخلاقی فقها و رابطه آنان با علوم یونانی را گزشت زمان و توسعه حوزه فرمانروایی مسلمین. علمای فقه عملاً دریافتند که علوم و دانشهای متداوله در کشورهای بیگانه دارای مقام و ارزش بسیاری است. «علمای فقه... آن مقدار از فلسفه یونانی را که به وسیله معتزله در نیمه اول قرن نهم میلادی (قرن سوم هجری) وارد حکمت الهی و فقه شده بود، قبول داشتند...» ولی در اثر گسترش سوء ظن عمومی فقها به فلاسفه، بحث فلسفی دشوار شد و برای پژوهندگان، خیلی مشکل بود که در نوشتههای خود به آثار فلاسفه اشاره نمایند. آنچه به غزالی امکان شکستن این سد را داد بدون شك حمایت سلاطین سلجوقی از اشعریها و احتیاج به يك دفاع علمی از سنیها در مقابل شیعه، مخصوصاً در مقابل تبلیغات شیعی اسماعیلیه بود... آنچه غزالی انجام می داد، در حقیقت عبارت بوده از آزمایش علوم فلسفی و تعیین این که چه مقدار از این علوم ارزش افزوده شدن به علوم اسلامی را دارد و چه مقدار باید کنار گذاشته شود. از آنجایی که مباحثات شرعی، بعضی اوقات مستلزم دانستن علم منطق بود، بنا بر این غزالی به عنوان يك فقیه، به مسائل مربوط به منطق علاقه مند گشته، و مجذوب این علم شده بود. نتیجه ئی که غزالی از کتاب المنقذ من الضلال که در سال ۴۸۷ ه. نوشته شده در مورد علوم فلسفی می گیرد، در حقیقت نتیجه افکار رسیده و تکامل یافته اوست.

به نظر غزالی علوم فلسفی شامل شش رشته است که عبارتند از: ریاضیات، منطق و علوم طبیعی، حکمت الهی، سیاست و علم اخلاق.

در نظر غزالی، ریاضیات حقیقت محض است، اما تدریس آن به وسیله فلاسفه با دو مانع مواجه است: اول این که محصلین رشته ریاضی به این نتیجه می رسند که تمام مباحث فلسفی مثل بحث ریاضی آنها متقاعد کننده است. دوم این که مخالفتهای جادلانۀ ریاضی-دانشها با بعضی از سنن و احادیث از نظر دینی، سبب بدنامی عمومی دین می گردد. منطق

۱. مونتگمری وات. امام محمد غزالی، ترجمه محمود اصفهانی، ص ۲۵ به بعد.

نیز حقیقت بوده و به هیچ وجه مخالف دین نیست (اما همان دوضرری را که ریاضی داشت منطق نیز دارد، به طوری که علوم طبیعی و فیزیکی از نظر دین قابل طرد نیستند، اما قسمتی از نتایجی که فلاسفه علاقه مند به علوم طبیعی، از این علوم استنباط می کنند، به شرحی که در کتاب تهاافت المفلاسفه نامبرده شده، باید کنار گذاشته شود...

یکی از مسائلی که مورد بحث قرار می گرفت، مسأله «حادث بسودن» و یا قدیم بودن قرآن بود. البته کسانی که قرآن را حادث می شمردند، می گفتند آیات قرآن در لحظات و اوقات معین و در اثر پیش آمدهای بخصوص نازل شده، شاید کسانی که با این نظریه موافق بودند، می خواستند نظریه قابل تغییر بودن قوانین را در جامعه اسلامی بقبولانند و از ثبات و جمود احکام مذهبی بکاهند.

ولی در هر حال پیروان این دونظریه آرام نشستند، آنان که به حدوث قرآن عقیده داشتند به تفتیش عقاید پرداختند؛ و این کار که از (۲۱۲ تا ۲۲۸ هـ. ش) ادامه یافت، بنا به توصیه دستئی از سران فرقه معتزله صورت گرفت. هدف نهایی معتزله این بود که بین عقل و الهام راه سازش پدید آورند. «در جریان تفتیش عقاید، از علما می خواستند... دعای مورد نظر حکام را تأیید کنند. فقط عده کمی از تأیید نظریه مخالف عقیده خود امتناع کردند که از این عده نیز چند نفری به مرگ محکوم شده از بین رفتند... ولی احمد بن حنبل به طرق مختلف مورد عذاب قرار گرفت، ولی اعدام نشد... مقاومت و شکیبایی او موجب شده است که یکی از چهار آیین معتبر مذهبی اهل تسنن به نام وی نامیده شود.»^۲

اخلاف او نه تنها آماده دفاع از عقاید و ایمان خود در مقابل فشار دستگاه حکومتی نبودند، بلکه برعکس «با وجود این که گاهی امکان دفاع از ایمان و عقیده برای این عده از علما پیدا می شد، تنها نقشی که ایفای نمودند نشان دادن تمایل به کسب حمایت حکومت بوده، از طرفی و ادار نمودن انبوه مردم به جور و تعدی علیه مخالفین دینی، خود نشان می داد که اینان فاقد هر گونه مرام اخلاقی و معتقدات اصولی هستند. به طور کلی تفتیش عقاید روشن کرد که دستگاه حکومت یا هیأت حاکم، قویتر از علمای دین و فقها بودند. در اوایل کار، افراد بلند پایه طبقة علما، از قبول مقامات حکومتی و تحفی که از جانب خلیفه داده می شد، امتناع می کردند، و بعضی از آنها بدون دریافت مواجب و حق الزحمه و وظیفه داوری را انجام می دادند. ولی در زمانهای اخیر عده زیادی از فقها از نظر مالی تابع سازمانهای حکومتی شده بودند.»

۱. همان کتاب، ص ۱۵۴ به بعد.

۲. همان کتاب، ص ۱۵۳ به بعد.

سیاست تفییش عقاید که یکی از اشتباهات جمعیت مترقی معتزله بوده، سرانجام به شکست و سقوط خود آنان منتهی شد، و اشاعره یعنی پیروان الاشرعی از روش معتزله به‌زیان آنها استفاده کردند. لویی ماسینیون ضمن بررسی اوضاع و احوال سال ۳۰۱ هجری، به این نتیجه می‌رسد که قضات و داوران آن دوران آلودگی سیاسی داشتند. از جمله خانواده علی بن عیسی از فقها و دانشمندان دینی بودند که پدر و بستگان او سالها در دستگاه حکومت ذی نفوذ بودند.

جریانات متعدد نشان می‌دهد که در این موقع علمای دینی در مقابل وزیر فاقد قدرت بودند و حق آنها فقط دادن نظریات شرعی و فتوا بود، در صورتی که وزیر می‌توانست در بین نظریات مختلف اتخاذ تصمیم نماید. به طوری که در مورد اعدام حلاج نیز وزیر وقت از این قدرت خود استفاده کرد. ابن عطا یکی از فقهای دانشمند که از پیروان حلاج بود و در يك گفتار عمومی آیین و معتقدات او را تصدیق کرده بود، بشدت مورد بازخواست قرار گرفت و وزیر با کفش خود بر سر او زد، به طوری که خون از منخرین او جاری شد و شاید در نتیجه این ضربت بود که چندین روز بعد فوت کرد. مطالعه دقیق اعدام حلاج نشان می‌دهد که این کار صرفاً يك تصمیم سیاسی بود. سرچشمه اصلی و علت غایی محکومیت حلاج، خطری بود سیاسی که طرفداران حکومت مطلقه را تهدید می‌کسرده. مونتگمری وات می‌نویسد:

در دوران خلافت بنی امیه که هنوز طبقه دانشمندان روحانی کاملاً متشکل نشده بود، افراد این طبقه، به ندرت استحقاق اطلاق نام عالم و فقیه را پیدا می‌کردند. ممکن بود که یکی از افراد این دسته به طور موقت از جانب خلیفه یا حکمران محلی به عنوان قاضی انتخاب شود، ولی يك چنین فقیهی وظیفه قضاوت را اغلب اوقات بدون دریافت اجر و مزد انجام می‌داد.

چون در این دوران قاضی مثل سایر مسلمین مقرری و حقوقی از بیت المال دریافت می‌داشت، بنا بر این قضاوت بدون اجر و مزد برای يك نفر قاضی امکان پذیر نبود، در آغاز دوران خلافت عباسی، از سال ۱۲۹ به بعد شناسایی فقها از يك طرف و منسوخ شدن و از بین رفتن مقرری ماهانه، که مسلمین تا این تاریخ از بیت المال دریافت می‌داشتند از سوی دیگر، منجر به پیدایش وضع جدیدی شد. در این دوره انتصاب يك فقیه و عالم به سمت و عنوان قاضی، امری شد عادی. ولی در عین حال، در این دوره عده کمی از فقها و وظایف قضاوت را بدون دریافت مقرری انجام می‌دادند. در نتیجه این وضع جدید، سیستم جدیدی در تعلیم و

تربیت اسلامی به وجود آمد که هدف آن هدایت افراد به سوی علوم دینی و قوانین اسلام می بود. طبیعی است افرادی که به این طریق تربیت می شدند، اصولاً در انتظار انجام قسمتی از خدمات اجتماعی یا امور اداری امپراتوری بودند، بدیهی است که گرفتار شدن در کارهای اجتماعی بدون آلوده شدن در امور دنیوی و مادی و عشق به ثروت و قدرت و افتخار که مختص ادارهٔ يك امپراتوری بزرگ است، غیر ممکن بوده است.

توجه اجتناب ناپذیر علمای دین و فقها به امور دنیوی و مادی، موجب يك جنبش اعتراض آمیز شدیدی علیه آنها شده بود. گفتارهای متعدد فصل ششم احیاء العلوم غزالی اطلاعات خوبی در این زمینه در اختیار ما می گذارد. این فصل شامل بیاناتی از اقوال یاران حضرت محمد (ص) می باشد، از قبیل عمر و امثال وی که گفته اند، در روز رستاخیز قبل از همه، حتی قبل از بت پرستان، دانشمندان بدکار مورد بازخواست قرار خواهند گرفت. فضل ابن ایاض در موردی با جسارت تمام هارون الرشید را مورد توبیخ و سرزنش قرار داد. يك زاهد جسور دیگر به نام حاتم کر (متوفی در ۲۳ هـ. ش) قاضی ری را در تالار اجتماع خود به خاطر داشتن زندگی اشرافی و پر از تجمل علناً سرزنش کرد. غزالی این مقدمه را خطاب به کسانی بیان داشته که افرادی چون غزالی را که به خاطر دینداری و پرهیزکاری، از امور دنیوی و از فقههای دنیا پرست، روگردان شده است، مقصر می دانند.

«غزالی در کتاب خود پس از مقدمهٔی چنین می نویسد:

«... در این دوره دنیا خالی از علماست، از علما فقط آنهایی باقی مانده اند که به ظاهر عالم می نمایند، و شیطان بر اغلب آنان پیروز شده است و طبیعت سرکش آنان، آنها را گول زده. آنان بشدت مشتاق و خواهان سهم و بهرهٔ زودگذر و ناپایدار فعلی خود شده اند. چنین علمایی خوب را بد و بد را خوب تصور کرده اند... تنها عامل ابراز علاقهٔ اکثریت علمای روحانی و فقههای عصر به کسب معلومات حرفه‌ئی و تخصصی خود، کسب ثروت، قدرت، مقام و منصب می باشد. بالاخره به نظر غزالی علمای زمان، اثر دنیا پرستی حکمرانان، فاسد شده بودند و با این وضع ادعای عالم دین یا فقیه بودن خطای فاحشی است. چون معنی این ادعا این است که آنها اشخاصی ریاکار هستند که آنچه را که به مردم به عنوان موعظه می گویند، خود انجام نمی دهند. غزالی این علما را به استناد قول شاعری، به نمکی تشبیه می کند که طعم شور خود را از دست داده و فاسد شده باشد. به عقیدهٔ غزالی دانشمند حقیقی کاری با حکمرانان ندارد و سمتی از آنان قبول نمی کند، حتی از دادن نظریهٔ شرعی رسمی نیز خودداری می کند... حتی او معتقد است که دانشمند روحانی موظف است بدون اجر و پاداش و به طور مجانی تدریس کند.» ناگفته نگذاریم که غزالی در دوران استادی مدرسه نظامیهٔ بغداد (از تیر ماه ۴۷۰ تا آبان ماه ۴۷۴) به طور کاملاً جدی و عمیق،

هم گرفتار امور دنیوی دانشمندان شده بود و هم گرفتار قیود و گرفتاریهای حکومتی که او خود قبلاً از آن انتقاد می کرد.»^۱

مونتگمری باردیگر به رابطه فلسفه با فقه اشاره می کند و می نویسد: «باید توجه داشت که اغلب مطالب و نظریات، بین فلاسفه و فقها مشترك بود و هر دو دسته به مباحث منطقی و عقلی عقیده داشته اند، تنها اختلاف در این بوده که فلاسفه منطق را به حد کمسال رسانیده و از آنچه انجام می دادند، کاملاً آگاه بودند. فقها نیز افکار جدیدی بر منطق اضافه کرده بودند که اغلب بیشتر از این که این افکار در زمینه فقه باشد، در زمینه فلسفه و قانون بود، به هر صورت فقها افرادی بودند که در علم و فلسفه قانون و رویه قضایی صلاحیت کامل داشتند. تنها مخالفین حقیقی دخالت منطق و فلسفه در فقه... حنا بله بودند که هنوز به بحث منطقی و عقلی به هر شکلی که باشد مشکوک بودند... به طور کلی در اجتماعات اسلامی نیز مثل اجتماعات غربی، يك نوع بی اعتمادی به دلیل و عقل پیدا شده بود... در غرب نیز اعتراض بر اصالت عقل به وسیله طرفداران اگزستانسیالیزم ادامه دارد... در روش غزالی معمولاً يك نفر فقیه در هر فرصتی به اعتراضاتی که توسط مخالفین مذهبی می شود، جواب می دهد و مخالفین هم در هر فرصت ممکن به او حمله می نمایند...»^۲

بعضی از صاحب نظران با توجه به سابقه تاریخی نهضت اسلامی معتقدند که احکام و قوانین این مذهب محصول يك جامعه ابتدایی و عشیرتی است. چنین احکام و قوانینی با تکامل و تغییر شرایط زمانی و مکانی، خواه ناخواه تغییر پذیرفته، با انقلابات مستمر اجتماعی و اقتصادی به تدریج دگرگون خواهد شد.

بعضی از فقها و مجتهدین نحلدهای مختلف، مخصوصاً حنفیها از راه تأویل و تفسیر و تغییر کوشش کرده اند که احکام شریعت را با مقتضیات زمان هم آهنگ سازند. بعضی از فقها می گویند: همان طور که در ایام حیات حضرت بعضی از آیات قرآن به اقتضای زمان منسوخ گردید، پس از رحلت پیشوای اسلام نیز مجتهدین جامع الشرایط می توانند با توجه به اوضاع اقتصادی و اجتماعی در قوانینی که در قرون پیش تنظیم شده تغییراتی به مصلحت خلق پدید آورند.

علمای اهل تسنن در قرن پنجم تصمیم گرفتند که در مسائل فقهی از ائمه اربعه یعنی ابوحنیفه، مالک، شافعی و احمد بن حنبل پیروی نمایند و از اجتهاد و اظهار نظر در مسائل خودداری کنند.

۱. همان کتاب. ص ۱۷۰ به بعد

۲. همان کتاب. ص. ۱۴۸ به بعد.

ولی علمای تشیع از روشی آزاد منشانه پیروی می کردند و می گفتند تقلید از مجتهد مرده جایز نیست، یعنی کسی که از درك مسأله‌ئی از طریق اجتهاد عاجز است باید به مجتهد زنده رجوع کند و از وی تقلید نماید، این طرز فکر به شیعیان امکان داد که بر حسب شرایط زمان و مکان و تحولات اجتماعی و اقتصادی در احکام و آراء فقهی خود تجدید نظر نمایند. از فقهای نامدار عالم تشیع یکی کلینی است (متوفی به سال ۳۲۹ هـ.) و کتاب کافی شاهکار اوست که شامل اصول و فروع و مسائل متفرقه است و دارای ۱۶۱۹۹ حدیث است. دیگر از فقهای معروف شیخ صدوق (متوفی به سال ۳۸۱ هـ.) که کتاب فقیه از اوست و دیگر شیخ طوسی، که کتاب تهذیب و استبصار را از خود به یادگار گذاشت.

محقق نیز از فقهای بزرگ جهان تشیع است دو کتاب او مختصر نافع و کتاب شرایع طی هفت قرن همواره جزء کتب درسی و مورد استناد فقها بوده است.

در اوایل قرن دوم هجری خلیفه اموی عمر بن عبدالعزیز که در صفا و صمیمت و پاکدامنی در میان خلفای اموی و عباسی بی نظیر است، بر آن شد که به جمع آوری سنت اقدام کند و برای حصول این مقصود به ابوبکر بن خرم نامه‌ئی نوشت که احادیث را جمع آوری کند، اما در جوانی در گذشت و این مهم

تلاشهایی که در راه وحدت و هماهنگی قوانین اسلامی به عمل آمده است

صورت عمل نگرفت.

پس از او، نویسنده نامدار ایرانی عبدالله بن مقفع (متوفی به سال ۱۴۴ هـ.) برای پایان دادن به این آشفتگی قضایی در رساله الصحابه خود شرحی جالب به خلیفه وقت ابوجعفر منصور نوشت و زبان خود سری در اجتهاد و پراکندگی آراء مذهبی را به وی باز نمود و تدوین يك قانون عامی را که مستخرج از کتاب و سنت و در صورت نبودن نص، مأخوذ از آرائی باشد که بر مبنای دادگری و مصلحت عمومی صدور یافته و در کلیه کشورهای اسلامی یکسان جاری شود، مفید و ضروری دانست.

اینك قسمتی از نامه تاریخی ابن مقفع نقل می شود: «به طوری که امیر المؤمنین می بیند اختلاف قوانین و احکام در نقاط مختلف کشورهای اسلامی و احیاناً تناقض آنها امر مهمی است... چنان که امیر المؤمنین فرماید که کلیه احکام و روایات کتابی جمع گردد و به همراه روش استدلالی هر قوم، به حضور او تقدیم شود. آنگاه خلیفه در آنها به دقت بنگرد و در هر مورد رأی خود را بدهد و فرمان دهد که کتاب جامع در این باره تدوین گردد تا دادگاهها رأی مخالف آن صادر نکنند. در این صورت امید می رود که خداوند، این احکام گوناگون آمیخته را، به راه صواب رهبری کند و مایه وحدت کلمه و اجماع

گردد.»^۱

پیشنهاد ابن مقفع عملی نشد، زیرا فقها به جهات و دلایلی که چندان موجه نبود به این مهم تن ندادند. ظاهراً ابو منصور دوباره به مالک بن انس پیشنهاد کرد که در راه وحدت قوانین بکوشد و راهی معتدل برگزیند که مورد قبول اجماع ائمه و صحابه باشد و به این ترتیب اختلافات پایان یابد.

مالک برای نزدیک شدن به این مقصود، کتاب الاموط را به رشته تحریر درآورد. ولی هیچگاه راضی نشد که مسلمانان را به پیروی و انقیاد از مذهب خود وادار کند؛ و این حال تا پیدایش دولت عثمانی ادامه یافت و قوانین فقهی در کشورهای اسلامی به صورت مدون و رسمی نگاشته نشد. کسی که میخواست از احکام شریعت اطلاعاتی کسب کند، ناگزیر بود به کتب عمده فقهی و شروح و حواشی و کتابهای فترا مراجعه نماید. در هندوستان در قرن یازدهم هجری (۱۷ میلادی) محمد اورنگ زیب بهادر پادشاه هند، دانشمندان هند را بر آن داشت که تحت ریاست شیخ نظام، کتابی جامع قوانین فقه حنفی گردآورند. با اینکه کتاب به اسلوب قوانین امروری فصل بندی و تنظیم نشده بود، حاوی مسائل سودمند حقوقی بود. در قرن نوزدهم دولت عثمانی برای آن که به زندگی اجتماعی خود رنگ اروپایی بدهد، در سال ۱۸۵۰ قانون تجارت عثمانی را از قانون فرانسه اقتباس کرد و سپس قوانین کیفری و آئین دادرسی بازرگانی و قانون جزاء و قانون سرپرستی و قانون دادگاههای بخش و قوانین دیگر را از قانون فرانسه و ایتالیا اقتباس و ترجمه کرد.

در قوانین جدید عثمانی بریدن دست سارق و شلاق زدن گناهکاران حذف و برای پیشرفت کارهای اقتصادی رباخواری تجویز شده بود.

بالاخره حقوقدانان عثمانی با توجه به فقه حنفی و دیگر مکاتب اسلامی و قوانین جدید غرب، مجموعه قوانین خود را در ۱۸۵۱ ماده، در سال ۱۲۹۳ هجری تدوین و منتشر کردند.

در این مجموعه پس از بیان قواعد کلی، از قوانین بیع، اجاره، کفالت، حواله، رهن، امانات، هبه، غصب و اتلاف، حجر، اکراه و شفعه، شرکت، وکالت صلح و ابراء و اقرار و غیره سخن رفته است.

در کشورهای عراق، پاکستان، مصر و دیگر ممالک اسلامی به تدریج تحولات و تغییرات فراوان در قوانین و نظامات اجتماعی پدید آمد.

۱. عن نوسی، تادریخ القضا فی الاسلام، ص ۸۴ به بعد

در مصر، نهضت اصلاحی، نخست به رهبری سید جمال الدین افغانی و شاگردش شیخ محمد عبده به وجود آمد. طرفداران این نهضت در آثار خود به قرآن و سنت توسل می‌جستند و با هر گونه خرافات و بدعت‌های مخالف دین و جمود فکری و تقلید مبارزه می‌کردند. قوانین جدید مصر که در سال ۱۹۳۸ تنظیم گردید، از سه منبع الهام می‌گرفت: ۱) حقوق تطبیقی، ۲) اجتهادات و آراء دادگستری مصر، ۳) شریعت اسلام. در عثمانی پس از تغییر رژیم و روی کار آمدن آتاتورک، بار دیگر در قوانین عمومی این کشور تغییراتی رخ داد. سران کشور بر آن شدند که حتی الامکان از قوانین غرب پیروی کنند. در سال ۱۹۲۶ قوانین سوئیس را مورد مطالعه قرار دادند و بدون جرح و تعدیل قابل توجهی، به تصویب مجلس رسانیدند. به این ترتیب، کلیه احکام شریعت اسلام در این کشور لغو شد، و به حکم قوانین فعلی ترکیه، زن و مرد، در ارت و درخواست طلاق از دادگاه، با ارائه دلیل موجه از حقوق مساوی برخوردارند. تعدد زوجات ممنوع است و ازدواج با وجود اختلاف مذهبی، قانونی و بلاشکال است. در ترکیه دین رسمی اسلام است، ولی دین از قانون و سیاست به کلی جدا شده است.^۱

سازمان قضائی

هر قدر حوزه قدرت مسلمین وسعت می‌گرفت و زندگی ساده و بی‌آلایش صدر اسلام به اصول اشرافیت نزدیک می‌شد، تجاوز به حقوق یکدیگر و در نتیجه دعاوی حقوقی و جزایی افزایش می‌یافت. ازدوره عباسیان، خلفا و اداره کنندگان دستگاه، بخوبی دریافته‌اند که حل و فصل دعاوی روزافزون مردم از عهده مأمورین مذهبی خارج است و برای رسیدگی به شکایات و اجرای حدود شرعی باید از عهده‌ئی دیگر استمداد جست.

ابن خلدون می‌نویسد: «خلفا منصب داوری را با آن که از وظایف خاص آنان بود، به دیگران هم واگذار می‌کردند؛ زیرا که ایشان به حل و فصل سیاست عمومی کشور سرگرم بودند که وظایف فراوان و سنگینی به عهده ایشان می‌گذاشت، از قبیل جهاد و فتوحات، و بستن و استوار کردن مرزهای کشور و نگهبانی اصول دین اسلام...» سپس ابن خلدون می‌نویسد: «کار قضائی در روزگار خلفا فقط منحصر به حل و فصل اختلافات متدعیان بود، ولی به تدریج مسؤولیت و کار قضاوت وسعت گرفت... مانند استیفای بعضی از حقوق عمومی مسلمانان از طریق نظارت در اموال محجوران، مانند دیوانگان و یتیمان و ورشکستگان و سفیهان، و رسیدگی به وصیتهای مسلمانان و امور اوقاف و امر زناشویی بیوه‌ئی کس... و مراقبت در امور و مصالح کوچمه‌ها و ساختمانها و رسیدگی به کار شهود و امینان و کسانی که

۱. فلسفه قانونگذاری در اسلام، پیشین، ص ۷۵ به بعد.

قیم یا جانشین دیگری می‌شوند... اینها همه از امور وابسته به منصب قضا بود.^۱ به طوری که ابن خلدون نوشته، «خلفا این امور را گاه شخصاً و گاه به وسیله مأمورین مخصوص خود مورد رسیدگی قرار می‌دادند. بعدها در دوره عباسیان و امویان اندلس، نظارت و مراقبت در امور جزائی و اجرای حدود شرعی به عهده خدایگان شرطه (= صاحب الشرطه) نظیر (= رئیس شهر بانی کونی) واگذار گردید. یکی از مشاغل مهم آن دوره شغل شهادت دادن بود. کسانی می‌توانستند به عنوان گواه و شاهد در اموری که به سود یا زیان اشخاص است گواهی بدهند که پاکدامنی و عفت آنها مورد تأیید قاضی باشد. اظهارات این اشخاص در سجلات نوشته می‌شد (سجل در نزد فقیهان دفتری است که قاضی صورت دعوی و حکم و چکهای معاملات و مانند آنها را در آن می‌نویسد تا در نزد وی محفوظ بماند و به منزله سندی باشد که هر گاه یکی از متدعیان بر دیگری ادعا کند، بتوان بدان استناد کرد.) این اشخاص که کمابیش به مسائل فقهی آشنا بودند، دفتر سجلات و معاملات را می‌نوشتند و چنان که عملی برخلاف حق و عدالت از آنان سر می‌زد، آنان و شخص قاضی مسؤول بودند.»^۲

به طوری که قبلاً متذکر شدیم، دیوان محتسب و دیوان صاحب الشرطه، کمابیش با دیوان قضا و سازمانهای وابسته در مراحل اولیه کمک و همکاری می‌کردند و اما از خصوصیات و حدود وظایف و مسؤولیت این دیوان قبلاً سخن گفتیم.

طرز محاکمه و دادرسی
 در صدر اسلام خلفا و دادرسانی که از طرف آنان به نقاط مختلف گسیل می‌شدند، به امر دادرسی توجه و علاقه زیاد نشان می‌دادند و در راه تشخیص حق از باطل کوشش می‌کردند. با این حال، چون همواره قضاوت از روی ظواهر امور صورت می‌گرفت، غالباً کسانی که زبان و بیان گویایی نداشتند در دادرسیها محکوم می‌شدند. پیشوای اسلام خود متوجه این موضوع بوده و بخوبی می‌دانست که قاضی مرد جاهل و بی‌اطلاعی است که بین دو طرف دعوی که خود بهتر از هر کس به صحت و سقم گفته‌های خود واقفند، قرار گرفته و باید بین آنها دادرسی و قضاوت کند.

در کتاب عرب و اسلام نوشته شده است که محمد بن عبدالله (ص) فرمود: «بعضی از متخاصمین بهتر می‌توانند بیان کنند و دلیل بیاورند. اگر من روی حسن بیان حکم دادم، محکوم له خوب دقت کند اگر ذیحق نباشد؛ حق برادر خود را هرگز پامال نکند، و الاحکم من برای او یک پاره دوزخ خواهد بود.»

۱. مقدمه ابن خلدون، ترجمه پروین گنابادی، ج ۱، از ص ۴۳۸ به بعد.

۲. همان کتاب، ص ۴۴۰.

بعد از رحلت حضرت، داوری و محاکمات به وسیله خلفا صورت می گرفت. طرفین دعوی شخصاً در محاکمه حاضر می شدند و دلایل خود را که عبارت از شهود و قسم بود، اقامه می کردند و قاضی در همان جلسه رسیدگی و اعلام حکم می کرد.

می گویند ابو بکر در محاکماتی که نزد او مطرح می شد، نخست قرآن را می دید و سپس از روی سنت و حکم پیغمبر، رأی می داد، و اگر هیچ کدام آنها نبود، مسلمین را گرد خود جمع می کرد و موضوع را نزد آنها مطرح می نمود و رأی آنها را می خواست، همین که رأی عموم بربك حکم قرار می گرفت، اجرا می کرد.

با این که عمر پیش از سایر یاران پیغمبر به عقیده و رأی خود عمل می کرد. بعضی معتقدند که وی نیز چون مشکلی روی می داد، با اصحاب اطلاع مشورت می کرد. در دوره او به علت وسعت قلمرو مسلمین، برای هر شهر قاضی مخصوصی معین کردند و سازمان شهر بانی برای نخستین بار به وجود آمد. در صدر اسلام مانند زمان جاهلیت، خانه قاضی محکمه اش نیز بود. ولسی پس از چندی قضات مساجد را برای دادرسی اختیار کردند و عصرها به دعاوی مردم و اهل زمه و غیر مسلمان رسیدگی می کردند. در زمان حضرت و ابو بکر و عمر و عثمان مسجد نه تنها دادگاه بود، بلکه محس نیز بود. ولی علی (ع) در دوران خلافت خود محبس جداگانه‌ئی ترتیب داد. از طرز رفتار با مجوسین اطلاع دقیق در دست نیست.

ابو یوسف قاضی القضاة، راجع به مجوسین شرحی به هارون می نویسد و از او می خواهد که يك نفر آدم شریف و متقی را مأمور رسیدگی به اجوال زندانیان کند و ترتیب ثابتی برای خوراك و پوشاك آنها بدهد و دفتری برای ثبت نام زندانیان ترتیب دهد، و حقوق زندانی را مستقیماً به او تسلیم کند و در زمستان يك پیراهن و يك لباس رو، در تابستان يك پیراهن و يك ازار به آنها داده شود. و به زنهای زندانی نظیر همین چیزها داده شود، قید و زنجیر جز در مورد زندانیانی که بیم فرار آنها در میان بود، معمول نبود.

نخستین حامی زندانیان

ابن خلدون می نویسد: «ارزش هر کسی به اندازه کار و میسران اهمیت و نیاز مردم به آن کار است و به همان نسبت بیشه و وسیله معاش او فزونی می یابد یا نقصان می پذیرد.»^۱

ارزش کار قضات و روحانیان

ابن خلدون با توجه به این اصل می نویسد: «متصدیان امور دینی مانند قاضیگری و فتوادادن

۱. مقدمه ابن خلدون ج ۲، ص ۷۸۵ (به اختصار).

و تدریس و بی‌شمنمیزی و خطابه خوانی، مؤذنی و امثال اینها ثروتمند نمی‌شوند... چه تنها گروهی از خواص مردم به دین خویش اهتمام می‌ورزند و به آنان نیازمندند؛ و اگر هم کسانی به حکم اجبار و اضطرار به امور قضائی و فتوا در مرافعه‌ها و نزاعها نیازمند شوند، این نیاز عمومی نیست... مستمری آنها با مستمریهای لشکریان و صنعتگران که حوائج ضروری مردم را فراهم می‌کنند، برابر نیست. هر چند پیشه و سرمایه آنان از لحاظ دینی و مراسم شرعی شریفتر است... گروه مزبور در پیشگاه خداوندان جاه فروتنی نمی‌کنند... و برای اینگونه ملاقاتها وقت فارغی هم ندارند زیرا ایشان سرگرم کارهای شریفی هستند که مشتمل بر به‌کار بردن اندیشه و تدبیر است؛ و گذشته از این، به علت سرمایه شریفی که دارند، نمی‌خواهند خود را در نزد دیگران مبتذل و بی‌مقدار کنند.»^۱ البته آنچه ابن‌خلدون می‌گوید در مورد قضات و روحانیان شریف و پاکدامن صادق است، ولی قضات و روحانیان فاسد و دنیاپرست از دیرباز در ثروت و جاه‌پرستی با امراء و سلاطین رقابت می‌کردند.

خصوصیات دستگاه قضائی بعد از اسلام

حقوق قضات جرجی زیدان راجع به حقوق قضات می نویسد: «در زمان خلفای راشدین حقوق قضات ماهی صددرهم نقد و مقداری گندم به عنوان جیره بوده است، در زمان بنی امیه حقوق آنان مثل حقوق دیگران اضافه شد و حقوق قاضی مصر در سال ۸۸ هجری به سالی هزار دینار رسید، یعنی ده برابر حقوق دوره خلفای راشدین در زمان عباسیان، حقوق قاضیان کسر شد. چنان که در زمان منصور حقوق قاضی ماهی سی دینار بود و سپس حقوق آنها افزایش یافت و در زمان مأمون (۸۲۱۳ هـ) به ماهی ۴ هزار درهم یا ۲۷۰ دینار رسید و در زمان ابن طولون به سالی هزار دینار بالغ شد.

از حقوق قضات بغداد، در اوایل حکومت عباسی، مدرکی موجود نیست، اما در صورت حساب معتضد حقوق قاضی روزی $۱۶\frac{۲}{۳}$ دینار تعیین شده که ماهی پانصد دینار می شود؛ و حقوق فقها و دستیاران قاضی هم جزء آن بوده است و نسبت به حقوق قضات امروز مبلغ زیادی بوده است.»^۱

بارتولد در کتاب تاریخ تمدن اسلامی می نویسد: «منصور خلیفه عباسی به کارمندان و قضات کمتر از دوره بنی امیه حقوق می داد. مثلاً قاضی القضاات ماهی سیصد درهم یعنی $\frac{۷}{۵}$ لیره انگلیسی حقوق می گرفت. ولی در دوره مأمون قاضی القضاات در مصر ماهی چهار هزار درهم یعنی ۸۰ لیره انگلیسی حقوق می گرفت. در قرن دهم میلادی حقوق وزیر بغداد به ۷ هزار دینار یعنی ۲۵۰۰ لیره انگلیسی و حقوق قاضی القضاات به پانصد دینار

۱. تاریخ تمدن اسلام، ج ۲، ص ۱۷۱.

بالغ می‌شد.»^۱

چند داوری تاریخی: «علی بن ایطالب در دوران خلافت با مدعی خود که يك نفر کافر جزیه دهنده بود در محکمه شریح حاضر گردید و هشام بن عبدالملک با رئیس نگهبانان خود، در دار الخلافه به حضور قاضی نشست.»^۲ و نیز مردی که به حلوان مصر ساکن بود بر عمر بن عبدالعزیز ادعایی کرد و خلیفه با او به منزل قاضی شد، هر دو را برابر هم نشانید و پس از رسیدگی، خلیفه را محکوم کرد (المحاسن والمسادی ص ۵۲۵).^۳

داوری عادلانه: در شاهنامه ذوالبی در باره عدالت دوستی لهراسب چنین می‌خوانیم: «دوام وقوام ملک و رونق و نظام کشور بسته (به عدالت است)... عدالت پادشاه ترازوئیست که بدان افعال و امور سنجیده می‌گردد و بدینوسیله جابر از عادل و سفله از فاضل تشخیص شود، چون ترازو را عیبی پدید آید سنجش غیر ممکن بود.»^۴

منصب قضا و

شغل مظالم

از دیر باز مردان آزاداندیش و پاکدامن از قبول شغل قضا سر باز می‌زدند. در شرح حال ابو جعفر محمد بن جریر طبری مورخ معروف، می‌خوانیم که: «چون خاقانی به مقام وزارت رسید، مال هنگفتی برای ابو جعفر فرستاد. وی آن را نپذیرفت و از قبول منصب قضا که به وی تکلیف کرده بودند نیز ابا کرد، و از پذیرفتن شغل مظالم هم امتناع ورزید، اصحابش از وی گله کردند و گفتند تو در این کار کسب اجرمی کنی و سنتی را که گذشت روزگار، کهن ساخته، تجدید می‌کنی. اینان طمع داشتند که در پرتو وجود طبری از شغل مظالم بهره‌مند شوند. با مدد آن نزد وی آمدند که او را سوار کنند و به دیوان ببرند تا قبول کند. طبری بانگ به روی آنان زد و گفت: گمان می‌کردم که هر گاه این شغل را بپذیرم سرا از قبول آن باز می‌دارید و آنان را ملامت نمود.»^۵ البته طبری و همفکران او به ارزش کار قضا و دادی بی‌طرفانه بین مردم کاملا واقف بودند، ولی بخوبی می‌دانستند که در يك حکومت فاسد و استبدادی زورمندان نمی‌گذارند که وی آزادانه رسیدگی و اعلام رأی کند، به همین

۱. بارتولد. تاریخ تمدن اسلامی، ترجمه طاهری شهاب، ص ۲۵.

۲. ابن عبدربه، ج ۲، ص ۳۲۹.

۳. به نقل از کتاب تاج اثر جاحظ، ترجمه نوبخت، ذیل ص ۲۴.

۴. شاهنامه ذوالبی، ترجمه فارسی، ص ۱۰۹.

۵. مقدمه تاریخ الرسل و المملوک، ترجمه صادق نشأت، ص ۷.

علت از قبول این شغل خودداری می کردند.

در تاریخ بخارای نرشخی (۳۴۸-۲۸۶) شرحی در پیرامون قضات این شهر و شخصیت و مقام اخلاقی آنان نوشته شده، از جمله دربارهٔ سیبویه می نویسد که: وی «...قضای بخارا کرد و به دو درم جور نکرد... دو درم بسیار باشد به زره‌ئی جور نکرد.»^۱

و در مورد عیسی بن موسی التیمی معروف به غنچار می نویسد: «خلیفه اورا فرمان قضا داد قبول نکرد و سلطان فرمود که اهل قضا را پیش او یاد کنند، همچنان کردند و نام هر کس که پیش او یاد کردند، گفتی نشاید. چون حسن بن عثمان همدانی را پیش او یاد کردند، خاموش گشت. گفتند که خاموشی از وی علامت رضا باشد. حسن بن عثمان را قضا دادند در عهد او در شهرهای خراسان به علم وزهد او هیچ کس را نشان ندادند...»

اهمیت کار قضا: غزالی در نامه‌ئی به فخرالملک به اهمیت شغل داوری اشاره می کند و می گوید: «هر سلطان که ریاست و عمل شحنگی به کسی ناشایسته دهد، در آن چندان خطر نباشد که ولایت قضا به ناشایسته دهد. چه ریاست و عمل آن دنیا است، اگر به اهل دنیا دهند لایق باشد، اما چهار بالش قضا مقام نبوت است... چون این نگه ندارد... الشفقت علی خلق الله رفت و املاک و دماء و فروج در خطر بنهاد... یکی از خطرهای کار قضا مال ایتم است، چون صاحب تقوا نبود مال ایتم به اقطاع بداده باشد... چون از این وعید یاد ندارد، از دیگر کارها هم باک ندارد و این وعید در قرآن به آن کس مخصوص نیست که این می کند، بلکه دو شریک دارد یکی آن دستور مبارک که او را تمکین کند، و دیگر آن مسلمان که تواند این باز نماید و تقصیر کند. و چون به کسی متدین تفویض کند دماء و فروج و املاک مسلمانان در حصنی حصین کرده باشد.»^۲

شرایط قضا و دادرسی: «قاضی باید به کتاب و سنت و اجماع و موارد اختلاف گذشتگان آشنا باشد و نیز باید فقیه و عالم به موارد قیاس و استنباط باشد... و نیز خردمند و امین و پایدار و بردبار و هشیار و بیدار باشد و غافلگیرش نکنند و فریض ندهند، چشم و گوشش بی عیب و به زبانهای مردمی که دربارهٔ آنان داوری می کند آشنا باشد، و پاکدامن و منزه و بی طمع و عادل و رشید و درست لهجه و صاحب تدبیر، و حکمش قاطع باشد و سرزنش مردمان او را از حق باز ندارد. خوش اندام و باوقار و آرام باشد...»^۳

۱. ابوبکر نرشخی. تاریخ بخادا، ترجمهٔ ابونصر قبادی، به تصحیح مدرس رضوی، ص ۳.

۲. مکاتب فارسی غزالی، به اهتمام عباس اقبال، ص ۲۸.

۳. آیین شهرداری یا معالم القریه، ترجمهٔ جعفر شمار، پیشین، ص ۱۹۴.

رابطه خلفا با فقیهان فقها از آغاز حکومت بنی امیه وحتى از عهد عثمان، به زحمت افتادند. زیرا عثمان و جانشینان او مراعی اصول و مبانی قانونی و اخلاقی نبودند. مخصوصاً بنی امیه با پول و زور به خلافت رسیدند و اعمال آنها بانظر فقیهان شرافتمند فوق نمی داد و داستان ابازر و معاویه در زمان عثمان و اهانتی که به این مرد متقی روا داشتند گواه بر این گفتار است.

فقط فقها و دانشمندان متملق و بی شخصیت می توانستند با دستگاہ خلافت همکاری و همقدمی کنند. عباسیان که به کمک مردم روی کار آمده بودند، تاحدی مردم را آزاد گذاشتند و فقیهان و زاهدان و عالمان، بار دیگر در عالم اسلام قدرت و نفوذی کسب کردند. در عهد بنی عباس نیز پس از آن که هارون الرشید سفیان ثوری را به بغداد فراخواند تا جزء مقرران او باشد، وی از سر خیرخواهی و اعتراض به وی نوشت:

«این نامه را به تو می نویسم تا بدانی که با تو قطع رابطه کرده ام. زیرا تو خودت به موجب نامه‌ئی اقرار داری که به بیت المال هجوم آوردی و برخلاف حق در آن تصرف کردی برادران من که حاضر مجلس بودند و نامه تو را خواندند، آنها هم گواه هستند و پیش خدا فردای قیامت گواهی می دهند، ای هارون آیا مجاهدین و اهل قرآن... با این کارهای تو موافقت یا یتیمان و بیوه زنان؟»

روزی همین سفیان ثوری بر مهدی عباسی وارد شده او را به نام امیرالمؤمنین سلام نگفت، مهدی از وی نرنجید، بلکه دلجوئی کرد. پاره‌ئی از خلفای عباسی مانند منصور، هارون، معتصم و واثق از فقیهان و زاهدان می خواستند آنان را پند بدهند. وقتی که پند آنان را می شنیدند، چنان می گریستند که ریششان تر می شد... «ولی عملاً در راه مصالح عمومی قدمی بر نمی داشتند.

ابن ندیم ضمن احوال ابن بلخی می نویسد که «... محمد بن شجاع گفت اسحاق بن ابراهیم مصعبی ازدوستان من بود، به من گفت: امیرالمؤمنین مرا پیش خود خواند و از من خواست از میان فقیهان مردی را برایش انتخاب کنم که حدیث را نوشته در فقه به پایه اجتهاد رسیده باشد، قامتش بلند و اندامش زیبا و نژادش از خراسانیان باشد که در دولت ما تربیت یافته و از آن پشتیبانی می کند تا من قضاوت را به او واگذار نمایم. من به او گفتم که: جز محمد بن شجاع کسی را به این صفات سراغ ندارم و این امر را باوی در میان خواهم گذاشت. گفت: همین کار را انجام بده، هر گاه موافقت کردی رانزدما بیاور. حالا ای ابو عبدالله این دیگر با تو است. من به امیرالمؤمنین گفتم: مرا به قضاوت نیازی نیست و

این امر برای یکی از این سه نفر مفید است: کسی که مالی به دست نیاورده یا جاه و منزلتی ندارد و یا جوای نام باشد، اما من مالی فراوان دارم...»^۱

آنان که از قبول شغل قضا و داوری امتناع ورزیده‌اند: از دوران بنی‌امیه که زمام امور سیاسی و اجتماعی مردم به دست خلفای ناصالح افتاد. مردان متقی و پرهیزکار و آنان که به حیثیت فردی و اجتماعی خود احترام می‌گذاشتند، از قبول شغل داوری در دستگاه فاسد خلافت خودداری می‌کردند؛ از جمله: «در اواخر دوران بنی‌امیه ابن هبیره فرماندار عراق تصدی مقام دادرسی را به ابوحنیفه پیشنهاد کرد. ولی او از آن دوری جست به همین جهت او را مالش دادند و کتک زدند، همچنین در زمان عباسیان ابوجعفر او را به بغداد فراخواند و از او خواست که سرپرستی دادگستری را به عهده بگیرد، ولی او باز از پذیرفتن آن خودداری کرد و در بغداد زندانی شد تا به سال ۱۵۰ هجری درگذشت...»^۲

گفته‌اند که سبب قبول نکردن مقام قضا آن بود که اوسیاست و روش زمامداران وقت را نمی‌پسندید. و نیز گفته شده است که ابوحنیفه معتقد بود: «پذیرفتن شغل و منصب دولتی مایهٔ هلاکت می‌شود و دین و بزرگواری را با خطر روبه‌رو می‌سازد...»^۳

ولی شاگرد او ابویوسف، منصب قضا را پذیرفت و در عهد هارون الرشید به مقام قاضی القضاة کل دولت عباسی ارتقاء یافت. وی مذهب حنفی را گسترش داد و در مسائل فراوانی با ابوحنیفه استاد خود مخالف بود. اقوال و آراء او در کتب فقه حنفی معروف است.^۴

وکیع و ابن ادریس فرمان قضای هارون را نپذیرفتند: از وکیع پرسیدند: «آن گاه که تو و ابن ادریس و حفص را نزد رشید بردند، در مجلس هارون الرشید چه گذشت؟» گفت: «نخست مرا بخواندند و هارون گفت مردمان شهر تو را، قاضی می‌باید، و تو را با چند تن نام می‌برند، چنین بینم که این شغل ترا سزد تا با ما در بردن بار امانت انبازی کنی.» گفتم: «من مردی پیرم و یک چشم من بسته است و آن دیگر ضعیف است و این شغل را نشایم.» هارون اصرار ورزید، گفتم: «ای امیر مؤمنان اگر من در این دعوی راست گویم امیر المؤمنین راست که گفتهٔ راست پذیرد، و اگر دروغن باشم دروغگوی سزاوار قضاوت

۱. فهرست ابن ندیم. پیشین، ص ۳۵۱.

۲. محمود عسرنوسی. تاریخ القضا فی الاسلام، ص ۷۲ به بعد، نیز رک. الوردی. نقش و عاظ

د اسلام، ترجمهٔ خلیلی، ص ۲۸۸.

۳. فلسفهٔ قانونگذاری در اسلام، ص ۳۷.

۴. همان کتاب، ص ۳۹.

مسلمانان نباشد.» و او مرا رخصت انصراف داد، سپس ابن ادریس را طلب کردند و او سلامی به اکراه زیر لب بگفت. هارون گفت: «دانی چرا ترا خوانده‌ام؟» گفت: «نه!» گفت: «اهل بلد تو قاضی خواهند و ترا یا کسانی نام برده‌اند، خواهیم که در امانت این امت شریک من باشی، هم اکنون عهد خویش بستان و باز شو.» ابن ادریس گفت: «من قضا را نشایم.» خلیفه انگشت بر زمین کوفت و گفت: «کاشکی چشم من به روی تو نیفتاده بودی.» گفت: «من نیز همین آرزو کنم.» و بیرون آمد. سپس حفص به درون شد و عهد خلیفه پذیرفت و خادمی بیرون آمد تا سه کیسه پنج هزاری نزد ماهاد، گفت: «امیر المؤمنین سلام می گوید و می فرماید این مختصر در کاسفر خویش کنید.» و کیع گوید، گفتم: «سلام من به امیر المؤمنین بازرسان و بگویی مرا زاد هست و از این مال بی نیازم.» و ابن ادریس بانگ بر خادام زد و گفت: «حالی زحمت ببر.» و حفص مال پذیرفت، سپس نامه از خلیفه به ابن ادریس آوردند، بدین مضمون:

خدای تعالی ما و ترا عافیت دهد، از تو خواستیم تا در کارهای ما انبازی کنی و تو سرباز زدی و مالی ترا فرسنادیم، از قبول آن ابا کردی. اکنون تمنا داریم که چون پسر ما مأمون نزد تو آید، روایت حدیث از او دریغ نداری. ابو محمد گفت: «پسر او هم با دیگر جماعت حاضر آید و حدیث بشنود.» چون به یاسریه رسیدیم ابن ادریس به حفص گفت: «می دانستم توجه خواهی کردن و قسم به خدای، تا مرگ، من با تو سخن نگویم.»^۱

سفیان ثوری و فرمان قضای کوفه: قعقاغ گوید: «نزد مهدی خلیفه بودم، سفیان ثوری را در آوردند. چون داخل شد، سلام گفت. سلام عادی و معمولی نه تسلیم به خلافت، چنان که رسم سلام بر خلفا بود... مهدی گفت: «از ما گریزی و بدینجا و بدانجا پنهان شوی و گمانبری که اگر ما را به تو سوء مقصد باشد بر تو دست نیابیم... آیا ترسی که درباره تو به هوای خویش حکم رانیم؟» سفیان گفت: «اگر بر من حکم توانی راندن، آن پادشاه قادر نیز که حق و باطل را از هم جدا کند حکم خویش تواند راند.» ربیع گفت: «یا امیر المؤمنین آیا رسد این نادان با تو چنین سخن گفتن؟ دستوری ده تا گردن وی بزیم.» مهدی گفت: «خاموش که امثال این مرد خواهند که ما آنان را بکشیم تا ما، درسک اشقیاء و آنان در زمره سعدا در آیند. او را فرمان قضای کوفه نویسد و هیچ کس را بروی حق تعرض نباشد.» عهد را بنوشتند و به سفیان دادند و او بیرون شد و فرمان را در دجله افکند و خود بگریخت و متواری گشت، چنان که هرگز وی را نیافتند.»^۲

۱. لغت نامه دهخدا. ص ۸۰۰.

۲. همان کتاب. ص ۶۰۰.

قاضی القضاة زین الدین ابوالحسن مقام وزارت را نپذیرفت: در زمان سلطنت المنصور، به قاضی القضاة مالکی زین الدین ابوالحسن علی پیشنهاد قبول منصب وزارت کردند. اما قاضی مطلقاً میلی به پذیرفتن این مقام نداشت. پس به انحاء مختلف عذر خواست و به اصرار هر چه تاملتر در کرد. و در رد آن پیشنهاد، تا آنجا پای فشرد که به تالار ورودی قصر رفت، طلیسان (= پارچه‌ئی که شانه رامی پوشاند) و عمامه فقیهانه «بزرگ» خود برداشت، فوقانیه (= قبای قاضی) را از تن بیرون کرد، چنان که جز یک قبع (= عرقچین) و یک دلق (= لباس روحانی مرکب از قطعات پارچه به رنگهای مختلف)، پوشاکی برای وی نماند. چون قاضی به این حال برای ایستاده بود، امیران نیز به پا-خواستند و گرد او حلقه زدند. اما موجب این رفتار را نمی دانستند قاضی در این لباس بود که نایب السلطنه امیر حسام الدین طرطنانی داخل شد. از مشاهده این حالت سخت متأثر گردید، علت را پرسید. قاضی جواب داد: «وقتی از شهر خود به اینجا قدم نهادم، فقط لباسی نظیر همین که اکنون به تن دارم بر تن داشتم، اما پس از حصول سعادت دوستی شما و خدمتگزاری سلطان، این طلیسان و این جبه و این عمامه بزرگ منصب قضا بر آنها افزوده شده است. اکنون اگر شما وعده دهید که سلطان را راضی کنید تا مرا از قبول این منصب که عطا نموده معاف دارد و در وضع فعلی بگذارد، بسیار مسرور می گردم. ولی اگر چنین وعده‌ئی ندهید، من دیگر هرگز این لباسهای قضا را نخواهم پوشید و با همین لباس به شهر خویش بازمی گردم...» نایب السلطنه لباسهای شخصی خود را بر او پوشانید و وعده داد کاری کند که من بعد با پیشنهاد قبول وزارت، مزاجم او نشوند.»

ابن خلدون در پیرامون اهمیت منصب قضا می نویسد: «و اما منصب قضا یکی از پایگاههای خلافت است، باید به وسیله خود خلیفه انجام یابد و شخصاً عهده دار این وظیفه گردد. زیرا پایگاه قضا و داوری در میان مردم برای برطرف کردن خصومتهای آنان است. بدانسان که دعاوی آنان بر یکدیگر حل و فصل شود و مشاجرات و کشمکشهای ایشان قطع گردد. منتها این داوری باید بروفق احکام شرع باشد، که از کتاب قرآن و سنت و احادیث گرفته می شود. به همین سبب از وظایف خلفا بشمار می رفته است و در جزو کارهای عمومی آنان بوده است... و نخستین خلیفه‌ئی که این وظیفه را به امیران و والیان خویش تفویض کرده، عمر (رض) بود که ابوالدرداء را در مدینه و شریح را در بصره و ابوموسی اشعری را در کوفه

منصب قضا در
صدر اسلام

به منصب قضا بر گماشت و آنان را در این پایگاه شریک خویش ساخت. و در این باره نامه ذیل را به ابوموسی نوشت که شهرت فراوان یافته است و احکام قاضیان در پیرامون نکات آن دور می زند و در امر داوری دستوری کامل است: «اما بعد، داوری فرضیه بی استوار و سستی است که باید آن را به کار بست، هنگامی که دو طرف دعوی نزد تو استدلال می کنند، به دقت قضیه را دریاب تا حقیقت را به دست آوری... در دادگری خویش در میان مردم مواسات را پیشه گیر تا آن که هیچ زبردستی به جانبداری تو نسبت به خویش طمع نبندد و هیچ ناتوانی از عدالت تو نومید نشود. مدعی باید «دلیل» بیاورد و انکار کننده «سوگند» یاد کند. و صلح کردن مسلمانان بایکدیگر در باره مسائل مورد نزاع رواست، مگر صلحی که حرامی را حلال یا حلالی را حرام کند. اگر در امری داوری کرده باشی و فردای آن روز همان قضیه را بد خورد خویش رجوع دهی و در آن بیندیشی و به راه راست رهبری شوی، نباید داوری نخستین، تو را از بازگشت به حق و عدالت بازدارد. زیرا حق مقدم بر هر چیزی است و بازگشت بدان از لجاجت و اصرار در امر باطل نیکوتر است. مسائلی را که به ذهنت می گذرد و در قرآن و سنت پیامبر درباره آنها نص وجود ندارد، باید حتماً نیک بیندیشی و به خوبی دریایی و آنگاه نظایر و اشباه امور را به دست آوری و آنها را با هم بسنجی.

برای کسی که ادعا می کند و موجبات اثبات حق یا دلیلش در دسترس او نیست، مدتی معین کن و او را تا پایان آن مهلت ده، اگر اسناد و دلایل خویش را در ظرف آن مدت بیاورد، بر حقانیت او رأی می دهی و گرنه قضیه را به زیان وی پایان می بخشی. زیرا تعیین چنین مدتی برای رسیدگی، شك را بهتر می زداید. مسلمانان می توانند نسبت به یکدیگر گواهان عادل باشند، مگر کسی که حد شرعی درباره وی اجرا شده یا در مورد آزمایش، شهادت دروغ واقع گردیده یا در نسب و ولاء متهم باشد... زینهار هنگام داوری میان دادخواهان کم صبری و دلتنگی از خود نشان ندهی و آنان را نیازاری. زیرا پایدار ساختن حق در جایگاهی که سزا است در نزد خدا پاداشی بزرگ دارد و مایه نیکنامی می شود. والسلام»^۱

تکالیف قاضی: «کار قاضی در روزگار خلفا تنها منحصر به حل و فصل اختلافات میان متدعیان بود، سپس به تدریج به مورد دیگری مانند استیفای بعضی از حقوق عمومی مسلمانان از طریق نظارت در اموال مجبوران، مانند دیوانگان و یتیمان و ورشکستگان و سفیهان و رسیدگی به وصیتهای مسلمانان و امور اوقاف و امر زناشویی، زنان بیوه و

بی کس هنگامی که سرپرست عاقله خویش را از دست می‌دادند... مراقبت در امور و مصالح کوچها و ساختمانها و رسیدگی به کارشهود و امینان و کسبانی که قیام و جانشین دیگری می‌شود و حاصل کردن علم و آگاهی کامل دربارهٔ ایشان از راه عدالت و جرح گواهان تا دربارهٔ آنان اطمینان کامل پیدا کند. اینها همه از امور وابسته به منصب قضا بود...»^۱

برای آنکه خوانندگان به اصول محاکمات و آئین دادرسی مدنی و کیفری در دوران بعد از اسلام آشنا شوند، با استفاده از منابع گوناگون نمونه‌ئی چند از محاکمات و دادرسیهای آن دوران را که مبین درجهٔ رشد اقتصادی و اجتماعی مردم آن

نمونه‌یی از
محاکمات صدر اسلام
و قرون بعد

دوران است، ذکر می‌کنیم:

۱) ابن بطوطه ضمن بیان تاریخ بنای مسجد پیغمبر چنین می‌نویسد: «عمر می‌خواست موضعی را که از آن عباس عموی پیغمبر بود در محوطهٔ مسجد داخل کند، عباس مخالفت نمود، در ملک عباس ناودانی بود که آب آن در مسجد فرو می‌ریخت، عمر آن ناودان را به عنوان این که موجب آزار مردم است، از جای بر کند. عباس بر این کار اعتراض کرد، طرفین ابی بن کعب را به داوری برگزیدند. ابی یک ساعت آنها را دم در معطل کرد، پس از آن که اجازه ورود داد، گفت: «کنیز کسم داشت سرم را می‌شست.» عمر خواست آغاز سخن کند، ابی گفت: «بگذار برای احترام پیغمبر نخست ابوالفضل عباس به سخن پردازد» عباس گفت: «این حدود را پیغمبر برای من معین کرد، و من ناودان را که کار می‌گذاشتم پایم به شانهٔ پیغمبر بود.» ابی گفت: «من خود به این موضوع واقفم.. عمر پس از شنیدن این حدیث روبه عباس کرد و گفت: «به خدا سوگند نمی‌گذارم ناودان را سر جای خود نصب کنی، مگر این که پای بردوش من نهی.» عباس ناودان را نصب کرد، آنگاه گفت: «حال که حقم را گرفتیم. اینک در راه خدا از آن صرف نظر می‌کنم.» و از آن تاریخ قسمت مزبور وارد محوطهٔ مسجد شد.»^۲

۲) زن بدکاری را که در حمله بودن او تردید نبود، برای حد زدن نزد عمر آوردند. او که همواره در مسائل دشوار قضائی از علی (ع) استفتا می‌کرد، در این مورد نیز نظر او را پرسید. امام فرمود باید او را نگاهداشت تا وضع حمل نماید و به عمر گفت: اگر برخورد زن تسلط و حکومت داشته باشی، برجین او که در رحم است هیچ نوع تسلط

۱. همان کتاب، ج ۱، ص ۵۳۶.

۲. سفرنامهٔ ابن بطوطه، ترجمهٔ دکتر محمد علی، موحد، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۱۰۵ به بعد.

و حکومت نخواهی داشت.

۳) امام زن بدکاری را، از دست کسانی که مأمور اجرای حد بر او بودند رهایی بخشید. عمر علت این اقدام را پرسید، امام به گفته پیشوای اسلام استناد کرد که گفته بود تکلیف از سه کس برداشته شده است. اول از کسی که خواب است تا بیدار شود، دوم از صغیر تا کبیر شود، سوم از مجنون تا عاقل شود. عمر گفت: بلی شنیده‌ام. امام گفت: این زن سفیه و بی عقل است، شاید این عمل در حال جنون از او سرزده باشد. عمر گفت: من هم نمی‌دانم. علی گفت: من هم نمی‌دانم. بنابراین، نمی‌توان در چنین موردی که عاقل بودن شخص، مشکوک است حکم صادر کرد.

۴) زنی را به حضور عمر آوردند که در بیابانی فوق العاده تشنه شده نزدیک به هلاکت بود، در این حال به چوپانی رسیده از او آب خواست، چوپان هم دادن آب را منوط به زنای با او کرد و آن زن ناچار به آن عمل تن داد. عمر در باره این زن و این موضوع با امام مشورت کرد، علی فرمود این بیچاره در این کار مجبور بوده و او آزادکن تا در پی کار خود رود.

یک نفر شخص دیگری را کتک زد، با این که مصدوم از شکایت خود گذشت، حضرت به نام حفظ حقوق عمومی نه تازیانه به شخص متعدی نواخت.

دادرسی عمر: در دوران خلافت عمر ابو موسی اشعری حکمران عراق گردید. در کوفه مردی با وی در افتاد، اشعری فرمان داد تا او را زدند و سرش را تراشیدند، او موی در کیسه نهاد و نزد عمر رفت و جریان را به اطلاع او رسانید، عمر برای اجرای حق، نامه‌ئی به ابو موسی اشعری نوشت که چون این مرد نزد تو آمد، به او اجازه ده تا از تو قصاص گیرد و با تو همان کند که تو با او کردی. چون مرد رسید، ابو موسی و یارانش خواهش و شفاعت کردند، مرد قبول نکرد. ناچار ابو موسی تسلیم شد، تازیانه آوردند تا ابو موسی را بزنند و سرش را تراشند. پس از آن که وسایل قصاص فراهم شد، مرد، ابو موسی را بخشید و گفت خواستم مردم ببینند که عظمت حکومت عمر به عدل اوست.

انحراف عثمان: پس از آن که عمر به دست یک نفر ایرانی به نام ابولولو کشته شد، طبق موازین شرع، قاتل را کشتند. لیکن عیبدالله پسر عمر به کشتن قاتل اکتفا نکرد و یکی از نجای ایران موسوم به هرمان را که مظنون به شرکت در قتل عمر بود، به قتل رسانید. علی که مردی اصولی و همیشه در حفظ و حراست مقررات اسلامی سختگیر بود، گفت عیبدالله به جرم این که مؤمنی را به ناحق کشته است باید کشته شود. و لسی عثمان به این حرف گوش نداد و از جیب خود مبلغی به عنوان دیه و غرامت پرداخت. و چون زیاد بن ابیه یکی از انصار در قطعه شعری نرمی و ملایمت بیجای عثمان را نکوهش کرد،

عثمان چکامه سرای جسور را خاموش کرد و بیرون راند. و بدین طریق عثمان از لحظه اول زمامداری نشان دارد که حاضر است اصول رازیریا بگذارد. در حالی که علی درست روش مخالف عثمان داشت. می گویند علی قبل از آن که به دست عبدالرحمن کشته شود، وی را با دشته در مسجد دید و با قرآنی که در دست داشت، به سوءنیت او پی برد. ولی چون قصاص قبل از جنایت را جایز نمی دانست، به او اعتراض نکرد. و چون مضروب شد، به فرزند خود دستور داد با قاتل بدرفتاری نکنند و گفت: «هنگام اجرای حکم اعدام، همان طور که او یک ضربه زد، شما هم یک ضربه به سر او وارد کنید.»

طرز داورى عمر: عمر گاه در داوریهای خود برای رعایت مصالح سیاسی، قوانین شرعی را فراموش می کرد، چنان که يك بار زیاد بن ابیه نقفی که جوانی هوشمند بود و بر اعمال مغیره بن شعبه از صحابیسان نظارت داشت، دریافت که مغیره والسى بصره بازنی شوهر دار به نام ام جمیله رابطه نامشروع دارد. روزی زیاد و مهمانش از غرقه منزل خود که مقابل منزل مغیره بود به چشم خود هماغوشی جمیله را با مغیره (کاملیل فی المکحله) مشاهده کردند. زیاد و یارانش پس از مشاهده این جریان به مسجد آمدند و مانع ادای نماز جماعت شدند و بر او ریگ پاشیدند و جریان را به خلیفه دوم اعلام کردند. عمر فرمان عزل مغیره را صادر و به دست ابوموسی اشعری داد. در جریان محاکمه سه گواه نخستین یکان یکان جریان را به طور یکسان گزارش دادند. چون عمر نمی خواست یکی از صحابیان به ارتکاب زناى محصنه سنگسار شود، به گواه چهارم گفت: «چهره یی می بینم که گمان ندارم یکی از صحابیان پیغمبر با زبان او سنگسار شود. زیاد که بسیار زیرک بود مطلب را دریافت و به نحوی «شبهه» آمیز و دوپهلوی گواهی داد. در نتیجه، حسد زنا از مغیره ساقط شد و سه شاهد نخستین هر کدام به کیفر قذف هشتاد تازیانه خوردند.»^۱

داوری دیگر: روزی مسلمانی با يك نفر یهودی نزاع کرد و برای حل مشکل نزد محمد (ص) رفتند. حضرت به نفع یهودی فتوا داد. شخص مسلمان فتوای حضرت را نپذیرفت و نزد عمر شتافت. وقتی عمر از کیفیت امر آگاه شد، گفت: قدری صبر کن. سپس از جابر خواست و بیرون رفت. بعد از اندکی شمشیر خود را همراه آورد و سر آن مسلمان را برید و گفت: «این است سزای کسانی که مطیع خدا و رسول او نمی شوند.»^۲

۱. امام شوشتری، مجله بردسیهای تادیخی شماره مسلسل ۲۸، ص ۱۳.

۲. تفسیر شریف لاهیجی به تصحیح جلال الدین حسینی (محدث)، از آیه ۵۸ سوره عمران.

«مردی اعرابی به حضرت محمد (ص) گفت این شتر را می خری؟

نمونه‌ئی از داوریهای

حضرت امیر (ع)

حضرت فرمود به چند می فروشی؟ گفت سه دوست درهم.

حضرت فرمود بیش از این مبلغ می ارزد. سرانجام به ۴۰۰

درهم از اعرابی خرید و وجه آن را پرداخت. آن گاه اعرابی مهارشتر را گرفت و رفت و از تسلیم شتر امتناع ورزید و گفت ناقه از آن من است، اگر تو را شاهیدی هست اعلام کن. در این اثناء ابو بکر رسید. حضرت ماجرا را با او در میان گذاشت. ابو بکر گفت اعرابی بینه می طلبد و بر شماست که اقامه بینه کنید. ضمن این گفته‌گو عمر بن الخطاب پیدا شد، طرفین داوری را به عمر وا گذاشتند. عمر اظهارات طرفین را شنید و به حضرت گفت اعرابی قسم می خورد که حق خود را استیفا نکرده‌ام. در بین گفته‌گو حضرت علی (ع) رسید و با موافقت طرفین بین اعرابی و حضرت به عنوان قاضی انتخاب شد. علی فرمود: «ای اعرابی به رسول خدا چه دادعا داری؟» گفت: «بهای ناقه‌ئی که فروخته‌ام مطالبه می کنم.» امیر المؤمنین عرض کرد: «یا رسول الله شما چه می گوئید؟» فرمود: «من تمام بهای ناقه را پرداخته‌ام.» امیر المؤمنین گفت: «ای اعرابی آیا رسول خدا راست گفت که وجه ثمن ناقه را به تو پرداخته است؟» اعرابی گفت: «هیچ چیز به من نپرداخته است.» علی (ع) شمشیر خود را از نیام کشید و به يك ضربه سراع اعرابی را پراند. محمد (ص) فرمود یا علی چرا چنین کردی؟ عرض کرد یا رسول الله ما شما را به او امر و نواهی خداوند متعال و بر امر جنت و نار و ثواب و عقاب و وحی متعال تصدیق می کنیم، چگونه می شود که در بهای ناقه این اعرابی ترا تصدیق نکنیم. من اعرابی را از این جهت کشتم که شما را تکذیب کرد... رسول فرمود راست گفتمی و حکم به حق کردی. ولی دیگر به مثل این، کار نکن. پس حضرت روی به ابو بکر و عمر کرد و فرمود حکم خدا این بود که علی کرد.»^۱

محاکنه یهودی با مرد مسلم: مجلسی در جلد نهم بحار نقل می کند: «بین يك نفر یهودی و مردی انصاری مشاجره‌ئی در گرفت، نخست نرسد محمد بن عبدالله (ص) رفتند به منفعت یهودی حکم داد. مرد انصاری راضی نشد و گفت حضرت از تو طرفداری کرده است، برویم نزد کعب بن اشرف، من راضی نشدم اکنون نزد تو (حضرت امیر المؤمنین) آمده‌ایم. حضرت گفت: «اکنون بین شما حکم به حق خواهم کرد.» پس داخل خانه شد و شمشیر خود را برداشت و بیرون آمد و گردن انصاری را به يك ضربه جدا کرد... حضرت امیر المؤمنین (ع) آن مرد را به قتل رسانید چون حضرت رسول را تکذیب کرد.»^۲

۱. قضاوت‌های حضرت امیر المؤمنین، گردآوری ذبیح الله محلاتی، ۱۳.

۲. همان کتاب، ص ۴۲.

دکنزالعمال (جلد سوم ص ۶۹) از محمد بن منکدر روایت می‌کند: «خالد بن ولید برای ابوبکر نوشت که مردی در میان قبایل عرب ملوط و منکوح واقع می‌شود (یعنی با او جماع می‌کنند). چون نامه به ابوبکر رسید با اصحاب و از جمله حضرت امیر مشورت کرد. علی (ع) گفت او را به آتش بسوزانید. ابوبکر داوری علی را به کار بست.»^۱

زن و مردی که عمر آنها در حال زنا دید: عمر در شبی از شبها که شب گردی می‌کرد، در مدینه زن و مردی را دید که زنا می‌کنند. چون صبح شد و مردم نوزد او جمع شدند، گفت: «ایها الناس اگر امام شما مردی را بنگرد که با زنی زنا می‌کند و اقامه حد بسر او بنماید، شما چه می‌گویید؟» گفتند: «البته تو امامی و عمل تو مقرون به صواب.» در این موقع علی (ع) گفت: «اگر چنین کاری بکنی، بر تو حد جاری می‌کنم. همانا شرع در مورد زنا از چهار شاهد کمتر نمی‌پذیرد.»^۲

زیادتی شهوت زنان بر مردان: ابوالفتوح رازی حدیث کند: «چهل زن در نزد عمر ابن الخطاب آمدند و از کمیت شهوت زنان پرسیدند. عمر گفت: «شهوت زنان ده برابر مردان است» زنها گفتند: «چرا باید مردان از زنان متعدد، از نکاح دائم و متمعه و کنیزان هر قدر بخواهند متمتع شوند و زنان بیش از یک شوهر نداشته باشند؟» عمر در جواب مبهوت ماند، حضرت امیر به یاری او آمد و به زنها گفت: «هر کدام یک جام آب بیاورید.» چون آوردند، فرمود: «همه را در یک ظرف بریزید.» چون ریختند، حضرت فرمود: «اکنون هر کدام آب خود را بردارید.» گفتند: «این کار محال است، چون آنها ممزوج شده است.» حضرت فرمود: «برای همین زنها یک شوهر بیشتر نباید داشته باشند والا میراث و نسب باطل می‌شود.»^۳

انسانی که هم زن بود و هم مرد: در کتاب عجایب احکام امیرالمؤمنین آمده است: «زنی نزد شریح قاضی آمد و گفت: «سخنی مجرمانه دارم.» و چون مجلس را خلوت یافت، گفت: «آنچه مردان دارند من به تمام دارم و آنچه زنان راست، مرا به کمال می‌باشد (یعنی مرا ذکر و خصیتین و فرج می‌باشد)، شریح پرسید: «از کدام مخرج بول می‌کنی.» گفت: «از هر دو!» شریح در شگفتی فروشد. زن گفت: «تعجب نکن که تو را با عجب تر از این خبر دهم، مرا ابن عمی است که مرا تزویج کرده و از او حامله شدم و فرزندی بزادم، و کنیزی دارم با او در آمیختم از وی فرزند دارم.» حضرت فرمود «دینار» که شخص

۱. همان کتاب، ص ۲۲.

۲. همان کتاب، ص ۴۲.

۳. همان کتاب، ص ۶۳.

ذیصلاحیتی بود دنده‌های راست و چپ او را شماره‌کند، دینار به فرموده عمل کرد. چون بیرون آمد، عرض کرد: «یا امیر المؤمنین دنده‌های او دنده‌های مرد است» حضرت دستور داد موهای سر او را تراشیدند و کلاه و نعلین به او داد و وی را به رجال ملحق کرد.^۱

سقط علقه: شیخ مفید در ارشاد می‌نویسد که مردی زنی را زد، آن زن در اثر ضربات وارده بچه خود را که «علقه» بود سقط کرد، آن حضرت فرمود که دینه آن چهل دینار است.^۲ قتل منکرین رسالت: کلینی در کافی می‌نویسد: «حضرت امیر در مسجد کوفه بود، جماعتی را آوردند که در ماه رمضان غذا می‌خوردند و پیرو هبش یک از مذاهب یهود و نصارا نبودند، بلکه دعوی مسلمانی می‌کردند و می‌گفتند اشهدان لا اله الا الله، ولی نمی‌گفتند محمد رسول خداست. حضرت امیر گفت: اگر منکر نبوت محمد شوید شما را با دود می‌کشم. آنها مصرانه گفتند محمد مرد عربی بود که مردم را به سوی خود می‌خواند، و نبی نبود. حضرت نیز آنان را در حفره‌ئی کرد و در معرض دود شدید قرارداد و هر چه اصرار کرد از نظر خود عدول نکردند و شجاعانه جان سپردند.»^۳

تا آغاز حکومت بنی امیه قضات، احکام شفاهی صادر می‌کردند و متداعیین فوراً اجرا می‌نمودند. ولی از این دوره به بعد وقایعی رخ داد که قضات را مکلف نمود که احکام خود را بنویسند تا کسی را یارای تحریف و تغییر آن نباشد. باروی کار آمدن بنی امیه و بنی عباس، قضاوت مانند سایر شؤون مدنی و اجتماعی دستخوش اغراض خصوصی و طبقاتی گردید.

می‌گویند مردی از اهل کوفه به شتر خود سوار بود، یکی از

دادرسی معاویه

اهالی دمشق دامن او را گرفته ادعا کرد: «این شتر ماده از من است

و تو از من ربودی.» این دو را در حال نزاع نزد معاویه که در مسجد بود بزدند، مرد دمشقی برای اثبات ادعای خود ۵ نفر از اهالی دمشق را به عنوان شاهد به حضور معاویه آورد و همه آنها شهادت دادند که این شتر ماده از مرد دمشقی است. معاویه چون شهادت جمع را شنید، به نفع مرد دمشقی رأی داد. مرد کوفی با تعجب و خنده گفت: «ای امیر، خدا تو را اصلاح کند. این شتر نر بود و این مرد ادعا داشت که من شتر ماده او را برده‌ام. این جمع شهادت دروغ داده‌اند، تو هم حق مرا تضییع کرده‌ای.» معاویه گفت: «حکم صادر شد و قطعی است.» در خلوت به او دو برابر بهای شتر را داد و مهر بانیهای دیگر هم کرد و گفت:

۱. همان کتاب، ص ۱۲۳.

۲. همان کتاب، ص ۱۲۳.

۳. همان کتاب، ص ۱۴۸.

«برو به رفیقت (یعنی حضرت علی ع) بگو من با صد هزار نفر از این مردم احمق با تو روبه رو می‌شوم که بین شترنرو ماده فرق نمی‌گذارند و بدون تمیز به هر چه بخوام شهادت می‌دهند.»

دادگستری عمر بن عبدالعزیز: در میان مروانیان عمر بن عبدالعزیز، در پاکدامنی و حق‌طلبی بی‌نظیر بود، کسی نزد وی شکایت برد از یک عامل که زمین وی را ستانده بود، خلیفه از آن کس بازخواست کرد، او گفت به فرمان ولید بن عبدالملک این کردم از آن که طاعت شما واجب است وی بر آشفت و گفت نه چنین است - اطاعت من بر شما واجب نیست. جرد طاعت خداوند - و فرمان داد تا آن زمین را به صاحبش باز دادند. به موجب روایت دیگر، شاکه‌ای را که از راه دوری آمده بود از بیت المال وهم از جیب خویش، خرج سفر داد، تا برای به دست آوردن آنچه حق وی بوده است ازال خویش خرج نکرده باشد وی به تمام معنی آزادمنش و حقجو بود. می‌گویند پس از مباحثه‌یی که با خوارج و شاید دیگران کرد، دریافت که ترتیب موروثی در خلافت روا نیست و ظاهراً قصد داشت که آن را لغو کند، در این بین بستری شد و وفات یافت (رجب ۱۰۱ هجری قمری). گفته شده که مروانیه‌ها زهرش دادند از آن که می‌ترسیدند شیوه خلافت او حکمرانی موروثی آنها را به خطر بیندازد...!

هارون الرشید خلیفه عباسی، برای راحتی خیال خود صیغه عقد

نمونه‌یی از محاکمات
خلفای عباسی

از دواج عباسه خواهر خود را با جعفر برمکی جاری می‌سازد

تا در مجالس عیش و سرور اگر نظر آنها به یکدیگر افتاد عملی

خلاف شرع صورت نگرفته باشد. ضمناً به آن دو دستور می‌دهد که باهم نزدیکی نکنند، چون هر دو دل‌باخته هم بودند، و این شرط خلاف مقتضای عقد بود. آن دو، دستور خلیفه را نقض و با هم نهانی آمیزش کردند و از آنها دو فرزند به وجود آمد.

پس از چندی هارون را از جریان باخبری می‌سازند، وی در مقام کینه‌توزی و انتقام برمی‌آید و نخست خواهر خود را مورد بازخواست قرار می‌دهد. ولی وی شجاعانه خطاب به برادر خود می‌گوید: «... ما عملی را که خداوند و رسولش حلال کرده‌اند و شما آن را حرام دانسته‌اید انجام داده‌ایم، آیا اطاعت امر خدا واجب است یا اطاعت خلیفه مسلمین؟»

هارون با خشم و غضب به عباسه خواهر خود گفت: «سزای کسی که از امر خلیفه مسلمین سر بیچند، جز قتل چیز دیگری نیست.» عباسه که عشق عمیقی به جعفر برمکی داشت، خود را

گناهکار شمرده و سعی کرد که او را نزد خلیفه مردی لایق و بی گناه معرفی کند. ولی تلاش او به جایی نرسید و هارون با خشونت بسیار به خواهر خود گفت: «عباسه ای بر تو، چگونه در برابر من به عشق خود اعتراف می کنی و جعفر برمکی را از همه افراد عرب و بنی هاشم بالاتر می دانی، تو هر قدر بخواهی مقام او را بالا ببری، باید بدانی که او جز یک شخص بیگانه، کس دیگری نمی باشد.» سپس گفت: «من، تو و جعفر و فرزندان شمارا خواهم کشت تا این عار و ننگ را زایل نمایم.»

عباسه وقتی که آن سخنان دور از منطق را از برادر خود شنید، به خلیفه گفت: «... من و جعفر شرعاً با هم ازدواج کردیم و تو هم با زبان، خود عقد زناشویی ما را جاری ساختی، تو با صدها کنیزان خوش رو که در قصر داری خوش هستی و از آنها تمتع و بهره برمی گیری، ولی مرا منع می کنی که با شوهر شرعی خود آمیزش و نزدیکی کنم. آیا ظلم و ستمی از این بالاتر در دنیا وجود دارد؟ همین زبیده همسرت ده کنیز خوش روی تقدیم تو کرد تا از آنها لذت ببری، و زبیده بدون اینکه این امر را پست و حقیر بشمارد و تو و خود را گناهکار بداند چنین کاری کرد. ولی هر دوی شما مرا گناهکار می دانید، زیرا با مردی که عقد ازدواج من و او جاری شده است آمیزش و نزدیکی کرده ام. وقتی هم در برابر تو نضرع و زاری می کنم که این عمل را که ابدأ خلاف شرع نبوده است ببخشی، مرا تهدید به قتل می نمایی و اضافه می کنی که نه فقط به کشتن من اکتفا نخواهی کرد، بلکه شوهرم و دو طفل بیگناه مان را خواهی کشت. هارون پس از شنیدن این سخنان حق. جلاد را فراخواند، عباسه در آخرین لحظات زندگی خطاب به خلیفه مسلمین گفت: «آیا تصمیم داری مرا به قتل برسانی، آیا از خدا نمی ترسی، آیا به خاطر این که من به امر خدا رفتار کرده و به گفته تو عمل نکرده ام، می خواهی مرا بکشی؟ راستی شما مردان آنچه را که برای خود مباح می دانید برای زنان حرام می شمارید. آیا از روی عدل و انصاف است که تو با صدها کنیز زیبا و خوش روی هم آغوش شوی و این امر را گناه نشماری، ولی مرا که با شوهر شرعی خود همبستر شده ام گناهکار و مستوجب قتل بدانی؟» هنوز گفتار عباسه تمام نشده بود که به فرمان خلیفه جلاد سر عباسه را از تن جدا کرد. پس از پایان کار عباسه، خلیفه جعفر برمکی یعنی یکی از بزرگترین خدمتگزاران خلافت عباسی را با غدر و مکر به قصر خویش فراخواند و ناجوانمردانه او را به قتل رسانید و سپس دو طفل بی گناه آنان را از بین برد. پس از پایان این جریان، قتل و آزار برمکیان شروع شد.^۱

۱. حبيب العسیر، ج ۲، ص ۲۳۷ به اختصار (نگاه کنید به کتاب عباسه و جعفر برمکی، ترجمه محمد علی شیرازی).

دادرسی که منصور را محکوم کرد: جهشیاری در کتاب الوذراء می نویسد: «کارهای قضائی مدینه از جانب منصور به محمد بن عمران الطلحی واگذار شده بود و نمیر الشیبانی المدینی دبیر او بود. «وقتی به زیارت حج رفت. ساز بانها از او نزد قاضی شکایت بردند و دادخواهی کردند، قاضی نمیر دبیر خود را خواست و گفت: به منصور بنویس با شاکیان نزد او حاضر شود، و یا از ایشان رفع شکایت بکند. وی نامه را نوشت و محمد آن را مهر کرد و گفت به خدا هیچ کس بجز تو نباید نامه را برساند. نمیر نامه را با خود برد و به ربیع داد... ربیع نامه را به منصور داد و سپس بیرون آمد و به مردم گفت:

امیر المؤمنین به شما سلام می رساند و می گوید: من به دادگاه احضار شده ام و نمی خواهم هنگام خروج من هیچ کس بر پا بایستد و بامن سخن بگوید. آنگاه منصور بیرون آمده و مسیب پیشاپیش و ربیع و نمیر به دنبال او به راه افتادند. منصور قبا و رداب برداشت و هیچ کس در برابرش بر نخاست. چون رسید، سلام کرد، سپس به ربیع گفت: می ترسم وقتی ابن عمران مرا ببیند هیبت من در دلش راه یابد و در کار خود تغییر نظر بدهد. به خدا اگر چنین بکند، هرگز از جانب من به کار قضاوت ادامه نخواهد داد. آن گاه نزد محمد بن عمران رفت، وی بر مسند خود تکیه داده بود. چون چشمش به منصور افتاد، ردای خود را بردوش کشید و داخل آن پنهان شد. سپس طرفین دعوا را خوانده و از سازبانها و امیر المؤمنین پرسش نمود. آن گاه به نفع شاکیان و علیه خلیفه رأی داد و به او امر کرد که حق ایشان را بازگرداند. ابو جعفر از نزد او بیرون رفت و به ربیع دستور داد محمد بن عمران را احضار کند، چون وی نزد منصور رفت. منصور به او گفت خداوند تورا از جانب دین و خانواده و دوستان و خلیفه ات بهترین پاداش بدهد، آن گاه ده هزار دینار به او جایزه داد...»^۱

مذهب اسلام مانند مذهب یهود، معتقد به کیفر و قصاص است و می گوید:

فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه به مثل ما اعتدی علیکم.

یعنی هر کس بر شما تجاوز کرد، بمثل بلا^۲ بر او تجاوز کنید.

قوانین جزائی و انواع
کیفر در ایران و ممالک
اسلامی

در جای دیگر می فرماید:

ولکم فی القصاص حیاة یا اولی الالباب،

ای خردمندان قصاص تبه کاران موجب زندگی شماست...^۳

۱. الوذراء، ص ۱۸۵ به بعد.

۲. سوره بقره، آیه ۱۹۴. ۳. سوره بقره، آیه ۱۷۹.

در امور جزائی مانند امور حقوقی بنای عمل مسلمین قرآن است و اساس آن مانند قوانین موسی بر قصاص و مجازات به مثل قرار گرفته است. منتها به موجب احکام تورات جانی یا یکی از افراد خانواده او مجازات می شدند. در حالی که اسلام به اقتضای زمان قدمی جلوتر گذاشته و برای جلوگیری از خونریزی و جنگهای قبیله‌ئی و خانوادگی، قانون دیه را معمول گردانیده است. یعنی اصولاً جزای قتل عمد اعدام است، مگر در مواردی که ورثه مقتول حاضر به گرفتن دیه باشند، و برای قتل غیر عمد، یکصد شتر دیه معین شده است.

یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتل... «ای مؤمنین بر شما فرض شده قصاص در کشته‌ها، آزاد به آزاد، بنده به بنده، زن به جای زن.» اگر اولیای مقتول در مطالبه قصاص قاتل سختگیری نکنند، باید قاتل به قدر امکان بی درنگ دیه را بپردازد. در قرآن اخذ دیه و گذشت از قاتل، مورد تمجید قرار گرفته و تجاوز از قصاص گناهی بزرگ شمرده شده است. در مورد دزدی خواه سارق زن باشد یا مرد، مقرر شده است که دست هر دوی آنها قطع شود. دیه جراحات مختلف فرق می کند و بر پد و مادر مرتکب یا تمام خاندان او واجب است که از عهده ادای آن بر آیند. مجازات راهزنی حبس یا قطع یکی از اعضای راهزن است. حکم زناى محصنه سنگسار است، مشروط بر این که چهار نفر گواه عینی وقوع آن را گواهی دهند و مجرم هم اقرار کند. مجازات شرابخواری چهل تازیانه است.

کیفرهای شرعی: تا قبل از ظهور تمدن جدید، در غالب بلاد اسلامی در حق متخلفین و گناهکاران حدود و تعزیرات شرعی را اجرا می کردند. ابن اخوه می نویسد: «حدود جمع حد و آن عقوبتی است شرعی و معین و قطعی که حداقل و حداکثر ندارد، برخلاف تعزیر که به رأی امام بسته است. تازیانه‌ئی که با آن حد را اجرا می کنند باید نه سببر و سخت باشد و نه نازک و نرم، بلکه متوسط، تا تن را رنجور نکنند... شلاق را از چرم گاو یا شتر تهیه می کنند و به وسیله درفش می دوزند. و معمولاً آن را بر «دکه» محاسب آویزند تا مردم ببینند... اگر زنا کاری بکر (یعنی مرد زن نا گرفته) را نزد محاسب بیاورند، باید او را صد تازیانه درملاء عام بزند، و این کیفر در حق کسی اجرا می شود که بالغ و عاقل و مختار باشد. مرد هنگام حد یا تعزیر باید ایستاده باشد، ولی زن باید نشسته شلاق بخورد و شلاق باید به سروصورت و فرج و جاهای خطرناک اصابت نکند. اگر مرد زنا داری زنا کند، عقوبتش سنگسار کردن است. زن باردار را پس از وضع حمل حد می زنند، به شرط آن که برای بچه اش زن شیردهنده‌ئی پیدا شود. لواط و نزدیکی با ستوران نیز چون زنا حرام است و شاید حرمت لواط بیشتر از زنا باشد... در حد لواط اختلاف شده است،

برخی بر آنند که لواط مانند زناست. اگر زناکار محصن (یعنی مرد متأهل) باشد، سنگسار می شود و اگر بکر باشد، تازیانه می زنند. و ابوحنیفه گفته است در لواط حد نیست و مرتکب باید تعزیر و سپس زندانی شود تا بمیرد. در نزدیکی با ستوران قول اصلح آن است که تعزیر کنند. تعزیر کار امام یا جانشین اوست و با حد و تأدیب مغایرت دارد. چنانکه اگر شوهر، زن خود را، یا معلم شاگرد را بزند تأدیب نامیده می شود. تعزیر در مواردی چند است: از قبیل گناهی که حد (عقوبت معین) یا کفاره ندارد. مثل دزدی در کمتر از حد نصاب و تهمت زدن در غیر زنا و خیانت و شهادت دروغ و رواست که تعزیر با چوب یا با تازیانه انجام گیرد. اما نباید چنان باشد که موجب خونریزی باشد. و رواست که گناهکار را برهنه کنند و در ملاء عام آورند و گناه او را به بانگ بلند بگویند. و نیز رواست که موی سرش را بتراشند... و در تعزیر جایز است که گناهکار را زنده به دار آویزند، اما از غذا و آب و وضو گرفتن نباید ممنوع شود. و نماز را به اشاره بخواند. و چون آزاد شد اعاده کند و صلب یعنی به دار زدن او از سه روز درنگذرد.»

در آثار منظوم و منثور فارسی مکرر از لزوم عدالت و دادگستری
 سخن به میان آمده است:
 علاقه و توجه عمومی
 به دادگستری

داد آبادانی بود و بیداد ویرانی (قابوسنامه).

داد از خود بده تا دادخواهان را مقتدی گردی و از داد دهان مستغنی باشی.

(نقل از سوانح الافکار خواجه رشیدالدین فضل الله)

مرملک را به عدل ثباتست و انتظام	مر عدل را به علم ظهور است و اشتهار
بی عدل نیست کنگره ملک مرتفع	بی عدل نیست قاعده عدل پایدار
اعلام عدل را به مساعی بلندکن	و ارباب علم را به ایادی نگاهدار
	رشید و طواط

ناصحی کان ترا بد آموزد	نیست ناصح که از عدو بترست
گنج ورنج و توانگر و درویش	هر چه در عالم است ذرگذراست
داد کن داد کن که دارالخلد	مسکن خسروان دادگر است
یسک صحیفه ز نام نیک سرا	بهتر از صد خزانه گهر است
	رشید و طواط

داد از خویشان بده تا داورت به کار نیاید.
 مرزبان نامه

آنچه زد دست تو دهن می خورد

رشوت آسایش من می خورد
امیر خسرو دهلوی

همانا که تنها به داد او شده است .

به پیروزی خود دلاور شده است
فردوسی

انعکاس عدالتخواهی
ایرانیان در آثار ادبی
بعد از اسلام

چنانکه قبلاً نیز اشاره کردیم در آثار ادبی ایران، از نظم و نثر،
مکرر از عدل و داد و قسط و نصفت و آثار و نتایج اجتماعی آن
و از عواقب شوم ظلم و جور و تجاوز به حقوق عمومی سخن به میان
آمده است :

در داد بر دادخواهان میند

ز سوگند بسگذر نگهدار پند

*

گر ایمن کنی مردمان را به داد

خود ایمن بخشی و از داد شاد

*

یکی پند آن شاه یسار آورم

ز کوی روان سوی داد آورم

*

یکی پاک دستور پیشش به پای

به داد و به دین شاه را رهنمای

*

بدان ای پدر کاین سخن داد نیست

مگر جنگ لادن تورا یاد نیست
فردوسی

داد ببین تا کجاست فضل بین تا کراست

کیست عظیم الفعال کیست کریم الشیم

*

خواسته داری و ساز بیغمیت هست باز

ایمنی و عز و ناز ، فرخی و دین و داد

*

تن او تازه جوان باد و دلش خرم و شاد

پیشه او طرب و مذهب او دانش و داد
منوچهری

به داد و دهش جوی، حشمت که مرد

بمدین دو تواند شدن محتشم

*

بکار خویش ، خود ، نیکو نگه کن
وینت گوید گر جهان را صاحب عادل بدی
جاننت نماندست جز بداد درین بند

اگر می داد خواهی داد پیش آر
بر جهان و خلق یکسر داد او پیداستی
داد خداوند را مدار به بیداد
ناصر خسرو

که مرد بی‌داد از بیم بد بود بی‌داد
ابوحنیفه اسکافی

بپیچد سر هر کس از راستی
به از وی مدان، یادگاری دگر
که گردون همیشه نگردد به داد
اسدی

روز دین و داد در انصاف دادن چون عمر
مغزی

به دادکوش و به شب خسب ایمن از همه بد

چو در داد شه آورد کاستی
مبادت بجز داد کاری دگر
به درد کسان دل مدارید شاد

روزکین ورزم، در پیکار کردن چون علی

رایش چو دست موسوی، در ملک برهانی قوی

دادش چو باد عیسوی تعویذ انصار آمده

*

گر به مسمار درندوخته‌اند

پس در داد بسته چون ماندست

*

به حکم اوست قضا بسته بارضا میثاق

ز داد اوست زمان کرده با امان وصلت

*

بجز بانگ حلقه جوایی نیایی
خاقانی

اگر سالها دل در داد کوبد

وز ستم آزاد نمی بینمت

داوری و داد نمی بینمت

*

همان جان‌ده و جان برآورنده اوست

به داد آفرینی که دارنده اوست

*

ز بندی که نگشاید آزاد زی

به نیروی داد آفرین شادزی

*

که مارا زهردانش او داد بخش

بنام بزرگ ایزد داد بخش

*

شب تیرگان را درخشی کنم
نظامی

ستم‌دیده را داد بخشی کنم

گوئیا باور نمی‌دارند روز داوری

کاین همه قلب و دغل در کار داوری کنند
حافظ

قاضی که به رشوت بخورد پنج خیار

ثابت کند از بهر تو صد خربزه زار
سعدی

دادگرا فلک تو را جرعه کش پیاله باد

دشمن بدسگال تو غرقه به خون چولاله باد

*

شاه را به بود از طاعت صد ساله زهد

قدریک ساعت عمری که در او داد کند
حافظ

پس سلیمان گفت ای انصاف جو
بر شما کرد او سلام و داد خواست
یا جواب من بده یا داد ده
گفت چون ندهی بدان سگ نان وزاد؟

داد و انصاف از که می‌خواهی بگو
وز شما چاره و ره ارشاد خواست
یا مرا اسباب شادی یار ده
گفت تا این حد ندارم مهر و داد
مولوی

نکند هرگز اهل دانش و داد
جفا پیشگان را بده سر به باد
کز او داد مظلوم مسکین، او

دل مردم خراب و گنج آباد
ستم برستم پیشه، عدل است و داد
بخواهد و از دیگران، کین او

هر که تنها به قاضی شود راضی باز آید.
(تمثیل)

زیرا که سرخ روی برون آید

هر کو به پیش قاضی تنها شد
ناصر خسرو

به فیر وزی خود دلاور شده است

همانا که تنها به داود شده است
نظامی

بدین نامه که کردی سوی کهنتر

تو خود تنها شدستی پیش داود
ویس و رامین

هان وهان بی خصم قول او مگیر
مولوی
ز قاضی حرم آیند، گشته راضی
عطار

خصم تنها گر بر آرد صد نفیر
هر آن کس، کورود، تنها به قاضی
شاد باشد هر که سوی داودان تنها شود.
قطران

قاضی واقعی به نظر مولوی:

آینه هر مستحق و مستحق
نه برای عرض و خشم و دخل خود
و آنک بهر حق زبند او آمدست

نایب حقست و سایه عدل حق
کس و ادب از بهر مظلومی کند
آنک بهر خود زبند او ضامنست

*

لاجرم منصور بدر داری بود
مولوی

چون قلم در دست غداری بود

*

صد حجاب از دل به سوی دیده شد
مولوی

چون غرض آمد هنر پوشیده شد

*

ز استقامت روح را مبدل کند
کی شناسد ظالم از مظلوم ذات؟
مولوی

خشم و شهوت مرد را احول کند
چون دهد قاضی به دل دشوت قرار

*

مولوی نیز به دشواری شغل «قضا» اشاره می کند و قاضی را «جاهلی می داند» که میان دو عالم، یعنی اصحاب دعوی باید داوری کند:

گفت نایب قاضیا گریه ز چیست؟
وقت شادی و مبارکباد تست
در میان آن دو عالم، جاهلی
قاضی مسکین، چه داند زین دو بند؟
چون دود، درخونشان و مالشان؟

قاضی نشانند و می گریست
این نه وقت گریه و فریاد تست
گفت آه، چون حکم راند بیدلی
آن دو خصم از واقعه خود واقفند
جاهلست و غافلست از حالشان

جاهلی تو لیک شمع ملتی
آن فراغت هست نور دیدگان
علمشان را علت اندرگور کرد
علم را علت کس و ظالم کند
چون طمع کردی، ضریرا و بنده‌ای
لقمه‌های شهوتی کم خورده‌ام

گفت خصمان عالمند و علتی
زانکه تو علت نداری درمیان،
آن دو عالم را غرضشان کور کرد،
جهل را بسی علتی عالم کند،
تاتو، دشوت نستدی بیننده‌ای،
از هوا، من خوی را وا کرده‌ام

مجلس مظالم

در ایران به حکایت کتب و منابع تاریخی از دیرباز تظاهراتی برای اجرای حق و عدالت صورت می‌گرفته است تا جایی که گاه، سلاطین به پیروی از تمایلات عمومی هفته‌ئی یکی دو بار «به مظالم می‌نشستند»، یعنی به دعاوی مردم مستقیماً و بی واسطه رسیدگی می‌کردند، چنان که ابو الفاضل بیهقی از قول سلطان مسعود می‌نویسد: «... در هر هفته دو بار مظالم خواهد بود مجلس مظالم و در سرا گشاده است. هر کس را که مظلمتی ست بیاید آمد و بی‌حشمتی سخن خویش گفت تا انصاف تمام داده آید و بیرون مظالم (یعنی علاوه بر این که سلطان رسیدگی می‌کرد) آنکه حاجب غازی سپاهسالار درگاه است و دیگر معتمدان نیز هستند. نزدیک ایشان می‌باید آمد به درگاه و دیوان، و سخن خویش می‌باید گفت تا آنچه می‌باید کرد ایشان می‌کنند و محبوسان را پای برگشایند، تا راحت آمدن ما، به همه دلها برسد، آن گاه اگر پس از این کسی به راه تهور و تعدی رود، سزای خویش بیند.

در تاریخ برمکیان که بنا بر حدس استاد فقید عبدالعظیم قریب ترجمه و تحریر محمد هروی است، نحوه به مظالم نشستن چنین توصیف شده است:

«... يك روز جعفر بن یحیی بن خالد بن برمک اندر سایه كوشك به مظالم بنشست و خلق بسیار گرد آمد و قصه‌ها بروی عرض همی کردند و او تویح می‌کرد تا آفتاب بر سر وی تافت. سرقه‌ئی از دیبا بی‌آوردند و بر فراز سراو بداشتند تا سایه گیرد او را، و او همچنان تویح می‌کرد. دو یست تویح بکرد، آن گاه بر پای خاست و دبیران را گفت: «این تویحها نسخت کنید که این، بهری آنست که از قاضیان و فقها بیاید پرسیدن و مناظره کردن و بهری آنست که با بازرگانان و بعضی بادهقانان راست باید داشتن.» پس دبیران آن تویحها را نسخت کردند و هر نوعی جدا کردند، در اهل آن نوع عرضه کردند...»^۲

نظام الملك برای حسن جریان امور به شاه توصیه می‌کند که هفته‌ئی دو بار به مظالم نشیند و به شکایت و اظهارات مردم رسیدگی کند. «چاره نیست پادشاه را از آن که در هفته

۱. کور، نابینا.

۲. ذبیح الله صفا. گنجینه سخن، ج ۲، ص ۴۷.

دوروز به مظالم بنشینند و داد از بیدادگرستاند و انصاف بدهد و سخن رعیت بشنود بی واسطه، و چند قصه (یعنی پیش آمد) که مهتر بود باید عرضه کند و در هر يك مثالی (یعنی فرمانی) دهد. چون این خبر در مملکت پراکنده شود، ظالمان را شکسته می‌دارد، دستهای ایشان کوتاه شود و کس نیارد (یعنی نتواند) بیداد کردن از بیم عقوبت.^۱

ولسی در عمل، سلاطین و عمال حکومت به اجرای عدالت توجه نداشتند و «غالباً دادخواهان موفق به دیدار شاه نمی‌شدند و اگر پافشاری می‌کردند ممکن بود که فرمانی برای رسیدگی به شکایت آنها صادر شود. ولی این فرامین برای حل و تصفیة دعوی مؤثر نبود. گاه، مردم پس از گرفتن نامه به محل خود نمی‌رفتند و عمال درباری به زور این مردم بی‌پناه را از درگاه شاه می‌رانند. خواجه در این باره می‌نویسد: «نامه‌هایی که از درگاه نویسند، بسیارند و هر چه بسیار شود حرمتش برود، که تا مهمی نشود از مجلس عالی چیزی ننویسند و چون نویسند باید که حشمتش چنان بود که کس را زهره آن نباشد که آن را از دست بنهد تا فرمان را پیش نبرد. اگر معلوم گردد که کسی بر فرمان به چشم حقارت نگریسته است و اندر قیام کردن به سمع و طاعت کاهلی کرده است او را مالش بلیغ دهند، اگر چه از نزدیکان بود.»

استاد نفیسی در کتاب خاندان طاهری در پیرامون دادگستری آن دوران چنین می‌نویسد: «دادگستری و قضاوت البته جنبه شرعی داشت و بنا بر احکام اسلامی بود، در پایتخت، کسی را که بر همه داوران ریاست داشت «قاضی القضاة» یا «اقضی القضاة» می‌گفتند و وی از محترمترین مأموران دولت بود و به فرمان دربار خلافت، عزل و نصب می‌شد، در هر آبادی بزرگ و کوچک و در هر محل از شهر، يك تن قاضی بود که به دعوی مردم می‌رسید و در میان مردم حکم می‌کرد و نکاح و طلاق و خرید و فروش و بخشش وارث و هر گونه داد و ستد مردم با او بود و می‌بایست در مجلس عام و در حضور همه مردم به کار برسد و مجلسی را که در آن می‌نشست و همه حق حضور در آن داشتند محکمه می‌گویند. قاضی مکلف بود در هر کاری از مدعیان، شهود و گواهان بخواهد و عده شهود بسته به اهمیت دعوی بود.

شاهد باید عادل باشد و قاضی او را بشناسد و از عدالت و راستگویی او مطمئن باشد و اگر در آن شك داشت، دیگری که به عدالت معروف بود او را عدل می‌گفتند، می‌بایست در محضر قاضی به عدالت او شهادت دهد و گاهی او را هر کسی می‌نامیدند، حتی را که برای سیاست لازم ببیند می‌بایست در ملا عام و در حضور همه مردم بزنند و قاضی خود

به دست خویش بزند.

در شهرها یکی از مهمترین بازماندگان خاندان رسالت مقام نقیب الاشراف داشت و همه سادات و افراد خاندان رسالت را سرپرستی می کرد و به کارشان می رسید و زندگی مادی و معنوی ایشان را اداره می کرد.^۱

شاهد عادل: چنان که اشاره شد، یکی از مشاغل مهم و مؤثر آن ایام شغل شهادت دادن بود که تحت عنوان «عدالت» در مقدمه ابن خلدون یاد شده است. به این ترتیب که عده‌ئی با در دست داشتن اجازه‌نامه‌ئی از قاضی وقت می توانستند در محاضر گواهی دهند. گواهی این اشخاص در سجلات یعنی در دفتری که قاضی صورت دعاوی و حکم و چکهای معاملات و مانند آنها را در آن می نویسد، ضبط و وارد می گردید و هر يك از متداعیان می توانستند به مندرجات این دفاتر استناد جویند.

ظاهراً سجلات صورت بسیار ناقصی است از دفاتر اسناد رسمی امروز که به کمک آنها حقوق و املاک و دیون و سایر معاملات مردم حفظ می شد. باید متذکر بود قضات مسؤلیت بزرگی در تعیین این اشخاص به عهده می گرفتند و موظف بودند که قبل از نصب آنان به این سمت حساس، درباره خلق و خو و خصوصیات اخلاقی آنها تحقیق کنند و چنان که بدون مطالعه در این امور کسی را به این مقام برمی گزیدند، اگر عملی برخلاف حق و عدالت از آنان سر می زد، مسؤل، آن قاضی بود. این اشخاص، غیر از داشتن سواد، معمولاً کمابیش به مسائل فقهی آشنا بودند.

به طوری که در تواریخ آمده است، یعقوب «... هر روز بر بالای کوشک خود می نشست، و هر کس که شکایت یا عرض حالی داشت به پای کوشک می آمد و با وی بی واسطه سخن می گفت. نوشته اند که روزی یعقوب بر بالای کوشک نشسته بود، از دور مردی را دید که بر سر کوبی سر به زانو نهاده است. دانست که آن مرد را غمی ست، به حاجب خود فرمان داد تا او را حاضر کرد و از حال وی پرسید. مرد گفت اگر امیر خلوت کند، شرح حال خود بگویم. یعقوب امر کرد تا حاضران دور شدند. آن مرد گفت ای امیر، حال من سخت تر از آن است که حکایت بتوانم کرد، یکی از سرداران تو هر شب، بی اجازه من از بام خانه فرود می آید و بر دختر من چشم دارد و مرا با او یارای مخالفت و جنگ نیست. یعقوب از گفته او در عجب شد و از این که زودتر شکایت نکرده ملامتش کرد، و سپس او را گفت که چون آن سردار شب دیگر به خانه تو فرود آید،

اینجا به پای کوشک آی، مردی با سپر و شمشیر با تو خواهد آمد و انتقام تو از او خواهد گرفت.

آن مرد شب دیگر به پای کوشک آمد، کسی با سپر و شمشیر آنجا منتظر بود، باوی به خانه رفت و آن سردار، درخانه او بود، آن مرد شمشیر برکشید و سردار را هلاک کرد، سپس گفت چراغی بیفروز. صاحب خانه چون چراغ برافروخت، یعقوب را دید که خود برای اجرای عدالت آمده بود. یعقوب نان و آب خواست و بخورد و سوگند یاد کرد که از آن ساعت که تو راز خود بامن گفתי شرط کردم که هیچ نخورم تا دل تو از این نگرانی و اندوه برهانم... روز دیگر فرمان داد تا جسد آن سردار را در نظر عام نهادند و منادی کردند که سزای ناحفاظان و تبه کاران این است.»^۱

ناگفته نماند که نظیر این داوری را به سلاطین دیگر نیز نسبت داده اند. همچنین گویند: «روزی شخصی نزد سلطان محمود به دادخواهی آمد، سلطان از احوال پرسید. گفت مرا در خلوت بخوان تا ما چرا بگویم، چون محمود او را در خلوت طلبید، گفت که خواهرزاده تو هر شب به خانه من آمد و مرا به ضرب تازیانه از خانه خود بیرون می کند و بازن من تا صبح می باشد و من در این مدت تمامی امرا و اعیان دولت را گفته ام، هیچکس را یارای آن نیست که به عرض برساند، اکنون به تو که پادشاهی، تو سل می جویم. بالاخره سلطان محمود شبی به هدایت شاکسی، روانه خانه مرد گردید و چون متوجه صحت گفتار او شد، خنجر بر آورد و سرخواهرزاده خود را از تن جدا ساخت.»^۲

در کتاب جوامع الحکایات و لواجم الروایات چنین آمده است:

«روزی اسماعیل در اطراف مرفعی گذشت، شتری را دید که در مزرعه مردم می چرد و از کشت آنان می خورد. به غلام گفت برو

داوری
اسماعیل سامانی

و ببین که شتر، داغ که دارد (یعنی متعلق به کیست) چون شنید که داغ امیر دارد، ساربان را بخواند و علت را پرسید. وی گفت از دوش شتر فرار کرده و چون سحرگاه به فرار او واقف شدم به جستجو پرداختم. امیر گفت که چون عذر تو پسندیده فتاد خداوند کشت را بیاورتا بهای آن بدهم، چون صاحب مزرعه آمد، امیر همان دم بهای غله به نرخ روز نقد بدهد، آن گاه حاضران را گفت: اگر من انصاف از خود ندهم، انصاف از کسان نتوانم

ستد...»^۳

۱. نصرالله فلسفی. چندمقاله تاریخی، ص ۱۵۱.

۲. دپیپرامون تاریخ بیهقی، ج ۱، صص ۳۷۴ و ۳۸۳.

۳. سعید نفیسی. احوال و آثار ددکی، ص ۳۳۳.

قضاوت سبکتگین

بیتهقی در تاریخ خود ضمن بیان اصول سیاست و مملکتداری سبکتگین می نویسد: «متظلمی به دسرای پرده آمد و بخروشید... امیر مرا آواز داد، پیش رفتم. گفت آن متظلم که خروش می کند بیار. بیاوردم، وی را گفت از چه می نالی؟ گفت مرد درویشم و درخت خرما دارم... پیلبانان خرما می برند. الله الله خداوند فریاد رسد مرا... ما دو غلام سوار با وی بودیم، برقتیم و متظلم در پیش... من رفتم و مردک به خرما ربودن مشغول بود. چون حرکت من بشنید بازنگریست تا برخویشتن بجنبند. بدو رسیده بودم و او را گرفته... امیر فرمود تا رسن آوردند و پیلبان را بارسن استوار بیستند و متظلم را هزاردم دیگر بداد و درخت خرما می از وی بخرد و حشمتی بزرگ افتاد، چنان که درهمه روزگار امارت او ندیدم و نشنیدم که کس رازهره بودی که درهیچ جای سببی و پیشیزی از کسی به غضب بستدی. و چند بار به «بست» رفتم و پیلبان بردرخت بود و آخر رسن بیریدند و بیفتاد. و ازچنین سیاست باشد که جهان را ضبط توان کرد.»^۱

داوران در عهد عضدالدوله. عضدالدوله ابوسعید بشر بن الحسین را به عنوان قاضی-القضاة برگزید و او از طرف خود چهار نفر را معین کرد تا در چهار گوشه بغداد به امر قضا مشغول باشند. بشر تا وفات عضدالدوله به این سمت باقی بود (مسکویه، ج ۶، ص ۳۳۹). بشر بن الحسین داودی، قاضی القضاة فارس و عراق و جمیع نواحی تحت تصرف عضدالدوله بود (آثار البلاد، ص ۲۱۲).^۲

اکنون سازمانهای انتظامی بعد از اسلام را مورد مطالعه قرار می دهیم:

امیر حرس: به نظر بارتولد در بار سلاطین ایران بعد از اسلام مهمترین شغل در درگاه سلاطین مقام حاجب بزرگ یا حاجب الحجاب بود که در حقیقت رئیس خدام دربار بود و پس از او دومین شغل از لحاظ اهمیت، شغل صاحب حرس یا «امیر حرس» بود که از زمان معاویه ایجاد شد. «معاویه نخستین فرمانروای اسلامی بود که خویشتن را در شکوه و جلال پادشاهی محاط ساخت. و در آنجا شغل صاحب حرس، بی شک و جوه مشترك بسیار با شغل رئیس نگهبانان یا صاحب الشرط داشت. صاحب الشرط در عین حال رئیس نظامی شهر بود، طبری در داستانی که درباره یکی از حکام اموی نقل می کند «حرس» و «شرط» را به يك معنی به کار می برد. در دربار خلیفه اشخاص مختلف، شاغل این دو شغل بودند، چنان که دیدیم در بغداد برجسته ترین افراد خاندان طاهریان و صفاریان شاغل این شغل بوده و یا الاقل اسماً

۱. تاریخ بیتهقی، ص ۵۸۲.

۲. به نقل از شاهنشاهی عضدالدوله، ص ۵۶.

این مقام را داشته‌اند.

صاحب حرس (لااقل در زمان عباسیان) مجری اصلی احکام خلیفه بود. نظام‌الملک از زبان خلیفه مأمون، سخنان زیر را نقل می‌کند: «خلیفه روزی با ندیمان خود گفت، من دو امیر حرس دارم و کار هر دو از بامداد تا شب گردن زدن است و دست و پای بریدن و چوب زدن و به زندان کردن است.»^۱

مشخصات خارجی این مقام مطابق با مفهوم و هدف آن، در زمان امویان بر د صاحب شرط پیشاپیش حاکم با نیزه حرکت می‌کرد، نظام‌الملک می‌خواهد که در کاخ شاهی همیشه پنجاه چوبدار در اختیار صاحب حرس باشد. «بیست با چوب زر و بیست با چوب سیم و ده با چوبهای بزرگ.» پس از روی کار آمدن سلجوقیان، از شدت استبداد سلاطین به طور محسوس کاسته شد. بار تولد می‌نویسد: «پیشوای قوم صحرانشین که از لحاظ وضع ظاهر و پوشاک به زحمت از لشکریان خویش مشخص و در همه رنجهای ایشان شریک بود، نمی‌توانست به صورت سلطان مستبدی همچون محمود یا مسعود در آید. شایسته توجه بسیار است که شغل منفور صاحب حرس در زمان سلجوقیان بالکل فاقد اهمیت گردید.»^۲

مقام صاحب خبر نیز بلا متصدی ماند، دستگاه جاسوسی، حس اخلاقی و حشیان را جریحه‌دار می‌ساخت. نظام‌الملک که طرفدار دستگاه مزبور بود، پاسخ اب‌ارسلان را به این پرسش، که چرا کسی را به مقام صاحب خبر منصوب نمی‌کند، به شرح زیر نقل کرد: «چون من صاحب خبری نصب کنم، آنک مرادوست دل‌ویگانه باشد و با اعتماد و دوستداری ویگانگی خویش صاحب خبر را وزنی نهد و او را رشوتی ندهد و آنک مخالف و دشمن من بود با او دوستی کرده او را مال بخشد. چون چنین باشد ناچار صاحب خبر همیشه از دوستان به سمع ما خبر بد رساند و از دشمنان خبر نیک و سخن نیک و بد همچو تیر باشد، چون تیر بیاندازی آخریک تیر بر نشانه آید، دل ما، هر روز بر دوست گرانتر می‌شود و بر دشمن خوشتر. پس به اندک روزگار دوست دورتر می‌شود و دشمن نزدیکتر تا جای دوست، دشمن بگیرد. آنک از آن خلال تولد کند، کس در نتواند یافت.»^۳ منکر نتوان شد که از این سخنان نه تنها اعتمادی شریفانه به آدمیان می‌تراود، بلکه گواه بر عقل سلیم شخصی است که هنوز تمدن، فاسدش نکرده. دستگاه جاسوسی یک نقص دیگر هم داشت، به این معنی که ممکن بود علیه سلطان به کار رود. مثلاً «اگر محمود جاسوایی بر پسر خویش مسعود

۱. سیاستنامه، ص ۱۷۲.

۲. ترکستان‌نامه، ترجمه کریم کشاورز، ص ۴۹۰.

۳. همان کتاب، ص ۶۴۳.

گماشته بود، مسعود نیز در دفترخانه پدر جاسوسانی داشته. از دیگر سو نظام الملك که شغل صاحب خبر را یکی از قواعد نظام دولت و ملك می‌شمارد، حق دارد. زیرا که حنفی دستگاه جاسوسی بدون آنکه به جای آن نظارت مؤثر و واقعی برقرار شود، ممکن بود فقط خودکامی و بی‌بندوباری شاهزادگان و والیان را شدید و افزون سازد.^۱

نظام الملك در فصل سی و نهم کتاب خود از موقعیت انتظامی امیر حرس سخن می‌گوید و او را چنین توصیف می‌کند: «امیر حرس به همه روزگاری یکی از شغلهای معظم بوده است، بعد از امیر حاجب بزرگ هیچ کس از امیر حرس به درگاه نزدیکتر نبود. از آنک شغل او به سیاست تعلق دارد، همه از خشم و عقوبت پادشاه بترسند و چون پادشاه بر کسی خشم گیرد، او را فرمان گردن زدن و دست و پای بریدن و به دار کردن و چوب زدن و به زندان بردن و در چاه کردن. فرماید و مردمان از بهر جان خویش باک ندارند مالی و نعمت فدا کردن. و همیشه امیر حرس را کوس و علم و نوبت بوده است و مردمان به مثل، از او بیش ترسیدی که از پادشاه. و اندر این روزگار، این شغل خلق شده است و رونق این کار برده اند. اقل حال پنجاه مرد چوبسدار باید که مدام بر درگاه باشند. بیست با چوب زر و بیست با چوب سیم و ده با چوبهای بزرگ. و امیر حرس باید که او را آلتی و برگی بود هر چه نیکوتر و حشمتی بود هر چه تمامتر...»^۲ بار تولد از روش کار آزادمنشانه سلاطین سلجوقی به نیکویی یاد می‌کند و می‌گوید: «سیاست و روش اجتماعی آنها با امثال مسعود و محمود غزنوی قابل قیاس نبود. به همین علت از ایجاد سازمانهای جاسوسی خودداری کردند.»^۳

در دوران بعد از اسلام مانند قرون گذشته، اشخاص خائن یا مظنون به خیانت، بدون اینکه مورد بازجویی دقیق قرار گیرند، اموال منقول و غیر منقولشان ضبط می‌شد، سپس مورد مجازاتهای دیگر قرار می‌گرفتند. کسانی که علیه حکومت موجود قدمی برمی‌داشتند، به شدیدترین وجهی کیفر می‌دیدند، گاه آنان را خفه می‌کردند و زمانی سر می‌بریدند یا به دار می‌آویختند و یا پوست آنها را کنده درون آن‌گاه می‌ریختند و در شهر می‌گردانیدند تا دشمنان دوات عبرت گیرند.

با اینکه نظام الملك و فرزنداننش چنانکه تاریخ نشان می‌دهد، چندان به عدل و انصاف دلبستگی نداشتند، معذک این وزیر برای حفظ نظام «بورژوا-فردال» دوران خود در هشت قرن پیش، از لزوم آزادی و استقلال قضاوت و بی‌نیازی آنان سخن می‌گوید و معتقد است

۱. سیاستنامه، پیشین، صص ۷۹ تا ۸۹.

۲. سیاستنامه، به اهتمام قزوینی، فصل ۳۹، ص ۱۴۱.

۳. ترکستان نامه، ص ۶۴۲.

که باید به قاضی حقوق کافی داد، و او را در اظهار نظر و اعلام رأی آزاد گذاشت و به احکام و فرامین قضایی او گردن نهاد، تا حرمت و حشمت قضات بر جای ماند.

نظام الملك در فصل ششم کتاب خود تأکید می‌کند که مردانی عالم و زاهد برای شغل قضا انتخاب کنید و به آنان حقوق کافی بدهید و آنها را از هر جهت تقویت کنید تا حکم به ناحق ندهند و دادگستری ملعبه زورمندان نشود. «باید که احوال قاضیان مملکت یکان یکان بدانند و هر که از ایشان عالم و زاهد و کوتاه دست تر باشد، او را بر آن کار نگاه دارند و هر که نه چینی بود او را معزول کنند و دیگری را که شایسته باشد نشانند و هر یکی از ایشان به اندازه او کفاف و مشاهرت اطلاق کنند تا او را به حیاتی حاجت نیفتد. این کار مهم و نازک است، از بهر آنکه ایشان بر خونها و مالهای مسلمانان مسلط اند، چون حاکمی به چهل یا طمع یا به قصد، امضای حکمی کند و سجلی دهد، بر حاکمان دیگر لازم شود آن حکم بد را معلوم پادشاه گردانیدن و آن کس را معزول کردن و مالش دادن. و گماشتگان باید که دست قاضی قوی دارند و رونق درسرای او نگاه دارند. و اگر کسی تعذری کند و به مجلس حکم حاضر نشود و اگر محتشم بود او را به عنف و کره حاضر کنند که قضا به روزگار، یاران پیغمبر (ص) به تن خویش کرده اند و کسی دیگر را نفرموده اند از بهر آن تا جز راست نرود...»^۱

نظام الملك در فصل پنجاهم کتاب خود به وضع رقت با مردم، و عدم توجه مقامات دولتی و درباری به شکایات خلق اشاره می‌کند و می‌نویسد: «همیشه مردم بسیار از متظلمان بردرگاه مقیم می‌باشند و اگر چه قصه را (یعنی شکایت را) جواب نمی‌یابند، نمی‌روند و غریب و رسول که بدین درگاه آید و این فریاد و آشوب ببینند چنان پندارند که بر این درگاه ظلمی عظیم می‌رود بر خلق. این در، بدیشان باید بست تا حاجات غریب و شهری جمله گوش کنند و بر جای نویسند. و چون مثال به ایشان رسید، باید که در حال باز گردند تا این فریاد و آشوب نماند.»^۲

در عهد سلاجقه از برکت روش آزادمنشانه‌یی که بعضی از شهریاران این سلسله داشتند، گفتگو و اعلام شکایت به آنان تا حدی امکان پذیر بود «... در ابتدای سلطنت ملکشاه، وقتی که تازه

دادخواهی از
ملکشاه سلجوقی

نظام الملك فرمانده مطلق امور مملکت شده بود و نفر از اهل عراق سفلی به اردوی ملکشاه رفته در سر راه سلطان ایستادند و موقمی که سلطان از آنجا می‌گذشت پیش رفته و شکایت کردند که امیر خمار تکین که املاک ما دو برادر جزء اقطاع اوست ما را مصادره کرد و هزار و شصت دینار از ما بستد و دودندان یکی از ما را بشکست، اگر داد ما را ندهی خدا

۱. سیاستنامه، ص ۵۳.

۲. همان کتاب، ص ۲۴۵ به بعد.

میان ما و سلطان حکم کند. سلطان از اسب خویش به زیر آمد و ایشان را گفت: هر يك از شما يك آستین مرا بگیريد و باهم، مرا به نزد خواجه حسن (نظام الملك) ببريد. ایشان قبول نمی کردند تا ایشان را سوگند داد و بدین وضع به جانب خیمه خواجه رفتند. نظام الملك مطلع شد و به شتاب بیرون آمد، به استقبال سلطان رفت و زمین بوسیده پرسید که سلطان عالم را چه بدین کار و داشت؟ ملک شاه گفت: من تو را متقلد امور ساختم که خود مؤاخذ نباشم و اگر رنج و سستی به رعایا رسد تو مسؤولی، فردا در بارگاه عدل الهی اگر مسلمانان حقوق خویش از من بخواهند، من به تو رجوع خواهم کرد. به کار من و کار خود نیکو بنگرا خواجه به کار آنان رسیدگی کرد و مال آن دو برادر را به ایشان داد.^۱

راه مرعوب کردن عناصر فاسد و گناهکار: وضع عمومی، در دوره قرون وسطا با عصر جدید قابل قیاس نیست. از مشخصات بارز آن دوران فقدان تمرکز و نبودن امنیت است در تمام دوره ثورالایته به علت نبودن وسائل نقلیه موتوری وضعف تشکیلات و سازمانهای انتظامی و دور و پراکنده بودن مناطق نفوذ سلاطین، ایجاد امنیت و آرامش در سراسر حوزه قدرت پادشاهان کاری مشکل و دشوار بود، به همین مناسبت در این دوران تاریخی، در شرق و غرب دستبرد به کالای بازرگانان، و تهدید حیات و آزادی افراد بخصوص در مناطق دوردست امری عادی بود. هر کس سفردور و درازی در پیش می گرفت، زیاد به برگشتن خود امیدوار نبود.

در این دوره، خداوندان قدرت برای ایجاد امنیت و آرامش نسبی، چاره‌ئی جز شدت عمل نداشتند و هر چند يك بار یکی دوتن از گناهکاران را به شدت در ملامعام برای عبرت دیگران مجازات می کردند. نظام الملك ضمن حکایتی در فصل بیست و هفتم کتاب خود در تأیید این موضوع می نویسد: «... روزی چشم البتکین بر غلامی ترك افتاد از آن خویش، توبره گاه و مرغی بر فتراك بسته. گفت آن غلام به من آرید. پیش او بردند، پرسید که این مرغ از کجا آورده‌ای؟ گفت از روستائی بستم. گفت هر ماهی بیستگانی و مشاهره از من نمی ستانی؟ گفت می ستانم. گفت پس چرا به زرنخری و چرا به ظلم بستدی. در وقت فرمود تا آن غلام را به دونیم زدند، همانجا بر سر راه با آن توبره گاه بیاویختند و سه روز منادی کردند که هر آن کس که مال مسلمانان ستاند، همچنان با او کنم که غلام خود را کردم...»^۲ در کتاب جامع العلوم فخر رازی در بابی که از غزنویان سخن رفته، می نویسد: «پس از آن که ابوعلی سیمجور به مخالفت امیر نوح برخاست، نوح از سبکتکین و محمود کمک

۱. مجتبی مینوی. نقد حال، ۳۴۸.

۲. سیاستنامه فصل ۲۷.

خواست پس از چندین حرب، سرانجام ابوعلی به چنگ دشمن افتاد. محمود او را در قفس آهنین کرد و هفتاد و پنجان محبوس می داشت تا بمرد. ولایت خراسان بر امیرنوح بن منصور مقرر بود.^۱ ابوالفضل بیهقی رفتار سلطان محمود را در خوارزم نسبت به البتکین و کسان دیگری که متهم به قتل خواهر او بودند، چنین توصیف می کند: «... خونیان و همگان را سر برهنه پیش امیر آوردند، امیر سخت شاد شد از این گرفتن و فرمود تا ایشان را به حرس بردند و باز داشتند و چون از این فارغ شد، فرمود تا به دار بزدند و این سه تن را پیش پیلان انداختند تا بکشند. پس، بردند انهای پیلان نهادند تا بگردانند و متادی کردند که هر کسی که خداوند خویش را بکشد وی را سزا این است. پس بر آن دارها کشیدند و به رسن استوار بستند و روی دارها را به خشت پخته و گچ محکم کرده بودند. چون سه پل و نام ایشان بر آن نشستند و بسیار مردم را از آن خونیان به دو نیم کردند و دست و پای بریدند و حشمتی سخت بزرگ افاد. امیر رضی اله عنه باز گشت مظفر و منصور، و به سوی غزنین رفت و قطار اسیران از بلخ بود، تا لاهور و ملتان و مامویان را به قلعتها بردند و موقوف کردند.»^۲ در آن دوره جریمه کردن و شلاق زدن جزو کیفرهای خفیف بود.

در تاریخ بیهقی ضمن وقایع سال ۴۲۲ می خوانیم: «پس از آنکه بو بکر حصیری و پسرش مورد سخط سلطان قرار گرفتند، خلیفه شهر آن دو را با جبه و موزه به خانه خواجه بزرگ آورد، خواجه بزرگ به آنان می گوید: «هر چند خداوند سلطان فرموده بود تا ترا و پسرت را هر یکی هزار عقابین بزنند، من بر تو رحمت کردم و چوب به تو بخشیدم؛ پانصد هزار دینار بیاید داد و چوب باز خرید و گرنه، فرمان را به مسارعت پیش رفت، نباید که هم چوب خورید و هم مال بدهید. پدر و پسر گفتند فرمان برداریم به هر چه فرمائی، اما مسامحتی به ارزانی دارد، که داند که ما را طاقت ده يك آن نباشد، بو عبدالله باز گشت و می آمد و می شد تا بر سیصد هزار دینار قرار گرفت و بدین خط بدادند، و فرمان بیرون آمد که اسبان را به حرس باید برد و خلیفت شهر هر دو را به حرس برد و باز داشت، و قوم باز گشت...»^۳

حدود اختیارات و وظایف قضات

در کتاب التوسل الی الترسل اثر بهاء الدین محمد بن مؤید بغدادی ضمن فرامین و منشورهای عدیده با بیانی سلیس و روان به حدود و وظایف و اختیارات قضات اشاره شده است. از جمله ضمن منشوری که «در حق اقصی القضاة سیف المله و الدین خلف الملکی» صادر شده است، پس از مقدمهئی طولانی به این جملات بر می خوریم: «به موجب این مقدمات بعد از استخارت

۱. در پیرامون تاریخ بیهقی، گردآوری استاد نفیسی، ج ۲، ص ۴.

۲. فیاض. تاریخ بیهقی، ص ۹۲۴ به بعد.

۳. فیاض. تاریخ بیهقی ص ۲۰۱.

فضل خدای و استشارات عقل رهنمای در حضرت خوارزم... اقصی القضاتی که بدین اوصاف حمیده متجمل است... و نزدیک ما محل پدری دارد و بر اکابر عالم فضايلت سروری... این عهده‌گران در ذمت و امانت و دیانت او کرده... زمام تصرف قضا به دست دهاء و امضاء او داده‌ایم و مال اوقافی که در اهتمام نواب و تصرف معتمدان او بوده است به مصب استحقاق... متواصل و نظر شفقت او در حق طبقات ائمه و علما علی درجاتهم متکامل و مساجد قدس و مدارس انس^۱ به وفور و فود صلحا و حضور کبار و علما مأنوس... می فرماییم تا چون در مجلس حکم و مسند قضا بنشینید و سخن خصمان را به سمع تحقیق اصفا کنید فحوی آیت را که «فا حکم بین الناس بالحق» پیش خاطر آرد و هیچ دقیقه از احتیاط و استکشاف در امضاء حکومت فرو نگذارد... می فرماییم تا در استیناس مدارس که منبع علم و فتوا و مجمع ائمه هدی باشد مبالغت نماید و ابواب افادت بر مستفیدان گشاده و طریق عطالت بسته دارد. چه بر علما بعد از تزکیت نفس هیچ چیز واجب تر از تزکیت علم که نصایبی تمام و ذخیره نئی بزرگ است نتواند بود... و در عمارت مساجد... و در استعمار فواید و استکثار عواید و استقرار نتایج اوقاف و سیالات آثار کفایت و دلایل شہامت به اظهار رساند و به هر موضع نایبی با رأی صایب و عاملی با کفایت کامل... نصب کند، تا در عمارت و آبادانی و زراعت و دهقانی آن موضع، منتسم باشد... و محصولات و ارتفاعات را از دست مستأکله و تصرف مستهلکه محفوظ و مصون گرداند...» سپس در پایان منشور بد تمام اکابر و بزرگان خوارزم تأکید شده است که سر از اطاعت او نییچند، چه... «حکم او را در قضاء حضرت خوارزم نافذ و سعی او را در تدریس و تولیت مواضع مذکور، مشکور و دست او را در تصرف این اشغال که استحقاق دارد گشاده و طریق اعتراض برو بسته خواهد بود...»^۱ همچنین در این کتاب در منشور انتصاب افضل القضاة صدرالدوله، از قاضی می خواهد که هنگام رسیدگی بین اصحاب دعوی به عدالت دوری کند و به «شریف و دنی و فقیر و غنی» به یک چشم بنگرد و در هنگام صدور رأی «از تعجیلی که باطل را در صورت حق فرانماید و رأی درست را از مواقع اصابت دور افکند... محترز باشد...» و از همه مهم تر، از قاضی می خواهد که اگر حکمی به ناحق داد و بعد بر بطلان و ضعف آن پی برد، بی درنگ به تغییر آن حکم مبادرت نماید: «... اگر او را در بعضی از قضایا سهوی که آدمیزاد از امثال آن معصوم نتواند بود در افتد و بعد از آن که بر... لغزش قدم... خویش و قوف یابد متابعت حق بیشتر گیرد، و خویشتن را در تغییر آن حکم هیچ شین^۲ و منقصت حکم صورت نکند. فالرجوع الی الجق خیر من التمادی فی الباطل. می فرماییم تا در تعدیل و تزکیه شهود که بنای احکام بر قول

ایشان است، احتیاط بلیغ نماید و در استبرا و انتقاد و تعرف حقیقت اعتقاد ایشان حسن کیاست را نماید و صدق فراست را کاربندد و بر قضیت «ستکتب شهادتهم» از کیفیت شهادت ایشان به واجبی برسد... تا محقق گردد ... غرض او از عرض شهادت احتساب آخرتست نه اکتساب اجرت... و اگر بی عاقبتی نا اهل، از سرجهل، شهادتی برخلاف راستی اقامت کند و استکشاف احوال، او را در معرض فضیحت آرد اگر حاجت آید آن وقیعت به بارگاه ما بردارد تا به واجبی تأدیب آن متعدی لازم داریم ... و می فرماییم تا اموال غایبان در مهر نایبان خویش دارد و به مردانی معتمد سپارد و تصرف نا جایز را از خرج و استیکال آن مانع آید تا حق مسلمانان مذهب (یعنی ربوده) نشود... و می فرماییم تا در حفظ ترکات... تهاون^۱ نبرزد... و نصیب اطفال و ایتما به کمال و تمام در دست قوامی امنا و اقوامی اعقا... و دیعت نهد... و چون آثار استقلال اطفال ظاهر شد... و قلم تکلیف بر ایشان جاری گشت... حق را به مستحق رسانند... و می فرماییم که بر کار گرفتن نامه های حکمی از قضات اسلام به او رسد، تحرز از مواقع شهت و مفترض داند... ساتر^۲ معايب باشد نه مظهر مثال^۳... و در نقل شهادت عقل و علم را امام سازد و بی موجب قوی، بر نقض عقد سجلات و ابطال احکام حکام اقدام ننماید... اما اگر وضوح بطلان آن... عذر را مجالی نگذاشته باشد... رعایت جانب حق، تقدیم باید داشت. و می فرماییم تا در صیانت^۴ امانتی که به او سپارند از حجج^۵ و صایا و مصالحات و قباله های اقراری و نامه های قراری مبالغتی عظیم تقدیم کند و در حفظ آن و دیعت بر مقتضای شریعت مجتهد باشد... تا به وقت استدعاء صاحب حق، با او باز سپارد.»

در این منشور همچنین تأکید شده است که برای حسن جریان امور، کارکنان و کارمندان با فضیلت و تقوی انتخاب کند تا «... مضرتی به هیچ بیچاره نرسد... و کاتبی متدین و متورع^۶... که شرایط تحریر قبالات را عارف باشد و بر رسوم تحریر مقالات و در معرفت اسالیب^۷ کتابت ماهر و بر اصدار سجلات و وثایق قادر... و کلای ستوده مخیر و از علوم دینی با خبر که بر اسرار دعاوی و بینات مطلع باشند... تا بدین ترتیبها ابهت^۸ مجلس قضا که اهم اشغال دینیست رونق هر روز زیادت گردد. و می فرماییم... از حال قضات و حکام جملگی ممالک که نواب و گماشتگان او باشند و حکم او در تقریر و تغییر منصب ایشان نفاذ دارد... هر که را به وفور علم و ظهور دیانت اهلیت تقلد این عمل و استحقاق... این منصب بیند، این کار دینی بر وی مقرر دارد... آن که در علم قاصر و در عمل مقصر باشد و بییم آن

۱. سستی

۲. پوشاننده ۳. معايب ۴. نگاهداری ۵. دلایل
۶. پرهیزکار ۷. روشها ۸. بزرگی

بود که در تحمل این امانت طریق خیانت سپرد... عزل او از مواجب شمرده و می فرماییم تا در عمارت مساجد و مواضع خیر... تجمر (یعنی سعی) نماید... اوقاف... در تحت تصرف اهتمام و حصانت^۱ شفقت خویش آرد و در تولیت آن نایبانی معمار... نامزد کند. و مشرفانی^۲ امین و محاسبانی جلد را که نقیر و قطمیر آن ارتفاعات در حیز معرفت و ضبط خود آرند... تا دست اطماع از تملک آن کوتاه مانند... این عهد مبارک نبشتیم و این عهده نازک در دیانت او کردیم...»

در پایان منشور از عموم طبقات و ارکان مملکتی خواسته شده است که «... افضی القضاة مطلق در کل مملکت، فلان را دانند... و در تنفیذ احکام شرعی دست او و نواب او گشاد... دارند... قضاة و حکام اطراف ولایت و مملکت علی در جهاتهم مخاطبند به این که خویشان را نایب و گماشته اوشانند و حکم او را در عزل و تولیت... به واجب دانند... رخصت نیست که کسی بی اجازت او... دم استبداد و استقلال زند و متصرفان و شرکاء و وکلا و زعماء اوقاف که به دیوان قضای متعلق است، مأمورند بدانکه رجوع در مصالح خویش به مجلس او کنند...»^۳

در همین کتاب در فرمانی که به نام افضل القضاة محمد بن خلف الملکی صادر شده است، بار دیگر اصول و ظایف و تکالیف دادرسان گوشزد شده است «... می فرماییم که در سرو علانیه^۴ فعل و قول خود را به زینت تقوی... متحلی^۵ دارد... و می فرماییم تا در وقت استماع دعاوی و فصل خصومات و امضاء حکومات خویشان را از اغراض انسانی و اعراض نفسانی خالی گرداند و متابعت حکم شریعت کند نه مطاوعت^۶ هوا و طبیعت... و می فرماییم تا راه وصول ارباب دواعی و اصحاب دعاوی به مجلس خویش گشاده دارد و نقاب احتشام و حجاب امتناع از پیش بر گیرد و در وقت استماع کلام متحاکمین^۷... التفات خاطر با هر دو جانب یکسان دارد...»

«... و می فرماییم تا البته به خویشان گردد حمایت و عنایت نگردد و به سخن هیچ حامی... التفات ننماید... و اگر از منبع آن، او را حایلی باشد، آن حال را به مجلس ماریف کند تا دفع فرماییم. و رونق مجلس قضا که طراوت اسلام به واسطه آن روی نماید، بیفزاید و استیفاء اموال مسلمانان و احیاء حقون مستضعفان که به استظهار آن دست دهد نقصان نگیرد... و می فرماییم تا در تنفیذ حکومات از تعجیلی که باطل را در صورت حق فرانماید... محترز^۸ باشد... و اگر در بعضی از قضایا سهوی، که آدمیزاد را از امثال آن معصوم نتواند بود در افتد... متابعت حق بیشتر گیرد و خویشان را در تغییر آن حکم هیچ شین^۹ و منقصت

۱. پاکدامنی ۲. مراقبان ۳. التوسل ص ۵۶ ۴. آشکار
 ۵. آراسته ۶. پیروی ۷. دوطرف دعوی ۸. دور ۹. نقص، عیب

حکم صورت نکنند... و در تعدیل و تزکیه شهود که بنای احکام بر قول ایشان است، احتیاط بلیع نماید... و در استخلاص حقوق مسلمانان... اهماال و امهال روا ندارد... می فرماییم تا اموال غایبان در مهرنایان خویش دارد و به مردمانی معتمد سپارد و تصرف ناجایز را مانع آید... می فرماییم تا در صیانت امانتی که به او سپارند از حجاج و صایا و مصالحات و قباله های اقراری مبالغتی عظیم تقدیم کنند... می فرماییم تا در مجلس قضا... کارکنانی که انواع فضایل مستوع باشند فرا کنند... و نایبی در هنر اصیل و در حکومت عدل بی نظیر... نصیب فرماید... و کاتبی متدین... که شرایط تحریر قبالات را عارف باشد و بر رسوم تحریر مقالات واقف مرتب گرداند... قال الله تعالی ولیکتب بینکم کاتب بالعدل. و وکلای ستوده مخیر و از علوم دینی باخبر... بر کار کنند... می فرماییم تا از حال قضات و حکام جملگی ممالک... با خبر باشند... آن که در علم قاصر و در عمل مقصر باشد... عزل او از مواجب شمرد.^۱

در همین کتاب ضمن «منشور ولایت چند...» راجع به نحوه دادرسی و قضاوت چنین تعلیم داده شده است: «... فرمودیم تا به هر ولایت بارعام دهد... راه وصول همگان به بارگاه خویش گشاده دارد و سخن مظلومان و تظلم بیچارگان به واجبی بشنود... تا اهل طغیان از خوف تدارک او، دست عدوان کشیده دارند... و در ماندگان از نعمت و راحت و رحمت او بی نصیب نمانند و در انصاف و انتصاف میان قوی و ضعیف و وضعی و شریف و بعید و قریب... تفاوت جایز ندارد... و با خلاق که جمله امانت خالقند طریق مرحمت و معدلت سپرد، چه عدل و نیکوکاری شجره ثمی است که ثمره آن تمتع و برخورداری باشد...»

و در سطور بعد، از لزوم کیفر گناهکاران سخن می گوید: «و فرمودیم تا در سیاست اصحاب جرایم که از... لوازم جهاننداری است، قدم بر جاده بینت و تحرز نهد و به منتهای احتیاط و قسارای اندیشه برسد... و متابعت عقل و سکینه کند نه مطاوعت خشم و کینه... اما در حق جماعتی اشرار که برهنگ استار و سفک دماء احرار، دلیری نمایند ابقایی... جایز ندارد و دقیقه «ولکم فی القصاص حیات» فرو نگذارد...»^۲

در همین کتاب ضمن یک رشته تعالیم سیاسی، به حکمران چند در مورد سادات و ائمه و قضات و مشایخ چنین آمده است:

(۱) «سادات که ثمره شجره رسالت و در دریای نبوتند، موقر و مکرم و مقتدی و

۱. همان مأخذ. صص ۷۱-۶۱.

۲. همان کتاب، ص ۱۹ به بعد.

معظم دارد... و ایشان را به حسن اشفاق... و اسباب معاش... که لایق منصب ایشان باشد، مستغنی گرداند.

(۲) « وائمه و علماراکه و رثه انبیا و حفظه بیضه دین خدایند... به چشم اعزاز و احترام ملحوظ دارد... و به گفت و اشارت ایشان تبرک و تیمن جوید.

(۳) « و قضات و حکام را که در امضاء احکام و فصل خصومات امراء شرع و امانه خدایند، به تحصیل حق ضعیفان دست قوی دارد و البته به نقصان رونق مجلس قضا دست ندهد... تاحقوق مستضعفان مستهک نشود و اموال بیچارگان منهبوب نگردد...

(۴) « و اهل صلاح و متصوفه را که اوتاد زمین و سالکان طریقت حقتند، از صدقات... محظوظ گرداند، چنان که... فارغ به دعاء دولت قاهره ثبتها الله مشغول باشند.

(۵) « و جوه مشایخ و رعایا را که ودایع آفریدگار و مساده امداد روزگارند و نظام پادشاهی به نظام ایشان منوط است و رضای الهی به فراغ بال ایشان مربوط، در حجر شفقت و جزار رحمت خویش دارد... چنان که طریق ظلم و عدوان به کلی مسدود ماند... »

به طور کلی در هر یک از فرامین عهد سلجوقی به قسمتی از وظایف و تکالیف داوران اشاره شده است. در فرامین عهد سنجری و سایر ادوار از متصدیان امر قضا و بخصوص از قاضی القضاة هراستان می خواستند که علاوه بر حسن جریان امور قضایی به امور و مسائل دیگری نظیر خطابت و امانت و احتساب و شیخ الاسلامی و وضع منابر و مساجد و مدارس و خانقاهات و تولیت اوقاف و حفظ اموال غایبان و ایتام نظارت دقیق نماید و در تعدیل و تزکیه شهود که رأی قضاة بر حسب صدق و کذب اظهارات آنان دگرگون می شد دقت بسیار نمایند و هنگام دادرسی بین فقرا و اغنیا و ستمگران و ستمکشانشان فرقی و امتیازی نگذرانند و از صدور حکم عادلانه غفلت نورزند.

فرمان تفویض شغل قضای بلخ از طرف سلطان سنجر به قاضی حمیدالدین محمودی بلخی: «مناظم احوال ملک و دولت از نتایج ترتیب مصالح امور دین و شریعت است... چون به سمع ما رسید که دیوان قضا به بلخ، از مستحق مستعد انتصاب... خالی مانده است... رأی چنان دید که قاضی القضاة امام اجل افضل حمید ظهیر الدین... ابو بکر محمد بن عمر بن علی محمودی ادام اله تأییده متکفل آن شغل بزرگ باشد و مکان اسلاف بهوی معمور و حق موروث در نصاب استحقاق منجز گردد. بعد از استخارت، از خدای عز و جل قضای بلخ و مضافات آن به اهتمام قاضی القضاة حمید ادام اله تمکینه مفوض گردانیدیم و او را

متحمل آن امانت کردیم و می فرماییم تا به اهتزاز تمام ملاپس آن کار گردد و به رغبتی صادق آن مهم دینی را اعتناق کند و آثار سلف صالح در تمسیت آن زنده گردانند... و در مجلس قضا مساوات میان خصمان لفظاً و عبارتاً و اشارتاً از لوازم دانند و در تعدیل و تزکیت شهود مبالغت نماید و حفظ اموال ایتم از دست مستأکل واجب و متعین داند و صیانت آن تا به وقت ایناس رشد مفترض شناسد... کافه اعیان و معتبران و مشاهیر ائمه و سادات و اصناف رعایای بلخ و مضافات ادا ماله عزم قاضی خویش به فرمان ظهیرالدین را دانند و در مهمات شرعی رجوع بدو کنند و بر توقیر و احترام مجلس قضا متوفر باشند و از جاده احکام شرعیات عدول نکنند. و از حضور به وقت استحضار، تهرود نمایند... و هر چه متضمن مزید اعزاز و اجلال قضا باشد تقدیم کنند... و ادارات که به اسم اوست و آنچه از تحویل پدر بدو رسیده است بر وی مقرر دانند و مجری و ممضی دارند و گماشتگان، فرمان دیوان ما را به انقیاد تلقی کنند. و در تحری رضای ظهیرالدین به مجلس ما تقرب جویند و آن را به ارتضا مقرون شناسند، انشاءالله تعالی کتب بالامر اعلاءالله و الممثال نفعه الله... فی سلخ جمادی الاول سنه سبع و اربعین و خمسمایه (۵۴۷).

از این فرمان چنین برمی آید که شغل قضای بلخ از پدران و اسلاف به قاضی حمیدالدین محمودی رسیده بود و پدرش نیز متصدی این شغل بوده است. دیگر آن که لقب این قاضی جدید هم «حمیدالدین» بوده و هم ظهیرالدین...^۱

منشور قضا و خواریزم
در یکی از نامه های رشیدالدین و طواط^۲ ضمن منشور قضای خواریزم چنین آمده است: «اقضی القضاة فلان... از خاندان زهد و تقوی است... و آثار و اخبار رسول نصب خاطر دارد و اجماع صحابه و مذاکرات علما و مشاورات صلحا را در همه احوال نافع و مفید شناسد و درهای مستدعیان و خصوم گشاده گرداند. و در خصوصات و راندن قضایا و حکومت و قار و تاتی کار بندد و شرایط احتیاط و استصاء بجای آورده به سوی قوی و ضعیف و مؤسر و معسر یکسان نگرزد و راه معمر طاعن و غایب بر او بسته باشد... و دین را که علق مظنه عقلاست، به دنیای خسیس نقر و شد... و نایبان سدید امین گمارد، و از خال هر یک سر او جهرأ بر رسد. و چون اختیار افتد نیابت را اختیار کند، و در حال عدول و اهل تزکیب نیکو نگرزد و نراب را بگوید تا در شنیدن شهادت احتیاط نمایند.

۱. مجموعه منشآت لنینگراد، به نقل از مجله یادگار، سال اول، شماره ۸، ص ۲۵ به بعد.

۲. اسناد و نامه های تاریخی، به اهتمام مؤید ثابقی، ص ۱۴۱.

... در حفظ ترکات و اموال ایتمام مجد و مجتهد باشد و مساهلت و محابا در این معنی خصوصاً و دیگر معانی عموماً یکسو نهد و نگذارد که هیچ کس بسی حجت، حق ایتمام ببرد یا به ظلم مال ایشان بخورد... و منا کحات را... در مهر و اجور مستقصی باشد تا بروجه اجحاف و اسراف نرود و در ترکات و وصایا و جمله احکام و قضایا که تعلق بدان دارد چنان رود که موجب شرع و مقتضای دین است.

و آنچه باشد به مصاب استحقاق رساند و از میل و قاعده گردانیدن و مداهنت و جنوح نمودن پرهیزد و حقیقت داند که هیچ چیز از حرکات و سکنتات و افعال و احوال او بر علم خدای پوشیده نیست... سیبل جملگی نخدم و حشم و گماشتگان و رؤسا و عمال و منظوران و کافه رعایای ولات خواری آن است که بر توقیر و احتشام و تمکین و احترام فلان ادا الله تأییده توفیر نمایند، و از حکم و قضایای ایشان عدول نپسندند و نواب او را هر کجا باشند تمکین دهند...»^۱

فرمان انتصاب قاضی القضاة گیلان

« چون حسب الامر حکام مطاعه . . . اقصی القضاة و تقدیس شریعات... گیلان بیه پیش... و دیلمان، و حز کام و حسنکیاده و توابع... به شریعت... مرجوع بوده بعد فوته امور مسطوره به دستوری که به مرحمت پناه مرجوع بود، حسب الاستدعا شریعت پناه... حاجی ابوبالبرادر زاده مرحوم مشارالیه به او مفوض شده... لهذا سادات عظام و نقباء کرام و ارباب و جمهور سکنه و عموم متوطنه بلاد طیبیه لاهیجان و توابع و حز کام و دیلمان و... شریعت پناه... را اقصی القضاة گیلان... دانسته او امر مشروعه او را مطیع و منقاد بوده و در امور مسطوره... قبایلجات و اسناد و نوشتهجات را به مهر و سجل و خط شریعت پناه مومی الیه معتبر دانند و اعزاز و احترام و توقیر و اکرام او بجا آورند، حدود و وظیفه شریعت پناه مومی الیه آن که به لوازم امور مسطوره در کسب و سجالات و ارتفاع و عقود و منا کحات و تقسیم موارد و ترکات و قطع و وصل مرافعات و مشاجرات و اجرای منع در نامشروعات و ضبط اموال... و سفها و مجانین... و منع مسکرات و کسر آلات لهو و لعب قیام و اقدام نموده و دقیقهئی فوت و فرو گذاشت... و طلاق در حضور علماء و عدول مؤمنین در مسجد جامع آنجا منعقد کرده... و قضات جزو ولایت مسطوره و توابع آن به عزل افسادت پناه مزبوره معزول و به نصب او منصوب... و چون تنقیح معاملات شرعیه و مرافعات مالیه به مومی الیه مرجوع و متعلق است، احدی در امر مزبوره مدخل نساخته، مخصوص او دانسته و در باب نظم و

۱. نامه های رشیدالدین وطواط، به اهتمام دکتر تویسرکانی به اختصار، ص ۷۴ به بعد

نسق و رواج و رونق ... مساعی جمیله به منصفه ظهور ... و حکام و وزراء و کلانتران و تیولداران محال مزبور تمشیت و تقویت مشارالیه بجا آورده و همه ساله درین باب خطاب و مثال مجدد طلب نکنند. ذیحجه الحرام، سنه ۱۰۴۸ هـ^۱

به نظر نویسنده (داحه الصدور): «استقامت مملکت به چهار کس ممکن بود. چنانکه تخت به چهار پایه قائم شود. اول قاضی عادل که در امضای احکام شرع رعایت جانب حق کند و به محمدمت و مذمت خلق مایل نباشد و ستایش خواص و نکوهش عوام، او را دامن گیر دیند. دوم صاحب دیوانی که داد مظلوم از ظالم و انصاف ضعیف از قوی بستاند. سوم دستوری ناصح که قانون بیت المال از حقوق خراج و جزیه الیهود به وجه استقصا بستاند و ظلم روا ندارد. چهارم و کلایئی و حجابی که اخبار درست و راست آنها کنند و از صدق نگذرند و تقوی کسی را دست دهد و میسر و ممکن گردد که یا دینداری بود که از عذاب بترسد یا کریمی که از عار اندیشد یا عاقلی که از عواقب پرهیزد.»^۲

اصلاحات قضایی
ملکشاه سلجوقی

«از اموری که در سلطنت ملکشاه مورد نظر قرار گرفت، یکی تنظیم کار قضاات بود، چه اختلاف نظر قضاات در کیفیت دادرسی و قبول نفوذ و تأثیر عوامل مختلف باطنی و ظاهری در کیفیت امور قضایی از پیش مشکلاتی بوجود آورده بود، که اهم آنها طرح دعاوی کهنه مربوط به اسناد قدیمه بود. اشخاص، با ارائه اسناد و بنجاقهای کهنه و اقامه شهود، شالوده مالکیتهای مسلم را سست می کردند. ملکشاه با ارشاد خواجه نظام الملک دستور العملی برای قضاات صادر کرد که از قبول دعاوی کهنه امتناع ورزند و به طور کلی هر گونه سند و دعاوی را که سی سال از آغاز تاریخ آن می گذشت، برای طرح در محضر قاضی غیر قابل قبول شمارند... و تعیین و تأیید قضاات از طرف سلاطین سلجوقی سبب شده بود که در شهرهای بزرگ ایران از نسل برخی از قضاات معروف مانند خانواده صاعدی در نیشاپور و خاندان ترکی در اصفهان و ابوالشواب در بغداد جماعتی نسلاً بعد نسل مقام قضاوت داشته باشند.»^۳

برای آشنایی بیشتر با اوضاع اجتماعی و قضایی آن روزگار، قسمتی از نامه حکیم سنایی به حکیم عمر خیام را ذیلاً نقل می کنیم:

۱. اسنادنامه های تاریخی پیشین، ص ۴۶. و نیز ر.ک ۱۵۰ سند تاریخی از جلایریان تا پهلوی، به اهتمام سرهنک قائم مقامی.

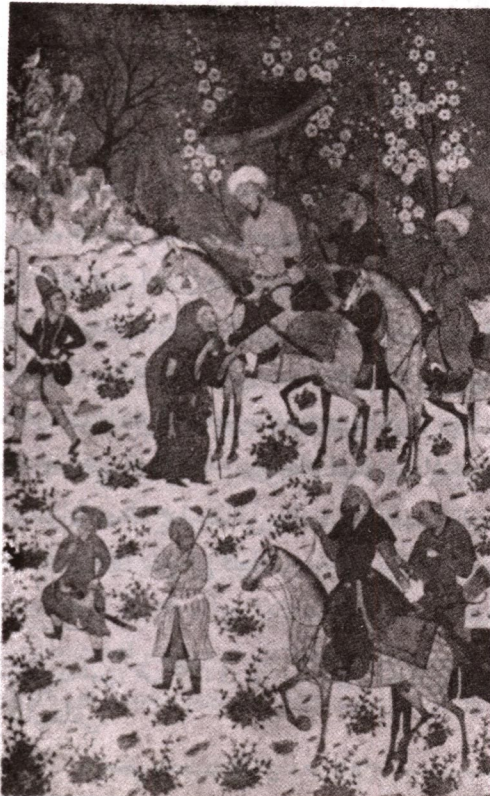
۲. داحه الصدور در اوندی، به تصحیح محمد اقبال، ص ۳۸۷.

۳. محیط طباطبایی، دادگستری در ایران، ص ۲۳ (به اختصار).

نامه حکیم
سنایی به عمر خیام

از این نامه چنین برمی آید که سنایی به نیشابور رفته و در کاروانسرای منزل گرفته بوده است و شاگردی (یعنی نوکر و خادمی) همراه داشته است. در آن کاروانسرا يك دزدی اتفاق

می افتد و هزار دینار طلا از دکان صراف می زنند، تهمت بر غلامی هندو می افتد و او را می گیرند و چندان چوب می زنند که ناچار مقر می آید که سه من دزدیده ام و آن را به نوکر خواجه سنایی داده ام. این خادم را نیز می گیرند و زحمت زیادی برای حکیم سنایی فراهم می آید، چنان که در مدت يك ماه و نیمی که این گفتگو درین بوده است، سنایی مشرف به این می شود که خود را بکشد، و بدتر آن که شاگرد یا خادمش هم تقاضا و توقع از او داشته است که در حمایت او سخنی بگوید. عاقبت، حکیم سنایی تاب آن نامالیقات را نیاورده، نیشابور را ترك می کند و به هرات می رود. نوکر او در نیشابور چون از حمایت خواجه خود مأیوس می شود، می گوید که من آن هزار دینار را به خواجه سنایی داده ام. صراف نامه ئی درین خصوص به حکیم سنایی نوشته آن را توسط قاصد مخصوص روانه



پیر زنی شکایت نامه خود را به سلطان سنجر می دهد

می‌دارد.. سنایی جوابی تند و تیز به صراف می‌نویسد. ضمن مکتوبی، هم دوستانه و هم متوقعانه به خدمت خیام می‌نویسد و اندکی هم تحکم و بزرگواری به کار می‌برد که هر چند به معنی من از تو بزرگترم، در این موقع به معاونت تو محتاجم، آخر، کلام تو در آن شهر مقبول و نافذ است، به آن صراف ملعون بگو که من اهل این نیستم که هزار دینار او را بدزدم، نتیجه دعوی و مکاتبه او را نمی‌دانیم.

در اینجا جمله‌ئی چند از این دو نامه تاریخی برای اطلاع خوانندگان نقل می‌شود در نامه سنایی به صراف، پس از مقدمه‌ئی چنین آمده است: «... بترس از حسرت روزی که حسرت سود ندارد و می‌پوش بر خدای تعالی رازی که بر حضرت لایحفی علیه‌ش. پوشیده نیست و بدان داننده دانیان، که من تا آن امانت که گواهی آن و حملها انسان است قبول کرده‌ام، امانت هیچ دزد برای مزد نپذیرفته‌ام و تا بر عقبه السلام متکا ساختم بر هیچ ناهمتا و ناهمواری سلام علیک نداشته‌ام، به نقاشان خیال مغرور مشو، فرایشان محال را مهجور مکن و در راستکاری کوش تارستگاری یابی.»

و ضمن نامه مشروح تری به حکیم عمر بن خیام می‌نویسد: «... معلوم مجلس است از واقعه و قیعت آن صراف که... به تلقین شیاطین و تعلیم مستی بی‌دین گنج خانه قناعت ما را به تاراج می‌داد و کنج عافیت ما را خراب می‌کرد، یک دم با جوهر آدم مشورت نکرد و یک لحظه با مردی آشنا نشد و یک چشم زخم با شرع و عقل و تدبیر نیندیشید، همی او بود و تلبیس رفته ابلیس و غرور مستی بی‌نور، عنان دل به دست الخناس داده تا به خانه یوسوس فی صدور الناس، در لوح خیال او نقشهای محال می‌کردند و او بر آن عشو هها گوش داشت و تعریف انما النجوی من الشیطان فراموش کرده و بحسبون انهم مهتدون دست در آن گوش کرده و مرا در آن مدت یک ماه و نیم هم خواب از چنگ او گریخته و هم آب از تنگ او ریخته، از آنجا که ضعیفی مزاج است بارها خواستم که این بارها از خود بیفکنم و خجری بر حنجره خویش نهم و این عندلیب روحانی را از تنگی و بند، نجات دهم و این مخدره ظلمانی را هم به پرده غیب باز فرستم، اما طیب آفرینش دستوری نداد و عقل مرشد اجازت نفرمود قفس سلطان را به فرمان شیطان شکستن و صدف در شرف را از تنگ مستی ناخلف شکافتن. و عقل مرشد هر لحظه این بیت بر جان من می‌خواند:

به شهری کامدت در کار سستی، تحوّل قلتبان، آخر نرستی!

و رحمته للعالمین مرا بدین کلمه ارشاد می‌کرد سافروا نصحو تغنموا، به عاطفت و رأفت این هر دو، خود را از ظلمات اسکندری به عین الحیات خضری رسانیدم و شرح آنچه‌ائمه و قضات و سادات هرات و اواسط الناس و عوام این شهر به استقبال و اقبال و مراعات با من کردند در حد و عد نیاید.

... من متعجب از سکون صلابت تو که چندین محیلان در شهر، و ذوالفقار زبان تو در نیام و چندین فساد در جواریت تو بر طاق، توقع این عاشق صادق آن است که چون نوشته بدان، پیشوای حکیمان رسد، در حال به ذوالفقار زبان، حیدر وارسرشان بردارد... باری، عز اسمه داند که از اکنون تا قیامت حاصل این مالیخولیا جز آن نباشد که دینارش به دیوان عوانان خرج شود و دینش به دست دیوان تلف، تا این جا زرد روی باشد و آنجا سیاه روی و بگویندش که هان الفتنة نائمة لعن الله من ايقظها، خویشتن از زخم لعنت صیانت کند و خصوصت اینجا با سلطان داند و آنجا با سبحان... والسلام عليك الف الف به محمدا وآله!»

تدبیر يك قاضی: در باب سی و یکم قابوسنامه ضمن بحث از علم دین و قضا می نویسد: شخصی نزد ابوالعباس رویانی که قاضی القضاة طبرستان بود، از شخصی به صد دینار شکایت برد، قاضی از وی گواهی خواست، گفت ندارم. قاضی گفت: «پس طرف تو را سوگند می دهیم.» مدعی گفت: «سوگند بده که سوگند به دروغ می خورد و باک ندارد.» قاضی گفت: «چاره نیست.» مدعی زار بگریست و از قاضی استمداد جست. قاضی تفصیل ماجرا پرسید، مدعی گفت: «این شخص دوست قدیمی من است و چون عاشق بی قرار کنیز کی بود و پول نداشت، من به او صد دینار دادم تا کنیز را بخرد و یک ماه با او باشد و پس از یکماه بفروشد و پول مرا بدهد.» قاضی گفت: «کجا نشسته بودی؟» گفت: «زیر درخت.» قاضی گفت: «چون زیر درختی بودی چرا گفתי گواهی ندارم؟» مدعی را گفت که این مهر من بیر و درخت را بگویی که این مهر قاضی است، می گوید که بیا و گواهی که برتست بده! قاضی به حکمهای دیگر مشغول شد... ناگاه در میان حکمی که می کرد، روی به سوی آن مرد کرد و گفت: «فلان آنجا رسیده باشد؟» گفت: «نی هنوزای قاضی، و قاضی به حکم مشغول شد...» قاضی گفت: «اگر این زر از وی در زیر آن درخت نگرفته ای، من که از تو پرسیدم که این مرد به درخت رسیده باشد؟ گفתי نی هنوز... چرا نگفتی که کدام درخت و من هیچ درخت نمی شناسم؟...» پس آن مرد را الزام کرد و زربستاند و به خداوند داد...

پس همه حکمها را از کتاب نکنند، از خویشتن باید چنین استخراجها کنند و تدبیرها سازند.»^۲ آقای مهدی محقق ضمن مطالعه در اصطلاحات اداری و دیوانی تادیخ بیهقی راجع به مصطلحات دیوان قضا و مظالم چنین می نویسد:

۱) مجلس قضا: «چون جمعی برخواست آن قضاها به مجلس قضا و... بردند»

۱. مجله یغما، مرداد ۲۹، ص ۲۱۵ به بعد.

۲. فروزانفر، قابوسنامه، به اهتمام عبدالمجید بدوی.

مجلس قضا محلی بود که امور دادرسی در آنجا صورت می گرفت.

۲) مجلس مظالم : « و در هفته دو بار مظالم خواهد بود... مجلس مظالم محلی بود که مردم شکایات خود را به آنجا می بردند. ماوردی مظالم را چنین تعریف کرده است : « و نظر المظالم هو قودا المتظالمین الی التناصف بالرهبة و زجر المتنازعین عن التناحد بالهیبة ».

۳) قصه: به معنی نامه شکایت و تقاضاست که امروز اظهارنامه می گویند. «یک روز به مجلس مظالم نشسته بود و قصه ها می خواند.»

۴) قاضی القضاة: «و این احمد مردی بود که با قاضی القضاتی وزارت داشت.»
۵ و ۶) مزکی و معدل : مزکیان و معدلان کسانی بودند که در مجلس قضا حکم به تزکیه و عدالت شهود می کردند. «مردی سی و چهل اندر آمدند مزکی و معدل.»
ناصر خسرو گوید:

اینان که دست خویش جو تشپیل کرده اند اندر میان خلق مزکی و داورند
دشمن عدلند و ضد حکمت اگر چند یکسره امروز حاکمند و معدل^۱

شادروان فروزانفر نیز در حواشی بهاه ولد به پاره‌ئی اصطلاحات دیوانی و قضائی قرون وسطا اشاره کرده است:

امیرداد: ظاهر آکسی که اجرای او امر شاه در روز مظالم و یا تصدی امور مظالم به عهده او بوده است ، بدین عنوان خوانده می شد : « امیرداد حبشی بن التونناق که در سال ۴۹۰ از جانب برکیارق بن ملکشاه (۴۹۸ - ۴۸۵) امارت خراسان یافت (ابن الاثیر حوارث، سنه ۴۹۰) و امیرداد ابو بکر بن مسعود که نظامی عروضی نام وی را در حکایتی دوبار آورده است (چهارمقاله، طبع تهران، ۱۳۳۶، ص ۶۹-۹۸) و از عبارت متن که این کلمه به صورت اضافه آمده نیز معلوم می شود که عنوان مذکور نشانه یکی از مشاغل درباری یا دیوانی است . مانند «امیربار» و میرشکار و «میر آخور» و دادبک (مرکب از فارسی و ترکی) تعبیر دیگر است از آن، و حبشی بن آلتونناق را دادبک نیز خوانده اند.»^۲

عوان - اعوان «به معنی سرهنگ دیوان و مأمور اجرای دیوان قضا، و حسبت و عوان خود به احتمال قوی مخفف اعوان است، یعنی یاران

۱. بادنامه ابوالفضل بیهقی، ص ۶۲۳.

۲. فروزانفر. حواشی بهاه ولد، جزء ۴، ص ۲۱۳.

که اصطلاحاً نزد ارباب دیوان اطلاق می شده است، بر کسی که اجرای اوامر دیوان بر عهده او بود.

مگوی خیره که چون رسته شد فلان اعوان

مگوی خیره که چون برده شد فلان ابدال

قطران تبریزی

زان عوانان نهان افغان من !

می زند او را که هین او را بزین،

« برخلاف مشاغل عمومی و کشوری که نامسلمانان، نظیر

پارسیها، یهودیان و مسیحیان، نیز می توانستند در آن شرکت

جویند، قاضیگری و رسیدگی به دعاوی مردم منحصرأ به مسلمان

و اگذار می شد و پیروان ادیان و مذاهب دیگر. از گروه خودشان

یکی را برای قاضیگری و دادرسی برمی گزیدند. در ممالک اسلامی، خلیفه شخصاً از میان

جمعی از مجتهدان، يك نفر را به عنوان قاضی برمی گزید. هر قاضی ممکن بود روزانه،

پنجاه پرونده رسیدگی و دادرسی کند. محضر قاضی در مسجدهای بزرگ یا مسجد جامع

قرار داشت و جریان دادرسی علنی بود. غیر از دعاوی مربوط به صاحب منصبان عالی رتبه،

قاضی به کلیه اختلافات رسیدگی می کرد. در دستگاه خلفای فاطمی مصر، مهمترین محاکم

قاهره قدیم در جامع عمرو عاص تشکیل می شد. قاضی القضاة با جامه نئی سیاه و کلاه

مشکی و بلند و شمیری مخصوص در مقر خود که از بالشهای ابریشمین پوشیده شده بود،

جلوس می کرد و در اطراف او سوگند خورده ها و پنج مأمور اجرا و چهار عضو دفتری، هر

يك در جای مخصوص خود می نشستند.

سابقاً طرفین دعوی، در مقابل قاضی می ایستادند و طرح دعوی می کردند، ولی از

قرن دهم میلادی همه اصحاب دعوی، اجازه نشستن داشتند. حقوق کارمندان قضائی به قرار

زیر بود:

در سال ۹۱۲ میلادی رئیس دفتر قاضی در بغداد هر ماه سیصد سکه طلا، مأمور اجرا

صد و بیست سکه، داروغه و محتسب که در مدخل محکمه به دعاوی کوچک رسیدگی می کردند

همه ماهه صد سکه طلا حقوق می گرفتند. غیر از قاضیگری، شغل دیگری در محاکم بود به نام

عدلگری که صاحب آن در محاکم و دادرسیها در حکم مصدق و معترف در جریان دادرسی

شرکت می کرد. در آغاز امر شرافتمندترین افراد از طبقه متوسط و بورژوا به مقام عدل انتخاب

می شدند. از قرن نهم به بعد محاکم هر شش ماه يك بار اشخاص ذیصلاح قلمرو خود را

به منظور عدلگری معرفی می کردند، چنان که در بصره که بندرگاه و مرکز بازرگانان و

بورژوازی بود، سی و شش هزار نفر به نام عدل یا فرد صالح معرفی شدند.

ولی فقط از نیمی از این عده به منظور عدلگری دعوت به عمل می آمد. در قرن دهم عدلگری هم به صورت شغلی در آمد، و معمولاً عدول از طرف خلیفه وقت انتخاب می شدند. در سال ۹۱۲ یک هزار و هشتصد نفر به عنوان عدل در بغداد انتخاب شدند، در حالی که خلیفه الحاکم بامر الله در مصر برای سراسر مصر ۱۲۵۰ نفر از شخصیت‌های محلی را به عدلگری انتخاب کرد. با گذشت زمان، شغل عدل به ابتدال گرایید و این مقام در معرض خرید و فروش قرار گرفت، به طوری که از این پس برای احراز این مقام، شرافتمندی و حسن سابقه دیگر ضرورت نداشت، بلکه فقط ثروت و علاقه زمامداران وقت برای انتخاب اشخاص به این سمت، کافی بود که یک پارسی، یهودی، صابی، قبطی یا نستوری برمسند عدلگری جلوس کند. از این دوره به بعد بازرگانان، تجار بزرگ و صرافان باجدیت، تکاپو می کردند تا عنوان افتخار آمیز «عدل» را به کف آورند.

بعضی به غلط تصور کرده اند که در ممالک اسلامی شغل وکیل دادگستری وجود نداشته است. بی شک توجه این اشخاص بیشتر معطوف به وضع اجتماعی ممالک اسلامی در قرن نوزدهم بوده است. در حالی که ما مدارک و اسناد بسیاری در دست داریم که در قرن یازدهم و دوازدهم، نه تنها در ممالک اسلامی، شغل وکالت عدلیه وجود داشته، بلکه نیمکت وکلای دعاوی همواره از عده ئی وکیل زاید احاطه شده بود.

ابن الاخوه می نویسد که «کثرت عده وکلای عدلیه بلاد مصیبت عصر ماست، زیرا که اکثر آنها مردمانی فاسد و مغرضند، از دو طرف دعوی پول می گیرند و از قدرت بیان و اطلاعات حقوقی خود، برای به کرسی نشاندن دعاوی بی اساس استفاده می کنند. گاه جانب حق را برای تأمین منافع خصوصی نادیده می گیرند، با تلاش و تکاپوی خود در محاکم، وجدان و فکر قاضیان را از حق منحرف می سازند.»

سپس ابن الاخوه می نویسد: «هر مرافعه و دعاوی بدون وکیل زودتر رسیدگی می شود. چنان که امروزه (مقصود قرن سیزدهم است) حتی الامکان، قاضیان از دعوت وکلا، خودداری می کنند، مگر در مورد کسانی که به علت بیماری، پیری و به خاطر این که زن هستند، آمدنشان در محاکم امکان پذیر نیست. هنگامی که در یک دادرسی پای مجنون یا صغیر در میان باشد، قاضیان مکلفند خودشان یک نفر را به نام وکیل انتخاب کنند.» صحت گفته های ابن الاخوه پس از فساد و انحراف طبقه بورژوازی و در اواخر قرون وسطا بیش از پیش به چشم می خورد. زیرا در این دوره طبقات متمتع جامعه اسلامی قدیم در عین غنا و ثروتمندی، از این که عده ئی به نام سردفتر (صاحب محضر)، عدل و وکیل دعاوی دورادور آنها باشند، لذت می بردند.

ابن الاخوه می نویسد: «در روزگار ما (قرن سیزدهم میلادی) عده زیادی از مسلمانان به فرا گرفتن علم حقوق مشغولند و می کوشند تا در علوم قضائی استاد و زبردست شوند

به حدی که امروز کمتر ناحیه‌ئی می‌توان یافت که از چندین مفتی و حقوقدان بی‌نصیب باشد.»

این آشفتنگی و ازدحامی که ابن‌الاکوه از آن شکایت می‌کند، ناشی از این بوده که کسبه نجز، کارگران و حتی کشاورزان همواره آرزو داشتند که فرزندان خود را به فرا گرفتن علم حقوق و ادار کنند. از طرف دیگر کلیه کسانی که شغل آزاد داشتند، یا سمت و موقعیتی در سازمانهای دیوانی احراز کرده بودند، سعی می‌کردند که فرزندان را به جای خود بنشانند. مخصوصاً قاضیان در این مرحله توفیق بیشتری کسب کردند و درحقیقت سلسله‌ئی تشکیل دادند. چنان که در قرن نهم و دهم از خاندان ابوالشوارب در طی دو قرن، هشت قاضی‌القضات و شش قاضی درجه دوم کارمحاکم را اداره می‌کردند. ابو برده نیز از سال ۹۴۷ میلادی به بعد منصب قاضی‌القضات شیراز را منحصر به خاندان خود کرد، و از سال ۱۰۱۰ که یکی از اعضای این خانواده قاضیگری شهر غزنه را در افغانستان فعلی برعهده گرفت، اولادش تا دو قرن برسر این کار ماندند.

افراد این خاندان موقع شناس و سازشکار بودند و خود را با کلیه نوسانات سیاسی هماهنگ می‌ساختند.

همین خاندان ابو برده، طی سه قرن یعنی از قرن دهم تا قرن دوازدهم میلادی شغل سرقاضیگری و کدخدایی شهر شیراز را توأمأ در دست داشتند و در این دوره سرای آنها هم‌کاخ دادگستری و هم شهرداری شیراز بود، به طوری که ابن‌البخی متذکر شده است، در کاخ دادگستری این خاندان، سوابق و پیشینه‌ها و پیشوایان و صورت مجلسها و پرونده‌های چند قرن بایگانی و ضبط شده بود. مردم می‌گفتند که این خاندان در کار خود مهارت و استادی دارند. و به طرز رفتار قضات درجه دوم، سوگندخوردگان، سردفتران و وکلای دعاوی با مردم، با دقت نظارت و رسیدگی می‌کنند و علاوه در فارس به هر شهری که قدم می‌نهند، دادگستری آنجا را در اختیار خود می‌آورند. در قاهره قدیم شغل سرقاضیگری (= قاضی‌القضاتی) هشتاد سال در خاندان النعمان باقی ماند، به محض این که یکی از افراد این خانواده‌ها قاضیگری منطقه‌ئی را در دست می‌گرفت، سعی می‌کرد که نه تنها کلیه مراکز قضایی قلمرو خود را منحصرأ به دست ایادی و عمال خویش بسپارد، بلکه کوشش می‌کرد، که در کشورهای مجاور نیز عمال خود را به کار قضا بگمارد، چنان که سرقاضیان قاهره قدیم، در عصر خلفای فاطمی تمام محاکم شام و حجاز و یمن را تحت اداره و تصرف خود در آورده و دولتهای وقت نه تنها با این کارها مخالفتی نمی‌کردند، بلکه برای تأمین منافع سیاسی خود با این نوع اقدامات روی موافق نشان می‌داد. زیرا که قاضیان و فرودستان آنها عموماً از یک «مذهب» یا حزب سیاسی بودند و دولتها سعی می‌کردند که فقط آن حزب مورد نظر خود را در همه جا دست‌اندرکار دارند، و مفتیان یعنی

استادان حقوق را که از آن حزب بخصوص نیستند از کارها دوردارند و به طور غیرمستقیم از پیشرفت آنها مانع آیند، و به زبان دیگر احزاب غیر دولتی را پرورش ندهند...»
 در فارس نامه ابن بلخی ضمن شرح «گشادن مسلمانان پارس را»، می نویسد: «... و در پارس تا اسلام ظاهر شدست، همگان مذهب سنت و جماعت داشته اند و مبتدعان آنجا ثبات نیابند و تعصب مذهب گبری ندانند و برخصوص تا جد اول از آن این قاضی القضاة ابو محمد، کی اکنون قاضی شیرازست به پارس افتاد، نظام دین و سنت نگاه داشت، و قاعده نهاد سخت نیکوکار شرع را، و نسب او چنین است کی به دارالخلافة مقدس مجدها-
 لله به عهد راضی رضوان الله علیه قاضی بود. نام او ابو محمد عبدالله بن احمد بن سلیمان بن ابراهیم بن ابی برده الفرازی که یگانه جهان بود، در علم و ورع و از بنی فراهه بود، قبیله ئی است از قبایل عرب و هشتاد پاره تألیف دارد در علم دین و از حضرت خلافة، قضای پارس و کرمان و عمال و تیز و مکران بدو دادند و در آن عصر کسرمان به حکم ابوعلی بن الیاس بود و از نیکوسیرتی او چنان بود کی چون دیلم بیامد و پارس بگرفتند، و بعد از آن کرمان بگرفتند، او را تمکین تمام دادند و هرگز مال نیندوختی و جز بر بهیمه مصری ننشستی به روزگار عضدالدوله.

عضدالدوله او را تجربه بسیار کرد و چون دانست کسی بی نظیر است، حرمتی نهاد او را سخت بزرگ، و این قاضی ابو محمد فرازی پنج پسر داشت، ابووزر و ابووزهیر و ابوطاهر و ابوالحسن و ابونصر. و ازین جمله این پنج پسر ابووزر و ابووزهیر به کرمان به دهقانان معروف و ابوطاهر نایب پدر بود در قضای کرمان و این قاضی محمد بود کی به رسولی کرمان به درگاه اعلی اعلاالله آمده بود درین سال و ابوالحسن و ابونصر هر دو همیاز بودند در قضای پارس. پس پسر عضدالدوله ابوالحسن را به رسولی به غزنه فرستاد و چون سلطان محمود او را بدید و علم و ورع و نیکوسیرتی او بیازمود، رها نکرد کی باز گردد و قضای غزنه بدو داد و اکنون نسل او مانده است و قضات غزنه ایشان اند. و ماند ابونصر کی پسر کهمین بود و او جد اول است از آن این قاضی پارس و مردی بوده است با کمال عقل و وفور علم و فضل و او را وصلت بود با چندان «مرداسیان» کی رئیسان بودند. و این ابونصر قاضی پارس و او را پسری آمد عبدالله نام از دختر مرداسیان، پس قضای پارس به میراث پدر و ریاست آن ولایت به میراث خاندان مادر بدو رسید، و این عبدالله جد این قاضی بود، کی اکنون است و از آن عهد باز، قضا و ریاست پارس همچنان در خاندان ایشان است به حکم ارث و استحقاق و قانون قضای پارس همچنان نهاده اند کی

به بغداد است کی اگر صدسال باز حجتی نبشته باشند نسخت آن در روزنامه‌ها با مجلس حکم مثبت است و هرگز در خاندان او هیچ از نواب مجلس حکم و ریاست و دبیران و کیلان، يك درم سیم از هیچ کس نستانند...»

تشکیلات قضایی در ایران

در ایران بعد از اسلام، به طوری که از فحوای کتب و آثار مربوط به این دوره بر می آید، عمل قضا و دادرسی به وسیله نمایندگان دین و دولت صورت می گرفت و دولت در عزل و نصب و نظارت در اعمال آنها آزادی کامل داشت. معمولاً در شهرها يك یا چند نفر به نام قاضی به دعاوی حقوقی یا جزایی مردم رسیدگی می کردند و در رأس قضات هر منطقه شخصی به نام «قاضی القضاة» قرار داشت، و هنگام معاملات و خرید و فروش اراضی و اموال و قرض. قبالتی تنظیم می شد و گواهان عادل صحت آن را تأیید می کردند، و ظاهراً این گونه معاملات در دفتری ثبت می شد که در صورت لزوم مورد استناد قرار گیرد. محررین و نویسندگان اسناد در ممالک اسلامی باید اولاً به احکام معاملات و فقه اسلامی احاطه کامل داشته و ثانیاً باید به زیور عدل آراسته باشند و هرگز از یکی از طرفین معامله جانبداری نکنند.

مسئولیت محررین اسناد

مفسرین عامه و خاصه معنی عدالت، در کتابت اسناد را به وجوهی مختلف ذکر کرده اند، و ما به اختصار، تفسیر طبری را در مجمع-البیان از مفسرین خاصه و تفسیر امام فخر رازی را در تفسیر کبیر از مفسرین عامه نقل می کنیم. طبری در مجمع البیان چنین می فرماید: مراد از عدل در کتابت اینست که نویسنده سند مدانیه یا بیع را بین متعاقدین به راستی و انصاف و حق بنویسد از اوصاف و مقدار و خصوصیات مورد معامله چیزی نکاهد از لحاظ مدت در معاملات مؤجله و تصریح شرایط در معاملاتی که دارای شرایطی است و انطباق آن با قوانین و اصول و صراحت عبارت در منظور متعاملین و احتراز از جملات مبهم و اضافی، دقت کافی بنماید که موجب ضرر متعاملین نشود.

امام فخر رازی در تفسیر کبیر خود معنی عدالت در کتابت را به چهار وجه نقل می کند :

وجه اول، می گوید مراد از عدل در کتابت آنست که نویسنده سند را بنحوی بنویسد که در خصوصیات و مقدار مورد معامله کم و زیاد نشود و بنحوی رعایت مواد معین قانون بشود، که سند، صالح برای تأمین حق متعاملین عند الحاجة بوده باشد.

وجه دوم، آنکه اگر نویسنده فقیه و عالم در احکام معاملات باشد، بر او واجب است

نوشته را بنحوی بنویسد که در نکات دقیقه فقهی، جانب یکی از متعاملین را دون دیگری نگیرد و توانایی خود را به نفع یکی، دون دیگری به کار نبرد. بلکه ناچار است با نظر تساوی و عدالت در تنظیم سند با متعاملین رفتار نماید، به نحوی که طرفین مصون از ابطال حق خود باشند.

وجه سوم را علامه رازی از فقها نقل می کند به این که نویسنده باید در مسائل خلافی قول متفق یا مشهور را در سند اعمال نماید، بنحوی که از قضات مسلمین کسی نتواند راهی برای ابطال سند به دست آورد و رأی فقیه دیگری را مستند قرار دهد. این وجه در حال حاضر مصداق پیدا نمی کند، زیرا در تمام کشورهای اسلامی و ایران، قوانین مدنی رسماً تصویب، و قول مشهور فقها، در قوانین مدنی اقتباس شده است.

وجه چهارم آنست که نویسنده از استعمال الفاظ مجمل و مشتبه در سند احتراز جوید، زیرا ممکن است در محضر فاضی اختلاف در معنی لغات واقع شده و موجب تضییع حقی شود...

به نظر رازی نویسنده سند نباید تنها فقیه و عارف به اقوال و آراء مکاتب مختلف فقهی باشد، بلکه باید ادیب و نویسنده بی توانا باشد تا بتواند بین الفاظ و لغات متشابه فرق بگذارد و از نوشتن جملات و عبارات مجمل و مبهم و دو پهلو احتراز جوید، چه غالباً همین سهل انگاریها و غرض ورزیهای سردفتران سبب طرح دعاوی حقوقی در مراجع قضایی می شود و چه بسا حذف کردن یا اضافه نمودن يك کلمه مفاد يك سند را دگرگون می سازد.^۱

در معاملات استقراضی، وجهی به عنوان سود پول به قرض دهنده می دادند «... این ششصد دینار بده و قباله به هفتصد دینار بستان، به گواهی عدل که چون وقت ارتفاع باشد با تشریفی نیکو به تو رسانم.»^۲

قباله فارسی از قرن ششم: شادروان مجتبی مینوی در پیرامون این قباله می نویسد: «قطعه ئی از يك قباله بیع زمینی که شاید در اراضی ترکستان شرقی واقع است در سنوات ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۱ میلادی در ناحیه ختن در دشت تقلا مکان در میان اسناد و مکاتیبی یافت شده که در خاک مدفون بود و دکتر هورنله آنها را به دست آورده بود و این قباله به فارسی نوشته شده است. و یک نیمه آن از طول پوسیده و از میان رفته بوده است. از نیمه موجود بنده سوادی برداشته ام که در آن همه خصوصیات و شکل خط و نقطه ها را چنان تقلید کرده ام

۱. جمال الدین جمالی. سردفتر دد اسلام، ص ۳۰ به بعد.

۲. سیاستنامه، ص ۵۷.

که می توان گفت در حکم عکس آن سند است...

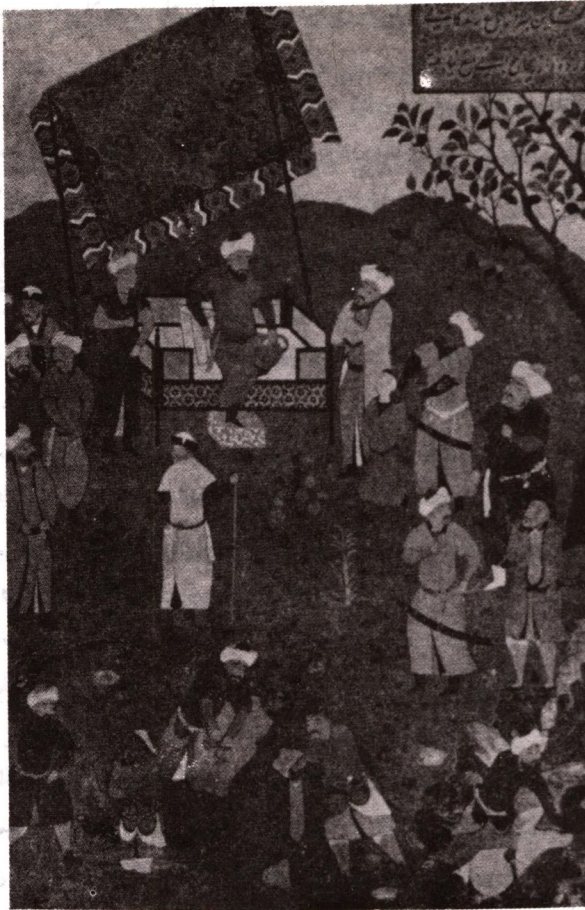
بسم الله... این خطیست کی نبشته آمد به مشهد این مردمان... حسین بن لنکو کوهی به حال تندرستی... بهروستای درنکو پنج خروار تخم زمین... یحیی ابن ایوب را فروختم بهای تمام یا قتم زمین به... و دست من از این زمین کوتاه شد از ملک من... زمین فروشنده حد دوم جوی کلا آسیا حد سیوم... محمود و احمد و این [؟] چهار حد بیع مسلمانان به درستی است و در اسلام... بیرون کردم از امروز باز ملک یحیی گردید... پس ازین فرزندان... خصومت کند، آن همه زور است و بهتانست و باطلست... بیرون آمد... و از حجت باشد به تاریخ سال بر پانصد و یک از هجره النبوی علیه... شهد بذک زکریا بن لنکو کوهی شهد بذک حسن بن لنکو کوهی شهد بذک یعقوب بن سرکوسباشی شهد بذک عمر بن قتلغ سباشی... شهد بذک محمود بن قتلغ سباشی شهد بذک... بن قتلغ... شهد بذک یونس بن لیوا...»

وظایف قاضی

و دستیاران او

«احقاق حق و دفع باطل و امر به معروف و نهی از منکر در سده اول و دوم بر عهده کسانی بوده که بر مسند قضائی نشستند. ایفای چنین وظیفه دشوار و کشداری، مقتضی وجود قدرت اجرایی بود و در ابتدا کار شرطه (شهربانی) که وسیله اجرایی بود، از وظیفه قاضی جدا نبود، ولی بعداً تفکیک شد و در مقابل، حفظ حقوق ایتم و نگهداری مال کسانی که غایب بودند و امر نظارت بر بیت المال مسلمین بر عهده قاضی محول بود. علاوه بر آنها، نظارت بر ضرابخانه و تشخیص عیار زر و سیم مسکوکات به اعتبار حراست از بیت المال، گاهی سر بار کار قاضی می شد.

دستیاران قاضی: نواب قاضی کسانی بودند که هر گاه بر مسند قضا می نشستند، کار قاضی را انجام می دادند. در صدر اسلام عامل اجرای اوامر قاضی و ناظم مجلس قضا را جلو از می گفتند، بعدها که حوزه کار قضا وسیعتر شد، عده بی کمک به نام عوان به یاری او برخاستند. بعد از آن که ثبت و ضبط مدارک و اسناد امری ضروری گردید نویسندگان به این کار منصوب شدند به نام کاتب دارالقضا که علاوه بر لیاقت و کفایت، از اطلاعات قضایی نیز بی نصیب نبودند، سرپرستی از بیت المال و دارالضرب و مجلس قضا و صندوق امانات، قاضی را ناگزیر از انتخاب اشخاص درستکاری می کرد که آنان را امنای قاضی می گفتند. افرادی که در عرض و اقامه شهود و ارائه بینه دخالت داشتند، وکیل قاضی خوانده



شفاعت وزیری به نفع محکوم

مینیاتور مربوط به قرن یازدهم (۱۷۲۰ میلادی) و از حکایات گلستان الهام گرفته است.

می‌شدند و اینان بودند که احیاناً موجبات وحشت و نفرت مردم را از مراجعه به قضات فراهم می‌آوردند.

بعد از وکلا، شهود بودند. در ابتدا، هر کس نسبت به هر امر اطلاع داشت، در محضر قاضی می‌گفت، ولی با توسعه شهرها افراد مخصوصی در پیرامون قاضی گرد آمدند که شهود خوانده می‌شدند و تعداد آنها گاهی به هزارها می‌رسید.

کسانی که می‌توانستند اعتماد قاضی را به عدالت شاهد جلب کنند معدل خوانده می‌شدند و در موردی که صلاحیت شاهد مورد اعتراض طرف دعوی قرار می‌گرفت،

کسی که می توانست به صلاحیت او نظر بدهد مزکی خوانده می شد که درحقیقت شاهد را تزکیه می کرد.

کثرت عوانان و وکلا و شهود و معدلان و مزکیان در پیرامون مسند قضا، کار قضاوت را متدرجاً از مجرای طبیعی خارج کرد. اثری بودن مقام قضا در بعضی از شهرها و مداخله متنفذین در کار دآوری و قضاوت موجب شکایت مردم شده بود...^۱

اهمیت شهادت شهود
در دوران قرون وسطا چنان که گفتیم ، غیر از اسناد و مدارك کتبی، شهادت شهود در اثبات دعاوی نقشی اساسی داشت .

شهادت انواع و اقسام مختلف داشت و ما- به ذکر چند نمونه آن مبادرت می کنیم:
«شهادت علمی ، یعنی کسی استنباط علمی و دانسته و فهمیده خود را بیان کند. در حالی که شهادت عینی عبارت است از بیان مشهودات که بد وسیله شاهد در محضر دادگاه اعلام می شود. قاضی به دو شاهد بدهد فتوی شرع... (سعدی)

شهادت سر بسته، گواهی و شهادتی را گویند که در آن شك و ریب و غرض نباشد و از روی راستی و اخلاص بیان شود، خاقانی گوید:

به يك شهادت سر بسته مرد احمد باش
که پایمرد سران اوست در سرای جزاء
شهادت فرخ، عبارت است از شهادت دادن کسی بر شهادت شخصی دیگر... در موردی شهادت شاهد فرخ، قبول است که شاهد اصلی در دسترس نباشد.

دیگر از انواع شهادت، شهادت ناحق، شهادت زور و شهادت دروغ است. شهادت یمین، گواهی است که مرد بر نابکاری زن خویش دهد... شهادتی را جرح کردن، یعنی طعن و تردید در درستی وصحت گواهی گواه... ناصر خسرو گوید:

اصل دین آموخت پیغمبر اگر منکر شوی

کافران را کشتن از بهر شهادت چیست پس؟

شهادت یافتن یعنی کشته شدن در راه حق...^۲

وضع شهود در عهد مستکفی
مسعودی می نویسد: « پس از آن که مستکفی بالله به خلافت رسید، بار داد، و از کار قاضیان پرسید و درباره شهود رسمی پایتخت تحقیق کرد و بگفت تا بعضی شان را بر کنار کنند و بعضی شان را از دروغ توبه دهند و بعضی را برقرار دارند و این به سبب چیزها بود که

۱. محیط طباطبایی. دادگستری در ایران ، ص ۲۵ به بعد.

۲. لغت نامه دهخدا ، ص ۹۳.

پیش از خلافت از آنها دانسته بود. قاضیان نیز فرمان او را در این باب کار بستند. قضای ناحیه شرقی بغداد را به ابو موسی حنفی داد و بر جانب غربی... ابی الشوارب اموی حنفی را به داوری برگزید.^۱

ابن اخوه بار دیگر از وکلای دادگستری و بی‌ایمانی آنان شکایت می‌کند و می‌نویسد: «و کیلانی که نزد قاضی هستند، مصلحت مردم را در نظر نمی‌گیرند و در روزگار ما بیشتر و کیلان سست عقیده‌اند و از هر کدام از طرفین دعوی چیزی می‌گیرند و صورت شرعی بدان می‌دهند و قضیه را متوقف می‌کنند، و بدین سان حق مردم ضایع می‌شود. اما اگر خود طرفین دعوی حاضر شوند، بی‌آن که و کیلی داشته باشند، حقیقت از لابلای سخنانشان بزودی آشکار می‌شود.»^۲

در دوران بعد از اسلام، کسانی که به حق و حقیقت پای بند بودند، فقط موقعی به حکم قاضی و فتوای مفتی و شهادت شهود کردن می‌نهادند که آنان عادل و راستگو باشند. به قول ابن اخوه «با گفتار دو تن گواه کسی کشته می‌شود، زنی حلال می‌گردد، گمراهی به هدایت تبدیل می‌شود و اموال منتقل، و حدود واجب می‌شود و کسی حق مخالفت با ایشان ندارد. از این رو بر گواه عاقل و واجب است که احکام شهادت را به کار بندد و برای کسب مقام و ثروت و انتقام جویی و حب و بغض از راه راست و بیان حقیقت غفلت نورزد. گواه باید آزاد، عاقل، بالغ، صالح، هشیار، با مروت باشد. بنا بر این، گواهی برده، بچه، کافر، دیوانه و فاسق در مراجع قانونی صدر اسلام مورد قبول قرار نمی‌گرفت و تقوی و پرهیزکاری شرط اساسی برای احراز این سمت بود...»^۳

در منابع تاریخی دوران قرون وسطا مکرر از دیوان مظالم و به‌مظالم نشستن و مجلس قضا و مجلس مظالم سخن به میان آمده است. و مراد از این جلسات که گاه در آنها امیر، سلطان و یا خلیفه و یا نماینده مخصوص او شرکت می‌کردند، رسیدگی به دعاوی و تظلمات مردم بود.

«عبدالملك مروان به شیوه سلاطین قدیم ایران روزی از روزهای هفته را اختصاص به رسیدگی حضوری به شکایات مردم از اعمال و مقامات دیگر و حتی قضات می‌داد، و خود در مجلس رسیدگی به

عبدالملك مروان
در دیوان مظالم

۱. مروج الذهب، ج ۲، ص ۷۲۹.

۲. آیین شهرداری، ص ۱۹۷.

۳. معالم القربه یا آیین شهرداری، ص ۱۹۹.

تظلمات می‌نشست و در موارد مشکل از فقها، علمای دین که پیش او حاضر بودند استشاره و استفاده می‌کرد.

تشکیل دیوان مظالم که در حقیقت وظیفه دادگاه‌های استینافی و انتظامی قضاة و دیوان کشور و شورای دولتی را انجام می‌داد، برای جلوگیری از تجاوزات ارباب قدرت و بستگان درگاه خلافت، وسیله بسیار مؤثری بود.^۱ با این که در عهد عباسیان بیش از پیش قدرت و استقلال قضایی سستی گرفته بود، با این حال قاضی شجاعی به نام محمد بن حسن شیبانی در موردی که هارون می‌خواست امان یحیی علوی را باطل کند و او را به قتل برساند، با نظر خلیفه مخالفت ورزید. ولی اکثریت قضات، حاضر به مبارزه و مقاومت در برابر خلیفه نبودند و غالباً چنان که گفتیم مردان متقی و با شخصیت، با چنین دستگاہی همکاری نمی‌کردند. در ایام قدیم رسم بوده است که گاه مظلومان جامه‌ئی کاغذین می‌پوشیده‌اند و موضوع دادخواهی و شکایت خود را بر آن می‌نوشتند و در پای علم داد می‌ایستاده‌اند تا حاکم شهر آنان را بشناسد و به دادشان برسد، اوحدی گوید:

بعد از این چون قلم به سر کوشم
جامه کاغذین فرو پوشم
حافظ گوید :

علم جامه، جمله قصه داد
کاغذین جامه به خوناب بشویم که فلک
و نذر او کرده غصه خود یاد
رهنمونیم به پای علم داد نکرد

گاه به قصد دادخواهی گل یا گاه به سر می‌ریختند و در مواردی که موضوع قتل در میان بود، پیراهن مقتول را بر سر چوب می‌آویختند.^۲

اعتراض عمومی: گاه مظلومین و دادخواهان بانگ اعتراضشان بلند می‌شد: «ناگاه جمعی از دادخواهان فریاد و نفیر به کرة اثیر رسانیدند.» (انوال سهیلی)

غیر از دادرسیهایی که از طرف امرا و سلاطین صورت می‌گرفت و پایه و مبنای قضایی و سازمانی نداشت، چنان که قبلاً به تفصیل گفتیم عده‌ئی از طرف شاه یا قاضی القضاة وقت در شهرستانهای مهم به کمک معاونین و کارمندان خود با توجه به موازین شرعی و قوانین فقه اسلامی به رسیدگی و حل و فصل دعاوی مشغول بودند. از حدود قدرت و اختیارات آنان چنان که قبلاً گفتیم در کتاب التوسل بغدادی و دیگر منابع به تفصیل یاد شده است.

۱. دادگستری در ایران، ص ۱۸ به بعد.

۲. د.ک. دیوان حافظ، به اهتمام انجوی شیرازی، حواشی، ص ۱۲۲. و نیز ر.ک امثال و حکم،

ج ۲، ص ۵۸۵.

۳. همان کتاب، ص ۱۲۲.

در آن دوره نیز، بازار رشوه و حق‌کشی رواج داشت. بنا این حال، قضات پاکدامن و شریفی بودند که با نهایت دقت و احتیاط به دعاوی رسیدگی و اظهار نظر می‌کردند.

در مواردی که دزدی و رشوه‌گیری قاضی از حد می‌گذشت، شاه یا فرمانروای محل، اموال او را به نفع خود مصادره می‌کرد و وی را از مقام قضا عزل می‌نمودند. غیر از قضات چنان که اشاره شد، شخص شاه، حکام، و سران سپاه نیز به اختلافات رسیدگی و بر حسب میل و تشخیص خود اظهار نظر می‌کردند.

**ارزش و شخصیت
قضات**

در دوران بعد از اسلام نیز قضات و داوران از دو حال بیرون نبودند، بعضی حامی حق و طرفدار مظلوم بودند و برخی دیگر برای حفظ مقام و موقعیت خود به هر عمل دور از عدل و انصافی تن می‌دادند. ضمن مطالعه متون تاریخی این دوران، گاه به سیمای رادمردان شجاع و با ایمانی بز می‌خوریم که با نهایت جرأت و جسارت در مقابل خداوندان پول و زور ایستاده و به هیچ قیمتی پای خود را از حریم عفت و شرافت بیرون نگذاشته‌اند. و گاه با قیافه‌ کسانی روبرو می‌شویم که جز کسب مال و مقام و اطفای شهوات و تمایلات شخصی هدفی نداشته‌اند و برای وصول به این هوسهای زودگذر از هیچ اقدامی فروگذار نکرده‌اند.

دو قاضی پاکدامن

ابوالحسن بن نصر بولانی و فرزندش از گرفتن کیسه‌های زر سلطان مسعود امتناع ورزیدند: ابوالفضل بیهقی در تاریخ معروف خود می‌نویسد: «سلطان مسعود بمن گفت: «دو کیسه زر - که هر کدام هزار مثقال زر است - از آغاجی خادم بستان و بنصر را بگویی که زرهاست که پدر ما رضی‌الله عنه از غزو (جنگ) هندوستان آورده است و بتان زرین شکسته و بگداخته و پاره کرده و حلال ترمالهاست، و در هر سفری ما را ازین بیارند تا صدقه خواهیم کرد، حلال بی‌شبهت باشد... می‌شویم که قاضی بست، ابوالحسن بولانی و پسرش بوبکر سخت تنگ دست‌اند و از کس چیزی نستانند و اندک مایه ضیعتی دارند. يك کیسه به پدر باید داد و يك کیسه به پسر، تا خویشان راضی‌متکی حلال خرنند و فراختر بتوانند زیست، و ما حق این نعمت تندرستی که باز یافتیم لختی گزارده باشیم.» من کیسه‌ها بستدم و نزدیک بنصر آوردم و حال باز گفتم، دعا کرد و گفت: «خداوند این سخت نیکو کرد و شنوده‌ام که ابوالحسن و پسرش وقت باشد که به ده درم درمانده‌اند.» و به‌خانه بازگشت و کیسه‌ها با وی بردند، و پس از نماز، کس فرستاد، به قاضی رسانید. قاضی بسیار دعا کرد و گفت: «این صلت فخر است، پذیرتم و باز دادم که

مرا به کار نیست و قیامت سخت نزدیک است، حساب این نتوانم داد و نگویم که مرا سخت در بایست نیست، اما چون بدانچه دارم و اندک است قانعم و زر و مال، این چه بکار آید؟» بونصر گفت: سبحان الله، زری که سلطان محمود به غزوا از بتخانه‌ها به شمشیر بیاورده باشد و بتان شکسته و پاره کرده و آن را امیر المؤمنین (یعنی خلیفه عباسی) می‌روا دارد سندن، آن قاضی همی نستاند؟ گفت: زندگی خداوند در از باد، حال خلیفه دیگر است که او خداوند ولایت است، و خواجه با امیر محمود به غزوه‌ها بوده است و من نبوده‌ام و بر من پوشیده است بر طریق مصطفی بوده است یا نه؟ به هیچ حال من این نپذیرم و در عهده این نشوم.» گفت: «اگر تو نپذیری به شاگردان و مستحقان و درویشان ده،» گفت: «من هیچ مستحق نشناسم در بست که زر بدیشان توان داد و مرا چه افتاده است که زر کسی دیگر برد و شمار آن به قیامت مرا باید داد؟ به هیچ حال این به عهده قبول نکنم.»

بونصر پرسش را گفت: «تو از آن خویش بستان.» گفت: زندگی خواجه عمید در از باد، علی‌ای حال من نیز فرزند این پدرم که این سخن گفت و علم از وی آموخته‌ام... من هم از آن حساب و توقف و پرسش قیامت بترسم که وی می‌ترسد و آنچه دارم از اندک مایه حطام دنیا حلال است و کفایت است و به هیچ زیادت حاجتمند نیستم.»

بونصر گفت: «... بزرگا که شما دو تنید و بگریست و ایشان را باز گردانید و باقی روز اندیشمند بود و از این یاد می‌کرد، و دیگر روز رقتی نبشت به امیر و حال باز نمود و زر باز فرستاد...»^۲

البته مردانی چون ابوالحسن بولانی و فرزندش که با زهد و پاکدامنی زندگی می‌کردند چون «سیمرخ و کیمیا» بودند و تعداد آنان در دربار سلاطین بسیار اندک بود. اکثریت قضات و دادرسان آن دوره را نیز مردانی چاکر پیشه و نوکر مآب تشکیل می‌دادند که قانون و حق و عدالت را در راه اجرای منویات اربابان خود قربانی می‌کردند و برای جلب محبت زورمندان زمان، از تملق گوئی، مدهانه کاری و حتی «قوادی» خودداری نمی‌کردند. بیهقی می‌نویسد:

«... مردی بود به نیشابور که وی را ابوالقاسم رازی گفتندی و این ابوالقاسم کنیزک پیروردی و نزدیک امیر نصر آوردی و با صلح بازگشتی و چند کنیزک آورده بود، وقتی امیر نصر ابوالقاسم را دستار داد و در این باب عنایت نامه نبشت، نشا بوریان وی را تهنیت کردند و نامه بیاورد به مظالم برخوردارند. از پدر شنودم که قاضی ابوالهیثم پوشیده گفت، و وی مردی

۱. جنک با کفار.

۲. متفکر و ناراحت.

۳. تادیخ بیهقی، به اهتمام فیاض، ص ۵۱۲.

مزاح بود: « ای ابوالقاسم یاد دار که قوادی به از قاضیگری است . » قولوا الحق ولو علی انفسکم .

اکنون بعد از قریب هزار سال باید به ابوالفضل بیهقی آفرین گفت که در تاریخ پر ارج خود بی محابا به وقایع روزمره اجتماعی آن دوران توجه کرده و با ذکر سخنان پر مغز بولانی و فرزند شجاعش نشان داده است که از دیر باز در ایران زمین، مردان روشندل و حقیقت بینی بوده اند که به چپاولها و غارتگریهایی که به نام غزو و به نام گسترش دین صورت می گرفت به دیده نفرت و انزجار می نگریستند و پولهایی را که از این راههای ستمگرانه تحصیل می شد، نه تنها حلال نمی شمردند بلکه از پلیدترین مالها به حساب می آوردند و مانند فردوسی پاکزاد، هرگز به « زیان کسان از بی سود خویش » راضی نبودند. و لشکر کشیهای محمود و امثال او را به ممالک همجوار جز غارتگری و تجاوز صریح به حقوق مردم به چیز دیگر توجیه و تفسیر نمی کردند. آفرین و هزار آفرین بر این مردان واقع بین و حقیقت گو .

رفتار محمود با ابوریحان: نظامی عروضی در چهارمقاله خود نمونه‌ئی از اعمال بوالهوسانه و دور از منطق شهریاران مستبد را نشان می دهد: « محمود غزنوی روزی در قصر خود نشسته بود، خطاب به ابوریحان بیرونی گفت: « من از کدامیک از این چهار در بیرون خواهم رفت، حساب کن و بر پاره کاغذ بنویس. »

ابوریحان به کمک اسطرلاب حساب کرد و بر پاره کاغذ بنوشت، سپس محمود فرمان داد که تیشه و بیل آوردند و در پنجمی کنندند. و از آن در بیرون شد، سپس کاغذ ابوریحان آوردند، نوشته بود: « از چهار بیرون نشود به دیوار مشرق دری کنند و از آن در بیرون شود ... »

محمود سخت عصبانی شد و فرمان داد او را از بام به زمین اندازند. اتفاقاً بیرونی به دامی افتاد و آهسته به زمین فرود آمد، پس از چندی محمود از کمرده پشیمان شد، خواهجه حسن میمندی ابوریحان را نزد محمود برد، گفت: « اگر هیچ چیز به تو پوشیده نیست، چرا به این حال واقف نبودی. » ابوریحان طالع تحویل خود بیرون آورد، در آنجا از این ماجرا خبر داده بود، محمود باز در غضب شد و مدت ۶ ماه او را زندانی کرد.

پس از آن که سلطان محمود اجازه آزادی او را داد، به وزیر خود گفت: « پادشاهان چون کودک خردسال باشند، سخن بروفق رأی ایشان باید نگفت. » و به ابوریحان بیرونی گفت: « یا ابوریحان اگر خواهی که از من برخوردار باشی سخن بر مراد من گوی نه بر سلطنت علم خویش. » این حکایت راست یا دروغ، نموداری است از استبداد مطلق برخی از سلاطین گذشته.

فقدان امنیت اجتماعی: قاضی حمیدالدین (متوفی به سال ۵۵۹ هجری) در کتاب مقامات حمیدی حکایت شیرینی نوشته که بسیاری از اسرار اجتماعی آن ایام را فاش می کند، و وضع زندانها و طرز رفتار مأمورین انتظامی آن دوران را تا حدی نشان می دهد.

موضوع حکایت این است که شخصی با دوستان و آشنایان خود هر شب در مجلس عیش و سرور شرکت می کرد تا شبی پیرمرد مجرب و دانشمندی را به مجلس خود دعوت می کنند. پیر از قبول دعوت آنان سرباز می زند و می گوید: «از جگر خود کباب کردن، بهتر که از کاس مردمان شراب خوردن» هر چه جوانان اصرار کردند پیر دعوت آنان را نپذیرفت و سرانجام علت امتناع خود را بیسان نمود و گفت که در ایام جوانی به شهر نیشابور رسیدم و چون قصد توقف چند روزه داشتم، با بزازی طرح دوستی ریختم و با او از هردری سخن می گفتم تا شبی بزاز مرا به منزل خود دعوت کرد. پس از طی راهی دراز به منزل او رسیدم، پس از ساعتی، بزاز نزد من آمد و گفت: «بدان و آگاه باش که این سرای که می بینی در عهد قدیم زندانی عظیم بوده است، هنوز در زیر این خاک هزار سر بی باک و شخص ناپاکست و من... ورثه صاحب دار را بر سردار برده ام... و این بدان می گویم که تا نصیحت پذیری و پندگیری و بدانی که کسب مال بی غضب و وبال نتوان کرد و شربت صاف از گزاف نتوان خورد... بعد از آن که سرای بدین وجه به دست آوردم... امانات فقرا و ودایع ضعفا بر این در و دکان و صحن و ایون به کار بردم... بدان که این تشت را در بازار دمشق به هزار عشق خریدم... و این دستار که پرستار در گردن دارد در... طبرستان بخریدم...» چون میزبان از پی ترتیب خان رفت، گفتم: «... الفرائض ما لا یطاق من سنن المرسلین... دست بردن نهادم و بند سینه بگشادم... و تن به قضا و قدر دادم و راه راست بگرفتم و به تک می رفتم... بزاز چون دریافت... بر اثر من می شنافت... من چون صید دام گسسته و مرغ از قفس جسته، همگی همت در دویدن... مصروف داشته تا بدان کشید... که فوجی از عسس از پیش و پس به من رسیدند و به زخم چویم گریان کردند... سرو پا برهنه در زندان شحنه کردند و به دست جلادم سپردند... تا دو ماه در آنجا زندان، با دزدان و زندان بماندم هیچ دوست از حال من آگاه نه و کسی را به سوی من راه نه، تا روزی بهر دفع بینوایی، به اسم گدایی برابر در زندان آوردند... کنده بر پای و خرقه ای در بر و کلاه ژنده ای در سر، نمذ بر پشت و کاسه درمشت بر شارح اعظم ایستادم و کاسه در یوزه بر دست نهادم. اتفاق را همشهریی به من رسید و تیز تیز در من نگریست، چون چشم دوم باز بینداخت، مرا بشناخت و به چشم عبرت در من نگریست و بر احوال من زار بگریست، پنداشت که شوری یا فسادی انگیخته ام و یا خونیی به ناحق ریخته ام. چون صورت حال بشنید، برفت و خبر به

دیگریاران برد... تا سخن را با والی گفتند و مثالی از امیرعسس به وکیل حرس آوردند و مرا بعد از دوماه از زندان بیرون کردند...» آن شب تا روز این حدیث در پیش افکنده بودیم و چون شمع، گاه در گریه و گاه در خنده بودیم، پیر با صبح نخستین همعنان شد و چون شب گذشته از دیده‌ها نماند.

از بعد آن ندانم چرخش کجا کشید با واقعات حادثه کارش کجا کشید...
در آثار منظوم شعرا نیز جسته جسته مطالبی که از بیدادگری سلاطین و مأمورین انتظامی (نظیر شحنه و عسس) در آن ایام حکایت دارد، به چشم می‌خورد. نظامی در مخزن الاسرار خود می‌گوید:

پیره‌نسی را سستی در گرفت	دست زد و دامن سنجر گرفت
کای ملک آزرم تو کم دیده‌ام	وز تو همه ساله ستم دیده‌ام...
مسکن شهری ز تو ویرانه شد	خرمن دهقان ز تو بیدانه شد

همچنین شیخ عطار از زبان کافی خطاب به سنجر می‌گوید:

خواجه کافی، آن برهان دین	گفت سنجر راکه‌ای سلطان دین!
واجب آمد به تو دادن زکات	زان که تو درویش حالی در حیات
گر تر املک و زری هست این زمان	هست آن جمله از آن مردمان
کرده‌ای از خلق حاصل آن همه	بر تو واجب می‌شود تاوان، همه!
چون از آن خود نبود هیچ چیز	زین همه منصب چه سودت هیچ نیز!
از همه کس گرچه داری بیشتر	من ندانم کس ز تو درویشتر

ناصر خسرو قبادیانی ضمن توصیف شمه‌ئی از مظالم آن دوران به فقها و فضات فاسد که در حقیقت ابزار کار و آلت فعل ستمگران زمان بودند حمله می‌کند و پرده از روی اعمال ریاکارانه آنها برمی‌دارد:

این قوم که این راه نمودند شما را	زی آتش جاوید دلیلان شما اند
این رشوت خواران، فقها اند شما را	ابلیس، فقیه است گراینها فقها اند
از بهر قضاخواستن و خوردن رشوت	فته همگان بر کتب بیع و شراند
رشوت بخورند، آنکه رخصت بدهندت	نه اهل قضا اند، بل از اهل غذا اند

در جای دیگر می‌گوید:

سیرت راه زنان داری لیکن تو	جز که بستان و زر و ضیعت نستانی
روز با روزه و با ناله و تسییحی	شب با مطرب و با باده ریحانی

باده پخته حلال است به نزد تو که نه بر مذهب بو یوسف نعمانی

معرفی چند قاضی فاسد: نظامی عروضی در چهار مقاله می نویسد: «صاحب بن عباد مردی را به کار قضا در قم برگزید. پس از چندی اخباری که از فساد و رشوت ستانی او حکایت می کرد، به وی رسید. صاحب باور نمی کرد تا سرانجام جمعی از ثقات اهل قم به صاحب گفتند: زمان خصومت که میان فلان و بهمان بود، قاضی پانصد دینار رشوت بستند، صاحب را عظیم مشنکر آمد، بدو وجه، یکی از کثرت رشوت و دوم از دلیری و بی دیانتی قاضی. حالی قلم بر گرفت و بنوشته بسم الله الرحمن الرحیم، ایها القاضی بقم قد عز لناك فقم، فضلا دانند و بلغا شناسند که این کلمات در بساب ایجاز و فصاحت چه مرتبه دارد.»^۱

خواجہ نظام الملک در کتاب خود از خیانت و سوء نیت قاضی القضاة بغداد سخن می گوید و می نویسد که: «شخصی که قصد سفر داشت، تمام مایملک خود را فروخت و قسمت اعظم وجه آن را در دو آفتاب به مسین کرد و نزد قاضی القضاة به امانت سپرد و او قبول کرد. پس از ده سال که از سفر بازگشت دوباره ماجرای خود را با قاضی در میان نهاد و از او پولهای خود را مطالبه کرد. ولی قاضی تجاهاً کرد و سرانجام گفت اگر در مطالبه خود اصرار بورزی بر دیوانگی تو حکم کنم تا در تیمارستان زندانی شوی. مرد چون این سخن بشنید، سخت ناراحت شد تا یکی از منہیان و جاسوسان عضدالدوله از جریان باخبر شد و موضوع را به اطلاع شاه رسانید. شاه گفت «... اگر در دارالملک من این رود، از مردی پیر و عالم، بنگر از قاضیان جوان متهور چه خیانت رود. و در ابتدا این قاضی مردی بود درویش، صاحب عیال و آن قدرت مشاھره (یعنی مواجب) که فرموده ایم چندان است که کفاف او باشد. امروز او را در بغداد و نواحی چندان ضیاع و عقار و باغ و بستان و سرا و مستقل و تجمل هست که آن را حدی نیست و این همه نعمت از آن قدر مشاھره نتوان یافت پس درست که از مال مسلمانان است.»

سپس عضدالدوله برای جلوگیری از انکار قاضی او را محرمانه نزد خود می خواند و می گوید که «... در همه مملکت از تو پارسا تر و با ورع تر و بی طمع تر... مردی نیست، می خواهم که دوبار هزار هزار دینار زر نقد و جواهر به ودیعت پیش تو بنهم، چنان که تو دانی و من و خدای تعالی تا اگر پیش آمد ناگواری روی داد این وجوه در مصلحت فرزندان من خرج شود.» چندی پس از این جریان، شاه آن مرد بیچاره را نزد خود فرا می خواند و به او می گوید برو و به قاضی القضاة بگو که «... مدتی صبر کردم و حرمت

تو نگاه داشتم... همه شهر دانند که مرا و پدر و مادر چه مال بود... اگر زر من بدهی فیها، والا هم اکنون نزد عضدالدوله روم از تو تظلم کنم و بی حرمتی به سر تو آرم که جهانیان عبرت گیرند.»

قاضی پس از شنیدن این سخنان، با خود گفت اگر مال این مرد ندهم و او از من نزد سلطان شکایت کند، بیم آن است که او از من مشکوک شود و آن همه مال و جواهر به من نرسد. ناچار قاضی با لطف و محبت فراوان هر دو آفتاب به او تسلیم کرد، و آن مرد به کمک دو مرد حمال آفتاب‌های زر را نزد عضدالدوله برد.

عضدالدوله چون آفتاب‌های زر بدید، بخندید و گفت: «الحمد لله که تو به حق خود رسیدی و خیانت قاضی ظاهر شد...» پس حاجب بزرگ را بفرمود که برو و قاضی را سر و پا برهنه و دستار در گردن کن پیش من آر. حاجب رفت و قاضی را همچنان آورد که فرموده بود. چون قاضی را بیاوردند، نگاه کرد آن مرد را بدید ایستاده و هر دو آفتاب به دست گرفته، گفت: «آه سوختم و دانست که هر چه با او گفت و نمود برای این دو آفتاب بود.» پس عضدالدوله فرمان می‌دهد که تمام دارایی او را به نفع خزانه ضبط کنند...»^۱

قاضی طماع: روزی شخصی نزد سلطان محمود آمد و گفت: «دو هزار دینار سر بسته و مهر نهاده به نزدیک قاضی امانت گذاشتم و در مراجعت امانت را از قاضی خواستم به من داد. چون به خانه برگشتم و کیسه را گشودم، در آن مس بسود. به قاضی رجوع کردم، گفت: «سر بسته و مهر نهاده به من سپردی همچنان به تو باز دادم، اکنون چه می‌گویی.» آن شخص به سلطان محمود شکایت کرد، سلطان محمود مدتی فکر کرده و جامه‌ئی را پاره کرد و به شکار رفت. فراش خاص او که جامه را پاره دید، نگران شد.

رفوگر زبردستی طلب کرد و آن را به صورت نخستین باز گردانید. محمود در مراجعت آن جامه را درست یافت. از فراش پرسید، معلوم شد که وی از بیم سلطان بدین کار دست زده. سلطان، رفوگر را که در آن شهر بی نظیر بود، فراخواند و پرسید: «هیچ کیسه در این مدت رفو کرده‌ای؟» گفت: «کیسه قاضی رفو کرده‌ام.» گفت: «اگر آن کیسه ببینی می‌شناسی؟» گفت: «آری» سلطان آن کیسه بدو نمود، گفت: «همین کیسه است که من رفو کرده‌ام...» قاضی را حاضر آوردند و کیسه رفو کرده بدو نمودند... قاضی خجل شد... بفرمود تا قاضی را نگویند ساز بیاویختند تا ۵۰ هزار دینار بداد، آن‌گاه فرود آوردند...»^۲

۱. خواجه نظام‌الملک. سیاستنامه، س ۹۴ به بعد (به اختصار).

۲. ددپیرامون تاریخ بیهمی، ج ۲، ص ۶۷۰.

میگساری قاضی جمال الدین مصری: «الملك المعظم چون شنیده بود که قاضی جمال الدین مصری، قاضی القضاة دمشق به شرابخواری روی کرده، بر آن شد که به چشم خویش حقیقت امر را ببیند و یقین حاصل کند. پس هنگامی که در مجلس شراب نشسته بود، قاضی را نزد خود خواند، و قاضی بزودی در مجلس حضور یافت. ملک جامی لبریز از شراب پیمود، اما قاضی جمال الدین از جای برخاست و به خانه خویش بازگشت و پس از زمانی غیبت دوباره به مجلس ملک آمد در حالی که البسه خاص مقام قضا یعنی طراحه بقیار، و فوقانیه را از تن بیرون کرده و قبا و منديل و عمامه ای سبک پوشیده بود و این چنین در کسوت ندیمان مجلس طرب، به حضور الملك المعظم رفت، زمین را بوسه داد و جام شراب را از دست ملک برگرفت و نوشید و چنان سرخوش و سبک روح، رسم باده گساری به جای آورد که امیر به وجد آمد، و آن گاه از غیبت خود چنین عذرخواست که شایسته نبود در کسوت قضا خود را تسلیم چنین سرگرمیها سازد. ملک المعظم از سخنان او مسرور گردید، ولی با وجود این در پایان مجلس که از مستی به خویش آمد، به یقین دانست که با آنچه دیده است دیگر نمی توان منصب قاضی القضاة را به چنین کسی سپرد، پس این منصب را به قاضی شمس الدین تفویض کرد با خلعت.»^۱

جنایت در راه کسب مقام

به طوری که از دوضه الصفا و حبیب السیر بر می آید، در نیمه اول قرن هشتم، هنگامی که تبریز در محاصره سلطان جلال الدین بود، ملکه سلجوقی بر بام و حصار بود، مشاهده کرد و سلطان هم او

را دید و دل بر او بست.

ملکه به امید ازدواج با سلطان جلال الدین خوارزمشاه ادعا کرد که شوهرم مرا طلاق داده است، و خواستار ازدواج با جلال الدین شد. چون برای عقد و ازدواج بد قاضی قوام الدین بغدادی رجوع کردند، وی چون می دانست که ملکه همسر اتابک ازبک والی آذربایجان است، از اجرای صیغه عقد سر باز زد. ولی عزالدین قزوینی که از روحانیان عصر بود، اجرای صیغه عقد را به شرط آن که به منصب قضای تبریز برگزیده شود پذیرفت و ملکه را برای جلال الدین عقد کرد. هنگامی که این خبر به گوش اتابک رسید، از شدت تأثر در گذشت.

به طوری که ادموند فارال در کتاب زندگی دوزخه در عصر سن لویی (مقارن با عهد مغول) نوشته است: «در اروپای قرون

دائرسی در غرب

۱. فرهنگ البسه، ص ۸۱ به بعد.

وسطان نیز دادرسی وقضا وضع دلخراشی داشته است. عده‌ئی به نام وکیل به انواع وسایل اصحاب دعوی رامی دوشیدند و از آنها به اسامی مختلف پول می گرفتند. کارمندان دادگستری نیز به انواع گوناگون، اخاذی می کردند. یکی پول امضا می خواست ، دیگری پول انتقال پرونده را مطالبه می کرد. یکی پول شراب و دیگری وجه شمع را مطالبه می کرد، کار را هر قدر می توانستند دیرتر رسیدگی می کردند. به نظر یکی از صاحب نظران آن ایام: «فواحش که خود فروشی می کنند، بهتر از آنها هستند.» ظلم و بیاداری به طبقه سوم حد و حدودی نداشت. چنان که يك بار سه نفر از ستمگران يك دهه، یعنی كدخدا، جنگلبان و کشیش، به زن يك نفر زارع دل باختند، زن در برابر آنها ایستادگی کرد، به همین جهت این سه تن تصمیم گرفتند این زن وشوهر را به خاک سیاه نشانند، کشیش شوهر را متهم کرد که نامادریش را از کلیسا بیرون کرده و مبلغی جریمه اش کرد. كدخدا او را متهم کرد که حیوانات را از انبار ارباب دزدیده است و او را محکوم به پرداخت جریمه نمود، جنگلبان او را متهم کرد که چوبها را از جنگل ربوده است و لذا گاوهایش را تصاحب کرد و مبلغی از او به این بهانه پول گرفت...»^۱

پس از استقرار حکومت بنی امیه، عملاً تا حدودی مذهب از طرز رفتار با مجرمین سیاست تفکیک گردید و زمامداران کیفرهای شرعی را به چیزی نگرفتند و خود به هر نحو که می خواستند مخالفان و دشمنان سیاسی و بزهکاران عمومی را مورد تعقیب و شکنجه قرار می دادند.

به طوری که از کتب و منابع تاریخی ایران بعد از اسلام برمی آید، زندانی کردن یا «بازداشتن» یکی از انواع کیفرها بود. شادروان دهخدا در لغت نامه می نویسد:

کلمه بازداشتن از دیر باز به معنی حبس کردن و زندانی کردن نیز استعمال شده است ... گفت به هیچ حال اعتماد نتوان کرد بر بازداشتگان»^۲

«بفرمود تا بازداشتگان را بیرون آوردند ، هشتم صد مرد بودند، همه از فرزندان ساسانیان و دیگر نژاد ملوک» (فارسنامه ابن بلخی، ص ۹۵). «بفرمود تا همه بازداشتگان را و اسیران را رها کردند.» (مجمل التواریخ و القصص).

چون به شهر آمد از گماشتگان کرد تحقیق بازداشتگان
نظامی

۱. ادموند فارال. زندگی دومه (دعده سن لویی، ترجمه محسن غروی (پیش از انتشار).
۲. تاریخ بیهقی، چاپ ادیب ص ۲۶۵.

مختصات زندانها
در قرون وسطا

در منابع تاریخی و ادبی ایران، بعد از اسلام جسته جسته مطالبی
پیرامون خصوصیات زندانها و مشقات و رنجهایی که در حق
زندانیان روا می‌داشتند به چشم می‌خورد، فردوسی در داستان

بیژن و منیژه از دستبند و پابند سخن می‌گوید:

بسو دست و پایش به بندگران
بفرمود خسرو به پولادگر
در جای دیگر این داستان آمده است که:

هم اندر زمان پای کردش به بند
در داستان بیژن و منیژه، فردوسی وضع ظاهری يك زندانی را مجسم می‌کند:
فرو هشت رستم به زندان کمند
برهنه تن و موی و ناخن دراز
که از بند گیرد بداندیش بند
بر آوردش از چاه بسا پای بند
گذازنده از درد و رنج و نیاز

کلاه کاغذی: به طوری که از شاهنامه و دیگر منابع بر می‌آید، گاه بر سر بزهکاران
کلاه کاغذی می‌نهادند و با این عمل آنها را رسوای خاص و عام می‌کردند.
در جنگ رستم با تورانیان به خائنان چنین آژیر می‌دهد:

که گر نامداری ز ایران زمین
نیبند مگر داد پابند و چاه
خروشید رستم چو او را بدید
بزد دست و بگسست زنجیر و بند
سوی خانه رفتند از آن چاهسار
هزیمت پذیرد ز سالار چین
به سر بر نهاده ز کاغذ کلاه
همه تن در آهن شده ناپدید
جدا کرد از او حلقه و پای بند
به یک دست بیژن، به دیگر زوار

احمد بن حسن میبندی وزیر سلطان محمود پس از سالها وزارت به دستور محمود در
«کالنجر» زندانی می‌شود، از طرز رفتار مأمورین با او اطلاع کافی نداریم. آنچه مسلم
است مسعود پس از مرگ پدر او را با اصرار و احترام فراوان بار دیگر به مسند وزارت
می‌نشانند. در این موقع فرخی، شاعر مملوق درباری در وصف او چنین می‌گوید:

بودن تو به حصار اندر، چاه تو نبرد
شرف و قیمت و قدر تو به فضل و هنرست
هر بزرگی که به فضل و به هنر گشت بزرگ
گر چه بسیار بماند به نیام اندر تیغ
ورچه از چشم نهان گردد ماه اندر میخ
شیر هم شیر بود گر چه به ذنجیر بود
باز هم باز بود ورچه که او بسته بود
آن نه جاهی است که تا حشر پذیرد نقصان
نه به دیدار و به دینار و به سود و بد زبان
نشود خرد به بد گفتن بهمان و فلان
نشود کند و نگردد هنر تیغ نهان
نشود تیره و افسروخته باشد به میان
نبرد بند و قلاده شرف شیر ژبان
شرف بازی از بساز فکندن نتوان

در آن دوره کیفرها با جرایم چندان تناسب و هماهنگی نداشت و گناه ممکن بود شخصی به جرمی کوچک در اثر تحریک غضب شاه یا عمال او به کیفر مرگ محکوم گردد. ظاهراً خفیفترین کیفرها چوب زدن و زندانی کردن مجرمین بود. از جزئیات وضع زندانها و طرز رفتار مأمورین با آنها اطلاعات زیادی نداریم. آنچه مسلم است زندگی آنها به دستور کوتوال تحت مراقبت پاسبانان قرار می گرفت.

معمولاً امیران و وزیران بزرگ را در قلعه‌یی بازداشت می کردند و زندگی آنها را تحت نظر می گرفتند.

در تادیخ بیهقی می خوانیم که سلطان مسعود پس از آنکه کلیه جواهرات و نقدینه و جامه های امیر محمد و بستگان او را بگرفت، بر آن شد که برادر را، به قلعه مندیش منتقل کند، بیهقی می نویسد: «امیر جلال الدوله محمد چون این بشنید بگریست و دانست که کار چیست، اگر خواست و اگر نخواست او را تنها از قلعه فرود آوردند و غریو از خانگیان او برآمد، امیر رضی اله عنه چون بدزیر آمد، آواز داد که حاجب را بگوی که فرمان چنان است که او را تنها برند؟ حاجب گفت نه، که همه قوم با وی خواهند رفت و فرزندان بجزمله آماده اند ... امیر را براندند و سواری سیصد و کوتوال قلعه کوهتیز با پیاده‌یی سیصد تمام سلاح با او، و نشانند حرمتها در عمارتها و حاشیت را بر استران و خران، و بسیار نامردمی رفت در معنی تفتیش و زشت گفتندی و نه جای آن بود، که علی ای حال فرزند محمود بود...»^۲

در قرون وسطا به خوراک و پوشاک و نظافت زندانیان توجهی نداشتند و گاه برای جلوگیری از فرار، پای آنان را در زنجیری می بستند. ربیعی پوشنچی از وضع نامساعد خود در

وضع عمومی
زندانیان

زندان شکایت می کند و می گوید:

وارث جمشید ملك فخر دین
زاهن و فولاد پردازخته
سر مکش از خواهش کیهان خدای
چرخ فلک بین که چه بیداد کرد
راست چو کاوس به مازندران
با همه غم، هم نفسم تا به چند؟

شاه جهان خسرو روی زمین
داشت یکی بندگران ساخته
کرد مرا بسته بدان بند بسای
آن دگران را همه آزاد کرد
من شده بس بسته بند گران
بار غمی بردل و ، بر پای بند

جان من از صحبتشان در غریو بلعجی چند ، نه مردم نه دیو ا
 ده تن از این قوم نگهبان من وای بر این حال پریشان من ا
 و نیز از اشعاری که خاقانی شیروانی در زندان سروده است، می توان به وضع
 دلخراش زندانیان پی برد.

رفتار بسامیری
 با رئیس الرؤسا

چون رئیس الرؤسا ابوالقاسم بن مسلمة در نیمه اول قرن
 پنجم هجری در جریان مبارزاتی که بین خلیفه بغداد و اسماعیلیان
 وجود داشت به دست بسامیری افتاد ، وی با بیانی سرزنش-
 آمیز او را « مهلك الامم و مخرب البلاد » خواند ، ولی رئیس الرؤسا از او طلب
 بخشایش کرد .

« بسامیری گفت: تو صاحب قلمی و اهل دین و عدالت، چون ملك شدی... خانه های
 مرا سوختی و اموال مرا غارت کردی و حرم مرا به برده گرفتی. من چگونه عفو کنم که مردی
 لشکری ام و صاحب شمشیر! پس بفرمود تا رئیس الرؤسا را به انواع عذاب کردند و جامه های
 خلق (یعنی کهنه) در او پوشانیدند در شتر نشانند و پوست گاو در او دوختند، چنانکه
 شاخهای گاو بر سر او بود، و بعد از اینهمه خلاف، دو قلاب آهنین در حلقش انداختند و
 صلب کردند تا بمرد.»^۲

بییهقی ضمن توصیف جنگ با آل بویه می نویسد: «... بسیار بزدند و اسیر گرفتند...
 دیگر روز حسن گفت تا اسیران و سرها را بیاوردند ، هشت هزار و هشتصد و اند سر و
 يك هزار و دو بیست و اند تن اسیر بودند. مثال داد تا بر آن راه که آن مخادیل آمده بودند
 سه پایه ها بر زدند و سرها را بر آن بنهادند و صد و بیست دار بزدند و از آن اسیران و مفسدان
 که قویتر بودند بردار کردند و حشمتی سخت بزرگ افتاد و باقی اسیران را رها کردند و
 گفتند بروید و آنچه دیدید باز گوید...»^۳

برای آشنایی بیشتر با وضع زندان و زندانیان در قرون وسطا مطالعه حسابیات
 مسعود سعد و دیگر شاعران خالی از فایده نیست،

فلک کز زوتر است از خط ترسا
 تم چون رشته مریم دوتا است
 من اینجا پسای بند رشته ماندم
 مترا در بند دارد راهب آسا
 دلم چون سوزن غلیاست یکتا
 چو عیسی پای بند سوزن آنجا

۱. به دار آویختند. ۲. تجارب الامم، ص ۲۵۵.

۳. تاریخ بییهقی، ص ۴۷.



آب چشم آتشین نثار کند
 حلقه‌ها چون دهان مار کند
 بر دو ساق من آن شعار کند
 اره با ساق میوه‌دار کند
 که همه ساق من فکار کند
 همه را مرگ خاکسار کند

غصه بر هر دلی که کار کند
 بر دو پایم فلک ز آهن‌ها
 این دهن‌های تنگ بی دندان
 که بدندان بی دهان همه سال
 سگ دیوانه شد مگر آهن
 گرچه خصمان ز ریگ بی‌شترند

از آنچه گذشت ، به‌خوبی پیداست که بشتن‌غل و زنجیر به‌پای بعضی از زندانیان معمول بوده است.

با مطالعه اشعار مسعود سعد سلمان و عین‌القضات همدانی و خاقانی و دیگران ، می‌توان تا حدی به خصوصیات زندانها و کیفرهای معمول در دوره قرون وسطا پی برد. نظامی عروضی در چهار مقاله که در حدود ۵۵۰ ه. ق. تألیف کرده، راجع به اشعار حبسیه یعنی ناله‌های جانسوز مسعود سعد در زندان چنین می‌نویسد : «... اصحاب انصاف دانند که حبسیات مسعود در علو به‌چه درجه‌است و در فصاحت به‌چه پایه بود. وقت باشد که من از اشعار او همی خوانم، موی بر اندام من بر پای خیزد و جای آن بود که آب از چشم من برود.»^۱

نظام‌الملک در سیاستنامه به اختیارات نامحدود سلاطین و امرا در حق عامه مردم اشاره می‌کند و می‌نویسد : «چون پادشاه بر کسی خشم گیرد ، او را فرماید گردن زدن و دست و پای بریدن و بر دار کردن و به چوب زدن و به زندان بردن و در چاه کردن...»^۲

به‌طوری‌که از بعضی شواهد و مدارک تاریخی بر می‌آید ، کسانی که بر ضد دین و دولت قیام می‌کردند ، غالباً به‌شدیدترین نحوی اعدام می‌شدند و گاه در حبس مجرد تحت مراقبت مأمورین و زندانبانان قرار می‌گرفتند. زندانیهای مجرد غالباً کوچک و دارای روزنی بود که از آن نور به‌زندان می‌رسید. زندانیسان روی خاک و شن و یا روی حصیر می‌خفتند و گاه به دست و پای آنان غل و زنجیر می‌زدند. هنگام شب از شمع و چراغ محروم بودند، به‌خوراک و پوشاک و نظافت و استحمام آنان توجهی نمی‌شد. مسعود سعد سلمان که سالیان دراز از عمر خود را در اثر سعایت دشمنان در زندان گذرانیده است ،

۱. چهارمقاله، چاپ‌لیدن، ص ۴۵.

۲. سیاستنامه، فصل سی و نهم، ص ۱۴۱.

اشعار جالبی در وصف زندان دارد و تقریباً تمام خصوصیات زندانهای قرون وسطا را با استادی بیان می کند:

که دو دیده به دوده انبازد
اختری سخت خرد پندارد

سقف زندان من سیاه شهبی است
روز، هرکس که روزنش بیند

*

چون بر حصیر گویم، خود هست بر حصاء^۱
بر هر دو پای حلقه کند است چون رکاب

در این حصار خفتن، من هست بر حصیر
در هر دودست رشته بند است چون عنان^۲

*

زین هر دو بفرسود مرا دیده و تن
کاین روزم گرم دارد آن شب روشن

نه روزم هیزم است و نه شب روغن
در حبس شدم به مهر و مه قانع من

*

دائم که نه دزدم و نه عیارم
نزهیج قباله باقیسی دارم

محبوس چرا شدم ، نمی دانم
نزهیج عمل نواله ای نخوردم

نظامی عروضی از این که مرد خوش طبع و آزاده‌ئی چون مسعود سعد سلمان سالیان دراز در حبس و بند افتاده است اظهار ملال می کند و روش ظالمانه سلطان ابراهیم را به باد انتقاد می گیرد و درباره حبس و زندان، چنین داوری می کند: «... شنیدم که خصم در حبس داشتن نشان بددلی است. زیرا که از دو حال بیرون نیست: یا مصلح است یا مفسد، اگر مصلح است در حبس داشتن ظلم است و اگر مفسد است مفسد را زنده گذاشتن هم ظلم است. در جمله بر مسعود به سر آمد و آن بدنامی تا دامن قیامت بماند.»^۳

مسعود سعد در یکی از قصاید خود که در وصف حصارنای سروده، تألمات روحی خود را با بیانی جالب و تکان دهنده وصف می کند:

پستی گرفت همت من زین بلند جای
جز ناله های زار چه آرد هوای نای؟
پیوند عمر من نشدی نظم جانفزای
داند جهان که مادر ملکست حصن نای

نالم به دل چو نای من اندر حصارنای
آرد هوای نای مرا ناله های زار
گردون به درد ورنج مرا کشته بود اگر
نی بی ز حصن^۴ نای بیفزود جاه من

ورمار گرزه نیستی ای عقل کم گزای
وی دولت، ار نه باد شدی لحظه‌ای پبای
وی کوردل سپهر مرا نیک بر گزای !
ده چه زمحتم کن و ده در زغم گشای
وی آسیای چرخ تنم تنگ تر بسای !
وی ماسد امید سترون شو و مزای!
وی دل غمین مشو که سپنجیست این سرای
جز صبر و جز قناعت دستور و رهنمای

گر شیرشرزه نیستی ای فضل، کم شکر
ای محنت! ار نه کوه شدی ساعتی برو
ای بی هنر زمانه! مرا پاک در نورد
ای روزگار! هر شب و هر روز از خسد
ای ازدهای چرخ! دلم بیشتر بخورد
ای دیده سعادت، تاری شو و مبین
ای تن جزع مکن که مجازیست این جهان
گر عز و ملک خواهی اندر جهان مدار

به نظر نظامی گنجوی، زندان جوهر و شخصیت آدمی را عیان می کند:

مرد، به زندان شرف آرد به دست یوسف از این روی به زندان نشست

مسعود سعد در اشعار زیر مختصات زندان و دردهای درونی خود را بیان می کند:

دیدگان را نعیم جاویدی !
شب مرا ماه و روز خورشیدی
ای دل آرای، روزن زندان
بی محاق و کسوف بادی زانک

*

تاری از موی من سفید نبود
ماندم اندر بلا و غم چندان
چون به زندان فلک مرا بنشانند
که یکی موی من سیاه نماند

مسعود سعد به فحوای این شعر، آثار خود را در زندان روی خاکستر و با انگشت می نوشته است:

نیشتی را خاکستر است دفتر من
چو خامه نقش وی انگشت می کند پیدا

در حصار مرنج در وصف حال خود می گوید:

اکون در این مرنجم در سمج بسته در
رفتن مرا ز بند به زانوست یا به دست
در بند خود نشسته چو بر بیضه ماکیان
خفتن چو حلقه هاش نگون است یاسنان

*

سکباجم آرزو کندو نیست آتشی
در هیچ وقت بی شفقت نیست کو توال
جز چهره‌ای به زردی مانند زعفران
هر شب کند زیادت بر من دو پاسبان

*

غم و تیمار دختر و پسر

تبغ تیز است بر دل و جگر

و از نرفتن به حمام و آلودگی خود نیز شکایت می کند:

وین نزد همه کسی عیان است
مانندۀ سوی کافران است
گویی نمذ ترگران است
باقی همه در دلم نهان است

گرما به سه داشتم به لوهور
امروز سه سال شد که مویم
بر تارک و گوش و گردن من
از رنج دل اندکی بگفتم

در اشعار زیر مسعود سعد از حبسهای گوناگون خود و مراقبت دائمی نگهبانان

شکایت می کند.

پس از آنم سه سال قلعه نای
من بر او مانده همچو مار افسای
دیده از درد بند خون پالای

هفت سالم بسود سود و دهک
بند بر پای من چو مار دوسر
ناخن از رنج حبس روی خراش

*

بر حبس و بند این تن رنجور ناتوان
تا گرد من نباشد ده تن نگاهبان
با یکدگر دمام گویند هر زمان
او از شکاف روزن پرد بر آسمان
کز آفتاب پل کند از سایه نردبان
زیشان همی هراسد در کار جنگوان

مقصود شد مصالح کار جهانیان
در هر حبس و بند نیز ندارندم استوار
هر ده نشسته بر در و بر بام سجن من
خیزید بنگرید مبادا به جادویی
هان بر چهید زود که حیلنگریست این
از من همی هراسند آنان که سالها

مسعود سعد در ایام شباب چندی به کارهای دیوانی اشتغال داشت و کمابیش در فعالیتهای سیاسی شرکت می جست و شاید به همین علت مورد بخل و حسد رقیبان قرار گرفت و به دست پادشاهان غزنوی هندی به زندان افتاد. ولی خاقانی مردی آزاده بود و به احتمال قوی در اثر سعایت بدخواهان تنگ نظر مورد بی مهری پادشاهان شیروان قرار گرفته و به حبس و بند گرفتار آمده است. اینک نمونه‌ئی از حبسیات او را که نمودار طرز کیفیت بزحاکاران در آن عهد است در اینجا نقل می کنیم :

آن میانجی هم از میان برخاست
کوه بر پای، چون توان برخاست

نفسی در میان میانجی بود
... پای من زیر کوه آهن بود

زین دو بار نهنگ سان بر خاست
 سیل خونین به ناوران بر خاست
 زهن آواز الامان بر خاست
 خوابم از چشم سیل ران بر خاست
 آب چشم آتشین نثار کند
 حلقه‌ها چون دهان مار کند
 بر دو ساق من آن شعار کند
 که همه ساق من فکار کند

سوزش من چو ماهی از تابه
 ساقم آهن بخورد و از کعبم
 بلکه آهن ز آه من بگداخت
 سگ دیوانه با سبانم شد
 غصه بر هر دلی که کار کند
 ... بر دو پایم فلک دو آهن را
 ایسن دهنهای تنگ بسی دندان
 سگ دیوانه شد مگر آهن

خاقانی از شعرای قرن ششم هجری ضمن شکایت از حبس و بند، از عزالدوله قیصر برای رهایی خود از زندان استمداد می‌جوید، اینک قسمتی از قصیدهٔ ترسائییه او را نقل می‌کنیم:

مرا دارد مسلسل راهب آسا
 دلم چون سوزن عیسی است یکتا
 چو عیسی پای بند سوزن آنجا
 چو راهب‌زان بر آرم هر شب آوا
 تیمم گساح عیسی قعر دریا
 چو عیسی زان ابا کردم ز آبا
 چرا بیژن شد اندر چاه یلدا؟
 چو زبوران خون آلود، غوغا!
 بسوزد چون دل قنبدیل ترسا
 سه زنجیرم نهادستند اعدا
 سرشکم چون دم عیسی، مصفی
 کنه استاده‌ست الفهای اطعنا
 تظلم کردم زان نیست یارا
 تیرا از خدا دوران تیرا
 نه برسلسجوقیان دانم تولا
 مرا چه ارسلان سلطان چه بغرا!
 مرا چه ابن یامین چه یهودا
 شوم بزگردم از اسلام جاشا!
 چو عیسی ترسم از طعن مفاجا

فلک کز روتر است از خط ترسا
 ... تم چون رشتهٔ مریم دو تایست
 من اینجا پای بند رشته ماندم
 لباس راهبان پوشیده روزم
 ... شده است از آه دریا جوشش من
 به من نامشفتند آباء علوی
 گر آن کیخسرو ایران و تور است
 ... بر آرم زین دل چون خان زنبور
 زبان روغنیم ز آتش آه
 چو قنبدیلم بر آویزند و سوزند
 چو مریم سرفکنده زیرم از طعن
 چنان استاده‌ام پیش و پس طعن
 مرا ز انصاف یاران نیست یاری
 علی‌الله از بد دوران علی‌الله
 نه از عباسیان خواهم معونت
 چو داد من نخواهد داد این دور
 چو یوسف نیست کز قحطم رها ند
 مرا اسلامیان چون داد ندهند
 ... مرا مثنی یهودی فعل خصمند

به بیت المقدس و محراب اقصی
 نزدیک چون صلیبی بند بر پا
 شوم ز نثار بندم زین تغذنا
 مرا دانند فیلاتوس والا
 که شیطان می کند تلقین سودا
 وزیر بد چه آموزد به دارا ؟
 بگوی استغفرالله زین تمنا !
 عظیم الروم و عزالدوله اینجا؟
 ترا سوگند خواهم داد حقا
 بدانجیل و حواری و مسیحیا
 مرا فرمان بخواه از شاه دنیا

... بگردانم زبیت الله قبله
 مرا از بعد پنجه ساله اسلام
 روم ناقوس بوسم زین تحکم
 ... مرا خوانند بظلمیوس ثسانی
 ... بس ای خاقانی از سودای فاسد
 رفیق دون چه اندیشد به عیسی
 مگوی این کفر و ایمان تازه گردان
 ... چه باید رفت تاروم از سردل
 مسیحا خصلتا قیصر نژادا
 به روح القدس و نفخ روح و مریم
 ... که بهر دیدن بیت المقدس

فردوسی شاعر آزاده ماعتقد است که حتی الامکان باید بزهاران را با بند و زندان
 کیفر داد و از خون ریختن اجتناب ورزید.

همه خشم او بند و زندان بود
 مکافات یابد ز چرخ بلند

سپهد که بسا فرس یزدان بود
 چو خونریز گردد بماند نژند

چنانکه قبلاً نیز گفتیم غزالی در کتاب مستصفی، حدود ۸ قرن
 پیش مخالفت خود را با ضرب و شتم متهم (برای گرفتن اقرار)
 اعلام می کند و مجازات قتل را فقط برای کسی که مرتکب قتل
 دیگری شده باشد صحیح می داند و می گوید اگر آشوبگران موجب قتلی نشده باشند،
 مجازات آنها حبس مؤبد است.

مخالفت غزالی باشکنجه
 متهمین برای گرفتن اقرار

به طور کلی از دیر باز در حکومت های استبدادی بعد از اسلام، چون
 عمل دادرسی بدون توجه به قوانین و نظام های مشخص صورت
 می گرفت، حکام و فرمانروایان با نادیده گرفتن موازین شرعی
 و عرفی و اخلاقی، مجرمین و گناهکاران را به میل خود کیفر می دادند.

عدم هم آهنگی
 کیفر با جرم

یکی از روحانیون نقل می کند که «... در دادگاه بدوی دوران طاغوت مرا به جرم
 ارتباط با فردی که در دادگاه، بدعت مخالفت با رژیم سابق به سه سال زندان محکوم شده
 بود، به دوازده سال محکوم کردند، وقتی که (در دادگاه تجدید نظر) اعتراض کردم که
 چگونه می شود که مجرم اصلی سه سال محکوم شده باشد و من به جرم ارتباط با او، به دوازده

سال؟ بدون اینکه به این اعتراض پاسخی داده شود، رای دادگاه بدوی تأیید شد. بعد یکی از اعضاء دادگاه گفت: آقا اینها می‌دانند که مسأله شمامهم نبود و خودشان هم می‌خواستند به شما کمک کنند، ولی نشد!^۱

ادله اثبات دعوی: «در میان ادله اثبات دعوی که شاخه‌های اصلی آن در سیستم‌های مختلف حقوقی، اقرار، اسناد، شهادت، قسم و امارات است، شاخه‌های فرعی دیگری نیز وجود دارد که اهم آنها، معاینه محل، تحقیق محلی و رجوع به کارشناس است.

امارات: امارات از دلایلی است که گرچه اصولاً اعتباری شکننده و متزلزل دارد، گذشت زمان و امواج حوادث و تحولات حقوقی و اخلاقی و غیره، آن را برخلاف برخی دیگر از انواع دلایل (شهادت و قسم) کم اعتبار و ناتوان ساخته است؛ به عکس، کوشش به عمل آمده است که امارات یعنی قرائن و نشانه‌ها، هر چند جز به ظن و احتمال رهنمون قاضی به واقع و حقیقت دعاوی نیست، اساس آن بیشتر بر تجربه و تعقل و علم قرار گیرد. امارات قانونی چکیده و عصاره‌ئی از مجموع عواملی شده است که احتمال به صحت اموری را توجیه و تقویت می‌کند.

امارات و نشانه‌های قضائی نیز با شیوه‌های علمی و فنی، از قبیل دقت کارشناسان و آزمایشهای پزشکی، پیوندی ناگسستنی دارد.^۲

امارات در تبیین حقیقت چه در امور مدنی و حقوقی و چه در دعاوی جزائی و کیفری نقش مهمی دارد.

قرائن و امارات از کهنترین ایام مخصوصاً در مورد جرائم جنائی برای اثبات حقیقت نقش ارزنده‌ئی داشته است. در چهارخطا به سیسرون (متولد به سال ۱۰۶ قبل از میلاد) می‌بینیم که این خطیب شهیر روم برای اثبات مجرمیت بزهکاران خطاب به مردم می‌گوید: «... دلایل و شواهد غیر قابل انکار جنایت، نامه‌ها، خط و امضای جنایتکاران، اعتراف صریح آنها را بیان کردم، ولی من دلایل محکم‌تری را به چشم دیدم، پریدگی رنگ رخسار، نگاهها و حالت صورت آنها، سکوت و تسلیم آنها، بهت و حیرت آنها، و چشمانی که بر زمین دوخته بودند و نگاههایی که با هم مبادله می‌کردند، اینها دلایل محکم دیگری بودند که با دیدن آن بخوبی تشخیص داده می‌شد، اینها متهمینی نیستند که در معرض اتهام باشند بلکه جنایتکارانی هستند که به جنایات خود اعتراف می‌کنند.»^۳

۱. محمد ری شهری. سیستم قضائی در اسلام، صص ۶۴ و ۶۵ (از انتشارات ماهنامه پاسدار اسلام).
۲. امارات در حقوق مدنی ایران، تألیف دکتر فرج‌الله ناصری، ص ۳.
۳. چهارخطا به سیسرون، ترجمه مهندس مقدم مراغه‌ای، ص ۸۲.

طرز رفتار با بزهداران

در ایران بعد از اسلام سلاطین و فرمانروایان گاه بدون توجه به مبانی اخلاقی و شرعی، با ایراد ضرب و جرح و با انواع شکنجه‌ها از متهمین اقرار می‌گرفتند. مخالفت حجة الاسلام غزالی را با ضرب و شتم در کتاب مستصفی در حدود ۸ قرن پیش گفتیم. مالک (یکی از ائمه اربعه اهل سنت و جماعت) معتقد به ایراد ضرب بدمنظور و ادا شدن متهم به اعتراف است، ولی غزالی با سعه صدری که خاص او است می‌گوید: «در برابر مصلحت مذکور (زدن متهم برای گرفتن اقرار) مصلحتی بزرگتری قرار داد و آن احترام به شخصیت انسانی و ممنوعیت مجازات بی‌گناه است.» (مستصفی، ص ۲۹۷ به بعد).

سابقه تاریخی شکنجه

زندانیان برای

گرفتن اقرار

غزالی برخلاف امام مالک، به‌طور مطلق با قتل بدعت گزاران و طاغیان و زندیقان موافق نیست. وی با احترامی که همیشه برای زندگی قائل است «... مجازات قتل را فقط برای کسی که مرتکب قتل دیگری شده باشد صحیح می‌داند و می‌گوید، اگر آشوبگران موجب قتلی نشده باشند، مجازات آنها حبس دائمی است.»^۱

وضع زندانیان در عهد منصور در دوران خلافت عده‌ئی را مأمور کرد که به‌وضع زندانیان رسیدگی کنند. «... فرستادگان منصور در خانه‌یی از خانه‌های زندان در آمده پیری را دیدند در بند که روی به جانب قبله داشت و این آیه را تکرار می‌کرد:

وضع زندانیان در عهد

منصور خلیفه عباسی

« و سيعلم الذين ظلموا ای منقلب ینقلبون. »

آن جماعت پرسیدند که ای شیخ تو از کجائی؟ پیر گفت از همدان. ایشان او را نزد منصور بردند، منصور از حال وی استفسار کرده پیر گفت من مردی‌ام از خاندان گرام و اشراف همدان، چون والی تو بر آن ولایت آمد، ضیعت مرا که هزار درهم می‌ارزید بر سیل غضب گرفت، چون استغاثه کردم مرا در بند و زنجیر کشید و به نواب دارالخلافه نوشت که این مرد هوس‌عصیان و طاغیان داشت، از آن جهت او را مقید و مغلول بدان جانب ارسال داشتم.

۱. هانری لائوست. سیاست و غزالی، ترجمه مهدی مظفری، ص ۲۳۸ به بعد.

منصور گفت که چند گاه است که در زندانی؟ پیر گفت چهار سال باشد. منصور فرمود بند از پای پیر بر گرفتند. بعد از آن با او گفت دارائی تو را بسا خراج آن بر تو مسلم داشتیم و تو را بر ولایت همدان والی گردانیدیم تا از حاکم سابق انتقام کشی. پیر، منصور را دعا کرد و گفت یا امیر ضیعت و دارائی خود را قبول کردم و چون صلاحیت امارات ندارم در آن امر شروع نمی‌کنم و از سر جریمه والی درگذشتم، منصور وی را رخصت انصراف ارزانی داشت.^۱

سیاست و مجازات گناهکاران

غیر از حدود شرعی که به وسیله حکام شرع صورت می‌گرفت، سلاطین و امرا جهت تنبیه مقصر یا متهم دروغاً به منظور ایجاد خوف در بین دیگران کیفرهای سختی را در حق تبه‌کاران اجرامی کردند.

« در آغاز فتح اسلام، کفار حربی را که به اسارت می‌افتادند، خلیفه یا امام مخیر بوده است بین کشتن آنان یا بریدن دست و پا، و یا آزاد کردن، و با اسرای مسلم مبادله نمودن. »

به موجب اخبار، مجازاتها و سیاستهای نسبتاً سخت از اوایل عهد خلفا نسبت به مقصرین اجرا می‌شده است که اکثراً با تعالیم و مقررات اسلامی تعارض داشت. از جمله مجازات به آتش سوختن در مورد عبدالله ابن سبا نقل شده است که ظاهراً مشکوک است، و در باب مجازاتهای سخت مختار ثقفی در حق قاتلان امام حسین (ع) نیز روایاتی هست که از مبالغه خالی نیست. زیاد بن ابیه و حجاج ابن یوسف مقصرین و مخالفین را مجازاتهای سخت کرده‌اند.

داستان غیلان دمشقی و بریدن دست و پا و زبانش به امر خلیفه مشهور و نمونه‌ئی از این سیاستهاست.

سفاح و منصور عباسی نیز مقصرین و مخالفین را مکرر مجازاتهای سخت کرده‌اند و قتل عبدالله بن مقفع با شکنجه و مجازاتهای سخت همراه بوده است. مهدی خلیفه نیز در دفع زنداقه گاه شکنجه‌های سخت به آنان وارد می‌کرد، چنانکه معصم هم درباره افشین و بابک خرم‌دین و مازیار چنین کرد و راضی خلیفه، «ابن مقله» را در زندان دست و زبان برید. بعضی از اقسام سیاست اختصاص به شاه داشته است؛ مثل دست بریدن و گردن زدن و خصی کردن و پای بریدن، که غالباً اگر عمال دولت بی‌اجازه پادشاه آنگونه سیاستها را می‌رانده‌اند، اعمال آنها تجاوزی به حد پادشاه تلقی می‌شده است.

۱. (روضه‌الصفاء، ۳، ص ۴۱۳. و نیز ر. ک. مروج‌الذهب، ۲، ص ۲۹۱).

در عهد غزنویان و سلاجقه، اجرای سیاست مقصرین بزرگ به امر پادشاه و غالباً با مباشرت امیر حرس بوده است. بنا به قول خواجه نظام الملک طوسی در سیاستنامه، امیر حرس همواره یکی از شغل‌های معظم بوده است، و در درگاه پادشاه، گذشته از امیر حاجب بزرگ هیچ کس از امیر حرس بزرگتر و با شکوه‌تر نبوده است: «از بهر آنکه شغل او به سیاست تعلق دارد، گردن زدن، دست و پای بریدن، بردار کردن، چوب زدن و به زندان بردن و در چاه افکندن مقصرین، به حکم پادشاه، به وسیله او انجام می‌یافته و مردم از او بیشتر می‌ترسیدند تا از پادشاه.»

زندانیان انفرادی: این جوزی در حوادث سال ۴۹۵ می‌نویسد که روز پنجشنبه ششم محرم آن سال کیا ابوالحسن علی بن محمد مدرس نظامیه را دستگیر کردند و در زندان منفردش حبس نمودند و سبب آن بود که نزد سلطان محمد سلجوقی سعایت کردند که مرد از فرقه باطنی است.

خصی کردن: یکی از کیفیتهای وحشیانه در قرون وسطا خصی کردن بود. عنصرالمعالی در باب بیستم قابوسنامه، ضمن گفتگو از کارزار کردن، به فرزند خود تأکید می‌کند که هرگز به حکم خود خواهی نسل کسی را منقطع نکند که گناهی بزرگتر از این نیست: «خام کردن عادت مکن، که خام کردن برابر خون کردنست، از بهر شهوت خویش نسل مسلمانی از جهان منقطع کنی، از این بزرگتر بیدادی نباشد...»^۱

سعدی با دیدی وسیع و عارفانه بر آن است که جهاننداری ارزش این ندارد که قطره‌ئی خون بر زمین فروریزد:

به مردی، که ملک سراسر زمین
نیرزد که يك قطره خون بر زمین

ابوالفضل بیهقی می‌نویسد: «... امیر فرمود که قصاص باید کرد، مهتر سرای گفت زندگی خداوند دراز باد، دریغ باشد این چنین رویی زیر خاک گران. امیر گفت: او را هزار چوب بزنند و خصی کرد. اگر بمیرد قصاص کرده باشد... بزیست و به آب خود (یعنی آبروی خود) باز آمد و در خادمی هزار بار نیکوتر از آن شد و زیباتر...»

در هفت پیکر نظامی، ضمن توصیف خشم گرفتن بهرام روزیری ستمکار، پرورنده سازهها و مظالم آن روزگار، بخوبی تشریح شده است. نظامی در این منظومه نشان می‌دهد که

۱. قابوسنامه، به اهتمام دکتر یوسفی، ص ۱۰۱.

زورمندان آن دوران اگر بر کسی خشم می گرفتند، می توانستند به اسامی و عناوین گوناگون مردم را اسیر و زندانی کنند. چنان که در یک مورد، وزیر آزمندی پس از تعدی به اموال مردم، به یکی از معترضین که در مقام دادخواهی بود، چنین می گوید:

چون برانگیختم خروش و نفیر	زان خیانت مرا گرفت وزیر
کو هواخواه دشمنان بودست	تو چنینی و او چنان بودست
غوری تند را اشارت کرد	تا مرا نیز خانه غارت کرد
بند بر پای من نهاد و به زور	کرد بر من سرای را چون گور

در مورد دیگر وزیر طماع که چشم بر باغ مردی دوخته بود، چون وی از فروش باغ، خودداری کرد بر او تهمتی بست و مدت دو سال زندانیش نمود. در مورد سوم نظامی نشان می دهد که چگونه زورمندان به بازرگانان ستم می کردند، و چون تاجری بهای مروراید خود را مطالبه کرد، به جای «عقد مروراید» دست و پای او را در بند نهاد.

عوض عقد من که برد از دست دست و پایم به عقده‌ها در بست!

سپس نظامی از ستمگری وزیر نسبت به مطربی که دلباخته زنی بود سخن می گوید و نشان می دهد که چگونه زن دل‌بند او را از کفش می رباید و چون زبان به شکایت می گشاید، چهار سال او را زندانی می کند. در منظومه دیگر، نظامی آشکار می کند که چون حکمران منطقه‌یی به وزیر وقت رشوه و «حق و حساب» نمی داده است، او را مدت ۵ سال زندانی کرده اند.

قسمت من چنان که باید داد بده، ار نه، سرت دهم بر باد

همچنین در دیگر حکایات منظوم، نظامی با استادی تمام نشان می دهد که چگونه بعضی از قدرتمندان ایران برای دست یافتن به مطلوب خویش از هیچ ظلم و جنایتی روی گردان نبودند.^۱

مولوی وسعدی شیرازی در دو حکایت زیر به آشفتنگی اوضاع اجتماعی ایران در عهد مغول و رنجهایی که از این رهگذر نصیب مردم بی پناه می شده است اشاره کرده اند. «شخصی از ترس، خود را در خانه‌ای افکند، رخها زرد چون زعفران، لبها کبود چون نیل، دستها لرزان چون برگ بید، خداوند خانه پرسید خیر است، چه واقع افتاده است؟

گفت: «در بیرون خر می گیرند به سخره.» گفت: «مبارک، تو خر نیستی چه می ترسی؟» گفت: «به جد گرفته اند و تمیز بر خاسته، ترسم که مرا خر گیرند...» (مولوی)

سعدی نیز این معنی را با عبارتی مصنوع و مزین چنین بیان می کند: «گفتم حکایت آن روباه مناسب حال تست که دیدندش گریزان و بی خویشان، افتان و خیزان» کسی گفتش: «چه آفت است که موجب مخافت است، گفتم شنیده ام که شتر را به سخره می گیرند.» گفت: «ای سفیه، شتر را با توچه مناسب است و تو را بدوچه مشابیهت؟» گفت: «خاموش که اگر حسودان به غرض گویند شتر است و گرفتار آیم، کرا غم تخلص من باشد تا تفتیش حال من کند و تا تریاق از عراق آورده شود، مار گزیده مرده بود.»^۱

از این دو حکایت بخوبی پیداست که در آن روزگار تیره و تار بازار تهمت و افترا سخت رایج بوده و زورمندان مغرض می توانستند با ایراد اتهامی بی اساس شخص بی گناهی را ماهها بلکه سالها زندانی کنند.

حمایت از خانواده
زندانیان

سعدی در حدود هفت قرن پیش، در بوستان، ارباب قدرت را به وضع دلخراش زندانیان و خانواده بی سرپرست آنان متوجه می سازد. و از لزوم حمایت از خانواده های بی سرپرست بسا

علاقه و دلسوزی فراوان سخن می گوید:

... سر پر غرور از تحمل تهی	حرامش بود قاج شاهنشاهی
... گنه بود مرد ستمکاره را	چه تاوان زن و طفل بیچاره را
نظر کن بر احوال زندانیان	که ممکن بود بی گنه در میان
بیندیش از آن طفلک بی پدر	وز آه دل دردمندش حذر
بسا نام نیکوی پنجاه سال	که يك نام زشتش کند پایمال
در آفاق اگر سر به سر پادشاست	چو مال از توانگر ستاند، گذاست

یحیی بن خالد در زندان: یحیی بن خالد هنگامی که در زندان بود، در پاسخ نامه دوستش، که جویای حال او شده بود، نوشت «بهترین و خوشحالتترین مردم در برخورداری از نعمت، کسی است، که همواره از دهنده آن سپاسگزاری کند و در برابر آنچه که از دست می دهد، صبر و شکیبایی پیش بگیرد.»

عهدشکنی رشید: پس از آنکه بر مکیان مورد قهر و غضب هارون الرشید قرار گرفتند و به زندان افتادند «رشیدنامه ای به خط خود برای یحیی نوشت و در آن سوگند اکید خورد

که درباره اش بدرفتاری نمی کند و به جان و مال او آسیب نمی رساند.» او همه کسان و سران و دوستانش را در این قسمت گواه گرفت. یحیی نامه را به فرزند خود فضل سپرد و دستور داد آن را نگاه دارد، نامه همچنان نزد فضل بود تا آنکه خزانه های او ضبط شد. یحیی - بن خالد فقط پنج هزار دینار داشت و موجودی فضل چهل هزار درهم بود. نزد جعفر و موسی چیزی یافت نشد و محمد بن یحیی هفتصد هزار درهم داشت. حارث بن ابی سامه در کتاب اخبار الخلفا می نویسد: «در خانه ای که جعفر بن یحیی در «سویقه جعفر» داشت آب انباری یافت شد که در آن چهار هزار دینار به دست آمد. وزن هر دینار آن برابر یکصد و یک دینار بود و بر روی هر یک از آنها شعر زیر دیده می شود:

و اصفر من ضرب دار الملوك یلوح علی وجهه جعفر

یعنی: زردتر از مسکوک دربار پادشاهان است و جعفر بر روی آن می درخشد.»

شک نیست که این ذخایر گران، و پولهایی که بعضی از افراد این خاندان به متملقین و اطرافیان و شعرا و هنرمندان می دادند، حاصل کار و نتیجه سعی و تلاش آنها نبود، بلکه آنها این پولها را از مردم یا از بیت المال می ربودند و در راه هوی و هوس خود خرج می کردند. کسانی که از این خوان بغما بهره مند می شدند، زبان به مدح بر مکیان می گشودند و زبان دیدگان و غارت شدگان، نفرین می کردند و دشنام می دادند.

اختفای يك مجرم سیاسی: در همان ایامی که ابراهیم بن مهدی تحت تعقیب سیاسی مأمون بود، «هر روز به منزلی و هر شب جایی به سر می برد و مأمون وعده کرده بود که هر که ابراهیم را ببورد، صد هزار درهم به وی دهد. و به این سبب مضطرب الحال زندگی می کردم و در آن اوقات... از زاویه اختفا بیرون آمده خواستم که نهانخانه دیگر پیدا کنم و حال آن که در هیئت خود تغییر داده بودم تا در بادی النظر کسی مرا نشناسد... تا در کوچه در بسته رفتم... مردی دیدم... گفتم که مرا لحظه ای در منزل خود جای می دهی؟ گفت بلی، به این خانه در آی. و چون به قول او عمل نمودم، در خانه را از بیرون بست و نا پیدا شد. با خود گفتم که از آنچه می ترسیدم پیش آمد و همین لحظه عوانان و عسسان خواهد آورد تا مرا گرفته نزد مأمون برند. و در این اندیشه بودم که صاحب بیت پدید آمد و مقداری نان و گوشت و یک کوزه و کاسه نو و فرش پاکیزه همراه آورد و عذرخواهی نمود. گفت که من مردی حجامم و با خود اندیشیدم که شاید تو را از اشیاء معموله من تفری پیدا شود و بنابراین زمانی از خدمت تخلف کرده به خریدن این چیزها مشغول شدم. ابراهیم گوید، برخاستم و به جهت

خود آشی لذیذ پختم و چون از طعام خوردن فارغ شدم، گفت میل داری قدری شراب حاضر سازم و در خدمت تو به عیش و سرور پردازیم؟ گفتم اختیار با توست، چون هر کدام سه جام خوردیم، عودی بیرون آورد، گفت هر چند گستاخی می کنم، اما پاس خاطر من بر تو واجب است، هیچ توانی که بنده خود را با سماع غنا و سرود محظوظ کنی؟

گفتم تو را از کجا معلوم شد که من ازین فن مدخل می نمایم. جواب داد تو معروف تر از آنی که به تعریف احتیاج داشته باشی. ابراهیم بن مهدی تویی که مأمون قبول کرده است که هر کس از تو نشانی دهد صد هزار درهم به وی بخشد. ابراهیم گفت چون این سخن از حجام شنیدم، عود بر کنار نهادم و خواستم به سرود گفتن اشتغال کنم. گفت ملتمس آنست که من تمنا کنم... از وی پرسیدم که این اصوات از که آموختی؟ گفت مدتی ملازم اسحاق بن- ابراهیم بوده ام... چون شب شد و عزم آن نمودم که از منزل حجام به جای دیگر روم، خریطه پرازدینار پیش او نهادم... گفت عجب حالتی مشاهده می کنم، من می خواهم که آنچه دارم پیشکش تو کنم... فلسی بر نگرفت و مرا به موضعی برد که در آنجا پنهان گشتم تا خدای تعالی فرج داد.^۱

گاه مجرمین سیاسی برای نجات از دست عسسان تغییر وضع و لباس می دادند و به کسوت زنان ملبس می شدند. مؤلف «روضۃ الصفا و نویسنده حبيب السیر در باره وضع ابراهیم بن مهدی بعد از دستگیری چنین می نویسند: «عسسان بغداد، ابراهیم بن مهدی را که در کسوت نسوان، باد و عورت از منزلی می گریخت، شناخته بگرفتند و بیش مأمون بردند و ابراهیم فصلی در باب فضیلت عفو و اغماض تقریر کرد، مأمون از جریمه عم خود تجاوز فرمود، اما او را در همان لباس با امرا و ارکان دولت نموده.»^۲

در دوران بعد از اسلام وضع زندانها از جهات مختلف بسیار درهم و آشفته بود. اگر کسی با تقصیر یا بدون تقصیر (به علت سوءظن) زندانی می شد، ممکن بود سالها بدون تحقیق و بازجویی در زندان به سر برد؛ چنان که در عهد سلطان محمود، حسین پسر سام از بازماندگان ملوک غور در اثر غرق شدن کشتی بارنج بسیار به ساحل رسیده در کنار دکانی بخت، «پاسبانان به گمان دزدی او را گرفته به زندانش فرستادند. مدت هفت سال در زندان بود تا آن که پادشاه آنجا را مرضی طاری شد، به آزادی زندانیان اشارت کرد، حسین نیز خلاص شد...»^۳

۱. روضۃ الصفا، ج ۳، ص ۴۶.

۲. همان، ص ۴۶۱. و نیز ر. ک حبيب السیر، ج ۲، ص ۲۶۰.

۳. در پیرامون تاریخ بیبقی، ج ۲، ص ۶۶۰.

به وضع درهم و نابسامان زندانها در سیاستنامه نیز اشاراتی رفته است: نظام الملك در فصل چهارم کتاب خود ضمن توصیف رفتار بهرام گور با وزیري ستمگر، فی الحقیقه از وضع آشفته زندانها در دوران قرون وسطا سخن می گوید و می نویسد. پس از آن که پای تفتیش و تحقیق به میان آمد و وضع زندان و زندانیان را مورد بازرسی قرار دادند، دریافتند که «...زیاده از هفتصد مرد زندانی بودند، کم از بیست مرد خونی و دزد و مجرم برآمد، دیگر همه آن بودند که وزیر ایشان را به طمع مال و ظلم باز داشته بود و در زندان کرده، و خبر منادی پادشاه مردمان شهر بشنیدند، دیگر روز چندان منتظلم به درگاه آمدند که آن را حد و اندازه نبود.»^۱

به دازدن: کیفر به دار آویختن، در ایران بعد از اسلام کم و بیش معمول بود و شعرا و نویسندگان از این کیفر گه گاه یاد کرده اند:

بدین دشت هم دار و هم منبر است	که روشن جهان زیر تیغ اندر است
آن کس که کرد در حق دارا بدی، هنوز	نقاش، نقش او همه بر دار می کند
از یک پدر، دو پسر نیک و بد عجب نبود	که از درختی پیدا شده است هنر و داد
چو پرداخت آن دخمه ارجمند	ز بیرون بزد دارهای بلند
بفرمود تا خوار کردندشان	رسن بسته بر دار کردندشان
آن که آن کند که خواهد	آنجاش برسد که نخواهد
	امثال و حکم ده خدا

در کتاب کلیله و دمنه در باب «زرگروسیاح» چنین آمده است: «ملك گمان برد که او گناهکار است... بفرمود تا او را گرد شهر بگردانند و برکشند (بر کشیدن به معنی دازدن و به دار کشیدن به کار رفته است). گاهی مجرم زنده را به درختی یا تیری می بستند و دو دست او را بر دوشاخه درخت میخکوب می کردند و با ریسمان محکم می بستند و او را سنگ باران یا تیر باران می کردند و یامی گذاشتند تا از گرسنگی و تشنگی تلف شود و گاهی جسد کسی را که کشته بودند بدین نحو بر دار می کشیدند و مدتی می ماند، و گاهی پس از زمانی

که جسد بزدار مانده بود. به زیرمی آوردند و می سوزانیدند...»^۱

نمونه‌هایی از محاکمات و کیفرهای معموله بعد از اسلام

یکی از محاکمات تاریخی و پرسروصدای جهان اسلام محاکمه
و اعدام منصور است. در نخستین سالهای قرن چهارم هجری،
وضع اجتماعی و اقتصادی جهان اسلامی عموماً وضع بغداد،
مرکز خلافت سخت آشفته و درهم بود.

محاکمه و به دار
آویختن منصور
حلاج بیضاوی
(۳۰۹-۲۴۴)

خلیفه عباسی المقتدر و اطرافیان او، هدفی جز عیاشی و مال اندوزی
نداشتند. کارگزاران آنها به انواع وسایل از مردم خراج می گرفتند. در سال ۳۰۶
ابن عیسی به کارگزاری انتخاب شد و تا جایی که می توانست از سختگیری عمال خراج
جلوگیری کرد. ولی حامد که محاسبی فاسد و بی آزر می بود، علی رغم ابن عیسی، خلیفه را
به احتکار و فروش گندم تطمیع کرد. ابن عیسی که با این دسایس مخالف بود، اعلام کرد که
اگر این روش پیش گرفته شود در اثر گرسنگی بلوای عام خواهد شد. بالاخره در اثر
بی کفایتی خلیفه و طمع ورزی او و حامد، مردم قیام کردند. تهیدستان به مخازن بازرگانان
حمله ور گشتند، درهای زندان باز شد و به حلاج که زندانی بود پیشنهاد فرار کردند. ولی
اوسقراط وارن پذیرفت و تن به این کار نداد. حلاج در بین طبقات حاکم عالم اسلام عده‌ئی
دوست و ارادتمند داشت که از آن میان بلعمی و زیرسامانی، نصر قشوری، ابن عیسی و ثقفی
مفتی سنی محکمه نیشابور و عده‌ئی دیگر قابل ذکرند. حنبلیان نیز به منصور دل بستگی نشان
می دادند، چنان که در طی تظاهراتی در بغداد، حامد را از جهت سیاست غلط اقتصادی وی
در اخذ خراج مورد حمله شدید قرار دادند و رهایی منصور حلاج را از زندان خواستار
شدند. رهبر شورشیان یکی از پیروان حلاج به نام ابن عطا بود.

در مقابل دوستان، عده‌ئی نیز کمر به دشمنی حلاج بسته بودند. شلمغانی و دیگر
عناصر شیاد و منفعت پرستی که گرد خلیفه حلقه زده بودند با منصور که مردی مبارز، طرفدار
خلق و آزاداندیش بود سردشمنی داشتند.

حلاج مردی بی طرف و نسبت به وقایع سیاسی و اقتصادی جهان اسلامی بی اعتنا
نبود، او وقتی مظالم مأمورین دیوانی و دولتیان را می دید، بر سکوت خلیفه فاسد اعتراض
می کرد. وی مکرر به خلیفه گفته بود که در مقابل خدا و خلق مسؤول است و باید از مظالم

۱. کلیله و دمنه، به تصحیح مجتبی مینوی، حواشی، ص ۴۰۵.

عمال ستمگر خود جلوگیری کند. همین سخنان اعتراض آمیز سبب گردید که خلیفه از منصور حلاج و ابن عیسی، دوست او که طرفدار اصلاح وضع اجتماعی بودند روی بگرداند و حامد را به وزارت برگزیند و از او برای طرد مخالفان استمداد جوید.

پس از آن که حامد وزیر، وارد میدان شد و به سرکوبی شورشیان پرداخت، تصمیم گرفت حلاج را به محکمه فراخواند. ولی در محکمه کسی حاضر نبود که علیه حلاج گواهی قاطعی بدهد، ناچار وزیر فرومایه، تصمیم به پرونده سازی گرفت و گفت حلاج همان کسی است که می گوید، «به جای ادای حج، نذر و زیارت کعبه دل کافی است». بنا بر این قتل چنین کسی واجب است. منصور يك بار به دوست خود شاکر بن احمد نوشته بود «اهدم الكعبه!» یعنی کعبه را ویران کن. ظاهراً مراد حلاج، ویران کردن کعبه اصنام بدن و استقبال از شهادت بود. اما اهل ظاهر و معاندین می گفتند حلاج مانند قرامطه، مرادش ویران کردن کعبه یا بیت الحرام است. حامد وزیر با اعلام این مطالب سعی می کرد افکار عمومی را برای قتل حلاج که شهرتی عظیم داشت، آماده کند. ولی دوستان او نیز آرام نبودند، چنان که ابن عطا سر دستة شورشیان بر سر وزیر فریاد کرد، «تو که در خراج و مالیات چنین زیاده ستانی، شایسته نیست که بر رفتار مردان ارجمند که من پیرو مسلك ایشانم خرده گیری کنی». ابن عطا را آن قدر زدند که بر اثر ضربه ها جان سپرد.

ابوعمر، که مردی سخنور بود، اداره این محکمه ساختگی را به عهده گرفت، از ابن بهلول قاضی سنی حنفی نیز خواستند که در این دادرسی با ابوعمر همکاری کند، ولی او تن به این کار نداد ناچار به جای او مرد سست اراده و ضعیفی به نام ابوالحسن- آشنایی را برگزیدند.

ماسینیون می نویسد: «در این جلسه هیچ يك از گواهان اصلی حضور نداشتند. عبدالله بن مکرّم سر کرده «گواهان اجبر» برای موافقت با این رأی، گروهی را گرد خود جمع کرد. علاوه بر آنها ارکان محکمه، رأی برخی از فقها و قراء را که از مخالفان منصور حلاج بودند بر آنها افزودند، تا مجموع آراء متفق بر قتل منصور حلاج را به هشتاد و چهار رسانید. به پاداش این خوش خدمتی عبدالله بن مکرّم به منصب پردرآمد قضای قاهره رسید.»^۱ حامد با اصرار تمام حکم اعدام حلاج را از خلیفه گرفت.

در روز ۲۳ ذی الحجه با آواز و بوق و کرنا نمدادی شد که وزیر حکم قتل منصور را اجرا می کند. «نگهبانان درهرسوی می گردیدند تا آشوبی رخ ندهد. در روز ۲۴ ذی الحجه در کرانه غربی دجله گروه زیادی از مردم گرد آمدند، حلاج را که کلاه افسری بر سر داشت

۱. ماسینیون. منصور حلاج، ترجمه روان فرهادی، ص ۴۳ به بعد.

آوردند. شب قتل، حلاج گفته بود مرا شهادت نصیب است. و روز واپسین پیروزمندانه به حشر خواهم رفت. «عمال حامد، ابتدا تازیانه اش زده، سپس دست و پایش را بریدند. آنگاه به دارش آویختند. در حالی که هنوز زنده بود، دوست و دشمن به سوی وی می شتافتند تا از او پرسشی کنند... از بریدن سر حلاج چنان که رسم بود، تا هنگام شب از جانب خلیفه دستوری نرسیده و به فردا موکول شد، تا وزیر هنگام قرائت حکم حاضر باشد، برای راضی ساختن خلیفه به قتل حلاج، حامد در حضور خلیفه گفته بود: «اورا بکش اگر از این کار، تو را زیانی رسد، مرا بکش.»... سر بریده‌ی حلاج فرو افتاد، تنش را به نفت آغشته کردند و آتش زدند، خاکسترش را از فراز مناره‌ای در دجله ریختند.» (۲۶ ماه مارس ۹۲۲ میلادی نزدیک نوروز سال ۳۱۰ هجری شمسی)

بعدها حاضران در آن میدان روایت کردند که هنگام مثلث کردن و شکنجه دادن منصور، سخنانی بر زبان او جاری شد که دیگر کس نگفته و نشنیده بود: «خدایا اگر دوست می‌داری آن را که به تو آزار رساند، چگونه دوست نخواهی داشت آن را که در راه تو آزار ببند.»

چنان که گفتیم، حلاج دوستان و نیکخواهان بسیار داشت. یکی از آنها شبلی، صوفی نامدار بود که در روز شهادت و مثلث شدن او بادل‌ی پریشان و جگری سوخته به دیدارش شتافت و در میان آن گروه که حلاج را سنگباران می‌کردند درآمد. می‌گویند شبلی در آن هنگام شاخه‌گلی به طرف منصور حلاج انداخته است.

این کار شبلی نمایشگر مهر و صفای برادرانه اوست. گویی به منصور حلاج چنین می‌گفت: «آفرین بر تو که در راه سربازی صوفیانه از من دلاور تر و نیکبخت‌تری. البته شبلی سر آن نداشت که با منصور حلاج یک جا بمیرد؛ بلکه آرزو می‌کرد که بدانند حال منصور. حلاج پس از مرگ چگونه خواهد بود. شبلی پس از مرگ حلاج، برای کشف راز جان‌بازی عاشقانه او به اندیشه پرداخت، و به مریدان راه تصوف گفت: شهادت منصور حلاج گوهری است که دست یافتن به آن به آسانی ممکن نیست، باید آن را گرامی داشت و در سینه نهفت، نه آن که به نام زاد و توشه جاودانگی به هر کس و ناکسش تسلیم کرد.»^۱

بعضی از وابستگان دستگاه خلافت که به منصور حلاج ارادت داشتند، بدون آن که از غضب خلیفه بینی به خود راه دهند، او را مرد خدا نامیدند و در مرگ او سوگواری کردند. حتی در میان فقه‌های آن عصر این سربح اولین محاکمه حلاج را از اعتبار انداخت. وی عدم صلاحیت محاکم شرعی را دلیل آورد و گفت درک شوریدگی صوفیانه، و الهام

غیبی، اذسترس قاضیان که به امور روحی و باطنی کاری ندارند، به دوراست. این حکم در مدرسه وقف «وعلیج» بغداد درس داده شد و بی کم و کاست از استاد به شاگرد انتقال یافت و مورد قبول مکتب شافعی قرار گرفت. در میان خداوندان تصوف بیش از همه شیخ- عطار در تذکرة اولیاء از او به نیکی یاد کرده، وی را شیربیشه تحقیق شمرده است.^۱

کيفرهای شدید منابع تاریخی و اجتماعی ایران در دوران بعد از اسلام نشان می‌دهد که زمامداران شرقی، برای آزار گناهکاران و متهمین سیاسی به وحشیانه‌ترین اعمال دست می‌زدند و محافل دینی، غالباً به وظیفه مذهبی و اخلاقی خود عمل نمی‌کردند و به اعمال ظالمانه امرای عصر اعتراضی نداشتند. اکنون با استفاده از مدارک تاریخی، نمونه‌ئی چند از بیدادگریهای آن دوران را ذکر می‌کنیم:

قتل ابن المقفع: سفیان والی بصره که با ابن المقفع دشمنی داشت، به دستور منصور خلیفه، وی را به حجره‌ئی برد، «پس دستور داد تا تنوری برتافتند و اندامهای او یک‌یک باز می‌کردند و در پیش چشم او به تنور می‌افکند تا جمله اعضای او بشد. پس سرتنور استوار کرد و گفت بر منله تو، مرا مواخذتی نرود چه تو زندیقی بودی و دین بر مردمان تباه می‌کردی...»^۲

در تاریخ بیهقی نیز از آلات شکنجه یاد شده است «مستخرج و عقابین و تازیانه و شکنجه‌ها آورده و جلاد آمده...»^۳ امیر معزی نیز به بعضی از وسایل تهدید و ارباب اشاره می‌کند:

هیبت او دست مکاران و محتالان بست
ور کسی خواهد که گردد، گویا بنگر نخست
ناصر خسرو گوید:

از بیم عقابین و تازیانه
زین به نبود مذهبی که گیری
نظامی گوید:

تا چند غم زمانه خوردن
تازیدن و تازیانه خوردن
بیهقی می‌نویسد: «... با بوسعید خاص... چه سیاستها راندن فرمود از تازیانه زدن
و دست و پای بریدن و شکنجه‌ها...»^۴

۱. همان کتاب، ص ۷۵.

۲. لغت نامه دهخدا، ص ۳۵۳.

۳. تاریخ بیهقی، چاپ ادیب، ص ۳۶۸.

۴. تاریخ بیهقی، ص ۱۲۴.

گاه مجرمین را با تخماق یعنی با چوبی که روی آن میخهای آهنین فرو کرده‌اند
مضروب واه می‌ساختند.^۱

انواع شکنجه: آزار و تعذیب و سیاست گناهکاران در ایران سابقه‌ئی کهن دارد،
گروشت را با آتش آشنا کردن و زخمها را به نمک آلودن نیز نمونه‌ئی از شکنجه‌های قرون
وسطایی‌ست.

دارند همیشه آتش و انبرونی اسباب شکنجه را مهیا دارند

حکیم رکنای کاشی

دربهران قاطع راجع به کیفر چهار میخ، چنین آمده است: «بر پشت یا به روی
خوابانند و چهار دست و پای او میخ بندند و کنایه از عناصر اربعه هست و عمل لواظه‌را
نیز گویند.»^۲

گر جر به تو محکم است بیخم برکش چو صلیب چار میخم

نظامی

قتل فجیع برامکه: در صفحات پیش، از قول جهشیاری مطالبی در پیرامون قتل برمکیان
گفتیم، اکنون برای مزید اطلاع خوانندگان گوئیم: «هارون در بازگشت از سفر حج خویش
و در شب آخر محرم سال ۱۸۷ هجری، جعفر را به ناگهان تسلیم مرگ کرد، در حالی که
روز پیش با او به شکار رفته بود و روزی را برای اغفال... با او به عشرت سر کرده بود.
همان شب به فرمان خلیفه خانه‌های برامکه و یاران و دست‌پروردگان‌شان را نیز محاصره
کردند. یحیی در خانه خویش و فضل در خانه‌ئی نزدیک سرای خلیفه توقیف شدند. هیچ-
کس از برامکه جز محمد بن خالد نرست، و اموال همه توقیف گشت. بسیاری از اطفال و
غلامان و کسان آنها هم کشته شدند. فردا سر جعفر را به امر خلیفه بر جسر اوسط نصب کردند،
جسدش را نیز دو نیم کردند و بر جسر اعلی و جسر اسفل نهادند.

در سال بعد که هارون آهنگ خراسان داشت، این جسد بد فرجام را با خار و خس و
چوب و نفت، آتش زدند. یحیی و فضل نیز در زندان فرو شدند. یحیی در محرم سال ۱۹۰
و فضل سه سال بعد از آن در زندان، بسیاری روزها گرسنگی می‌کشیدند، و با این همه
که گاه آنها را برای کشف بقایای ثروت‌شان که خلیفه هنوز بدان چشم داشت در زندان
شکنجه می‌کردند، در صورتی که همه ثروت آنها را در همان روزهای نخست مصادره کرده
بودند. این بود سر نوشت غم‌انگیز برامکه که بعد از سالها خدمتگزاری قربانی خشم و

۱. لغت نامه دهخدا، ص ۲۰۱.

۲. برهان قاطع، ص ۳۶۸.

حسد خلیفه حق ناشناس شدند...»^۱
 گاه محکومین به اعدام را بر نطح بافرشی چرمین می نشانند و سرشان را می بریدند
 «... یافتم افشین را بر گوشه صدر نشسته و نطعی پیش وی فرود، که صفا باز کشیده، و
 بودلف به شلواری و چشم بسته آنجا بنشاند و سیاف شمشیر برهنه به دست ایستاده.»^۲
 در تاریخ سلاجقه کرمان از کیفر قاورد غزی چنین یاد شده است: «... صد هزار آدمی در
 پنجه شکنجه و چنگال نکال^۳. ایشان افتادند و در زیر تشت آتش گرفتار شدند و خاکستر در
 گلو می کردند... و این را قاورد غزی نام نهاده بودند:

قاورد غزی که دور باد از لب تو
 من خورد ستم، هجر تو، آن زاماند.»^۴
 در کیفر قتل دقت و رسیدگی کافی نمی شد و گاه با کمترین غفلت یا در نتیجه غرض-
 ورزی زمامداران ممکن بود يك نفر یا عده بی ازین برونند. سعدی در گلستان فرماید:
 «یکی از بندگان عمر و لیث گریخته بود، کسان از عقبش رفتند و باز آوردند، وزیر را
 با او غرضی بود، اشاره به کشتن کرد تا دیگر بندگان چنین حرکتی نکنند. بنده مسکین سر
 در پیش نهاد و گفت... من پرورده نعمت این خاندانم، نخواهم که فردای قیامت به خون من
 گرفتار آیی و اگر لابد خواهی کشت به تاویل شرعی بکش، گفت: «تاویل شرعی چگونه
 باشد؟» گفت: «اشارت فرمای تا من وزیر را بکشم، بعد از آن مرا به قصاص او بکش تا
 به حق کشته باشی.» ملک را خنده گرفت و وزیر را فرمود چه صلحت می بینی؟ وزیر گفت:
 «ای خداوند جهان، از برای خدای، این شوخ دیده را به صدقه گور پلرت آزاد کن
 که مرا در بلایی نیفکند.»^۵

سعدی در مورد کیفر بزهاران واقعی، معتقد به شدت عمل است و با کمال صراحت
 می گوید: «... اگر سلطان دفع دزدان نکند، به بازوی خود کاروان می زند.» ولی در عین حال
 تأکید می کند که قبل از کیفر و مجازات باید رسیدگی و تحقیق کرد و پس از ثبوت جرم، کیفر
 داد. سعدی در مقام اندرز به سلاطین می گوید: «مردم متهم و ناپرهیز کار را قسرین خود
 نگردانند که طبیعت ایشان در وی اثر کند... تا به غور گناه نرسد عقوبت نفرماید، قطع بد
 دزدان به شفاعت دوستان درنگدارد.»^۶ باین حال می گوید برای کیفر گناهکاران باید اصل

۱. دکتر زرین کوب. تاریخ ایران، ص ۵۲۷.
۲. تاریخ بیهقی، چاپ فیاض، ص ۱۷۴.
۳. عقوبت کردن.
۴. تاریخ سلاجقه کرمان، اثر محمد بن ابراهیم، به اهتمام دکتر باستانی پاریزی.
۵. کلیات سعدی، چاپ بمبئی، رساله پنجم، ص ۲۶.
۶. همان کتاب، ص ۲۵.

عدالت را در نظر داشت و از شدت عمل و شتاب زدگی خودداری کرد: «در کشتن بندیان تحمل اولیتر، به حکم آن که اختیار همچنان باقیست. توان کشت و توان بخشید اگر بی مصلحتی کشته شود مصلحتی که تدارک آن ممتنع بود.

نیک سهلست زنده بی جان کرد / کشته را باز زنده نتوان کرد.»^۱

*

گر آید گنهارای اندر پناه	نه شرط است کشتن به اول گناه
چو باری بگفتید و نشنید پند	بده گوشمالش به زندان و بند
و گر پند و بندش نیاید به کار	درخت خبیث است بندش بر آرز
صوابست پیش از کشتش بند کرد	که نتوان سر کشته پیوند کرد ^۲

قبل از سعدی، اسدی نیز آدمکشی را در هر حال، عملی ناصواب می داند:

گر آری به کف دشمنی برگزند،	نکش، در زمان، بازدارش به بند
تو آن زنده را کشتن اندر گذار	نکرده است کس کشته رازنده باز
بودکت نیاز افتد از روزگار	به ازدوست آن دشمن آید به کار

در دوره قرون وسطا هر وقت سلطان یا فرمانروایی می خواست گناهکاری را مورد عفو قرار دهد یا به وی تأمین دهد، انگشتی خود را نزد وی می فرستاد، و این انگشتی در حکم امان یا زینهار بود.

حافظ گوید:

از لعل تو گریانم انگشتی زینهار / صد ملک سلیمانم در زیر نگین باشد

گرد لفسکی در تاریخ سلاجقه دوم می نویسد: «یکی از مجازاتهای آن دوره آتش زدن متهم بود، سلطان کیکاوس اول، یکی از سلاجقه روم فرمان می دهد که کلیه مقصرین را دست و پا بسته در خانه‌ئی نگهدارند، سپس خانه را آتش بزنند. لامعی شاعر در کلیات خود می نویسد يك نفر دانشمند که از اوضاع خسته شده و از مظالم محتسب و قاضی به جان آمده بود، آنها را به منزل خود دعوت می کند، بعد در خانه را آتش می زند.

اگر مجرمی زنده به دست نمی آمد، مرده او را آتش می زدند. «یازجی» یکی از مخالفین دستگاه حکومت سلاجقه روم پس از آن که کشته شد، یارانش جسد او را قطعه - قطعه کردند و هر قطعه را در جایی به خاک سپردند تا دشمن خونخوار بدن او را نسوزاند.»^۳

۱. کلیات سعدی، چاپ بمبئی، رساله پنجم، ص ۶۸.

۲. همان کتاب، ص ۸۱.

۳. تاریخ سلاجقه آسیای صغیر، ترجمه علی اصغر چارلاقی (قبل از انتشار).

به طور کلی سازمان قضایی ایران در اواخر عهد خوارزمشاهیان بیش از پیش به انحراف گراییده بود تا جایی که شیخ نجم الدین رازی که مردی صوفی و محافظه کار بود زبان به اعتراض می گشاید:

وظایف يك قاضی
شراقتمند

شیخ در سطور زیر وضع آشفته دستگاه قضایی و تبعیضات و حق کشیهای زورمندان و ضعف و زبونی عده یی قاضی نما را، در آن ایام روشن می کند. به نظر رازی: چون پادشاه «قاضی به شهری و ولایتی فرستد، باید که عالم و عاقل و دیندار و صالح فرستد که دست کشیده دارد، ازال ایتام و مواریث و اوقاف و رشوت و امثال این- خدمتکاران مصلح و معتمد و متدین دارد که در دعای میل و حیف نکند، و به طمع، حق باطل، و باطل حق نکنند. این معنی در روزگار، دشوار تر دست دهد، زیرا که بیشتر قضا به خدمتی می دهند نه به اهلیت، بضرورت هر که خدمتی دهد خدمتی گیرد.»

به نظر نجم رازی مرد صالح و بسا کدامن «طالب قضا نشود و گرد درگاه ملوک و نواب حضرت نگرود و خدمتی ندهد و درین عهد (یعنی قرن ششم هجری مقارن حملة مغول) قضا بیشتر به خدمتی می دهند... نه به اهلیت.»

در جای دیگر می نویسد: قضاة سه گروهند. اول- آنان که به علم قضا جاهلند و از سرجهل وهوی و میل نفس قضا کنند، دوم آنک به علم قضا عالم بود، اما به علم کار نکند و به جهل وهوی کار کند و میل و محابا کند و جانب خلق بر جانب خدای ترجیح نهد و رشوت ستاند و کتابت سجلات و عقود انکحه به قباله دهد و از آن مال و خدمتی ستاند و نیابتها در ولایت به مال و رشوت دهد و خدمتکاران را مستولی کند تا رشوتها ستاند و در ابطال حقوق کوشند، و در اموال مواریث و ایتام تصرف فاسد کنند و تزویرات بردارند و باطلها را به حق فرا نمایند و تصرف در اوقاف به نا واجب نمایند و مناصب و مساجد و مدارس و خانقاهات، به علتها و غرضها و رشوتها، به نااهلان و مستأکله دهند و تقویت اهل دین نکنند و کار احتساب و امر به معروف و نهی منکر مهمل گذارند و آنچه به ابواب البر تعلق دارد که بر قاضی واجب بود غمخوارگی آن کردن ضایع گذارد.

نجم الدین رازی در اوایل قرن هفتم هجری باصراحت تمام می نویسد: «این ضعیف در بلاد جهان، شرق و غرب قریب سی سال است تا می گردد هیچ قاضی نیافت که از این آفات میرا و مصون بود... مع هذا اگر کسی از این خصال ناپسند پاك و میرا بود... از نادره

جهان بود، به چنین قاضی تبرک نمودن و تقرب جستن واجب بود...»^۱
سنایی وضع طبقات محروم و ستمدیده را در برابر خداوندان قدرت در نیمه اول قرن
ششم هجری با استادی تمام مجسم می کند

... پادشاهان قسوی بر دادخواهان ضعیف
مرکز درگاه را سد سکندر کرده اند
عالمان بی عمل از غایت حرص و امل
خوابیدن را سخره اصحاب لشکر کرده اند
مالداران توانگر کیسهی درویش دل
در جفا، درویش را از غم توانگر کرده اند
خون چشم بیوگان است آنکه در وقت صبح
مهران دولت اندر جام و ساغر کرده اند
تا که دهقانان، چو عوانان قباپوشان شدند
تخم کشت مردمان بی بار و بی بر کرده اند
غازیان^۲، نابوده در غزو غزای روم و هند
لاف خود افزون ز پور زال و نوذر کرده اند

در کتب داستانی گاه از کیفرها و شکنجه های بدنی که در دوره قرون وسطا معمول
بوده سخن رفته است: «روح افزای را در کشید و چوب زد، چنان که به هر چوبی دوسه جای
روح افزای شاخ شد و خون روانه شد، تا ده چوب تمام شد. روح افزای زنهار خواست،
گفت: «مرا مزیند تا راست بگویم.» او را بنشانند و آب خواست و او را آب دادند
تا باز خورد... بفرمود تا ماه پری و روح افزای را بند بر نهادند و به شدره بردند. خادمی
بود سیاه، زشت، نام او منگول، او را بفرستادند تا بر وی موکل شد...»
در جای دیگر از داستان سمک عیار چنین آمده است: «... گفت: ای شاه، من او را
به علامتها خواهم کشتن که جهانیان عبرت گیرند. شاه گفت: «تو دانی، در حال او را بیفکند
و هردو چشم او به کارد بر آورد، و همه دندانهای وی بشکست به سنگ، و او را به دست
سرخ ورد، داد و گفت او را نگاه دار که من با او کار دارم...»

و در صفحه ۱۱۸ همان داستان می نویسد: «... پس چون خشم بر خاطور و کانون
افکند، گفت: زود هر دورا بیرید و به دار کنید و تیز باران کنید تا بعد از این کسی با پادشاه

۱. نجم رازی. مرصدا العباد، به اهتمام دکتر ریاحی، ص ۴۹۶ به بعد. ۲. جنگجویان

خود طنز نکند...»^۱

انتحار: گاه مردان جنگی و رجال سیاسی قبل از آن که مورد شکنجه قرار گیرند دست به خودکشی می‌زدند. در تاریخ غزنویان می‌خوانیم پس از آن که محمود غزنوی بر محمد سوری دست یافت، وی را «پیش سلطان بردند او، از روی آزرده‌گی خاطر، نگین مسموم مکیده و در مجلس سلطان محمود، ودیعت جان را به قابض ارواح سپرد.»^۲

نظام الملك در سیاست ناهه می‌نویسد: «شنیدم که در غزنین خبازان درهای دکان بر نهادند، نشان نایاب گشت و درویشان در رنج افتادند. تظلم به درگاه سلطان محمود آوردند و از نانوایان بنا لیدند، سلطان محمود بفرمود تا نانوای خاص بیاوردند و در زیر پای پیل افکندند؛ چون ببرد، به‌دندان پیل بستند و در شهر بگردانیدند و بروی منادی کردند که: «هر که در دکان گشاده نکند و نان نفرشد، با او همین رود که با این رفت.» انبارها خرج کردند، نماز شام بر هر دکانی پنجاه من نان مانده بود و کس نمی‌خرید.»

«گاه بزهاران را در قفس آهنین می‌کردند، چنان که سلطان محمود غزنوی چون بر ابوعلی سیمجور دست یافت، او را در قفس محبوس کرد تا جان داد.»^۳

چند قرن بعد چون تیمور لنگ بر بایزید پادشاه عثمانی غلبه کرد، او را در قفس آهنین محبوس کرد. به محض اینکه تیمور بایزید را در قفس دید، به‌خنده درآمد. بایزید به تیمور گفت: «از این پیروزی سرمشت مشو!» تیمور جواب داد: «بر ناپایداری احوال جهان واقف و خنده من بر تو از سر خودخواهی و غرور نیست، بلکه بخت و اقبال بابر گزیدن دومرد ناقص مثل من و شما برای تقسیم کردن تمام امپراتوری آسیا، واقعاً انتخاب عجیبی کرده است. زیرا شما از یک چشم کور و من از یک پا لنگم.»^۴

در احسن التوادیک ضمن وقایع سال ۸۶۶ ه. ق. می‌خوانیم که منهیان به سلطان ابوسعید گزارش دادند که: «خواجه معزالدین ظلم بسیار کرده و شیخ احمد صراف نیز به بهانه قرض، از مردمان و تجار زر بسیار گرفته. چون این خبر به خسرو والاگهر رسید، حکم عالی صدور یافت که ایشان را به وجهی هلاک کنند که موجب عبرت بی‌باکان دیگر شود. شیخ احمد را در دروازه ملک پوست کنند و خواجه معزالدین را در دیک آب جوشان انداختند و می‌جوشید تا هلاک شد و نشان عالم مطاع صدور یافت که بعد از این درهرات و

۱. سمک عیاد، به‌اهتمام دکتر خانلری، ص ۱۱۷ به بعد.

۲. دپیرامون تاریخ بیبقی، ۲۳، ص ۸۱۴.

۳. دپیرامون تاریخ بیبقی، ۲۳، ص ۴.

۴. سفرنامه سانسون، ترجمه دکتر تفضلی، ص ۲۷.

بلوکات زرنام بردار را بی نشان نستانند و نشان را بر سنگ نقش کرده بر در مسجد جامع هرات در جای مناسب نصب کنند.»^۱

ابوالفضل بیهقی ضمن گفتگو از تاریخ خوارزم و مأمونیان، از گناهکاران سخن می گوید و می نویسد: «خونیان و همگان را سراپای برهنه پیش سلطان محمود آوردند. امیرسخت شاد شد از دیدن خونیان و فرمود تا ایشان را به حرس سپردند و بازداشتند و امیر به خوارزم آمد و آن ولایت را بگرفت و خزانه‌ها برداشتند و امیر نوزشانه را با همه آل و تبار مأمونیان فرو گرفتند و چون از این فارغ شدند، فرمود تا سه دار بزدند و این سه تن را پیش پیلان انداختند تا بکشند. پس بردند انهای پیلان نهادند تا بگردانیدند و منادی کردند که هر کسی که خداوند خویش را بکشد، وی را سزا این است. پس دارها کشیدند و بر رسن استوار بیستند و بسیاری مردم را از خونیان میان به دونیم کردند و دست و پای بریدند و وحشتی سخت بزرگ افتاد و آن ناحیت را به حاجب آلتون‌تاش سپردند...»
در سال ۵۴۲ ه. ق. سلطان سنجر به قصد جنگ با آتسز به خوارزم لشکر کشید و تصمیم گرفت ناحیه هزاراسب را بگیرد. رشید و طواط در جواب انوری بیت زیر را بر تیری نوشت و بینداخت:

گر خصم توای شاه بود رستم گردد يك خسر ز هزار اسب تو تواند برد

چون سنجر از این بیت و طواط باخبر گردید، در خشم شد و سوگند خورد چون او را دستگیر کند هفت عضو او را از یکدیگر جدا کند، «طواط هر شب به آشیانه و هر روز به وادی پناه بردی و در خفیه به ارکان دولت سنجر می توسل جستی، هیچ کدام از ایشان به سبب مشاهده غضب سلطان به تکفل مصلحت او زبان نمی داد.»^۲ بالاخره منتخب‌الدین رئیس دیوان انشاء و مشاور و ندیم او قدم شجاعت پیش نهاد و در روز و ساعت مناسبی خطاب به سلطان سنجر گفت و طواط مرغی ضعیف است و طاقت این ندارد که او را به هفت پاره کنند. اگر فرمان باشد او را به دو پاره کنند. سلطان بخندید و از گناه او در گذشت. کیف‌های سبعانه نه تنها در حق مردم عادی، بلکه در مورد خلفا و امرایی که به چنگال دشمنان اسیر می شدند نیز، اجرا می شد.

مسعودی درباره چگونگی قتل مهتدی می نویسد: «معروفتر از همه این که او را با خنجر کشتند. بعضی گفته‌اند آلات مردی او را فشرند تا جان داد. بعضی گویند او را میان

۱. احسن التواریخ، به تصحیح دکتر نوایی، ص ۴۲۵.

۲. تاریخ جهانگشای جوینی، ۲۳، ص ۹۰ به بعد. نیز ر. ک. تذکره دولتشاه سمرقندی، ص ۹۰.

دوتخته بزرگ نهادند و باطناب محکم بستند تا بمرد و به قولی خفه شد و به قولی او را زیر فرشها و مخدهها فشرده تا جان داد.»^۱

همچنین مسعودی در مروج الذهب می نویسد: «پس از کشته شدن محمد و ابراهیم، روزی منصور خلیفه عباسی به مصاحبان خود گفت: «به خدا هیچ کس صمیمیت از حجاج نسبت به بنی مروان نبود.» مسیب بن زهیر ضبی برخاست و گفت: «ای امیر مؤمنان حجاج کاری نکرده که ما نکرده باشیم... به ما فرمان دادی فرزندان پیغمبرمان (ص) را بکشیم، ما نیز اطاعت تو کردیم، آیا با تو صمیمی بوده ایم یا نه؟... از پیش گفتیم که منصور عبدالله بن-حسن بن حسن بن علی رضی اله عنه و بسیاری از خاندان او را بگرفت و این به سال ۱۴۴ هنگام بازگشت وی از حج بود... در ربه منصور محمد بن عبدالله بن عمر بن عثمان را برهنه کرد و هزار تازیانه زد... منصور در تخت روانی از ربه برفت و این گروه را به بند آهین کردند و در کجاوه های سرکشاده نهادند... آنها را به کوفه بردند و در زیر زمین محبوس کردند که روزها از شب تشخیص نمی دادند... آنها را در حبس بداشتند تا مرگشان در رسید... کار تطهیر و وضوی آنها در همانجا بود و از عفونت به رنج افتاده بودند. پاهای آنها ورم می کرد، همچنان بالا می رفت تا به قلب می رسید و مایه مرگ می شد.»^۲

اعتصاب غذا: «شریف ابوجعفر را حبس کردند، روزه گرفت و هیچ نخورد تا بیمار شد، از مردم فریاد و فغان برخاست، به ناچار او را از حبس خارج کردند، ولی همین مرض منتهی شد به موت او در سال ۴۷۰ هجری قمری.» - در کتاب ویس و رامین نیز به بعضی از کیفرهای معمولی آن زمان اشاره شده است:

کنون خواهی بکش خواهی برانم وگر خواهی بر آور دیدگانم
وگر خواهی ببند جوادان دار وگر خواهی بسرهنه کن به بازار

تخته بند: نوعی از شکنجه که دست و پای کسی را با تخته ببندند تا او حرکت نتواند کرد.»^۳

سعدی در گلستان گوید: «...هارون ارکان دولت را گفت جزای چنین کس چه باشد، یکی اشارت به کشتن کرد و دیگری به زبان بریدن و دیگری به زجر و نفی...»
به طوری که از داستان «تاجدار مرو و سگان آدمی خوار» که نظامی با استادی تمام

۱. مسعودی. مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۸۷.

۲. همان کتاب، ص ۳۰۲ به بعد.

۳. بهاء الدین ولد معارف، ص ۴۷۰.

آن را به رشته نظم کشیده برمی آید، در عصر میانگین یا قرون وسطا یکی از کیفرها این بود که گناهکاران را نزد سگان خونخوار رها می کردند:

شه چون شدی از کسی بر آزار
هر کس که ز شاه بی امان بود

دادیش بدان سگان خونخوار
آوردن و خوردنش همان بود

یکی ازندمای شاه به حکم عقل و مال اندیشی به نواختن سگان پرداخت:

هر روز شدی و گوسفندی
در مطرح آن سگان فکندی

عاقبت روزی شاه بر این ندیم خشم گرفت و دستور داد تا او را پیش سگان افکندند
ولی سگان که اسیرمهربانیهای او بودند،

چون منع خود شناختندش
دم لابه کنان نواختندش

صبحگاهان شاه از کرده خود نادم شد، سگان چون از پشیمانی شاه با خبر گردید،

گفت:

زان گرگ سگان اژدهاروی
نازده بر او یکی سر موی

شاه ندیم را فراخواند و علت را جویا شد، او جورانه گفت:

گفتا سبب آن که پیش ازین بند
ایشان به نواله‌ای که خوردند
ده سال غلامی تو کردم
...سگ درست شد و تو آشنا، نی
سگ صلح کند به استخوانی

دامم به سگان نواله‌ای چند
با من لب خود به مهر کردند
این بود بری که از تو خوردم!
سگ را حق خدمت و تورا نی!
ناکس نکند وفا به جانی

کیفر عاملی، به فرمان صاحب عباد: صاحب عباد وزیر نامدار آل بویه يك بار بر یکی از غلامان خود خشم گرفت و با عبارتی مصنوع و مختصر فرمان کیفر او را صادر کرد: «احصد نبات خدیبه وانقش بالسوطه جنیبه، يعتبر الناظرون الیه. یعنی: گیاه رویش را دور کن (ریشش را بتراش) و دوپهلویش را با تازیانه پرنگار نما تا نگرددگان از دیدنش عبرت گیرند.»

یکی از مطالبی که از مطالعه کتاب گرانقدر «دعوة الصدور وآية الصدور» راوندی می‌توان دریافت، این که در عهد سلاجقه نیز بیماران روحی و مبتلایان به سادسم کما بیش وجود داشتند و از رنج و عذاب و شکنجه هموعان خود لذت می بردند:

مؤلف کتاب ضمن بیان احوالات سلطان محمد ملک‌شاه می‌نویسد: «و در آن عهد نایب‌نایی ظاهر شد، اورا علوی مدنی گفتندی. آخر روز در کوچه خود استادی عصایی در دست، دعا کردی که خدایش بیامر زاد که دست این نایب‌ناگیرد و در این کوچه به درخانه رساند. و آن کوچه دراز و تاریک بود و سرای کور، در آخر، و به دهلیز سرای چاهی بود، چون علوی را به در سرای بردندی، قومی آن شخص را در سرای کشیدندی و در آن چاه سرنگون کردند و از آن چاه منفذها با سردابها مدت چهار پنج ماه برای بگذشت و خلقی بسیار از جوانان شهر مفقود شدند، کس بیرون نمی‌برد و از مرده و زنده خبری نمی‌یافتند. روزی زنی گدای از این سرای چیزی می‌خواست، ناله‌ای شنید. گفت: «خدا بیمار تان را شفا دهد.» مردم آن خانه اندیشیدند که او بر آن حال و قوف یابد، خواستند که او را به بهانه نان دادن در سرای کشند، زن بترسید و بگریخت و به در کوچه، قومی را گفت، از فلان سرای ناله منکر شنیدم و قومی قصد من کردند، آن کاری بزرگ بود و واقعه‌ای عظیم و مردم خود در جستجوی غایبان بودند، فغانی برخاست و جهانی مردم به در خانه جمع شدند و ناگاه در سرای رفتند و به بیغوله‌ها و زوایای خانه جستن کردند و راه سرداب به بیافتند، بیشتر از چهار صد پانصد مرد را در آنجا دیدند، بعضی کشته و بعضی به چهارمیخ به دیوار باز دوخته و دوتن را هنوز زرمقی مانده بود. آوازه در شهر افتاده و خلائق روی نهادند و هر کس دوستی و خویشی باقی می‌یافتند و غریب‌ی در اصفهان افتاد که مثل آن، کس نشان نداد و علوی مدنی و زنش را بگرفتند و یاران او را بجستند و او را و زنش را در بازار لشکر بسوختند.»^۱

در منابع تاریخی، سیاست راندن، سیاست فرمودن و سیاست کیفر دادن کردن به معنی مجازات و کیفر دادن نیز به کار رفته است. «هر گاه که پادشاه عطا ندهد و سیاست هم بر جایگاه نراند، همه کارها بروی شوریده و تباہ گردد.» (بیهقی)

دمی بیش بر من سیاست نراند عقوبت بر او تا قیامت بماند.

سعدی

«سلطان سعدالملك را با چند تن دیگر از خواجگان معروف سیاست فرمود و به در اصفهان بر کنار زرینه رود همه را بیاویخت.» (مجم‌التواریخ).
پادشاه باید که مخالطت و مجالست با اهل علم و فضل کند، زیرا که پیدا کردیم که کار پادشاه سیاست کردن ظاهراست و کار عالم سیاست کردن باطن است (حدایق الانوار).^۲

۱. احق‌الصدور، ص ۱۵۷ به بعد.

۲. لغت نامه، ص ۷۴۲.

سیاف: کلمه سیاف به معنی شمشیرزن، درخیم و میر غضب به کار رفته است و «ابودلف باشلوری و چشم بسته آنجا بنشانده و سیاف شمشیر برهنه به دست ایستاده و افشین با ابودلف در مناظره و سیاف منتظر، که بگوید تا سرش بیندازد.»^۱

سلاجقه کرمان در آخرین سالهای زمامداری از طریق عدل و انصاف به کلی منحرف شدند، به قول نویسنده عقدالعلی به جای تأدیب با چوب و یا حبس گناهکاران «...زلت قدم را به ارادت دم مقابل داشتند و به کمتر جرمی مسلمانی را هلاک کردند، زمام امور به دست ناهلان می دادند، ترتیب اسباب جهانداری از دست ملوک بیرون شد، هر ترکی قبایی نو می یافت، تمنای اتابکی و خیال دادبگی می کرد...»^۲

چگونگی قتل ملک صالح

هلاکو که از ملک صالح سخت خشمناک بود. تصمیم گرفت که او را به بدترین صورتی به دیار نیستی فرستد، پس فرمان داد: «...تا اعضایش را در دنبه گرفتند و نمدی بروی پیچیده به رسن محکم بستند و در آفتاب انداختند و گاهی اندک غذایی به وی می دادند و پس از چند روز آن دنبه ها مستحیل به کرمان شده اعضای ملک را آغاز خوردن کردند، و صالح مدت یک ماه به این عقوبت مبتلا بود، وفات یافت. آنگاه پسر سه ساله او را که علاءالملک نام داشت، در کنار رودخانه موصل به ضرب تیغ جان گسل، دونیم زدند و هرنیمه او را در جانب رودخانه پیاویختند.»^۳

قتل صدرالدین زنجانى: «روزی کشنبه ۲۱ رجب يك دست او را امیر سوتای گرفته و دیگر دست او را پهلوان ملک غوری، و امیر قلغ شاه او را از میان به دونیم زد.»^۴

اسفندیار کاتب در تاریخ طبرستان می نویسد: که هیثم زندانبان یوسف بن عمر بود و او نام کسانی را که در زندان می مردند می نوشت و به اطلاع مخدوم خود یوسف بن عمر می رسانید «ای برده... محبوس بود، از او تمنی کرد که ده هزار درم بستاند و نام او در مردگان نویسد و بدین حیلت وی را خلاص دهد. زربستد و نام او عرض داشت، امیر گفت او را همچنان مرده پیش من آورسجان (یعنی زندانبان) از خیانت بترسید باز آمد و مخده بر رویش نهاده

رشوه خواری و آدم کشی

۱. تاریخ بیهقی، چاپ ادیب، ص ۱۷۱.
۲. عقدالعلی، ص ۱۹.
۳. حبیب السیر، ج ۳، ص ۱۰۱. نیز رك. اسناد و نامه های تاریخی، مویث ثابتی، ص ۴۱۳.
۴. تاریخ غازی، به تصحیح کارل یان، ص ۱۳۰.

گردانید، هم مال رفت هم جان.»^۱

معین‌الدین اسفزاری در تادیخ‌هرات در ضمن وقایع سال ۸۶۶ داستانی می‌نویسد که خلاصه آن از این قرار است که سلطان ابوسعید میرزا را معلوم شد که خواجه معزالدین شیرازی و شیخ احمد صراف در وقت وصول و جوه، نسبت به مردم ظلم و تعدی بسیار کرده‌اند. رأی عالی چنین اقتضا کرد که آنها را به عقوبتی هلاک‌کننده سبب عبرت سایر عمال و مباشران باشد. پس حکم کرد که شیخ احمد صراف را بر در ملک پوست کرده به عذابی الیم کشتند و خواجه معزالدین را در دیگ آب‌جوش انداختند تا پخته شد. چون این خبر به دستور ملک، به خواجه شمس‌الدین محمد مروارید رسید، از هیبت سیاست سلطان بیهوش گشت ... چون مظفر را گرفتند و معزالدین بسوخت خواجه شمس‌الدین - محمد در میان غش می‌کند.

مردم از دیرباز، تنها از زخم شمشیر رنجه نمی‌شدند، بلکه از زخم زبان و سخن

تلخ شنیدن و سرزنش و طعنه این و آن نیز رنج روحی می‌بردند. اسدی گوید:

ز زخم سنان بیش، زخم زبان

زخم کان از زبان یاران است

مکتبی

صد زخم زبان شنیدم از تو

نظامی

همت مسکینان و ضعیفان، زخم زیادتر زند و سخت‌تر که بازوی پهلوانان.

(مجالس سعدی، ص ۲۳)

۱. تادیخ طبرستان، به تصحیح اقبال آشتیانی، ص ۱۲.

سازمان قضائی پس از حمله مغول

چنانکه دیدیم پس از حمله مغول، بنیان سازمانهای اجتماعی و اداری ایران عموماً و اساس تشکیلات قضایی خصوصاً درهم ریخت. پس از آن که آتش جنگ و خونریزی فرونشست، یکچند یاسای چنگیزی بر حیات اجتماعی مردم سایه افکند. با گذشت زمان قوم بیابانگرد مغول به حکم ضروریات تاریخی و اجتماعی مغلوب فرهنگ و تمدن ملل خاورمیانه گردیدند و بتدریج قوانین قدیم باردیگر بر روابط اجتماعی و اقتصادی مردم حاکم گردید.

در کتاب بزرگ قانون یاسای چنگیزی که با همکاری اوکتای و جغتای به رشته تحریر در آمده است، در مورد چگونگی رفتار با کشورهای خارجی، نحوه جنگ، تقسیم بندی سپاهیان، و دستگاه نامه رسانی، مالیات، مسأله وراثت و بالاخره روابط اعضای خانواده بایکدیگر، به فرمانروایان مغول تعالیم و آموزشهایی داده شده بود. یاسای چنگیزی کاملاً بامقتضیات زمان هماهنگی داشت و بازماندگان چنگیز تعهد کرده بودند مفاد یاسا و مکمل آن را محترم شمارند. در عهد غازان و بازماندگان مسلمان او گاه بین تعالیم اسلامی و یاسای چنگیزی تعارض و اختلاف به ظهور می رسید، ولی با گذشت زمان قدرت یاسا و رسوم قومی مغولان از درجه اعتبار ساقط شد.

در حقوق جزای مغولان برای زنان محصنه، دزدی، قتل یکی از مغولان و عدم رعایت بعضی از آداب کشتار و طهارت، مجازات مرگ پیش بینی شده بود. قتل یکی از مسلمانان با پرداخت چهل باش جبران می شد. کشتار گوسفندان طبق مراسم اسلامی در فضای سر بسته و مخفیانه مجاز بود. در بین مغولان کیفرهای وحشیانه، بسیار معمول بود. از جمله سوزاندن تبه کار یا درون روغن گذاخته فرو بردن او، متداول بود. اغلب بستگان

محکوم مقتول نیز به قتل می‌رسیدند و ثروت آنان ضبط می‌شد و اعضای خانواده سلطنتی را خفه می‌کردند تا خون آنها ریخته نشود. دادگاه غالباً از امیران و شاهزادگان تشکیل می‌شد و خان مغول عالیترین منصب قضایی را داشت. اقامه دعوی بر پایه شهادت شهود می‌شد و اگر صحت گفتار و اتهام شاکی به ثبوت می‌رسید، جان و مال محکوم در اختیار شاکی قرار می‌گرفت. او می‌توانست وی را آزاد کند یا بکشد. اگر شکایت بسی مورد بود، شاکی به مرگ محکوم می‌شد. مغولان پس از استقرار در چین و ایران به اسناد و مدارک کتبی نیز توجه کردند و ظاهراً در محاکمات صورت جلسه‌ای نیز تنظیم می‌گردید. همان گونه که فرمانروایان مغرضانه در امور قضایی دخالت می‌کردند، مغولان و افراد عادی آنان نیز از هیچ گونه غرض ورزی و دخالت فروگذار نمی‌کردند. رشیدالدین - فضل‌الله گفته است که مردم در امور قضایی به آنان مراجعه می‌کردند و حکومت تصمیم مغرضانه آنان را به کار می‌بست و این حال آشفته تاروی کار آمدن غازان خان دوام یافت.^۱

قوم وحشی و بیابانگرد مغول به اقتضای محیط نشو و نمای
وضع دادگستری و
 خود دارای قوانین و نظامات مخصوص بودند که سینه به سینه
قوانین در عهد مغول
 به یکدیگر منتقل می‌کردند. پس از استقرار حکومت چنگیزی
 در دیگر نقاط، در احکام و قواعد مزبور به اقتضای زمان تغییراتی پدید آمد و مقرر گردید
 که نظامات جدید در طومارهایی نوشته شود.

بنابراین یاسای چنگیزی به مجموعه قوانینی اطلاق می‌شود که حقوق مدنی و
 اجتماعی توده مردم و افراد ارتش چنگیزی را مشخص می‌کند و ما رئوس و اهم
 این قوانین را با استفاده از منابع مختلف ذیلاً مشخص می‌کنیم:

- ۱) عقیده و مذهب به شرط اعتقاد به خدای واحد آزاد است.
- ۲) پادشاه باید از نسل ذکسور چنگیزخان باشد و حکومتش از طرف مجمع شاهزادگان تصویب شود.

- ۳) با دشمن نباید صلح کرد، مگر پس از غلبه بر وی.
- ۴) شکار از فروردین تا مهرماه ممنوع است.
- ۵) خوردن خون و احشاء حیوانات مباح است.
- ۶) تمام کسانی که در خدمات جنگی وارد نیستند، باید مجاناً در خدمات عمومی و عام‌المنفعه شرکت کنند و در هر هفته یک بار برای سلطان بلاعوض کار کنند.

۱. برتولد اشپولر. تاریخ مغول، ترجمه میر آفتاب، ص ۲۷۵ به بعد.

۷) مجازات دزدی معمولاً ۷ تا ۷۰۰ ضربه چوب است که آن را می‌توان به ۹ برابر مال مسروق خریده و گاهی نیز مجازات دزدی اعدام است.

۸) هیچ فردی از مغول غلام دیگری نمی‌شود، اما مغولان می‌توانند افراد دیگر را برده کنند. هر کس غلام دیگری را بدون اجازه تصرف کند یا غلام فراری را به صاحبش بازنگرداند، مجازاتش اعدام است.

۹) هر مردی می‌تواند با هر زنی که از اتوبای طبقه اول و دوم او نباشد ازدواج کند. تعداد زن و غلام محدود نیست، به شرط آن که مرد از عهده مخارج آنها برآید. ۱۰) مجازات زنا اعدام است، هر کس زانی و زانیه را در حین ارتکاب ببیند می‌تواند آنها را بکشد.

۱۱) مجازات جاسوسی و لواط و شهادت دروغ و جادوگری مرگ است.

۱۲) مجازات مباشر خائن اعدام است، مگر آن که تقصیرش کوچک باشد. در این صورت تعیین مجازات او بسته به نظر خان است.

۱۳) ترخانها می‌توانند تا ۹ بار بدون مجازات مرتکب جرم شوند (ترخانها طبقه‌ئی از بزرگان مغول بودند که از کلیه خدمات عمومی و پرداخت مالیات معاف بودند و بدون اجازه می‌توانستند به حضور خان بروند).^۱

پس از حمله مغول به ایران، وضع اجتماعی و اقتصادی ایران بیش از پیش درهم و آشفته گردید. یاساها یعنی مجموع قواعد و قوانین مغول بسیار منحط و ابتدائی بود و فقط برای حل و فصل قسمتی از معضلات و دناوی اجتماعی مغولها کافی بود و به هیچ وجه به کار بستن و اجرای آنها در محیط ایران که به اقتضای تکامل نسبی اقتصادی و اجتماعی قوانین و نظامات مترقی تری داشت امکان پذیر نبود. با این حال پس از حمله مغول مداخله بزرگان و امرای آن قوم در کارها، و بی‌خبری و غرض‌ورزی آنان به آشفته‌گی اوضاع کمک کرد و بخصوص کار قضاوت و داوری بیش از سایر شئون دستخوش ابتدال و رسوایی گردید.

وضع دادرسی و محاکم، در روزگار مغول: حکام و امرای مغول به علت بی‌خبری و نگاه به حکم اغراض خصوصی، اشخاص بی‌مایه و مغرض را به کار داوری می‌گماشتند. غالباً این قبیل اشخاص شیاد و محیل با ریشی بلند و عمامه‌ئی بزرگ و اتخاذ القاب و عناوین عربی خود را نزد امرای جاهل مغول از اجله دانشمندان و فقها معرفی می‌کردند و آنها نیز یا به علت ساده‌لوحی و جهالت و یا به سبب اغراضی خاص این قبیل مردم را برای

۱. نگاه کنید به تاریخ مغول، عباس اقبال، سال ۱۳۱۲، ص ۷۷ به بعد، و نیز تاریخ مغول برتولد اشپولر، ص ۲۷۶ به بعد.

اعمال قضا و داوری در بین مردم و اداره محضر شرع و عدالتخانه‌ها به نقاط مختلف کشور گسیل می‌داشتند. در نتیجه این آشفتنگی بتدریج قضاتی که مایل نبودند که پای خود را از حریم عدالت و قوانین شرعی فراتر گذارند، مناصب دیرین خود را ترک گفتند. ظلم و تبعیض و رشوه‌خواری امری عادی و معمولی شد، دادرسی و قضا مانند دیگر شئون زندگی وسیله دست زورمندان گردید. قضات همان‌طور که به اراده و میل امر و زورمندان انتخاب می‌شدند، بنا به میل آنها در مسائل مورد اختلاف اظهار عقیده می‌کردند. هر کس مدارکی داشت و می‌خواست حقی را به کرسی بنشانند، ناگزیر بود به شخص متنفذی متوسل شود تا شاید با الحاح و اصرار و دادن رشوه، تمام یا قسمتی از حق خود را به کف آورد. امر را و قضات دست به دست هم داده و به دوشیدن طرفین دعوا مشغول می‌شدند. شغل دادرسی را به مقاطعه می‌دادند و قضات غالباً به علت اعمال نفوذ طرفین، حکم نمی‌دادند و به قول رشیدالدین فضل‌الله «... کلمة الحق نمی‌گفتند... در خفیه به ایشان می‌رسانیدند که این جماعت قوی‌دستانند و جوابی مطلق نمی‌توانیم گفت و بدین طریق روزی گذرانیدند و در میانه چیزی می‌ستدند... چون مدعی باطل به حمایت قوی‌دستی می‌رفت، مدعی علیه مسکین که مالک به حق بود، به حمایت دیگری از راه ضرورت توسل می‌جست...»

رشیدالدین فضل‌الله در جای دیگر می‌نویسد که در اثر بی‌علاقگی و نوکرفتنی و ناپاکی، بعضی از قضات برای موضوع واحدی دو حکم مخالف به دست دو طرف دعوی می‌دادند و آنها را مهور و مسلج می‌کردند و این وضع آشفته تا عصر غازان دوام داشت. وی برای پایان دادن به این وضع و خاتمه دادن به این نوع اسناد و مدارک معارض دستور رسیدگی مجدد صادر کرد و مقرر داشت که در مواردی که حل مسأله محتاج به مشورت با ائمه و ارباب اطلاع باشد، مجمعی تشکیل دهند و پس از مشاوره و دقت کافی، هر طرف که ذی‌حق بود، حاکم، مدارک او را تنفیذ کند و مکتوب و مدارک دیگر را در «طاس عدل» بشویند.

گفتگوی غازان با قضات و مشایخ: رشیدالدین فضل‌الله در تاریخ مبارک‌غازانی از قول غازان خان خطاب به قضات و مشایخ و زهاد و اهل علم و تقوا چنین می‌نویسد: «... در مجلسی که بزرگان و معتبران در قورولتای به بندگی آمده بودند، فرمود که شما لباس دعوی پوشیده‌اید و این قضیه معظم است و این دعوی با خلق نمی‌کنید، با خدا می‌کنید و ممکن که خلاق دعوی شما را چند روز که بر حقیقت آن واقف نباشند مسلم دارند. لیکن خدای تعالی بر شما بر شما مطلع است و با وی تزویر و تلبیس درنگیرد و غیرت آورد هم در دنیا مکافات آن کند و از آن عقبی، خود معین و مقرر است... آنان که این لباس دعوی پوشیده‌اند و یک رنگ‌اند و خورشتن را از دیگران امتیازی نهاده و اندیشه تمکین و سروری زهد و مستوری ندارند، کس را برایشان اعتراض نیست... شما لباس دعوی پوشیده‌اید و متعهد و متکفل ادای حقوق گشته و می‌گویید ما چنین ایم و چنین خواهیم کرد، اکنون نیکو بیندیشید،

اگر از عهده این عهد و میثاق و دعوی که لازمه این لباس است بیرون می‌توانید آمد و به سخن خود می‌توانید رسید به غایت نیک و پسندیده باشد... و نیز محقق دانید که حق تعالی مرا جهت آن پادشاهی داد و بر سر خلق گماشت تا تدبیر کار ایشان کنم و عدل و سویت میان ایشان نگاه دارم و بر من واجب گردانید که حق گویم و حق کنم و مجسّرمان را مالش دهم به قدر گناه، و حکم خدا در ازل چنان اقتضا کرد که بازخواست از خواص زیادت باشد. و از این جهت که بهایم به گناه مأخوذ نیستند، پادشاهان نیز باید همچنین بیشتر بازخواست گناه بزرگان کنند و آنان را که مقدم اقوام باشند، مقدم دانند و آن را دستور داشته یا سامیسی ملک کنند. بدین واسطه من نیز بیشتر گناهان شما پرسم و خطاب با شما کنم... گمان میرید که به لباس شما نظر کنم، بلکه به افعال و اعمالتان... صدق و صفا ورزید و همت و اندیشه نیکو گردانید تا جمله عالم و ما نیز به برکت آن محفوظ مانیم... و اگر من چیزی خلاف شرع و عقل کنم مرا تنبیه و اعلام کنید و حقیقت دانید که سخن شما وقتی در من اثر کند و مقبول و مسموع افتد که سخن شما با دعوی موافق و مطابق باشد. چه در آن وقت سخن از سر صدق و صفا و قوت نفس گوید و هر آینه مؤثر آید...»^۲

چگونگی تنظیم اسناد
در عهد غازان

در کتاب تاریخ مبارک‌غازانی در حکایت چهاردهم به احکام و دستورهای برمی‌خوریم که معرف محیط اجتماعی آن روزی ایران است و نشان می‌دهد که در آن ایام چگونه عده‌ئی از مردم منفعت طلب زمان، با همکاری قضات و خطبایی که نقش سردفتر داشتند، به تنظیم اسناد بی‌اساس مبادرت می‌کردند و با این اقدام دعاوی و اختلافات دامنه‌داری برای مردم بی‌پناه ایجاد می‌کردند.

غازان ظاهراً در سایه تعلیمات وزیر با تدبیرش رشیدالدین فضل‌الله در مقام حل این مشکل برمی‌آید و در حکایت چهاردهم تحت عنوان «دفع تزویرات و دعاوی باطل و دفع خیانت بی‌امانتیان و نامتدینان» چنین دستور می‌دهد: «پادشاه اسلام خلد سلطانه از کمال معذلت انواع تزویرات و دعاوی باطل را دفع فرمود و طایفه قضاة و خطباء را که در علوم شرعی ماهر نباشند از تحریر قبالات و وثائق منع فرمودند و تمامت قضاة را فرمود تا قبالات را بر یک طریقه نویسند، چنانکه جمله دقائش شرعی مرعی باشد، تا ابواب منازعات میان خلق مسدود ماند.»

غازان خان برای حل این مشکلات به موجب پنج «یرلیخ» به مقامات قضایی

۱. نظم و ترتیب دادن، کارسازی کردن، سامان و نظم دادن.

۲. تاریخ مبارک‌غازانی، ص ۳۵.

تعلیمات و دستورهایی می‌دهد که ما خلاصه‌ئی از آنها را ذیلاً نقل می‌کنیم: به موجب نخستین یرلیخ مقرر می‌شود که امور قضایی انحصاراً به قضاتی که به مسائل شرعی احاطه دارند محول شود تا از این پس مال ایتم و کسانی که غایبند مورد تجاوز قرار نگیرند. ضمناً غازان خان دستور داده بود که طبق یرلیخ بزرگ چنگیزی، حریم زندگی و قدرت قضات از هر نوع تجاوزی مصون باشد و از ایشان به هیچ‌عنوان مالیات و عوارض نگیرند و در خانه‌های ایشان به هیچ‌عنوانی خواه به نام ایلچی، خواه به عنوان دیگر وارد نشوند و آبرو و حیثیت آنان را نگه دارند، و اگر کسی به قاضی سخنان ناروا می‌گفت، شحنه و لایت مکلف بود او را سزاهد. هیچ مقامی اجازه نداشت که قاضی را نزد خود فراخواند، و قضات نیز مکلف بودند که بدون دریافت وجهی به اختلافات رسیدگی نمایند. و هر گاه «حجت نو» یعنی سند جدیدی تنظیم کردند، اسناد کهنه را در «طاس عدل» بشویند تا اسناد معارض نزد مردم پیدا نشود. همچنین به موجب قراردادی دستور داده شده بود که «حجتهای کهنه» و قبایلهای کهن را که سی سال از عمر آنها گذشته بود و مورد استفاده قرار نگرفته، به اصحاب دعوی پس ندهند؛ بلکه این نوع مدارک را در «طاس عدل» بشویند.

اگر اصحاب دعوی به معیت ارباب قدرت و صاحبان نفوذ در محضر قاضی حاضر می‌شدند، قاضی مکلف بود، مادام که حامیان در محضر او هستند، از اصحاب دعوی سخنی نشنود.

اگر دعوایی بین دو مغول یا بین يك مغول و مسلمان روی می‌داد، ظاهراً برای آن که قاضی آزادی عمل بیشتری داشته باشد، مقرر شده بود که در هر ماهی دو روز «شحانی و ملوک و بیتکچیان و قضات و علویان و دانشمندان در مسجد جامع به دیوان المظالمه جمع شوند و دعاوی جمعیت بشنوند و به‌کنه آن رسیده به موجب حکم شریعت به فیصل رسانند. ظاهراً منظور از این دادرسیهای جمعی این بوده که قاضی را متهم به جانبداری از طرفین دعوی نکنند.

به موجب دستور دیگری به کلیه متنفذین و شخصیتهای محلی دستور داده شده بود که از معامله املاکی که مورد اختلاف است خودداری کنند.

اشخاصی که از شرکت در این نوع معاملات منع شده‌اند، بدین قرارند: «مادران ترکان، خاتونان، فرزندان، دختران، دامادان، امیران تومان و هزاره و صده و دهه و مغولان بسیار، بیتکچیان، امیران بزرگ، قاضیان، عسویان، دانشمندان، شیخان، رؤسا». قضاتی که در دهات انجام وظیفه می‌کردند جز خطبه خواندن، و تنظیم اسناد قرض و صداقنامه‌کار دیگری نداشتند. کسانی که دعوی مهمی داشتند، ناگزیر بودند برای اقامه دعوی به شهر آیند و پیش قاضی شهر موضوع را عنوان کنند و قاضی با حضور معتمدی متدین

به موضوع رسیدگی کند تا کسی که ملکی را فروخته یا به رهن گذاشته، بار دیگر عملی به تزویر نکند. و اگر کسی مرتکب این قبیل معاملات می‌شد، ریش او را تراشیده گردشهر می‌گردانیدند و اگر محرر با علم و اطلاع به چنین معامله‌ئی دست می‌زد، او را می‌کشتند. غازان خان در یکی از زیرلیفهای خود دستور می‌دهد که مأمورین قضایی دقت کنند که مالکیت بایع قبل از بیع، مسلم باشد. ظاهراً در عصر غازانی در اثر امنیت و آرامشی نسبی فعالیت‌های عمرانی زیاد شده بود و خرید و فروش املاک رواج داشت و جمعی از سودجویان به انواع حیل و تدابیر متوسل می‌شدند تا از راه معاملات تقلبی سود کلانی به دست آورند. غازان می‌گوید: «... همه همت ما به رفاهیت عموم خلائق مصروف و خواهان آن که عدل و انصاف ما، در جهان منتشر گردد و هیچ قوی دست، بر ضعیفی، زور و زبانی نتواند کرد و به طریق حیل و انواع تزویرات و تأویلات حق هیچ مستحقی باطل نگردد و انواع منازعات از میان خلائق مرتفع شود.» ظاهراً در آن ایام بعضی از مالکین بزرگ برای املاک خود دو قبله تنظیم می‌کردند و به موجب یکی از آن اسناد، املاک خود را به صورت مختلف معامله می‌کردند و هنگام بروز اختلاف از اعلام حقیقت و ابراز مدارک اصلی خودداری می‌کردند و با هزاران حیل و اقامه گواهان دروغین می‌کوشیدند تا باطلی را حق جلوه دهند، و غالباً قاضی بیچاره را اغفال می‌کردند و با ابراز اسناد مختلف، کشف حقیقت را دشوار می‌ساختند.

به همین مناسبت غازان دستور می‌دهد: «بایست کسانی که حجت و قبالات مبیعات- املاک نویسند، کتاب دارالقضا باشند، دیگری ننویسد. والته باید قاضی چون در دارالقضا به حکم نشیند، طاسی پر آب بر کرسی حاضر گرداند و نام آن طاس عدل فرموده ایم.» به دستور غازان خان کلیه اسناد و مدارکی که در محضر قاضی بطلان و معمول بودن آنها محرز می‌شد، در آب طاس عدل می‌شستند. و مقرر شد هر مالکی که تمام یا قسمتی از ملک خود را بفروشد، آن قسمتی که فروخته در سند ذکر شود و بنویسد که در فلان تاریخ چه میزان به فلان شخص فروخته و این معانی در اسناد بایع و مشتری منعکس شود تا راه دعوی مسدود گردد. کسانی که گواهی دروغ می‌دادند، ریش آنها را تراشیده برد از گوش می‌نشانند و گردشهر می‌گردانیدند و اگر کسی ملکی را می‌فروخت یا رهن می‌گذاشت و بار دیگر همان ملک را معامله می‌کرد، آن اشخاص را به یاسا می‌رسانیدند. حق قضاوت و کتابت معین شده بود و غازان تأکید کرده بود که از حد خود تجاوز نکنند... دیگر فرمودیم که قضات به علت سبج و دعاوی بر عادت معهود دانگی توقع ندارند و نستانند، به مرسومی که فرموده ایم قناعت نمایند و آن کاتب که حجت نویسد به هر جفتی که مبلغ صد دینار باشد یک درم بستاند و آنچه تا بالای صد دینار باشد یک دینار بستاند و قطعاً زیادت نستاند. ... هر وکیل که از دوطرف چیزی گیرد، او را تعزیر کنند و ریش او بتراشند و از

وکالت معزول کنند. در کتاب تاربخ غازانی باردیگر در مورد مرور زمان سی ساله چنین می نویسد: «هر دعوی که از سی سال باز با وجود تمکین مدعی و ارتفاع موانع متعرض آن نشده باشند، اگر بعد از انقضاء آن مدت دعوی کنند اصلاً نشنونند. چه فساد دعوی ظاهرست و شنیدن آن مستهجن، و سلاطین سلجوقی پیش از این به آن معنی افتاده اند و به مدد اجتهاد ائمه وقت منع سماع آن کرده...»

قراین تاریخی نشان می دهد که در مواردی که قاضی اهلیت علمی و اخلاقی نداشته و یا، چنان که باید گوش به فرمان متفذین محلی نبوده است، اکابر و اعیان محل می توانستند تقاضای تغییر یا عزل او را بنمایند.

در تاربخ نامه هرات می خوانیم که در عصر اولجایتو، قاضی هرات امیر علی نصرت ظاهراً شایستگی احراز این مقام را نداشت، به همین مناسبت «...ائمه و مشایخ و اکابر و اعیان شهر هرات احسن الله احوالهم محضری نوشتند بر آن جمله که امیر علی که قاضی خطه محروسه هرات است از علم عاریست و در امور شرعیه به خلاف احکام شرع مصطفوی شروع می نماید و آن محضراً به عراق فرستادند...» چون اولجایتو سلطان، از جریان مطلع شد، گفت هر کس را ملک غیاث الحق تعیین گرداند، منصب قضای هرات را به او ارزانی دارند و به این ترتیب صدر الحق والدین به این مقام برگزیده شد و به موجب فرمان «منصب قضاء خطه محروسه هرات را با ولایات او چون فوشنج و جره و کوسویه و از آب و تولک و هراترود و فیروزکوه و غرجستان و جرزان و اسفزار و دره و قلعه کاه و فراه و غور و گرمسیر تا حد مند، بدو مفوض کرده آمد و این مهم بزرگ به صداقت و امانت او باز بسته شد... که در استماع شهادت احتیاط نماید و در حفظ ترکات و اموال اتباع مجد و مجتهد باشد و مساهلت و محابا درین معنی خصوصاً در همه معانی عموماً به یکسو نهد و در قطع خصوصیات و امضای حکومت فتوای مفتیان مصیب را دستور اعمال خود سازد و نواب و گماشتگان خود را از اخذ و قبول رشی و از میل و مدهانت اجتناب کلی فرماید، سیل ائمه و سادات و معارف و اصحاب مناصب و عموم رعایا و کافه برایای خطه معموره هرات حمیت عن الافات آن است که در توقیر و احتشام مولانای معظم صدر الحق والدین زیدت فضایله اجتهاد هر چه تمامتر به جای آرند و در رعایت جانب او... فرو نگذارند و منصب قضا و خطابت و امانت و احتساب و شیخ الاسلامی و تصرف منابر و مساجد و مدارس و خانقاهات و تولیت اوقاف و سییلات و آنچه از لوازم و عوارض منصب قضا باشد بدو مفوض دانند و او را در استحلاف و عزل و تقلد نواب... و حفظ اموال ایتام و غایبان و آنچه از شغل قضاست مطلق العنان شناسند و در کل امور شرعی رجوع بدو و نواب او کنند... و در خطه هرات و ولایات او هر قاضی که یر لیغ و التمغای و منالی داشته باشد، به مولانای معظم

فرمان قضاء ممالک هرات

صدرالحق والدین تسلیم کند و بر این جمله بروند... چون مولانا معظم به هرات برسد، روز جمعه در مسجد جامع احکام پادشاه و امراء و صواحب بخوانند و امیر محمد بن علی نصرت را معزول و برلیغ و امثله که در دست داشت از او بستانند و قضای شهر هرات را در تصرف آورد... و در تقویت و تربیت اهل علم و تقوی معاونت هر چه تمامتر فرموده و در قلع و قمع فسق و فجور اجتهاد بلیغ به جای آورد...»^۱

**اصلاحات جدید
در قوانین و
نظامات قضایی**

پس از روی کار آمدن حکومت مغول، چنان که گفتیم آشفتگی در کار قضا بیش از پیش ظاهر گردید. پس از آن که غازان خان به آیین اسلام گروید، در صدد اصلاح مفاسد امور برآمد و در کلیه مسائل مورد ابتلای عامه ترتیبات تازه‌ئی در ضمن یرلیغها (فرمانها) برقرار ساخت که از آن جمله اصلاح دستگاه قضا را باید در صدر کارهای نیک او قرارداد. خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر او در مقدمه‌ئی که بر سواد یرلیغهای پنجگانه‌ی غازانی مربوط به اصلاح دستگاه عدالت نوشته، می‌گوید: «پادشاه اسلام خلد سلطانه از کمال عدالت، انواع تزویرات و دعاوی باطل را رفع فرمود و طایفه قضات و خطبارا که در علوم شرعی ماهر نباشند از تحریر قبالات و وثایق شرعی منع فرمود تا قبالات را بریک طریقه بنویسند. چنان که جمله دقایق شرعی مرعی باشد تا ابواب منازعات میان خلق مسدود ماند. و آن احکام و دستورها بر این تفصیل است:

- ۱) یرلیغ در باب تفویض قضا که به قضات داده‌اند.
 - ۲) یرلیغ در باب آن که دعاوی سی ساله نشنوند.
 - ۳) یرلیغ در اثبات مالکیت بایع قبل البیع.
 - ۴) یرلیغ در باب تأکید احکام سابقه و تمهید شرایط لاحق.
 - ۵) یرلیغ دستورالوئایق که تمامت ائمه عصر بر آن اتفاق کردند.
- مجمعل دستوره‌های غازانی:

- ۱) قاضی، بیش‌امرا و وزراء جهت رسیدگی نرود و هر کس، برای تفصیل قضا یا باید به دارالقضا برود.
- ۲) قاضی چون راتب منظم سالیانه دارد، به هیچ علت و بهانه از سرمد چیزی نستاند.

- ۳) هر کس حجتی نو نویسد، قبالة کهنه را در طاس عدل بشوید.
- ۴) هر قبالة‌ای که سی سال از تاریخ کتابت او گذشته باشد، در طاس عدل بشوید.

۱. سیف حسروی. تاریخ نامه هرات، چاپ کلکته، ص ۶۱۵ به بعد.

۵) هر کس تزویر و حیلۀ ای در کار قضا کند، ریش او را تراشیده بر گاو نشانده و گرد شهر بگرداند.

۶) مردم عادی را از نوشتن محضر منع کند و به محضر کسی اعتبار نکند.

۷) اگر کسی از ارباب نفوذ برای حمایت از طرف دعوی به محکمه بیاید، پیش از خروج او از محضر قضا، دعوی را طرح نکند.

۸) برای رسیدگی به دعاوی که میان دو مغول یا یک ترک و یک تازیک برپا شد، در هر ماهی دو روز در مسجد جامع دیوان مظالم تشکیل دهند، و با حضور حکام و بیتکچیان و قضات و علویان و دانشمندان متفقاً به دعوی رسیدگی کنند.

۹) در هر دعوی که بر قاضی مشکل افتد، دیوان مظالم بدان صفت تشکیل یابد.

۱۰) هر ملکی که در ملکیت آن گفتگو باشد، مادران و بندگان و خاتونان و فرزندان و دختران و دامادان (خانواده ایلخان و امیر تومان و هزاره و صده و دهه و سایر مغولان و بیتکچیان دیوان بزرگ و قاضیان و علویان و دانشمندان و مشایخ و پارسایان) دخالت نکنند و نخرند.

۱۱) معتمدی معین، نصب کند تا تاریخ قبالات را بنویسد و روزنامه نگاه دارد تا اگر کسی ملکی را یک بار فروخته یا به رهن گذارده، بار دیگر فروشد و به گرو نهد.

۱۲) کسی که بدین کار اقدام کند، ریش او را تراشیده، گرد شهر بگردانند.

۱۳) اگر این کار با اطلاع تاریخ نگار دارالقضا انجام پذیرد، او مقصر و سزاوار قتل است.

۱۴) فروشنده ملک باید پیش از معامله، مالکیت خود را در دارالقضا به اثبات برساند.

۱۵) غیر از کتاب دارالقضا هیچ کس به کتابت قباله‌ها اقدام نکند.

۱۶) قضات هم کاتبان خود را محدود سازند.

۱۷) هر کاتبی که حجتی نویسد، داد و ستد آن صد دینار باشد. یک درم حق الکتا به بستاند (یعنی یک هزارم ارزش معامله) و اگر از صد دینار بیشتر باشد، یک دینار تنها بگیرد.

۱۸) هر دعوی که به پایان رسد و حکم قطعی صادر شود، صکو ک قدیمه (بنچاقها یا بنجک‌ها) را بشوید.

۱۹) قاضی طاس پر آبی در محکمه پیش روی خود بنهد برای شستن بنچاقها که آن را طاس عدل گویند.

۲۰) اگر وکیل از متخاصمین چیزی گرفته باشد، ریش او تراشند و تشهیر کنند.

۲۱) در تعدیل و تزکیه شهود بیش از حد معهود اهتمام ورزند.

- (۲۲) شهود دعوی را از هم جدا نموده و مادام که صدق گفتار ایشان به تحقق نینجامد، به ثبوت مدعی حکم نکند.
- (۲۳) در مهر و امضای سجلات و قبالات دقت کامل به کار برند، و پس از اطمینان بر صحت آنها به مهر شهادت برسند.
- (۲۴) اگر دو وثیقه مخالف در دست دو طرف مرافعه باشد، ائمه و علماء دارالعدل منعقد سازند و پس از تشخیص صحت یکی از آن دو وثیقه، وثیقه باطل را در طاس عدل بشویند.
- (۲۵) اگر فی المجلس قضیه‌ای خاتمه نیافت، هر دو وثیقه را به امینی سپارند و به خصمان باز دهند تا وقتی حقیقت ثابت شود.
- (۲۶) اگر به ظهور پیوندد که مدعی ملکی را فروخته و بعد به استاد حجتی طرح دعوی کرده است، قضات دعوی را نپذیرند و ملک را به مالکیت متصرف آن باز گذارند.
- دوام اصلاحات غازانی:** اصلاحات غازانی تا اواخر سده هشتم تقریباً به همان صورت برقرار بود و قسمتهایی از آن که مربوط به تنظیم اسناد معاملات باشد از حیث پیش بینی نکات دقیق، تا روزگار ما معمول و متداول محضر شرع بود.
- درسوادهایی که از احکام انتصاب قضات و کتاب دارالانصاف و امرای بارغو در مجموعه‌های منشآت قدیم مربوط به سده‌های هشتم و نهم هجری دیده می‌شود، شواهد و مظاهری از بقایای اصلاحات غازانی به نظر می‌رسد.^۱

**فرمان قضا در عهد
غازان خان**

به طوری که از تاریخ هبارة غازانی بر می‌آید، این پادشاه برای حسن جریان امور، اشخاص ذیصلاحیت و خوشنام را به سمت داوری به نقاط مختلف می‌فرستاد و برای آنها احکام و فرامینی صادر می‌کرد که خلاصه یکی از آنها این است: «بسم الله الرحمن الرحيم... کسانی که از قبل ما، در فلان طرف حاکمند، بدانند که فلانی را قضای آنجا و توابع آن فرمودیم تا هر قضیه و کار مهمی که به شرع تعلق داشته باشد در این ولایت با او گویند تا او حکم کند و به قطع رساند و مال ایام و غایب را نیکو محافظت نماید و بیرون از او کائناتاً من کان هیچ آفریده در میان کار او در نیاید، و کسی را که او در زندان شرع کرده باشد، هیچ آفریده آن زندانی را بیرون نیاورد، و جماعتی که به مهمات و کارهای شرعی موسومند خلاف او نکنند... و هر که برابر و در روی قاضی سخنان سخت گوید و جواب دهد و حرمت او کم کند، فرمودیم تا سخنة ولایت او را سزا دهد. دیگر، قاضی را هیچ آفریده پیش خود نخواند، قاضی نیز چون کار شریعت قطع کند... از هیچ آفریده چیزی نستاند و چون حجتی نو نویسد... حجتهای

۱. محیط طباطبایی، دادگستری در ایران، پیشین، ص ۳۶ به بعد.

کهنه را پیش طاس عدل حاضر گرداند و در آنجا اندازد و بشوید و دعاوی... که تاریخ آن بیش از سی سال باشد، مسموع ندارند و چون چنان قباله‌های کهن را پیش او آرند، به خصمان و مدعیان ندهد و در طاس عدل بشوید...» در این نامه به داوران تأکید شده که تحت نفوذ و قدرت زورمندان قرار نگیرند و دعاوی مهم را چنانکه قبلاً نیز گفتیم به طور جمعی رسیدگی نمایند، یعنی اگر اصحاب دعوی از مغولان و متنفذان بودند، سران حکومت و قضات و علویان و دانشمندان در مسجد جامع گرد آیند و به موضوع رسیدگی کنند و حکمی کتبی صادر نمایند. در این نامه همچنین تأکید شده است که هیچ یک از سران و شخصیت‌های مملکتی حق ندارند که در خرید و فروش املاکی که مورد نزاع و گفتگو و دعوی است، شرکت جویند. قضات و معتمدان محلی باید کلیه معاملاتی را که انجام می‌گیرد، از قبیل فروش و رهن و غیره در دفاتر مخصوص ثبت کنند. اگر کسی دوبار ملکی را فروخت یا به رهن گذاشت، «ریش آن شخص بتراشند و گرد شهر بر آرند.»

به موجب فرمان دیگر تحت عنوان «اثبات مالکیت بایع قبل البیع» غازان به قضات و دادرسان تأکید می‌کند که برای جلوگیری از تقلب و تزویر، بایع و مشتری را پیش قاضی حاضر کنند و گواهان پاکدامن گواهی دهند که ملک از آن بایع و تحت تصرف اوست و هیچ کس نسبت به او ادعایی ندارد. و اگر مدعی پیدا شد، معامله باطل است. در این جریان بار دیگر گفته شده است: «... قضات به علت سجل و دعاوی بر عادت معهود، دانگی توقع ندارند و نستانند و به مرسومی که فرموده‌ایم قناعت نمایند و آن کاتب که حجت نویسد، به هر حجتی که به مبلغ صد دینار باشد یک درم بستاند و آنچه بالای صد دینار باشد تا یک دینار بستاند و قطعاً زیادت نستاند. و مدیر که اشهاد می‌کند، به هر حجتی که تمام گواه کنند نیم دینار رایج بستاند و هر وکیل که از هر دو طرف چیزی گیرد، او را تعزیر کنند و ریش او را بتراشند و از وکالت معزول کنند...»

نکته دیگری که توجه به آن ضروری است، این که ابطال دعاوی سی ساله ابتکار غازان خان نبوده است، بلکه نخست سلطان ملک‌شاه دعاوی کهنه سی ساله را قابل استماع ندانست و بعدها «در عهد هلاکو خان وزرای تازی که عرضه داشتند هم بر آن موجب بر لیغ (= فرمان) نافذ گشت، و بعد از آن در زمان اباقاخان و ارغون و کیخاتو خان امضاء آن حاصل گردانیدند، لیکن اثری از نفاذ آن به ظهور نمی‌پیوست.»

سپس رشیدالدین فضل‌الله می‌نویسد که در عهد این شهریاران چون هیئت حاکم می‌خواستند «املاک بسیار به وجوه اندک بخرند»، به ظلم و زور متوسل می‌شدند و ملکی را که ده هزار دینار ارزش داشت، به مبلغ سی یا صد دینار می‌خریدند و فروشنده و قضات پاکدامن جرأت دم‌زدن و مخالفت نداشتند. غازان خان برای این که به این آشفنگی و فقدان امنیت مالی و قضایی پایان دهد، از مولانا فخرالدین، قاضی هرات که از فحول علمای

روزگار و قضای القضاة وقت بود، استمداد نمود و به یاری آنان فرامینی به قضاة معتمد صادر کرد و به این ترتیب تا حدی به ستمگری سران مغول و همدستان ایرانی آنان پایان داد و از برکت امنیت قضایی، چنان که دیدیم فعالیت عمرانی بی سابقه‌ئی در دوران قدرت غازانی آغاز شد.

آشفته‌گی در تنظیم اسناد
 بعد از نهضت اسلامی چنان که اشاره شد، در اثر توسعه تدریجی زندگی اجتماعی اقتصادی، خرید و فروش و قرض و اجاره و امثال اینها به موجب سند انجام می‌گرفت و گواهان عادل صحت

آن را تأیید می‌کردند و به احتمال قوی اینگونه اسناد در دفتری ثبت می‌شد. راجع به چگونگی تنظیم اسناد در دوران قبل از مغول قبلاً سخن گفتیم. آنچه مسلم است، پس از حمله مغول در کلیه شئون مدنی و قضائی ایران آشفته‌گیهایی پدید آمده است و اشخاصی فاسد و فرصت طلب از این بی‌سروسامانی استفاده می‌کردند، و به کمک بعضی از روحانیان و عمال فاسد دولت به تنظیم اسناد بی‌اساس و تجاوز به حقوق مردم بی‌پناه مبادرت می‌نمودند. غازان خان به تشویق خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر دانشمند خود بر آن شد که به این وضع اسف‌انگیز پایان بخشد و چنان که قبلاً گفتیم در این راه موفقیت‌های بزرگی به دست آورد.

يك سند تاریخی از عهد مغول: «از سندی که به تاریخ ۷۹۱ هـ. (۱۳۸۹ میلادی) نوشته شده و موضوع آن مربوط است به یکی از اختلافات ملکی، چنین برمی‌آید که در مورد مراعات ملکی بعضی از قضاة در رأی دادن تاحدی مستقل بودند. این سند مربوط است به ادعای مالکیت ملکی واقع در «کهن‌هرزن آذربایجان». یکی از طرفین دعوی خواجه غیاث‌الدین محمد بن خواجه رشیدالدین محمد بوده که روزگاری وزارت داشته و از این رو شاید سردی متفرد بشمار می‌رفته است. به موجب سند مورد بحث، مدتی بوده است که او و برادرش کمال‌الدین محمد پرسند مالکیت زمینی با اولاد سردی به نام پیرایوب و به رعایای کهن هرزن دعوی داشتند، تا این که به شهاب‌علی قاضی معسکر فرمان داده می‌شود که به این دعوی بنا بر امر شرع رسیدگی کند. شهاب‌علی بی‌درنگ کدخدایان کهن هرزن را به حضور می‌طلبد، طرفین دعوی هم و کلای خود را تعیین می‌کنند. ماهیت دعوی این بود که غیاث‌الدین دو دانگ از ملک مورد بحث را غصب کرده بوده است و کسانی که با او طرف بودند، استرداد ملک و اجرة المثل را می‌طلبیدند» پس از رسیدگی، رأی قاضی به نفع فرزندان پیرایوب و رعایای کهن هرزن بدین قرار صادر می‌شود:»^۱

يك رأى كهن قضایی: «دو دانگك نام مشاع از اصل ششدانگك اراضی مزارع الاكى حق و ملك طلق و مال محض خاص و خالص رعایای قریه هرزن قدیم است حق من حقوقهم و ملك من املاكهم و عقار، من عقاراتهم و ایشان راست ید تصرف شرعی مالکانه در آن... به هر نوع خواهند اراده نمایند و این حجت شرعیه جهت تذکر ماجری در قلم آمد و جرى ذلك فى سلخ شهر ربیع الثانی سنه احدى تسعين و سبعماية (۵۷۹۱.ق.)»^۱

خواجه رشیدالدین فضل الله در نامه‌یی که به حاکم سمنان نوشته، قاضی سمنان را از پرداخت عوارض معاف کرده و اعلام کرده است که قضات آن نواحی «به نصب او حاکم و به عزل او معزول باشند.»

مظالم قاضی همدان و ماجرای املاك نازخاتونی: یکی از قضات بدنهاد و بی‌صفتی که برای تقرب به درگاه پادشاه وقت پا روی حق گذاشته و مشکلات و بدبختیهای فراوانی برای مردم فراهم کرده، قاضی همدان است. این مرد «در اواخر عهد الجایتو قبالة کهنه‌ای به نام نازخاتون به دست آورده و آن را نزد امیر چوپان برد و به او چنین القا کرد که این نازخاتون اسیر ملك بهادر پدر امیر چوپان بوده و به حکم قانون املاك او تعلق به ملك بهادر داشته و اکنون به موجب ارث متعلق به امیر چوپان است. امیر چوپان عده‌ای از نوکران خود را با آن قاضی به ولایت فرستاد تا چند موضع در قزوین و خرقان و همدان را تحت تصرف او در آورند و این داستان در بین مردم شهرت کرد، چنان که هر برزگری که از مالك مزرعه خویش ناراضی بود، می‌گفت که این مزرعه جزو املاك نازخاتون است، و قضیه املاك نازخاتون زحمت کلی برای مردم فراهم آورد. در اوایل عهد ابوسعید بهادرخان که قدرت امیر چوپان افزایش یافت متعرضان و تملق‌گویان در هر گوشه و هر ولایت مزرعه و ملکهای را جزو املاك نازخاتون قلمداد می‌کردند و قباله‌های مجعول می‌ساختند، و امیر چوپان را به تصرف آنها و می‌داشتند و مردم ولایات املاك و مزارع خود را از بیم آن که جزء املاك نازخاتون قلمداد نشود به بهای نازل می‌فروختند و فریاد مردم برآمد. عاقبت خواجه عیشاه گیلانی ولایتی را در آسیای صغیر با بیست هزار دینار نقد به امیر چوپان داد تا امیر چوپان از ادعای بی‌اساس املاك منسوب به نازخاتون درگذشت و آن قضیه خاتمه یافت. ۷۲۳. ق.»^۲

اسناد مجعول: به طوری که نخجوانی در اثر خود دستورالکاتب نوشته است، در

۱. لمبتون . مالك و زادع ، ترجمه دکتر امیری، ص ۲۴۶.

۲. دایرة المعارف فارسی ، ص ۲۴۶.

عصر او یعنی در اواخر عهد ایلخانیان یا دوران حکومت چوپانیان، بار دیگر عده‌یی از حکام شرع به اتفاق جمعی از اعیان با تنظیم اسناد کهنه‌مجموع، از متمولین و ثروتمندان پول نقد یا ملک مطالبه می‌کردند و آن بیچارگان ناچار برای حفظ آبروی خود تمام یا قسمتی از مطالبات نامشروع آنان را تسلیم می‌کردند. اینک عین عبارت نخجوانی «... در این ایام استماع رفته که جمعی از ملازمان محاکم شریعت به اتفاق طایفه‌ای از اعیان مملکت حجت‌های مزور می‌نویسند که فلان متمول را از تاریخ بیست یا سی سال یا کمتر یا بیشتر چندین هزار دینار به فلان شخص می‌باید داد و از حجت‌های کهنه که در دکانهای عطاران می‌باشد شقه‌گواهی شهود باز می‌شکافند و به آخر حجت مزور الحاق می‌کنند و آن شخص متمول را به حکام و متغلبان تهدید و تخویف می‌دهند تا مجموع مال حجت به تزویر می‌ستانند یا به توسط جمعی دیگر از مزدوران بر مصالحه به قطع می‌رسانند و دیناری چند از آن متمول مظلوم می‌گیرند و آن مزدوران ظالم بر یکدیگر قسمت می‌کنند و جهت املاک نیز حجت‌ها به تواریخ قدیم و گواهان قدیم می‌نویسند و چند مردم پیر را که ایشان نیز از مزدوران قدیم می‌باشند به محاکم قضات می‌برند و گواهی می‌دهند و قاضی را بالضروره به صحت آن دین و حقیقت آن ملک حکم می‌باید کرد و اموال و املاک مستحقان مننص می‌گردد و نامستحق در حقوق دیگری تصرف می‌نماید... دعاگوی دولتخواه... به عرض رسانید تا حضرت عالی به شهر یاری قاضی القضاة ممالک را... به استکشاف این قضایا امر فرمایند...»^۱

محضر: قبل از تشکیلات جدید دادگستری، محضر محلی بود که حاکم شرع در آن به امور مردم رسیدگی می‌کرد، و در دوره قرون وسطا منظور از محضر کردن، تنظیم نوشته‌ئی بود برای اثبات دعوی که به مهر مطلعان می‌رسانیدند:

«من در حال از گنجه قاصدی فرستادم به گرگان و محضری فرمودم کردن. به شهادت قاضی و رئیس و خطیب و جمله عدول و علما و اشراف گرگان که این دیه برجاست... و به چهارماه این معنی درست کردم و محضر پیش امیر... نهاد...»^۲

«... هر ساله از بابت اوقاف و زکوات و اخماس و سهم امام و مظالم و امثالها، قریب دویست هزار تومان به محضر اطهار و ایصال می‌داشتند...»^۳

در فادرنماه ناصری با اشاره به دوره غازان خان می‌نویسد: «... در محکمه شرع

۱. دستورالکاتب، بخش ۱، ص ۲۵۹ به بعد.

۲. فادرنماه، ص ۲۹.

۳. فرهنگ معین، ج ۳، ص ۳۹۱۳ (نقل از المآثر والاخبار).

هر شهری طاس عدل نهند تا اگر کسی ملکی فروشد قبالات مربوط به آن ملك كه در دست بايع باشد در آن طاس بشويند و سندی تازه نويسند و مسجل کرده و به مشتری دهند و مشرفی را در هر دارالقضایی نصب کنند تا شرح و بسط آن بيع و شری را در روزنامه حال ثبت کند، و بعد از آن اگر نوشته‌ای برخلاف این قاعده کسی ابراز دهد. حکام شرع و ملوک، آن کس را به گاوی نشانیده به گرد شهر بگردانند.»^۱

نمونه‌یی چند از قباله‌ها و اسنادی که از قرون وسطا به یادگار مانده است: در اسناد زیر چگونگی و نحوه تنظیم اسناد معاملات املاک و قبالة عروسی و ازدواج در قرون پیشین تا حدی روشن شده است:

در مقدمه يك سند خرید و فروش ملك مربوط به ۱۲ شهر جمادى الاول ۱۰۵۴ چنین آمده است:

الحمد لله الذی جری بامر القلم و علم الانسان مالم یعلم...
 و بعد، باعث اصلی از تحریر و ترمیم این کلام خجسته فرجام... آنست که حاضر شد به اعلی محافل شرع مطاع... جناب رفعت و معالی پناهان... بفروختند از روی رضا و اختیار دون مظنه اکراه و اجبار، عباس قلی... و میرزا محمد مقیم... بخريد از ایشان به عقد مباحه صحیحه شرعیه همگی و تمامی بیست و یک سهم از جمله چهل سهم که عبارتست از دکاکین معینه که مشتملست بر سه باب یکی تنباکو فروشی و دیگری انبار بقالی... و کارخانها که مشتملست بر اندرونها و طویله بزرگ که مجموع واقع است در محله باغات محدود به شارع از طرفی... و... عرصه مجموع اینها ۱۴۰۰ زرع است به زارع بزرگ اصفهان... و سایر منسوبات و ملحقات... به ثمن ۲۴ تومان...

این سند به تفصیل در ۳۱ خط تنظیم شده و غیر از امضای فروشندگان و خریدار و شهود چندتن از علمای زمان امضاء کرده‌اند. حرر ذلک فی منتصف شهر رجب المرجب، سنه ۱۰۵۴

نمونه‌یی از وقفنامه‌ها

وقفنامه‌ئی از
 ترکمانان قراقویونلو
 یکی از وقفنامه‌های قدیمی تاریخی و وقفنامه‌یی است از...
 قرا یوسف نویان قراقویونلو، که شرح مفصل مندرجات آن در
 بیست صفحه در فرهنگ ایران زمین آمده است، در این وقف نامه، واقف از متولی

می‌خواهد که: «اولاً عمارت رقبه و قنوات و عمارت بساتین، بر همه مقدم دارند و آنچه سبب زیادتی ریع و نفع باشد به عمل آورند و آنچه باقی ماند متولی مزبور... جمع آن را به حق التدریس روضه منوره مزبور تصرف فرمایند و در مصارف و مایحتاج خود مصرف نمایند و مدرس روضه مقدسه احمدیه مزبور، باشد و در هفته چهار روز به درس و افاده علوم شرعیه از حدیث و تفسیر و وعظ و تذکیر و علم کلام و علوم عربیت و آنچه در دانستن کلام الله رب العالمین... اشتغال فرمایند... حضرات صدور و قضات و نظار و عاملان و مشرفان و متصدیان موقوفات از متولی آن، چون مصرفی معین غیر تدریس آن روضه مقدسه ندارد طلب محاسبات نمایند و مشرف بر آن نگمارند و به هیچ نوع از انواع شناقص و مطالبات پیرامون این خیر جاری نگردند.» در سطور بعد، بار دیگر واقف نگرانی خود را از «اطماع و اغراض متغلبه و متسلطه» ابراز می‌کند و از خدا می‌خواهد که این قبیل عناصر تجاوزکار به «نفرین و لعنت الهی و غضب و سخط حضرت رسالت پناهی... داخل باشند و حق سبحانه در روز جزا ایمان از او قبول ننماید و از شفاعت شافع روز جزا بی نصیب گردد.

و همچنین شرط فرمود اعلی حضرت واقف که اگر و العیاذ بالله مشهد مزبور منهدم گردد از محصولات این موقوفات آنچه متولی صلاح داند در رأس الروضه مذکوره بر حسب رأی خود صرف نماید و به هر نوع که صلاح داند آن را باز حال عمارت آورد، بی آنکه هیچ آفریده را از ملوک و حکام و صدور عظام و قضات اسلام و دیگر متولیان کرام و نظار و مشرفان و عمال و غیرهم را تکلیف به آن و از حضرت متولی طلب آن باشد...» تاریخ دستخط واقف که در آغاز سند است «محرم سنه تسع و ستین و ثمانمائه» ذکر شده است.^۲

اسنادی که در زیر تمام یا قسمتی از آن نقل می‌شود مأخوذ از کتابی است که به همت آقای پاپازیان تنظیم گردیده. این محقق ارمنی کلیه اسناد و قباله‌ها و وقفنامه‌های مربوط به کلیساهای ارامنه در ایران را گردآوری کرده و پس از عکسبرداری و نقل عین سند، متن آن را به زبان روسی و ارمنی نیز ترجمه کرده است. برای آن که خوانندگان به طرز تنظیم و تدوین اسناد و قباله‌ها در چهار پنج قرن پیش آشنا شوند، به نقل چند سند مبادرت می‌کنیم:

«قباله و وقفنامه قرای اوج کلیسیا واشترک و... که در سال ۱۴۳۱ میلادی گریگور خلیفه از امیر رستم بن بیشکن بن سنباط اوربلیان خرید و به وانک اوج کلیسیا وقف نمود.

۱. شناقص جمع شتقصه بمعنی ظلم و بیدادگری.

۲. فرهنگ ایران زمین، ج ۸، ص ۲۵۷ به بعد.

هو یقضى ویقضى بالحق ما هو المدعم فى هذا الكتاب ثبت عندى وما درجت وذا خطاب
مضمون المبایعته الصحیحته الشرعیة والمعاقده والصریحه السمعیه و جرى مواده
من الوقف الابد وخبس مخلد و بشروط المتن المزبور وانتظم بین یدین علی الوجه
المذکور والنظم المنفور و ذکر الموقوف علیه علی المله العیسوی و کیش الموسوی و
ثابت عندى فتحقق لدى و انى حکمت بصحته مسئولاً وشاهداً علیه ما هو مقتضى -
الشریعه الفراء کتبه العبد الاقل خادم شرع الانور ابن اسعد زمان الدين القاضى
الانصارى الحاکم ربع الممالک المحروسه فى تمه (؟) غفر عنهما (جای مهر): «
دو نفر دیگر از علما صحت قبالة و وقتنامه را به زبان عربی تأیید کرده اند، اینک قسمتی
از متن سند:

«سادمن الامن الشریعه القاد

الحمد لله الواقف علی حساب الضمایر ولا سزار والصلوة والسلام علی افضل -
الموجودیت زبده و خلاصه اولاد بنی آدم ان خاتم النبیین وسید المرسلین ان شفیع
المدنیین محمد بن عبدالله... اما بعد فهذا کتاب شرعى الاصول والمبانی وذا خطاب
سمعى الالفاظ والمعانی بالیمن تقریره و اشتمل علی الصلح بتحریره يعرف
مضمونها و فحواها و یبین مکنونه و معناه عن ذکرانها قد باغ عالیجناب امارت
و حکومت ماب... امیر رستم ابن امیر بیشکین ابن امیر سناط و قد ابتاع
مفخر الطایفته القیسیین و رهبانان و لازم خادم الفقراء و المساکین گریگور خلیفه
ساکن وانک اوج کلیسیا... در تاریخ اواسط شهر به ربیع الثانی سنه خمس و
ثلثین و ثمانیة ملک ریزه چند که ذکر خواهد شد و در سلک ملکیه خود
در آورد، صادرین و وار دین به وانک اوج کلیسیا وقف صحیح شرعى و حبس الصریح
سمعى نمود که در تناول ایشان صرف کنند. حاصلات قریهء که ذکر خواهد شد.
اولاً شش دانگ القریه المدعوه اوج کلیسیا من توابع ناحیه کربى من اعمال چخور
سعد عن کوره آذربایجان ضانها الله عن طوارق الحدثنان محدود الاربعه الحد الاول
شوارع ارض روم و الحد الثانی فى اصطلاح المتعارف القومین کل تهواز آنجا تمتد
مى شود و الحد الثالث طرف بیابان و از آنجا منتهى مى شود و الحد الرابع به تیسستان
به لسان العجم المسمى جمجمه و از آنجا منتهى مى شود به جمیع الحدود و الحقوق و
التوابع و لواحق و المضافات و المنسوبات فى الاراضى و صحارى المهملة و المستعملة
و العامره و غیر العامره... لا یدخل تحت التملیک مستثنیات الشرعیة من المساجد و
المقابر و الشوارع و الطرق و المسیلات املاک الناس با توابع شرعیه و ضمایم
ملیه... به ثمن معین معلوم القدر الوصف و العین بمبلغ تسعین الف دینار من -
النقد الا بیض الفضى الرایح اسکندری... به مبیاعه صحیحه شرعیه و معاقده صریحه سمعیه

فیما بین ایشان جاری واقع شد مشتمل بر جمیع شرایط الارکان خالی عن جملته النواقص والبطلان جاری بر حکم شریعت خیر الانام محمد علیه السلام عن قبض و اقباض و بعد ذلک به وانک اوج کلیسیا مذکور صادرین و واردین وقف ابدأ و حبس مخلداً نموده...»

بعد مشخصات و حدود شش دانگ چند قریه دیگر را که جزو موقوفات است ذکر می کند و در پایان می نویسد:

«و بعد ذلك البیع المذكور خلیفه همگی و تمامی بلامطنه و شایبه و الکراه به وانک اوج کلیسیا و صادرین و واردین وقف صحیح شرعی و حبس صریح سمعی نمود که هر سال حاصل املاک القریتون المذكوریتون مفصله مشروحه فوق را کشیشان و رهبانان که در آن معبد به خدمات و مجاوری لیل و نهار به طریق و کیش آیین خود قیام و اقدام نمایند، واسطه مدار و معیشت گذاری ایشان و متولی... ذارعان القریتون المذكور فوق را... موافق شرط واقف نمود. دعاء خیر به جهات واقف راغب معترف مذکور نموده و بجای آورده باشند. و اکنون بهذه المقدمات و المعاهدات احدی از اقرباء و عشایر و غیر ذلک نسلاً بالنسل و بطناً بعد البطن و عقباً بعد العقب و قرباً بعد القرباً يوماً من الایام و عاماً من الاعوام پیرامون املاک مشروحه مفصله مذکوره فوق گسردیده قلیلاً و کثیراً نفیراً و قطمیراً دخلی و هرزه کاری و هرزه درایی درباره املاک میباید مذکوره و موقوف مسطوره و تعرض نیست به حال خادمان و متصرفان بهره جات املاک مذکور نمایند، و از مضمون آیه کریمه فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه فلعة الله و الملايكة و الناس اجمعین معذب و مقهور و منکوب العاقبه گردید و در دنیا و آخرت به شیطان و به شیاطین و ابلیس علیه اللعنه نسلاً بالنسل بطناً بعد البطن و عقباً بعد العقب محوظ و نصیب بوده باشد و به غضب ۱۲۴ هزار پیغمبران و ائمه معصومین گرفتار بوده باشد... نیز شرط کرد که چندانکه واقف مذکور در قید حیوة باشد، ناظر و متولی اسقف و انک مذکورات و بعد از فوت خود بار شد مجاوران و رهبانان و کشیشان نیک نفس و کم طمع که همیشه و انک اوج کلیسیا مقام و مسکن او بوده باشد ناظر و متولی باشد، در تناول ایشان صرف مصارف موافق بیع صحیح شرعی و شرای صریح سمعی و شرط واقف نمایند و نیز شرط کرد که يوماً من الایام و عاماً من الاعوام بار شد متولی و رهبانان زمانی نفروشد و نبخشند و به تجویز بیع و هبه نکنند. تغییر کننده وقف مذکور و مشروطه مزبور در لغت و سخط الهی باشد و به شرط آن که لایبایع و لایوجره و لایوهب و لاتبدل و وفقاً صحیحاً شرعیاً و حبساً صریحاً سمعیاً مخلداً سرمداً و حرم البیع له ابدأ... هر کس بشنود وقف بودن املاک مذکوره

فوق را و بعد از شنیدن به تجویز بیع و هبه کند، به شروط مذبوره تغییر و تبدیل دهد بر لعنت خدا و رسول خدا و شیاطین و ابلیس لعین بوده باشد.
لعنته الله لعنته الله لعنته الله بالعربیه و الفارسیه سمت تحریر یافت به عون الله تعالی.^۱

ناگفته نماند که قدیمترین اسناد و قفنامه‌هایی که در این کتاب گردآوری شده است به زبان عربی است. از جمله «قباله و قفنامه موقوفات کلیسای حضرت کورک در جزیره لیم دریاچه وان (۱۳۵۵ م) که در مقدمه آن هفت تن از علما و روحانیان بر صحت و اصالت آن گواهی داده‌اند. و بعد اصل سند در پنج صفحه ذکر شده و حدود موقوفات و مشخصات آن و باغات و انهار و قنوات و توابع و لواحق آن به تفصیل بیان شده و در خاتمه به کسانی که در این قفنامه تغییر و تبدیلی روا دارند، لعنت شده است، و در پایان چنین آمده است:

«...شهدت البینه العادله و علی اقرار الواقف به جمیع ما ذکر فی الكتاب من اوله و آخر فی منتصف شهر شعبان المبارک سنه اربع و سبعمائه شهد بما فیه اصلا و حکماً حسن بن عمر و چهارتن دیگر به عنوان شهود صحت مطالب و قفنامه را گواهی کرده‌اند...»^۲

قباله ازدواج دریک قباله ازدواج مربوط به ربیع الاول ۱۲۰۸ در مقدمه چنین آمده است:

چهره‌گشایی شواهد افکار... به توحید صانعی است جل شأنه که نطفه صور نوعی را در مشیمه هیولی اولی... به رونق مشیت ازلی... تصویر نمود و هو الذی یصورکم فی الارحام کیف یشاء... اما بعد الحمد و الصلوة، چون بناء عالم و بقاء نسل بنی آدم به مناکحت منوط... کما قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم و انکحوا الایامی منکم و الصالحین من عبادکم و اما انکم...

لذا در بهترین وقتی از اوقات و نیکوترین ساعتی از ساعات عقد مزاجت و مناکحت واقع شد فیما بین عالیجاه عزت و جلالت همراه... موسی خان حفظه الله الملك المنانه... ابن رضوان آرامگاه محمد حسن خان عفرالله له و علیا جناب قمر نقاب... گوهر سلطان خانم زیدت طهارت‌نہا... صبیہ عالیجاه... میرزا موسی خان ضانه الله عن طوارق الحدثنان... به صدق مبلغ معین مشخص

۱. نقل و تلخیص از کتاب: حقن فارسی و عربی قبالات، گردآوری و پاپازیان، ص ۴۲۶

به بعد.

۲. همان کتاب، ص ۴۰۵ به بعد.

معلوم... پانصد تومان... مسكوك به سكهٔ ناصرالدین شاهی و يك جلد كلام الله مجید... و صیغهٔ مناكحه دائمه... غیر منقطه... مشمول علی الايجاب و القبول بالعریبه الفصیحه و الفارسیه... بین طرفین جاری و واقع شد اللهم الف و انس بینهما كما الفت و انس بین آدم و حوا و اعط لهما اولاد الصالحین به محمد و آله الطاهرین و كان تحریر ذلك فی بیست و چهارم شهر ربیع الاول ۱۲۰۸»

و در اطراف ورقه ازدواج عده‌یی از علما و شخصیتها زمان وقوع نکاح را تأیید کرده‌اند و عباراتی از قبیل اعترف الناكح به مارقم فيه نوشته و ذیل آن را مهر کرده‌اند. **داوری در امور جزائی در امور جزائی و کیفری قضات و زمامداران، برای کشف حقیقت چنانکه باید صرف وقت و امان نظر نمی کردند، به همین جهت غالباً احکام و فرامین قدرتمندان، بدون اینکه مورد رسیدگی و تحقیق کافی قرار گیرد، عملی و اجرا می شد. نمونه‌یی از این داوریه‌های عجولانه را «کلاویخو» در سفرنامهٔ خود آورده است.**

کیفر شدیدی که مترجم
کلاویخو را تهدید
می کرد

نه تنها منشیان و دبیران در اثر کمترین اشتباه و سوء سیاست مورد حمله و تعرض زورمندان قرار می گرفتند بلکه مترجمان نیز گه گاه به علل گوناگون ممکن بود مورد حمله و غضب شهریاران و مخدومان واقع شوند در سفرنامهٔ کلاویخو، می خوانیم که در یکی از میهمانیها، مترجم سفیر اسپانیا دیرتر از وقت مقرر به حضور تیمورباریافت، و مورد اعتراض شدید امیر و بزرگان دربار او قرار گرفت، کلاویخو در سفرنامهٔ خود در مورد این ماجرای اسف انگیز چنین می نویسد:

«... بزرگان به دنبال مترجم بیچارهٔ ما فرستادند و به خشم به او گفتند: «چرا در آمدن شتاب نکردی و خشم پادشاه را بر ما برانگیزانندی؟ چرا اصلاً پیوسته ملتزم سفیران فرنگ نبودی و از خدمت آنان دور مانده‌ای؟ همهٔ تقصیرها به گردن تست که دیر آمدی و برای مکافات تو ما فرمان می دهیم تا ببینی ات را سوراخ کنند و از آن ریسمانی بگذرانند و در اردوگاه بگذرانند تا عبرت دیگران شود، هنوز سخن آنان به پایان نرسیده بود که چند تن او را گرفتند و یکی بینیش را گرفت و نزدیک بود آن را سوراخ کنند که آن بزرگی کا به دنبال ما آمد و ما را دیرگاه به سور برد شفاعت کرد و از دیگران خواست که به او رحم کنند و ببخشایند. سرانجام موافقت کردند و آن مترجم از خطر جست.»^۲

۱. اسناد قدیمی، چاپ ایروان، ۱۹۶۸.

۲. سفرنامهٔ کلاویخو، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا، نگاه انتشارات ترجمه و نشر کتاب، ص ۲۳۴.

رفتار الخ بیک نویسنده شرح حال خواجه احرار می نویسد: «خواجه احرار در دوران جوانی با درویش دیگر، مورد تحقیر و تخفیف مأمورین بی رحم الخ بیک واقع شده بود و در دربار الخ بیک برای مجازات مظلومین و تبهکاران سردابهای مرطوب و سیاهچالهای مخوف وجود داشت، برای تنبیه مغضوبین یک نفر موسوم به «یساول» مأموریت داشت. روزی که الخ بیک در تاشکند بود، دستور داد همه شیخزادگان شهر در «مزار» جمع شوند. در میان ۱۷ نفر شیخ جوان که در آن محل جمع شده بودند، جوانتر از همه خواجه احرار بود. همین که الخ بیک در محل حاضر شد، به یساول دستور داد که آنان را روی خاک بیفکند و به شدت مانند غلطکها بفلطاند. چون نوبت به خواجه احرار رسید، با یک حرکت سریع و جسورانه خود را از چنگ «یساول» رها ساخت. عمل بی باکانه درویش جوان، مورد پسند الخ بیک واقع شد... معلم خواجه احرار موسوم به حسن عطار از او خواست که از این موقعیت استفاده کند و به صف خدمتگزاران دربار وارد شود و به یاری مظلومینی که مورد شکنجه واقع می گردند قیام نماید...»^۱

گواهی گواهان: چون در آن ایام یکی از مدارک و دلایل اصحاب دعوی گواهی گواهان بود، تأکید شده است که گواهی دو گواه عادل برای اثبات هر دعوی شرعاً کافی است، ولی نباید از نظر دور داشت که پیدا کردن مردان راستگو و عادل (به معنی حقیقی کلمه) کاری است دشوار «و به مجرد آن که گواه سمت و صفت نیکمردان از خود نماید و ظاهر خوش یا صنعت سخن را آرایش دهد، فریفته نشاید شد و در اکتیاس حقیقت حال و استخراج باطن قضیه لطف اندیشه و صفای ذهن را کار باید فرمود.»^۲ سپس می نویسد برای کشف حقیقت بهتر آن است که راه احتیاط پیش گیریم و از گواهان جدا جدا تحقیق کنیم و از یک فرد واحد چندبار بازجویی کنیم، اگر در همه حال به طور یکنواخت و یکسان سخن گفتند، باور کنیم و الا از تناقضات و اختلافاتی که در گفته آنهاست، به حقیقت راه یابیم و به حيله‌ها و تدابیری که برای واژگون کردن حقیقت به کار برده‌اند واقف گردیم.

محمد نخجوانی از صاحب نظران عهد ایلخانان مغول در جلد دوم دستورالکاتب پس از مقدمه‌یی طولانی در «تفویض قاضی القضاة ممالک» وظایف متصدی این شغل خطیر را چنین تعیین می کند: «... استماع مراقعات و فصل مخاصمات و کتابت سجلات و توقیعات و تعیین نواب و ترتیب کتاب و مورخان جهت حجج و وثایق و قبالات و عقود مناکحات و قسمت موارث و ترکات و محافظت بیت المال و اموال ایتام و غیب و سفها و ضاله و سایر

۱. الخ بیک و زمان او، ص ۱۹۳.

۲. محمد نخجوانی دستورالکاتب، ج ۲، به اهتمام علی زاده، ص ۱۸۱ به بعد.

لوازم و لواحق امور شرعی و احکام دینی اشتغال نماید و در فصل احکام و تمییز میان حلال و حرام اجتهادی که مستخرج از ینابیع دین داری و منابع پسندیده کرداری اوست بجای آرد و بین الحق و الباطل فاروق بوده... بین المتداعیین رعایت سویت نموده به لفظ و لحظ فرقی نکند.»^۲ و مهمتر از همه اینکه می نویسد دادرسان هنگامی که ناراحتی فکری و جسمی دارند به دعاوی مردم رسیدگی نکنند.

چگونگی قتل شرف الملک: در کتاب سیرت جلال الدین منکبرنی در وصف قتل شرف الملک چنین می خوانیم: «... چون این سلاحداران در آمدند و دانست که او را خواهند کشتن مهلت خواست که غسل کند و دوگانه ای بگزارد... آنکه ایشان را دستور داد که در آمدند و گفت کسی که قول کافران را باور دارد جزاء او این باشد، ایشان گفتند، از خفه کردن و کشتن کدام اختیار است؟ گفت: شمشیر اولی باشد، گفتند ملوک و اکابر را به شمشیر نکشند خفه کردن آسانتر باشد، گفت شما دانید، به زه کمان او را خفه کرده بیرون آمدند، تا چون زمانی بگذرد و سرد شود در آیند و سرازتن جدا کنند، پس چون در آمدند او را زنده شده و نشسته یافتند، به شمشیر کشتند...»^۳

فجایع «باحرب»: بعضی از امر او شهر یاران در ظلم و بیعدالتی کم نظیر بودند اسفندیار کاتب در آغاز قرن هفتم در تاریخ طبرستان در ذکر بد فعلی «باحرب» و هلاک او می نویسد: «مردم لارجان از کفر و بی دینتی و ملحدی «باحرب» ستوه شدند که زنان مسلمانان را به مجلس شراب بردی و به تهورو جنون دست و پای و گوش و بینی بریدی و زنان را در زیر غلامان فرمودی خفت و او بر پشت غلامان و اگر کلمه باز گفتندی شمعیهای سوزان در اسافل زنان و غلامان زدی و از نامسلمانی او چه تقریر توان کرد و اگر شرح رود باور نباشد. عاقبت غلامان چون او را تنها دیدند با شمشیر قطعه قطعه کردند غیر از «باحرب»، مظالم اصفهید حسن نیز، از جنون آدمکشی او حکایت می کنند: وی پس از آماده کردن سپاه خطاب به آنان گفت: «اکنون می باید از اول خراسان تا طوس چنان بسوزانند که خلال در آن ولایت بنماند و کودک شیر خوار در گهواره باید که بکشند و اگر معلوم شود که هیچ مسجد و زیارتگاه و مواضع دیگر بماند که شما ناسوخته گذاشتید شما را بعوض آن بسوزانم... شب و روز به شراب خوردن مشغول بود... همیشه سیصد چهارصد غلام امرود داشتی... هیچ مخلوق را زهره نبود که با ایشان هم آواز شود ترکان ستوه شدند... چون او بخفت... سیصد غلام جمله به سلاح شدند... او را به شمشیر و خشت و زوبین پاره پاره کردند، چنانکه هیچ عضوی از

۱. برابری

۲. محمد نخبوانی، دستورالکاتب، ۲۳، به اهتمام علی زاده.

۳. سیرت جلال الدین منکبرنی، به اهتمام مجتبی مینوی، ص ۲۶۵ به بعد.

اعضای او به يك پاره نبود...»

به طور کلی در دوران قرون وسطا برای حبس و زجر و زندانی کردن مردم دلیل و برهان قانونی لازم نبود، اراده و یا اغراض خاص زورمندان در حکم قانون بود. گاه با تهمتی ناروا و غرض آلود می توانستند شخص شریف و بی گناهی را به انواع مشقات مبتلا سازند یا خرمن هستی او را بر باد دهند:

ماجرای مدرسه
سید رکن الدین یا
نمونه‌ئی از مظالم
زورمندان

در قادیخ جدید یزد مربوط به اواخر قرن نهم آمده است: «مولانای اعظم سید رکن الحق باهمت عالی خود مدرسه رکئییه را بنیان نهاد. ولسی یکی از اتابکان یزد (اتابک یوسف شاه) بروی حسد برد و بر آن شده که به سید آزار و اذیتی رساند. اتفاقاً در آن ایام ترسایی متمول به یزد آمد و مسکن و باغ و سراساخت و در راه آسایش خلق قدمهایی برداشت. جماعت عیاران شب بر بالین آن خواجه ترسا رفتند و او را به قتل آوردند و مال بسیار و فلوری بی شمار از وی بردند. روز دیگر معاندان تهمت برسید رکن الدین نهادند، دیوان مظالم بنهادند و هیچ نوع آثار کشتن ترسا بر کسان اوظاهر نشد. بعد از آن گفتند که عمارتی چنین عالی را زر بسیار باید، شک نیست که از مال ترسا این عمارت می کند. به تغلب سید را بگرفتند و تحویف بسیار بکردند، اما به جایی نرسید. آخر به شکنجه و چوب زدن در آمدند و به مدت دو روز قریب هزار چوب بروی زدند و پوست از اندام او جدا شد، چنان که يك خلیطه از پوست اندام او جمع شد. و او را تعذیب کردند و بر شتر برهنه نشانند و گرد شهر، وی را بگردانیدند و پشکل گوسفند و شتر بر سر او ریختند. روزی نشسته بود از غلام اتابک آب طلبید، بول در کوزه کردند و به وی دادند و آخر او را به خورمیز بردند و در چاه قلعه محبوس کردند. و در این همه واقعات فرزند او مرتضی اعظم سعید شمس الدین محمد، مخفی بود به کوچه نایبان. در آن کوچه خواهجی بود نام او خواهجه علی شاه. این خواهجه به حکم خواهجی که دیده بود، به یاری سید شمس الدین فرزند او شافت و وسایلی برانگیخت تا او را به تبریز رسانید. در تبریز سلطان ابو سعید از او محترمانه پذیرایی کرد و نیابت عامه ممالک و قضا و صدارت به وی تفویض کرد... و ایلچی ویرلیخ به جانب یزد فرستاد که سید رکن الدین را خلاص دهند و برمسند قضا نشانند و معاندان او را تأدیب بلیخ کنند، و خلعت برای او بفرستاد. چون ایلچی به یزد آمد، مردمان خرمی کردند. سید رکن الدین را بیرون آوردند و سواره به شهر آوردند و در مدرسه خودش به مسند قضا نشانند و ایلچی سخنان سخت به اتابک گفت.

قاضی رکن‌الدین کسانلی را که برو چوب زده بودند بطلبید، و هر یک را به عدد هر چوبی فلوری بداد و آن که بول در کوزه کرده بود، حلوی نبات در کمچه زرین در دهان وی کرد... بعد راه سفر کعبه پیش گرفت و در مراجعت بار دیگر به ساختن حمام، مدرسه، و بازار و دیگر امور خیر اشتغال ورزید تا در سنه اثنی و ثلاثین و سبعمایه درگذشت.^۱

ابن بطوطه جهانگرد معروف، ضمن مسافرت خود از خوارزم می‌گذرد و از قضات آنجا به نیکی یاد می‌کند و می‌نویسد: «امیر خوارزم معمولاً هر روز به مجلس قاضی می‌آید و در محاکمات شرکت می‌جوید، فقها و کتاب و همچنین یکی از امرای بزرگ و هشت تن دیگر از امیران و ریش سفیدان ترك در آن مجلس حضور دارند، از محاکمات آنچه راجع به قضایای شرعی است قاضی حکم می‌دهد و آنچه مربوط به شرع نباشد، امرای مزبور درباره آن قضاوت می‌کنند و احکام آنها بسیار مضبوط و عادلانه است. زیرا احدی را به میل و هوس خود متهم نمی‌دانند و رشوه از هیچ کس نمی‌گیرند.»^۲ نه تنها در ایران، بلکه در کلیه ممالک شرق نزدیک، مردان شجاع و مبارزی بوده‌اند که با وجود تمام مشکلات و موانع، در راه به کرسی نشاندن حرف حق سعی و تلاش کرده‌اند که از آن جمله شرح مجاهدات ابن‌خلدون اندلسی قابل توجه و شایان ذکر است. وی پس از قبول شغل قضا با شدت و قاطعیت تمام به انجام وظیفه مشغول می‌شود، تا جایی که حق طلبان او را مورد تحسین قرار می‌دهند و زورمندانی که منافشان در خطر افتاده بود، زبان به طعن و سرزنش او می‌گشایند. ولی او بدون هیچ بیم و هراسی در محیط اجتماعی مصر به وظایف خود عمل کرد. وی درباره مبارزات خود می‌گوید: «پس از آن که سلطان دربار گاه خود به من خلعت بخشید و یکی از خواص خود را مأمور کرد که مرا برمسند قضا در مدرسه صالحیه بنشانند، به وظایفی که لازمه این مقام پسندیده بود، قیام کردم... و در این راه نه از سرزنش بداندیشان می‌هراسیدم و نه جاه و نفوذ صاحبان قدرت مرا از آن بازداشت. به هر دو طرف دعوی به یک دیده می‌نگریستم و یکی را برد دیگری ترجیح نمی‌دادم و حق ناتوان را بازمی‌سدم، و هر گونه شفاعت و وساطتی را که از هر دوسوی برانگیخته می‌شد رد می‌کردم و شیفته آن بودم که در شنیدن دلایل پایداری کنم و در عدالت کسانی که برای شهادت حاضر می‌شوند دقت کافی مبذول دارم. زیرا گواهان را گروهی تشکیل می‌دادند که... باز شناختن آنان از یکدیگر دشوار می‌نمود و حکام و قضات از انتقاد و اصلاح آنان

۱. علی‌کاتب. تاریخ جدید یزد، به اهتمام ایرج افشار، ص ۱۲۵ به بعد.

۲. سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه دکتر موحد، ص ۳۶۷.

خودداری می کردند... بیشتر آنان که از آموزگاران قرآن و پیشمازان بودند، با شاهزادگان و امیران معاشرت می کردند و با تلبیس وریا، خود را نزد آنان در زمره عدول می شمردند. در نتیجه امیران را می فریفتند... در اثر فساد و تباهی آنان، انواع مفاسد در میان مردم رواج گرفت، من به قسمتی از این تزویرها و نیرنگسازها آگاه شدم، و آنان را به شدیدترین کیفرها رسانیدم. همچنین بر من جرح گروهی از گواهان ثابت شد و از این رو آنان را از شهادت منع کردم و در میان این گروه محرران دفاتر قضات و کسانی که در محاضر به کار تویح احکام می برداختند نیز وجود داشتند. این گروه در نوشتن دعاوی و طرز ثبت احکام و فتاوی در دفاتر مهارت داشتند و به همین جهت امیران و شاهزادگان، آنان را به خدمت خود می گماشتند و از وجود ایشان در عقود و معاملات خود استفاده می کردند تا اسناد و احکام را به نفع آنان در نهایت استحکام و مطابق کلیه شروط بنویسند و سود آنان را بر حق دیگران ترجیح دهند... این گروه غالباً عقود و معاملات رسمی و صحیح را نیز با تزویر و حیل از درجه اعتبار ساقط می کردند و راههای تزویر آمیزی خواه از نظر فقهی و خواه از لحاظ طرز نوشتن آنها به دست می آوردند، و هنگامی به این نیرنگها اقدام می کردند که پای منافع صاحب قدرتی در میان بود یا از طرف، به اخذ رشوه نایل می شدند و مخصوصاً این گونه تزویرها را درباره اوقاف مجری می داشتند... در نتیجه این عملیات، زبان بزرگی به اوقاف وارد آمد و عقود و معاملات متزلزل شد.

اصلاحات ابن خلدون: من در راه خدا، این شیوه تزویر آمیز را ریشه کن کردم... آن گاه به کار مفتیان و قضات توجه کردم... زیرا احکام ناسخ و منسوخ زیاد صادر می کردند... در میان آنان مردم فرومایه ای دیده می شدند که نه معلوماتی داشتند و نه به صفت عدالت متصف بودند... این قاضیان نیز هیچ کس را ناراضی از محضر خود بر نمی گردانیدند و بر حسب میل او فتوا می دادند و در نتیجه احکام و فتاوی ناسخ و منسوخ رواج یافت... و نزاعهای مردم پایان پذیر نبود. من راه حق را بازگفتم و نشان دادم و هوسبازان و نادانانسی را که قضاوت را بازیچه خود ساخته بودند منع کردم و آنها را از این مقامات دور ساختم...»

در دوره امیر تیمور و جانشینان او بازار عدل و نصف بیش از پیش روبه کسادى نهاد، چنان که شاهرخ پس از آن که بر فرزند یاغی خود چیره شد به جای آن که گناهکار اصلی را کیفر دهد، کسانی را که به یاری او (محمد) برخاسته بودند به سختی کیفر داد.

پس از حمله مغول و تیموریان، با وجود فساد محیط، در گوشه و کنار کشور، مردانی

بودند که در کار دادرسی، تسلیم ار باب قدرت نمی شدند.

اکنون برای اطلاع خوانندگان از خصوصیات دستگاه دادگستری و وضع قضات در اواخر عهد تیموری، قسمتی از نامه قاضی صفی الدین را به سلطان وقت، که باید سرمشق هر قاضی مقاوم و باشخصیتی قرار گیرد عیناً نقل می کنیم:

نامه پرمغز قاضی صفی الدین به سلطان حسین بایقرا: وی پس از مقدمه‌ئی چنین می نویسد: «... بعد از اهداء مسایل دعا، و ابداع دلایل ثنا... عرض می کنیم که مقصود اکفا و اقران من از تصدی قضا، اکتساب مال و اکتشار جاه است و مرا اهتمام به هیچ یک از این دو نیست.

... و اعراض من از اکتساب مال برای آن است که بنیاد معیشت من بر زراعت است و به نانی خشک که از آن حاصل می کنیم مرا قناعت، و چه خوب فرموده امام شافعی، امت مطامعی و راحت نفسی... (یعنی کشتن طعمه‌هایم را و آسوده کردم نفس خود را)... و اگر خواهم که غیر حاصل زراعت چیزی به دست آورم، به یکی از سه طریق میسر است:

اول) طمع بر خدام آفتاب احترام حضرت پادشاه، که ملاذ و معاذ هفت کشور است و ظاهر آن است که چون مرا این طمع پیدا شود، در نظر اهل بصیرت ذلیل نمایم و بر طبع گران دولت قاهره، ثقیل آیم و دل من به مذلت کشیدن و بر طبع مردم ثقیل آمدن رضامی دهد، و به نیل طمع، خال خواری بر چهره دانش خود نمی نهد.

... قال رجل لرسول الله (ص) اوصني، فقال عليك بالياس مفاي ایدی الناس و اياك و الطمع فانه فقر حاضر و قال علی (ع) الطمع رق موبد ... شخصی پیامبر را (ص) گفت پندی ده مرا، فرمود بر تو باد بر ناامیدی از آنچه در دست مردمان است و بپرهیز از آزمندی که آزمندی فقر و نیازمندی است. و علی (ع) فرمود که طمع، بندگی همیشگی است.

سألهای پیروی مذهب رندان کردم

تا به فتوای خرد حرص به زندان کردم

دوم) رشوه از مترافین و متنازعین گرفتن و اوقاف و اموال ایام و سفهاء و مجانین تصرف کردن و هر چند که این رذیله در اکثر بلاد از مشرق تا مغرب شایع است، اما اقتضای طبع من به خلاف این صورت، واقع، و کبوتر دل من میل به این دانه نمی کند و همای همت من به این جیفه فرو نمی آید و دشمنان که تخم کدورت من در مزارع صدور می کارند، تکذیب این دعوی و انکار این معنی ندانند و الفضل ما شهدت به الاعداء و چگونه رشوه گیرم، و حق تعالی می گوید: ولاتاکلوا اموالکم بینکم بالباطل و تدلوها الی الحکام لنا کلوا

فريقاً من اموال الناس بالاثم وانتم تعلمون.
و ابوهريره از حضرت مصطفی (ص) روايت می کند: لعن الله الراشي و المرتشي
فی الحکم.

... (سوم) اخذ وظيفه تدریس و اجرت افتا (فتوا دادن) و قطع خصومات و تسجیل و
عقد نکاح و ضبط اوقاف و اموال ایتام و امثال آن.

... و باقطع نظر از این مسایل، من از حق تعالی قبول کردم که در خدمت مطلق خلایق
به تخصیص امت حضرت مصطفی (صلم) هر قدر که مقدور باشد سعی نمایم و به هیچ وجه
از وجوه طمع نکنم.

تو بندگی چو گدایان به شرط مزد منکن که شاه خود روش بنده پروری داند
اگر مرا داعیه جاه بود، بایستی که با همه کس در ساختمی و با خلق عالم شطرنج
نفاق باختمی و جانب اقویا و اغنیا را بر جانب ضعفا و فقرا ترجیح دادمی تا اهل قدرت همه
مطیع من بودندی. و حال آن که يك درویش سوخته نیازمند پیش من، بهتر از هزار غنی
متبخر و متکبر...

قلندران حقیقت به نیسم جو نخرند قبای اطلس آن کس که از هنر خالی است
من در یزد متعین بدم و هر چند که من به تعین خود قایل نیستم، چه، هیچ فضیلت در
خود نمی بینم، اما احتمال تعین را نفی نمی کنم، پس احتیاط در این، مقتضی آن است که
من به سر خود ترك قضا نکنم، چه اگر متعین بلد باشم، قضا بر من واجب باشد و به عزل نفس
خود منزله نشوم...»^۱

قاضی میر حسین میبیدی: یکی دیگر از قضات شرافتمند ایران که در دوران دادرسی
و قضا، دامن آلوده نکرده و تن به پستی و حق کشی نداده است، قاضی میبیدی است. این مرد فاضل و
دانشمند که در قرن نهم هجری می زیسته، با درخواست علامه دوانی از سلطان یعقوب، به
سمت قضا به یزد می رود. اما به موجب منشاآت که از او در دست است (۳۳ فقره از آنها
در کتابخانه آستان قدس رضوی است) همواره در مقام استعفا از شغل قضا و کار اوقاف یزد
بوده است. وی در یکی از نامه های خود خطاب به دوستی چنین می نویسد:

دیری است که آن ماه پیامی نفرستاد نوشت کلامی و سلامی نفرستاد
عرض می کنم که مقصود اکفاه اقران من از تصدی قضا اکتساب مال و اکتثار جاه
است و مرا اهتمام به هیچ يك از این دو نیست... و اعراض من از اکتساب مال برای آن

۱. به نقل از نسخه خطی و مجموعه منشآت قاضی میر حسین میبیدی شارح دیوان حضرت امیر
متملق به نویسنده فقید حسین مسرور.

است که بنیاد معیشت من به زراعت است و به نانی خشك که از آن حاصل می‌کنم مرا قناعت است...»^۱

دادگستری در عصر تیمور

«کلاویخو در سفرنامه خود ضمن توصیف سمرقند می‌نویسد: «در یکی از جشنها که به افتخاریکی از بستگان تیمور ترتیب داده بودند، وی فرمان داد که کلیه کسبه شهر یعنی فروشندگان قماش و جواهر و درودگران و دیگر اصناف و آشپزان و قضایان و نانوایان و خیاطان و کفاشان و سایر صنعتگران مقیم پایتخت به اردوگاه بزرگ بیایند و هر یک در محل مخصوص خود بساط خویش را بگسترانند و هنر و کار خود را عرضه کنند. در این روز، تیمور ضمن اجرای جشن عروسی، برای آن که درس عبرتی به مردم داده باشد، به مجازات گناهکاران نیز اقدام کرد. نخستین کسی که داوری تیمور در حق او اجرا شد، حاکم سمرقند بود که هفت سال قبل در دوران حکومت، از اختیارات خود سوء استفاده کرده بود. تیمور دستور داد او را محاکمه و بی‌درنگ به دار آویزند و اموال او را مصادره کنند. سپس در همین روز فرمان داد یکی از مقربین خود را که از حاکم سمرقند شفاعت کرده بود به دار زنند، علاوه بر این، عده‌ای از مجرمین سیاسی و پیشه‌وران گرانفروش را به سختی مجازات کرد.» سپس کلاویخو می‌نویسد: «در بین مردم تانار رسم است که مردم عالی‌قدر را به دار می‌آویزند و طبقات پست را چون گناهی مرتکب شوند گردن می‌زنند.»^۲

وساطت يك مرد روحانی به نفع مردم بینوا، در برابر تیه و رسفاك: به طوری که کلاویخو به تفصیل متذکر شده است، تیمور در دوران حکومت خود در سمرقند به احداث خیابانهای وسیع و بازارها و معابر و دکا کین نو اقدام کرد و بلافاصله پس از خرابی خانه‌ها، کارگران و استادان، دست به کار ساختن دکان در دو طرف خیابان شدند و در فواصل مختلف فواره‌هایی ساختند. مخارج این مغازه‌ها به گردن شورای شهر بود، شب و روز برای پایان کار، کارگران فعالیت می‌کردند، عده‌ئی مشغول خراب کردن و جمعی به کار ساختن مشغول بودند و در نتیجه کار مداوم، بیست روزه ساختمان خیابان به پایان رسید. در جریان خرابی عده‌ئی بینوا و بی‌خانمان شدند و هستی آنها از کف رفت. ولی جرأت دم‌زدن نداشتند. بالاخره این جماعت زیان دیده به روحانیون متوسل شدند تا روزی يك تن از سادات روحانی که با تیمور مشغول شطرنج بازی بود جسارت ورزید و با نهایت ادب

۱. مجله یغما، مرداد ۱۳۲۷، ص ۲۲۱ به بعد (مقاله ایرج افشار).

۲. سفرنامه کلاویخو، ص ۲۵۲ به بعد.

استدعای مردم ستم‌دیده را به اطلاع اورسانید. تیمور تا این سخن را شنید، سخت بر آشفت و گفت همه زمین سمرقند از آن شخص اوست، زیرا همه آن محل را با پول خویش خریده است. طرز صحبت تیمور طوری بود که گوینده سخت نگران و سراسیمه شد، زیرا بیم آن بود که فرمان دهد که سرشاکیان را از تن جدا کنند.

در سمرقند مقررات شدیدی برای مبارزه با تعدی و تجاوز وجود دارد. تیمور در سفرهای خود، عده‌ئی مأمور برای اجرای عدالت همراه خود می‌برد. عده‌ئی از قضات مأمور دآوری در امور جنایی و خونریزیهای ناشی از نزاع اشخاص بایکدیگر هستند و برخی از داوران اختلاس و حیف و میل پولهای دولتی را مورد رسیدگی قرار می‌دهند و جمعی دیگر به شکایات مردم از مأمورین دولتی رسیدگی می‌کنند. هر جا که شاه برود، عده‌ئی داور، و مأمور در چادرهای مخصوص خود به دعاوی رسیدگی می‌کنند، و نتیجه را به اطلاع تیمور می‌رسانند و احکام را شش - شش و چهار - چهار اجرامی کنند. در مواردی که حکم باید نوشته شود، به منشیان خود دستور می‌دهند که حکم را بنویسند. پس از مهر و امضا، حکم صادره را به اطلاع تیمور می‌رسانند و پس از مهر و امضای او به موقع اجرا می‌گذارند.»

شکنجه برای گرفتن اعتراف

این بطوطه که در نیمه اول قرن هشتم در ایران و چند کشور آسیایی مسافرت کرده است از مظالم و بیدادگریهای سلطان هند نسبت به طبقات مختلف مردم مطالبی می‌نویسد؛ از جمله این که: «سلطان دو فقیه را که اهل سند بودند مأمور کرد به اتفاق امیری که به حکومت یکی از شهرها گماشته شده بود به آنجا بروند و آنان را گفت که من کار ملک و رعیت را به شما سپرده‌ام، این امیر باشما خواهد بود و به اشارت شما کار خواهد کرد، ققها جواب دادند که ما مانند دوشاهد با او خواهیم بود، پادشاه گفت، معلوم می‌شود، قصد شما این است که مال مرا بخورید، ضایع کنید و خرابی کار را به گردن این ترک هیچ ندان بیندازید. گفتند، بخدا ما همچو مقصودی نداشتیم هر قدر متهمین گفتند که ما نیت سوئی نداشتیم نپذیرفت و به شیخ زاده نهانندی گفت از راه شکنجه از آنان اقرار بگیرد. آن مرد شقی نیز بر سینه‌های هر کدام پاره‌های آهن سرخ بچسباند، پس از لحظه که آهن را برداشتند، گوشت سینه آنان نیز از جای کنده شده بود. آنگاه بول و خاکستر آوردند و به جای جراحات ریخته، آن دو فقیه چون طعم شکنجه را چشیدند، اقرار کردند که نیتشان همان بود، که سلطان گفته است، و آنان مجرم و مستحق قتل می‌باشند و خود را محکوم می‌دانند و هیچ گونه حق و

دعوی در باره خون خود نه در دنیا و نه در آخرت برای خویش قابل نیستند و این جمله را به خط خود نوشتند، و پیش قاضی اعتراف کردند و قاضی بر نوشته مزبور سجل نهاد و اضافه کرد که اقرار و اعتراف آنان بی هیچ اکراه و اجبار صورت گرفته است. آن دو فقیه دیدند که اگر اعتراضی بکنند به سنت ترین شکنجه‌ها دچار خواهند شد و می‌مرگ را بر آن عذاب ترجیح دادند، رحمهما الله تعالی.^۱

ابن بطوطه می‌نویسد: «همین سلطان شقی يك بار غفیف‌الدین کاشانی را به جرم اینکه یکی از اقدامات سلطان را بی‌فایده خوانده بود زندانی کرد و گفت «تو چه حق داری که در کارهای دولت مداخله می‌کنی؟» بعد از مدتی فقیه را آزاد کردند و او راه خانه خود پیش گرفت. سر راه به دو تن از فقها که از دوستان او بودند برخورد، اظهار خوشحالی کردند که الحمدلله خلاص شد. فقیه در جواب این آیه را خواند:

الحمد لله الذي فجانا من القوم الظالمين

(شکر خدا را که از دست ستمکاران رهایی بخشیدمان). این سه دوست بعد از این گفتگو از هم جدا شدند، ولی هنوز به خانه خود نرسیده بودند که فرمان احضار آنان صادر شد. چون آمدند سلطان فرمان داد هر سه را گسردن بزنند، چون دو نفر فقیهی که در راه کاشانی را دیده بودند، از گناه خود جويا شدند شاه گفت گناه شما این است که گفته‌ام او را شنیدید و اعتراض نکردید، پس معلوم می‌شود که شما هم با او هم عقیده بودید...»^۲

اینهاست نمونه‌یی از استبداد خونین آسیایی در قرون وسطا.

کیفری وحشیانه: ابن بطوطه ضمن مسافرت خود در ماوراءالنهر از کبک‌خان یکی از امرای آنجا نام می‌برد و عدالتخواهی او را می‌ستاید و برای اثبات دادگستری این امیر حکایت زیر را نقل می‌کند: «زنی شکایت یکی از امرای پیش او آورد و گفت: زنی فقیرم و چند فرزند دارم که معاش آنان را از فروش شیر گوسفندانم اداره می‌کنم و این امیر را شیر را به زور از من گرفت و خورد. کبک‌خان گفت: هم اکنون بفرمایم شکم آن امیر را بدرند، اگر شیر از آن به‌درآمد به‌سزای خود رسیده است، و گرنه بفرمایم تا تو را نیز شکم بدرند. زن گفت حلالش کردم و چیزی نمی‌خواهم. کبک‌خان بفرمود تا امیر را شکم دریدند و از قضا شیر از شکم او بیرون ریخت.»^۳

مقاومت يك قاضی شجاع در عهد الغریبک: بار تولد شرق شناس نامدار می‌نویسد

۱. سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه محمدعلی موحد، ص ۴۹۲.

۲. همان کتاب، ص ۴۹۱ به بعد.

۳. همان کتاب، ص ۳۷۶ به بعد.

روحانیان الخ بیک معتقد بودند: بعد از وفات خلفای راشدین الخ بیک نیز مانند سایر حکمرانان و زمامداران ممالک اسلامی پادشاه دادگستری نبود. در زمان حکمرانی او اشخاص با شخصیت و شریف از ترس لکه‌دار شدن شرافت و حیثیت اجتماعی خود حاضر نبودند شغل قضا را بپذیرند. ولی آنان را جبراً به قبول این کار وادار می‌کردند. مثلاً گفته می‌شود حسام‌الدین شعشعانی که از شیوخ بخارا بوده از ترس الخ بیک شغل قضا را قبول کرده بوده و مقام قضای سمرقند را شمس‌الدین محمد مسکین در اختیار داشت. درباره عدالت و شجاعت معنوی قاضی سمرقند حکایت‌ها نقل شده است:

مقاومت قاضی دیگری در برابر الخ بیک: الخ بیک مانند سایر حکمرانان اسلام به بازرگانان ماوراءالنهر به شرط تصنیف منافع، از خزانه دولتی پول می‌داد، یکی از تجار سرشناس سمرقند که متضرر شده بود و از طرفی سلطان از پس دادن جواهرات گرانبهایی که از او گرفته بود خودداری می‌نمود، از فرط غصه و اندوه سکنه کرد و مرد. الخ بیک با آوردن گواهان نادرست می‌خواست میراث هنگفت متوفی را تصاحب کند. قاضی شهر همین که از نیت سوء الخ بیک اطلاع حاصل کرد، به وسیله یکی از مقررین دربار این پیام تاریخی را فرستاد: «تازه کردن این ماجرای غم‌انگیز و آوردن گواهان بی‌ایمان برای شما فایده ندارد، زیرا حقیقت امر چون روز روشن و بر من معلوم است، اگر در انجام مطلوب خود اصرار دارید، امر بفرمائید مرا توی آب سرد بیندازند و تحت شکنجه قرار دهند، آن وقت با جان و دل حکم به نفع شما صادر خواهم کرد و ممکن است با فسرات گذشته اموال همه بازرگانان ماوراءالنهر را از آن شما بدانم.»

الخ بیک تحت تأثیر پیغام بی‌باکانه قاضی شمس‌الدین محمد مسکین قرار گرفت و از تعقیب موضوع صرف نظر کرد.

ظاهراً چون الخ بیک مردی دانشمند بود و به علوم عقلی و منطق و استدلال دلبستگی داشت، چندان مورد محبت عناصر قشری نبود. بارتولد می‌نویسد: «... وقایع مربوط به قاضی سمرقند و سایر حکایات هیجان‌انگیزی که به نام درویش و محتسب برای الخ بیک و دیگران ساخته و پرداخته‌اند همه ناشی از خصومت شدید درویش و شیوخ ماوراءالنهر با دستگاه حکمرانی الخ بیک می‌باشد.»

نمونه‌ای از داوریه‌های او اواخر عصر تیموریان: ظاهراً در آن ایام هر گاه کسی جرم بزرگی مرتکب می‌شد مردم کوچه و بازار پس از وقوف بر گناه، او را مورد ضرب و شتم قرار می‌دادند و غالباً منتظر رسیدگی و صدور حکم قاضی نمی‌شدند.

واصفی در بدایع الوقایع در مواضع مختلف، مناظری چند از آشفتگی اوضاع اجتماعی و فقدان امنیت قضایی در آن دوران تصویر می‌کند. از جمله ضمن حکایتی می‌نویسد: «... آن جماعت ما را در لت کشیدند و آن مقدار زدند که فوق آن متصور نباشد. بعضی مردم گفتند که در این شهر حاکم و داروغه و قاضی هست، تا برایشان ثابت نشود ایشان را جفا کردن معنی ندارد. القصه دست و گردن ما را بستند و ما را کشان کشان به درخانه امیر محمدعلی کرباس فروش که حاکم مشهد بود حاضر گردانیدند. داروغه گفت راست گویند که این واقعه چگونه است، والا به ضرب چوب پوست شما را پاره می‌سازم...»^۱

در جای دیگر می‌نویسد: «القصه دست فقیر و میرزا بیرم را بر بستند و سر و روی ما را در هم شکستند و ما را به درخانه حاکم مشهد که عین القضاة نام داشت بردند، و او مردکی بود که در سلسله شاه اسماعیل به قد و قامت و عظمت جنه او دیگری نبود. جامه زرینت در بر و تاج شاهی بر سر... محب‌علی پیش وی به زانو درآمد و گفت ای خلیفه این دو کس کشنده برادرم حسن‌علی مداح‌اند و مدت پانزده سال است که از غصه اینها کاسه‌های خون خورده‌ام، اکنون محل آن آمد که خون اینها را لاجرم در کشم، عین القضاة گفت اول دوازده چوب دستور شاهی را کار فرمایم و بعد از آن تحقیق نمایم... میرزا بیرم را دوازده از آن چوب زدند، سر انجام پس از رسیدگی میرزا بیرم را حکم شد که در سر سنگ، پاره پاره سازم.»

اگر مجرمی فرار می‌کرد مأمورین او را تعقیب می‌کردند و به مردم شهر اخطار می‌کردند که بی‌درنگ او را تحویل دهند: «... سه کس به این صفت و کسوت به نیشابور در آمده‌اند، ایشان را پوشیده و پنهان ندارند و در هر کجا که ایشان را یابند که پوشیده داشته باشند، آن کوی و محله را غارت کنند و اهل آن را به قتل رسانند...» مردم بینوا و زنده‌پوش غالباً مورد بی‌مهری و اهانت قرار می‌گرفتند. واصفی در طی مسافرت خود در نزدیکی نیشابور مورد هجوم سگان و لگردد قرار می‌گیرد، سگان جامه او را پایش را مجروح می‌کنند. چون فریاد می‌کند مردم از خیمه‌ها بیرون می‌دوند و به گمان اینکه وی دزد است دستهای او را به قفا می‌بندند «... مرا در خیمه آورده پای مرا از ستون خیمه گذرانیدند و مرا می‌زدند که فلان و فلان چیزهای ما که بردی چه کردی؟ راست بگوی! جال بر این منوال بود تا نیمروز ناگاه از جانب سبزوار چهار سوار پیدا شدند و زهره من آب شد که مبادا به طلب من می‌آمده باشند. اهل خیمه بیرون آمدند و پرسیدند و گفتند که ما از خراسان به سبزوار تحصیل برده بودیم، اکنون زرنو کرده به خراسان می‌رویم، ساعتی می‌خواهیم

که اسبهای خود را آسایش دهیم. ایشان را به خیمه در آورده نزدیک به این خیمه که فقیر در «وی» بند بود، بعد از زمانی یکی از این چهار کس به این خیمه درآمد و در فقیر بسیار نگاه کرد و گفت: «شما از خراسان نیستید؟» گفتم: «بلی». گفت: «به میرشاه ولی کو کلتاش آشنایی داشتید؟» گفتم: «من استاد پسر ویم.» فریاد زد و پیش دوید و گفت: «شما ملا و اصفی اید که بدین حال گشته اید (این چه حالست)؟» دست در گردنم کرد و گفت: «مرا نمی شناسید. من سلطان مراد، زرگر میرشاه منصور.» آن سه کس و اهل خیمام همه آمدند و در احوال من زار زار گریستند.

سلطان مراد آن مردم را گفت: ای کور باطنان آن مقدار شعور ندارید که این مرد عزیز اهل این کار نیست... فی الحال زنجیر از پای من برداشتند...^۱

حسن قدیر الف بیک: «روزی نزد الخ بیک میرزا، کس آمده گفت که من از سمرقند به بخارا می رفتم و همیانی در وی هزار تنکه همراه داشتم، چون دوفر سنگ از شهر بر آمدم بربل آبی در سایه درختی نشسته طعام می خوردم، مرا یاری بود از راه رسید. او را طلب نموده با هم طعام تناول کردیم، مصلحت چنان شد که آن همیان همراه به من نباشد. آن را به مصاحب خود سپرده گفتم که این رابه خانه من سپار، چون از بخارا باز گشتم، معلوم شد که آن امانتی رابه خانه من نرسیده بود. چون از وی طلب می نمایم، می گوید که من ترا هرگز ندیده ام. پادشاه فرمود که او را حاضر ساختند. از وی پرسید، گفت که من هرگز او را و آن درخت را که می گوید ندیده ام و نمی دانم که در کجاست. پادشاه مدعی را گفت برو و از آن درخت چند برگ گی بیار، و آن شخص را که منکر بوده پیش خود نگاه داشت و با وی به حکایت مشغول شد. در آئانی گرمی حکایت پرسید که آیا آن شخص به پیش آن درخت رسیده باشد؟ آن منکر غافل بود، گفت ظاهراً هنوز نرسیده باشد. پادشاه به خنده در آمده، گفت تو نگفته بودی که من آن درخت را ندیده ام و نمی دانم؟ پس چگونه دانستی که آن شخص نرسیده باشد! بر خیز و مهمل مگوی و طریق کذب مپوی در راه انصاف در آی و امانت را به وی تسلیم نمای.»^۲

شبهه این حکایت در قابوسنامه نیز آمده است که قبلاً آوردیم.

به طوری که در حبیب السیر آمده است، یکی از قضاتی که به اصرار الخ بیک مقام قضاوت را قبول کرده بود، مورد غضب او قرار می گیرد، سلطان دستور می دهد ریش او را بتراشند و سر برهنه در کوچه و بازار شهر بگردانند. ولی این دستور با وساطت خواجه عبدالمؤمن به

۱. و اصفی، بدایع الوقایح، ج ۲، ص ۱۱۰ به بعد

۲. همان کتاب.

شرط تسلیم بیست رأس اسب از طرف قاضی، معلق می‌ماند. پس از مدتی الخ بیک، از واسطه، اسبها را مطالبه می‌کند، همین که او ماجرا را با قاضی در میان می‌گذارد، وی پاسخ می‌دهد که «حاضر است ریشش را بتراشند، ولی اسب از او نگیرد. الخ بیک بسیار بخندید و قاضی را عفو کرد.»

در پایان این بحث، بی‌مناسبت نیست که گفته‌های عمیق و طنز آمیز و مقرون به حقیقت عبیدزاکانی را در مورد قاضی و متعلقات، از رساله تعریفات او بخوانیم تا بهتر با اعمال ناروای بعضی از قضات فاسد و همکاران آنها در عهد ایلخانان آشنا شویم:

القاضی: آن که همه او را نفرین کنند. نایب القاضی: آن که ایمان ندارد.

الوکیل: آن که حق باطل گرداند. العدل: آن که هرگز راست نگوید.

اصحاب القاضی: جماعتی که گواهی به سلف فروشند. البهشت: آنچه نینند.

الحلال: آنچه نخورند. مال الایتام والادقاف: آنچه بر خود از همه چیز مباحتر دانند.

چشم قاضی: ظرفی که به هیچ پر نشود. الدرک الاسفل: مقام او.

بیت الناد: دارالقضاء، المحاسب، آلت قاضی. عتبه الشیطان: آستانه آن.

الرشوه: کارساز بیچارگان. السعید: آن که هرگز روی قاضی نینند.

السوگند: نانخورش دروغگویان. صاحب منصب: دزد باشمشیر.^۱

در مشایخ و مایتملق بهم:

الشیخ: ابلیس. التلیس: کلماتی که در باب دنیا گوید.

الموسسه: آنچه در باب آخرت گویند. المهملات: کلماتی که در معرفت راند.

الشیاطین: اتباع او - الصوفی مفتخوار.

المرید والسالموس والرزاق الحاجی: آن که دروغ به کعبه خورد.

در جای دیگر عبید زاکانی در توصیف مفاسد اخلاقی اکثریت قضات دوران خود

چنین می‌نویسد: «قاضیان و اتباع ایشان، به واسطه این که به عصیان و تزویر و تلبیس و

مکروه و حرام خواری و ظلم و بهتان و نکته‌گیری و گواهی به دروغ و حرص و ابطال

حقوق مسلمانان و طمع و حیل و افساد در میان خلق و بیشرمی و اخذ رشوت موصوف

بودند...»^۲

در عهد حافظ، قاضی عضد (= نویسنده کتاب مواقف) نزد شاه شیخ ابواسحق بسیار

گرامی بود. «شاه در دشواریهایی که پیش می‌آمد با او مشورت می‌کرد و گه‌گاه او را نزد

۱. کلیات عبید زاکانی، به اهتمام پرویز اتابکی، ص ۳۱۶.

۲. همان کتاب، ص ۳۱۷.

امرای مجاور به سفارت می فرستاد. مولانا سراج الدین که در مدرسه خاتونیه عنوان شیخی داشت، معلم شاه شیخ بود و محتشمان و حکام عصر با او به ادب و حرمت می زیستند. شیخ مجدالدین که «قاضی به از او آسمان ندارد یاد» چنان موجه و محترم بود که حتی شاه شیخ وقتی به مجلس او می رفت، چنان که ابن بطوطه (ص ۱۹۸) جهانگرد مغربی نقل می کند، در پیش او به ادب می نشست. مادر و خواهران شاه اگر بایکدیگر داوریه داشتند، به مدرسه او می رفتند...»^۲

پس از حمله مغول و روی کار آمدن تیموریان و استقرار حکومت صفویه، راه و رسمهای سبانه جدیدی در کیفر گناهکاران به ظهور رسید، چون از دوره صفویه در اثر آمد و رفت جهانگردان و بازرگانان و نمایندگان سیاسی خارجی آثار و سفرنامه‌های فراوانی به یادگار مانده است، بهتر و بیشتر می توان به حدود آزادی و امنیت قضایی و حقوق اجتماعی مردم پی برد و پرده از روی مظالم ارباب قدرت برگرفت و ددمنشی‌ها و اعمال سبانه آنان را بر ملا ساخت. شاه اسماعیل صفوی بنیانگذار واقعی سلسله صفویه، همان مرد خوش سیما و سیاه دلی است که پس از پیروزی و دست یافتن به تبریز، علمای شیعه و هم کیشان از وی خواستند که در راه تغییر مذهب، تعصب و شدت عمل به خرج ندهد. و از روی کمال خیرخواهی به او گفتند «... که دوست، سیصد هزار خلق که در تبریز است چهار دانگ آن، همه سنی اند... می ترسیم مردم گویند پادشاه شیعه نمی خواهیم...» ولی شاه اسماعیل بدون کمترین توجهی به افکار و معتقدات عمومی، گفت: «... اگر رعیت حرفی بگوید شمشیر می کشم و یک کس زنده نمی گذارم به طوری که از تارخ جهان آدا برمی آید: کلمه طیبه اشهدان علیاً ولی الله وحی علی خیر العمل را علی رغم سنیان داخل اذان کردند، و لعن و طعن اعداء دین و خلفای ثلاث معمول شد. اهل تشییع از سرزمین آسیای صغیر آهنگ ایران کردند و شاه اسماعیل با فرستادن مأموران تبلیغاتی به آن سرزمین آتش اختلاف شیعه و سنی را دامن زد تا جایی که سلطان سلیم خان اول قبل از لشکر کشی به ایران فرمان داد پیروان مذهب تشیع را از هفت ساله تا هفتاد ساله یا بکشند یا به زندان اندازند. چنان که مورخان نوشته اند، چهل هزار تن از شیعیان به فرمان او کشته شدند و بقیه را با آهن گداخته داغ کردند تا شناخته شوند. در ایران نیز شاه اسماعیل، مانند سلطان سلیم خان نسبت به پیروان تسنن روشی بی رحمانه پیش گرفت، همه جا مقاومت مردم را با شمشیر فرو نشانند و سرانجام در شهر تبریز به گفته «آنجلو»، بیست هزار تن از شورشیان یعنی مخالفان تحدید عقاید مذهبی را از دم شمشیر گذرانید. همین مرد مشرع و دین دارا به گفته سوداگر و نیزی

۱. دیوان خواجه حافظ شیرازی.

۲. زرین کوب، از کوچه دندان، ص ۳۲.

دوازده تن از زیباترین جوانان خانواده‌های اعیان را به زور به اقامتگاه خود یعنی کاخ هشت بهشت فرستاد...

کیمفرهای نو: «شاه اسماعیل چون از شیبک خان که به علت تعصب مذهبی و دشمنیهای بی‌سبب و نامه‌های دشنام آمیز، و قتل و غارت‌های بی‌امان او در خراسان و رفتار ناجوانمردانه‌اش با فرزندان سلطان حسین میرزا بایقرا، کینهٔ سختی در دل داشت، به صوفیان فرمان داد که جسدش را خوردند و سرپرغورش را از تن جدا کردند، سپس پوست سرش را پرازگاه کرد و برای سلطان بایزید خان پادشاه عثمانی که به علت اشتراک مذهب با شیبک خان روابط دوستانه داشت فرستاد.

استخوان کله‌اش را نیز به فرمان‌وی همان روز در طلا گرفتند و از آن قدحی ساختند و در آن به شراب‌خواری پرداخت...

یک دستش را هم برای آقا رستم روزافزون حاکم مازندران فرستاد. زیرا وقتی شاه اسماعیل او را به اطاعت خویش خواند، او در جواب پیغام داده بود که تا دستم به دامان شیبک خان می‌رسد، از کسی باک ندارم. فرستادهٔ شاه زوزی که آقارستم در شهر ساری با ندیمان به میگزاری نشسته بود، ناگهان از در درآمد و دست شیبک خان را در دامان او افکند، به دستور شاه گفت: «گفته بودی دست من است و دامان شیبک خان، این دست او و دامن تست.»^۱ رستم از این پیغام وحشت‌انگیز بیمار شد و در اندک زمان درگذشت. شاه طهماسب اول نیز کمابیش در اجرای سیاستها و کیمفرهای شدید معروف بود. «مظفر سلطان حاکم رشت متهم به خیانت شد، شهر تبریز را آیین بستند، مشارالیه را میان خنده و استهزاء عوام الناس در کوچه و بازار گردش دادند و بالاخره در قفس آهنین، او را آتش زدند و امیر - سعدالدین عنایت‌الله خوزانی را نیز در قفس آهنی آویختند که به طرزی خاص و وحشیانه طعمهٔ حریق گردید. خواجه کلان غوریانی را... در میدان هرات پوست کنده و برداری آویختند. محمد صالح... به جرم توهین به شاه متهم گردید. دهان او را دوختند و در خمی جای دادند و از مناری عظیم فرو افکندند...»^۲

پس از استقرار حکومت صفویه، چنانکه دیدیم، آیین تشیع باشمشیر شاه اسماعیل در ایران رایج گردید. به این ترتیب، شیعیان که پس از سقوط حکومت آل بویه، موقعیت اجتماعی خود را از کف داده بودند، جانی تازه گرفتند و فقهای این مکتب برمسند علمای شافعی و حنفی نشستند و کتابهای شرایع و شرح‌لمعه، دلیس راه آنان قرار گرفت. شاه

۱. زندگی شاه عباس اول، ۱۳، ص ۱۵۸.

۲. لغت‌نامهٔ دهخدا، ص ۳۷.

طهماسب فرامینی برای تنظیم کارقضا به دستیاری علمای شیعه تدوین کرد که ظاهرآ اصول آنها در مجموعه‌ها و جنگها نوشته شده است. از جمله در «آیین شاه طهماسب در قانون سلطنت» که خطاب به بیگلربیگیان و ضابطان و عاملان و دیگر مسؤولان امور صادر شده است، به مواردی برمی‌خوریم که از نظر قضائی حائز اهمیت است. از جمله در ماده هشتم به متصدیان امور تأکید شده که: «تقصیرات و زلات و جرایم مردم را به میزان عدالت سنجیده، پایه هر یکی را به جای خود دارند...» و در ماده نهم می‌گوید: «متمردان را به نصیحت و ملایمت و به درستی و هیبت و به تفاوت مراتب رهنمونی کند و چون از نصیحت و تدبیر گذرد، به بستن و زدن و بریدن عضو نسبت به تباین مدارج عمل نمایند و در کشتن دلیری نکنند... (که نتوان سرکشته پیوند کرد).

و در ماده دهم می‌خوانیم که از «پوست کندن و سوختن و عقوبتهای سخت سلاطین کبار احتراز نمایند.» و در ماده‌های شانزدهم و هفدهم تأکید شده که متصدیان امور رأساً رسیدگی کنند و اسامی شاکیان را بر حسب تاریخ مراجعه بنویسند و به نوبت رسیدگی کنند تا مظلومان محنت انتظار نکشند.^۱

سیاست شهریاران صفوی در تحدید اختیارات «دیوان عدالت»

در کتاب سازمان اداری حکومت صفوی با تحقیقات و حواشی استاد مینورسکی، ضمن بحث در پیرامون مناصب و مشاغل قضائی و روحانی در عهد صفویه چنین آمده است: «نظر کلی سلاطین صفوی در برابر نفوذ مذهب و مقامات دینی این بوده است، که با افزودن تعداد محاکم عرف و ایجاد اغتشاش و بی‌نظمی در قضای شرع، و در تحت سلطه ظاهری و دنیوی در آوردن پیشوایان اسلامی، از فعالیت آنان بکاهند...»^۲

و در فصل دوازدهم این کتاب، دیوان بیگی رئیس دیوان عدالت معرفی شده و وظایف وی آنچنان که در تذکره الملوك مذکور افتاده است، چهارگونه بود:

۱. آیین شاه طهماسب صفوی در قانون سلطنت، به نقل از مجله بررسیهای تاریخی، به اهتمام محمد تقی دانش‌پژوه. شماره مسلسل ۳۸، سال هفتم، ش ۱، ص ۱۲۱ به بعد.
۲. سازمان اداری حکومت صفوی، با تحقیقات و حواشی و تعلیقات استاد مینورسکی بر تذکره الملوك، ترجمه مسعود رجب‌نیا، با فهارس و مقدمه محمد دبیرسیاقی، ۱۳۳۴ خورشیدی، ص ۷۱.

الف) رسیدگی به جرایم کبیره‌ئی که، در سراسر کشور رخ دهد، به اتفاق جدد در کشیکخانه صورت می‌گرفت. صدر موظف بود که حکم خویش را بر مبنای احکام قرآنی تعیین کند، ولی تصمیم قاطع بیشتر به قدرت و نفوذ شخصی هر یک از آنان (صدر و دیوان‌بینگی) بستگی داشت.

ب) دیوان‌بینگی کلیه محاکم شرعی را تحت نظر داشت، و بخصوص مأمور اجرای تصمیمات و احکام آن محاکم بود. این حق نیز امتیاز بزرگ دیگری برای ادارات کشوری بود، که روحانیون را نیکو در قبضه اقتدار داشته باشند.

ج) دو روز در هفته نیز در خانه خود به امور قضائی مردم رسیدگی می‌کرد، اما به کارهایی که در صلاحیت مصادر امور اداری بود، وارد نمی‌گشت. در این محکمه قوانین عرفی مورد توجه قضات بود. و شاردن در سفرنامه مشهور خود از اهمیت بسیار این شعبه از قوانین برای حل و فصل امور غیر مسلمین (ج ۶، ص ۷۵) سخن می‌راند و تأیید می‌کند که بین قوانین مدون (یعنی احکام قرآنی) و قدرت عالی کشور «هرگز تضاد و اختلاف حکم قضائی وجود ندارد... و قدرت و نفوذ قوانین عرف بر قوانین دیگر فزونی دارد.» در ولایات مرجع عرف حکام محلی بودند.

د) دیوان‌بینگی، محکمه رسیدگی به شکایات سراسر کشور بود و علیه مقامات ذی نفوذ عالی رتبه شکایاتی بدو می‌رسید و مسردم از همه نقاط کشور به او مراجعه می‌کنند. (شاردن، ج ۵، ص ۳۴۲)

اینهمه، دال بر اهمیت و ظایف دیوان‌بینگی است و با آنکه رقابتها و اختلافات محاکم متعدد شرع ممکن بود مانع کاروی شود، باز به سبب پشتیبانی سلطان، به آسانی می‌توانست نظر خود را به کرسی بنشانند.»^۱

مقامات و متصدیان امور دادگستری در عهد صفویه

مقامات روحانی

ملاباشی: بزرگترین مقامات روحانی ایران در دوره صفویه شغل ملاباشی بوده است. ملاباشی رئیس همه روحانیان ایران بود، تا زمان شاهسلطان حسین فاضلترین ایشان به این مقام می رسید، و در مجلس شاه نزدیک به مسند شاهی در جای معین می نشست. کار او استدعای وظیفه برای طالبان علم و فقیران و رفع ظلم از مظلومان و شفاعت از گناهکاران و تحقیق در مسائل شرعی و تعلیم ادعیه بود و به کارهای دیگر مداخله نمی کرد.

مقام جدادت در ایران به دو نفر اختصاص داشت، یکی صدر خاصه و دیگری صدر عامه یا صدر ممالک، تعیین حکام شرع و مباشران اوقاف و قاضیان و متولیان و خدام مقابر و مزارات و مدارس و مساجد و وزیران اوقاف و ناظران و مستوفیان و سایر متصدیان موقوفات و امثال آنها، با مقام صدارت بود.

رسیدگی به دعاوی مربوط به قتل و ازاله بکارت و شکستن دندان و کور کردن که «احداث اربعه» گفته می شد نیز با حضور صدر عامه و صدر خاصه و دیوان بیگی انجام می گرفت و سایر حکام شرع حق مداخله در این گونه دعاوی را نداشتند.

صدر خاصه روزهای شنبه و یکشنبه با دیوان بیگی در کشیکخانه عالی قابو به دیوان می نشست و حکام شرع نواحی یزد و ابرق و نائین و اردستان و قمشه و نطنز و محلات و دیجان و خوانسار و فریدن و چالقی و گلپایگان و کمره و فراهان و کاشان و قم و ساوه و مازندران و استرآباد، و قسمتی دیگر از ولایات ایران را اومعین می کرد و امور مربوط به صدر خاصه را

در این ولایات نایب‌الصداده و عمال صدر اداره می‌کردند.

صدر ممالک نیز حکام شرع و مباحثان موقوفات مدارس و مساجد و مزارات سایر ایالات و ولایات ایران، مانند آذربایجان و فارس و عراق و خراسان و غیره را تعیین می‌کرد. گاه نیز این دو منصب فقط به یک نفر داده می‌شد. صدور خاصه و عامه را «نواب» هم می‌گفتند، زیرا که در امور شرعی نایب شاه بودند. صدور خاصه و عامه موجب معینی نداشتند، ولی از حق التولیه‌ها و حق النظاره موقوفات و غیره ده نیم به ایشان می‌رسید.

قاضی اصفهان: قاضی اصفهان سومین مقام روحانی ایران را داشت، کار او رسیدگی به دعاوی شرعی مردم بود، ولی در امور شرعی دستگاه سلطنتی که مخصوص صدور خاصه بود، مداخله نمی‌کرد.

قاضی بجز روزهای جمعه، در خانه می‌نشست و به دعاوی مردم می‌رسید و دیوانیان احکام شرعی او را بی‌چون و چرا اجرا می‌کردند. شاردن در سفرنامه خود می‌نویسد: «قاضی از چند قرن پیش، دیگر قدرت زیادی ندارد، و برای اینکه مانند پیش در حکومت سیاسی مداخله نکند، از اختیارش کاسته‌اند. امروز کارهایی که قضات سابق انجام می‌دادند، بیشتر در دست صدر، و شیخ الاسلام است...» قاضی اصفهان، همیشه به فرمان شاه انتخاب می‌شد.

شیخ الاسلام اصفهان: شیخ الاسلام یا «آخوند» در خانه خود به دعاوی شرعی و امر به معروف و نهی از منکر می‌رسید. طلاق شرعی را نیز در حضور او می‌دادند و ضبط مال غایب و یتیم اغلب به او رجوع می‌شد. شیخ الاسلام از شاه همه سال مواجبی داشت، و مانند قاضی اصفهان با فرمان مخصوص وی معین می‌شد، و در مجلس زیر دست صدر - ممالک می‌نشست.

ولی صدور و شیخ الاسلام در مجالس میهمانی شاه حاضر نمی‌شدند، زیرا شاه در این گونه مجالس با میهمانان خود شراب می‌خورد و حضور علمای روحانی در آنجا مناسب نبود.

قاضی عسکر: قاضی عسکر به احکام شرعی سر بازان رسیدگی می‌کرد. ولی در اواخر دوران صفویه شغل او منحصر به این شده بود که حواله حقوق افراد سپاه را مهر می‌کرد. حکام ولایات بی‌مهر او حقوق به سر بازان می‌دادند. دیگر از کسانی که کمابیش جزو ضابطین دادگستری بودند و به حفظ انتظامات عمومی

کمک می کردند، داروغه و کلانتر بودند.

کلانتر: وظیفه کلانتر تعیین کدخدایان محلات و ریش سفیدان اصناف بود که بامشورت و موافقت مردم هر محل و افراد هر صنف معین می گردید. رسیدگی به اختلافات کسبه و اصناف و شکایات رعایا و زارعین و رفع ظلم اقویا از ضعیفان، و اصلاح حال رعیت نیز از جمله وظایف وی بوده است.

داروغه: داروغه مسؤول پاسداری شهر و خارج شهر و جلوگیری از دزدی و غارت و نزاع و ستمکاری و مردمکشی و تقلب و امور خلاف شرع، مانند قمار و شرابخواری (در موقعی که شاه شرابخواری را قلعن می کرد)، و تجاوز به حقوق دیگران و امثال آنها بود، یعنی در حقیقت فرماندهی کل پاسبانان یا ریاست شهر بانی آن زمان را به عهده داشت. مقصران را به تناسب گناه تنبیه یا جریمه می کرد، ولی غالباً مجازات نقدی را ترجیح می داد. داروغه اصفهان همه شب، چون سه ساعت از غروب می گذشت نخست ساعتی بر در بازار قیصریه توقف می کرد، سپس با جمعی از شبگردان سوار می شد و هر شب يك قسمت از شهر را خود و قسمتهای دیگر را مأموران و زیردستان وی گردش می کردند؛ و اول بامداد، وقتی که نقاره صبح زده می شد، به خانه باز می گشت. گذشته از جمعی عسس که در فرمان داروغه بودند، شاه گروهی از قورچیان و غلامان و تفنگچیان و توپچیان را هم در اختیار او می گذاشت، که شبها به پاسبانی شهر مشغول شوند. دعاوی مالی مردم را هم، که مبلغش از دوازده تومان بیشتر نبود، داروغه رسیدگی می کرد، و اگر زیادتر از آن بود، به دیوان بیگی رجوع می شد. ولی دیوان بیگی می توانست در احکام داروغه تجدید نظر کند. اگر خانه یادگانی را دزد می زد، میر شب یار رئیس پلیس شهر موظف بود که در همان روز داروغه را از آن واقعه آگاه سازد. اگر دزد دستگیر می شد و مال دزدیده شده به دست می آمد، يك سوم آن حق میر شب بود و بایستی بقیه مال را با اطلاع دیوان بیگی و داروغه به صاحبش باز دهد. اما اگر دزد پیدا نمی شد، میر شب از داروغه مهلت می گرفت و هر گاه بعد از انقضای مدت مهلت نیز دزد به دست نمی آمد، ناگزیر بود که غرامت مال دزدیده را از دادائی خویش بپردازد.

در زمان شاه عباس دوم مواجب داروغه اصفهان سالی چهار صد تومان بوده که از جریمه مقصران و مجرمان بر می داشته است. ولی اگر جمع جرائم به چهار صد تومان نمی رسید، بقیه را شاه از جیب خود می داد، و برای اینکه داروغه در این کار تقاب نکند، مشرفی بر او گماشته بود که حساب جرائم سالانه را نگاهدارد. ولی غالباً این دو با هم می ساختند و شاه را بدهکار می کردند.^۱

۱. زندگی شاه عباس اول، ص ۸۲۲.

شاه عباس اول به موجب فرمان خاصی دستور داده بود که هر کس شکایتی از اعمال دولت یا دیگران دارد، به دیوان بیگی یا ناظر کل عدلیه، که مأمور رسیدگی به شکایات مردم بود، مراجعه کند و او در حضور صدر، یا به اصطلاح زمان، «صدارت پناهی» که شخص اول روحانی کشور بود، به شکایت رسیدگی کند. هیچ کس حق نداشت که در مسیر شاه قرار گیرد و به او از دست کسی تظلم کند، و اگر کسی برخلاف فرمان شاه رفتار می کرد بسختی تنبیه می شد، چنانکه در نوروز سال ۱۰۱۹ هجری، چند تن از مردم را که در کوچه بسرای تظلم نزدیک شاه رفتند، «پی^۱ سوراخ کردند و بر سر بازارها آویختند.»^۲ قبل از شاه عباس مخصوصاً در دوران سلطنت پنجاه و یک ساله شاه طهماسب به علت تنبلی و فساد وزران دوزی او وضع دادگستری بسیار درهم و آشفته بود.

وینچنتو دالساندری در سفرنامه خود در مورد شاه طهماسب چنین داوری می کند : شاه طهماسب شصت و چهار ساله است و از دوران سلطنتش پنجاه و یک سال می گذرد... یازده سال است که از کاخ خود بیرون نیامده است... رعیت از این کار سخت ناخشنود است، زیرا بر حسب آداب و رسوم آن کشور وقتی

بیم شاه طهماسب
از تماس و گفتگو
با مردم و ناتوانی او
در اجرای حق و عدالت

نتوانند پادشاه خود را ببینند با زحمت بسیار دادخواهی می کنند، فریادشان به گوش دادرسان نمی رسد. از این روز و شب در برابر کاخ عدالت به بانگ بلند می گیرند و گاه، عده این دادخواهان کم و بیش به هزارتن می رسد. پادشاه این فریادها را می شنود و معمولاً فرمان می دهد که دادخواهان را دور کنند و می گوید که داوران در کشور، نایبان منند و رسیدگی به کارهای دادگستری یا ایشان است و توجه ندارد که این ناله ها از جور و ستم قضات و حکامی به آسمان می رود که معمولاً در کوچه و راهگذار کمین می کنند تا مردم را بکشند و این چیزی است که من خود دیده ام و بسیاری دیگر از مردم نیز این مطلب را به عنوان حقیقت به من گفته اند که در دفتر تظلمات نام بیش از ده هزارتن نوشته شده است که در هشت سال اخیر به قتل رسیده اند.

۱. پاشنه پا.

۲. زندگی شاه عباس اول، ص ۴۱۹.

منشاء عمده این شرفساد قاخیا نندکه چون مزد خدمت نمی گیرند ناچار در شوه می گیرند. و چون می بینند که شاه طهماسب توجه و اعتنایی به امور قانونی ندارد، بر حرص خود می افزایند. لاجرم در سراسر کشور، راهها ناامن است و مردم در خانه های خود نیز مواجه با خطرند و تقریباً تمام قضات به خود اجازه می دهند که دامن تقوا را به لوث زروسیم آلوده کنند...»^۱

آنچه مایه لذت طهماسب است زن است و زر، و زنان در مزاج او چنان تأثیری دارند که وی مدتی دراز نزد ایشان می ماند و با آنان در مصالح مملکت خوض و غور و مصلحت می کند، و اگر چه این پادشاه طبعاً به غایت خسیس است، می توان گفت که درباره زنان مسرف است و به ایشان پول و جواهر و از هر چیز به مقدار فراوان می بخشد... طهماسب از مشرق و خراسان و حلب، انواع پارچه های پشمی و ابریشمی خواست و فرمان داد که از آنها جامه بدوزند و آنها را به ده برابر قیمت به سپاهیان فروخت. همیشه در مقابل هدیه ای که گرفته است چیزی نمی دهد... شاه طهماسب به عنوان ابراز تفقد ظاهراً انواع واقسام خراجها و مالیاتها را به مردم می بخشد، اما غالباً حقیقت امر غیر از این است. زیرا معمولاً پس از دو سال بی درنگ مطالبه خراجها و مالیاتها پس افتاده را می کنند... هنگامی که در برابر او بودم... مطالبه خراج پس افتاده را کرد و مسیحیان بیوا را به روز سیاه نشانند و هنگامی که پیشکار سلطان حیدر میرزا را برای وصول آن مال فرستاد، بیست و پنج بار قماش و شال علاوه بر خراجها طلبید. زیرا عادت دارد روزی پنجاه بار جامه خود را عوض کند، سپس آنها را بین مردم به ده برابر قیمت بفروشد و کسی را جرأت اظهار عدم رضایت نیست...»^۲

ملت ایران از آغاز حکومت مذهبی و جنگی صفویه بخصوص

دستگاه قضائی

در دوران فرمانروایی شاه اسماعیل و شاه طهماسب و بازماندگان

شاه عباس دوم روی عدالت و بهروزی ندید. «سفیر و نیزی از فساد قضات و بی عدالتیهای که طی اقامت تقریباً یکسال و نیم خود در قزوین و تبریز دیده است شمه ای نقل می کند. مثلاً می گوید که چندی قبل از ورودش به تبریز، هژده تن ازدزدان مسلح به تفنگ، شبانه از دیوارهای بازار بزرگ آن شهر به تیمچه معتبری که چهل نفر از بازرگانان مشهد در آنجا حجره داشتند سر ایز شدند و از حجره احمد چلبی که یکی از بازرگانان سرشناس

۱. سفرنامه دینزیان، ص ۴۳۸ به بعد.

۲. همان کتاب، ص ۴۴۰.

آنقره بود، شش هزار سکه اسکودی^۱ (معادل سیصد تومان به پول آن روزی)، و تعداد زیادی شمش نقره و مقداری رنگ لاک دزدیدند. وهنگامی که بازرگانان درصدد دفاع از جان و حفظ مال خود برآمدند، دزدان به زور آنها را به حجره‌هایشان عقب راندند. چند روز پس از این رویداد، گروهی اذدزدان مسلح نزدیکی خانه دالساندری به انبار سوداگری ارمنی راه یافتند و چهار هزار بسته ابریشم وی را ربودند، و بعداً همان ارمنی سوگند یاد می کرد که ابریشم دزدیده شده را در خانه حاکم تبریز دیده است. سفیر ونیزی می گوید که شکایت نزد شاه بردند و دزدان را نیز دستگیر کردند، اما تا آنجا که وی آگاهی یافت، هیچ گونه مؤاخذه‌ای از آنها نشد. یادشهر نخجوان که جمعی از بزهکاران را به اتهام کشتن عده‌ای از بازرگانان و دزدیدن مالهای ایشان دستگیر کرده بودند، به حکم قاضی مالهای دزدیده شده را پیدا کرده به دادگاه آوردند، قاضی شاکیان رابی کار خود فرستاد و جانیان را آزاد کرد، بخشی از اموال را خود وی تصاحب کرد و بخش دیگر را بر سیل تحفه نزد بعضی از صاحب منصبان و امرای درباری به قزوین فرستاد.

دالساندری می نویسد: صاحبان این اموال به پایتخت آمدند و من به چشم خود، آنان را دیدم که همه روزه جامه‌های خود می درند و خود را اذدیوارهای دولتخانه می آویزند و فریاد بر می دارند که چه می خواهید بکنید و چرا احقاق حق مظلومان نمی کنید.

... اوژیروبوزیک سفیر فردیناند در دربار عثمانی که به تفصیل در پیرامون اوضاع ایران عهد شاه طهماسب قلم فرسایی کرده است، می گوید چون طهماسب به دادگستری و رسیدگی به شکایتهای مظلومان علاقه و اعتنایی نداشت، در سراسر قلمرو وی هر کس قوی بود بر ضعیف بنای جور می گذاشت، و چون ستمدیدگان نمی توانستند روبرو به درگاه پادشاه نهاده و حق خود را از مأموران بیدادگر بستانند، نظم نسبی اجتماعی، جای خود را به زور گویی و هرج و مرج داد.^۲

دالساندری در موقعی که شاه طهماسب در حدود شصت سال داشته، وضع روحی و اخلاقی او را چنین توصیف می کند: «شاه طهماسب دارای مزاجی مالیخولیایی است، مدت یازده سال است که از کاخ خود گام بیرون نهاده و در عرض این مدت حتی یک بار به شکار نرفته... طبق سنت معمول کشور، اگر مردم موفق به دیدن شاه نگردند، دادن عرض حالهای لازم، کاری بسیار دشوار می گردد... دادخواهان روز و شب در برابر دولتخانه برای احقاق

1. Scudi

حق خودیش فریاد و فغان بر میدادند و گاهی شماره آنان کمابیش به هزار می‌رسد. و چون شهریار ایران صدای رعایای خودش را می‌شنود، معمولاً دستور می‌دهد تا آنان را پراکنده کنند... ملاحظه نمی‌فرماید که این ضجه و فغان مردم از دست قاضیان و سلاطین بیدادگر است و من به چشم خود دیده‌ام و بسیار از مردم نیز گواهند که چگونه این گروه، مردم دادخواه را به قتل می‌رسانند. شنیده‌ام که در دفتر دعوی حقوق و شکایات چنین درج است که درائتای هشت ساله گذشته بالغ بر ده هزار نفر بدین سان کشته شده‌اند. این مفاسد اصولاً از ناحیه قاضیان ناشی می‌شود، چه این گروه مستمری ویژه‌ای ندارند و از این رو ناگزیرند رشوت بستانند و چون می‌بینند که شهریار مملکت هیچ توجه و اعتنایی به مرافعات و مسائل قضایی ندارد، به میزان رشوه می‌افزایند. به همین سبب در سراسر کشور جاده‌ها ناامن است و حتی مردم در خانه‌های خود در معرض مخاطرات عظیم‌اند و تقریباً همگی قاضیان به عشق مال فاسد گردیده‌اند.^۱

در میان سلاطین صفوی با این که شاه عباس بیش از دیگران به رعایت عدالت پابند بود، گاه به علت آزمندی، حق و حقیقت را نادیده می‌گرفت. «چون شنید که در گیلان بهزاد بیک در اموال دیوانی دخل و تصرفی کرده است، یکی از معتمدان خود خواجه فصیح لاهیجی را مأمور رسیدگی به حساب وزیر کرد، وزیر گیلان که آدم مکاری بود، از درپوش در آمد و مدعی شد که خواجه فصیح با او دشمنی دیرینه دارد و حاضر شد سه هزار تومان به شاه پیشکش و خواجه فصیح را گرفته تنبیه کند. شاه سه هزار تومان را قبول کرد و در مقابل بازرس را تحویل متهم داد.»^۲

با این حال شاه عباس بیش از دیگر سلاطین صفوی به امانت و درستکاری علاقه داشت و نگاه خود به میان مردم می‌رفت و به درد مظلومان می‌رسید. به مردم بی‌بضاعت بدون مطالبه بهره‌ئی وام می‌داد. در عهد او کلیه دعوی و مسایل قضایی در حوزه صلاحیت دیوان-بیگی بود و این دستگاه دادگستری چهار روز در هفته به شکایات مردم رسیدگی می‌کرد. معمولاً دیوان در محل کشیک‌خانه دولتی تشکیل می‌شد و دادخواهان هر يك به نوبت به اشاره فراشان دیوانی مرافعات و یا شکایات خود را به عرض دیوان‌بیگی که عالیترین مرجع قضایی بود، می‌رسانیدند. از آنجا که هنوز قوانین و نظامات جامعه چیزی جز احکام شرع نبود، معمولاً در این دیوان «صدر» که بزرگترین مرجع روحانی است، به عرایض متظلمان رسیدگی می‌کرد و طبق موازین شرعی فتوی می‌داد. بالاتر از این دیوان، تنها مرکز

۱. تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران، ص ۲۱۵.

۲. زندگی شاه عباس اول، ج ۲، ص ۵۱ به بعد.

دادخواهی یا پژوهشی محضر پادشاه بود. اگر مراغه‌ئی در حضور دیوان بیگی و صدر حل نمی‌شد و یا به نحوی از انحاء ارتباط با شخص پادشاه داشت، قضیه به محضر وی احاله می‌گردید. اما هیچ فردی از رعایا حق نداشت به منظور دادخواهی به شاه نزدیک شود و به او عریضه دهد، مگر آن‌که خود شاه علاقه‌ئی به شنیدن مراعات دادخواه داشته باشد.

دادرسی فوری در حضور شاه عباس: ... بادی پل‌سیمون که خود کرا را در دیوان عباسی حضور داشته، می‌نویسد: «این پادشاه احکام صادره را در مورد محارم و مقربان فی‌المجلس به موقع اجرا می‌گذاشت. به همین سبب وقتی بار می‌دهد، دوازده قلاده سگ دوازده تن از «زنده‌خواران» وی حضور دارند تا هر کس را که امر به اعدامش می‌شود آن‌ا نا بود کنند. هنگامی که حکم صادر شود، جز مأمورین شاه، هیچ‌کس رخصت حرف زدن ندارد و هر کس خلاف این عمل کند، سی تا چهل نفر فراش شاهی که چماق به دست دارند صدای خلافکار را خاموش می‌کنند...»^۱

قدرت قضایی وزیر
 وزیر از نظر قضایی نیز می‌توانست بالاترین مرجع ایالت باشد. در چنین صورتی وی به تمام تأسیسات اداری دیگر نظارت فایده داشت و این نظارت همان‌طور که قبلاً دیدیم می‌توانست اداره موقوفات را نیز شامل شود. محمد مفید از یکی از وزرای یزد به ما خبر می‌دهد که حتی شبگردان خیابانها را نیز زیر نظر داشته است.

وزیر نیز می‌توانست مانند حاکم به قضاوت بنشیند، متون از نحوه فعالیت قضایی وزیر به صورت «فیصل قضایای کافه برایا» یا «به غور عجزه وزیر دستان رسیدن» یاد می‌کنند... در تمام این موارد همواره باید در نظر داشت که وزیر در عین حال «داروغه» هم بوده است و گاه این معنی به وضوح تمام نیز یادآوری شده است... اما هر گاه در کنار وزیر داروغه‌ئی نیز که از طرف مرکز منصوب بوده به کار اشتغال داشته است، وضع از بیخ و بن با آنچه گفته شد متفاوت بوده است. در این صورت داروغه دیگر به وزیر به این آسانی مجال قضاوت نمی‌داده است. از لحاظ درجه، داروغه قدری پایین‌تر از وزیر بود. ولی این وضع بر حسب اوضاع و احوال فرق می‌کرد و گاه مقام وزارت و داروغگی کمابیش هم‌ردیف بودند. در خلاصة التواریخ از قاضی محمد به نیکی یاد شده است: «اما قاضی مشارالیه در حفظ و حراست آن بلده جنت قرین به نوعی اهتمام مرعی داشته بود که شب‌ها در [بازار] قیصریه که از زر و اجناس مالا مال بود، کسی نبستی و هیچ‌کس از اجلاف و او باش آن شهر را قدرت بر امر قبیحی نبود، اترک ذیقدرت از دست او به زینهار آمده بودند و عوامان

بدفطرت از ترس او در اضطراب افتاده...»^۱

به حکایت شرفنامه و تارینخ حیدری وی حسادت معاصرانش را برانگیخت و به دست ساعیان ساقط شد. برای آنکه بیشتر با اوضاع اجتماعی و حدود امنیت قضایی در آن ایام آشنا شویم، نگاهی به سرزمین گیلان می‌افکنیم:

در تاریخ گیلان ضمن وقایع سالهای ۹۳۳ - ۱۰۳۸ هجری قمری می‌خوانیم: «دژخیمان علی خان، دست و پای بر بوسعید میرزا بستند و زنجیری بروی استوارداشتند و او را به فومن بردند... در اثنای سلام، علی خان به میر آقا امر داد، تا بوسعید میرزا و خرس را به یک زنجیر در بند کنند و در خور و خواب شریک گرداند، بوسعید میرزا به مدت شش ماه در زنجیر بود و جز خرس و زندانبانی ملال‌انگیز تر از آن، مصاحبی نندید... به فرمان او پس از آنکه بوسعید میرزا را به تخته کلاه دیوانگان آراستند همه را در محلات شهر در معیت خرس، مسخره خاص و عام کردند. کودکان شهرها و روستاها، بر او تخم مرغ گندیده و زباله و سنگ و کلوخ و آب دهان افکندند، دست به ایذاء و هتک حرمت او گشودند...»^۲ پس از آنکه شاه عباس برادر بوسعید را مورد مرحمت قرار داد، وضع دگرگون گردید و بوسعید از قید و بند رهایی یافت و به مقامی رفیع رسید. تا ورنه ضمن توصیف مسافرت خود در نوامبر ۱۶۶۳ می‌نویسد که در طی راه دو تن از همراهان به علت بیماری در گذشتند، سپس می‌گوید: «... ایرانیها در حفظ مال غربا و خارجیها چقدر صحت و امانت به خرج می‌دهند. قاضی که از فوت آن جوان ساعت‌ساز مطلع شد، فرستاد افاق اموال او را قفل و مهر کردند، تا وراث او بیایند و ماترک او را بگیرند، تا سال بعد که من باز از تبریز می‌گذشتم، در آن افاق همان‌طور بسته و مهر بود...»^۳

یک قاضی روشن‌دل: تا ورنه می‌نویسد: «در سال ۱۶۳۹ یک یهودی در بازار از یک سقای رافضی آب خواست. سقا گذشته از ندادن آب، یهودی را چند فحش و ناسزا گفت. یهودی شکایت نزد قاضی می‌برد، قاضی هم سقا را با مشک و ظرف آتش حاضر می‌کند. اول کاسه آب او را گرفته به یهودی می‌دهد، پس از آن که یهودی نوشید خود قاضی هم از همان ظرف آب می‌خورد، آن گاه سقا را به چوب بسته تنبیه می‌کند و در زیر چوب به او حالی می‌کند که ماهمه خواه محمدی خواه عیسوی یا یهودی

۱. نظام‌ایالات...، ص ۱۸۶ به بعد (به اختصار).

۲. الکساندر خودزکو. سرزمین گیلان، ترجمه دکتر سیروس سهامی، ص ۲۶ به بعد.

۳. سفرنامه تا ورنه، ص ۴۳۲.

مخلوق خدا هستیم...»^۱

داروغه و حاکم

در ذبده التواریخ عنوان داروغه و حاکم با یکدیگر آمده‌اند، داروغه دارای مستمری هنگفتی از ۳۰۰ تا ۵۰۰ تومان، و موقعیت وی بلاشک متضمن داشتن عواید بسیار بیشتری بود. در اواخر زمان صفویه این سمت اختصاص به اعضای خاندان سلطنتی گرجستان داشت. معاوین داروغه در تذکره الملوك «احداس» خوانده می‌شوند و این عنوان توسط کشیشی کاتولیک به نامهای عسس باشی، دزدگیر و شبگرد و سلطان اللیل ذکر و تأیید می‌شود. شاردن از سوار نگهبان سخن می‌گوید، ولی کمپفر احداس را رئیس شبگردان می‌شمارد که شب در شهر می‌گردد و مراقب مسائل مهم است و متخلفان را دستگیر می‌سازد. ظاهراً مراد نویسندگان خارجی و داخلی از لفظ احداس همان «احداث» است یعنی کسی که مراقب امور و رئیس تأمینات است.

سلطان اللیل نگهبانان مخصوص، برای حفاظت بازاری غیره تعیین می‌کرده و محتملاً شبکه وسیعی از کارآگاهان و جاسوسان در اختیار داشته است. شغل محتسب از مشاغل قدیم اسلامی است که درباره نحوه عمل او دستورالعملهای بسیاری وجود داشته است.

شاردن ضمن تعریف و توصیف امور اداری ولایات، نایب رادرشمار «رئیس پلیس» کم‌اهمیتی می‌آورد. نام صاحب نسق که مأموری است رسمی، در تذکره الملوك چند جا در مورد تنظیم فهرست قیمت‌های جاری و مسکوکات قاب آمده است. به نظر می‌رسد که وی صاحب منصبی مأمور اجرای صرف بوده است و در زمان قاجاریه نسقچی باشی ریاست میرغضبان و یا دژخیمان را داشته است.^۲

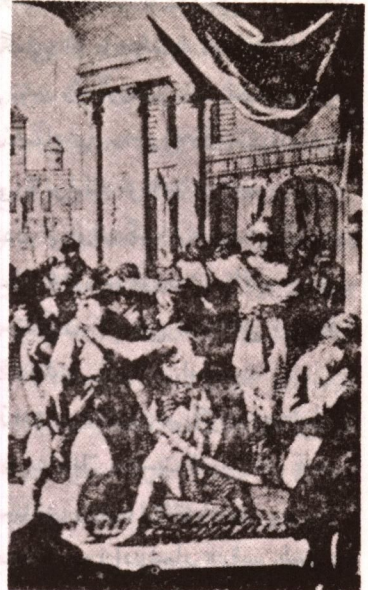
داوری در عهد صفویه

دکتر لمپتون در کتاب خود به نکته جالبی اشاره می‌کند و می‌نویسد: «در دوره صفویه تغییر مهمی در وضع قضات و حدود احکام «عرفی» با محاکم عادی، حاصل شد. پیش از این سلسله، حتی در دوره سلجوقیان «محاکم شرعی» را در چهارچوب دستگاه حکومت گنجانده بودند. اما فقط در زمان صفویه بود که محاکم شرعی و قضات را تابع مقامات غیر مذهبی یعنی محاکم عرفی و سلسله مراتب... که در رأس آن «دیوان بیگی» قرار گرفته بود، کردند.

شاردن می‌نویسد که چندین قرن است که از نفوذ قضات به تدریج کاسته شده است.

۱. سفرنامه قاورنیه ص ۳۵۴

۲. سیاحتنامه شاردن، ج ۵، ص ۲۶۳ و نیز رك. سازمان اداری حکومت صفویه با تعلیقات مینورسکی، ص ۱۵۲ به بعد.



سر بریده بزهکاران در قرون وسطا

پریدن بینی گناهکاری در عهد صفویه



مجازات وزیر فریدون خان حاکم استرآباد در عهد صفویه



داغ کردن يك تبهكار

به نظر مینورسکی کاستن اختیارات قاضی را با ایجاد مقاماتی نظیر صدر و شیخ الاسلام از قوه به فعل آوردند. از این گذشته، دیوان بیگی بر همه محاکم شرعی نظارت داشت و به عنوان قوه مجریه محاکم شرعی، عمل می کرد... بنا به قول شاردن قوانین جزایی یکسره خارج از حدود اختیارات محاکم شرعیه است.»^۱

خوشبختانه در دوره صفویه در نتیجه آمد و رفت مأمورین سیاسی و اقتصادی و تلاش بازرگانان خارجی، مناظری از اوضاع اجتماعی و طرز کیفیت دادن بزهکاران توسط نقاشان اروپایی ترسیم شده است و ما نمونه‌یی از آن تصاویر را در سفرنامه شاردن، بازرگان فرانسوی می بینیم.

صدر: در دوره صفویه صدریک مقام معتبر روحانی و قضایی به شمار می رفته است. «یعنی نصب حکام شرع با قضات و با مباشرین اوقاف عمومی و تفویضی (مجهول التولیه) و نقابت

متصدیان امر قضا
در عهد صفویه

سادات و تنظیم حوزه‌های علمیه و انتخاب مدرسان مدارس و همچنین انتخاب شیخ الاسلامها و پیشمازان و متولیان و قاریان و سایر خدمه مساجد و مدارس و اماکن مقدسه و وزرای

۱. لمپتون، مالک و ذراع دایران، ترجمه دکتر امیری، ص ۳۴۸

اوقاف و نظار و مستوفیان و سایر کارکنان موقوفات شاهی و محرران و غاسلان و حفاران از وظایف صدر بوده است که برای امتیاز از صدر، او را صدرعامه می‌گفتند.^۱ احداث اربعه: احداث اربعه یعنی گناهای چون قتل، تجاوز به ناموس، ایراد جرح و دزدی. چون رسیدگی و صدور رأی درباره آنها نیازمند قدرت اجرایی بیشتری بود، دولت آن جرایم را از ردیف جرایم عادی خارج کرد و رسیدگی به آنها را به «دیوان بیگی» محول نمود. در جلسه رسیدگی، صدر، که در حقیقت رئیس قوه قضاییه بود، حضور می‌یافت. ولی تنفیذ و اجرای حکم در شأن دیوان بیگی بود و حکام شرع مستقیماً حق رسیدگی به این چهار جرم را نداشتند.

دیوان بیگی که در آغاز امر محدود و وظیفه او محدود به همکاری با صدر در حوادث چهارگانه بود، متدرجاً حوزه اختیاراتش گسترش یافت؛ چنان که در اواخر، صدر مرجع نهایی رسیدگی به ظلم بود و در میان رعایا از کلیه عمال دولت شناخته می‌شد. به طور کلی می‌توان اختیارات دیوان بیگی را چنین خلاصه کرد:

۱) رسیدگی به کلیه جنایاتی که در سراسر ایران اتفاق می‌افتاد؛
 ۲) اجرای کلیه احکام شرعی، که محکوم به رضای خاطر، حاضر به تنفیذ آن نمی‌شد.
 ۳) گرفتن شکایات مردم از مأمورین دولتی و ارجاع آنها به مراجع مخصوص و نظارت بر رسیدگی بدانها.

۴) کسانی که از مقامات عالیه همچون والیان و بیگلربیگیان و امرای عظام و مقربان و بستگان حضرت سلطنت شکایتی داشتند، شکایت ایشان را می‌ستد و آنها را به عرض شاه می‌رساند و کسب تکلیف می‌کرد.^۲

صدرخاصه: در مقابل صدرعامه که در حقیقت صدر ممالک محروسه بود، صدر دیگری وجود داشت که وظایف مشابه صدرعامه را در قلمرو کوچکتري نظیر یزد، ابرقوه، نطنز، محلات، کاشان و جزاینها انجام می‌داد.

کسانی که در ولایات از طرف صدرعامه برای رسیدگی به تظلمات گسیل می‌شدند، «نایب‌الصدر» خوانده می‌شدند. صدرخاصه نیز می‌توانست در قلمرو مأموریت خود کسی را به نام نایب‌الصدر برگزیند.

قاضی اصفهان: متصدی این مقام بالاترین مقام قضایی را داشت و درخانه خود به دعای شرعی بروق موازین فقه اسلامی رسیدگی می‌کرد. «در زمان قضاوت شیخ جعفر

۱. دادگستری در ایران، پیشین، ص ۳۸.

۲. دادگستری در ایران، ص ۴۸.

گپایگانی که پس از ملا محمد باقر مجلسی، شیخ الاسلام اصفهان شد، حوزه کار قضایی اصفهان از حدود قبلی گسترده تر شد و شامل حفظ حقوق ایتم و ضبط اموال غایب گردید. شیخ الاسلام اصفهان درحقیقت جانشین محتسب قدیم محسوب می شد و وظایف خاصه او را که امر به معروف ونهی از منکر می باشد انجام می داد...»^۱

قاضی عسگر: «مقام قاضی لشکر که در عهد سلجوقی بنا به ضروریات زندگی ایلیاتی برای ترکان غز به وجود آمده بود و در روزگان مقول امیر یارغوان وظیفه را انجام می داد، پیش از عهد صفویه به صورت مقام قضایی عسگری در آمده بود. قاضی عسگر در سفرهای نظامی غالباً همراه اردوهای شاهی بود و در اجرای احکام شرعی و تعیین تکلیف اسرا و غنایم طرف شور قرار می گرفت. پس از سقوط اصفهان به دست محمود افغان تا استقرار حکومت قاجاریه در ایران، حکومت متمرکز و پایداری به وجود نیامد. در دوران کوتاه حکومت نادری نام و نشانی از عدل و حقوق بشری در میان نبود و در دولت مستعجل کریمخان فرصت کافی برای احیای مبانی حق و عدالت به دست نیامد. در این فاصله روحانیان و علمای شرع کمابیش منجری قانون اسلام بودند. در این دوره بدون شك، روحانیان و قضات شرافتمندی که پای بند حق و حقیقت بودند در کنج انزوا می زیستند و آنان که حاضر به همکاری با زورمندان زمان بودند برمسند قضا و داوری تکیه می زدند. در دوره قاجاریه لطمه و ضربه تازه ئی بر بیکر دادگستری ایران وارد شد، یعنی پس از آن که جنگ ایران با روسیه بر سر گرجستان به زیان ایران پایان یافت، دولت ایران تاحدی استقلال سیاسی - اقتصادی و قضایی خود را از کف داد. تزار روسیه حمایت از ولیعهدی عباس میرزا و اخلاف او را به عهده گرفت و حکومت ایران را مجبور کرد که حق قضاوت کنسولی را معتبر بشمارد و به بیگانگان اجازه دهد که به نام حمایت از حقوق اتباع کشور متبوع خود، در کارهای قضایی ایران مداخله نمایند. پس از آن که روسها این حق نامشروع را کسب کردند، انگلیسها و فرانسویان و دیگر دول بزرگ نیز به نام دول «کامله الوداد» قلم نسخ بر استقلال قضایی ایران کشیدند، و این ننگ ملی و اجتماعی مدت يك قرن یعنی تا سال ۱۳۵۴ هجری شمسی (آغاز حکومت پهلوی) دوام یافت. ظاهراً در دوره صفویه مانند قرون پیش مأمورین قضایی یا شیخ الاسلامها به موجب فرمانی از طرف شاه تعیین و به نقاط مختلف کشور گسیل می شدند.»^۲ بر گردیم به سازمان قضائی ایران در اواخر عهد صفویه.

۱. دادگستری در ایران، ص ۴۱.

۲. دادگستری در ایران، ص ۴۱.

فرمان شاه سلیمان
راجع به برگزیدن
سید تاج‌الدین
به شیخ الاسلامی مشهد

این فرمان پس از مقدمه‌ئی وظایف و تکالیف شیخ الاسلام را در حوزة مأموریت خود نشان می‌دهد، سید تاج‌الدین به موجب این فرمان مأمور شده است که خلائق را «... به طاعات و امر به معروف و نهی از منکرات و منع و زجر فسقه و فجیره از نامشروعات و مأمور ساختن اغنیا که اخراج-احماس و زکوات

اموال خود نموده به مستحقین و مستحقات واصل نمایند و تقسیم مواریث و برکات و ارتفاع عقود و مناکحات و رفع منازعات بین المسلمین و المسلمات به طریق مصالحات و ضبط اموال غصب و ایتام و سفها که به جمعی امین متدین که باعث فوت مال آن جماعت نبوده باشد سپارد و سایر مایکون من هذا القبیل قیام و اقدام نموده... سادات عظام و مشایخ کرام و علماء اسلام... جمهور سکنه... مومی‌الیه را شیخ الاسلام بالاستقلال آنجا دانسته... تکفل او را در امور شرعیه معتبر شناسند... قضات جزو آن ولایت که از دیوان الصدارة منصوب نباشند، خود را به عزل او معزول و به نصب او منسوب شناسند و او امر و نواهی مشروعه او را مطیع و منقاد باشند... عالیجاه بیگلربیگی آنجا، احترام مشارالیه را به جای آورد... هر ساله حکم مجدد نطلبد.» (ذی القعدة ۱۰۷۹)

دیوان قضا و اقلیتهای مذهبی: پیترودلاواله در مورد اقلیتهای مذهبی می‌نویسد: «هر قومی در مورد امور مدنی و جزایی، قضاتی مخصوص به خود دارد که قضات شاه در آن دخالتی نمی‌کنند. این قاعده چنان جزو عرف و عادات شده است که علاوه بر اقوام مختلف، افراد خارجی نسبتاً اسم و رسم دار از قبیل سفرا و مهمانان او و امثالهم نه فقط در مورد هموطنان خود، بلکه در مورد تمام کسانی که به نحوی از انحاء در خدمت آنان هستند، از این مزیت برخوردارند. مثلاً من (پیترودلاواله) میهمان شاه، حق دارم طبق نظر و مطابق روش خود و هر موقع صلاح بدانم مستخدمین خود را چه در خانه، چه در بیرون و اعم از این که مسیحی یا مسلمان یا دارای دین دیگری باشند محاکمه و سیاست کنم. و اگر یکی از آنان مرتکب جرمی شد، هیچ يك از مأمورین شاه کاری به او ندارند و فقط به من تذکری می‌دهند. البته اگر اقدامی در این مورد نکنم، طبعاً معترض می‌شوند و مجازات خاطی را تقاضا می‌کنند. مأمورین شاه دخالتی در تعیین نوع این تنبیه نخواهند داشت. تمام رؤسای هیئتهای مذهبی مسیحی نیز به عنوان میهمان شاه از همین مزایا برخوردارند.

این مطلب را نیز باید اضافه کنم که هر قدر جرم مجرمی شدید باشد، اگر به خانه شاه

پناه ببرد در امان است. هم اکنون یکی از افراد سرشناس که شاه به ملاحظات مهمی قصد کشتن او را داشته، به این خانه پناهنده شده، به این ترتیب جانش در امان مانده است. اگر از مدخل خانه قدم بیرون گذارد، بی درنگ او را به قتل می‌رسانند. دخول به در قصر برای هیچ کس قدغن نیست و هر کس می‌تواند از این آستانه که مورد ستایش و غیر قابل تعرض است، بگذرد...»^۱

حل و فصل دعاوی اقلیتهای مذهبی: به طوری که از فرمان شاه عباس ثانی مورخ ربیع الثانی سنه ۱۰۶۰ بر می‌آید، اهل ذمه مخیر بودند که دعاوی خود را نرسد خلیفه و کشیش خود و یا در محضر قضات مسلمان حل و فصل نمایند. مع ذلك گاه مسلمانان از سر تعصب و خودخواهی برای اقلیتهای مذهبی مزاحمتهایی ایجاد می‌کردند. فرمان شاه عباس ثانی صفوی به سال ۱۶۵۰ میلادی:

هوالمک لته (مهرشاه عباس ثانی) فرمان همایون شد آن که به موجبی که مثال لازم الامثال دیوان الصدارة العلیه در ضمن صادر گشته عمل نمایند و از مضمون مدلول آن عدول و انحراف نوزندند... و از مخالفت شریعت غرا محترز و مجتنب بوده باشند... تحریر آئی شهر ربیع الثانی ۱۰۶۰

هو الله و لاسواه

خاتم الانبیاء علیه الصلوة والسلام

طغرا چون موافق شرع شریف و ملت منیف و حضرت سیدالکونین و رسول العالمین آن است که هر گاه اهل ذمه را با یکدیگر گفتگو باشد و طرفین مسلمان نباشند، مختارند که دعوی و گفتگوی خود را نرسد قضات اسلام رفع نمایند که موافق شریعت غراء حضرت سیدالمرسلین میانۀ ایشان حکم شرع اطهر جاری سازد یا نزد خلیفه و کشیش خود روند که مطابق دین و مذهب خود دعوی ایشان را به فیصل رسانند. و درین ولا جماعت ارامنه معروض داشتند که هر گاه ایشان را میانۀ یکدیگر دعوی و گفتگوی شرعی واقع می‌شود، کشیشان خود رفع می‌نمایند. جماعت مسلمانان مزاحمت به حال ایشان می‌رسانند، بنا بر این مقرر شد که هر گاه جماعت مسیحی با یکدیگر دعوی و گفتگو داشته باشند و نزد خلیفه و کشیش خود روند، احدی مانع و مزاحم ایشان نشود و اگر مدعی یا مدعی علیه مسلمان بوده باشد،

به اهالی شرع شریف و قضات اسلام هر محل رفع نمایند که بعد از تحقیق حسب الشرع الاقدس معمول و مرتب سازند. و هرگاه جماعت ارامنه املاک و اموال خود را به اوج کلیسیا و دیگر کلیسیاها حبس نموده باشند، احدی مانع نشده بگذارند که به طریقی که آن جماعت شرط نموده اند، صرف آنها نمایند. تحریر آفی شهر ربیع الاول سنه ستین و الف هجری ۱۰۶۰ (مهر) (۳ مهر دیگر روی متن)

همچنین در تاریخ شعبان المعظم سنه ۱۰۴۹ مسیحیان نامه‌ئی به شاه صفی می‌نویسند، و از تکالیف ناروای مسلمانان نسبت به اقلیت مذهبی ارامنه و زورگویی و اجحاف متشرعین شکایت می‌کنند. اینک دستور اعتمادالدوله:

عیسی علی نبینا علیه السلام (محل طغرا)

چون معروض شد که جمعی از مسلمانان را که با ارامنه و اهل ذمه دعوی و گفتگوی شرعی واقع می‌شود و موافق شرع شریف قسم متوجه ارامنه و اهل ذمه می‌سازند، تکلیف ناسزا گفتن به حضرت و انجیل... و اعمال شنیعه غیر مشروع می‌نماید... و این تکالیف خلاف قانون شریعت مطهره است. بنا بر این، مقرر شد که هر کس از مسلمانان را که با ارامنه و اهل ذمه گفتگو و دعوی شرعی باشد و قسم متوجه جماعت مزبوره شود، ایشان را به ذات الله و صفاته موافق کیش و ملت نصارا به انجیل قسم داده تکالیف غیر مشروع نمایند. به عهده حکام شرع و عرف هر محل که مجال تخلف احدی از مضمون مسطور ندهند. و درین باب اهتمام شرعی لازم شناسند. تحریر آفی شهر شعبان المعظم، سنه ۱۰۴۹.

محل مهر صدارت پناه سابق

سواد مندرجاتی که در پشت سند قید شده، محل مهر اعتمادالدوله سابق در حاشیه مقابله شد. (مهر شاه)

شاه صفی نیز در تأیید نامه دیوان صدارت به حکام شرع و عرف دستور می‌دهد که «... نگذارند که احدی تکلیف قسم به نهجی که در شریعت مقدسه مقرر نیست به جماعت مذکوره نمایند. درین باب قدغن داشته چون پروانچه به مهر اشرف رسد، اعتماد نمایند...»^۱

سانسون که در عهد شاه سلیمان به ایران آمده است، می‌نویسد: «ایرانیان مجموعه

۱. متن فرامین فارسی، گردآوری پایازیان، سال ۱۹۵۹، ص ۵۵۹ به بعد.

قوانین مدونی ندارند، قانون آنها همان احکام شرعی است. در ایران سه نوع محکمه وجود دارد، محکمه جنایی که عرف نامیده می‌شود، محکمه مدنی که آن را محکمه شرع می‌گویند و بالاخره محکمه قانونی که دیوان عالی نام دارد. رئیس محکمه جنایی و محاکم مدنی دیوان‌یگی است. احکام او بوسیله داروغه اجرا می‌شود و خود داروغه به دعوی کوچک رسیدگی می‌کند. خانها در ایالات، رئیس محکمه جنایی هستند و احکام آنان ممکن است در محکمه دیوان‌یگی مورد تجدید نظر قرار گیرد.

برای گرفتن اقرار دو نوع شکنجه وجود دارد، شکنجه عادی؛ عبارت است از چوب بستن متهم، و شکنجه غیر عادی انواع و اقسام دارد، از جمله در پاشنه پای متهم با تیغ چند شکاف ایجاد می‌کنند و نمک می‌پاشند و سپس در چنین وضع دلخراشی متهم را فلک می‌کنند. گاه ناخنهای پای متهم را با گاز انبر می‌کنند، گاهی دودست و دوپای جنایتکاران را به چهارستون می‌بندند و قطعه آهن را در آتش سرخ می‌کنند و بر روی قسمتهای گوشتی بدن می‌چسبانند. و گاهی به همین ترتیب که آنها را به چهارچوب بسته‌اند، با کلبتین و منقاش گوشتهای بدنشان را می‌کنند. اشخاصی که این شکنجه‌ها را متحمل می‌شوند، اگر اقرار کنند حکم محکومیت آنها صادر و به مدعی خصوصی می‌سپارند و اگر اقرار نکنند طرف دعوی باید پول خون آنها را که به نسبت شخصیت متهم فرق می‌کند بپردازد.

نکته جالب توجه این که در آن دوره بدون تقاضای مدعی خصوصی، دولت جنایتکاران را تعقیب نمی‌کرد. انحرافات ناموسی با شدت مجازات می‌شد، زنی را که به شوهرش خیانت می‌کرد از بالای مناره مسجد به پایین می‌انداختند و دختری که عمل خلاف عفت انجام می‌داد سر او را می‌تراشیدند و صورتش را گل می‌مالیدند و وارونه سوار خر می‌کردند و در کوچه‌ها می‌گرداندند و با صدای بلند می‌گفتند وای به حال دختری که شرافت خود را حفظ نکرده است. سانسون می‌نویسد، طبق فرامین اسلام پدر و مادری که دختر خود را در حین ارتکاب عمل منافی عفت ببینند، حق دارند دختر خود را بکشند. سانسون اضافه می‌کند که من خود ناظر بودم که مادری پسر خود را وادار کرده که خواهر گناهکارش را گردن بزند و در محکمه مادر و فرزندش با افتخار شرح این ماجرای اسف‌انگیز را بیان کردند و من از دیدن این وضع به رقت آمدم و متأسف شدم.

اگر طفلی به پدر و مادرش ناسزا گوید، زبان او را می‌برند و اگر طفلی پدر و مادرش را بزند بازوی او را قطع می‌کنند.

سانسون می‌نویسد: «يك جوان مسیحی بیمار، تصادفاً در سراهی که شاه می‌خواست بازنانش از آنجا بگذرد دیده شد و محکوم به مرگ گردید و حکم شد سرش را از تن جدا کنند. قولر آقاسی به او گفت اگر مسلمان شود از کشتن او صرف نظر خواهد شد، ولی اصرار

او مؤثر نیفتاد و سر جوان را از تن جدا کردند و پیش سگان افکندند، بعد به تقاضای من، جسد او را در قبرستان فرانسویان به خاک سپردند.»

سانسون از کیفرهای وحشتناک آن دوران سخن می گوید و می نویسد: «داروغه‌ها می توانند دماغ و گوش و ماهیچه‌های قصاب‌ها و نانوایان متخلف را قطع کنند...»

سانسون راجع به دعاوی حقوقی می نویسد: «هرکس می تواند عرض حالی بنویسد و شخصاً اقامه دعوی کند. در جلسات محاکمه نظم و سکوت رعایت نمی شود، هرکس صدایش را بلندتر کند و فریاد بیشتر بکشد بیشتر مورد توجه قرار می گیرد. در ایران بدون حضور طرفین دعوی دادرسی صورت نمی گیرد و صدور حکم غیابی معمول نیست.»^۱ کارری در سفرنامه خود طرز اجرای عدالت را در ایران عهد صفویه چنین توصیف می کند:

«عدالت و قانون در امور جنایی به سرعت و شدت اجرا می گردد و مجرمین بدون این که مانند ممالک اروپایی نیازی به وجود این همه قاضی، وکیل و دادستان باشد، به کیفر عمل خود می رسند. معمولاً خان یا والی و حکمران هر ایالت و یا ولایت حکم صادر می کند. از طرف خان نماینده‌ئی به نام «داروغه» (قاضی محکمه جنایی) تعیین شده و شخصی به نام عسس در زیر امر خود دارد که احکام صادره را به موقع اجرا می گذارد. از طرف شاه نیز یک نفر به نام «دیوان بیگی» و یک نفر به نام «کلانتر» تعیین شده‌اند تا در حق یا ناحق بودن احکام صادره مراقبت نمایند و نگذارند که افراد ملت زیر فشار و اوامر ظالمانه قرار گیرند. مرتکبان قتل به سرعت مجازات می شوند. غالباً دیوان بیگی قاتل را در اختیار خانواده‌های مقتول می گذارد تا او را به میدان قصاص ببرند و به هر طریقی که بخواهند اعدام کنند. البته گاهی به قاتل اختیار داده می شود که جان خود را با پرداخت پولی بازخرد. ولی این عمل بقدری برای خانواده مقتول خفت آور است که کمتر دیده شده قاتلی را بدین وسیله عفو کرده باشند.»

«راهنان را با جسارت و بیرحمی و بدون قبول شفاعت مجازات می کنند و به طرق مختلف از پای درمی آورند. تنبیه و مجازات متداول این است که دوپای راهنان را به چهار شتر می بندند و

کیفر تبه‌کاران
در عهد صفویه

سینه و شکم وی را از بالا به پایین چاک می زنند و برای عبرت بینندگان شتر را در تمام محلات و چهارسوهای شهر می گردانند و یاسر راهنان را از سوراخ تنگ دیواری به در می کنند، به طوری که سر دریک طرف و بدن در سوی دیگر دیوار بماند و قادر به حرکت

۱. سفرنامه سانسون، ترجمه دکتر تقضلی، ص ۲۵۹ به بعد.

نباشد. و برای مسخره چپقی در دهان او می گذارند تا بدین ترتیب تعذیب و کشته شود. بعضی اوقات هم یا با روغن دمبه داغ گوسفند، تمام اعضای بدن راهزن را می سوزانند یا در سر هر گذری یکی از اعضای بدن او را مثله می کنند. برای مجازات راهزنان کیفرهای گوناگون دیگری نیز معمول است که باین یک یک آنها موی بر بدن انسان راست می شود. هر چند با وجود راهداران متعدد، راهزنی کمتر اتفاق می افتد، ولی در صورت روی دادن، حاکم محل ده الی چهل روز مهلت دارد که دزد یا راهزن را پیدا کند و مال را به صاحبش مسترد دارد. والا باید غرامت را از مال خود بردارد. در چنین مواردی خان یا حاکم برای این که شکایتی به گوش شاه نرسد، قبلاً غرامت را می بردارد و سپس اقدامات لازم برای دستگیری راهزن و کشف اموال مسروقه به عمل می آورد.

برای دزدیهایی که در شهرها اتفاق می افتد، سارق را به هر دوپا از جهاز شتر می آویزند و شکم او را از پایین به بالا می درند و در کوجه و بازار و چهارسوها می گردانند و مردی به آواز بلند می گوید این جانی به سزای فلان جرم تنبیه و مجازات می شود. پس از پایان این گردش اگر مجرم نمرده باشد، او را به یکی از درختان کوچک و خیاربان به دار می زنند و سپس اجازه دفن صادر می کنند.

بی ادبها و فحاشیهایی را که در اماکن عمومی، میخانه ها و خانه های عمومی رخ می دهد به شدت کیفر می دهند.

دور شهر شخصی به نام «محتسب» یا ناظر امور غذایی، با چهارتن معاون وجود دارد که قیمت اجناس را اول هر هفته به دقت تعیین می کنند. در ایران مواد غذایی را به وزن می فروشند و فروش به حجم چنان که در بعضی از ممالک اروپا مرسوم است در ایران قدغن است. اگر کسی از این قانون تخلفی کند و سر باز زند، به شدیدترین وجه تنبیه می شود. نخست تخته کلاش می کنند، یعنی کلاهی از تخته که زنگوله های متعددی از اطراف آن آویزان است بر سرش می گذارند و او را دور شهر می گردانند و ضمن راه از ضرب و شتم هم دریغ نمی کنند، بعد مبلغ معتابهی جریمه نقدی می گیرند و آخر دریکی از میدانهای معین شهر هر دوپایش را به فلک می بندند و ترکه مفصلی به پاهایش می زنند...»^۱

یکی از افراد هیئت نمایندگان سیاسی انگلستان که در عهد شاه عباس به ایران آمده بودند، ضمن وقایع نوامبر ۱۶۲۸ به کیفرهای معموله آن دوران اشاره می کند؛ از جمله می نویسد: «امروز اعدام مردی را دیدم، شنیدم که در همین روز ۶ یا ۷ نفر دیگر را نیز

اعدام کردند که یکی را به جرم دزدی، باقمه شکم دریده بودند.

متوجه شدم که مردم شهر به آن منظره زنده با همان وضعی نگاه می کردند که گویی سگی را دار زده باشند و درحقیقت از نظاره آن لذت می بردند و تماشا می کردند... جلاد بعد از انجام دادن کارش، از مردم که به تماشا ایستاده بودند پول می خواست و با اصرار می گرفت...»^۱

نمونه های دیگری از کیفرهای شدید: آدمخواری در عهد صفویه برای کشتن گناهکاران و کسانی که به حق یا ناحق گسرفشار آتش خشم امرا می شدند معمول بود. دؤخیمان بی درنگ دست به کار می شدند. سر بریدن، پوست کندن، در آتش سوختن، دست و پا و گوش و بینی بریدن و چشم کندن، در پوست گاو کشیدن و امثال اینها جزو کیفرهای معمولی بود «... شاه عباس اول اگر به پدری حکم قتل پسر می فرمایند، همان لحظه فرمان قضا و قدر به امضاء می رسد، و اگر پدر از روی شفقت ابوت تأخیر در قتل پسر جایز دارد، حکم برعکس آن می فرماید و اگر او تعلل کند، دیگری به قتل هردو می بردارد. عدد جلادان شاه عباس به پانصد تن می رسید. شیخ احمد آقارئیس جلادان شاهی درگیلان و دیگر نقاط، فجایع و مظالم فراوانی مرتکب شد. شاه عباس يك دسته جلاد گوشت خام خور نیز داشت، کار ایشان این بود که پاره بی از گوشت مجرمان زنده را می خوردند. این مجازات نفرت انگیز که ظاهراً یادگار عهد مغول و تیموری ست، از شاه اسماعیل اول سرسلسله صفوی به شاه عباس اول رسید. علاوه بر آنچه گذشت، در آب جوشانیدن، دست و پا بریدن، به حلق آویختن و سرب گذاخته در گلوی مقصران ریختن، از سیاستهای عادی و معمولی آن دوره بود...»^۲

«دوران سلطنت شاه عباس از لحاظ شدت انواع مجازاتها شایان توجه است. یکی از مجازاتهای جدیدی که در این عهد متداول گردید، آن بود که دزدان را در کنار جاده ها تانیمه بدن در گنج می گرفتند و این فقره شباهت تام به مجازات نجاوز یا تصرف عدوانی در قرون وسطای اروپا داشت.

مجازاتهایی که از عهد شاه اسماعیل اول در ایران متداول گردیده بود. یا به همان صورت اصلی و یا به شکل کاملتری در مورد مجرمین این عصر به کار می رفت. از آن جمله قطعه قطعه کردن جوارح یا پاره کردن شکم، زنده پوست کندن، بستن دست و پای مجرمین

۱. فرهنگ ایران زمین، ج ۸، ص ۲۱۰.

۲. زندگی شاه عباس اول، ج ۲، ص ۱۲۱ به بعد.

به شاخه‌های دودرخت، میل در چشم کشیدن، گوش و بینی بریدن، سرب گداخته در گلور یختن، سیخ کشیدن، پوست مجرم را از گاه پر کردن و ازدروازه‌ها واژگون آویختن، در روغن جوشانیدن، قباى باروت پوشانیدن و آتش زدن، در پوست گاو کشیدن و خوردن مجرم، که این مجازات اشمئز از آور به عقیده یکی از مورخان جدید از یادگارهای دوره مغول و فرمانروایی تیمور بود. گروه زنده‌خواران که به قول پادری سیمون عده‌شان دوازده نفر بود، به دسته گوشت خام‌خور اشتهار داشتند و زیر نظر جارجی باشی‌شاه و به اشاره وی مأمور بودند گوشت مجرم را به دندان قطعه قطعه کرده بخوردند. در مورد اعمال خلافی، کیفر بر حسب درجه و مقام اجتماعی گناهکار فرق می‌کرد. مثلاً اگر یکی از علمای دین یا قضات یا کالانتران مرتکب خلافی می‌گردید، ممکن بود ریشش را بسوزانند. و اگر متخلف ریش نداشت، او را وارونه بر خنجر سوار می‌کردند و در میدان و بازار شهر می‌گردانیدند. گاه گرانفروشان و کسبه متقلب را به مجازات تخته‌کلاه محکوم می‌کردند. یعنی تخته مدوری را که میانش بقدر گسردن آدمی سوراخ داشت و دو تکه می‌شد بر روی گردن گناهکار می‌گذاشتند و دو تکه را به هم قفل می‌کردند و وی را به این نحو در میان کوی و بازار حرکت می‌دادند. و در این قبیل موارد مثنی از اجامر و او باش با دادن دشنامهای رکیک او را دنبال می‌کردند.

اگر کسی بدمستی می‌کرد یا مغل آسایش مردم می‌شد، او را تنبیه بدنی یا جریمه نقدی می‌کردند. یکی از معایب بزرگ اخلاقی شاه عباس این بود که قدرت شنیدن هیچ انتقادی را نداشت. چون شنید عده‌ای از زنان ارمنی از او بدگویی می‌کنند، امر داد تمام ارامنه را جبراً مسلمان کنند. در این فرمان عده‌ای در بدر و گروهی از مردان خخته شدند.^۱

مقطوع النسل کردن: در دایرةالمعارف فارسی راجع به کیفر خصی یا خایه بریدن چنین آمده است:

خصی: «پسر جوان یا مردی که به قصد مقطوع النسل کردنش خصیة او را ببرند یا از کاربندازند. این کار در بین ملل قدیم مشرق و حتی نزد مصریها، یونانیها و رومیها سابقه دارد. همیشه این کار به قصد کیفر نبوده است، بلکه غالباً برای آن بوده است که این خصیان را در حرمرها به کار بگمارند. در ایران قبل از اسلام و در روم مخصوصاً در عصر انحطاط، خواجه سرایان به مناصب مهم می‌رسیدند، و کار به جایی کشید که امر او ملوک شرق غلامان خصی را برای خلفا و سلاطین هدیه می‌فرستادند. و عده‌ای از بازرگانان کارشان برده فروشی

۱. طاهری. تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران، ص ۳۴۲ به بعد.

بود و غلامان را خصمی می کردند و به قیمت‌های گزاف می فروختند و البته عده‌ای از این بیچارگان زیر این شکنجه، جان می دادند. گاه خصمی کردن اشخاص، جنبه کیفری یا سیاسی داشت، چنان که خصمی کردن ساروتقی نوعی نهی از منکر خشونت آمیز و تنبیه ناروا بسود و خصمی کردن آقا محمدخان به قصد اجتناب از قنّۀ احتمالی او بود که بالاخره واقع شد.^۱ پیترو دلواله در سفرنامه خود می نویسد: «در این مملکت به آسانی هر چه تمامتر آلت مردان را قطع می کنند. این مجازات در مورد جرایم خاصی از قبیل تجاوز به ناموس زنان و مسایلی از آن قبیل به طور عادی و جاری انجام می شود. کسانی که چنین مجازاتی درباره آنان اجرا شده به فوریت و فقط با استفاده از خاکستر، شفا می یابند. وزیر مازندران که در فرح آباد خیلی به کارمن رسیدگی می کرد، از بخت بد گرفتار چنین مجازاتی شد، به قراری که خودش برای من تعریف می کرد، موقعی که به عرض شاه می رساند که او به پسر بچه‌ای تجاوز کرده و شاه نیز برای عبرت دیگران دستور می دهد او را مقطوع النسل کنند... بعد از اجرای مجازات چون معلوم شد این تهمت صحت نداشته، شاه نسبت به او خیلی مهربانی کرد.» پیترو دلواله سپس می نویسد: «این مرد بعد از این فاجعه دهشتناک، باز به شاه دعا می کند. من از این طرز تفکر واقعاً حیرت زده شدم. زیرا اگر این گونه بی عدالتی در حق من بشود یا باید سرطرف را از تن جدا سازم و یا در این آرزو بمریم. موقعی که در اشرف بودم، روزی شنیدم همین وزیر یکی از خدمتکاران خود را به اتهام تجاوز به یک دختر جوان به همین بلیه دچار کرده و روز بعد همین خدمتکار سیه‌روز را دیدم که مریض و نالان از خانه بیرون می رفت. افرادی که در بزرگی مقطوع النسل می شوند ریش خود را از دست نمی دهند؛ در حالی که اگر در بچگی به این مصیبت گرفتار آیند اصلاً ریش در نمی آورند.»^۲

کیفرهای شدیدی که علیه مخالفان دین و دولت اعمال می شد: در زمان شاه سلطان محمد صفوی قلدری را که در بین الوار به دعوی سلطنت برخاسته بود به فرمان پادشاه قهای بادوت پوشانیده آتش زدند. شاه عباس که یکی از خوشنامترین سلاطین ایران است، در دفع مخالفان سیاستهای سخت می کرد، چنانکه نقطویه را بسختی کیفر داد. برای آنکه خوانندگان بیشتر به مقام و ارزش قانون و حکومت ملی و دموکراسی پی ببرند و به معایب و مفاسد رژیمهای استبدادی واقف گردند، اعمال وحشیانه شاه عباس کبیر را اندکی به تفصیل می نویسم:

شاه عباس اول یعنی همان کسی که پای پیاده به زیارت حضرت امام رضا می رفت،

۱. دایرة المعارف فارسی، ص ۸۹۹.

۲. سفرنامه پیترو دلواله، ص ۴۵۶.

گاه کلیه مبانی مذهبی و اخلاقی را برای فرونشاندن آتش غضب خود زیر پا می گذاشت. «گاه تقصیر کوچکی را بهانه کشتن مردم می ساخت و شهری را به جزای گناه چندان، قتل عام می کرد، گاه اسیران را به دست دژخیمان می سپرد.

برای کشتن گناهکاران «دژخیمان» مخصوص داشت، سر بریدن و پوست کندن و در آتش سوختن، و دست و پا و گوش و بینی بریدن و چشم کندن و امثال آنها، از جمله سیاستهای معمول وی بشمار می رفت، به دستیاری همین سیاست سخت و قساوت آمیز موفق شد در اندک زمانی بنیان سلطنت صفوی را که پس از مرگ شاه طهماسب اول به راه انقراض می رفت از نو استوار سازد و دست حکام ستمکار و دزدان و راهزنان را از مال رعایا کوتاه کند.

اگر اوضاع آشفته زمان و حالت ملوک الطوائفی و بی سروسامانی ایران، و نیز طرز فکر و روحیه مردم زمان و روش حکومتهای گذشته کشور را، مخصوصاً از حمله مغول به بعد در نظر آوریم، به حکم انصاف معتقد خواهیم شد که شاه عباس، در اختیار حکومت استبدادی تاحدی مجبور بوده و در این سیاست، روش چنگیزی و تیموری و حتی سیاست جد خویش شاه اسماعیل را سرمشق ساخته است...»^۱

در کتاب عالم آدای عباسی در وصف خصوصیات اخلاقی او چنین آمده است: «به هر کس خدمتی رجوع فرمایند، یارای آن ندارند که لحظه ای در آن تأخیر نماید، مثلاً اگر به پسدری حکم قتل پسر فرماید، همان لحظه فرمان قضا و قدر به امضا می رسد، و اگر پسدری از روی شفقت ابوت تأخیر در قتل پسر جایز دارد، حکم بر عکس آن می فرماید، و اگر او نیز تعلل نماید، دیگری به قتل هر دو می پردازد، و بدین جهت نفاذ امرش مرتبه اعلی یافته احدی را زهره آن نیست که لحظه ای از فرمان قضا جریانش تخلف تواند کرد...»^۲

«شاه عباس برای کشتن و شکنجه کردن، دژخیمان خاص داشت. عده جلادانش به پانصد تن می رسید. رئیس ایشان یعنی «میر غضب»، دکان بریان پزی و کباب فروشی گشوده بود، و هر کس را که به تهمت دزدی و راهزنی می گرفت، در آن دکان به تور گذاخته می انداخت یا به سیخ می کشید، چون به کار میر غضبی گماشته شد در خونخواری، کار قساوت را به جای رسانید که منفور خاص و عام شد. او دستیارانش در آستانه بارگاه شاهی منتظر فرمان بودند تا به يك اشاره گناهکاران را به سزا برسانند، گردن زدند و چشم کندن و زیر لگد

۱. نصراله فلسفی. زندگی شاه عباس اول، ص ۴۶۵ به بعد.

۲. عالم آدای عباسی، نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس.

کشتن وزبان و گوش و بینی بریدن، از کارهای عادی ایشان بود. در سال ۱۰۰۳ هجری که چندتن از امرای گیلان بر شاه یاغی شده بودند، شاه عباس شیخ احمدآقا، میر غضب را مأمور دستگیری آنها کرد، ولی او پس از یک ماه جستجو از یاغیان اثری پیدا نکرد. شاه بر مردم گیلان خشم گرفت و به میر غضب فرمان قتل عام فرستاد. شیخ احمد کار سفاکی را در آن ولایت بدانجا رسانید که زنان از ترس او بچه افکندند، و بعضی زنان را که ایسن حالت واقع نشد، شکم ایشان را شکافت و بچه را به در آورد و بر سر نیزه کرد و در آن دیار، دیار نگذاشت.^۱

شیخ احمد آقا در کار میر غضبی راه افراط رفت. یک بار بدون اجازه شاه یکی را کشت، به فرمان شاه او را به کسان مقتول سپردند و دوزخیم به دست ایشان کشته شد. تاورنیه جهانگرد فرانسوی می نویسد: «از عادات شاه عباس یکی آن بود که می خواست از همه چیز و همه جا آگاه باشد، و چون به گزارشهای وزیران خود اطمینان نداشت با تبدیل لباس به گردش شهر می رفت و از دکانها خرید می کرد، تا مطمئن شود که کم فروشی و تقلب در وزن نمی کنند، از آن جمله شی به لباس روستائیان از دیوانخانه خارج شد و به بازار رفت، از یک دکان نانوائی نانی خرید و از دکان کبابی گوشت کباب شده بی گرفت و به کاخ شاهی بازگشت، در دیوانخانه امر کرد تا ترازو آوردند و نسان و گوشت را در حضور وی کشیدند، از نان پنجاه و هفت درهم و از گوشت چهل و سه درهم کم بود. شاه به چندتن از حاضران که در کار نظم شهر و نرخ اجناس مسؤول بودند، مخصوصاً به داروغه اصفهان خشمگین شد، به طوری که می خواست شکمهای ایشان را پاره کند، اما به شفاعت جمعی از بزرگان از گناه ایشان چشم پوشید. سپس فرمان داد تا درمیدان اصفهان شبانه تنوری ساختند و سیخی بلند فراهم کردند. بامداد روز دیگر، نانوا و کبابی را به دستور وی گرفتند و گرد شهر گردانیدند. کسی پیشاپیش ایشان فریاد می کشید که این نانوا و کبابی امروز به جرم کم فروشی درمیدان شهر پخته و کباب خواهند شد. پس از آن، خیابان را در تنور افکندند و کبابی را به سیخ کشیدند و آوازه این سیاست در تمام ایران منعکس شد، و همه چنان از سیاست شاه عباس به هراس افتادند که از آن پس دیگر کسی با احکام او جرأت مخالفت نداشت...»^۲

تاورنیه در کتاب خود می نویسد: «در روز ۲۸ رمضان ۱۰۲۹ هجری جمعی را که

۱. روضة الصفویه و خلد برین، نسخه خطی، و عالم آرای عباسی، ص ۴۷۹.

۲. سفرنامه تاورنیه، چاپ تهران، ص ۷۹۹.

برخلاف فرمان شاه شراب خورده بودند، درمیدان اصفهان سرب گداخته در گلو ریختند
و کسانی را که شراب فروخته بودند، شکم پاره کردند.»^۱

دادگستری در عهد قاجاریه

پس از سقوط سلسله صفویه و استقرار حکومت افشاریه و زندیه
بیش از پیش مبانی قضائی و سازمانهای وابسته به آن متزلزل
گردید.

دادگستری در
عهد نادرشاه

دوران کوتاه حکومت نادر، در اثر سفاکیهای وی یکی از شومترین ادوار تاریخی
ایران است، در وصف بی‌رحمیهای مأمورین نادر در فرونشاندن قیامهای خلق، «همین بس
که پس از قلع و قمع قیام دوم شیروان چهارده من یعنی قریب چهل و دو کیلو گرم چشم
شودشیان برای شاه فرستاده شد... در جریان شورش استرآباد شاه به امیر استرآباد امر
کرد که تمام شورشیان را اعدام کند. امیر جواب داد که چنین امری محال است، زیرا که
در این صورت باید همه مردم ایالت اعدام شوند. مع‌هذا به گفته هنوی، امیر استرآباد
بعضی از قیام‌کنندگان را زنده سوزانید، و عسده کثیری را به دار آویختند، و روستائیان را
گروه‌گروه نابینا کردند، و زنان ایشان را به بردگی میان سپاهیان نادر تقسیم کردند...»^۱
دیگر از اعمال بیرحمانه نادراینکه، دستور داد، دو تاجر مهم ارمنی جلفا را که بر سر نادر
سوگند دروغ خورده بودند مجازات کنند، و آنها را زنده در میدان بزرگ بسوزانند، این
واقعه در سال ۱۷۴۶ میلادی روی داد...»^۲

۱. جونس هنوی. زندگی نادرشاه، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، ص ۳۱۵.

۲. یادداشت‌های ابراهام کاتوغی، ص ۱۲۷، به نقل از سیاست و اقتصاد صفوی، دکتر باستانی
پاریزی، ص ۲۴۳.

دادگستری بعد از
سقوط نادر

عدم ثبات، ناامنی و استبداد مطلق نادرشاه و آشفتگیهایی که پس از قتل او پدیدار شد و کوتاهی دوران زمامداری کریمخان زند و بازماندگان او، سبب گردید که تشکیلات قضایی عهد صفویه به جای سیر تکاملی دستخوش تزلزل و آلت اراده متنفذین زمان گردد. چنان که دیدیم در دوره صفویه نیز در ایران دستگاه قضایی از استقلال و آزادی عمل چنان که باید برخوردار نبود و کمابیش کسانی که برمسند قضا نشسته بودند، ناچار بودند آراء و احکام خود را با منافع دولت و مصالح هیئت حاکم سازگاری دهند، والا دوران دادرسی و داوری آنان سخت کوتاه و ناپایدار بود. در میان شهریاران ایران بعد از حمله مغول، کریمخان زند مردی انسان دوست بود و کمتر دست خود را به خون و مال مردم بی گناه آلوده می کرد. ولی آقا محمدخان قاجار از نخستین روزهای زمامداری، هنری غیر از سلحشوری و کشورگشایی و قتل و غارت و کله منار ساختن نداشت و به رفاه و آسایش خلق توجهی نمی کرد.

قبل از استقرار حکومت قاجاریه، در عهد بازماندگان کریمخان باردیگر قتل و غارت و ناامنی در محیط ایران سایه افکند و عده بی به عنوانی گوناگون زندانی شدند.

فرار زندانیان: در سال ۱۲۵۳ کنیز یا غلام بچه‌یی از حرم با زندانیان ارک (شیراز) ارتباط برقرار نمود و به گفته فارسنامه ناصری «او سوهانی به محبوسین رسانید و در تمامی شب زندانیان زنجیرهای خود را گسستند و در روز ۲۵ ربیع الثانی همین سال بر جعفرخان شوریدند و با چوب جاروب فراشی سر او را کوفتند و با همکاری برادران صید مرادخان و حاجی علی قلی خان کازرونی کار او را ساختند و سر بریده او را از دروازه ارک به زیر انداختند... و صید مرادخان را به پادشاهی برداشتند و خطبه و سکه به نام او کردند»^۱

اکنون به بعضی از کیفرهای معموله در عهد خاقان و جانشینان او اشاره می کنیم:

کیفر یاغیان: در عهد خاقان پس از آن که محمد زمان خان و امیرخان و یاران آنها را با جمعی... به خدمت حضرت خاقان آوردند، «حسب الحکم پس از تعذیب به چوب و تازیانه، آنها را لباس زنانه پوشانیده سرخاب و سفید آب غازه نموده دور اردوی شاهانه گردانیدند و بعد هر دو برادر را از دیسگان محروم ساختند. محمد حسینخان شامیاتی هم که در این واقعه با آنها همدست و همدستان بود، حکم

۱. سرهارفورد جونز. آخرین روزهای لطفعلیخان زند، ترجمه هما ناطق - جان گرنی (مقدمه مترجمین)

فرمودند بند از بندش جدا شود. ولی مشارالیه آنقدر قوی دل بود که تا پایان کار آه نکشید و هیچ نگفت، مگر این که وقت قطع مفاصلش جلاد آب دهن به رویش انسداخت از این حرکت متغیر شده خشونت نمود که تو مأمور به قطع اعضای من هستی نه مأمور به قطع احترام من...»^۱

سر جان ملکم که در عهد فتحعلی شاه دوبار به ایران سفر کرده است، راجع به وضع دادگستری در ایران می نویسد: «حدی ما بین کارهای شرع و عرف معین نیست، و این عدم تحدید مناسب مصلحت پادشاه و ارکان دولت است. اگر چه امور واقعه در ملک غالباً از شرع به عرف و از عرف به شرع رجوع می شود، ولیکن تمسکات و قبالهجات در معاملات و نکاح و طلاق باید با استحضار علمای شرع نوشته شود و در محضر امنای عرف به طور بینه به کار می رود، و حاکم عرف نیز هر وقت مصلحت شخصی یا ملکی اقتضا کند، مثل اینکه فیصله امر سبب نزاع باشخص متشخص تر از خود شود... دعوی را به اولیای شرع رجوع می کنند... دعوی در ایران ام از شرعی یا عرفی به سرعت پایان می یابد و به صورت ظاهر، طرح دعوی خرجی ندارد. ولی به طور پنهانی حکم نهایی به زور رشوه صادر می شود، در ایران پادشاه فوق قاعده و قانون قرارداد و به حکم قدرت پادشاهی قادر به سلب ادواح و ضبط اموال هر یک از رعایاست، ولی در امور شرعیه علمای دین اقدام می کنند. در مورد سرقت به دستور آیه السارق والسارقه فاقطعوا ایدیهما جزاء... قطع دست سارق در قرآن وارد است، لکن به ندرت اجرای این حکم می کنند مگر در صورتی که مال مسروقه بسیار و موضوع مهم باشد. در مورد قتل، پس از اقامه شهود و بینه و اثبات جرم، قاتل را به وارث مقتول می سپارند تا هر نوع که خواهد با وی سلوک کنند... احکام شرع در ممالک اسلامی یکسان است، لکن احکام عرف بر حسب اوضاع اجتماعی و نوع حکومت در ممالک مختلف فرق می کند، جریمه کردن، تازیانه زدن، چوب زدن در خطاهای جزئی معمول است... کندن چشم مدتهاست که سبب رسوایی ایرانی است، گاه شهریاری چون آقا محمدخان مردم شهر را برای عبرت دیگران نابینا می کند... زنان به ندرت مورد سیاست و عقوبت قرار می گیرند. چندی قبل زنی در تبریز شوهر خود را مسموم کرد؛ حکم شد میر غضب او را از بالای برج به زیر اندازد. زنان غالباً در معرض ظلم و تعدی پدران و شوهران خود قرار می گیرند، اعمالی که خلاف مروت و عدل و انصاف است...»^۲

احمد میرزا در تادیخ عضدی نمونه‌ئی از کیفرهای وحشیانه رجال عهد قاجاریه

۱. تادیخ عضدی، به اهتمام کوهی کرمانی، تهران ۱۳۲۸، ص ۴۹.

۲. جان ملکم. تادیخ ایران، ترجمه حیرت، ج ۲، ص ۱۵۷ به بعد (به اختصار).

را توصیف می‌کند: «شاهزاده محمد ولی میرزا سوگند یاد کرد و قسمها به قرآن خورد که اگر عبدالرضاخان یزدی را شاهنشاه به من بسپارد و درحسب من باشد، به جان اوکاری ندارم، مال خودم را از او خواهم گرفت. عبدالرضاخان به اوسپرده شد، فوراً به حرمخانه خود برد و تمام اهل حرم با ساطور و کارد مطبخ و چاقو و مقراض و قلمدان و قیچی خیاطی بدن او را ریزریز کردند.»^۱

در دوره قاجاریه بعضی از مستبدین معتقد بودند اگر کسی بشنود که می‌توان قصد کشتن پادشاه را نمود، باید او را کشت و لو این که توطئه و نقشه‌ئی در کار نباشد. احمد میرزا در تاریخ عضدی از قول خاقان خلد آشیان می‌نویسد: «گوشی که در حضور من بشنود می‌توان قصد کشتن پادشاه را نمود، باید کشت. دیگر نمی‌باید سرش زنده بماند. آن بود که بی‌تقصیر و مقصر در تحت يك حکم محکوم شدند.»^۲

«سرجان ملکم که با حاجی ابراهیم دوستی نزدیک داشت، می‌نویسد که حاجی مرگ خود را پیش بینی می‌کرد، و در مورد خیانت خود نسبت به لطفعلی‌خان چنین می‌گفت: «شاه و وزرا،

گفتگوی سرجان با
حاجی ابراهیم

همه در این فکرند که مرا نابود کنند، آمدن شما سبب شده است که قتل من برای مدت کوتاهی به تعویق بیفتد، شاید من می‌توانستم جان خود را از این مهلکه به در برم، لیکن سرزمین ایران بار دیگر دچار جنگهای داخلی می‌شد، برای من تفاوت نمی‌کرد که در ایران يك زند حکومت کند یا يك قاجار، آرزوی من این بود که ایران را از يك حاکم نیرومند برخوردار سازم، من از صحنه‌های کشتار و خونریزی به ستوه آمده بودم» حاجی پیشنهاد ملکم را برای وساطت پذیرفت، «حاجی ابراهیم دو سال پس از این گفتگو، یعنی در سال ۱۲۱۶ به همراه همه افراد خانواده‌اش به قتل رسید.»^۳

در دوره قاجاریه چنان که می‌دانیم قوانین و نظامهای ثابتی در سراسر مملکت حکومت نمی‌کرد. اداره امور محلی بیشتر برحسب «عرف» بنا قوانین عادی صورت می‌گرفت و مجریان آن عبارت بودند از شاه و نواب او و ولات و حکام و سایر مأموران محلی و کدخدایان.

اوامر آنان با دست زور و قدرت اجرا می‌شد، بنا به قول ملکم به سرعت و به دلخواه خود تصمیم می‌گرفتند و چون به ندرت وقت خود را صرف رسیدگی به مدارک و شواهد

۱. تاریخ عضدی، ص ۴۹.

۲. تاریخ عضدی، ص ۷۹.

۳. آخرین روزهای لطفعلی‌خان زند، یادداشتهای مترجمین، ص ۸۵ به بعد.

می کردند، بر فرض که نیشان پاك بود، باز پیوسته احتمال داشت که مرتکب بیسدادگری شوند. مهمترین چیزی که سد اغراض طبقه حاکم بود، ترس از زبردستانی بود که ستمدیدگان پیوسته می توانستند به آنان ملتجی شوند. عمال حکومت بر حسب خوی و مشرب سلطان مستبد زمان، اعمال خود را تنظیم و تعدیل می کردند. اگر او بیدار و هشیار و پرهیزکار بود، زبردستان کوشا و دادگر بودند و اگر وی آزمند و ستمگر بود، اینان رشوه خواری و سنگدلی پیشه می کردند. کدخدایان مجاز بودند که مجازاتی خفیف در باره زبردستان روا دارند و جریمه های مختصر بر آنان تحمیل کنند. اگر جرم مهم بود، مجرم را نزد «ضابط» (محصل مالیات محل) می فرستادند و هرگاه دعوی از لحاظ اهمیت مالک و مال و رتبه و مقام اصحاب دعوی یا فجیع بودن جنایت، مافوق اختیارات کدخدا بود، وی آن را به حاکم ارجاع می کرد.

ماهیت دعوی، حدود قلمرو محاکم عرف را کاملاً مشخص نمی کرد، اما میل غالب بر این بود که بردمانه قلمرو آنها افزوده شود. زیرا این کار بر قدرت و مداخل مأموران حکومت می افزود. بعلاوه همین تمایل در دوره صفویه بسیار معلوم و محسوس شده بود و شاید مهمترین عامل خرابی تدریجی وضع دهقانان که در قرن نوزدهم صورت گرفت، همین بود. عوامل دیگری هم بود که این عامل را تقویت می کرد، اما همین که رسیدگی به دعاوی ملکی و سایر دعاوی در صلاحیت تیولداران و ملاکان درآمد، دهقانان در واقع از دادخواهی در یک محکمه بی طرف یا نسبتاً بی طرف محروم ماندند.

بنا به قول ملکم، قوانین عرفی در میان عشایر اصولاً با قوانین معمول در میان سایر مردم تفاوت داشته است و شورایی از ریش سفیدان به دعاوی عشایر رسیدگی می کرده اند، و در مورد اختلافات ملکی شورای مزبور از زمینداران عمده تشکیل می شده است.^۱

دروویل، که در عهد فتحعلیشاه به ایران آمده است، در باره دادگستری ایران در این دوره می نویسد: «... در ایران امر قضاوت را دستگاه بسیار ساده ای بر عهده دارد. در ایران از مشاور حقوقی، وکیل دعاوی، بازپرس و دادستان اثری نیست ... دستگاه دادگستری در ایران به سه مرحله که در رأس هر یک از آنها مسؤول خاصی قرار دارد تقسیم شده است، ولی در هر حال قضاوت فی المجلس و بدون رسیدگی پژوهشی و استیناف انجام می گیرد.

انجام وظایف پلیس و رسیدگی به منازعات مردم با داروغه هاست، داروغگان در بازارها، قرارگاه خاصی دارند و در آنجا به شکایات مردم رسیدگی می کنند. بمحض تسلیم شکایت، تحقیقات آنرا شروع و معمولاً تا یک ساعت بعد از شکایت، مجرم مجازات می شود.

رسیدگی به جرایم، راهزنی و حل اختلافات مالی، طلاق و متارکه برعهده قاضیان است. قضات مقام ارجمندی دارند و غالباً از میان اشخاص روشن بین و پاکدامن انتخاب می‌شوند... در ایران دادن شهادت دروغ امری معمول، ولسی بسیار خطرناک است. زیرا هر کس به دروغ شهادت دهد، به سختی مجازات می‌شود. ولی ایرانیان مواظب کار خود هستند.

سومین مرحله دستگاه قضایی ایران مراجعه به شخص شاه است... مجازات‌هایی که معمولاً شاه مجرمین را بدان محکوم می‌سازد، به سه نوع است: چوبکاری بر کف پا، بریدن گوش و دماغ، و بالاخره جزای اعدام... اجرای مجازات اول و دوم به عهده فراشان و اجرای حکم اعدام و طیفه غلامان است. هنگام اجرای حکم اعدام نخست خنجری در سینه محکوم فرومی‌برند و سپس سرازتن وی جدا می‌کنند، آنگاه از نظر تحقیر سر بریده را لگدزان به در کاش می‌رانند...»^۱

داوری ریش سفیدان: «يك طبيب انگلیسی به نام دکتر ویلسز که مسری پسران ظل السلطان بود، نقل می‌کند که يك نوع قضاوت دیگری هم هست که به نظر می‌آید بهتر از سایر انواع باشد و آن، چنین است که ریش سفیدان محل جمع می‌شوند و به شکایت رسیدگی می‌نمایند، و سرانجام حکمی می‌دهند که غالباً طرفین دعوی آن را می‌پذیرند و رأی این هیئت منصفه را شیخ الاسلام هم تصدیق و امضاء می‌کند. این نوع قضاوت با تعارفات و پیشکشهای کمتری صورت می‌گیرد؛ و در صورتی که طرفین تابع رأی ریش سفیدان نشوند، موضوع دعوی به محاکم شرعی یا عرفی رجوع می‌شود. در دهکده‌ها نیز غالباً همین رویه معمول است. ریش سفیدان به موضوع دعوی رسیدگی می‌کنند و نتیجه را به کدخدا یا به ملای ده اطلاع می‌دهند تا در رفع دعوی اقدام نماید. کمتر اتفاق می‌افتد که دعوی دهکده‌ها به محاکم عرفی کشیده شود.»^۲

«بعد از انعقاد عهدنامه ترکمانچای مقرر گردید در صورت بروز اختلاف بیسن اتباع دولت، با اتباع روس در داخل خاک ایران، مطابق قانون روسیه رفتار شود و اختلافات را به وسیله کارگزارها قطع و فصل نمایند، در نتیجه با توجه به ضعف دولت

قوة قضائیه بعد از
عهدنامه ترکمانچای

۱. سفرنامه دوویل، ترجمه جواد محبی، ص ۱۸۳ به بعد.

۲. هانری رنه دالمانی. سفرنامه انخراسان تا بختیاری، ترجمه فره‌وشی، ص ۳۴.

قاجارصدی نودونه محاکمات به نفع اتباع روس پایان می پذیرفت...»^۱

انواع کیفر

«هانری رنه‌آلمانی در سفرنامه خود می نویسد: «در قرن هجدهم

شکنجه کردن ایرانیان در ممالک متمدنه شهرتی داشت، انسان

به شنیدن این نوع اعمال وحشیانه به لرزه درمی آمد. این نوع شکنجه‌ها در زمان ناصرالدین شاه هم معمول بود، مثلاً مقصراً به چهارمیخ می کشیدند و با به دهانهٔ توپ می بستند و یا گچ می گرفتند و یازنده به گور می کردند و یا مانند ستور به کف پای او نعل می کوبیدند و یا شقه‌اش می نمودند. در زمانی که چندان دور نیست، دزدان قطاع‌الطریق راسرازیر در تنه دیواری می آویختند و در اطراف، دوستونی از گچ و آجر به پا می کردند. اما امروز این نوع مجازاتها تبدیل به سربریدن و به دار آویختن شده است. مجازات جنایات کم اهمیت با قطع اجزای بدن صورت می گیرد، مثلاً انگشتان دست یا تمام دست را از میج می برند و یا به بریدن گوش مقصراً کتفا می نمایند.»

پروفسور جاکسون که در سال ۱۹۰۵ در ایران بوده است. نقل می کند که مجازاتها در این کشور به طور وحشیانه‌ئی صورت می گیرد. او که خود در یکی از این مجازاتها حضور داشته نقل می کند: «همین که محکوم را به میدان آوردند، شاگرد میر غضب چنگا لهای آهنین در منخرین فرو برد و با سختی سراورا به طرف عقب کشید، همان دم میر غضب بایک ضربت شمشیر سراورا از بدن جدا کرده و برای این که زودتر جان بدهد، جسد او را چندین دفعه محکم به زمین کوبید و عجب این که جمعیت تماشاچی از این عمل تأثیری بروز نداد... در شیراز به حکم والی، زبانهای سه نفر نانو ارا که نان را قدری گرانتر از نرخ معمولی فروخته بودند، از بیخ بریدند. این نوع مجازاتهای سخت، کمتر صورت می گیرد. آنچه بیشتر رواج دارد، چوب و فلک است.»^۲

یکی از انواع کیفر که بیشتر در مورد شاهزادگان و مدعیان تاج و تخت اعمال می شد، کور کردن بود. «آقا محمدخان برای کور کردن علی خان افشار دستور داد آن مرد را نشانند و دو زانویش را بست و میل سرخ در آتش را روی حلقه‌های دو چشمش کشید...»^۳

یک نامهٔ جالب توجه تاریخی: میرزا شفیع خان کاردار ایران (یا به اصطلاح آن روز

۱. گیلان در جنبش مشروطیت، ص ۴۱ به بعد.

۲. همان کتاب، ص ۳۵.

۳. خواجه تاجدار، ص ۵۳۶.

مصلحتگزار) در لندن، در تاریخ ۱۲ محرم ۱۲۶۹ هجری قمری ضمن نامه‌ئی به میرزا - آقاخان نوری صدر اعظم وقت اعلام می‌کند که روزنامه‌های فرنگستان، از نبودن عدالت و قانون و جور و ستمگریهای حکومت سخن می‌رانند، و از شکنجه و آزار و کشتن متهمان و گناهکاران بدون محاکمه و رسیدگی قانونی، به سختی انتقاد می‌کنند و به عنوان نمونه از شمع آجین کردن حاجی سلیمان خان بابی و قتل فجیع نابغه بزرگ ایران، میرزا تقی‌خان امیر کبیر مطالبی نوشته‌اند. میرزا شفیع از نکته جویی فصولهای فرنگستان بر آشفته می‌شود و وقتی به او می‌گویند حقایق را به دولت متبوع خود اعلام کند و اصلاح وضع موجود را بخواهد، در جواب می‌گوید: «آیین عدالت و شکوه حکمرانی را همه دول از دولت علیّه ایران اخذ کردند... چگونه بنده یاد دهم به دولتی که به عموم دول معلم است.»

میرزا شفیع در نامه مشروح خود به شمه‌ئی از «چرندیات اراجیفه» مطبوعات فرنگ اشاره می‌کند و از جمله از قول آنها می‌نویسد: «... در ایران گوش آدم را بریده و به خود آن شخص می‌خورانند. پای آدم را مثل اسب نعل کرده می‌خ می‌زنند که راه برود. سر آدم را فلک می‌گذارند، چوب می‌زنند، چشم می‌کنند، دست می‌برند، پا می‌برند، آدم را مثل حیوانات شقه کرده آویزمی‌کنند، از آدم زنده برج درست می‌کنند، دم توپ می‌گذارند، میان دیوار می‌گذارند، آدم را به گاو میش بسته می‌کشند که همه عروق او از پا تا سرش بیرون می‌آید و آدم را به انواع عقوبتها می‌کشند و به این عقوبتها وجد می‌کنند. چنان که این اوقات نسق تازه پیدا کرده‌اند که حاجی سلیمان خان نام بابی را گرفته بدن او را از پشت و از پیش بریدند... در همه زخمهای او شمع گذاشته روشن کردند... در کوزه‌ها و محله‌ها گردانیدند در دروازه بزرگ دارالعماره چند روز بعد به همان منوال به قتل رسانیده‌اند.» سپس به مطالبی که مطبوعات فرنگ از قتل امیر کبیر نوشته‌اند، اشاره می‌کند و می‌نویسد: «... دیگر چه عرض کنم، چیزها نوشتند که مخلص در ایران نه دیده و نه شنیده بود و در هر جا این فقرات چند روز محل گفتگو و مخلص تو بیخ شدم... باری این عرایض همگی... از حد بنده زیاد که به عرض رسانم، لکن در بندگی خدا و در نمک پروردگی اعلیحضرت شاهنشاه روح العالمین فداه حق و فرض خود داشته که عرض نماید. بعد صلاح مملکت خویش خسروان دانند، باقی مطاع.»^۱

نسقی‌باشی: به طوری که از کتاب حاجی بابای اصفهانی برمی‌آید، نسقی‌باشی (که در حقیقت جانشین امیر حرّس سابق بود) و اعوان و انصار او از صندوق دولت حقوق نمی‌گرفتند. شیرعلی و کیل نسقی‌باشی به حاجی بابا که می‌خواست اندک اندک در صف

نسقیان وارد شود، اطلاعات سودمندی آموخت و از جمله گفت: «داداش، شاه مواجبی نمی‌دهد، اگر هم چیزی می‌دهد دوی درد نمی‌شود، مزد ما بسته به خدمت ماست و باید از پهلوی قولوق ورشوت و نسق بها، و چیزهای دیگر ازین قماش به دست بیاید... مواجب نسقی باشی در سال هزار تومان است، آن هم به اسم نه به رسم، برسد یا نرسد خدا می‌داند. اما دست کم پنج یا شش مقابل این مبلغ خرج دارد. اگر از این و از آن درنیاید، از کجا باید خرج کند. خانی، اربابی معسوب، که محکوم و مستحق کتک و چوب و فلک و جریمه می‌شود، معلوم است که هر قدر پول بدهند آش می‌خورند. یعنی هر قدر بیشتر به نسقی باشی برسانند، کمتر چوب و کتک می‌خورند و اگر پول هنگفتی داد، ما چوب را به جای آن که به پاهایش بزنیم، به فلک می‌زنیم. همین روزهای آخر یک نفر مستوفی به این بلا مبتلا شد، برای رعایت احترامش نمدی به زیرش انداختم، دو نفر نسقی که سر فلک را گرفته بودند و من با نسقی دیگری چوب می‌زدیم، عمامه کشمیری را از سرش و شال را از کمرش و جبهه‌اش را از بر برداشتیم که حق و سهم ما بود، به صدای آهسته به طوری که نه شاه نه کس دیگر بشنود، گفت: «چوب نزنید، ده تومان می‌دهم». ولی چون پایش به هوا رفته بود، مشغول کار شدیم و بنا کردیم به زدن. چون اطمینان نداشتیم که به وعده خود وفا کند. فریادش بلند شد، سپس به استادی و مهارت چنان که نه شاه و نه کسی فهمید به مقدار نقد موعود افزودیم تا آن که معامله سر گرفت، آنگاه چوب را بر فلک نواختیم. صورت مقاوله بی‌مزه نیست و بدین قرار به عمل آمد: «ای‌وای، ای‌امان، مردم، غلط کردم، شما را به خدا، به پیغمبر، دوازده تومان، به جان پدر و مادرتان، پانزده تومان، به ریش قله عالم بیست تومان، به دوازده امام و چهارده معصوم، سی تومان، چهل تومان، پنجاه، شصت، صد، هزار تومان، به حضرت عباس هر چه بخواهید، همین که قسم به حضرت عباس و دو دست بریده اورسید، کار تمام شد. اما نامرد پدر سوخته به همان سرعتی که در شدت بر مبلغ افزود، در فراغت و فرج از آن کاست و نمی‌خواست چیزی بیشتر از آنچه در اول به زبان آورده بود بردارد، و آن هم از ترس این بود که اگر بار دیگر دمش گیر بیاد به سلامت ببرد. سپس حاجی بابا می‌گوید پس از شنیدن ماجرا «مدام خواب چوب زدن می‌دیدم و بجز پول گرفتن هوایی دردلم نبود... در عالمی سیر می‌کردم که به جز بریدن گوش و بینی و شقه کردن و داغ نهادن و چشم‌کندن و به دم توپ گذاشتن و از بام به زیر افکندن چیزی دیگری نمی‌دیدم و نمی‌شنیدم. می‌توانم ادعا نمایم که اگر پدرم را می‌دادند که پوستش را بکن و از کاه پر کن، مضایقه نداشتیم. «گر به منصب برسی مست نگردی، مردی...» و من مست شده بودم.»^۱

۱. جیمز موریه. حاجی بابای اصفهانی، به تصحیح سید محمدعلی جمالزاده، ص ۱۶۱.

دادگستری در دوران
امیر کبیر

دردوره امیر، امر قضا در دست دودستگاه متمایز یعنی محضر شرع و دیوانخانه بود. محاضر شرع به استناد مقررات فقه اسلامی، به دعاوی شرعی رسیدگی می کردند و اداره آنها در دست فقیهان و مجتهدان وقت بوده است، در حالی که دیوانخانه به امور عرفی می پرداخت و کارگزاران دولتی آن را اداره می کردند. در چنین نظام قضایی کاستیهایی عمده وجود داشت، از جمله حدفاصل بین شرعیات و عرفیات مشخص نبود و گاهی بین محضر شرع و دیوانخانه در صلاحیت رسیدگی گفتگوهای درمی گرفت، گردانندگان محضر شرع نیز عموماً مردان متقی و پاکدامن نبودند، و گاه از زیر دست آنان احکام ناسخ و منسوخ صادر می شد. احکام صادره قطعی و دریک مرحله رسیدگی می شد، نبودن يك مرحله پژوهشی یا استینافی، و فقدان قوانین ثابت مدون و رویه مشخص قضایی به آشفتگی اوضاع قضایی کشور کمک می کرد.

امیرمصمم بود که به تدریج سازمان قضایی ایران را سروسامانی دهد. چه او خواهان عدالت و قانون بود و برای اجرای نقشه خود قدمهای زیر را برداشت:

اصلاح محضر شرع، بنای دیوانخانه عدالت، رسیدگی به دادخواهی مردم، علیه دولت، رسیدگی به دعاوی اقلیتهای مذهبی، برانداختن رسم شکنجه متهمین و جزاینها. امیر برای سروسورت دادن به محضر شرع، روحانیان فاسد را از کار برکنار کرد و مفاسد آنان را برملا نمود. نخست شیخ عبدالرحیم بروجردی را برکشید و تقویت کرد. ولی چون او راه خطا رفت، مورد بی مهری امیر قرار گرفت و به جای او شیخ عبدالحسین که فقیهی پاکدامن و با فراست بود براریکه قضا نشست. همین مرد بعدها وصی امیر گردید. دردوران کوتاه صدارت امیر، ملای فاسدی از طرفین دعوی رشوه گرفت. امیر او را کیفر داد و در روزنامه وقایع اتفاقیه جریان را منتشر نمود:

«شخص ملایی شهادت ناحق در حق مدعی داده و رشوت گرفته بود، و بعد از آن در حق مدعی علیه هم در بطلان همان ادعا شهادت داده بود. امنای دیوانخانه مبارک این گزارش را معلوم کرده آخوند مزبور را تنبیه نمودند و بعد عمامه از سرش برداشته و کلاه بر سرش گذاشتند که شخص غیر امین ددسلک امنای دین منسلک نباشد.»^۱

امیر می کوشید که قوانین و مقررات، بدون استثناء و تبعیض اجرا شود. در عهد او مقرر گردید اگر اولیای کودکی در کو بیدن آبله تغلل و رزند و بچه بمیرد، باید ۵ تومان جریمه

بپردازند. و در سفر اصفهان امیر باچنین کسی مواجه شد. چون پدر طفل پول نداشت، امیر از کیسه خود ۵ تومان داد «تا قانون اجرا شده باشد». در دیوانخانه عدالت به امور زیر رسیدگی می شد:

«دعاوی عرفی بین افراد، دعاوی بین افراد و دولت مانند اختلاف مالیاتی و غیره.»
 در روزنامه می خوانیم:

«از رعایای نظیر جمعی به دارالخلافه به تظلم آمده، از حاکم و مباشر خود شکایت کردند که نسبت به ما تعدی و زیادتی کرده اند و بعضی اموال و اسباب بی حساب گرفته اند. در دیوانخانه عدالت تحقیق و غوررسی نمودند، آنچه از روی حقیقت معلوم شد به آنها زیادتی شده بود، در دارالخلافه به حکم اولیای دولت علیه از آنها استرداد و به صاحبان مال رد نمودند.»

امثال این قضیه متعدد آمده است.

دعاوی اتباع بیگانه نیز در این مرجع رسیدگی می شد، چنان که دعوی مالی میسان ژنرال سمینوی فرانسوی و مستر برجیس انگلیسی نیز در دیوانخانه رسیدگی شد. علاوه بر این، دعاوی مطروحه بین اتباع ایران و تبعه خارجی نیز فقط در دیوانخانه قابل طرح بود. هر گاه بین شخصی جدیدالاسلام از ارامنه و یهود و کبر در باب اموال متوفی و ارث گفته‌گو و اختلافی درمی گرفت، به دستور امیر طرفین دعوی به تهران می آمدند و در دیوانخانه بزرگ پادشاهی به موضوع رسیدگی و حل و فصل می شد.

تا قبل از استقرار مشروطیت، انواع کیفر در ایران معمول بود. نخستین قدم بسرای مبارزه با کیفرهای وحشیانه در عهد محمدشاه به اصرار دولتین روس و انگلیس برداشته شد. حاجی میرزا آقاسی برای این که بی جهت مردم را با چوب و فلک و سیخ و درفش شکنجه ندهند، فرمانی صادر کرد و دستور داد که به صرف ادعای «مدعی» مدعی علیه را مورد ضرب و زجر قرار ندهند، بلکه پس از رسیدگی از قرار فتوای شرع و عرف عمل نمایند.

پس از روی کار آمدن امیر، نمایندگان روس و انگلیس بار دیگر از دولت ایران خواستند که به مأمورین در نقاط مختلف کشور دستور دهد که از اعدام و شکنجه مردم خودداری کنند. امیر با این که اصولاً با این قبیل کیفرهای وحشیانه مخالف بود، صرفاً برای حفظ امنیت و آرامش کشور تا قلع و قمع یاغیان و عناصر قطاع الطریق از صدور دستور صریح به حکمران خودداری نموده و به نام شاه به نمایندگان انگلیس و روس نوشت: «... راضی نیستم که از حکام چنین عملی صادر شود... ولی از قراری که آن جنابان استحضار دارند، از بدو سلطنت

ما تا به حال الواط و اشرار در فارس و عراق و یزد و خراسان و دیگر ولایات چقدرها باعث اغتشاش و خرابی مملکت و رعیت شده‌اند و مشغول نهب و غارت اموال تجار گشته‌اند...» پس از سپری شدن يك سال و نیم از حکومت امیر و استقرار امنیت نسبی در سراسر مملکت، منشوری در ربیع الثانی ۱۲۶۶ به نام هر يك از حکام صادر گشت و به موجب آن «شکنجه کردن متهمین و همچنین جزای بی‌تناسب گناهکاران بسختی ممنوع شد، و امر گردید هیچ کس را «به هیچ بهانه‌ئی» به شکنجه نگذارند و مقرر آن که پس از آن که تقصیر متهمین ثابت و محقق گردید، به کیفری که درخور ماهیت جرم باشد به قانون شرع و عرف محکوم شوند. حتی به صدور يك فرمان قناعت نوزید. همان معنی را در نامه‌ها و فرمانهای بعدی تکرار و تأیید نمود...»

اعمال خیرخواهانه امیر مورد تأیید دشمنان ایران نیز قرار گرفت. شیل ضمن نامه‌ئی که به امیر کبیر نوشته، می‌گوید: «دوستان خوب من دانند که منظور باطنی آن جناب است که قواعد نیک، مردم ایران را ترقی دهد و قواعد ظلم و تعدی و اجحاف را از میان آنها و حکام بر طرف سازند.»^۱

اصلاحات قضایی و اجتماعی امیر کبیر چون قایم به فرد بوده و ریشه حزبی و تشکیلاتی و مبنای ملی و اجتماعی نداشت با قتل او کمابیش متزلزل گردید، و ناصرالدین شاه با انتخاب میرزا آقاخان نوری به صدارت نشان داد که شخصاً کمترین علاقه‌ئی به بهبود اوضاع و سروسامان دادن به حال آشفته کشور ندارد.

امیر دیوان: منصب دیوان بیگی عهد صفویه با همان اختیارات، در عهد قاجاریه به امیر دیوان واگذار گردید. او نیز به «احداث اربعه» رسیدگی می‌کرد و دستیار و معاون او صدر دیوان بود.

پس از استقرار کاپیتولاسیون و سوء استفاده سایر کشورها از این حق غیرقانونی، دولت ایران هر روز با مشکل تازه‌ئی برای تأمین حقوق رعایای ایران مواجه می‌شد. سرانجام دروزارت امور خارجه دو مرجع برای حل مشکلات به وجود آمد، یکی محاکمات وزارت امور خارجه بود که به کارهای قضایی و دعاوی مربوط به اتباع خارجی رسیدگی می‌کرد و وظیفه نظارت بر دادرسیهای مربوط به محاکمات کاپیتولاسیونی را بر عهده داشت و دیگری کارگزاری مهم امور خارجه بود که در ولایات ایران رابط میان مقامات محلی و کنسولهای خارجی در کلیه قضایای اتفاقیه و دعاوی حقوقی مربوط به اتباع خارجی بود. «هرجا که دولتین روس و انگلیس کنسولگری و نمایندگی تأسیس می‌کردند، دولت

ایران ناگزیر بود شخصی را به نام کارگزار به آن محل گسیل دارد تا به امور نمایندگیهای سیاسی و تجاری دول متحابه رسیدگی نماید.»

ناصرالدین شاه که عالماً و عامداً مدت نیم قرن، سدره ترقی و پیشرفت ایران بود، گاه و بی گاه برای عوام فریبی به تأسیس دیوان مظالم یا ایجاد وزارت عدلیه یا مشورتخانه و یا صندوق عدالت دست می زد.

مشیرالدوله برای این که از مظالم نامحدود حکام ولایات جلوگیری کند، با تأسیس وزارت عدلیه بخشنامه‌ئی به کلیه حکام ممالک محروسه صادر کرد و مقرر داشت که «در سیاست و قصاص مقصر از هر طبقه که باشد خواه مباشرقتل یا متعرض مال و ناموس... نفس ایالت قبل از ثبوت و وضوح قطعیه ابداً مجاز در سیاست و قصاص نباشد. بلکه فقط فرمانداران و استانداران می توانند متهم را محبوس کنند و مراتب را به مشیرالدوله اعلام دارند تا وی جریان را به عرض شاه برساند و پس از غوررسی کافی حکم مجازات صادر شود. ولی این دستور العمل چندان دوامی نیافت و پس از مسافرت شاه به اروپا و سست شدن بنیان حکومت مشیرالدوله رو به فراموشی رفت. بعداً خیراندیشان سعی کردند که ناصرالدین شاه را وادار کنند که به تقلید از کشورهای مترقی به ایجاد محاکم اقدام کند که همان محاکم بدایت و استیناف و تمیز باشد.»^۱ ولی ناصرالدین شاه که با هر نوع اقدام اصلاحی اساسی مخالف بود، به تأسیس مجالس پنج گانه رضاداد که عبارت بود از مجلس مخصوص وزارت و مجلس صدر دیوانخانه و مجلس تحقیق و مجلس امین الدوله و مجلس معتمد الدوله؛ و برای ولایات هم مأمورین مخصوصی اختیار کردند که نمایندگی عدلیه را به نام امین عدلیه داشتند و در آن دوره وزارت عدلیه دارای پنجاه و دو نفر عضو وسی غلام خدمت و بیست فراش بود که يك سرتیپ و دونایب فراشخانه بر آنان ریاست داشتند. این تشکیلات تقریباً تا اواخر سلطنت مظفرالدین شاه برقرار بود.

محضر شرع: در این محاضر غیر از رسیدگی به اختلافات، چنان که قبلاً اشاره کردیم، معاملات و عقود نیز ثبت و ضبط می گشت و اسناد معامله و نکاح و طلاق را تنظیم می کردند، ولی به همان شیوه عصر صفوی و از دخالت در احداث اربعه یعنی قتل، هتک ناموس، سرقت و جرح ممنوع المداخله بودند. در محضر شرع معمولاً افراد باسواد و ذیصلاحیتی کار تحریر اسناد و احکام را به عهده داشتند. «به طور کلی در دستگاه دادگستری آن دوران به علت مدون نبودن قوانین مدنی و جزایی و اختلاف نظر مجتهدین در قوانین شرعی و مداخله از باب قدرت در دعاوی، عمل قضاوت و دادرسی با مشکلات و دشواریهای گوناگون روبرو

۱. محیط طباطبایی. دادگستری در ایران، ص ۵۱ به بعد.

می‌شد و همین نارسائی قوانین و ظلم زمامداران یکی از عوامل و اساس تقویت نهضت مشروطیت گردید. و چنان‌که می‌دانیم، در آغاز کار، مطلوب آزادیخواهان و اصلاح طلبان چیزی جز تأسیس عدالتخانه نبود.^۱

در فرمان مورخه ۱۲۷۳ الحجة الحرام ۱۲۷۳ میرزا زمان امیر که ظاهراً به امور قضایی رسیدگی می‌کرده است، مورد تشویق و تأیید ناصرالدین شاه قرار می‌گیرد، و در فرمان پس از مقدمه‌ئی طولانی چنین آمده است:

«... حسب الامر همایون در یک روز جمیع احکام صادره سالیانه دیوانخانه مبارکه را با صورت عرایض عارضین و مشروح فتاوی علمای دین که به مرافعات مزبور تعلق داشت، به لفظی موجز و عبارتی مختصر به سبیل توضیح و تبیین به طور روزنامه مرقوم و از نظر مهر اثر گذرانید و همه احکام مزبور مطابق عدالت و حقیقت به نظر حق شناس رسید. لازم دید که به نشان عاطفتی مخصوص، پیکر افتخارش را مطرز فرماییم... یک قطعه نشان شیروخورشید از مرتبه اول سرتیپی بایک رشته حمایل سرخ... به انضمام یک توپ جبهه ترمه کشمیری به رسم خلعت نشان عاطفت در حق مشارالیه مرحمت فرمودیم... که زیب پیکر افتخار و اعتبار خود ساخته با خاطری خوشنود... به خدمات مرجوعه بپردازد...»

ناصرالدین شاه در حاشیه فرمان می‌نویسد: «میرزا زمان، امیر دیوانخانه از خدمات خویش همیشه ما را خورسند کرده و امورات اتفاقیه عارضین را موافق حکم خداوند عالم و ما انجام داد، این الثفات در حق او سزاوار بود. ۱۲۷۳ صحیح است.»^۲

میرزا بهاء: میرزا بهاء در یکی از الواح خطاب به شیخ نجفی اصفهانی وضع قضایی آن دوران و کیفیت دستگیری و حبس خود را در انبار تهران چنین توصیف می‌کند:

پس از سوء قصد بایمان به ناصرالدین شاه « ما را اخذ نمودند و از نیازان که در آن ایام مقرر سلطنت بود، سر و پای برهنه و پیاده بازنجیر به سمت تهران بردند... به سرعت تمام با جمعی از میر غضبان و فرایشان ما را بردند... اما سخن ۳ که محل مظلوم و مظلومان بود، فی الحقیقه دخمه تنگ و تاریک از آن افضل بوده. چون وارد حبس شدیم، بعد از ورود ما را داخل دالانی ظلمانی نمودند. از آنجا از سه پله سرایش گذشتیم و به مقبری که معین نموده بودند رسیدیم. اما محل تاریک و معاشر صد و پنجاه نفس از سارقین اموال و قاتلین نفوس و قاطعین

۱. محیط طباطبائی. دادگستری در ایران، ص ۶۲ به بعد.

۲. مجله پرسشهای تاریخی، سال هشتم، شماره ۱، «اسناد خاندان امیر دیوان نوری»، مقاله سرهنگ جهانگیر قائم مقامی، ص ۲۹۱.

۳. سجن، زندان

طرق بود. با این جمعیت، محل منفذ نداشت، جز طریقی که وارد شدیم. اقسام از وصفش عاجز و زوایح^۱ متعنه‌اش خارج از بیان، و آن جمع، اکثری بی لباس و فراش، الله‌یعلم ماورد علینا فی ذلک المقام...»^۲ خدا می‌داند که در آنجا بر ما چه گذشت!

توقیف سید جمال‌الدین اسدآبادی: امین‌الدوله در خطرات سیاسی خود از فقدان امنیت اجتماعی و قضایی در آن دوران سخن می‌گوید و از جمله می‌نویسد: «پس از آن که فرمان توقیف و اخراج سید صادر شد، مختارخان حاکم قصبه عبدالعظیم، سید را در صحن حضرت عبدالعظیم دستگیر و فریاد کرد: این مرد سید نیست و اسلام او مشکوک و غیرمختون است... در بازار، بندازار او را بریدند و مکشوف‌العوره با سروپای برهنه به یا بو بستند و به سواران مأمور سپردند و در سرمای سخت زمستان او را تحت‌الحفظ به جانب خانقین و سرحد عثمانی حرکت دادند. از اعوان و اصحاب سید هیچ کس به او یاری نکرد، مگر میرزا رضای کرمانی که سراسیمه به چپ و راست می‌دوید، قفا می‌خورد و ملامت می‌دید، فریاد می‌کشید که مردم، این سید است و از اولاد پیغمبر شماست، از بزرگان علماست. غیرت کنید و نگذارید مظلوم کشته شود. فغان و اشک و تلاش و کوشش رضا فایده نداد، سید رفت و او به جا ماند...»^۳

انواع کیفر: تا قبل از اعلام مشروطیت در ایران، کلیه متنفذین و ارباب قدرت بدون مراجعه به محاکم شرعی یا عرفی مقصرین را کیفر می‌دادند. اعتمادالسلطنه «صنیع‌الدوله» نمونه‌ئی چند از مظالم آن ایام را ذکر می‌کند. وی که خود را مردی دانشمند و جهان‌دیده می‌شمارد. باغبان باشی اقدسیه را برای گناه مختصری فرامی‌خواند، «پسانه شلاق به او می‌زند و اخراجش می‌کند.»^۴

اعتمادالسلطنه ضمن خاطرات ۱۵ رجب ۱۲۹۸ قمری می‌نویسد، ناصرالدین شاه ضمن رفتن به سلطنت آباد با سروصدای مردم مواجه شد. «جمعی زن و بچه خاک بر سر کرده. آه و ناله می‌نمودند، معلوم شد امیر آخور به امیر آباد ملکنی خود رفته بودند. رعیتی از رعایای «اراج» خلافی کرده که منافی رأی امیر آخور بود. او را به دست خود بقصدی زده بود که قریب مردن بود، شاه بر آشفته فحش زیاد داد... روز بعد، از مهدی‌قلی‌خان میر آخور ۲۱۵ تومان دیه شخص مضر و دیروز را گرفتند، اعلیحضرت همایون از علو همت که دارند، پنجاه تومان به مضر و ده ۱۶۰ تومان خودنوش جان فرمودند.»^۵

۱. بوها

۲. فاضل‌مازندرانی. امر و خلق، ص ۵۴۵.

۳. خاطرات امین‌الدوله، ص ۱۵۰.

۴. روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۱۴.

۵. همان، ص ۸۴.

مظاهر ظلم در ایران عهد ناصری

سر راهم فلک می گردند: اعتماد السلطنه در خاطرات ۱۶ ربیع الثانی ۱۳۰۱ می نویسد: «... مقتول سبزی فروش بود. قفس بلبلی داشته است» کنت «از هر کس که بلبل دارد، قفسی یک قران مالیات می گیرد، رفته بودند یک قسران این ماه را مطالبه کرده بودند، نداشته بود بدهد. با پلیس نزاع می کند، به محبس می برند، سر او را فلک کرده می زنند، فی الفور می میرد...»^۱

همو ضمن وقایع ۲۵ رجب ۱۳۰۱ می نویسد: «... اوقاتم تلخ شد، ریش باغبان را بریدم، شلاق زیاد به بنا زد، سرایه دار را هم کتک زد، عصر به شهر آمدم...»^۲ وی ضمن وقایع ۲۴ جمادی الثانی ۱۳۰۳ می نویسد: «چهارده نفر دیشب مست کرده بودند. در کوچها حکم شد هر یک را پانصد چوب بزنند...»^۳

اعتماد السلطنه ضمن وقایع ۵ ربیع الثانی ۱۳۰۵ می نویسد: «شنیدم از مجدالدوله که عزیز السلطان به شاه عرض کرده است چرا نوکرهای شما، به پسرهای «گه» شما تعظیم می کنند و از برای من کسی تواضع نمی کند، شاه فرمود هر کس به تو تکریم نمی کند با شمشیرت شکمش را پاره کن...»^۴

بالاخره اعتماد السلطنه ضمن وقایع سوم ذیقعد ۱۳۰۱ می گوید: «عزیز السلطان باز با گلوله تفنگ، آدمی کشته است و این پنجم مقتول است که شکار شست مبارک این جوان معقول می شود...»

کنت دو گوینو در نامه مورخه بیستم ژانویه ۱۸۵۶ می نویسد: شخصی به نام رجب، سیدی را به قتل می رساند، ولی قبل از اجرای حکم حاضر می شود هزار تومان به شاه بدهد تا از مرگ خلاص شود. شاه پس از گرفتن وجه به تصور این که قاتل اهل اصفهان است و در تهران کسی را ندارد که ایجاد مزاحمت کند. دستور قتل او را می دهد و در میدان اعدام همین که چشم رجب به شاه می افتد، رکیک ترین ناسزاهارا به قبله عالم نثار می کند. ناصرالدین شاه در حالی که سخت ناراحت بود، دستور می دهد که سر او را به آرامی اره کنند. رجب نیز در این حال پیاپی به شاه و اقوامش دشنام می داد تا از زبان افتاد و جان سپرد.^۵

نامه سید جمال الدین اسدآبادی از زندان : سید جمال الدین اسدآبادی از زندان به یکی

۱. روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، ص ۲۷۹.
۲. همان، ص ۲۸۹.
۳. همان، ص ۴۲۴.
۴. همان، ص ۵۳۰.
۵. کنت دو گوینو. نامه های ایرانی، ص ۵۸.

از دوستان خود چنین می نویسد:

«من در موقعی این نامه را به دوست عزیز خود می نویسم که در محبس محبوس و از ملاقات دوستان خود محروم ، نه انتظار نجات دارم و نه امید حیات. نه از گرفتاری متأسلم و نه از کشته شدن متوحش، خوشم به این حبس و خوشم به این کشته شدن ، جسم برای آزادی نوع ، کشته می شوم برای زندگی قوم، ولی افسوس می خورم از این که کشت خود را ندرودیم، به آرزویی که داشتم کاملاً نایل نگردیدم، شمشیر شقاوت نگذاشت آزادی ملل شرق را بینم ، دست جهالت فرصت نداد صدای آزادی از حلقوم امم شرق بشنوم...»

امیدواریها به ایرانم بود، اجر زحماتم را به فراش غضب حواله کردند، با هزاران وعده و وعید به ترکیا^۱ احضارم کردند. این نوع مغلول و مقهورم نمودند، غافل از آن که انعدام صاحب ملت اسباب انعدام ملیت نمی شود. صفحه روزگار حرف حق را ضبط می کند. باری من از دوست گرامی خود خواهشمندم این آخرین نامه را به نظر دوستان عزیز و هم مسلک های ایرانی من برسانند و زبانی به آنها بگویند شما که میوه رسیده ایران هستید ، برای بیداری ایرانی دامن همت به کمر زده اید، از حبس و قتل نترسید، از جهات ایرانی خسته نشوید، از حرکات مذبوحانه ... متوحش نگردید، بانهایت سرعت بکوشید، طبیعت به شما یار است ، سیل تجدد به سرعت به طرف شرق جاری است ، بنیاد حکومت مطلقه منعدم شدنی است، شماها تا می توانید در خرابی اساس حکومت مطلقه بکوشید، نه به قلع و قمع اشخاص . شما تا قوه دارید در نسخ عاداتی که میانه سعادت و ایرانی سد سدید گردیده کوشش نمایید و نه در نیستی صاحبان عادات ... گسول عوام فریبان را نخورید...»^۲

اعتراض خدا داد گبر به ناصرالدین شاه: در چهارم رجب ۱۳۰۱ قمری ناصرالدین شاه ضمن عبور از بساغ سلطنت آباد به خداداد گبر می گوید: « چرا زنت را شب بیرون فرستادی که کشته شود؟ جواب داد من تصور می کردم در ممالک شما شب و روز نیست ، ما خوابیده ایم و شما بیدارید، به این اطمینان فرستادم. این حرف را ظاهراً کسی از اهالی ایران قدرت نداشت بگوید و به زبان خداداد گبر جاری شد...»^۳

حاج سیاح در خاطرات پر مغز خود در مواضع و موارد مختلف به نابسامانیهای کشور اشاره می کند، از جمله می نویسد:

۱. ترکیه (عثمانی)

۲. تاریخ بیداری ایرانیان ، مقدمه ، ص ۸۷ به بعد.

۳. خاطرات اعتماد السلطنه ، ص ۲۹۶.

دادگستری در عهد
ناصرالدین شاه

«در مملکت، عدلیه و محل معینی برای رجوع مظلومین و متظلمین نبود و کسی هم در این صدد نبود که رفع ظالمی نماید، بلکه تنها اسم قانون شریعت بود که ابدأ اجرا نمی‌شد. به طوری که در تمام مملکت يك نفر جانی و مقصر به طبق قانون شرع مجازات نمی‌شد و از طرفی به اسم مجازات هزاران نحو شکنجه به میل ظالم بر مظلوم جاری می‌شد و احقاق حق ابدأ نبود. فقط عده‌ای از ملاها می‌بایست رسیدگی به تظلمات کرده احکام صادر فرمایند و حکام و فریشان و داروغگان و امراء و ملاکان و پاکار و کدخدا اجرا نمایند. مجریان شريك دخل حاکمان شدند و حاکمان آلت اجرای مقاصد مجرمان گردیدند. اداره قضا و حکم، مرکز دخل بعضی علما و اتباع و بستگان ایشان و دستجات شهود و وکلا گردید... ناسخ و منسوخ رواج گرفت و يك قضیه سالها مایه دخل حکام به کمک بعضی علماء گردید... هر يك از ملاها و سادات قوی دست، جمعی را به دور خود گرد آوردند و با دستجات قلعچماق به اسم طلبه و سادات در مملکت به اجرای مقاصد پرداختند...»^۱

با کمال تأسف باید گفت، این اعتراضات بجا و بمورد، حاصل فکر و اندیشه اقلیت روشنفکر بود و ریشه ملی و اجتماعی نداشت. مردم به حقوق فردی و اجتماعی خود واقف نبودند و در راه تحصیل آزادی مانند دیگر ملل زنده جهان تلاش نمی‌کردند، لاجرم به مال و جان و ناموس آنان تجاوز می‌شد. اعتماد السلطنه نوکر خصوصی و ندیم ناصرالدین شاه در رمضان ۱۳۱۳ می‌نویسد: «مشهور است که حضرت والا امیر کبیر نایب السلطنه زن يك شخص را عنفاً برده‌اند و نگاه داشته‌اند، به علاوه شوهر آن زن را تنبیه نموده و از شهر بیرون کرده‌اند...»^۲

در کتاب حاجی بابای اصفهانی حقایق زمان عریان بیان شده و به دادخواهان چنین اندرز داده شده است «... مگر نمی‌دانی که هر که را زر در تر ازوست زور در بازوست و هر که را زر در دست است حق در دست است و اگر تمام سور^۳ و آیات قرآن و احادیث و اخبار و اقوال نبوی به دادخواهی بر خیزند، ولی زر دست نباشد و جیب و کیسه خالی باشد بامدعی مالدار نمی‌توانی طرف شوی، کار او سکه است و کارتو نقش بر آب...»^۴

در دوره قاجاریه چنان که دیدیم حمله استعماری اروپاییان به ایران بیش از پیش شدت گرفته بود. مصالح سیاسی و منافع اقتصادی آنان ایجاب می‌کرد که نسبت به مسایل ایران بی‌قید و بی‌طرف نباشند و عناصر خائن و وطن فروش را تقویت کنند و به حیات مردانی چون قائم مقام و امیر کبیر که خواهان استقلال و آزادی ایران بودند پایان بخشند. سیاستمداران، بازرگانان و سیاحانی که در این دوره

۱. خاطرات حاج سیاح، ص ۴۷۲.

۲. خاطرات اعتماد السلطنه، ص ۵۶.

۳. سوره‌ها

۴. حاج بابای اصفهانی، ص ۲۴۹.

به ایران آمده‌اند تا حدی وضع آشفته ایران را از جهات مختلف در مطبوعات غرب مجسم کرده‌اند. ایرانیان روشن بین نیز آرام نبودند.

مجدالملك در رسالهٔ مجدیه به وضع دادگستری در عهد ناصرالدین شاه اشاره می‌کند و می‌نویسد: «دشمنی با عدل و نصف تادم مرگ در جملت معمرین ایران مخمرست. وزیر عدلیهٔ ایران درین منصب که بی‌دوامتر از روشنایی برق است غرب و شرق را از انصاف و عدل مملو نمود، نسبی دایم با ملهوفین^۱ و متظلمین ایرانی معامله او چیست؟» سپس به غرض ورزی قضات و دادرسان وقت اشاره می‌کند: «... از متحاکمین، هر که اتصالش به جای معتبر است ذی‌حق است، والای‌بی‌حق خواهد بود و از مجلس رانده که چرادر دیوان عدالت جسورانه سخن رانده؟ یکی را که در صورت اهل شرع است نه برسیرت ایشان، باخود همدست کرده به دستگیری فتاوی او مراعات پس مانده را پیش کشیده تشر می‌زند، پیشکش می‌خواهد، نستجیر بالله من الحرص ... دیوانخانه بعینه دکان خبازی شده ... اعیان عراق و استرآباد و سایر بلاد که فی الحقیقه از ظلمهای نرم و مخفی ریاست کلیه به دیوانخانه عدلیه پناهنده‌اند، یک سال متجاوزست بی آب و نان در خرابه‌های شهر به سر می‌برند و شاهنشاه جم‌جاه به احتیاط آن که این همد عارض درین فحط سال مایوس و نامراد به اوطان خود عود کنند، عاقبت خوب نخواهد داشت و بیم‌مفسدهٔ عظیم خواهد بود. در دفع ظلم و تغییر حاکم ورد شدن جریمه و احقاق حق رعیت دستخطهای مؤکده صادر فرمودند. در سنگ‌خاره قطره باران اثر نکرد. ازین مرد جز اغماض از حق و اعراض از ذی‌حق امری متمشی نشد و مگر نه رعیت امانت خداست که به پادشاه سپرده، و این ستمها که به رعیت می‌شود مگر نه خیانت است به خداوند عزوجل؟ بالفعل یا متظلمین که به دیوان عدلیه عارضند به جایی رسیده... که به حکومت نورمحمدخان بچه‌ترکمان، واحکام او که نمونه ایست از دیوان بلخ راضی شده‌اند...»^۲

حاج سیاح در خاطرات خود می‌نویسد:

فسانه‌ها همه خواب آورد ، فسانهٔ ما ز دیده خواب رباید ، فسانهٔ عجیبست همان طور که «درویل» متذکر شده است، در دورهٔ قاجاریه حتی سازمان نواقص و شکسته بسته‌ئی که در دورهٔ صفویه ایجاد شده بود وجود نداشت. دعاوی شرعی و عرفی کاملاً تفکیک و حدود قدرت و اختیارات روحانیان و عمال قضایی مشخص نبود. این وضع آشفته در شهرستانهای دورافتاده و دردهات بیشتر به چشم می‌خورد. قوهٔ قضائیه و اختیار حل و فصل دعاوی در دست حکمرانان، متنفذین محلی و فئودالها بود.

۱. ستم‌دیدگان

۲. رسالهٔ مجدیه ، به تصحیح سعید نفیسی ، ص ۲۷ به بعد

به طوری که از سفرنامهٔ دضاقلی میرزا برمی آید، در زمان سلطنت محمدشاه قاجار «... يك رأس ماديان مفلوكی از يك نفر از طایفهٔ خسروخان چهار لنگك در صحرا سرت شده بود، صاحب ماديان، ماديان را در اين وقت به زير پای يکی از طایفهٔ بهرام خان دیده، مطالبهٔ مال خود را به عینه نمود. آن مرد انكار، و از اين طرف اصرار، منجر به تفرار، از نثار گذشته منتهی به فساد و نزاع شد. از دو طرف به حمايت قبایل و عشایر خود گرد آمده و آواز گير و دار بلند شد. لشکر مستعد با اسلحه آماده است به تير و تفنگ، قيامتی در آن میدان بر پا کردند... يك دفعه ده دوازده هزار لشکر درهم ريخته شمشير قتل در يکديگر گذاشتند و به فاصلهٔ ده دقيقه چهار صد نفر کشته و زخمی گشتند...»^۱

در همان ایامی که ناصرالدین شاه بدون توجه به موازین شرعی و عرفی مردم بینواریا به عنوان مختلف کیفر می داد، صدها نامهٔ اعتراض آمیز بدون امضاء از طرف مردم مظلوم خطاب به زمامداران

تلاش در راه تحصیل قوانین و مقررات

فرستاده می شد، بدین مضمون:

«ای هموطنان و غیرتمندان و برادران، چشم باز کنید و بدروسیاه خود نگاه کنید... باعجز و الحاح و تملق و تضرع، التجاء عاجزانه به درگاه ملوکانه کردیم که پادشاه اسلام تکلیفی وحدی برای مباح بودن جان و نساموس و مال ما معین نماید تا بدانیم درجهٔ عمل مجازات و در کدام مکافات داریم، اگر چه بگوئید هر کس صبح زود از خواب برخاست، باید مقتول شود. ولی این حکم از روی قانون باشد که مردم بدانند و بدون استثناء اجرا شود. ولی عرایض ما را قابل اعتنا نشموده، رعیت را مورد سخط قرار دادند، از خدا و رسول شرم نکردند و بایندهٔ خیر خواه خدا و فرزند حضرت خاتم الانبیاء (مقصود سید جمال الدین اسدآبادی است) آن رفتار را کردند که دیدید و شنیدید... مظلومان از حضرت امیر المؤمنین (ع) برای رفع ظلم چاره جویی کردند، فرمود تا حال به ظالمان گفتند ظلم نکنید، نشیندند، حالی من به شما می گویم قبول ظلم نکنید... ای برادران... تسلیم ظالم نشوید تا شما را گوسفند ندانند. اگر پدران ما قبول ظلم نکرده بودند، ما الان آسوده بودیم. ایشان تکلیف خود را ندانسته یا نکردند، ما باید قرض ایشان را ادا کنیم... ظالم در هیچ حدی نمی ایستد، برای تعدی حدی بگذارد. زندان دولت را ببینید، در آنجا کسانی هستند که چهل سال است که اسیر کنند و زنجیرند و در این مدت کسی اسم آنها را نشنیده است. مگر اینها اولاد وطن و برادرمان نیستند؟... سرباز را رعیت می دهد، موجب را صاحب منصب می برد، رعیت را مهار می کنند، چوب و فلک و کندوزنجیر و تازیانه و شکنجه و بریدن گوش و دماغ و دست و

با و غیر اینها، همه برای بی تقصیران است. اشار و ظلام و مقصرین و خوردگان مال مردم بالکلیه از موأخذ و سؤال و جواب آزادند. چقدر بی گناهان را به تهمت بایی زدند و کشتند؟ پادشاه پاسبان درویش است، این پاسبان بیدک اشاره، شصت نفر سر باز عارض را سرمی برد و شکم می درد و شصت فوج را تیر کمان می بخشد... ما نباید به ظالم ایراد کنیم باید انسان خود را اسیر گرگ خونخوار نکند... مثل میرزا آقاسی خان امیر کبیر را کشتند... کسی نگفت چرا؟ شصت فوج را در مرو تیر کمان دادند... سر بازان اصفهانی را کشتند که چرا عارض هستید. سید جمال الدین آن مرد بزرگوار را به آن خواری راندند که چرا نام عدل را برد... کیست که می تواند اسب خوبی یا عیال خوشگلی یا متاع خوبی داشته و ایمن باشد. کیست که می تواند هر چه بخواهند ندهد؟ کیست که می تواند حق خود را مطالبه کند... ای مردم کی اقدام به خلاصی خود کردید و نشد، کی اتفاق نمودید فایده ندیدید؟ بر خیزید و حلدی برای ظلم بگذارید. غیرت، غیرت!»

امنیت قضایی: اعتماد السلطنه ضمن وقایع ۱۳ ربیع ۱۳۰۱ قمری می نویسد:

«شیخ محمد حسن پسر شریعتمدار استرآبادی از تهران به حضرت عبدالعظیم می رفت، نزدیک آب انبار قاسم خان جمعی سوار ریخته نوکرش را با گلوله کشته بودند، خودش را خواسته بودند هلاک کنند، فرار کرده بود. معلوم شد شیخ مشارالیه عرضۀ شکایتی از وزیر - نظام به شاه عرض کرده بود. وزیر نظام محرک شده بود او را بکشند...»^۲

استبداد و خودسری ناصرالدین شاه و عدم توجه او به شرایط و مقتضیات زمان و اندر زهای مردانی چون امیر کبیر و سید جمال الدین اسدآبادی و حاج سیاح و دیگران موجب ناراحتی و عصبیان عمومی گردید و چنان که ضمن تاریخ سیاسی آن دوران دیدیم، سرانجام میرزا رضا کرمانی به قتل ناصرالدین شاه اقدام کرد و خوشبختانه اطرافیان شاه بی هرنگ به قتل وی دست نزدند. و در نتیجه بازپرسی و تحقیق حقایقی آشکار شد.

دفاعیات تاریخی میرزا رضا کرمانی قاتل ناصرالدین شاه

بازپرسی از میرزا رضا کرمانی: پس از قتل ناصرالدین شاه، میرزا رضا کرمانی را دستگیر و مورد بازجویی و بازپرسی قرار دادند. چون اظهارات و سؤالات بازپرس و پاسخهای میرزا رضا، مبنی اوضاع اجتماعی و آیین دادرسی کیفری و چگونگی تحقیق از مجرمین و طرز عمل زورمندان و ارباب قدرت در عهد استبداد است، برای اطلاع و آگاهی خوانندگان جمله‌ئی چند از سؤال و جوابهایی که صورت گرفته است، ذکر می کنیم:

۱. خاطرات حاج سیاح، ص ۳۳۶ به بعد.

۲. خاطرات اعتماد السلطنه، ص ۲۹۷.

س- شما از اسلامبول چه وقت حرکت کردید؟

ج- روز ۲۶ ماه رجب ۱۳۱۳ حرکت کردم.

س- شما از کجا به خیال قتل شاه شهید افتادید؟

ج- از کجا نمی‌خواهد، از کندها و بندها که به ناحق کشیدم و چو بها که خوردم و شکم خود را پاره کردم، از مصیبت‌ها که در خانه نایب السلطنه و در امیریه و در قزوین و در سایر جاها به سرم آمده، چهار سال و چهار ماه در زنجیر و کند بودم و حال آن که به خیال خودم خیر دولت و ملت را می‌خواستم.

س- کسی که باشما غرض و عداوت شخصی نداشت... معلوم است که از همان وقت هم در شما آثار بعضی فتنه و فسادها دیده بودند.

ج- من عرایض صادقانه خود را محض حب وطن و دولت به عرض رساندم و ارباب غرض محض حسن خدمت و تحصیل مناصب و درجات و مواجب و نشان و حمایل و غیره و و و... به عکس به عرض رسانیدند.

س- این ارباب غرض کیها بودند؟

ج- شخص پست و ناسنجیب و بی‌اصل رذل و غیر لایق که قابل هیچ‌یک از این مراتب نبود، آقا بالاخان و کیل الدوله که مورد محبت حضرت والا، نایب السلطنه بود...
س- پس در صورتی که شما اقرار می‌کنید که تمام این صدمات را و کیل الدوله برای تحصیل شئونات و نایب السلطنه برای حب به او به شما وارد آورده‌اند، شاه شهید چه تقصیر داشت؟

ج- پادشاهی که پنجاه سال سلطنت کرده باشد و هنوز امور را به اشتباه کاری به عرض او برسانند و تحقیق نفرمایند و بعد از چندین سال سلطنت ثمره آن درخت و کیل الدوله، آقای عزیز السلطان و امین خاقان و این اراذل و اوباش بی‌پدر و مادر باشند که بالای جهان عموم مسلمین گشته‌اند، چنین شجر را باید قطع کرد که دیگر این نوع ثمر ندهد (ماهی از سر گنده گردد، نی زدم) اگر ظلمی می‌شد از بالا می‌شد.

سپس میرزا رضا ضمن بازپرسی توضیح می‌دهد که چگونه نایب السلطنه با تهدید و تطمیع و اصرار زیاد او را وادار کرد که اعلامیه‌ئی علیه انبار تنباکو بنویسد و مردم را علیه شاه برانگیزد. میرزا رضا می‌نویسد: «وقتی که نوشته را از من گرفتند، مثل این بود که دتیارا خدا به ایشان داده است، قلمدان را جمع کردند و اسباب داغ و شکنجه به میان آوردند، سه پایه سربازی حاضر کردند که مرا لخت کنند، سه پایه ببندند که رفقای را بگو مجلسان کجاست؟ هر چه گفتم چه مجلسی؟ چه رفیقی؟ من با همه مردم راه دارم، از همه انواهی شنیدم، حالا کدام مسلمان را گیر بدهم مجبورم کردند، من دیدم حالا دیگر وقت

جانبازی است و موقع آن است که جانم را فدای عرض و جان مسلمانان بکنم... در آن بین کاغذی از نایب السلطنه به آنها رسید... والی گفت حکم شاه است که روز مجلس و رفاقت را بگویی، والا این داغ و درفش حاضر است... من چون مقرض را پای بخاری دیدم، به قصد این که خود را به مقرض برسانم، گفتم بفرمایند روی مخده تا تفصیل را به شما عرض کنم. داغ و درفش لازم نیست. دست والی را گرفتم کشیدم به طرف بخاری، خود را به مقرض رسانیدم و شکم خود را پاره کردم، خون سرازیر شد. مابین جریان خون، بنای فحاشی را گذاشتم.

پس از آن مضطرب شدند. بنای معالجه مرا گذاشتند. زخم را بخیه زدند. دنباله همان مجلس است که چهار سال و نیم من بیچاره بی گناه را که به خیال خودم به دولت خدمت کرده ام از این محبس به آن محبس، از تهران به قزوین و از قزوین به انبار در زیر نجیر مبتلا بودم... من نوروز علی خان قلعه محمودی، سبزه علی خان میدان قلعه ای... نایب السلطنه و آقا بالاخان شده بودم.

س- نوروز علی خان قلعه محمودی که بود؟

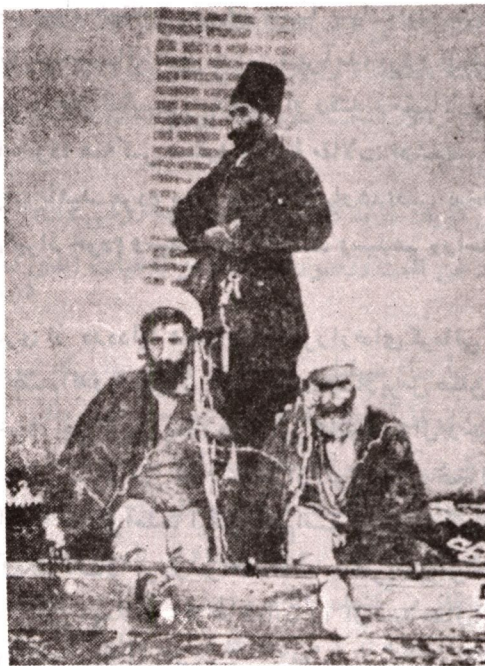
ج- محمد اسماعیل خان و کیل الملك و حاکم کرمان، هر روز برای خرج تراشی و اضافه واجب و منصب یک نفر یاغی به دولت جعل می کرد و مدتها به اسم نوروز علی خان قلعه محمودی دولت را مشغول کرده بود. هر وقت هم که نایب السلطنه یک امتیاز نگرفته داشت، مرا می گرفت. هر وقت و کیل الدوله اضافه واجب و منصب می خواست، مرا می گرفت. عیالم طلاق گرفت، پسر ۸ ساله ام به خانه شاگردی رفت، بچه شیر خواره ام به سر راه افتاد...»

س- ... از خود شما انصاف می خواهم، اگر شما به جای شاه شهید بودید، نایب- السلطنه و وکیل الدوله نوشته بی به آن ترتیب پیش شما می آوردند... جز این که باور کنید چاره ای داشتید؟

ج- تکلیف بی غرضی شاه این بود که یک محقق ثالث بفرستد میان من و آنها حقیقت مسأله را کشف کند. چون نکرد، او مقصر بود. سالهاست که سیلاب ظلم بر عمامه رعیت جاری است. مگر این سید جمال الدین... این مرد بزرگوار چه کرد که با آن افضاح او را از حضرت عبدالعظیم (ع) کشیدند. زیر جامه اش را پاره پاره کردند؟ او غیر از حرف حق چه می گفت؟... اینها ظلم نیست، اینها تعدی نیست؟... در همان نقطه که سید را کشیدند، در همان نقطه گلوله به شاه خورد، مگر این مردم بیچاره این یک مشت اهالی ایران و دایع خدانیستند؟

قدری پایتان را از خاک ایسران بیرون بگذارید، در عراق عرب و بلاد قفقاز و

عشق آباد و اوایل خاک روسیه، هزارهزار رعیت بیچاره ایرانی را ببینید که از وطن عزیز خود از دست تعدی و ظلم فرار کردند... کثیف ترین کسب و شغل هارا از نساچاری پیش گرفته اند. هر چه حمال و کفاش و الاغی و مزدور در آن نقاط می بینید، همه ایرانی هستند. آخر این گله های گوسفند شما مرتع لازم دارند که شیرشان زیاد شود، که هم به بچه های شما بدهند، هم شما بدوشید. نه این که متصل تا شیردارند بدوشید، شیر که ندارند گوشت تنشان را بکلاشید، گوسفند های شما همه رفتند، متفرق شدند، نتیجه ظلم همین است که می بینید.



حاج سیاح و میرزا رضا کرمانی در زندان

گوشت بدن رعیت را می کنند می خورند، صد هزار تومان از فسلان بی مروت می گیرند، قبالة مالکیت جان و مال و عرض و ناموس يك شهر و یا يك مملکتی را به دست او می دهند، رعیت فقیر و اسیر و بیچاره را در زیر بار تعدیات مجبور می کنند که زن منحصر به فرد خود را از اضطرار طلاق بدهد و خودشان صدتا صدتا زن می گیرند و سالی يك کروار پول که به این خونخواری و بی رحمی از مردم می گیرند، خرج عزیزالسلطان که نه برای دولت مصرف دارد و نه برای ملت و نه برای خود نفس شخص و غیره و غیره... اینها چیزهایی

است که همه اهل شهر می دانند و جرأت نمی کنند بلند بگویند. حالاکه این اتفاق بزرگ، حکم قضا و قدر به دست من جاری شد... مردم سبک شدند. دلها همه منتظرند که پادشاه حالیه چه خواهد کرد... اگر ایشان... بنای سلطنت را بر عدل و انصاف قرار بدهند، البته تمام خلق فدایی ایشان می شوند... اما اگر ایشان هم همان مسلک و شیوه را پیش گیرند، این بار کج به منزل نمی رسد...

سپس باز پرس با زبانی نرم از میرزا رضا می خواهد که دوستان و همفکران خود را معرفی کند. وی در جواب با قید قسم می گوید: «به شما دروغ نخواهم گفت، هم عقیده من در این شهر و مملکت بسیار هستند و در میان علما بسیار، در میان وزرا بسیار هستند. شما می دانید وقتی که سیدجمال الدین در این شهر آمد، مردم از هر دسته و هر طبقه، چه در تهران، چه در حضرت عبدالعظیم به ملاقات او رفتند و مقالات او را شنیدند. هر چه می گفت برای خیر عامه بود، همه کس مستفید و شیفته مقالات او شدند، و تخم این خیالات بلند را در مزارع قلوب پاشید. مردم بیدار بودند، هشیار شدند... به خدا قسم... از این خیال و نیت کشتن شاه احدی غیر از خودم و سید اطلاع نداشت و سید هم در اسلامبول است، هر کاری به او می توانید بکنید...»

این بود مختصری از درد دلها و اظهارات میرزا رضای کرمانی که در محضر باز پرس یعنی میرزا ابوتراب نظم الدوله اظهار کرده است. باز پرس ضمن تقدیم رونوشتی از باز پرسهای عدیده خود، چنین می نویسد: «... این کتابچه سؤال و جواب و استنطاقی است که در مجالس عدیده در حضور این غلام خانه زاد ابوتراب... عجلتاً به طور ملایمت و زبان خوش از میرزا رضا به عمل آمده، لیکن مسلم است در زیر شکنجه و صدمات لازمه... مهمتر از این مطالب و مکثات را بروز خواهد داد... به نظر باز پرس او ابدأ در فکر صلاح و خیر عامه نبوده... تمام این مهمات و مزخرفات را از سیدجمال الدین شنیده و فقط از شدت نادانی شیفته و فدایی سید شده است...»

گویا مراد از صدمات دیگر کارهایی غیر از شکنجه متهم یا بزهکار باشد، مانند این که طفل او را بیاورند و داغ آتش کنند، بلکه پدرش بی طاقت شود و مطالب را بروز دهد. چنان که در باب وصول پول سرشماری سابقاً در دهات کسرمان معمول بوده که طفل را در حضور پدر و مادر می نشانند و آتش حاضر کرده انبر را در آتش می گذارند، همین که انبر آهن سرخ شده را به دست و پای طفل دوساله می گذارند، آن وقت پدر یا مادر لابد شده پول تعارف مأمور دیوانی را می دادند... ۱

کاسا کوفسکی در کتاب خاطرات خود می نویسد: «... در بازپرسی، میرزا محمد رضا - کرمانی را شخصی یافتند که اطلاعات وسیعی تقریباً درباره آیین کلیه مسلکها دارا می باشد و مدعی آن است که ملت ایران و تاریخ، بایستی عمل قهرمانی او را ارج گذارد که ۲۵ کرور مردم را از دست ستمهای پیدادگری، که ملت خود را چپاول و یغما می نمود و مهمتر از آن به حکام خود بخصوص فرزنداناش (نایب السلطنه و ظل السلطان) و عزیز کرده هایش (عزیز السلطان و غیره) اجازه می داد که بی پروا ملت را تساراج و بی رحمانه خون ملت را بپسند، خلاصی بخشیده است و تأکید می کند که او تنها نیست، بلکه عضو حزب بزرگی است که بالاخره به مقصود عالی و شرافتمندانه خود خواهد رسید و اظهار مسرت می کند از این که توفیق یافته «قلب شاه را در همان مکان بسوزاند که شاه قلب آقای دلاوری چون سید جمال الدین را در آنجا سوزانده بود» (اشاره به دستگیری سید جمال الدین در شاهزاده عبدالعظیم)...

میرزا رضا می گوید: «زندگی بی دوام دنیا چه ارزشی دارد؟ پنج سال بیشتر یا کمتر زنده بودن را چه ارجی است در صورتی که من به حیات ابدی رسیده ام و نام مردان تاریخ را گرفته ام...»

صدر اعظم تقریباً تمام عواملی که قاتل را وادار به این کار نمود، بدین سان برشمرده: «اکنون من نمونه بارزی از آن عللی که وی را تا سرحد اقدام به این انتقام جویی متهورانه به خشم آورده بود، ذکر می کنم: میرزا محمد رضا قبلاً یک فروشنده ساده و فقیر البسه کهنه و خرید و فروش کننده شال بوده است. قریب ده سال قبل این میرزا محمد رضای کهنه فروش دو طاقه شال کشمیر به نایب السلطنه فروخته بود، ولی نایب السلطنه وجه آن را نمی پرداخت. میرزا رضا دو سال انتظار می کشید، بالاخره روزی اتفاقاً در حضور وزرا و شاهزادگان جسارت نموده به نایب السلطنه تذکر می دهد که قیمت شال را نپرداخته است. درقبال این جسارت نایب السلطنه دستور می دهد فوراً پول او را با بهره اش پرداخت نمایند و بهره عبارت از این بود که درقبال هر یک قران پرداخته شده نوکران نایب السلطنه یک پس گردنی می زدند... نایب السلطنه به همین اهانت اکتفا نکرد. وی را نردبان ترقی و کیل الدوله معشوق نالایق و کثیف خود که تاکنون هم نسبت به وی عشق غیر طبیعی می ورزید قرار می داد، معامله نایب السلطنه در این مورد حقیقتاً طاقت فرسا بود... خود قاتل در بازپرسی اظهار کرده است که نایب السلطنه کرا را او را به وسیله وکیل الدوله توقیف و هر بار توقیف او را به عنوان دلاوری و خدمتی شایان، نسبت به دولت معرفی کرده است. شاه هم در مورد فرزند خود، آن چنان علاقه و ضعف نفس به خرج می داد که اجازه می داد که این مرد نالایق با این قدمهای حییر انگیز نردبان ترقی را طی نماید...» قبل از اعدام، صدر اعظم با

میرزارضا صحبت می کرد و می گفت شاه حاضر است تو را عفو کند، مشروط بر این که فوراً تهران را ترك كنى و قوم و همدستان خود را معرفی نمایی. میرزارضا گفت. این مطلب را هرگز باورنخواهم کرد، شما هم مرا خواهید کشت و هم عموم همدستان بیچاره من، بهتر است همان من به تنهایی هلاک شوم.

صدراعظم دید مذاکرات فایده نمی ندارد، بدوی گفت برو صاحبقرانیه، شاید شاه پس از گفته گوی تو را ببخشد. «وقتی که با کالسکه او را به کاخ سلطنتی می بردند، گفتند شاه می خواهد در حق تو محبت کند. او با غرور گفت: «حق دارد، آخر از دولت سر من به سلطنت رسیده است. ملاقات با شاه ظاهراً صورت نگرفت، شب ۲۲/۵/۱۲۷۵ در میدان مشق، داری بر پا کردند. هیچ يك از ساکنین تهران حاضر نبود چو به دار تحویل دهد. عاقبت يك نفر با گرفتن ۲۵ تومان تیرلازم را تحویل داد... قاتل را بازیرشلواری بدون پیراهن دست بسته بیرون آوردند، در آخرین لحظه گفت: «این چو به دار را؛ یادگار نگاه دارید، من آخرین نفر نیستم.»

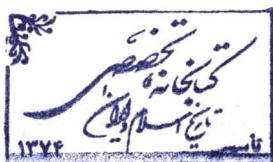
در کتاب انقلاب ایران اثر ادوارد براون^۲، از صفحه ۶۷ به بعد بازپرسی و مدافعات و اظهارات میرزارضا کرمانی به تفصیل نقل شده و در ذیل صفحه ۹۱ آقای احمدپژوه چنین آورده است: در کتاب «شرح حال و آثار فیلسوف مشرق و مجاهد اسلام سید جمال الدین - اسدآبادی همدانی متخلص به افغانی به قلم میرزا لطف الله خان اسدآبادی خواهرزاده سید» (صفحه ۹۷) اشعار زیر از میرزارضا به دست آمده است:

محب آل رسولم غلام هشت و چهار	فدایی همه ایران، رضای شاه شکارم
رضا به حکم قضا کشت ناصرالدین را	که کیفر عملش بود، من گناه ندارم
نتی چگونگی زند خویش را به قلب سپاهی	اگر چه لشکر غیبی مدد نبود به کارم
نشان مردی و آزادگی است کشتن دشمن	من این معامله کردم که کام دوست برآرم

نویسنده کتاب بیداری ایرانیان می نویسد: «میرزا رضا مسلمان و معتقد به دین اسلام بود؛ در قوت و مردانگی مسلم و متفق علیه است. چه در حبس آنچه کردند، يك نفر از آشنایان و دوستان خود را گیرنداد و نام نيك خود را در صفحه روزگار باقی گذارد. میرزارضا از شوخی و هرزه گویی اجتناب می کرد؛ مگر در روزهای گرفتاری و استنطاق که حالتی خوش و شادمان داشت و گاه به گاه مزاح می نمود. حاج مالک التجار به زندان نزد او رفت و با خوشرویی و مهربانی دوستانه از او خواست که همدستان خود را

۱. خاطرات کاساکوفسکی، صص ۵۳ و ۸۲ به بعد.

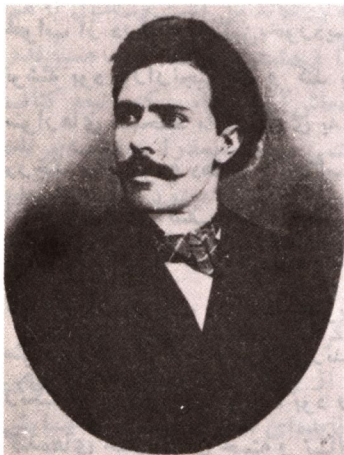
۲. ادوارد براون، انقلاب ایران، ص ۹۱.



میرزا آقاخان کرمانی



سید جمال‌الدین اسدآبادی



میرزا جهانگیر خان سوراسرافیل



شیخ احمد روحی

محرمانه به او بگوید و حاجی متعهد شد که راز او را فاش نکند، میرزا رضا پذیرفت و گفت پنج کس بامن همراه بودند، خودم و سایه‌ام، کیر و دو خایه‌ام. حاجی سرافکنده و شرمنده از نزد او بیرون رفت.»

داستان خواجه سیاه که از نهیب و نفیر او از هوش رفت، نیز معسروف است ... در راه استقرار مشروطیت عده‌ای کشته شدند و جمعی به زندان افتادند. از میان کسانی که به حبس و تبعید محکوم شدند، نسامه مجدالاسلام به یادگار مانده که بسیار آموزنده و خواندنی است.

نامه گرامر تقدیر مجدالاسلام به ناظم الاسلام از زندان کلات: مجدالاسلام از زندان کلات که تبعیدگاه او وعده‌ئی از آزادیخواهان بود، شرح جالبی به ناظم الاسلام می‌نویسد، ما قسمتهایی از این نامه تاریخی را برای اطلاع خوانندگان نقل می‌کنیم:

« شرح حال ما بسیار رقت انگیز است... اجمالاً مسافرت از تهران تا خراسان را در هفت روز پیمودیم. اما با چه حالت یا با چه جلالت، سرو پای برهنه مسلوب العمامه و الرداء در این هوای گرم روزها از شدت گرما مثل ماهی که از آب بیرون افتاده باشد در اضطراب، و شبها از شدت سرما مثل مرغ سرکنده در التهاب بودیم. غذای ما نان خشک و دوای ما... غلامان کشیک‌خانه در هیچ جا، چایخانه ما را اجازت خواب بلکه توقف و آرام ندادند و هر جا که رسیدیم فوراً اسب عوض کردند و ما را در مقر درشکه انداختند و با سرعت تاختند تا به منزل دیگر. آنقدر رنج بردیم و بی‌خوابی کشیدیم که مکرر از غلبه خواب از درشکه به زمین بخوردیم. از تهران رئیس سوار که سالار نصرت باشد به سرهنگ نوشته بود ما را زنجیر کند و کند بر پای ما بگذارد. اما خوش فطرتی سرهنگ اجازه نداد. سوارهای مستحفظ ما در گاری به آسودگی می‌خوابیدند، اما برای ماها ممکن نمی‌شد... در چند محل مردم دهات می‌خواستند ما را مستخلص نمایند، خودمان مانع شدیم... بقدری از مهمانداری آصف الدوله سختی کشیدیم که به صدمات بین‌راه راضی شدیم. عمارتی که برای پذیرایی ما معین کردند، همان انبار دولتی یا محبس حکومتی بود که زیاده از هشتاد نفر مردمان بدبخت در آنجا محبوس و از تمام لوازم زندگی مأیوس بودند. سیمای آنها مثل خودمان از گرما و سرمای زندان ابداً شباهت به سیمای انسان نداشت، از گرسنگی رنگ از روی آنها پریده بود و با این ضعف و ناتوانی در زیر زنجیر بسیار سنگین و کنده‌های خیلی گران خسته و نالان بودند. مستحفظین محبس هم گاهی توجهی به آنها نمی‌کردند و با آهن تفتیده ابدان ناتوان آن بیچارگان را رنجه و گاهی هم با اسبابهای دیگر آنها را شکنجه می‌کردند.

سبحان الله! چگونه می‌توان تصور کرد فردی از افراد بنی آدم اینطور سنگین دل و

بی‌رحم باشد که با برادران وطن خودش این‌طور سلوک کند؟ خدا گواه است، من از روزی که این محبس را دیده‌ام، از زندگی خود سیر شدم. کلات بهشت من شده است، و مرگ آرزوی من است. حالا می‌فهمم چه لذتی داشته‌اند کسانی که در فرانسه برای تحصیل آزادی ملت و تبدیل اساس ظلم و استبداد به مشروطیت جان داده و به سردار رفته یا قطعه قطعه شده‌اند... آخر برادر عزیزم... به کدام سند چندین خانه مرا شبانه غارت کردند؛ در کدام محکمه عدلیه مرا محاکمه نمودند و از کدام قاضی بر لزوم تبعید من حکم صادر شد؟ بفرض که به‌زعم آنها من گناهکار بودم. آیا خانواده من چه گناه داشته‌اند؟ من از صمیم قلب شکر می‌کنم که در راه تحصیل نعمت حریت، گرفتار این همه زحمت و مبتلای خسارت شدم و دشمنی با کسی ندارم و تعدی به حقوق احدی ننموده‌ام... از اهل و عیال و اداره خودم به هیچ وجه خبری ندارم. ابدأ راضی نیستم جناب عالی و سایر اعضای انجمن فقط در فکر استخلاص من باشید و ابدأ نباید قوای خودتان را در این امور جزئیه صرف نمایید، بلکه صریحاً عرض می‌کنم کاری نکنید اساس را درست بکنید، اگر اساس درست باشد هزار محبوس بدبخت مثل من از محبسهای تنگ و تساریک آزاد می‌شود و این‌گونه محبسها موقوف می‌شود... اگر به‌خاطر داشته باشید... در شب گرفتاری گفتم... از شما توقع حمایت ندارم، استدعایم رشته مطلب را که سه‌چهار سال است دنبال کردیم از دست ندهید... آقا میرزا سید محمد طباطبایی را محافظت کنید که تمام امیدواری آزادی-طلبان به وجود اوست... در باب اهل‌خانه ما چندان فکر نکنید، عیال من یکی از زندهای مجرب روزگار است. تاکنون هم چهارده سال است که در خانه من است و سه‌سال با هم نبوده‌ایم و سه مرتبه تبعید مرا دیده است. از این حرفها وحشت نخواهد کرد، همین قدر کاری بکنید که از حیث مخارج بر آنها بدنگذرد و راز معاش آنها این است که آنچه کتاب و اسباب دارم تدریجاً بفروشند و مخارج کنند... نور چشمی میرزا محمد را به مدرسه ببرند، نگذارید فاسد شود... در آخر عریضه بازجسارت می‌کنم که از مسالک معهود خارج نشوید، مبادا بترسید که اگر بترسید، تمام زحمات ما باطل خواهد شد... از طرف من تمام اعضاء انجمن مقدس را سلام برسانید و به همه بگویید:

سر که نه‌اندر ره ملت بود

بارگرانی است کشیدن به دوش!

کاری بکنید که این يك مشت ملت فلك زده را از چنگال ظلم عين الدوله نوعی مستخلص کنید، والا نفی عين الدوله شخصی چندان فایده‌ای ندارد، دیگری به‌جایش می‌نشیند، بدترو ظالم تر...»^۱ از این جملات پیداست که ناظم الاسلام تنها راه نجات خلق را استقرار دموکراسی و حکومت ملی می‌داند.

وضع زندان: وضع زندانهای ایران تا قبل از استقرار مشروطیت بسیار در هم و آشفته بود و هر فتودال بزرگ و زورمندی به خود اجازه می داد که زیردستان را زندانی کند. میرزا رضا افشار در کتابچه‌ئی که در باب قواعد حکمرانی مملکت فرانسه منتشر کرد تلویحاً وضع اسف بار زندانهای ایران را در عهد ناصرالدین شاه به باد انتقاد می گیرد و از جمله چنین می نویسد: « در فرانسه جمیع زندانخانه‌ها چه بزرگ و چه کوچک باشد، دولتی است و کسی نمی تواند کسی را به زندانخانه فرستاده یا از زندانخانه رهایی بخشد، یا در خانه خود زندانخانه داشته باشد. هر کس را خواسته باشد، به زندانخانه برد و هر وقت بخواهد مرخص کند، و زندانی را اغذیه و اشریه ندهد. اگر کسان او هم چیزی بیاورند، در زندان با نان بخورند و یا آن که زندانی را از آنچه دارد عریسان نماید.»^۱

در اینجا بی مناسبت نیست یاد آور شویم که نه تنها در ایران، **وضع زندانها در غرب** بلکه در اروپا تا قرن هیجدهم وضع محاکمات و زندانها در هم و آشفته بود و چنان که انتظار می رود، بویی از حق و عدالت به مشام نمی رسید. ولز ضمن توصیف انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه می نویسد: « بگذارید اندک نگاهی هم به وضع زندانیان در سراسر جهان در آن روزگار بکنیم. در انگلستان و امریکا به هنگامی که حکومت وحشت در فرانسه فرمانروا بود، شمار کسانی که به جریمهای کوچک ر بون اشیاء ناچیز کشته می شدند، بسی بیشتر از کسانی بود که به جرم خیانت به کشور به حکم دادگاه انقلاب اعدام شدند. البته آن کسان مردمی بودند عادی، ولی عادی بودن ایشان چیزی از رنج آنان نمی کاهد. در ماساچوست در سال ۱۷۸۹، دختری را به جرم ربودن کلاه و کفش و سگک دختری دیگر در خیابان به دار آویختند. هواد، بشر دوست معروف در حدود سال ۱۷۷۳ م. در زندانهای انگلیس گروهی از مردم کاملاً بی گناه را دیده بود که محاکمه و تبرئه شده بودند. ولی چون نمی توانستند حق زندانبان را پردازند، در زندان مانده بودند. این زندانها جساهی بس پلید بود، بی هیچ گونه نظارت مؤثری از لحاظ بهداشتی و انسانی.

هنوز در استان هانود که در قلمرو پادشاه بریتانیا ژرژ سوم بود، شکنجه معمول بود. در فرانسه هم شکنجه تا زمان پدید آمدن مجمع ملی معمول بود. ولی پس از انقلاب ۱۷۸۹ م. به تدریج در وضع قوانین و زندانها تحولاتی به نفع خلق پدید آمد.^۲

۱. اندیشه ترقی، پیشین، ص ۸۷.

۲. ولز کلیات تاریخ، ترجمه رجب نیا، ص ۱۱۴۵ (به اختصار).

برگردیم به ایران: ناظم الاسلام کرمانی در تاریخ بیداری ایرانیان در وصف زندان چنین می‌نویسد: «زندان، عبارت است از اتاق تاریک مرطوب کثیفی که در آن جز کند و زنجیر برای گردن و پشه و کک و شپش و ساس برای اذیت، دیگر چیزی پیدا نمی‌شود. در بیست و چهار ساعت شبانه روز پنج سیر نان خشک به هر یک می‌دهند. آب خیلی کم و به ندرت می‌دهند، برای این که زیاد محتاج به ادرار نگردد. در اواخر زمان ناصرالدین شاه یک زندانبان عاقلی پیدا شد که دو چیز برای حبسیهاراه انداخت: یکی کسب و دیگری نذر. اما کسب عبارت است از درست کردن گلو شور غلیان و افزار و رشته‌شتر و قاطر که هر یک نفر می‌توانست در بیست و چهار ساعت کاری بکند که صد دینار عاید او گردد. و اما نذر عبارت بود از خیراتی که مردم دربارهٔ زندانیان می‌کردند. به هر صورت روزی یک دیزی صد دیناری و باقدری سیرابی به هر یک می‌رسانیدند و این عمل خیر هنوز در زندان جاری است.»^۱

دستگیری يك متهم سیاسی در عهد عین الدوله: مهدی گاوکش یکی از مخالفان عین الدوله و یکی از شخصیت‌های محلهٔ سرپولک بود. چون او بی‌محابا، اعمال ناروای عین الدوله را مورد انتقاد قرار می‌داد جمعی مأمور دستگیری او شدند، به این ترتیب که «در ساعت پنج از شب گذشته، در حالی که او در بستر راحت خفته بود، از بالای بام ریختند به خانهٔ او، عیالش که حامله بود مانع گردید. او را با چوب و قداره به حدی زدند که طفل جنین او سقط شد. و یک طفل چهار پنج سالهٔ او را در حوض انداختند که همان شب زندگی را وداع گفت، و چند نفر دیگر از اطفال و بستگان آن مرد را زخمی و تلف کردند و اموال و اسباب خانهٔ او را به غارت بردند. اگرچه در زمان استبداد بالاتر و بزرگتر از این ظلم به مردم می‌رسید، خانه‌ها را غارت می‌کردند، نفوس را می‌کشتند، اطفال را به آب و آتش می‌انداختند. ولی برای توجیه اعمالشان اسمی رویش می‌گذازدند. مثلاً می‌گفتند فلان شخص بابی است، خانه‌اش را باید غارت کرد. مالش حلال و زنش مباح است. یا فلان کس مقصر و یاغی دولت است، هستی او را به باد فنا باید داد. ولی مهدی نه بابی و نه یاغی دولت و نه دزد بود، اگر او دشمن حضرت والا بود، زن و طفل و جنین و اطفال خردسال او چه گناهی داشتند؟!...»^۲

عین الدوله که از مرتجعین بنام عهد مظفرالدین شاه و مردی سنگدل و بی‌رحم بود. در دوران حکومت در مازندران دستور داد یکی از گنهکاران را مانند دواب نعل کردند و

۱. تاریخ بیداری ایرانیان، ۲۳، ص ۱۷۳.

۲. همان کتاب، ص ۲۰۲.

میخی چند به باشنه پایش کوبیدند.»^۱ مجموع این مظالم سبب گردید که مردم برای استقرار حکومت «قانون» پاخیزند و برای برقراری مشروطیت سعه وتلاش نمایند.

ناظم الاسلام کرمانی در جلد سوم تاریخ بیداری ایرانیان
مسأله تحصن و بست
 می نویسد: «در ایران مرسوم است، هنگامی که يك یا جماعتی
نشستن در ایران
 (قبل از استقرار مشروطیت) در فشار حاکم یا پادشاه واقع شوند، پناه به خانه یکی از
 بزرگان می برند، خواه آن شخص ظالم باشد، خواه مظلوم ... اگر کسی مال ایران را
 بخورد، یا ورشکسته و مفلس شود، خود به جایی متحصن می شود.

اما محل تحصن را جایی قرار می دهند که محل ملاحظه شاه و حاکم باشد، مثلاً
 امامزاده معتبری اگر باشد، به آن جا پناه می برند و می گویند فلان در «بست» رفته است. و اگر
 امامزاده نباشد، به خانه یکی از علمای بزرگ آن شهر پناه می برند و او را واسطه، در اصلاح
 قرار می دهند. مثلاً در مشهد چوب بست، محل امن و تحصن است. در شیراز اطراف
 امامزاده شاه چراغ محل بست است. در کرمان خانه علما، در تهران حضرت عبدالعظیم
 و زیر توپ مروارید می نشینند. هر کس به این مکانها پناه آورد، شاه و صدراعظم زودتر به
 حال او مطلع می شوند.

در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه و در زمان مظفرالدین شاه، طویله شاهی، طویله های
 شاهزادگان هم محل امنی شده است چه هر کس به سر طویله پناه می برد، مهترها و جلودارها
 و امیر آخورها از او همراهی می کنند و اتفاقاً کار عارض هم اصلاح می شود... به این ترتیب
 هر کس عارض یا ورشکسته و یا مظلوم واقع می شد یا مستحق سیاستی می گردید، به توپ
 مروارید یا سر طویله شاهی یا منزل یکی از خانمهای درباری یا خواجه های سلطانی پناه
 می برد و کم کم امکان بست بسیار فراوان می شد و گاهگاهی به ملاحظه شأن عارض یا بزرگی
 مطلب، به یکی از سفارتخانه ها پناهنده می شدند. مثلاً در ۱۸۴۸ میلادی اعیان و بزرگان
 مملکت از ظلم حاجی میرزا آغاسی به جان آمده به سفارت روسیه و انگلیس ملتجی
 شدند.»^۲

در جریان نهضت مشروطیت نیز آزادیخواهان و تجار و کسبه برای مجبور کردن
 دولتیان و عین الدوله به ایجاد عدالتخانه و تشکیل مجلس مبعوثان در سفارت انگلیس
 متحصن شدند.

به طوری که در تاریخ بیداری ایرانیان آمده است، گردانندگان نهضت و اعضای
 انجمن مخفی از این موقعیت یعنی از اجتماع مردم در سفارت انگلیس برای بیداری
 اذهان و افکار عمومی استفاده شایان کردند. ناظم الاسلام می نویسد: «می توان گفت سفارتخانه

۱. خاطرات کاساکوفسکی، آذر ۱۲۷۵، ص ۱۰۹.

۲. تاریخ بیداری ایرانیان، ۳۳، ص ۲۶۸ به بعد.

در حکم يك مدرسه شده است، چه در زیر هر چادری و هر گوشه جمعی دور هم نشسته‌اند و يك نفر عالم سیاسی از شاگردان مدارس و غیره آنها را تعلیم می‌دهد و چیزهای تازه به گوش مردم می‌خورد که تاکنون احدی جرأت نداشت که بر زبان آورد... بعضی از اعضای انجمن مخفی، روزنامهٔ جبهه‌المتین را در دست گرفته برای مردم می‌خوانند.^۱ در داستان شیخ جادوگر که در اواخر دورهٔ قاجاریه نوشته شده است. مؤلف به سبکی طنز-آمیز به وضع آشفتهٔ دادگستری در ایران اشاره می‌کند و می‌نویسد پس از آن که يك نفر تبعهٔ افغانستان اموالش غارت شد و مورد ضرب و شتم قرار گرفت، «عریضه تظلم خود و اسباب مسروقه را چنین صورت می‌دهد:

۱. عرض حال مدعی: سردار امیر غفور شاه کابلی، مسافر ساکن تهران، و شیخ لطف‌الدین

دعا نویس.

۲. مدعی علیه: یوزباشی و فرشان حکومتی، بدون علت و مقدمه ریخته کتک زیاد زدند و دندان و سرو دست ما را هم شکسته مطابق صورت علیحده غارت‌مان نموده‌اند.
۳. صورت سیاهه: وجه نقد و اشیایی که فرشان حکومت برده‌اند، ۲۹۳۹ تومان نقد پول طلا ۸۱۹ تومان لیرهٔ انگلیس ۹۵ فی ۵ تومان. ۴۷۵ تومان لیره عثمانی ۵۰ فی ۴ تومان دویست تومان اشرفی ۸۲ فی ۲ تومان ۱۶۴ تومان.

قیمت اسباب: ۲۱۰۰ تومان انگشتر الماس یا قوت دو حلقه هزار تومان، تسبیح مروارید رشته هفتصد تومان، قیمت ملبوس و نقد ۴۰۰ تومان.

... قرار می‌شود سردار تمسکی بنویسد به قید و شرط که هر چه وصول شود ثلث آن به زیارت نامه‌خوان داده شود... «بعد نویسنده به کارهای غیر قانونی مأمورین دولت و استشهادهای متناقضی که معمولاً دو طرف دعوا تهیه می‌کنند اشاره می‌کند و تلویحاً می‌گوید که مأمورین دولت در مقام حل و فصل دعوا نیستند، بلکه کمال مطلوب آنها این است که دعوا به طول انجامد و آنها از طرفین حق حساب و پول مطالبه کنند. و علت این امر این است که پس از شروع نهضت آزادی و مشروطیت، عده‌ای از مرتجعین از جهل و بی‌خبری مردم استفاده کردند و خود را آزادیخواه جلوه دادند و بار دیگر زمام کارها را به دست گرفتند و از اجرای حق و عدالت و رشد آزادی، جلوگیری کردند.»^۲

شاید فرخی یزدی پس از مشاهدهٔ این انحرافات بود که گفت:

ز آزادی جهان آباد و چرخ کشور دارا پس از مشروطه با ابزار استبداد می‌گردد

۱. تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۳، ص ۲۷۴.

۲. مجلهٔ راهنمای کتاب، تیرماه ۵۳، ص ۳۸۸.

در داستان شیخ جادوگر که به سبک سیاحتنامه ابراهیم بیک نوشته شده، کمابیش به مظالم ضابطین دادگستری در عهد استبداد اشاره می‌کند و از بیدادگری فرشباشی، یوزباشی و حکمرانان وقت مطالبی ذکر می‌کند. از جمله می‌نویسد: «فرشباشی به انبار آمده به یوزباشی می‌گوید آن دونفر که هراتی و مرده‌خور باشند حالاها هستند. آن مرد که یزدی را هم حکم آمد که امشب زیر داغ برود دهد. یوزباشی جلو آمد بطور نجوا به خان باشی می‌گوید که این یزدی بیچاره عابر سبیل و تماشاچی و زوار خراسان است، استنطاق و داغ ندارد. فرشباشی می‌گوید من و تو نوکر هستیم، هر چه به ما امر شود اگر نکنیم نمک به حرامی کرده‌ایم، برو مشغول شو و آنچه بتوانی پول زیادی از او تحصیل کن. یوزباشی رفته آنچه توانسته یزدی را آزار نموده قرار می‌شود تا یک صد تومان بدهد. یزدی می‌گوید من حالا اینجا زیر زنجیر هستم، فراشی همراهم بفرستید پنجاه تومان نقد در منزل دارم برای خرج زیارت. آن را می‌دهم و بقیه را اسباب می‌فروشم می‌دهم. یوزباشی را پورت به خان باشی داد. اجازه می‌گیرد یزدی را حضور خان باشی آورده و او را تعلیم می‌نماید که دو مرتبه سر فرود آورد...»^۱

چندی پس از استقرار مشروطیت ناظم الاسلام نویسنده قادیخ
بیدادی ایرانیان راه کرمان را پیش گرفت و در محکمه استیناف
آنجا به کار قضا مشغول شد. «در آن وقت عدلیه کرمان مانند

دادگستری در
طلیعه مشروطیت

دادگستریهای دیگر نقاط ایران دارای بودجه مقرر و مرتبی نبود و از اکثر ادارات و محاکم حقوقی از حیث بی‌حقوقی آشفته‌تر بود، و به همین ملاحظه و روی احتیاج، کمتر قاضی و عضو محکمه و دادگاهی می‌توانست دامن خود را پاک نگهدارد و از هدیه و رشوه مصون ماند. و عامل مهم تضییع قضا و انحراف آنان از راه راست و نیز آلودگی اعضاء دقتی در کرمان، غالباً بعضی وکلای عدلیه در آن زمان بودند که قبلاً در خانه مجتهدینی که محاکمه می‌کردند به محرری اسناد و وکالت اشتغال داشتند، و در این موقع عنوان وکالت عدلیه بر خود گذاشتند و همان اعمال سابق قدیم را به عدلیه جدید کشیده بودند و به زور هدیه و رشوه‌های شبانه از قضا به نفع موکلین خود حکم صادر می‌کردند. در چنین موقعی ناظم الاسلام دزد زده و تهی دست در چنان عدلیه‌ای به قضا اشتغال ورزید و با آن که کمال احتیاج را داشت... از اکثر قضاات پاکتر و تمیز تر ماند...»^۲

۱. مجله راهنمای کتاب، تیرماه ۵۳، ص ۳۸۸.

۲. همان کتاب، ص ۳۸۵.



ملك المتكلمين

عدم مساوات
در مقابل قانون

ناظم الاسلام در يك محفل سياسي واجتماعی از عدم تساوی مردم در برابر قوانین مملکتی شکایت می کند و می گوید: «مشروطه یا جمهوری، مقصود از هر دو یکی است. چه جمهوری یکی از افراد و صور حکومت مشروطه است، و مراد از مشروطه سلطنت عمومی و سلطنت ملی است. بنای اسلام بر مساوات است و حال آن که می بینیم دزد اگر از فقرا باشد او را می کشند و دهنهٔ توپ می بندند و اگر از اغنیا باشد از او پولی می گیرند و او را مرخص می کنند و اگر آقا زاده باشد با او همراهی می کنند.»^۱ برای آن که خوانندگان به وضع عمومی مملکت و حقوق فردی و اجتماعی مردم مقارن نهضت مشروطیت آشنا گردند، نمونه‌ئی چند از وقایع آن ایام را ذکر می کنیم:

۱. تادیک بیداری ایرانیان (شرح احوال ناظم الاسلام)، ص ۲۲.

شلاق خوردن حاج سیدهاشم : در تاریخ مشروطیت ایران ، شلاق خوردن حاج سید هاشم و فرزند شجاع او به وحسدت بازاریان و روشن شدن افکار عمومی کمک کرده است. پس از آن که قند در اثر جنگ روسیه با ژاپن کمتر وارد ایران گسردید، قیمت آن فزونی گرفت . علاءالدوله که مردی مستبد و سبک مغز بود، بدون این که به علل سیاسی و اقتصادی این مسأله توجه کند، حاج سید هاشم را که تاجری با شخصیت و نیک نهاد بود فراخواند و از او علت گرانی قند را پرسید. وی گفت، علت، جنگ روس و ژاپن و نرسیدن قند کافی به ایران است. علاءالدوله گفت: «باید التزام بدهید که قند را مثل سابق بفروشید. سید جواب داد، من التزام نمی‌دهم صد صندوق قند دارم آنها را پیشکش جنابعالی می‌کنم و دست از تجارت برمی‌دارم...»

« در این اثنا وزیر تجارت پیغام داد که به سید بی احترامی نکنید، علاءالدوله از این پیغام خیرخواهانه برآشفت. در این ضمن حاج سید اسماعیل خان که او نیز به تجارت قند اشتغال داشت، وارد شد و گفت: سلام علیکم. علاءالدوله بر او متغیر شد که: تو چه داخل آدم هستی که به من سلام می‌کنی و تعظیم نمی‌کنی؟ «سپس نوکران خود را فراخواند و گفت پای اینها را به فلکه ببندید.» فراشها ریختند، سید بیچاره و حاج سید اسماعیل خان را بیرون برده، آنها را خوابانیدند، کفش و جوراب را از پای آنها بیرون آورده پای آنها را به فلکه بستند. پنج نفر فراش دست بر شلاق و مشغول زدن شدند. در این بین حاج میرزا علی نقی پسر آقا سید هاشم وارد شد، خود را انداخت روی پای پدرش و گفت: چوب را به من بزنید تا من زنده باشم، نمی‌توانم دید پدرم را چوب بزنند. فراشها او را عقب کردند، (ثانیاً خود را از دست فراشها نجات داده و خود را انداخت روی پای پدر و فلکه. علاءالدوله گفت: پدر را رها کنید و چوب او را به پسرش بزنید. پای آن دونفر را از فلکه باز کرده پسر را به فلکه بستند، متجاوز از پانصد شلاق بر پای پسر زدند... در این وقت پیشخدمت وارد شد که ناهار حاضر است. علاءالدوله گفت سایرین را بعد از ناهار بزنید. بسم الله آقایان... بیایید بخورید... آقا سید هاشم را نیز باجمعی دیگر احضار کرد و گفت: آقا وقت چوب بساید چوب خورد و وقت ناهار باید ناهار خورد. فعلاً مشغول ناهار شوید، پس از صرف ناهار باز به اتاق اول مراجعت کرده و به سید هاشم گفت يك التزام بنویسید که قند را مثل سابق يك من پنج هزار بفروشید. سید امتناع کرد و گفت ممکن است ترك تجارت کنم، ولی ممکن نیست قند را يك من هفت هزار بخرم و پنج هزار بفروشم. در این موقع يك نفر در گوش علاءالدوله گفت شهر به هم خورده، ذکاکین بسته شده، مشیرالدوله گفته است تجار را بفرستید نزد من بلکه آنها را

به خوشی راضی کنم.»^۱

وزیر مختار انگلیس در تاریخ ۱۶ ژوئیه ۱۹۰۷ به سر ادوارد گری گزارش می‌دهد که ملک التجار در حالی که سوار بر اسب بود، با چند نفر مأمور دادگستری به مراجع قانونی جلب می‌شود، وی همین کسه به سفارت روس واقع در روبروی قلعه می‌رسد، ناگهان مهمیزهای خود را به دو طرف تنه‌اسب خود کوبیده به سمت سفارت روس می‌تازد و نگهبانان او که در عقب بودند به سوی او شلیک می‌کنند، ولی گلوله بر او اصابت نمی‌کند، دبیر امور شرقی سفارت به یاری اومی آیدو مأمورین دولت را که داخل سفارت شده بودند خلع سلاح و بازداشت می‌کند. وزیر مختار دولت روسیه به این عمل اعتراض و تقاضا می‌کند وزیر عدلیه بالباس تمام رسمی از این عمل معذرت بخواهد، وزیر عدلیه هم به این کار تن می‌دهد. ولی مطبوعات مترقی و آزادیخواه بر این عمل سفارت روس شدیداً اعتراض می‌کنند. روزنامه‌ی «جبل‌المتین» چاپ تهران در تاریخ ۲۱ ژوئیه ۱۹۰۷ پس از مقدمه‌ئی می‌نویسد: «... حرف این است که در این مورد وزیر مختار روس حق نداشته است که درخواست کند از او معذرت خواهی شود، زیرا گماشته‌ئی بر اثر نادانی یا ترس از مسؤولیتهای خود، بدون تعمق وارد سفارت روس گردیده است، وزیر مختار نباید او را با کتک زدن و زندانی کردن تنبیه کند، همچنین وظیفه او نبوده است که غلامان خود را تا قلعه به تعقیب سایر نگهبانان که فرار کرده‌اند بفرستد. با این که وزیر مختار شخصاً به این امور مبادرت کرده، نباید انتظار داشته باشد که وزیر عدلیه بالباس رسمی به سفارت برود و از وی پوزش بطلبد. اگر این طور به اعمال غیر قانونی مبادرت نمی‌کرد و نگهبانان را بدون کتک به دولت ایران تحویل می‌داد، آن وقت چنین حقی داشت... اگر وزیران مختار بیگانه مرتکب بزرگترین خلافکاریها بشوند هیچ کس نباید اعتراض بکند، اما وقتی کوچکترین بی‌احترامی نسبت به سم اسب آنها نشان داده شود، آن وقت آسمان وزمین بهم می‌خورد و متلاشی می‌گردد. این چه طرز رفتاری است که وزیر مختار، سفارتخانه خود را که محل قابل احترامی است به صورت پناهگاه دزدان و شیادان در آورده و خود سخت بکوشد به آشفتگی دامن زند و فساد را ترویج نمایند.»^۲

در تاریخ ۱۹ جمادی‌الاولی ۱۳۲۴ در شماره نهم از سال پنجاه و نهم روزنامه ایران که روزنامه دولتی است، ترتیب و اساس دیوان عدالت عظمی به نحو زیر اعلام گردید:

نخستین سنگ بنای
دادگستری جدید

۱. تاریخ بیداری ایرانیان، ۲۳، ص ۹۲ به بعد.

۲. اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلستان، به اهتمام آقای معاصر، صص ۳۸۴ و ۴۰۳ به بعد.

«تکلیف و حدود وزارت عدلیه:

۱. مطلق دعاوی و تظلماتی که در ممالک محروسه ایران طرح می شود، اعم از این که متداعیین رعیت خارجه یا داخله یا از طبقه نظام یا از صنف تجار باشند، رسیدگی و حکم قضیه بالانحصار راجع به وزارت عدلیه عظمی است.
۲. در موقع محاکمات نظامی و خارجی و تجارتمی، حضور امنای وزارتخانه های جلیله جنگ و خارجه و تجارت دروزارت عدلیه شرط است.
۳. وزارت عدلیه در حکم محضر همایونی شاهنشاهی است، اعم از شاهزادگان عظام و وزراء فخام و ارباب مناصب لشکری و کشوری و سایر طبقات مردم، مطلقاً هر کس را وزارت عدلیه احضار کند، باید خود او یا وکیل ثابت الوکاله او دروزارت عدلیه بدون تأمل و تجافی درموقع مقرر حاضر شود.
۴. وزارت عدلیه در احضار اشخاص، مدت معینی را مهلت قرار خواهد داد که بتوانند در زمان مهلت، خود را برای حضور دروزارت عدلیه حاضر کنند و اگر باریت این مهلت حاضر نشدند، مطابق فصول جداگانه به تفاوت موضوع مطالب و دعاوی، مورد مجازات خواهند بود.
۵. احکام و مقررات وزارت عدلیه، تالی حکم پادشاه و تخلف از آن بدون عفو و اغماض، مستوجب مجازات است.
۶. مهردولتی وزارت عدلیه در حکم امضاء شخص همایون، و احکام این وزارتخانه مستغنی از امضاء شخص اول دولت است.
۷. وزارت عدلیه برای هر یک از ولایات و ممالک محروسه، امنسای عدلیه مأمور خواهد کرد، و حدود و تکالیف آنها مطابق مندرجات فصول معلوم خواهد شد.
۸. رؤسای عدلیه ولایات و اجزاء وزارت عدلیه به تصویب شخص وزیر عدلیه معین و در پیشگاه دولت معرفی می شوند و وزیر عدلیه حق عزل و انفصال آنها را نخواهد داشت، مگر بعد از ثبوت تقصیر و یا اجازه و امضای همایونی.
۹. وزارت عدلیه ماهی یک بار، راپورت کارهای تمام شده را به توسط جناب اشرف اتابک اعظم تقدیم حضور همایونی خواهد کرد.
۱۰. در مطلق دعاوی قدیمه که مدت آن زاید به بیست و پنج سال است، وزارت عدلیه

برای مدعی، جز تکلیف قسم بر مدعی علیه حقی نخواهد شناخت و این حکم موقعی جاری است که مدعی در مدت مزبور به هیچ وجه طرح و عنوان دعوی نکرده باشد... در فصل دوم از سازمان دادگستری ایران در این مورد سخن رفته است.^۱



رؤسای اصناف در زندان

۱. تاریخ پیدایی ایرانیان، ۲۳، ص ۲۷۵.

رفتار مأمورین نظمیه با مردم

در جریان جنبش مشروطیت، عین الدوله دید اجتماع شبانه مردم در مساجد، موجب روشن شدن افکار و بیداری مردم خواهد شد، لذا دستور داد از ساعت سه از شب گذشته، هر کس را از هر طبقه و با هر لباسی که دیدند بگیرند و به احدی ابقاء نکنند. مأمورین از ساعت دوازده شب گذشته شروع به گرفتن مردم کردند. «در نتیجه مساجد آقایان در شب موقوف و مراوده شبانه ممنوع گردید. یک عده از سوار و شبگرد در کوچه و بازار و خیابان گردش می کردند، در یکی از لیالی متجاوز از صد نفر از تجار و مردم را که از بازار و یا از منازل دوستان به خانه های خود مراجعت می نمودند، گرفتند و به اداره نظمیه بردند. صبح آن شب، اعظم السلطنه وزیر نظمیه (سابق براین، هر یک از رؤسای ادارات را و زیر می گفتند) آنان را احضار نمود که چرا با این قذغن اکید، از منازل خود بیرون آمدند؟ جواب دادند که دولت غدغن کرده است از ساعت سه از شب گذشته کسی در کوچه راه نرود. لیکن ماها را در ساعت دو از شب گذشته، بلکه کمتر گرفتند. وزیر نظمیه جواب داد دیشب شیپورچی اشتباهاً شیپور-ها را کشید، فلذا مرخصید، می خواهید بروید. مأخوذین اظهار داشتند وقتی که ما را گرفتند کیسه و بغل ما را خالی کردند، ساعت و اسباب و پول ما را از ما گرفتند، بفرمایید آنها را به ما رد کنند. وزیر نظمیه گفت: حالا نوکر دیوان را متهم می نمایید؟ رو کرد به اجرای نظمیه، گفت این اشرار را بگیرید، ببرید محبس، در زندان نمایید. بعضی ها را که چیزی نگفته بودند، پس از شفاعت و گرفتن یک تومان جریمه مرخص کردند. این حکم رسمیت یافت، شبهای دیگر هر کس را که می گرفتند، علی الرسم یک تومان و ده شاهی از او می گرفتند. یک تومان برای رئیس نظمیه و ده شاهی برای خود گیرنده. و تا صبح هم آن بیچاره را نگه می داشتند. اگر تعارف می داد، رها می کردند و الا تا صبح نگه می داشتند و یک تومان و ده شاهی می گرفتند. و اگر فقیر و گدا بود، در عوض جریمه او را چوب می زدند یا در محبس نگاه می داشتند تا مریض یا تلف شود. باری این حکم اعظم السلطنه جاری بود، گاه یک نفر یک تومان و ده شاهی می داد و در کوچه دیگر گرفتار دسته دیگر می شد. کراراً اتفاق افتاد که یک نفر، گیر چند نفر می افتاد، از آن جمله خود نگارنده در یک شب به سه دسته بر خورده و پنج تومان متضرر شدم که سه تومان به دوسته و پانزده قران هم به یک نفر دادم که همراه آمد و در خانه وجه را گرفت. این شخص در راه به مأمورین پلیس می گفت مأمورم این شخص محترم را به خانه اش برسانم. عده زیادی بیمار و زنان حامله چون به طبیب دسترس نداشتند، شهید راه استبداد عین الدوله شدند...»

قدرت نمائی محمد علی میرزا: در تاریخ ۵ ژوئن ۱۹۰۵ سر آرتور هاردینگ به وزیر امور خارجه انگلستان، گزارش می‌دهد که محمد علی میرزا پس از آن که رسماً به مقام نایب‌السلطنه برگزیده شد «... با چند اقدام شدید در افکار ساکنان تهران ربعبی ایجاد نموده است. وی نخست فهرست اسامی محکومین را که در زندان به سر می‌برند خواست، و نام قاتلی را که چندی پیش، آخوندی را در اراک کشته بود انتخاب کرد و فرمان داد او را در ملاء عام گردن بزنند.

بروز این شایعه که ولیعهد با قصابها و نان پزها با همین خشونت رفتار خواهد کرد، قیمت گوشت و نان را به سرعت در تهران تنزل داد. فرمان اعدام چند تن دیگر از جنایتکاران صادر شد تا نشان داده شود که نایب‌السلطنه شوخی بردار نیست.»^۱

فقدان امنیت مالی و قضایی

در ۱۸ ژوئن ۱۹۰۶ ایولین گرانت داف به سرادواردگری وزیر خارجه انگلستان گزارش می‌دهد که «... اخیراً سید جوانی، سنگی به طرف وزیر مختار هلند که با اتومبیل از

خیابانی در تهران می‌گذشت پرتاب کرده سنگ زخمی‌دردناک بوجود آورد، وی شکایت رسمی تقدیم مشیرالدوله کرد... مشیرالدوله ضمن اعتذار از رفتار آن پسر بچه گفت، در وضع کنونی شهر، دولت جرأت آن را ندارد که سیدها را که (صدهزار تن از آنها در شهر هستند) تنبیه کند. لذا سید با پنج روز زندانی شدن که در این کشور، نمی‌توان نام مجازات بر آن نهاد از کیفر رهایی یافت.

همین چند روز پیش کاروانی با محموله گران قیمتی از پوست بره متعلق به بازرگانان روسی از اصفهان به تهران می‌آمد که یکی از شاهزادگان قاجار به نام اجلال الدوله که بستگی نزدیک با شعاع السلطنه دارد، به کاروان حمله کرد محموله را به صحرا ریخت و قاطرها را با خود برد. در نتیجه چهل هزار تومان خسارت وارد شد. تنها دلیلی که در این مورد اقامه شد، این بود که حرم شعاع السلطنه که عازم مسافرت به شمال بود، احتیاج به این قاطرها داشته است. اجلال الدوله برای این کار، مجازات نشد. اکنون سفارت روس در تلاش است تا غرامت بگیرد...»^۲

عدم تمرکز: در گزارش سفیر کبیر انگلستان در ژوئن ۱۹۰۶ به سرادواردگری

۱. اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلستان، ص ۹.

۲. همان کتاب، ص ۵۶.

صریحاً نوشته شده است که: « مشیرالدوله و در حقیقت همه مقامات و مأمورین عالیرتبه، صریحاً اعتراف دارند که فرامین دولت مرکزی در شهرستانها هنگامی قابل اجراست که با منافع مقامات محلی مابین نداشته باشد، آنها خوب می‌دانند که تمبرشان مجازات نخواهد شد»^۱.

قاضی فاسد: پروین اعتصامی در نیمه دوم قرن بیستم در یکی از آثار خود ضمن توصیف گفتگوهای زن و شوهری، برده از روی مطالب يك قاضی فاسد برمی‌دارد و نشان می‌دهد که يك دادرس که باید مظهر تقوا و پاکدامنی باشد، چگونه به امید رشوه پا روی قوانین می‌گذارد. از متهم به زور اقرار می‌گیرد و او را به ناحق محکوم می‌کند، خود قاضی قانون‌شکنیهای خود را چنین بیان می‌کند.

کور و عاجز بس در افکندم به چاه	تا که شد هموار از بهر تو راه
از پی يك راست، گفتم صد دروغ	ماست را من بردم و مظلوم دوغ
سنگها انداختم در راهها	اشکها آمیختم با آهها
بدره زردیدم و رفتم زدست	بی تأمل روز را گفتم شب است
حق نهفتم بافتم افسانهها	سوختم با تهمتی کاشانهها ^۲

در جای دیگر پروین با استادی نشان می‌دهد که اگر قاضی برای کسب مال و جاه از راه حق منحرف شود، هیچ فرقی بین او و يك دزد و راهزن وجود ندارد:

می‌زنم گرم‌ن ره خلق ای رفیق	در ره شرعی، تو قطاع‌الطریق ا
می‌برم من جامه درویش عور	توربا و رشوه می‌گیری به زور
دست من بستی برای يك گلیم	خود گرفتی خانه از دست یتیم
دزد جاهل گر یکی ابریق برد	دزد عارف دفتر تحقیق برد ^۳

وصفی از زندان و زندانیان در اشعار زیر نیما یوشیج مناظری از زندان را بیان می‌کند.

در ته تنگ دخمه‌ای چوققس	پنج نوبت چو کوفتند جرس
ناگهان شد گشاده در ظلمات	درب تاریک کهنه محبس

در بر روشنایی شمعی
سر نهاده به زانوان جمعی

۱. اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلستان، ص ۵۶.

۲. دیوان پروین اعتصامی، چاپ تهران، ص ۱۳۳.

۳. همان، ص ۱۳۵.

موی زولیده جامه‌ها پاره
همسه بیکارگان بیچاره
بی‌خبر این يك از زن و فرزند
وان دگر از ولایت آواره

این یکی را گنه که کم جنگید
وان دگر را گنه که بد خنید

گنه این زبیم رفتن جان
در تکاپو فتادن از بی نان
گنه آن قدم نهادن کج
گنه این گشادگی دهان

این چنین شان عدالت فایق
کرده محکوم و مرگ را لایق...

چار سرباز در چو بگشادند
غضب آلوده بر در استادند

زندان صد روزه: در پایان بحث در پیرامون زندان، بی‌مناسبت نیست که از درد دل سپهسالار نیز آگاه شویم. «در نهم جمادی الثانی سنه ۱۳۳۹ ما را دعوت قزاق خانه و انعقاد بعضی ترتیبات دولتی نمودند، بعد از این که حاضر شدیم، محبوس شدیم، بقدری این نظامیان به رذالت رفتار کردند که به قلم نمی‌آید. عین الدوله هفتاد و سه ساله و سعدالدوله هشتاد و سه ساله و فرمانفرما شصت و پنج ساله، بنده هفتاد و هفت ساله، صد روز تمام در حبس و ما را به جاهای غیر مناسب سوق دادند. در ۲۱ رمضان مرخص شدیم... ندانستیم گناه ما چه بود... سید ضیاء علیه ما به دستگیری طاغیان که اسم خود را نظام دولت گذارده‌اند... محض غارت ما چنین اقدامی نمودند.» (مربوط است به کودتای ۱۲۹۹ شمسی)^۱

تنها سازمان دادگستری ایران در آن دوران درهم و آشفته نبود، بلکه ثبت اسناد و املاک هم تابع اصول و نظامات مشخصی نبود، همین بسی‌نظمی موجب بروز دعاوی حقوقی و جزائی فراوان، در دادگستری و محاکم می‌گردید.

نخستین دفتر ثبت اسناد در تهران: در ماه رجب ۱۲۳۷ ه. ق. دستوری از وزارت دادگستری رسید که تاحدی در رفع مشکلات حقوقی مردم تأثیر داشت. متن دستور که بعداً از آن برای ایجاد دفتر اسناد رسمی استفاده شد، چنین بود:

«چون اسنادی در معاملات متداوله بین مردم ردو بسدل و در هیچ اداره و دفتری ثبت و ضبط صحیح ندارد و این مطلب اسباب مشاجرات لایتناهی، ما بین افراد ناس می‌شود، علی‌هذا در وزارت عدلیه اعظم، دفتری موسوم به «اداره دفترخانه عمومی» تشکیل یافته است که کلیه اسناد از قبیل مصالحه‌نامه‌چه و بیع شرط، و انتقال نامه‌چه و تمسک و غیره که در

معاملات مردم رد و بدل وصیغه آن در حضور یکی از علما جاری می‌شود، در دفتر مخصوص مزبور ثبت شده و الصاق تمبر گردیده رسمیت خواهد داشت و در دعاوی و مرافعاتی که ابراز می‌شوند مورد وثوق و محل اطمینان خواهند بود. هرگاه معامله فسخ یا اداء دین شده باشد و یا به ترتیبی مشروع مفاد اسناد از درجه اعتبار ساقط شود، لازم است که دارندگان آن اسناد، اداره دفترخانه عمومی را مطلع نمایند تا در صفحه‌ای که اسناد ثبت شده فسخ یارد قرض و قطع معامله یا ابطال مشروع سند ثبت شده را با حضور طرف یادداشت نمایند که اسباب اشکالات و مرافعات واهی نشود و این مسأله توضیحاً تصریح می‌شود. نوشتجاتی که به تمبر دیوانخانه رسیده و ثبت شده است، دیوانخانه عدلیه و عموم مأمورین آن نوشتجات را معتبر خواهند دانست و هر کس این قبیل نوشتجات را به تمبر دیوانخانه برساند و رسم معمولی تمبر را ادا نماید، برای آتیه اعتبار داشته و در رفاهیت حال صاحبان اسناد مقید خواهد بود (وزارت عدلیه اعظم)¹.

الحمد لله الذی احل البیع و الشراء و حرم الغصب و الربا و السلام
 صورت يك قباله در عهد علی محمد خیر الوری و بعد الحمد... غرض از تحریر و تسطیر این
 قاجاریه کلمات واضحه الدلالات آن است که در بهترین وقتی از اوقات و
 نیکوترین ساعتی از ساعات مقرون به خیر و برکات حاضر عالی
 محفل شرع لازم الاتباع گردید. جناب فضایل و کمالات اکتساب عمده الاطیاب و الانجاب
 آخوند ملا محمد علی زید فضلہ خلف مرحمت پناه جنت و رضوان آرامگاه میرزا محمد علی
 خان، در حالی که جمیع افسار شرعیه ملید از ایشان مجوز و مسموع بود، دون الاکراه
 و الاجبار بل بالطوع و الرغبة و الاختیار مصالحه صحیحه شرعیه نمود و همگی و تمامی يك
 قطعه زمین...»

بعد از این مقدمات نام و مشخصات طرفین معامله موقعیت و حدود مورد معامله ذکر

می‌شد.

سازمان اجتماعی و وضع دستگاههای قضایی و پلیسی اروپا تا قرن
 نگاهی به غرب هیجدهم فرق زیادی با مالک شرقی نداشت، کیفرهای شدید تا
 پایان قرن هفدهم در اروپا نیز رایج بود. کشور فرانسه که در عصر
 لویی چهاردهم سرآمد کشورهای اروپایی بود، در مورد بز هکاران روشی شقاوت آمیز داشت.
 «... مجموعه قوانین لویی چهاردهم (۱۶۶۷-۷۳) که تا زمان پیدایش مجموعه قوانین

۱. ابراهیم فخرائی. گیلان در جنبش مشروطیت، ص ۱۳۴.

ناپلئون (۱۸۰۴-۱۵) در کشور فرانسه نافذ و جاری بود، نسبت به قوانینی که پس از ژوستی-نین تدوین شده، در مقام و مرتبتی برتر قرارداد داشت و با کمال نیرفمندی به پیش راندن چرخ تمدن... کمک می کرد.

«سازمان پلیس شهری تشکیل یافت تا پاریس را از آلودگی به جنایات پاک کند... سرهنگی مدت بیست و یک سال ریاست پلیس پاریس را به عهده داشت و در این مدت خیابانهای پاریس به یمن مباشرت اوستگفرش شد و اندکی نظافت یافت و با پنج هزار چراغ روشنی گرفت و تا اندازه ای امنیت یافت... جاسوسان و عمال مخفی دولت در سراسر فرانسه مراقب اعمال و گفتار مردم بودند. شکنجه متهمان برای اعتراف به گناہانی که به آنها نسبت می دادند باقی و قانونی بود. لویی به خود حق می داد که هر کیفری را برای هر گناہی مقرر سازد. چنان که در سال ۱۶۷۴ فرمان داد هر روسپی را که در شعاع هشت کیلومتری کاخ ورسای همراه بسایکی از قراولان شاهی ببینند، دستگیر کنند و گوشه ها و بینی او را ببرند.»^۱ البته قبل از لویی چهاردهم یعنی در قرون جدید نیز کیفرها، بسیار وحشیانه و رقت انگیز بود.

انواع کیفر در غرب: ویل دورانت ضمن توصیف حکومت ونیز در قرن یازدهم به کیفرهای قرون وسطایی اشاره می کند و می نویسد: «چهل قاضی که از طرف شورای کبیر تعیین شده بودند، بشدت و به طرز مؤثری دادستانی می کردند. قوانین خیلی واضح بود، به دقت درباره وضیع و شریف اجرا می شد، جریمه ها منعکس کننده ظلم رایج در آن زمان بود، محبوسان غالباً در حجره های تنگی زندانی می شدند که دارای حداقل نور و هوا بود. مجازاتهای قانونی بسیار ستمگرانه بود و تازیانه زدن، داغ کردن، قطع کردن عضو، کور کردن، بریدن زبان، شکستن دست و پا، چرخ شکنجه و نظایر آنها را شامل می شد. محکومان به اعدام را ممکن بود در زندان خفه سازند و یا محرمانه غرق کنند یا از پنجره کاخ بیاویزند، یا زنده بسوزانند. کسانی که مرتکب جنایات وحشیانه یا دزدی اشیاء مقدس شده بودند، با انبر داغ می شدند یا به دم اسب بسته می شدند و سپس سرشان بریده و نشان شقه می شد.»^۲

تاورنیه سیاح و بازرگان معروف که در عصر لویی چهاردهم می زیسته و در عهد

۱. ویل دورانت. تاریخ تمدن، عصر لویی چهاردهم، ص ۱۹.

۲. تاریخ تمدن، رنسانس، کتاب پنجم، بخش دوم، ترجمه صارمی، ص ۱۸۱.

صفویه چندبار به ایران مسافرت کرده بود، می نویسد که در آلمان قاتل تبهکاری را چنین کیفر دادند: «حکم شد که او را در چندین نقطه شهر بگردانند و گوشت بدنش را با گاز انبر بکنند و به جای گوشت کنده شده سرب آب کرده بریزند. و بعد از آن عملیات، او را بردند بیرون شهر را تیسون و زنده زنده پاره پاره کردند، و کارش را به پایان رسانیدند...»^۱

فساد و رشوه خواری و ظلم و بی عدالتی نیز در اروپای قرن ۱۶-۱۷ رواجی تمام داشت. ویل دورانت ضمن تصویر اوضاع اجتماعی عصر الیزابت (۱۵۵۸-۱۶۰۳) از وضع دلخراش «عدالت و قانون» در آن دوران سخن می گوید و می نویسد: «انگلستان در سال ۱۵۸۱ در حدود پنج میلیون نفر جمعیت داشت که بیشتر آنها به کار کشاورزی مشغول بودند جز اقلیت ممتاز و صاحب حقوق، اکثریت قاطع مردم در گرداب ظلم و فساد غوطه ور بودند. و از حق و عدالت خبری نبود... دادگاهها به اتفاق و عموماً فاسد بودند. یکی از اعضای پارلمان، یکی از امنای صلح را چنین نامیده: حیوانی که برای نیم دو جین جوجه از یک دو جین قانون چشم می پوشید... شکسپیر از قول لیر می گوید «گناه را باطلا اندودکن، تا نیزه نبروند عدالت بی آن که صدمه ای دیده باشد، بشکند.» از آنجا که قضات به دلخواه ملکه از کار برکنار می شدند، قاضیها نظر ملکه را در رأی خود منظور می داشتند...»^۲

حتی فرانسیس بیکن دانشمند، برای تحصیل جاه و مال در مقام دادستانی مکرر حق و عدالت را به نفع شاه زیر پا نهاد.^۳ به این ترتیب می بینیم، در تمام دوره فتودالیت و حتی در قرون جدید، در شرق و غرب، قوانین و مقررات بنا به میل و اراده طبقه فرمانروا تدوین و به نفع و مصلحت آنان اجرامی شد. و منافع و مصالح اکثریت مورد توجه نبود. برگردیم به ایران. برای اجرای نسبی عدالت و جلوگیری از جعل و تزویر نخستین دفتر ثبت اسناد در سال ۱۲۳۷ تأسیس و ایجاد گردید و مقرر شد که اسناد را تمبر کنند و در دفاتری که وزارت دادگستری معین کرده است، ثبت نمایند.

مبارزه با انحراف در عصر ما: در جامعه قرون وسطا کیفر گناهکاران و رفتار و حشیانه با کجروان امری کاملاً طبیعی بود، و هرگز مدیران جامعه بر آن نبودند که علل انحرافات

۱. سفرنامه تاورنیه، مقدمه، ص ۲۲.

۲. ویل دورانت. آغاز عصر خرد، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، ص ۱۵۸.

۳. همان، ص ۱۵۸.

اخلاقی را کشف کنند و در مقام درمان عناصر منحرف جامعه بر آیند. ولی امروز جامعه شناسان مترقی و واقع بین می گویند: «سلامت جامعه مبارزه با کجروان را ایجاب می کند، ولی در این مبارزه به هیچ روی، نباید منحرفان را مورد نفرت و خصومت قرار داد، و در صدد آزار یا نابودی آنان بر آمد. زیرا منحرفان، گناه ندارند، بلکه خود قربانیان، ستمدیده جامعه اند.»

«در سده های پیشین کجروان با شدت منفور جامعه بودند؛ و از این رو چون کسی گرفتار نوعی انحراف می شد، دیگران به جای آن که او را بیمار بشمارند و مورد دلسوزی قرار دهند، با بیزاری و دشمنی با او مواجه می شدند و او را از خود می راندند. از این رو منحرفان همواره در کتمان انحراف خود می کوشیدند و بر اثر این کتمان امکان بهبود را از خود می گرفتند... شخص منحرف یعنی کسی که نتوانسته است موافق هنجارهای اجتماعی رفتار کند، گناهی ندارد. گناه از آن جامعه نئی است که نتوانسته است فرهنگ خود را متعادل گرداند، و بدین علت زندگی مردم را دچار ضرر و خطر کرده است. به راستی جامعه باید به جای آن که به کجروان خود خشم گیرد، خود را مسؤول و مقصر داند و در برابر کجروان احساس شرمساری کند و با تمام نیرو در رفع انحرافها بکوشد.»

«مبارزه با انحرافات اجتماعی، مانند مبارزه با انواع بیماری از دوره میسر است؛ یکی از راه درمان و دیگری از راه پیشگیری.»

«جامعه باید برای درمان کجرویها از آخرین وسایل علمی سودجوید... بیمارستانها و آسایشگاههای روانی کتونی به استثنای تعدادی قلیل، برای پذیرایی و درمان بیماران آمادگی کافی ندارند. اگر این مؤسسات، بیمار را در محیط زندگی فعال و پرتنوعی قرار دهند... و بسا کارهای تازه ای آشنا کند، بر اثر جذبۀ کلا، بیمار بهبود می یابد... از اینجاست که آمیختن درمانهای روانی با کار در جامعه های نو، مخصوصاً در سوئد و نروژ و شوروی و سایر کشورها رواج می یابد، در عصر ما پیشگیری کجرو و بیماریها متر از درمان است. اکثر جامعه شناسان بر آنند که برای مبارزه با کجرو و پهای اجتماعی باید زمینه پیدایش آنها را از میان برداشت و برای حصول این منظور رعایت دو اصل را ضروری دانند: اصل اول سالم کردن محیط اجتماعی کودکان، یعنی خانواده است و اصل دوم، سالم کردن محیط اجتماعی همگان یعنی جامعه است... بدون سلامت جامعه بزرگ، سلامت خانواده و هیچ سازمان اجتماعی دیگر میسر نمی شود.»

«بنابر این، جامعه های بیمار کتونی باید بی درنگ در صدد علاج خود بر آیند و عواملی مانند سودجویی فردی، و رقابت خصومت آمیز و اجحاف طبقاتی، باید از زندگی اجتماعی بر خیزند و فرهنگها سازگاری و تعادل از کف رفته خود را باز یابند.»

«اصلاحات محدود، مانند تغییر روش آموزش یا مبارزه بامیگساری و بیماریهای آمیزشی یا تأسیس باشگاه وانجمن با آنکه بی تأثیر نیستند از عهده سالم کردن محیط جامعه بر نمی آیند...»^۱

مان در کتاب اصول روانشناسی می نویسد: «امروز دانشمندان معتقدند انحرافات فکری، و اخلاقی و اقدام به اعمالی که از نظر قانونی جنحه یا جنایت خوانده می شود، محصول بیماریهای فکری و روانی است و باید بینوایان و مبتلایان به این نوع امراض را مورد معالجه روانی و طبی قرار داد.

پیشینیان این قبیل تبه کاران را مردمی منحرف و غیر قابل درمان می شمردند. حتی تا صد و پنجاه سال پیش نظر غالب کسان راجع به دیوانگان آن بود که شیطان به قالب آنها حلول کرده است. این بود که آنان را بادزدان و روسپیان و آدم کشان به زندان می انداختند و در دیوانخانه ها باغل و زنجیر نگهداری می کردند، اغلب آنها را کتک می زدند، و شکنجه بدنی می دادند تا آرامشان کنند و به اطاعت وادارند.»^۲

۱. آگ برن و نیمکف. زمینه جامعه شناسی، ترجمه و اقتباس امیرحسین آریانپور، جیبی

تهران، ص ۲۱۱ به بعد.

۲. مان. اصول روان شناسی، ترجمه محمود صناعی، ص ۱۲.



میرزا تقی خان امیر کبیر

مقدمات جنبش مشروطیت در ایران

برای اینکه بدانیم قانون اساسی و مشروطیت ایران چگونه به وجود آمده و چه عواملی در تمهید مقدمات این نهضت مؤثر بوده است، مشخصات اجتماعی ایران را قبل از انقلاب مشروطیت به طور اجمال یادآور می‌شویم:

۱. قبل از تدوین قانون اساسی، همان‌طور که پیشتر گفته شد، سلاطین ایران با قدرت مطلق حکومت می‌کردند و هیچ قانونی اختیارات آنها را محدود نمی‌ساخت، فقط در پاره‌ئی موارد قدرت روحانیون از نظر نفوذی که در توده مردم داشتند در تصمیمات و نظریات شاه مؤثر بود. در دوره استبداد هر وقت که صدر اعظم اصلاح طلبی در رأس دولت قرار می‌گرفته حسن تدبیر و کاردانی او در تعدیل روش جابرانه سلطان و تحدید تجاوزات و ولخرجیهای درباریان او مؤثر بوده است.

۲. در وصول و ایصال مالیات مینا و مأخذ صحیحی وجود نداشت و حکمرانان به ظالمانه‌ترین شکل به نام اخذ مالیات مردم را غارت می‌کردند و قسمت اعظم این پولها و پولی که از اجانب قرض می‌کردند، در راه بذل و بخشش‌های شاه و درباریان و مسافرت آنها به فرنگ خرج می‌شد.

۳. رجال و صدراعظم‌های ایران جز عده‌ئی معدود جملگی به فکر حفظ موقعیت خود و چپاول بیت المال مردم و تجاوز به حقوق فردی و اجتماعی ملت بودند و آنچه به خاطر آنان نمی‌گذشت فکر اصلاحات اجتماعی بود.

۴. مقام استانداری و فرمانداری در آن ایام چون متاعی قابل خرید و فروش بود و هر کس در دزدی و غارت مردم مهارت و شجاعت بیشتری داشت و مطامع شاه، درباریان و صدراعظم وقت را بهتر تأمین می‌کرد، زودتر از دیگران به این مقامات برگزیده می‌شد. برای اینکه به درجه عدوان و زور گوئی مأمورین دولت در آن ایام واقف شویم قسمتی از نامه سید محمد طباطبائی را که خطاب به مظفرالدین شاه نوشته در اینجا نقل می‌کنیم:

«... مملکت خراب، رعیت پریشان و گدای، دست تعدی حکام و مأمورین بر مال و عرض و جان رعیت دراز، ظلم حکام و مأمورین اندازه ندارد. از مال رعیت هر چه میلشان اقتضا کند می برند؛ قوه قهر و غضب و شهوتشان به هر چه میل و حکم کند از زدن و کشتن و ناقص کردن اطاعت می کنند. این عمارت و مبلها و وجوهات و املاک در اندک زمان از کجا گرد آمده... پارسال دخترهای قوچانی را در عوض سه ری گندم مالیات که نداشتند بدهند گرفته به تر کمنها و از امنه عشق آباد به قیمت گزاف فروختند، دهها هزار رعیت قوچانی از ظلم به خاک روس فرار کردند...»

۵. هیچگونه قوانین و مقرراتی برای حفظ حقوق ملت ایران و تعیین حدود قدرت هیأت حاکمه وجود نداشت و مقدرات و سرنوشت مردم در هر محل ارتباط و بستگی تام با خلق و خوی شخصی حکمرانان داشت. به همین علت آزادیخواهان در آغاز نهضت مشروطیت به تأسیس «عدالت خانه» قانع بودند، ولی به همان نسبت که توده مردم به اجرای حق و عدالت و تأسیس عدالتخانه دلبستگی داشتند، حکمرانان و درباریان از نام عدالتخانه بد خود می لرزیدند، چنانکه در دوره صدارت عین الدوله در جلسه مشورتی که راجع به تأسیس عدالتخانه در باغشاه تشکیل شده بود امیر بهادر وزیر دربار با شدت بسیار با تأسیس آن ابراز مخالفت می نمود و آشکارا می گفت «با ایجاد عدالت خانه پسر پادشاه با پسر میوه فروش یکسان می گردود دیگر هیچ حکمرانی نمی تواند دخل کند.»^۱ (مقصود از دخل دزدی و غارت اموال مردم بود.)

۶. غله و گندم و سایر مواد مورد نیاز خلق توسط مالکین بزرگ احتکار می شد و به قیمت گران به فروش می رسید. به همین علت، غالباً در نقاط مختلف ایران قحطی و عسرت، زندگی را بر توده مردم ناگوار ساخته بود.

۷. با اینکه در شرایط قبل از انقلاب عموم طبقات ملت ایران بخصوص دهقانان بیش از همه از مظالم و زور گوییهای زمامداران رنج می بردند، مع ذلك توده کشاورزان به علت نداشتن فکر اجتماعی و دور بودن از تمدن و فرهنگ، و بی خبری از رستاخیز توده های ملل، موفق نگردیدند که جریان را در دست گیرند. همقدمی بازرگانان با سایر عناصر مشروطه خواه بیشتر از این جهت بود که تجار ایرانی در اثر استبداد سلاطین قاجار و انعقاد قرارداد تنباکو و توتون و مخصوصاً در اثر کارشکنیهای «نوز» بلژیکی و همراهان او (که مورد حمایت جدی عین الدوله بودند) خسارات مالی بسیاری متحمل شده بودند. علاوه بر این، مشکلاتی که مأمورین گمرکی به دستور بلژیکیها در حق بازرگانان روا می داشتند و تازیانه هایی که از طرف عمال دولت بر عده ای از بازرگانان حثکوزده شد، این جماعت را به مخالفت با استبداد برانگیخت.

۱. احمد کسروی. تاریخ مشروطیت ایران. ج. اول (به اختصار)

۱. آشنائی ایرانیان با تمدن جدید: از جمله عواملی که در تحریک و بیداری ملت ما تأثیر داشت، آمد و رفت‌ها و مسافرت‌ها و آشنائی است که بین ایرانیان با ممالک اروپائی به وقوع پیوست و ایرانیان را با تمدن نوظهور اروپائی کم و بیش آشنا و مأنوس گردانیده و آنان را از انقراض قطعی حکومت‌های استبدادی در فرنگ و مداخله ملتها در تعیین سرنوشت خود واقف و آگاه ساخته است.

۲. نفوذ تمدن جدید در ایران: پیشرفت سریع رژیم سرمایه‌داری و فعالیت‌های مداوم دول استعماری برای تهیه مواد خام و بازار فروش سبب گردید که از نیمه دوم قرن نوزدهم بسیاری از مختصات تمدن اروپائی خواه و ناخواه در ایران معمول و متداول گردد، چنانکه در سال ۱۲۷۴ نخستین خط تلگراف در تهران برای استفاده در بار کشیده شد، و بعداً بتدریج این خطوط روبرو به تزیید گذاشت، به طوری که در سال ۱۲۸۵ انگلیسها برای اینکه بتوانند از طریق خشکی بین لندن و بمبئی ارتباطی برقرار کنند، از دولت ایران امتیاز خطوط تلگراف بین خاقین، تهران و بوشهر را گرفتند و پس از چندی اکثر شهرهای ایران به وسیله خطوط تلگرافی مرتبط شد.

همچنین، وضع پست ایران تا سال ۱۲۹۲ بسیار درهم بود و حمل و نقل پستی به وسیله چا پارها صورت می‌گرفت، از آن تاریخ به بعد به تدریج پست ایران سرو - صورتی گرفت و مقدمات تأسیس پستخانه فراهم گردید.

ضرب مسكوك تا سال ۱۲۹۶ در شهرهای مختلف به شکل و عیار خاصی صورت می‌گرفت. از آن سال به بعد با تأسیس ضرابخانه جدید ضرب مسكوك در سراسر ایران به صورت واحدی درآمد.

احداث راه آهن بین صوفیان و شرفخانه در سال ۱۳۳۴ و ایجاد راه آهن بین تهران و حضرت عبدالعظیم و تأسیس بعضی کارخانجات، کم و بیش ملت ما را به مظاهر تمدن جدید و مزایای آن آشنا ساخت. غیر از عوامل نامبرده که معرف تمدن جدید اروپا بوده از آغاز سلطنت ۵۰ ساله ناصرالدین شاه مخصوصاً از دوره زمامداری امیر کبیر با اعزام عده‌ئی محصل به اروپا و استخدام معلمین اروپائی، ترجمه کتب و آثار نویسندگان اروپائی و تأسیس دارالفنون و نشر روزنامه‌ها بیش از پیش مقدمات تحول فکری و گرویدن ایرانیان به تمدن اروپائی فراهم گردید، ولی از آنجا که امیر کبیر با دزدیهائی که در آن زمان به نام «مداخل» معمول بود، مخالفت کرد و با قطع کلیه مستمریها به تنظیم امور مالی و قطع مداخلات اجانب همت گماشت، دوران زمامداری او چندان نپائید و به دستور شاه و تحریک اجانب و در نتیجه عوامل دیگر، در حمام فین کشته شد. بعد از او، میرزا حسین خان سپهسالار و سایر اصلاح طلبان

همین که قدمی چند در راه اصلاحات پیش می‌رفتند بامخالفت جدی دربار و دشمنی مقامات استعماری مواجه می‌گردیدند، در دوره زمامداری سپهسالار ۹ وزارتخانه دایر گردید که جملگی در مقابل صدراعظم مسؤول و در کار وزارتخانه خود مستقل بودند.

با وجود کارشکنیها و مخالفتهایی که از طرف شاه و دربار و

افتتاح دبستانها

محافل استعماری به عمل می‌آمد، از دوره ناصرالدین شاه طبقات

متوسط و خواص ایرانی به قبول فرهنگ جدید و افتتاح دبستانها رغبتی شایان نشان دادند، چنانکه در سال ۱۲۷۹ از طرف مردم ۲۱ باب دبستان برپا گردید که ۱۷ دبستان در پایتخت و ۴ دبستان در تبریز، بوشهر، رشت و مشهد افتتاح شد و بتدریج بر شمار این دبستانها افزوده شد و از تعداد مکاتب قدیم کاسته گردید و در اسلوب تعلیم و تربیت و طرز تدریس القبا روشهای جدیدی اتخاذ شد.

جراید و مطبوعات و کتبی که در این ایام به زبان فارسی منتشر

جراید و مطبوعات

گردیده در بیداری افکار عمومی تأثیر داشته است، منتها به علت

خودخواهی و استبداد هیأت حاکم جراید آزادبخواه نمی‌توانستند برای مدت درازی فعالیت و مبارزه کنند و همین که در مطبوعات مطالبی بر ضد استبداد انتشار می‌یافت، محافل درباری دستور توقیف صادر می‌کردند. این جریان سبب گردید که عده‌ئی از مدیران جراید برای اینکه بتوانند آزادانه مطالب خود را بنویسند، در خارج از مرز ایران به چاپ و نشر روزنامه مشغول شدند، چنانکه حبل‌المتین در کلکته و ژرژیا و چرودش در مصر منتشر می‌شد. روزنامه‌های الحدید یا عدالت در تبریز و تربیت در تهران چاپ می‌شد، ولی جراید مزبور در روش روزنامه‌نگاری خط مشی و هدف ثابتی نداشتند. مثلاً روزنامه حبل‌المتین در بعضی از شماره‌های خود سخن از حق و عدالت و حکومت قانونی و رژیم مشروطه و مشروعه به میان می‌آورد و گاه از مسببین اسارت و بدبختی ایرانیان نظیر محمدعلی میرزا و عین‌الدوله و دیگران به نیکی یاد می‌کرد و از آزادبخواهان شدیداً عیبجوئی و انتقاد می‌نمود. با این حال و با وجود تشتی که در روش جراید وجود داشته آثار مثبت آنها بر جهات منفی می‌چربید. زیرا قطع نظر از تناقضاتی که در اظهارات آنها مشاهده می‌شد، غالباً با پراکندن اخبار و اطلاعات جدید مردم را از اکتشافات و اختراعات تازه و جنبشهای مسل باخبر و به بیداری توده ایرانی و آشنائی آنان با دنیای خارج کمکی مؤثر می‌کردند.

علاوه بر این، کتبی که توسط طالبوف و ابراهیم بیگ انتشار یافت، بعضی از مردم را به سالوس و ریای روحانی نمایان و خطرات و مفاسد حکومت استبدادی واقف گردانید.

با این مقدمات می‌توان نتیجه گرفت که از یک قرن پیش به این طرف به علت پیدایش جنبش ناقص بورژوازی و نزدیکی ایرانیان با ملل اروپائی در کلیه شئون مدنی، اقتصادی

و اجتماعی ایرانیان ، تغییراتی حاصل گردید. زمزمه انقلاب کبیر فرانسه و سقوط حکومت جابرانه لویی شانزدهم و انقراض حکومت‌های استبدادی در سراسر اروپا و استقرار حکومت ملی در ممالک غرب در اذهان مردم روشن ضمیر ایران خاطرات و تمایلاتی انقلابی باقی گذارد. مردم ایران که از استبداد و خوشگذرانی شاه و درباریان و مظالم عمال دولت به جان آمده بودند، به فکر چاره جوئی افتادند و نخستین قدم اعتراضی با قتل ناصرالدین شاه به دست میرزا رضای کرمانی برداشته شد.

در جریان نهضت مشروطیت نامه‌های اعتراض آمیزی که روحانیون به نمایندگی از طرف ملت به شاه می نوشتند و کتب و آثار نویسندگان و گویندگانی نظیر سید جمال الدین- اسدآبادی، میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی و مدافعان شجاعانه میرزا رضای کرمانی نمونه‌هایی از بیداری مردم ایران و انعکاسی از انقلابات دمکراتیک اروپا بود. در اینجا نباید فراموش کرد که در جریان مبارزاتی که در راه تدوین قانون اساسی و متمم آن به عمل آمده رهبری حزب سوسیال دمکرات قفقاز تأییری بسزا داشته است. سوسیال دموکرات‌های قفقاز برای مبارزه با تزارسم و تهیه سنگر جدیدی بر ضد استبداد با آزادیخواهان ایران همکاری کردند و با اعزام عده‌ئی از ایرانیان مقیم قفقاز در صحنه جنگ‌های آذربایجان، به رهبری این نهضت و پیروزی آزادیخواهان در راه تحصیل قانون اساسی و متمم آن کمک بسیار کردند. سوسیال دموکرات‌های قفقاز برنامه منظمی برای فعالیتهای سیاسی و نظامی خود در آذربایجان تنظیم کردند و با انتشار «دستورنامه» هدف و نقشه کار را توسط مجاهدین بین آزادیخواهان و توده مردم بخش می کردند. تحت رهبری این جماعت جمعی از دشمنان استبداد بخردن تفنگ و فرار گرفتن فنون نظامی مشغول شدند و در انجمنها و حوزها مردم را به معنی حقیقی آزادی و آزادیخواهی آشنا و مأنوس گردانید. غیر از ایرانیان مقیم قفقاز که با بازگشت خود به تبریز و سایر شهرها نهضت آزادی را رونق و صفائی دادند، جماعتی از بومیان قفقاز به نام نوع دوستی و برای اشاعه این افکار قدم در خاک ایران نهادند و با صداقت و آزمودگی در راه آزادی میهن ما کوششها نمودند و جمعی از آنان جان خود را در راه مشروطیت ایران نثار کردند.

نظر خارجیان نسبت به
 نهضت مشروطیت ایران

از اواخر قرن نوزدهم مبارزه استعماری روسیه تزاری و انگلستان با یکدیگر، در ایران روبه شدت گذاشت، از طرفی تزارها یا فعالیت‌های مداوم خود می کوشیدند که در برابر ایران را یکسره در اختیار خود در آورند و با در دست داشتن مرکز قدرت، از راه ایران مقدمات تسخیر هندوستان را فراهم سازند. از طرف دیگر انگلیسیها برای حفظ منافع خود در آسیا راضی نمی شدند که ایران یعنی کلید هندوستان یکباره در زیر نفوذ سیاسی روسها قرار گیرد.

به همین جهات انگلیسیها برای مبارزه با روسیه تزاری بی‌میل نبودند که در مقابل دربار، پایگاه جدیدی برای خود فراهم سازند و هیأت حاکم ایران را در زیر ماسک حکومت مشروطه به اطاعت اوامر خود مجبور سازند. پس اگر در اوان مشروطیت در بعضی موارد انگلیسیها با مشروطه‌خواهان ظاهراً روی موافق نشان داده‌اند صرفاً از نظر حفظ منافع امپراتوری و مبارزه با دربار بود، و هیچگاه پافشاری و حسن‌نیتی که سوسیال‌دمکراتهای فقفاز در راه پیروزی آزادیخواهان و تدوین متمم قانون اساسی از خود نشان داده‌اند در روش کارگردانان و عمال سیاست انگلستان مشاهده نمی‌شود.

انگلیسیها نه تنها در جریان نهضت مشروطیت هیچوقت صادقانه باملت ایران همصدا و همقدم نبوده‌اند، بلکه بلافاصله پس از استقرار مبنای مشروطیت و تدوین قانون اساسی همواره به وسیلهٔ عمال خود کوشیده‌اند که از مشروطیت ایران جز نامی باقی نماند، و آن قسمت از مواد قانون اساسی و متمم آن که مربوط به حقوق ابتدائی و مسلم ملت ایران است، هرگز صورت عمل به خود نگیرد تا هموطنان ما نتوانند آزادانه به سر نوشت خود حکومت کنند.

جریان ۲۵ ساله حکومت رضاخان و عملیات ضد آزادی آن ایام و وقایع پس از شهریور ۲۵ و سیاست خشن و وحشیانه امپریالیسم انگلستان و امریکا بر ضد جنبشهای دموکراتیک و منافع ملی ما، به خوبی نشان می‌دهند که نقشه‌های سودجویانه دول بزرگ امپریالیستی جز با اسارت و رقیبت ملل کوچک امکان پذیر نیست، و مادام که ریشهٔ امپریالیسم به دست توده‌های ملل جهان از بیخ و بن کنده نشود، ملل عالم نمی‌توانند چنانکه باید از نعمت آزادی و حکومت ملی برخوردار شوند.

علل و عواملی که به بیداری مردم و توجه آنان به دموکراسی و حکومت قانون کمک کرد:

قبل از آنکه از سیر قانون و نفوذ و تأثیر تمدن و نظامات جدید قضائی، سیاسی و اجتماعی اروپا در ایران سخنی به میان آید، به طور اجمال به روابط سیاسی ایران با اروپا در دوره قاجاریه اشاره می‌کنیم:

با اینکه از دوره صفویه با آمدن نمایندگان سیاسی انگلستان و فرانسه، بین ایران و اروپا روابط سیاسی برقرار شده بود ولی این مناسبات به حکم مقتضیات تاریخی چندان دوام و استحکام نیافت؛ ولی از دوره قاجاریه، مخصوصاً در ایام سلطنت فتحعلیشاه قاجار، به علت رقابت شدید استعماری بین دول اروپائی و کشیده شدن دامنه آن به حدود هندوستان و ایران، خواهی نخواهی کشور ما، در سیاست بین‌المللی داخل گردید و روابط ایران با بعضی از کشورهای اروپا وسعت و اهمیت خاصی پیدا کرد.

در دوره‌ئی که امپراتوری انگلیس در هندوستان می‌کوشید مدعیان و مخالفان خود را با تدابیر جنگی و سیاسی مطیع و منقاد سازد، با خطر بزرگ دیگری مواجه گردید و آن استعمارطلبی فرانسه بود، ناپلئون، امپراتور مقتدر فرانسه، پس از آنکه دید در اروپا قادر نیست که انگلستان را به زانو درآورد و پیاده کردن سپاه به جزایر انگلستان امری بس دشوار و خطرناک است، توجه خود را به جنوب غربی آسیا و هندوستان معطوف داشت ناپلئون می‌خواست که با جلب موافقت دولتین ایران و عثمانی از خاک این دو کشور به هندوستان حمله‌ور شود و با تصرف آن سرزمین زرخیز که در آن تاریخ بهترین مستعمره جهان و منبع و سرچشمه عظمت و تجارت و صنعت انگلستان بود، امپراتوری زورمند و توانای انگلستان را از پا درآورد و نفوذ و قدرت سیاسی و اقتصادی خود را در آسیا بسط دهد.

در دوره‌ئی که ناپلئون بناپارت سرگرم زد و خورد با انگلستان و متحدین او در اروپا بود، دوره اول جنگهای بین ایران و روس در سال ۱۲۱۸ هجری (۱۸۰۴ میلادی) شروع شد. دولت ایران بدون داشتن هیچ یاور و متحدی که بتواند این مملکت ضعیف آسیائی را در برابر یکی از بزرگترین دول اروپائی کمک و مساعدت نماید، گرفتار يك رشته جنگهای شوم و زیانبخش سیاسی با روسیه تزاری شد و قسمتی از خاک ایران را از کف داد.

فتحعلیشاه، پس از شروع جنگهای ایران و روس، در صدد جلب مساعدت انگلستان برآمد، در همین ایام نمایندگان از طرف ناپلئون به ایران گسیل شدند و به فتحعلی‌شاه پیشنهاد عقد اتحادی بر ضد روسیه تزاری کردند.

رقابت انگلستان با فرانسه

فتحعلی شاه، پس از آنکه به قدرت و نیروی نظامی فرانسه پی برد، درصدد جلب دوستی آن دولت برآمد، اتفاقاً ناپلئون هم در این ایام برای آنکه رقیب نیرومند خود انگلستان را با حمله به هندوستان از پای درآورد، تصمیم گرفت با جلب موافقت فتحعلی شاه از خاک ایران به هندوستان حمله کند و برای اجرای این نقشه نمایندگان چند از فرانسه به ایران گسیل داشت. بالاخره نماینده فتحعلی شاه در صفر ۱۲۲۲ هجری موفقی گردید با ناپلئون معاهده‌ئی شامل ۱۶ ماده منعقد نماید. به موجب این عهدنامه، ناپلئون تعهد کرد که در برگردانیدن گرجستان به خاک ایران کمک و یاری نماید، و برای اصلاح و تقویت نیروی نظامی ایران اقدامات معینی را انجام دهد، در عوض ایران قبول نمود که در جنگ فرانسه برضد انگلستان و روسیه، با آن دولت متحد باشد و از هیچ کمکی دریغ نرزد.

انگلیسها که از ابتدای توجه ناپلئون به آسیا، مراقب اقدامات او بودند، پیش از عقد قرارداد بین ایران و فرانسه، از طرف شرکت تجارتنی هند شرقی، نمایندگان به ریاست جان ملکم^۱ رهسپار ایران شدند و با تقدیم هدایای گرانها به فتحعلی شاه و اطرافیان او، به بستن معاهده‌ئی تجاری و سیاسی با ایران توفیق یافتند، ولی انگلستان به تعهدات خود علیه روسیه عمل نکرد، چه انگلستان به موجب پیمانی با روسیه از در دوستی در آمده بود، و قرار بود که انگلستان و روسیه متحداً برضد ناپلئون به جنگ برخیزند.

در این میدان رقابت، سرانجام فرانسه موفقی گردید با ایران قراردادی نظامی منعقد کند. پس از عقد قرارداد سرتیپ گاردان با عده‌ئی مهندس و کارشناس و معلم به ایران آمد و برای مدتی کوتاه، فعالیت و جنب و جوشی در ایران آغاز شد، فتحعلی شاه که پادشاهی عیاش و بی کفایت بود، امیدوار بود به یاری فرانسویان، گرجستان را از تصرف روسها خارج کند، ولی ناپلئون در جریان بازیهای سیاسی مصلحت کشور خود را در آن دید که با پیمان شکنی، به ایران خیانت ورزد و بدون اطلاع ایران با روسیه تزاری از در سازش درآمد.

در این هنگام بار دیگر انگلستان مصلحت خود را در نزدیکی با ایران دید و در راه تجدید روابط دوستانه با ایران قدمهایی برداشت. فتحعلی شاه چند بار از ناپلئون خواست که به تعهدات خود وفادار بماند، ولی ناپلئون با پاسخهای بی اساس، فتحعلی شاه را بر آن داشت که به تجدید روابط با انگلستان روی موافق نشان دهد. نماینده انگلستان در محرم سال ۱۲۲۴ به حضور فتحعلی شاه باریافت و يك قطعه الماس گرانها از جانب جرج سوم پادشاه انگلستان به عنوان هدیه به وی تقدیم نمود، سپس به اردوی عباس میرزا

که تنها شخصیت دلسوز و باکفایت خاندان قاجاریه بود رفت و واسطه عقد قراردادی بین ایران و انگلیس شد. به موجب این عهدنامه، دولت انگلیسی متعهد گردید: مادام که بین ایران و روسیه جنگ ادامه دارد، سالی ۱۲۰ هزار لیره انگلیسی به ایران بدهد و ایران و انگلیس علیه روسیه متحد باشند.

سرجان ملکم در سال ۱۲۲۲ هجری (۱۸۱۰ میلادی) با عده‌ئی کارشناس نظامی به ایران آمدند و به عباس میرزا معرفی شدند و به تربیت سربازان و افسران و اصلاح ارتش ایران همت گماشتند.

آشنائی ایرانیان با تمدن غربی «اگرچه ایران از زمان صفویه داخل ارتباط کلی با ممالک متمدن غربی شده بود، و بعضی از وسایل لازم تمدن جدید از قبیل اسلحه آتشین و نظام اروپائی و ساخت کشتی و غیره به تقلید متجدین غربی در این دوره و در دوره نادر در ایران راه یافته بود، لیکن هیچوقت توسعه دامنۀ اقتباس تمدن اروپائی به اندازه دوره سلطنت بالنسبه طویل ناصرالدین شاه نرسیده بود و امری که باعث این پیشامد شد، علاوه بر توسعه روابط بین ایران و اروپا و بسط دامنۀ مستعمرات بعضی دول اروپائی تا حدود کشور ما، توجه عده‌ئی از رجال هوشیار ترقیخواه ایرانی بود که با تمدن غربی آشنائی یافته و به مزایای آن کاملاً پی برده بودند.

اولین نهضتی که در این راه، در دوره قاجاریه شروع شد چنانکه سابقاً هم اشاره کردیم، در اوایل عهد فتحعلی شاه بود. در این ایام بر اثر آمدن هیئت لشکری فرانسه به ایران و اقداماتی که ایشان در اصلاح حال سپاه و تهیه توپ و نقشه برداری و جمع آوری اطلاعات مفید جغرافیائی راجع به ایران کردند، تاحدی ذهن زمامداران این کشور به لزوم اقتباس تمدن اروپائی متوجه گردید؛ سپس عباس میرزا به فرستادن شاگرد و کارگر به انگلیس و روسیه اقدام نمود و کارخانجاتی نیز به دستیاری خبرگان برای توپ ریزی و باروت سازی و پارچه بافی و ابداع چاپخانه و غیره در آذربایجان ایجاد کرد.

عمده آشنائی ایران با تمدن جدید در دوره ناصرالدین شاه، نتیجه بذل عنایت مخصوص سه تن از وزرای روشن بین تجدد دوست اوست: اول امیرکبیر که شمه‌ای از اقدامات او را در این زمینه سابقاً یاد آور شدیم. دوم حاجی میرزا حسینخان مشیرالدوله سپهسالار اعظم که در دوسفر که شاه را به فرنگ برد به عیان محاسن و مصالح تمدن اروپائی را به او نمود و بر اثر آن شاه به آوردن قسمتی از لوازم تمدن جدید اقبال کرد. سوم میرزا علیخان امین‌الملک که بعدها امین‌الدوله لقب یافت. بعضی از تجار مثل حاجی محمد حسن اصفهانی امین‌الضرب و رجال دیگر مانند یحیی‌خان مشیرالدوله برادر

سپهسالار و اعتضاد السلطنه علیقلی میرزا نیز مؤید این نهضت بودند. اینک مختصری از تاریخ نقل پاره‌ئی از لوازم تمدن جدید به ایران:

۱. تا سال ۱۲۹۲، پست در ایران به توسط چاپخانه‌ها که تحت امر اشخاصی به نام چاپخانه‌باشی بودند اداره می‌شد و صورت مرتب و خوشی نداشت، در این سال دولت ایران یک مستشار اتریشی برای تنظیم پست ایران به وضع جدید اروپائی استفاده نمود. پستخانه ایران به دستگیری او سر و صورتی یافت و پس از او اشتال^۱ از اتباع روسیه به سمت مدیر کل پست ایران معین گردید و اگرچه دوره اداره اشتال یک سال بیش طول نکشید، ولی او که مردی بسیار فاضل و دقیق بود، در مدت اقامت خود در ایران تحقیقات علمی نفیسی راجع به معادن و اوضاع جغرافیائی شمال و جنوب شرقی این کشور کرد و مقالات و نقشه‌های ذقیمتی در باب این موضعا از خود منتشر ساخت.

پس از رفتن اشتال، باز پست ایران نامدتی گرفتار هرج و مرج گردید تا آنکه اداره این کار از طرف شاه به وزیر رسائل خاصه یعنی میرزا علیخان امین‌الدوله سپرده شد و امین‌الدوله سالها پست ایران را به خوبی تحت اداره خود داشت.

۲. اولین خط تلگراف برقی که در ایران دایر شد. در سال ۱۲۷۴ بین قصر سلطنتی و باغ لاله‌زار بود. دو سال بعد به دستگیری علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه خطی بین تهران و سلطانیه کشیده شد و یک سال بعد آن را تا تبریز امتداد دادند.

در همین موقع بود که انگلیسها برای مرتبط ساختن لندن با پهنی از راه خشکی به وسیله تلگراف، داخل مذاکره با ایران شدند. ابتدا در سال ۱۲۸۰، امتیاز خطی را بین خانقین و تهران و بوشهر گرفتند، سپس از جلفا به تهران خطی دیگر در سال ۱۲۸۶ کشیدند و در ۱۳۱۷ خطی دیگر به دست انگلیسها از کاشان به یزد و کرمان و سرحد بلوچستان دایر گردید. جمیع این خطوط پس از سر آمدن مدت امتیاز، به ایران واگذار شد و امروز همه تحت اداره مستقیم دولت است.

۳. پس از آنکه در سال ۱۲۹۴ ضرابخانه تازه ساخته شد، آقا محمد ابراهیم خان امین‌السلطان آبادارباشی به مدیریت آن مأمور گردید و اولین سکه‌های جدید که در تمام ایران رایج گردید در این تاریخ از آن دستگاه تازه بیرون آمد.

۴. مطبعه سربی اگرچه اولین نمونه آن را مبلغین عیسوی در عصر صفویه به ایران آورده بودند، اندکی بعد، از رواج افتاد تا آنکه در سال ۱۲۳۳ عباس میرزا در تبریز چاپخانه سربی تازه‌ئی ایجاد نمود و در ۱۲۴۵ در تهران به دستگیری منوچهر خان

معمدالدوله اولین کتب سربی که به چاپهای معتمدی مشهور است از طبع خارج گردید. در ایامی که ناصرالدین شاه به سفر اول فرنگستان رفته بود، لوازم يك چاپخانه کامل را خریداری کرده به ایران آورد، شیوع انتشار روزنامه درعهد او عدد مطابع را زیاد نمود و بعد از تبریز و تهران در سایر شهرهای ایران نیز چاپخانه دایر شد.

اولین روزنامه در اواخر سلطنت فتحعلیشاه به تقلید از فرنگستان ایجاد شده بود ولی آن روزنامه که تا عهد محمد شاه نیز دایر بود از میان رفت، تا آنکه امیر کبیر در سال چهارم سلطنت ناصرالدین شاه تصمیم به نشر روزنامه‌ئی گرفت که در آن زبده وقایع دنیا برای اطلاع مردم ایران مندرج باشد. اولین شماره این روزنامه که وقایع اتفاقیه نام داشت و تحت نظر يك نفر انگلیسی اداره می گردید، در روز جمعه پنجم ربیع الثانی ۱۲۶۷ در تهران انتشار یافت و این روزنامه در سال ۱۲۷۷ به نام روزنامه دولت علیه ایران موسوم و به تصاویر مزین شد.

در دوره ناصرالدین شاه در تهران و تبریز چند روزنامه به زبانهای خارجی نیز انتشار یافت، از آن جمله بود روزنامه‌ئی که حاجی میرزا حسینخان سپهسالار به زبان فرانسه در تهران تأسیس نمود و پس از يك شماره موقوف شد، دیگر روزنامه دولت علیه ایران که تحت نظر اعتضادالسلطنه اداره می شد که در هر شماره آن چند صفحه را نیز به زبان عربی و فرانسه می نگاشتند.

۵. بعد از الغای امتیاز نامه بارون روپتر و شدت یافتن رقابت سیاسی روس و انگلیس در ایران هر گونه اقدامی که برای کشیدن راه آهن در این کشور شد عقیم ماند. تنها در سال ۱۳۰۱ خط کوچکی بین پایتخت و مزار حضرت عبدالعظیم کشیده شد و در ۱۳۰۷ خطی دیگر بین آمل و محمودآباد مازندران به مساعی حاجی محمد حسن امین دارالضرب انشاء گردیده، خط دوم بزودی از کار افتاد و خط اول هم به علت کوتاهی طول چیزی نبود که به کار آید.

اول خط بالنسبه مهمی که قبل از نهضت اخیر در ایران کشیده شده، خط بین جلفا و تبریز و شعبه آن از صوفیان تا شرفخانه است که امتیاز آن را روسها گرفته بودند و آن را در ۱۳۳۲ به اتمام رساندند. این خط بعد از معاهده ۱۳۳۹ بین ایران و دولت جدید روسیه به ایران واگذار گردید.

اما راه ارا به رو در این ایام در ایران بالنسبه زیاد ساخته شد که از آن قبیل بود راه تهران به مازندران و تهران به سرحد غرب که انشاء آنها را يك نفر مهندس اتریشی درعهد داشت.

۶. پس از تأسیس مدرسه دارالفنون و دو سه بار فرستادن شاگرد به اروپا و رفت

و آمد رجال و تجار ایران به فرنگستان و هندوستان تا حدی پای علوم جدید اروپائی نیز به کشور ما باز شد و ترجمه و تألیف کتب در فنون جدید، مثل هیئت و جغرافیا و علوم طبیعی و طبی و فنون نظامی معمول گردید و توجهی به آموختن السنه خارجی در مردم به وجود آمد و در این راه اعتضاد السلطنه و معتمد الدوله فرهاد میرزا و گردانندگان مدرسه دارالفنون، وزارت انطباعات و دارالترجمه و جمعی از ارامنهائی که به زبان فارسی و زبانی بیگانه آشنا بودند، راهنمای مردم دیگر گردیدند.

۷. علاوه بر تأسیسات و کارخانجاتی که در دست دولت بود مثل ضرابخانه و باروت کوبی و تفنگک سازی و غیره، جمعی از رجال و تجار نیز تعدادی کارخانجات برای راه بردن و تأمین مصالح عمومی به ایران آوردند، مثل: کارخانه چراغ گاز حاجی میرزا حسنخان سپهسالار که در ۱۲۹۷ دایر شد و کارخانه قندسازی کهر یزک که به همت میرزا علیخان امین الدوله در ۱۳۱۷ راه افتاد و کارخانجات بلورسازی و چینی سازی و ابریشم تابی که همه را امین المظرب تأسیس نمود و عده زیادی کارخانجات دیگر از قبیل کبریت سازی و نساجی که همه به علت رقابتهای خارجی و عدم حمایت دولت و نبودن سرمایه کافی و مردم خیره، به زودی از کار افتاد.

۸. در دوره ناصرالدین شاه، بسیاری از آداب و مراسم خارجی نیز در ایران شیوع یافت و باینکه نفوذ آنها از عهد فتحعلی شاه و محمدشاه آغاز شده بود، در این دوره وسعت دامنه آن زیادتر گردید.

تغییر کلاه و لباس و معمول شدن غذاهای فرنگی و شرب چای و ترقی زراعت و توپون و سیب زمینی و بعضی نباتات و گلهای غیر بومی همه از آثار این دوره است.»

سیر مشروطیت و تحولات آن، از صدور فرمان ۱۴ جمادی الاخر ۱۳۲۴ تا عصر حاضر

مردم ایران چنانکه قبلاً اشاره کردیم از عهد فتحعلی شاه با آمدن هیأت های سیاسی و نظامی به ریاست ژنرال گاردان فرانسوی و سرجان ملک انگلیسی، و فرستادن محصل به اروپا و دعوت از کارشناسان اروپائی و آشنائی نسبی با جنبش های ملی و اجتماعی در اروپا تا حدی به نقش و اهمیت دموکراسی و حکومت ملی و تأثیر مردم و افکار عمومی در تعیین حکومتها و رژیم های سیاسی آشنا شدند.

در همین ایام، یعنی در سال ۱۳۰۸ هجری شرکتی به نام هیأت دخانیات شاهنشاهی

۱. عباس اقبال آشتیانی. تاریخ مفصل ایران از صدر اسلام تا انقراض قاجارجه .

به کوشش محمد دبیرسیاقی، با حواشی، تجدیدنظر و فهارس، ص ۸۳۹ تا ص ۸۴۴.

در لندن، به نام رؤی^۱ تأسیس شد و مقدمات انحصار خرید و فروش و صدور دخانیات ایران را در دست عمال آن شرکت فراهم گردانید.

چون دولت عثمانی (ترکیه امروزی) در آن تزاریخ نظیر چنین قراردادی را با شرایط بهتر و عادلانه‌تری با شرکت خارجی منعقد و برقرار کرده بود، ملیون و آزادخواهان ایران زبان به اعتراض گشودند و علما و روحانیون به پیروی از افکار عمومی برخاستند، حاجی میرزا حسن آشتیانی و حاج میرزا حسن شیرازی دست اتحاد به هم دادند و حکم تحریم استعمال دخانیات را صادر کردند.

تهدید و تطمیع امین‌السلطان به جایی نرسید و دامنه اعتراض عمومی بالا گرفت، ماچار از ترس قیام خلق و اعلان جهاد از طرف علما، آن امتیاز در جمادی الاولی ۱۳۰۹ ملغی گردید و شرکت دخانیات شاهنشاهی نیز انحلال خود را اعلام کرد.

واقعه رؤی و همکاری و همقدمی مردم و پافشاری علما در راه شکست حکومت استبدادی صدراعظم وقت، برای اولین بار به مردم ستم‌دیده ایران نشان داد که حق گرفتاری است نه دادنی. موفقیت این جنبش و قیام خلق، مقدمه‌ئی شد برای مبارزه اصلاح‌طلبان و آزادخواهان با عملیات مستبدانه امین‌السلطان و عین‌الدوله در زمان مظفرالدین‌شاه.

در دوره ناصرالدین‌شاه در نتیجه فشار اصلاح‌طلبان در استقرار حکومت مشروطتی، به صورت ظاهر اداره کارهای کشور، به شورائی مرکب از امین‌السلطان و پسر شاه کامران میرزا نایب‌السلطنه، وزیر جنگ، حکمران تهران، میرزا علیخان امین‌الدوله وزیر رسائل و وزرای خارجه و تلگراف محول گردید، از میان این جمع، فقط امین‌الدوله کمابیش افکار ملی داشت و در فکر اصلاح امور بود، ولی چون در اقلیت قرار داشت، نظریات اصلاح‌طلبانه او به جایی نرسید و امین‌السلطان برای آنکه از اعتراضات و مخالفت‌های او خلاصی یابد، وی را به عنوان پیشکادی آذربایجان به تبریز فرستاد.

اقدامات مستبدانه امین‌السلطان و کامران میرزا، سرانجام جمع‌کنیری را در داخل و خارج ایران علیه استبداد برانگیخت، حاج شیخ هادی نجم‌آبادی و سید جمال‌الدین در تشویق مردم به مقاومت و مبارزه، نقش مهمی داشتند، بالاخره در روز ۱۷ ذی‌قعدة ۱۳۱۳ که ۴۹ سال از سلطنت ناصرالدین‌شاه گذشته بود، روزی که وی به زیارت حضرت عبدالعظیم رفته بود، میرزا رضا کرمانی از نزدیکان و تربیت‌شدگان مکتب آقا شیخ هادی نجم‌آبادی و سید جمال‌الدین اسدآبادی و از ستم‌کشیدگان دست‌کامران میرزا، به ضرب گلوله، این شاه غافل و عیاش را از پای در آورد و به حکومت ارتجاعی پنجاه ساله او پایان بخشید.

در دوران سلطنت مظفرالدین شاه، عین الدوله در آغاز صدارت، با آزادبخوانان و کسانی که در عزل امین السلطان دست داشتند روی موافق نشان داد، ولی پس از استقرار در مسند صدارت به اجرای نقشه‌های مستبدانه خود پرداخت، در این هنگام هنوز سلاطین ایران و وابستگان آنها، خود را فرمانروای مطلق، و سراسر کشور را ملک مسلم خود می‌پنداشتند و با قانون و عدالت اجتماعی و حکومت ملی به کلی بیگانه بودند.

ظل السلطان و فرزندان و بستگان شاه هر يك در منطقه نفوذ خود با استبداد کامل حکومت می‌کردند؛ در نتیجه روز بروز نفرت مردم از عین الدوله و اعمال دولت بیشتر می‌شد، امین السلطان هم به امید کسب مقام صدارت با مخالفان عین الدوله همداستان شده بود و جمعی از روحانیان از اینکه عین الدوله اداره کلیه امور شرعی و عرفی را در اختیار یک روحانی به نام شیخ فضل الله نوری قرار داده و دیگر علما و روحانیان را از کار برکنار کرده است سخت نگران و نازاضی بودند.

در همین ایام عده‌ئی از اصلاح‌طلبان و مشروطه‌خواهان متوجه شدند که برای پیروزی بردشمنان آزادی، باید با وحدت کلمه، از تشکیلات و تبلیغات و سازمانهای سیاسی و نظامی منظمی بهره‌برداری کرد. برای حصول این منظور عده‌ئی از اصلاح‌طلبان و آزادبخوانان از تجارب و اطلاعات سوسیال دموکراتهای قفقاز استفاده کردند و با تشکیل انجمنهای مخفی و آشکار، برای بیداری مردم و آشنا کردن خلق به حقوق فردی و اجتماعی خود به تبلیغ افکار سیاسی و انقلابی همت گماشتند، ناظم الاسلام کرمانی در پیرامون این انجمنها چنین می‌نویسد: «پس از رفتن آقایان به قم مدتی انجمن مخفی تعطیل شد، پس از مراجعت حضرات، ناظم الاسلام و همفکران او برای مبارزه با انحراف و هدایت نهضت نو بنیان مشروطیت وجود انجمنهای مخفی را ضروری تشخیص دادند و با کمک و پایمردی سید محمد صادق طباطبائی، عده‌ئی از آزادبخوانان صدیق و با کدامن گرد آمدند و قرار شد این جلسات هفته‌ئی دوشب تشکیل، و هر شب در منزل یکی از اعضای انجمن دایر شود، یکی از کارهای این انجمن غیر از تبلیغ افکار نو و ایجاد تشکیلات سیاسی، انتقاد از بعضی از اعمال سران نهضت بود؛ در یکی از این مجالس سیاسی رفتار آقایان طباطبائی و بهبهانی مورد انتقاد قرار گرفت، از جمله به آقای طباطبائی گفتند رهبری و ریاست مطلقه ملت با شماست، اگر با مردم بد سلوک کنید، مردم از شما مأیوس می‌شوند، آقای طباطبائی گفت: «... من چون طعمی به مال مردم ندارم، لذا تملق و چاپلوسی را خوش ندارم، لکن تا يك اندازه هم حق با شماست و تصدیق دارم، البته تغییر اسلوب و سلیقه خواهم داد، از هر يك از شماها خواهش می‌کنم اگر به خطا رفتم

مرا آگاه کنید و متنبه نمائید، از حرف حق و نصیحت دوستان بدم نمی آید...»
 از اقدامات جالب آزادیخواهان در این ایام انتشار شب نامه‌هاست: پس از برکنار شدن عین الدوله و روی کار آمدن مشیرالدوله، با اینکه مردم تاحدی به حسن نیت مشیرالدوله معتقد بودند، ولی از تشبثات درباریان هرگز غافل نبودند و همراه با انتشار شب نامه‌ها و ایراد نطقها در مساجد و محافل عمومی دولت را سخت تحت فشار قرار می دادند، تا هر چه زودتر مجلس شورای ملی افتتاح شود، در یکی از این نامه‌ها خطاب به مؤتمن‌الملک فرزند مشیرالدوله چنین نوشته اند: «... اگر نمی توانید مقصود ما را انجام دهید و از امیر بهادر و حاجب الدوله می ترسید، حقیقت حال مملکت و ملت را به شاه عرص کنید و از خواب غفلت بیدارشان کنید، و درک کنید که بعد از این بقای سلطنت و صدارت و اصلاح خزانه و همه چیز بسته به وجود مجلس ملی است. فوراً استعفا کنید، والا بزودی... اسباب عبرت دیگران خواهید شد، تا دیگری قبول این مقام نکنند. ما تا امروز کشته شدیم و نکشتمیم، ولی حالا ناچار می شویم به آنها که دلشان برای مانمی سوزد و می خواهند ما را گول بزنند جزائی بدهیم، که دیگران عبرت بگیرند. حالا آنچه صلاح خودتان است بکنید، ما هم آنچه صلاح خود و ملت و مملکتمان است می کنیم. شاید هر وقت اراده کنیم شخص شاه و شما و وزرا در چنگک ما باشید.»

در یک جلسه مشورتی که با حضور مشیرالدوله و عده‌ئی از بازرگانان و آزادیخواهان تشکیل شد، راجع به چگونگی مجلس بحث و گفتگو شد: «صدر اعظم می گفت که شورای اسلامی باید باشد، آقا سید حسین بروجردی از تشکیل شورای ملی سخن گفت. صدر اعظم گفت من شورای ملی نمی دهم، آقا سید حسن گفت: ما به قوه ملت شورای ملی را می گیریم.»^۳

مظفرالدین شاه پنج روز پس از امضای فرمان مشروطیت درگذشت و محمدعلی میرزا، جانشین وی برخلاف وعده‌هایی که داده بود، پس از کسب قدرت به مبارزه با آزادیخواهان برخاست. و معلوم شد موافقت محمدعلی میرزا، قبل از احراز مقام سلطنت با آزادیخواهان، بیشتر برای آن بود که حریف زورمند خود شجاع السلطنه و حامی او عین الدوله را از پای درآورد، همینکه این دو دشمن به زانو درآمدند محمدعلی میرزا نیت باطنی خود را آشکار کرد و به کارشکنی و مخالفت با مجلسیان برخاست؛ و کلای با شهامت مجلس نیز پرده از روی دسایس او برداشتند. شاه جدید برای

۱. ناظم الاسلام کرمانی. تاریخ بیدادی ایرانیان، ص ۳۴۲. (به اختصار)

۲. همان، ج ۳. ص ۳۱۸. (به اختصار)

۳. همان. ص ۳۲۱.

بر انداختن بنیان آزادی، امین السلطان را که مردی محیل و مرتجع بود، بسار دیگر به صدارت برگزید، امین السلطان پس از مراجعت از فرنگک برای تطمیع متنفذین در صدد برآمد به کمک وکلای معتدل مجلس از روسیه قرض جدیدی بگیرد، ولی وکلای معتدل مجلس که از روسیه تزاری ضررهای فراوان دیده بودند، نمیخواستند با گرفتن قرضه، بهانه جدیدی برای مداخله روسها در امور ایران فراهم کنند، به همین مناسبت نمایندگان مجلس و آزادیخواهان خارج از مجلس، متحداً علیه دسایس شاه و صدراعظم او قیام کردند و در شب ۲۲ رجب ۱۳۲۵ امین السلطان به دست یکی از فدائیان آزادی به قتل رسید. محمدعلی میرزا که وضع را چنین دید به جای انتباه و بیداری و موافقت و همکاری با مردم، به جنگ با آزادیخواهان مصمم شد مرکز و محل کار خود را به باغ شاه منتقل کرد، عده‌ئی از آزادیخواهان را دستگیر کرد، و به جای امین السلطان مقتول، ناصرالملک همدانی را به نخست‌وزیری برگزید، محمدعلی شاه با اینکه بر اثر فشار آزادیخواهان، متمم قانون اساسی را امضا کرده بود، و در شوال ۱۳۲۵، در حفظ اساس مشروطیت و وفاداری به اصول آزادی به قرآن قسم خورده بود، یکباره به تمام تعهدات خود پشت پا زد. نخست‌وزیر و وزرا را توقیف کرد؛ و با اینکه به نمایندگان مجلس قول داده بود، شش تن از مرتجعین بنام را که در برانداختن اساس مشروطیت سعی بلیغ داشتند از اطراف خود دور کند، نه تنها به عهد خود وفا نکرد، بلکه عده‌ئی از وکلای و ناطقین زبردست را دستگیر و تبعید کرد و در ۲۴ جمادی‌الاولی، مجلس را به دستگیری لیاخوف و سربازان سیلانخوری به توپ بست، عده‌ئی از نمایندگان مجلس کشته، و جمعی دستگیر و عده‌ئی متواری شدند؛ و به این ترتیب مشروطه اول که از جمادی‌الآخر ۱۳۲۳ تا جمادی‌الاول ۱۳۲۶ طول کشیده بود به تعطیل گرائید و دوره استبداد صغیر آغاز شد.

تلاش در راه استقرار مشروطیت دوم

در این ایام مردم تهران در اثر مداخله سربازان، قدرت اقدامی مؤثر نداشتند، ولی در ولایات با وجود سختگیری دولت، مردم امکانات بیشتری داشتند، در تبریز، ستادخان سردار ملی و باقرخان

سالار ملی رهبری انقلاب را در دست گرفتند و قوای دولتی را شکست دادند و دسایس و تحریکات عین‌الدوله در راه شکست نهضت مردم، به جایی نرسید، در جریان این مبارزات عده زیادی کشته شدند، غیر از تبریز، در گیلان و رشت نیز مردم شجاعانه علیه اعمال شاه پایداری کردند. محمد ولی‌خان تنکابنی که از طرف محمدعلی شاه مأمور سرکوبی آزادیخواهان تبریز شده بود، به تنکابن آمد و به رغم فرمان شاه به یاری مشروطه خوراهان همت گماشت. در همین ایام، سوسیال‌دموکراتهای قفقاز، برای آنکه بنیان قدرت روسیه تزاری را متزلزل کنند، با نهضت‌های انقلابی در ایران و عثمانی مساعدت می‌کردند،

عمال این حزب انقلابی با سلاح و تعلیمات لازم، در دشت و تبریز به یساری و رهبری آزادیخواهان، صمیمانه مشغول شدند.

اوژنی کیدزه یکی از شخصیتهای ممتازی بود که در این راه به آزادیخواهان ایران یاری نمود، این عده بدون هیچگونه تظاهری روزها به کار و کسب مشغول بودند و شب به فعالیت سیاسی می پرداختند. حیدرخان عمواغلی پس از فعالیتهای جالبی که در مشهد و تهران از خود نشان داد، به دستور حزب سوسیال دموکرات به گیلان آمد و به کمک دیگر آزادیخواهان در فتح تهران شرکت جست.

در همین ایام آقا بالاخان سرداد معروف به سردار افخم که مردی سفاک بود به حکومت رشت برگزیده شد، سخت گیری و کشت و کشتار این مرد، خلق را بر آن داشت که این خار را از سر راه خود بردارند، کمیته آزادیخواهان سرانجام تصمیم به قتل آقا بالاخان گرفت و این مرد را در حال قمار در باغ مدیریه به قتل رسانید، پس از آن آزادیخواهان تحت نظر حسین خان کسمائی رشت را تصرف کردند. مقارن این جریانات، رؤسای بختیاری در اصفهان با آزادیخواهان همداستان شدند و سردار اسعد از رؤسای روشن بین این ایل، دست اتحاد به صمصام السلطنه داده اصفهان را از کف عمال محمدعلی شاه خارج کردند، سپس ملیون از شمال و جنوب راه تهران پیش گرفتند، دولتیان در نزدیکی کرج شکست خوردند و در ۲۷ جمادی الاخر ۱۳۲۷ تهران به تصرف آزادیخواهان درآمد و محمدعلی شاه به حکم اضطرار، به سفارت روس پناه برد و از سلطنت کناره گرفت.

پس از استعفای شاه، آزادیخواهان بی درنگ سپهدار تنکا بنی را مشروطیت سوم به وزارت جنگ و سردار اسعد بختیاری را به وزارت داخله برگزیدند و در روز ۱۸ جمادی الاخر ۱۳۲۷ پسر دوازده ساله محمدعلی شاه احمد میرزا را به جانشینی پدر انتخاب کردند.

پس از خلع محمدعلی شاه، اداره امور به دست هیأت مدیره افتاد و آنان تا تشکیل مجلس دوم زمام امور کشور را به دست خود گرفتند و موافقت کردند یکی از رؤسای سالخورده ایل قاجار به نام عضدالملک به نیابت سلطنت برگزیده شود. بعد از پایان انتخابات و افتتاح مجلس دوم، در دوم ذی القعدة ۱۳۲۷، مجلس، سپهدار تنکا بنی را به ریاست وزرا برگزید و هیأت مدیره از میان رفت و نیابت سلطنت عضدالملک تثبیت و تأیید شد.

اختیار شهر بسانی پایتخت از ابتدای ورود مجاهدین به تهران به دست پیرم خان ارمنی که مردی مجاهد و آزاربخواه بود سپرده شده بود... «پیرم در سال ۱۳۱۷ ق. ه

به ایران آمد، چندی به کارهای گوناگون اشتغال ورزید، ضمناً وارد جمعیت (داشنا کسیون) ارامنه گردید، در سال ۱۳۲۶ ه.ق زمانی که در گیلان شورش پدید آمد، از طرف جمعیت مزبور مأمور همکاری با انقلابیون شد و با سردار ریحبی (میرالسادان) و علی محمد تربیت کمیته پنهانی «ستار» را تشکیل داد و همین که سردار تنکا بنی وفاداری خود را به مشروطیت اعلام کرد، فعالیت‌های کمیته ستار را علنی کرد و چون مشروطه خواهان بر رشت مستولی شدند، پیرم و مجاهدین در ربیع الاول ۱۳۲۷ روانه تهران گردیدند و با احراز مقام ریاست شهر بانی در جنگ با پسر رحیم خان و ارشدالدوله و اطرافیان سالارالدوله شرکت جست و عاقبت در همدان در شعبان ۱۳۳۰ ه.ق به قتل رسید.^۱

مبارزه با مستبدین و افتتاح مجلس دوم

قبل از افتتاح مجلس دوم، فاتحین تهران، عده‌ئی از عمال سرشناس استبداد را دستگیر و پس از محاکمه و دادرسی بدار آویختند.

در دوره دوم مجلس، مابین و کلا بر سر اصلاحات اساسی و مسائل سیاسی اختلافاتی بروز کرد، نمایندگان به احزابی چند تقسیم شدند و از آن میان حزب تندرو دموکرات و حزب اعتدالی به رقابت با یکدیگر برخاستند. بعد از مرگ عضدالملک نایب‌السلطنه، بعد از مدتی گفتگو، عاقبت ناصرالملک به نیابت سلطنت و مستوفی الممالک به ریاست وزرا انتخاب شد. در سال ۱۳۲۹ مجلس برای سر و سامان دادن به وضع مالی کشور با استخدام هیئتی از کارشناسان امریکائی به ریاست «مرگان شوستر» موافقت کرد و آنان با علاقه و ضمیمت وضع مالی ایران را سرو صورتی دادند و مورد تأیید آزادپخواهان و اصلاح طلبان قرار گرفتند.

شوستر در پیشرفت کارهای خود به دموکرات‌ها متکی بود، و آنان با سیاست از تجاعی روسیه تزاری که حامی دربار بود مخالف بودند. روسها در هفتم ذیحجه ۱۳۲۹ برای برکناری شوستر اتمام حجت سختی به دولت ایران دادند و تقاضای عزل شوستر و مستشاران امریکائی را کردند، دولت ایران که از هر جهت ضعیف و ناتوان بود، ناچار اتمام حجت روسیه را پذیرفت، شوستر و مستشاران در ژانویه ۱۹۱۲ ایران را ترک گفتند، در کتاب اختناق ایران، شوستر شمه‌ئی از اوضاع پریشان ایران آن روز را توصیف کرده است. مجلس دوم در سوم محرم ۱۳۳۰ منحل گردید. دوره نیابت سلطنت ناصرالملک در شعبان ۱۳۳۲

۱. محمد معین. فرهنگ فارسی، ج ۶، ص ۲۳۲۸.

روز تاجگذاری احمدشاه پایان یافت و تاحدی از آشفتنگی امور کاسته شد.

پس از تاجگذاری شاه و افتتاح مجلس سوم، دیری نگذشت که جنگ بین الملل آغاز گردید، با اینکه نخست وزیر ایران مستوفی الممالک در ۱۳۳۳ رسماً بی طرفی ایران را اعلام کرد، به علت ضعف نیروی نظامی، پای جنگجویان خارجی به ایران نیز کشیده شد، ولی سرانجام پس از پایان جنگ در نتیجه حسن سیاست مستوفی الممالک، فاتحن استقلال ایران را محترم شمردند.

یکی از وقایع شوم این ایام، تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ است به این معنی که روسها در شمال صاحب اختیار کامل شدند و انگلیسها در جنوب و درآبها و جزایر و بنادر خلیج فارس و بحر عمان، اعمال قدرت می کردند.

خوشبختانه در اوایل سال ۱۳۳۶ یعنی در اکتبر ۱۹۱۷ میلادی اوضاع روسیه دگرگون گردید و دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، به جای دولت تزاری روی کار آمد و به تجاوزات روسیه تزاری در ایران پایان داد.

انگلیسها با اینکه دیدند شمال ایران آزاد شده، استقلال و تمامیت ارضی ایران را محترم نشمردند و به بهانه نفوذ احتمالی آلمانها به سرزمین هندوستان، خود را به مناطق شمالی ایران رسانیدند و دولت ضعیف ایران را مجبور به امضای قرارداد منحوس ۱۹۱۹ نمودند، ولی ملیون و آزاد یخو اهان ایران پای مقاومت فشرده و خوشبختانه مجمع اتفاق-ملل که تازه تشکیل شده بود، این قرارداد استعماری را به رسمیت نشناخت و امر یکا و فرانسه نیز با عقد چنین قراردادی مخالفت ورزیدند. ولی فرد خائن و وطن فروشی به نام وثوق الدوله برادر احمد قوام، عامل استعمار، قرارداد ننگین ۱۹۱۹ را با انگلیسها امضاء کرد و کلیه منابع درآمد ایران را در اختیار آن دولت قرارداد و با حبس و تبعید مخالفان و فرستادن احمد شاه به اروپا به اجرای مواد قرارداد اصرار ورزید. ولی به عللی که قبلاً اشاره کردیم، این قرارداد صورت عمل نگرفت، و با کودتای سوم حوت ۱۲۹۹ (سوم اسفند) رضاخان سردار سپه زمام امور را در دست گرفت و پس از قبول وزارت جنگ با ابراز لیاقت، به ریاست وزرا و فرماندهی کل قوا ارتقاء یافت و با مزید قدرت او و ایجاد امنیت و تمرکز در سراسر کشور سلطنت نکبت بار قاجار پایان یافت. در همین ایام سروصدای جمهوریخواهان چون ریشه ملی و اجتماعی نداشت فرونشست و سردار سپه به نام رضاشاه، زمام امور کشور را در دست گرفت و با دفع سرکشان و ایجاد امنیت و توسعه راههای ارتباطی و ایجاد راه آهن سرتاسری و اعزام محصل به اروپا و ایجاد قشون متحدالشکل و اصلاح مالیه کشور، کار آشفته ایران را سر و سامانی بخشید، در دوره قدرت او ایران ظاهراً بسیاری از خصوصیات تمدن غرب را اخذ و اقتباس نمود، ولی چون رضا شاه مردی مستبد و دشمن

دموکراسی و حکومت ملی بود، در راه آزادی مردم و بالا بردن سطح فرهنگ عمومی قدم مؤثری برداشت. با ظهور جنگ جهانی دوم، شاه که در نتیجه آزمندی و زمین خواری و استبداد رأی و همکاری با فاشیست‌ها، بین مردم پایگاه و محبوبیتی نداشت، در اثر فشار متفقین مجبور به استعفای اجباری شد.

مقدمات تدوین قوانین حقوقی و جزائی در ایران

جنبه‌های مختلف سلسله پهلوی، با انقراض سلسله قاجاریه در ۲۱ آذر ۱۳۰۴ ه.ش سلسله پهلوی به وسیله رضا شاه تأسیس گردید، از عواملی که در انقراض قاجاریه تأثیر داشت، اوضاع آشفته اجتماعی و سیاسی ایران در جریان جنگ جهانی اول بود.

پس از آنکه وثوق الدوله از تحمیل قرارداد ننگین ۱۹۱۹ بر ملت ایران مایوس شد، از کارکناره گیری کرد، دولت‌هایی که بعد از وی بر سر کار آمدند مواجه با بی‌پولی، ناامنی و خرابی اوضاع اقتصادی، قروض خارجی و تحریکات بیگانگان بودند از آن جمله می‌توان جنگ میرزا کوچک خان جنگلی، فتنه نایب حسین کاشی و دسائس شیخ خزعل و میاژات ایلات و عشایر جنوب را بر شمرد، در میان این اوضاع آشفته در اول اسفند ماه ۱۲۹۹ ه.ش قوای قزاق تحت فرماندهی رضاخان میرپنج از قزوین به تهران حرکت کردند و در کودتای سوم حوت (سوم اسفند ۱۲۹۹ ه.ش) تهران فتح و حکومت وقت را از میان برداشتند، رضاخان از طرف سلطان احمد شاه قاجار درجه سرداری و لقب سردالاسپه یافت و در چهارم اردیبهشت ۱۳۰۰ وزارت جنگ را نیز علاوه بر ریاست دیویزیون قزاق به دست گرفت، رضاخان سردار سپه از همان آغاز امر برای ایجاد قشون متحدالشکل کوشش داشت و در انجام دادن این هدف توفیق یافت.

در ۱۳۰۲ ه.ش نخست وزیر شد. از اواخر سال ۱۳۰۲ ه.ش مقارن با افتتاح مجلس پنجم و بعد از مسافرت احمد شاه به خارج، نقشه‌ئی برای عزل احمد شاه و تغییر رژیم سلطنت به جمهوری و انتخاب سردار سپه به ریاست جمهور طرح شد که بی نتیجه ماند. اما سرانجام در روز نهم آبان ماه، ۱۳۰۴ ه.ش، مجلس شورای ملی طی ماده واحده‌ئی انقراض سلطنت قاجاریه را اعلام و حکومت وقت را در حدود قانون اساسی و قوانین موضوعه مملکتی به شخص آقای رضاخان پهلوی واگذار کرد و تعیین تکلیف حکومت قطعی را موقوف به نظر مجلس موسسان نمود.

مجلس موسسان در روز یکشنبه ۵ آذر ۱۳۰۴ به وسیله رئیس حکومت موقت افتتاح

شد و آن مجلس در ۲۱ آذر ۱۳۰۴ سلطنت را به رضاشاه پهلوی تفویض نمود. در روز پنجشنبه ۸ بهمن ۱۳۰۴ فرمان ولایتمهدی شاهپور محمد رضا پهلوی صادر گردید. مراسم تاجگذاری در چهارم اردیبهشت ۱۳۰۵ انجام یافت.

در سلطنت ۱۶ ساله رضاشاه تغییراتی چند در ایران راه یافت، در اوضاع داخلی مشکل مهمی نمانده بود جز فتنه کردهای آذربایجان غربی و تجاوزات اسماعیل آقاسیه ییتقو و سرکشی بعضی از ایلات فارس و بلوچستان؛ اسماعیل آقا در تیرماه ۱۳۰۹ ه.ش به دست سپاهیان دولتی به قتل رسید، بلوچستان در ۱۳۰۷ و فارس در ۱۳۰۸ ه.ش امن گردید. اما اقدامات اساسی این دوره مشتمل است بر تأسیس دادگستری نوین به همت علی-اکبر داور وزیر دادگستری و عده‌ئی از مطلقین و خبرگان، تدوین قوانین مدنی و حقوقی با استفاده از اصول و مبانی حقوق و فقه اسلامی و بهره‌گیری از روش محاکمات حقوقی جدید. تدوین قانون جزا و اصول محاکمات جزائی با استفاده از روشهای غربی و اسلامی و حل و فصل دعاوی در دادگاه بخش، بدایت، استیناف و تمیز و استفاده از داوری قضاتی که در رشته‌های حقوقی و جزائی مطالعه و تخصص داشتند. علاوه بر این، الغای کاپیتولاسیون، توسعه و تقویت ارتش و پایان دادن به کلیه مظاهر فئودالیسم در سراسر ایران. برقرار شدن لباس متحدالشکل، اعزام محصل به اروپا. ازدیاد مدارس ابتدائی و متوسطه، تأسیس دانشگاه تهران، توسعه راههای ارتباطی، ساختمان راه آهن سرتاسری، تأسیس نظام وظیفه عمومی، تأسیس بانک ملی، اقدام برای آزادی رأی زنان و اقدامات گوناگون دیگر در راه نفوذ تمدن جدید در ایران^۱ صورت گرفت، ولی هیچیک از این اقدامات حاصل رشد و تکامل اجتماعی زنان و مردان و در نتیجه مبارزات و تمایلات عمیق مردم نبوده و بنیان و اساس حزبی ملی و مردمی نداشت.

رضاخان به زور زنان را وادار به کشف حجاب کرد، در حالی که زنان به مقام و ارزش اجتماعی خود چنانکه باید واقف نبودند، و در راه آزادی و استفاده از حقوق فردی و اجتماعی خویش مبارزه و تلاشی انجام نداده بودند. در دوران قدرت رضاشاه، اصول و مبانی دموکراسی بار دیگر تعطیل مشروطیت در دوران قدرت رضاشاه، مجلس شورای ملی به صورت ظاهر برقرار بود ولی نمایندگان مجلس، رو به فراموشی رفت، منتخب دولت و از بین کسانی انتخاب می‌شدند که مقامات انتظامی و امنیتی کشور و فاداری آنان را به حکومت دیکتاتوری تضمین و تأیید می‌کردند.

پس از وقایع شهریور ۱۳۲۰ و رفتن رضاشاه و اشغال ایران از طرف متفقین، سالی

۱. محمود مصاحب. دایرةالمعارف فادسی، ج ۱ (۱-س) ص ۵۷۱. (نقل و تلخیص)

چند تاحدی اصول دموکراسی رعایت گردید شاه جدید «محمد رضا» بطور مستقیم و مؤثر در امور سیاسی مداخله نمی کرد، احزاب و اجتماعات و مطبوعات از نظارت دولت و شهر بانی رهایی یافتند.

حزب توده ایران به رهبری سلیمان محسن اسکندری که از آزاد یخواهان بود شروع به فعالیت کرد و عده‌ئی از ۵۳ نفر و مشروطه خواهان قدیمی و جمع کثیری از روشنفکران ترقیخواه و اصلاح طلب به آن پیوستند، حزب ایران با تلاش ملیون و آزاد یخواهان به رهبری شادروان الله یار صالح و همفکران او و حزب عدالت به رهبری دشتی و حزب اراده ملی به زعامت سید ضیاء و چندین حزب و اتحادیه‌های کارگری دیگر شروع به فعالیت و آغاز به کار کردند. در آغاز سلطنت محمد رضا پهلوی، به حکم شرایط اجتماعی آن ایام و اشغال ایران از طرف منفقین ظواهر دموکراسی تاحدی رعایت می شد و از برکت همین آزادی ناقص، احزاب و مطبوعات، نظریات و عقاید خود را اظهار می کردند، اعتراض تاریخی و مستدل دکتر مصدق به اعتبارنامه سید ضیاء و اعتراضات دکتر کشاورز، ایرج اسکندری دکتر رادمنش و دیگر نمایندگان مجلس به سیاستهای غیر ملی دولت‌ها، یکی از مظاهر دموکراسی نسبی در آن ایام است.

محمد رضا پهلوی پس از سالی چند، روش پدر را در پیش گرفت و با اصول مشروطیت و دموکراسی و انتخابات آزاد مخالفت ورزید و چون او و خواهرانش به علت سوء استفاده‌های گوناگون منفور ملت بودند، شاه خود را در دامان امپریالیسم امریکا افکند، نوکر گوش به فرمان غرب شد و برای جلب اطمینان و حمایت جهان سرمایه داری، برخلاف مصالح ملت ایران، شمال ایران را به صورت پایگاه ضد شوروی در آورد، و روش سیاستی خصمانه با دول سوسیالیستی شوروی در پیش گرفت. غافل از اینکه مصاحبت او و ملت ایران در این بود که تسلیم هیچیک از دو ابر قدرت نشود و تنها به مصالح و منافع ملت ایران بیندیشد و با تمام کشورهای شرق و غرب با حفظ استقلال سیاسی و اقتصادی کشور، روابط دوستانه برقرار کند، و دست دوستی به سوی قدرتها و دولت‌های دراز کند که بیشتر منافع اقتصادی ملت ایران را تأمین می کنند.

تلاش دکتر مصدق و احزاب آزاد یخواه در راه احیای مشروطیت چهارم
در دوره سلطنت پهلوی (محمد رضا) چنانکه قبلاً متذکر شدیم، بار دیگر اصول مشروطیت و مبانی دموکراسی با ایمال خود کامگی و استبداد او شد، دکتر مصدق و یاران او با اینکه به خوبی

می دانستند، از دیرباز، کانون استبداد و ارتجاع، در ایران و دیگر کشورهای جهان دبداد سلاطین بوده، و تمام تحریکات و کارشکنیها علیه حریت و آزادی از آن منبع فساد سرچشمه می گیرد، برای آنکه به دولت و مقامات انتظامی امکان مداخله و خرابکاری ندهند.

برای احیاء مشروطیت چهارم و اجرای انتخابات آزاد و جلوگیری از تعویض صندوقهای رأی گیری در مهرماه ۱۳۲۸ قلعلم کردند و «با همراهی ده هزار جمعیت با آرایش تمام برای اعلام شکایت و تحصن، به سوی قصر سلطنتی شاه روی آوردند. همراهان مصدق عبارت بودند از عده‌ئی از نمایندگان اقلیت دوره پانزدهم، مدیران جراید ملی، چند تن از اسنادان دانشگاه و عده‌ئی از رجال وطن پرست؛ پس از آنکه مدتی از اجتماع مردم گذشت رئیس گارد سلطنتی، خطاب به دکتر مصدق گفت: چون شما ضعیف هستید، به داخل قصر بیایید و استراحت کنید، دکتر مصدق از این پیشنهاد بر آشفت و از انجام این تقاضا امتناع ورزید و گفت: بین من و مردم جدائی نپندازید، ماهمگی نماینده روح واحدیم، من و ملت باتوپ و مسلسل و باهیچ چیز دیگر از هم جدا نمی‌شویم، سپس سرهنگ نصیری، نامه مصدق را نزد شاه برد، پس از چند دقیقه هژیر وزیر دربار آمد و گفت عده معدودی می‌توانید داخل قصر مرمر بیایید. دکتر مصدق ضمن گفتگو با هژیر عصبانی شد و بالحنی اعتراض آمیز به او گفت، «هژیر تو شرف داری، از شما هیبرسم انتخابات آزاد است» هژیر عبارات تند و شدید مصدق را می‌شنید و دم نمی‌زد.

بالاخره تصمیم گرفته شد ۱۹ نفر به عنوان نماینده از طرف عموم متحصنین انتخاب شوند، این عده عبارت بودند از: دکتر مصدق، یوسف مشار، حائری زاده، آیت الله غروی، دکتر بقائی، مکی، عمیدی نوری، جلالی نائینی، دکتر شایگان، دکتر رضا کاویانی، خایلی مدیر روزنامه اقدام، احمد ملکی مدیر روزنامه ستاره، ارسلان خلعت‌بری، دکتر فاطمی مدیر باختر امروز، عبدالقدیر آزاد، امیر علائی، دکتر سنجایی، مهندس زبرک زاده، محمود ریمان و حسن صدر، این عده نمایندگان جبهه ملی بودند که بعداً عمیدی نوری و عباس خایلی از جمعیت جدا شدند و الهیار صالح و امیر تیمور کلالی به جبهه ملی پیوستند.

پس از قرائت اسامی، دکتر مصدق پشت میکروفون قرار گرفت و ضمن تشکر و سپاسگزاری از همکاری مردم، از آنان خواست با آرامش کامل به منازل خود برگردند.

جبهه ملی

راجع به تشکیل جبهه ملی، دکتر مصدق می‌گوید در ۱۸ مهرماه ۱۳۲۸ از عده‌ئی از مدیران جراید در منزل شخصی دعوت کردم

که برای جلوگیری از دخالت دولت در انتخابات دوره شانزدهم تقنینیه، تبادل نظر و تصمیمی اتخاذ نمایند، آقایان پس از بحث و گفتگو به دکتر مصدق اختیار دادند، آنچه در صلاح مملکت می‌دانند عمل کنند، ایشان نیز از عموم طبقات مردم شهر دعوت کردند که قبل از ظهر جمعه ۲۲ مهرماه مقابل کاخ سلطنتی حاضر شوند و عرضحال خود را از اقدامات بی رویه و خلاف قانون دولت ساعد، به اطلاع شاه برسانند بعد از انتشار دعوت نامه دکتر مصدق، سر تیب صفاری رئیس شهر بانی وقت ضمن اعلامیه‌ئی به آقایان نسبت هاجراچوئی

داد، در حالیکه همه مردم و محافل بی غرض می دانستند که هدف و آرزوی مصدق و همفکران او اجرای انتخابات آزاد و جلوگیری از تعویض صندوقها و مآلا اجرای کامل قانون اساسی است.^۱

صداقت و صراحت لهجه^۲ پس از وقایع شهریور ۱۳۲۰، دکتر مصدق در ملاقاتی که با شاه دکتر مصدق جوان داشت گفت: «شاه باید در قلب مردم باشد، پدر شما به مردم خیانت کرد، زیرا املاک مردم را گرفت و به مال و جان مردم تجاوز کرد.» شاه از این گفتار ناراحت شد... پرسید: «چرا پدرم خیانت کرده!» مصدق گفت: «گفتم املاک مردم را با زور تصرف کرد و پس از رفتن او از مملکت، شما آنها را پس دادید اگر کار پدرتان خیانت نبوده، پس شما خیانت می کنید که پس می دهید، حساب شما با حساب پدرتان باید جدا باشد، احمد شاه حسابش را از پدرش جدا کرد، کاری نکنید که صدای رادیو لندن شمارا از تخت سلطنت مثل پدرتان پائین بکشد، شما باید سلطنت کنید نه حکومت...»^۳

باز هم کودتا و نقض در نوزدهم تیرماه ۱۳۳۲، کنفرانسی در واشنگتن میان نمایندگان آزادی و مشروطیت ایران امریکا، انگلستان و فرانسه برپا شد، در این کنفرانس نمایندگان

کشورهای بزرگ سرمایه داری درباره برانداختن دولت دکتر مصدق و ازین بردن جنبش ملی ایران همداستان شدند. برای انجام این نقشه، ژنرال امریکائی «شوارتسکف» به ایران آمد و با شاه پنهانی به گفتگو پرداخت.

آیزنهاور رئیس جمهور آمریکا، در کنفرانس فرمانداران کشورهای متحده گفت: «... لازم است که دولت امریکا برای جلوگیری از توسعه کمونیزم در کشورهای آسیائی و از جمله ایران، اقدامات لازم به عمل آورد هم اکنون اقداماتی برای این کار در جریان است، پس از آنکه امریکا و انگلیس مصمم گردیدند که به هر قیمتی که شده، دولت ملی مصدق را سرنگون کنند. سازمان «سیا» به آنها اطلاع و اطمینان داد که با گزارشهایی که از ایران رسیده، این نقشه با موفقیت اجرا خواهد شد و آقای «کیم روزولت» به عنوان فرمانده عملیات این کودتا منصوب گردید.

روز سیزدهم اوت شاه طبق فرمانی مصدق را برکنار و زاهدی را به جای وی برگزید. مصدق این عمل شاه را غیرقانونی و مخالف اصول مشروطیت می دانست به همین مناسبت سرهنگی (ا که حکم برکناریش را به وی ابلاغ کرده بود با زداشت نمود و متعاقب آن انقلاب

۱. مجاهدان و شهیدان راه آزادی. (نقل و تلخیص)

۲. همان، ص ۱۷۴.

مردم درخیا با نهایی تهران به اوج خود رسید و شاه که در آن زمان ۳۳ سال داشت، سخت بیمناک شد و از کاخ بیلاقی خود در کنار دریای خزر، همراه ثریا به بغداد گریخت و از آنجا رهسپار روم گردید. سفیر و کارمندان سفارت روم از پذیرفتن شاه و کمک به او، امتناع ورزیدند، در همان ساعاتی که انقلابیون مجسمه‌های شاه را پائین می‌کشیدند، عمال ارتجاع و مزدوران شاه و گروه‌های وابسته به «کیم روزولت» و آمریکا و نظامیان زاهدی به هم پیوستند و از اراذل و اوباش و عده‌ئی از لوطی‌صفتان بی حیثیت نظیر شعبان جعفری، با دادن پول فراوان یاری طلبیدند. در این هنگام زاهدی عامل امپریالیسم امریکا، از مخفیگاه خود بیرون آمد و عملاً زمام امور را در دست گرفت، دکتر مصدق توقیف و زندانی شد، ملیون و رهبران حزب توده ایران (که در ماه‌های اخیر به اشتباه خود پی برده و صمیمانه با نهضت ملی و دکتر مصدق همکاری و همقدمی می‌کردند) دستگیر و زندانی شدند و مقامات صلاحیت دار دادگستری به اعتراضات قانونی آنان وقعی ننهاندند و حتی عده‌ئی از قضات نوگرمش دیوان عالی کشور، حکم محکومیت دکتر مصدق را نائید و ابرام و این عنصر ملی را محکوم کردند.

در چنین اوضاع و احوالی، دو بیلیون دلار پول نقدی که امریکا پس از جنگ جهانی دوم به ایران پرداخته بود به جای آنکه در راه بهبود اوضاع اقتصادی و اجتماعی ملت ایران مصرف شود، در بین عده معینی از ایرانیان و آمریکائیان وابسته به امپریالیسم امریکا تقسیم گردید و مبلغ معتنا بهی از این مبالغ بین شاهپورها و شاهسخت‌های خاندان پهلوی و عده‌ئی از رجال مزدور داخلی و خارجی تقسیم گردید، از جمله فرح پهلوی ۱۵ ملیون دلار و سایر خدمتگزاران از دو تا یک ملیون دلار حتی العمل گرفتند.^۱

در جریان انتخابات دوره اول سنادر آبان ماه ۱۳۲۸. دکتر مصدق و یاران او با تعویض صندوق و تقلب در انتخابات به شدت مبارزه کردند. دکتر مصدق در ضمن نطقی خطاب به مردم گفت: «قانون اساسی، انتخاب ۱۵ نفر از سناتورها را در شهر تهران (دو انتخاب مردم گذاشته بنا بر این شایسته و سزاوار نیست و برخلاف وطن پرستی است، برخلاف همه چیز است که این ۱۵ نفر را هم همان طور که ۱۵ نفر سناتورهای انتصابی انتخاب می‌شوند، انتخاب کنند، من با این کارها مخالفم، در انتخابات مجلس شورای ملی يك نفر بارضا و رغبت به این کاندیداها رأی نداده است شما اگر مردم این مملکت هستید، اگر خور این مملکت را می‌خواهید با ما همصدا بشوید و بر این انتخابات اعتراض کنید. ما برای اعتراض به دربار رفتیم، با اینکه از دوره ۱۵ مایوس بودیم باز وظیفه ملی، ما را مجبور کرد يك دفعه دیگر به شاه متوسل بشویم، متأسفانه تحصن ما بهیچوجه نتیجه نداد و انتخابات سیر غیر قانونی

خود را طی کرد.

در دوره بعدی سنا، کاندیداهای نهضت مقاومت ملی به شرح زیر بودند:
دکتر مصدق، علی اکبر دهخدا، شیخ علی مدرس، سیدرضا زنجانی، دکتر عبداله معظمی،
اللهیار صالح، مهندس احمد رضوی، دکتر شایگان، دکتر سنجابی، دکتر غلامحسین صدیقی،
مهندس حق شناس، عبدالعلی لطفی، دکتر مهدی آذر، دکتر ملکی، مهندس سیف‌الد معظمی،
مهندس منصور عطائی، محمود نریمان، سیدرضا فیروزآبادی، ابراهیم میلانی، سید علی-
محمد انگجی، آیت‌الله آفاسید جعفر غروی، مهندس زیرک‌زاده، کاظم حسینی، حاج سید
چوادی، سید مرتضی شیبستری، باقر کاظمی، شمس‌الدین امیرعلائی، مخبر فرهمند، محمد
سروری ۴۶ نفر دیگر.

تقاضای ملیون و آزادخواهان از شاه رعایت اصول زیرین بود:

۱- اجرای صحیح و کامل قانون اساسی.

۲- انتخابات آزاد در سراسر مملکت.

۳- عدم دخالت شاه در امور مملکت.

علم وزیر دربار قول داد این مطالب را به عرض شاه می‌رسانم، ولی هیچگاه نتیجه
را اعلام نکرد و شاه عملاً به خود کامگی و استبداد خود ادامه داد و آزادخواهان و
اصلاح‌طلبان را زندانی و تبعید کرد.

اعلامیه اعتراض آمیز کمیته مرکزی حزب ایران: «چون اساس انتخابات بر تهدید
و فشار و عدم رعایت آزادی مردم نهاده شده، حزب ایران شرکت در انتخابات را برای
عموم اعضای خود تحریم کرده و از سایر هموطنان و دستجات و احزاب مالی انتظار دارد،
شرکت در انتخابات را برای اعضای خود تحریم کرده و از شرکت در انتخابات دوره نوزده
خودداری فرموده و بطلان «انتخابات» یعنی «انتصابات» را اعلام دارند.

در خاتمه بی‌مناسبت نمی‌دانیم توجه هیأت حاکم فعلی ایران که صلاح خود را در
اداره حکومت زور و فشار و اختناق می‌داند و سایر مللی که داعیه آزادیخواهی و رعایت
افکار عمومی را دارند به قسمتی از مقدمه اعلامیه جهانی حقوق بشر مصوب ۱۹ آذرماه
۱۳۲۷ (۱۰ دسامبر ۱۹۴۸) که ذیلاً نقل می‌گردد جلب نمائیم: «اساساً حقوق انسانی را
باید با اجرای قانون حمایت کرد، تا بشر به عنوان آخرین علاج به قیام برضد ظلم و فشار
مجبور نگردد.» جاوید باد ایران کمیته مرکزی حزب ایران!

متعاقب این جریانات، کمیته مرکزی نهضت مقاومت ملت ایران در فروردین
۱۳۳۵ ضمن اعلامیه‌های شماره دو و شماره سه انتخابات از خیانت‌های شاه و امپریالیسم

امریکا و انگلستان پرده برمی دارد و ضمن اعلامیه‌ئی خطاب به هموطنان می نویسد که «شاه در رأس زمامداران به رهبری امپریالیسم و به عاملیت «علم» در صدد برآمده است که به خارجیان نشان دهد که دیگر ملت سی ام تیر مرده است و امروز از گورستان اختناق ایران نفس از کسی بیرون نمی آید... دکتر مصدق را زندانی کردم. دکتر فاطمی را که نشانی از وطن پرستی بود، امروزها ز قید هستی کردم. آزاد یخواهان را محکوم و زندانی و تبعید و خانه نشین کردم. منابع اقتصادی را برای سالها اختصاص به خود دادم و در عین حال که مالکیت ایران را بر بوردین هنگر شده‌ام، علناً اعلام کرده‌ام که انتخابات به صورت کاملاً آزاد در جریان است، معیناً در این قبرستان آزادی که مصالح وطن عزیز و اصول مشروطیت و استقلال و آزادی پامال خود کامگی و استبداد شده، مقارن این انتخابات مسخره غیر آزاد و فرمایشی، آیت اله زنجانی، دکتر خنجی، فروهر، ودهها تن از افراد احزاب سیاسی را توقیف و زندانی کرده اند تا به ملت ایران حالی کنند که اگر چه ظاهر اقرارات حکومت نظامی در مواردی که مغایر اجرای انتخابات است ملغی است، ولی سایه سهمگین و شبخ خوفناک حکومت نظامی بر سر ملت ایران گسترده و سر نیزه مأمورین انتظامی در فرمان او زندانها و تبعیدگاهها در انتظار آزاد یخواهان ایران است.

نهضت مقاومت ملی ضمن اعلام بطلان انتخاباتی که به صورت فعّالی جریان دارد، لازمه جریان يك انتخابات واقعی را وجود آزادی بیان، آزادی تشکیل احزاب و اجتماعات و امکان نشر افکار و عقاید می داند و اعلامیه ظاهری ۱۹ فروردین فرمانداری نظامی را بهیچوجه کافی ندانسته و حیلہ ئی سیاسی می شناسد. نهضت مقاومت ملی از نمایندگان کلیه جراید و خبرگزاریهای خارجی دعوت می نماید اینک که برای گزارش جریانات پیمان بغداد به تهران می آیند، خارج از مرزهای عبور و مروری که دستگاه حاکم برای آنها تعیین می نماید، یعنی در آنجا هائی که برق سرنیزه به چشم نمی خورد و گوش کارآگاهان نظارت ندارد به مردم نزدیک شوند و به درد دل ملت ایران برسند و به گوش جهانیان برسانند که «دایران اختناقی هرگز آرد حکمه فرماست».

نهضت مقاومت ملی، از نمایندگان سیاسی کلیه کشورها و از آنها که به راستی دم از آزادی خواهی و امنیت و صلح جوئی و عدالت اجتماعی می زنند، خواستار است که نظریات آزادی خواهانه ملت ایران را از راد یوها، ستون جراید و کرسیهای بین المللی به گوش جهانیان برسانند.

به گوش جهانیان برسانند که : ملت ایران نمرده است، ملت ایران مایوس نیست، ملت قیام سی تیر ۱۳۳۱ از پشت میله های زندان اختناق، فریاد برمی آورد، دایران آزادی نیست، دایران استقلال نیست، بر حیات سیاسی و اجتماعی ایران قیافه مخوف زجر و

شکلیه‌های قرون وسطائی و بدتر از آن حاکم است.

به گوش جهانیان برسانند که در مجلس‌های ایران، نماینده مردم ایران وجود ندارد، زمامداران ایران که به نام ملت ایران با سایر کشورها مذاکره می‌کنند، قرارداد می‌بندند، تعهد می‌سپارند، جعوث دعتمد مردم نیستند. ملت ایران راه مصدق را ادامه داده و خواهد داد و اطمینان می‌دهد که پیروزی نهائی با ملت حق‌خواه ماست. فروردین ۱۳۳۵ که بته مرکزی نهضت مقاومت ملی.»

تحریم انتخابات: نهضت مقاومت ملی شرکت در انتخابات دوره نوزدهم را تحریم کرد؛ ملت ایران ننگ انتخاباتی را که در دستگاه اجرائی شاه به‌منطور جاو گیری از سقوط قطعی امپراتوری انگلستان طبق اصول: سرعت عمل و شدت عمل انجام می‌دهند به خود تحمیل نمی‌کند... چون مردم از شرکت در انتخابات فرمایشی خودداری کردند. دولت به تجهیز کارگران دولتی، رفتگران شهرداری سربازان و سایر مأمورین دولتی و یا کسبه‌جزه که به فشار سرنیزه به پای صندوق‌ها برده می‌شوند، قیام و اقدام نمود، تا قهر و مخالفت مردم در انتخابات دولتی، از انظار خبرنگاران داخلی و خارجی مخفی نگاه داشته‌شود.

نهضت مقاومت ملی از کسانی که به‌زور به پای صندوق کشانده می‌شوند می‌خواهد که آراء خود را به‌صورت ورقه سفید در صندوقها بریزند تا دستگاه کودتا بیش از پیش به سستی پایه‌های حکومت سرنیزه خود واقف شود، تقاضای نهضت مقاومت ملی از برادرانی که این اعلامیه به‌دستشان می‌رسد این است که با توجه به مشکلات کار و اینکه حکومت سرنیزه امکان هر گونه تبلیغی را از رهبران ملی سلب کرده است، عین اعلامیه در دست به‌دست بگردانند و یا بطور شفاهی مفاد آن را برای سایرین بازگو کنند. در جریان این اعتراض مشروع و قانونی سرتیب نصیری فرمانده گارد شاه نیمه‌شب وارد مجلس شورای ملی می‌شود و اللهیار صالح متحصن در مجلس را، به‌زور به‌خانه خود منتقل می‌کند؛ و بعد به‌خانه امیرعلائی، کاظمی، کشاورز صدر، محسن قریب، شهشانی و عده‌ئی دیگر می‌روند و پس از قطع تلفن و تجسس در اسناد و کاغذها، آنان را از فعالیت انتخاباتی باز می‌دارند. با اینکه طبق تصویب‌نامه هیئت دولت و اعلامیه فرمانداری نظامی باید آن قسمت از مقررات حکومت نظامی که مغایر با تشکیل اجتماعات و فعالیتهای تبلیغاتی است، موقوف‌الاجرا باشد، در عمل انجمن‌ها و اجتماعات ملی به‌زور سرنیزه متفرق می‌شوند و این اعمال با انتخابات پارلمانی میانیت ذاتی دارد و هرگز چنین انتخاباتی مورد قبول ملت ایران نیست و چنین مجلسی اعتماد و احترام جامعه را نمی‌تواند جابج کند... داروی قاطع بیماریهای اجتماعی ما جز

با رعایت حقوق اساسی ملت و تأمین آزادی قانونی و جلب اعتماد مردم صورت پذیر نخواهد شد. «جبهه ملی - دکتر محمد مصدق»

سپس دکتر مصدق در تاریخ ۱۸ بهمن ۱۳۲۸ سه ساعت بعد از ظهر مردم را به میدان بهارستان دعوت نمود و طی نطق جالب و مشروحی گفت: «... همیشه ما یلم افکار و عقاید خود را با شما در میان بگذارم و از احساسات و عواطف پاک شما در حل مشکلات الهام بگیرم... در ممالک مترقی، مردم آزادند ماهها و بلکه سالها قبل از انتخابات دور دم جمع شریکند و اجتماع به داوطلبان و کالت تبادل نظر کنند و روزی نیست که در آن ممالک مردم تظاهراتی نکنند و احزاب سیاسی عقاید خود را نسبت به انتخابات نمایندگان مجاس اظهار نمایند، ولی در این مملکت که نمی‌خواهند مردم به حقوق ملی و سعادت برسند و به عکس برای همیشه در حال فقر و بیچارگی بمانند کوچکترین چیزی را بهانه قرار می‌دهند و حکومت نظامی را برقرار می‌نمایند و آن را آن قدر ادامه می‌دهند تا مردم نتوانند برای رهائی خود از این بیدادگری‌ها قدم مثبتی بردارند.

چنانکه کسی سؤال کند: حکومت مستقر نظامی برای چیست؟ گوینده را متهم به داشتن مرام اشتراکی میکنند، و حال آنکه رسیدگی به جرایم اشتراکی و مقدمین بر علیه امنیت و استقلال مملکت، بر طبق قانون دوم مرداد ۱۳۲۸ در صلاحیت دادرسی ارتش است و احتیاجی به حکومت نظامی ندارد، پس این حکومت استثنائی فقط برای این برقرار می‌شود که کسی از رفتار زمامداران انتقاد نکند و اگر زبان به انتقاد گشود، او را به استناد ماده پنجم و هشتم قانون حکومت نظامی متفرق میکنند به هیچ وجه اجازه فعالیت ندارند و کاندیداها و داوطلبان غیر دولتی هم مورد تهدید و توقیف قرار می‌گیرند و از این جهت می‌توان گفت که انتخابات فقط برای دولت آزاد است که با آزادی بی‌حد و حدود هر کس را که میل دارد به وکالت مجلس منصوب نماید... نهضت مقاومت ملی موجبی نمی‌بیند که مردم تهران بار دیگر نظیر دوره هیجده پای صندوق‌ها مورد ضرب و شتم از طرف چاقو کشان شاه و دولت و حبس و زجر قرار گیرند.

توجه داشته باشید که اگر قبل از اعلام انتخابات تصمیم به عدم شرکت در انتخابات می‌گرفتیم. حمل برهنفی بافی و قصاص قبل از جنایت می‌شد، بهترین بود که به آنها مجال دهیم تا خود به رسوائی خود بکوشند، اینک که نتیجه مورد نظر بدست آمد، نهضت مقاومت ملی برای احترام از حوادث ناگوار شرکت در انتخابات دوره نوزدهم را تحریم مینماید و به همه جهانیان اعلام می‌دارد که مجلس دوره نوزدهم مانند مجلس دوره هیجدهم، مجلس ملی نیست و مصوبات آن که مولود مداخلات مستقیم اجانب است از نظر ملت ایران

هیچگونه ارزش و اعتباری ندارد...» کمیته مرکزی نهضت مقاومت ملی ایران ۳۰ ر ۱۳۳۵»^۱

مبارزات شجاعانه دکتر فاطمی در راه ملی شدن صنعت نفت و استقرار حکومت قانون

نگاهی به مبارزات شجاعانه دکتر فاطمی در سالهای سیاه ۱۳۲۳ تا ۱۳۲۵ و مقالات مستدل او درباره آذربایجان و نفت شمال، گویای جنبش و اعتراض این روزنامه نگار دلاور در آن سالهاست.

دکتر فاطمی برای نخستین بار در روزنامه باختراوردز، عنوان «جبهه ملی» را به گروه همفکران دکتر مصدق اطلاق نمود. دکتر مصدق در دوران نخست وزیری وی را به معاونت خود برگزید، او با تمام قوا در راه پیشبرد اهداف ملی همکاری نمود. وی در روز ششم آبان ماه ۱۳۳۰ هنگام سخنرانی بر مزار محمد مسعود به دست یکی از فدائیان اسلام مورد سوء قصد قرار گرفت، ولی سرانجام از مرگ نجات یافت، و در دوره هفدهم انتخابات به نمایندگی مجلس شورای ملی برگزیده شد و در مهرماه ۱۳۳۱ به پیشنهاد دکتر مصدق، پست وزارت خارجه را پذیرفت و رابطه سیاسی ایران با انگلستان را طبق نظر دکتر مصدق قطع نمود. پس از آنکه دکتر فاطمی از دوسو صدجان سالم به در برد در اختفا به فعالیت سیاسی ادامه داد و در روز ششم اسفند ۱۳۳۲، دستگیر شد و در حالی که کاملاً بیمار بود، برخلاف مبانی انسانی و قضائی به دستور شاه اعدام گردید.

دکتر مصدق هنگام افتتاح اولین کنگره جبهه ملی خطاب به حاضران گفت: «تشکیل اولین کنگره جبهه ملی ایران را تهنیت عرض می کنم. به روان پاک دکتر سید حسین فاطمی و سایر شهدای راه آزادی که با خون خود مبارزات ضد استعماری را آبیاری کرده اند و به آقایان محترمی که از راه دور و نزدیک برای خدمت به هموطنان عزیز، کنگره را به قلم خود مزین فرموده اند و همچنین به آن کسانی که در راه نیکبختی و سعادت مردم ایران از هیچ پیشامدی هراس نکرده و یارسیدن به کمال شهادت، وظیفه ملی خود را انجام داده اند درود فراوان می فرستم.»^۲

مدرکی که سهم این رادمرد شهید را در نهضت ملت ایران روشن می کند نامه‌ئی است که دکتر مصدق درباره او نوشته است، که دیلا نقل می شود: «اگر مای شدن صنعت نفت خدمت بزرگی است که به مملکت شده، باید از آن کسی که اول بار این پیشنهاد را نمود، سپاسگزاری کرد و آن کس شهید راه وطن دکتر حسین فاطمی است که روزی در خانه آقای نریمان پیشنهاد خود را داد و اکثر نمایندگان جبهه ملی حاضر در جلسه آن را

۱. همان، صص ۳۳۷ تا ۳۴۲. (نقل و تلخیص)

۲. همان، ص ۴۸۷.

به اتفاق آراء تصویب نمودند، رحمت‌الله علیه که در تمام مدت همکاری با اینجانب حتی يك ترك اولی هم از آن بزرگوار دیده نشد. دکتر محمد مصدق.

در آخرین ساعات دکتر قاطمی طی نطقی علت مرگ و خدمات سیاسی، اجتماعی خود را بیان کرد و خطاب به افسران و شخص آزموده گفت: «من نمی‌دانم شاه از کشتن من چه قدر لذت می‌برد، ولی من از این شهادت پرافتخار بسیار لذت می‌برم.»^۱

... ما از نهضتی که برپا کردیم، هیچ قصد و غرضی جز تأمین عزت و استقلال و قطع نفوذ اجانب نداشتیم. رهبر ما هفتاد سال سابقه شرافت و تقوی و جهاد و مبارزه در راه نجات ایران داشت. ... کار کشور ما به جایی رسیده بود که نخست وزیران و وزرای خارجه شما در مقابل مأمورین خارجی مطیع و منقاد بودند و پادشاهان شما جز تعظیم و تکریم آنان چاره‌ئی نداشتند.

پس از سه سال مبارزه و فداکاری سران نهضت ملی ایران، کار به جایی رسید که سفرای کشورهای بیگانه در ملاقات با نخست‌وزیر و وزیر خارجه ایران چاره‌ئی جز تکریم و احترام نداشتند، و در مقابل ماهمان رویه‌ئی را پیش گرفتند که در مقابل زمامداران کشورهای بزرگ اتخاذ کرده‌اند.

پس از شکست حریف ما در شورای امنیت و دادگاه لاهه، ایران در اقطار جهان، ایران مصدق، ایرانی مستقل و با عظمت مشهور گشت... من به خوبی می‌دانم چرا کشته می‌شوم، من برای آن کشته می‌شوم که اولین اقدام من در وزارت خارجه به دستور پیشوای نهضت ملی قطع رابطه با انگلستان و بستن سفارتخانه آن دولت بود... ماسه سال در این کشور حکومت کردیم و يك نفر از مخالفین خود را نکشتیم، ما برای آن قیام کردیم که دست اجنبی را از کشور کوتاه کنیم...»^۲

۱. همان، ص ۴۸۷.

۲. همان، از ص ۴۹۱ به بعد. (به اختصار)

مبارزه در راه انتخابات آزاد

به نظر جبهه ملی: «فساد انتخابات در تهران و شهرستانها به حدی رسیده که مردم از فشار مأمورین و ضرب و جرح، دسته دسته به تهران مهاجرت می کنند یا در تلگرافخانه و اماکن مقدسه به حالت تحصن به سر می برند.

در تهران انتشار لیست منتسب به دستگاههای دولتی سبب شده که افراد خوشنام از عضویت انجمن اصلی و انجمنهای فرعی مستعفی شده اند و یأس و نومیدی کامل بر تمام طبقات ملت مستولی شده است.

مقدمات انتخابات تهران طوری نیست که بتواند اعتماد و اطمینان عامه را به خود جلب کند، زیرا جمع آوری شناسنامه های مجهول و بی صاحب برای صدور کارت های کارگری و فشار به کسبه و تهدید و تطمیع آنها از طرف بنگاهها و اداره های دولتی و شهرداری و شهربانی برای انتخاب افراد معینی است که در اکثر جراید پایتخت لیست واحد این مقامات انتشار پیدا کرده و حتی انجمن نظارت انتخابات نیز به وجود این صحنه سازی ها، تلویحاً اعتراف نموده است... جماعتی که برای عرض شکایت قصد تحصن دارند، این عریضه را که به منزله فهرستی از درخواستهای آنان است به پیشگاه همایونی تقدیم می کنند و تا صدور اوامر و اخذ نتیجه به حال تحصن در دربار باقی می مانیم.»

دکتر محمد مصدق

جواب عریضه به تأخیر افتاد، متحصنین از خوردن غذا خودداری کردند، ساعت ۵ بعد از ظهر سه شنبه ۲۶ مهرماه ۱۳۲۸ جواب شاه از طرف وزیر دربار به پیوست رونوشت گزارش وزیر کشور، در باره انتخابات آزاد و نیز رونوشت تعدادی تلگراف رضایت از آزادی انتخابات به متحصنین داده شد.

بلافاصله متحصنین تشکیل جلسه دادند و پس از چهار ساعت شور و مذاکره تصمیم گرفتند که تا ۲۷ مهرماه تحصن را ادامه دهند. و عده ای از طرف متحصنین، انتخاب گردیدند که جواب لازم را تهیه کنند و به نام وزیر دربار ارسال دارند.»^۱

در آخرین نامه دکتر مصدق به هژیر چنین می خوانیم: «غرض عمده از تحصن این بود که در این دوره فترت کسه تعیین نخست وزیر محتاج به تمایل مجلس نیست، دولتی روی کار بیاورند که وجهه نظر خود را، فقط حفظ مصالح سلطنت و ملت قرار دهد... و از فقر و بیچارگی مردم بکاهد؛ اکنون که درخواست ما مورد توجه شاهانه قرار نگرفت

۱. شمس الدین امیرعلائی. مجاهدان و شهیدان ده آزادی. تیرماه ۱۳۵۸، کتابفروشی

به تحصن خانمه می‌دهیم وسعادت مملکت را خواهانیم.

سپس بیانیه متحصنین صادر شد که خلاصه آن این است:

ملت ایران! در این موقع که پس از چهار شبانه‌روز تحصن از دربار خارج

می‌شویم، لازم دانستیم علل و جهات این تصمیم را به اطلاع عموم برسانیم.

محتاج به ذکر نیست که اوضاع واحوال ملت مظلوم و محروم ایران و فقر و ناخوشی و گرسنگی و جهل و فساد رایج در این مملت به نحوی است که هیچ کس نمی‌تواند آن را نادیده انگارد... در ایران اکثریت زمامداران ما خود را موظف می‌دانند که در هیچ قدمی، جز نفع خصوصی خود، چیزی در نظر نگیرند و منافع ملت را زیر پا گذارده و از همه بدتر، رویه تزویر و ریا و ظاهر سازی است، که خطر بزرگی را تولید نموده است، زیرا ظلم و جور و دزدی را ممکن است بر طرف کرد، ولی ظلم و جور و استبداد را با دروغ و تزویر، عدل و درستی و آزادی خواهی جلوه دادن، کاری است که محکم‌ترین لساس دولت‌ها و حکومت‌ها، یعنی اعتماد مردم به آنها را منهدم می‌کند و با سلب اعتماد مردم از دولت، سعی در هر گونه اصلاحی به کلی به هدر می‌رود. ملت ایران به رأی العین می‌بیند که اکثریت عمال حکومت از هیچ گونه دروغ در هیچ جا اباها ندارند: در مصاحبه مطبوعاتی دروغ می‌گویند، در رادیو دروغ می‌گویند، پشت تریبون مجاس دروغ می‌گویند و خلاصه هر جا منافع آنها اقتضا کند دروغ می‌گویند.

آزادیخواهان ایران که شبانه‌روز از دیدن این اوضاع متأثرند، چاره درد را جز از راه انتخابات آزاد نمی‌بینند و می‌کوشند فقط کسانی که مورد اعتماد مردمند به مجلس بروند و با پشتیبانی ملت برای حفظ منافع کشور تا پای جان بایستند.

موضوعی که بیش از همه، ملیون ایران را نگران کرده، این است که می‌خواهند از فساد موجود استفاده کنند و گران‌بها ترین و عزیزترین ذخائر ایران یعنی نفت را به دایگان بپزند، از طرفی مذاکره با مقامات دولت که مخرب انتخابات هستند، بی‌فایده است و شکایات به دستگاهی که مصمم است مجلس را در بست در اختیار خود بگیرد، اثری نخواهد داشت و از طرفی شهرت داشت که اطرافیان شاه نمی‌گذارند عرایض ملت به سمع او برسد؛ به این جهات ملیون مصمم شدند که مردم تهران را به تحصن دربار دعوت کنند و خود پیشقدم آنها باشند، آزادیخواهان پس از تحصن، شکایات مردم از دخالت دولت در انتخابات را در ضمن عریضه‌ئی به اطلاع شاه رسانیدند و در انتظار جواب چهار روز به سر بردند، و بدون شنیدن پاسخ از دربار خارج شدند و به عموم ملت ستم‌دیده ایران اعلام کردند که انتخابات ایران غیرقانونی و آزادی انتخابات حرفی بی‌اساس است.

ملت ایران به هیچ وجه مجلسی را که فساد انتخابات آن بر همه مسلم است، مظهر

افکار خود نمی‌داند و بنا بر این هر تصمیمی که در باره قضا پای حیاتی این مملکت گرفته شود، مطلقاً و ابتدا تصمیم ملت ایران نیست. امضاء کنندگان:

دکتر محمد مصدق، احمد ملکی، دکتر کاویانی، دکتر کریم سنجابی، مهندس زیرک زاده، خلیلی مدیر روزنامه اقدام، عمیدی نوری مدیر روزنامه داد، دکتر شایگان، امیر علائی، نریمان، ارسلان خلعتبری، آیت الله سید جعفر غروی حاجری زاده، مکی، دکتر بقسائی، عبدالقدیر آزاد، جلالی نائینی، مشارعظم، دکتر حسین فاطمی مدیر روزنامه باخترو امروز.»

در تاریخ ۲۸ دیماه ۱۳۲۸ آقایان: نریمان و امیر علائی ضمن نامه‌ئی به فرماندار تهران اعلام کردند که «با وجود حکومت نظامی که ابقای آن با آزادی مبین است، دعوت طبقات ششگانه به منظور انتخاب اعضای انجمن موردی ندارد. و بنا بر این از شرکت در جلسه انتخابات انجمن اصلی خودداری نمودند و در تاریخ چهارم بهمن ۱۳۲۸ دکتر مصدق پیشوای جبهه ملی طی اعلامیه‌ئی خطاب به دولت وقت نوشت: «... رژیم حکومت ایران دموکراسی است، حکومت دهوکراتیک عبادت از مجموعه قوانینی است که مجلس‌ها وضع و تصویب کرده و دولت‌ها را به اجرا-رای آن مکلف نموده‌اند؛ بر طبق اصول کلی و به موجب نص صریح قانون اساسی، مشروطیت کلاً و بعضاً تعطیل بردار نیست ... حکومتی که اجرای قوانین را متوقف سازد، منبع قدرت خود یعنی قدرت مشروع و قانونی خویش را از دست داده است.»

«... در سال ۱۳۲۹ قمری یعنی در ایامی که اساس نو بنیاد مشروطیت در کشور هنوز مستقر نشده بود و مستبدین از اخلال و کارشکنی علیه مشروطیت دست نکشیده بودند، نمایندگان ملت به هیئت وزیران اجازه دادند برای دستگیری دشمنان آزادی و جلوگیری از آشوب به جای محاکم عادی دادگستری به محاکم نظامی و مقررات خاص حکومت نظامی متوسل شوند؛ با کمال تأسف دیده می‌شود که از چند سال پیش «دولت‌ها، به بهانه حفظ نظم، با توسل به مقررات حکومت نظامی، اجرای قوانین عادی را دچار وقفه و تعطیل کرده‌اند ... جبهه ملی که خود را نماینده افکار عمومی ملت ایران و مستظهر به آن می‌داند، بر خود لازم می‌شمارد، حقایق اوضاع را آن چنان که هست به ملت ایران و مردم آزاده جهان اعلام نماید و از دولت بخواهد به این مسئله بدیهی توجه کند که وجود حکومت نظامی با طبیعت مشروطه و دموکراسی تعارض دارد. سیاست دولت این است که آزادیخواهان را زندانی کنند تا تسلیم شوند و اگر نشدند آن قدر در زندان بمانند تا

بمیرند، تا دیگر کسی قادر نباشد از اعمال خلاف قانون و خرابکاری هیئت حاکم حرفی بزند. اکنون در اثر مبارزات ملت ایران، انتخابات تهران تجدید می شود و حکومت نظامی فقط برای چند روز یعنی تا آخرین روز اخذ رأی بی اثر شده است. نتیجه این می شود که اگر خواستند يك بار دیگر مثل انتخابات گذشته، آداء داد جریان قرائت عوض کنند، هر کس اظهاری کرد و اعتراضی نمود او را بارداشت نمایند تا دزدان ناموس ملی بتوانند مقصود خود را بلا مانع انجام دهند.

ای خاک بر سر آن کسانی که از تجاوز به حقوق ملت لذت می برند و نمی دانند که اگر ملتی نتواند در مقابل هیئت حاکم از خود دفاع کند، در مقابل تجاوز دول قوی پنجه هم به طریق اولی نخواهد توانست از خود مقاومتی نشان دهد. ملت نابود می شود و اینها هم نابود می شوند.

... هموطنان! در این موقع ساکنین ولایات از اولین حق حیاتی خود که انتخاب نمایندگان مجلس است، دارند محروم می شوند و باز همان عده مردمی که روزگار این ملت را تیره و تار کرده اند، می خواهند کرسی های مجلس را با زور و قتل و جرح و اعمال نفوذ تصرف نمایند... در این موقع که عده بی به ناحق می خواهند به اسم نمایندگان شما مردم تهران، در مجلس سنا حاضر شوند، یعنی شما را از حق نمایندگی در آن مجلس بی نصیب کنند، اگر هیچ تظاهری نشود و شما احساسات پاک خود را اظهار نکنید، ممکن است اینطور وانمود کنند که تهران هم که مرکز روشنفکران است مثل برخی از ولایات، شهر مردگان است و ساکنان زنده آن چون جسدی هستند که روح در بدن ندارند، و مردم این مملکت هنوز دارای آن درجه از دلدرد ملی نشده اند که بتوانند نمایندگان مجلس را خود انتخاب کنند، این است که از عموم طبقات و احزاب سیاسی و دستجات افراد وطن پرست تمنا داریم روز سه شنبه ۱۸ بهمن ماه، سه ساعت بعد از ظهر، اول وقت در میدان بهارستان حضور بهم رسانند.

انتظار من این است که حضور شما توأم با سکوت باشد، تا دشمنان مملکت نتوانند از این اجتماع سوء استفاده کنند. از احزاب سیاسی و عموم دستجات آزاد بخواه درخواست می کنم که به افراد خود، برقراری سکوت و نظم را توصیه کنند. هموطنان عزیز، ابراز احساسات مقدس شما در امر انتخابات در سرنوشت مملکت بسیار مؤثر است. ۱

دکتر مصدق که همواره در راه استقرار دموکراسی و مشروطیت واقعی تلاش می کرد، در پیام سوم دیماه ۱۳۴۱ خطاب به کنگره جبهه ملی گفت: «جبهه ملی هیچ وقت نظری جز ۱. مجاهدان و شهیدان راه آزادی، ص ۱۶۶.

اعتلاء و عظمت ایران نداشته و همیشه خواهان این بوده است که هموطنان عزیز همه در سرنوشت خود دخیل شوند... در روزهای اول مشروطه، که در این مملکت نه‌حزبی تشکیل شده بود، نه مردم از اوضاع و احوال دنیا اطلاعات کافی داشتند، پیشرفت مشروطه و گرفتن قانون اساسی با جدیت و فداکاری انجمنهایی به نتیجه رسید که در تهران به وجود آمد و شاید در حدود صد انجمن تشکیل شده بود تا مردم را به حقوق خودشان آشنا کند، به این ترتیب، علاقه مردم به مشروطیت و قانون اساسی به جایی رسید که در روز بمباران مجلس، عده کثیری از همه چیز خود گذشتند و در راه آزادی و خدمت به هموطنان به مقام شهادت رسیدند و قبرستان شهیدان آزادی را برای بیداری اخلاف خود به یادگار گذاشتند. آن روز قانون اساسی نبود، آن را گرفتند و امروز که بود، آن را دفن کردند و یک فاتحه بی‌الحمد هم برای این مدفون نخواندند...»

تاریخ نگار



دکتر مصدق و همکاران او

نظری به قانون اساسی دوره مشروطیت

و

حقوق ملت ایران

در این بخش ضمن بحث کلی از دموکراسی و خصوصیات آن، حقوقی را که قانون اساسی پیشین برای ملت ایران پیش بینی کرده و مواردی که این حقوق از ملت ما سلب شده یادآور می‌شویم.

دموکراسی یا
حکومت ملی

کلمه دموکراسی از دو لفظ یونانی Demos به معنای مردم و Kratos یعنی حکومت کردن تشکیل شده و مراد از آن حکومت مردم است. از کلمه دموکراسی در طی تاریخ بر حسب

شرایط اقتصادی و اجتماعی محیط، مفاهیم خاصی استنباط کرده‌اند. در یونان قدیم دموکراسی وجود داشته، ولی شرکت کنندگان در حکومت ملی تسوده عظیم غلامان یعنی اکثریت سکنه یونان نبودند، بلکه استفاده از مزایای دموکراسی فقط به صاحبان امتیاز و طبقه اشراف اختصاص داشته است، و آنان بودند که قوانین را به نفع خود تسدوین و دولت را برای حفظ موقعیت خود انتخاب می‌کردند. این نوع دموکراسی انحصاری هم چندان نپائید و به حکومت مطلقه سلاطین جهانگشا تبدیل شد.

در دوره قرون وسطی استفاده از نعمت آزادی فقط برای روحانیون و فئودالها امکان پذیر بود و اکثریت قاطع مردم این عصر از آزادی عقیده و مذهب و آزادی شغل و کلیه حقوق فردی و اجتماعی محروم بودند.

در دوران رشد رژیم سرمایه داری، بورژواها برای اجرای مقاصد اقتصادی خود برضد کلیه قیود و مقررات موجود قیام کردند و با شدت و حرارت بسیار از کلمات

دموکراسی، آزادی و حقوق طبیعی سخن به میان آوردند. اقلیت بورژوا برای اینکه بتواند از حمایت طبقات محروم (دهقانان و کارگران) که اکثریت مردم را تشکیل می‌دادند برخوردار شود، از شعار «برابری» و «آزادی برای همه» برای فریب مردم استفاده نمود، و به نیروی اکثریت در فرانسه و دیگر ممالک اروپا به محور فتوالیسم و استقرار رژیم سرمایه داری توفیق یافت.

در اعلامیه حقوق بشر مورخ ۷ اوت ۱۷۸۹ کلمات آزادی و برابری زیاد به کار رفته، ولی این نکته روشن نشده که برابری عموم طبقات مردم به چه نحو تضمین شده است. با صدور این اعلامیه، بعضی از حقوق و آزادیهای سیاسی و قضائی به مردم داده شد، ولی در اصول استثمار و بهره کشی اقلیت از اکثریت تغییری حاصل نگردید؛ یعنی اگر قرن‌ها فتوادلها حقوق اکثریت مردم را غصب می‌کردند، از این پس سرمایه‌داران در پناه قوانین یک جانبه به غارت حاصل کار و دسترنج اکثریت مردم مشغول شدند و دیری نگذشت که در کلیه ممالک سرمایه داری حکومت پول جای حکومت قانون را گرفت. قوانین و مقررات و دموکراسی سرمایه داری به فرض اینکه بی کم و کاست صورت عمل می‌گرفت چون جنبه اقتصادی ندارد نمی‌تواند آمال دیرین بشری را که عبارت از آزادی اقتصادی و رهائی از قید استثمار است تأمین نماید، درحالی که دموکراسی واقعی غیر از تأمین کلیه آزادیهای دموکراسی بورژوائی با رها ساختن بشر از قید استثمار انسان از انسان، و با تأمین مقدرات و فرصت مساوی برای همه، کلیه موانع و مشکلاتی را که در راه پیشرفت و ترقی طبقات محروم وجود داشته‌از بین می‌برد و حق کار و استراحت را برای عموم مردم تأمین می‌کند.

در کلیه کشورهای دموکراسی از دو نوع حق نام می‌برند که

حقوق افراد

یکی را حقوق عمومی و دیگری را حقوق سیاسی می‌توان

نامید. در حقوق عمومی تمام مردم یک مملکت اعم از زن و مرد، سیاه و سفید، صغیر و کبیر یکسان هستند، در حالی که استفاده از حقوق سیاسی مخصوصاً در کشورهای دموکراسی بورژوائی مستلزم قیود و شرایطی است از قبیل تابعیت، سن، مسکن و غیره. حقوق عمومی بشر عبارت است از آزادی و مساوات.

آزادی

مقصود از آزادی این است که مردم می‌توانند هر کاری که میل داشته باشند انجام دهند با این شرط که عملیات آنها لطمه‌ئی به حقوق افراد دیگر اجتماع وارد نسازد، زیرا

آزادی بی قید و شرط ایجاد هرج و مرج خواهد کرد.

در نتیجه آزادی می توان از حقوق زیربرخوردار بود:

آزادی شخصی، آزادی اجتماعات، آزادی شغل و کار، آزادی تشکیل احزاب و انجمنها، آزادی جراید و مطبوعات، آزادی عقاید سیاسی و مذهبی، آزادی تعلیم و تربیت، آزادی مخابرات پستی، مصونیت منزل، آزادی تملک اموال منقول و غیرمنقول و جز اینها.

مقصود از آزادی فردی این است که عموم افراد اجتماع

اختیار نفس خود را دارند و نمی توان احدی را تملک نمود

آزادی شخصی

یا مورد خرید و فروش قرار داد، یا از اقامت در محل معینی

ممنوع و به سکونت در محل خاصی و ادار کرد. جز در مورد جرایم مشهود، هیچ کس را نمی توان دستگیر کرد، مگر به حکم کتبی مقامات صلاحیتدار قضائی و در هر حال، علت حبس و تبعید باید در ظرف ۲۴ ساعت به متهم ابلاغ شود (اصل دهم متمم قانون اساسی). علاوه بر این، اصل دوازدهم متمم قانون اساسی و ماده دوم قانون مجازات عمومی ما می گوید: «هیچ عملی را نمی توان جرم دانست، مگر آنکه در قانون جرم شناخته شده است.» با وجود این قوانین، هیأت حاکم ایران در عهد خاندان پهلوی بدون توجه به اصول نامبرده مخالفین خود را بدون ذکر علت قانونی حبس یا تبعید می کرد.

منظور از مصونیت منزل این است که احدی حق ندارد جز در

مصونیت منزل

مواردی که قانون پیش بینی کرده وارد منزل دیگری شود.

مأمورین صلاحیت دار در موارد خاص برای دستگیری مجرم

و به دست آوردن آلات جرم می توانند بدون کسب اجازه وارد منزل متهم شوند. اصل

نهم و سیزدهم متمم قانون اساسی این حق را برای عموم تضمین کرده است.

اصل ۹: «افراد مردم از حیث جان و مال و مسکن و شرف محفوظ و مصون از

هر تعرضی هستند و متعرض احدی نمی توان شد، مگر به حکم و ترتیبی که قوانین مملکت

تعیین می نماید.»

اصل ۱۳: «منزل و خانه هر کس در حفظ و امان است. در هیچ مسکنی قهرأ نمی-

توان داخل شد، مگر به حکم و ترتیبی که قانون مقرر نموده.»

علاوه بر این، مواد ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ اصول محاکمات جزائی ایران قیود و

مقرراتی را که برای تفتیش منازل باید رعایت شود صریحاً ذکر کرده است. ماده ۹۱

می گوید: «تفحص در منازل در مواردی به عمل می آید که بر حسب دلایل کافی بتوان

تصور نمود که مرتکب یا اسباب و آلات جرم یا دلایل آن را، در محلی می توان کشف

نمود.» با کمال صراحتی که قانون اساسی و قوانین کیفری ایران درباره مصونیت منزل

دارند، مع ذلك طی ۸۰ سالی که از عمر مشروطیت ایران می گذرد به دستور هیئت حاکم زمان، مکرر مأمورین لشکری، شهر بانی و ژاندارمری رأساً یا به کمک ایادی خود به مساکن آزاد یخواهان و کلوپها و سازمانهای اجتماعی، به طور وحشیانه حمله کرده و مال و جان مردم را مورد تعرض قرار داده اند.

به موجب اصل ۹ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ متمم قانون اساسی حق
اختیار مال
تملك اموال منقول و غیر منقول جز در مواردی که مصلحت
عمومی اقتضا کند برای همه محترم شمرده شده است.

اصل ۱۵: «هیچ ملکی را از تصرف صاحب ملك نمی توان بیرون کرد، مگر با
مجوز شرعی و آن نیز پس از تعیین و تأدیة قیمت عادلانه است.»

اصل ۱۶: «ضبط املاك و اموال مردم، به عنوان مجازات و سیاست ممنوع است،
مگر به حکم قانون.»

اصل ۱۷: «سلب تسلط مالکین و متصرفین از املاك و اموال متصرفه ایشان به هر
عنوان که باشد ممنوع است، مگر به حکم قانون.»

طبق اصول مذکور، مالکیت در اموال منقول و غیر منقول قانوناً محترم شمرده شده
است، ولی به استناد همین قانون اساسی و با اجازه آن يك حکومت ملی واقعی می تواند
به موجب قانونی خاص برای مالکیت ارضی و خرید منازل مسکونی از طرف ثروتمندان
حد و قیدی قائل شود تا از پایداری شدن حق مالکیت دیگران جلوگیری کند، و نیز می -
تواند از راه خرید ارضی بزرگ و تقسیم آن بین دهقانان بی زمین و با تحمیل مالیات های
سنگین بر مالکین بزرگ، موجبات تخمیم مالکیت و مقدمات تأمین حداقل زندگی را برای
عموم فراهم سازد.

منظور از آزادی شغل و کار این است که مردم می توانند به هر
اختیار شغل و کار
شغلی که با سلیقه و ذوق انسان سازگار است، مشغول شوند،
مگر در مواردی که اشتغال به عملی فرع تخصص و احاطه و
تسلط کامل به آن کار باشد؛ مانند عمل پزشکی و جراحی، وکالت، داروسازی و غیره و یا
در مواردی که انجام عملی به موجب قانون به انحصار دولت یا مقام دیگری در آمده باشد،
مانند ضرب مسکوک، انتشار اسکناس، خرید و فروش بعضی اجناس.

آزادی عقاید
مذهبی و سیاسی
قبل از استقرار اصول دموکراسی در بسیاری از ممالک جهان
مردم در ابراز عقاید و نظریات مذهبی آزادی نداشتند و
کسانی که افکار آنان با نظریات مذهبی اکثریت مخالفت

داشت مورد شکنجه‌های شدید قرار می‌گرفتند، ولی در حال حاضر در ممالک دموکراسی مردم در انتخاب ادیان و مذاهب آزادی کامل دارند.

ولی آزادی عقاید سیاسی اکنون نیز در بسیاری از ممالک عالم که به ظاهر دم از آزادی و دموکراسی می‌زنند تأمین نگردیده است، چنانکه در بسیاری از ممالک از جمله در ممالک متحده امریکا انواع تصویقات را در مورد آزادیخواهان روا می‌دارند و با تدوین قوانین موندت، هارتلی و تواف حقوق دموکراتیک را از ملت سلب می‌کنند و آنان را از تفکر در مسائل اجتماعی و سیاسی استفاده از مزایای دموکراسی باز می‌دارند.

اصل بیستم متمم قانون اساسی ایران در مورد آزادی مطبوعات آزادی مطبوعات می‌گوید: «عامه مطبوعات غیر از کتب ضلال و مواد مضر به دین مبین آزاد و ممیزی در آنها ممنوع است، و لسی هر گاه چیزی مخالف قانون مطبوعات در آنها مشاهده شود، نشر دهنده یا نویسنده بر طبق قانون مطبوعات مجازات می‌شود، اگر نویسنده معروف و مقیم ایران باشد ناشر و طابع و موزع از تعرض مصون هستند».

استفاده از آزادی مطبوعات یکی از حقوق مسلم مردم در کشورهای دموکراسی واقعی است، امروز در بسیاری از ممالک مشروطه روزنامه‌ها، مجلات و سایر مطبوعات بدون اجازه دولت و سانسور اداره شهر بانی منتشر می‌شود، در حالی که در بعضی دیگر از ممالک که به ظاهر حکومت مشروطه دارند، انتشار روزنامه بدون اجازه قبلی دولت ممکن نیست. به همین علت، غالباً امتیاز جراید مخالف دولت صادر نمی‌شود، و عملاً ابراز عقاید سیاسی آنها ممنوع می‌گردد. جرائم مطبوعاتی در غالب ممالک دموکراسی با حضور هیأت منصفه مورد رسیدگی قرار می‌گیرد.

منظور قانونگذار از تعیین هیأت منصفه، و مداخله دادن آن هیأت در کار قضاوت به این منظور است که عده‌ئی از شرافتمندترین افراد مملکت که آزادانه از طرف مردم انتخاب شده‌اند در کار قضاوت دخالت نمایند، تا در مواردی که قانون بدون توجه به اوضاع و احوال متهم را محکوم می‌کند، هیأت منصفه به کمک و یاری او برخیزند.

چرا هیأت منصفه
انتخاب می‌شوند؟

مثلاً در فرانسه اگر کسی از شدت گرسنگی دزدی کرد یا روی تحریک احساسات به قتل کسی مبادرت ورزید، هیأت منصفه با توجه به سوابق امر و اوضاع و احوال می‌تواند به رغم مندرجات قوانین، مجازات متهم را به میزان زیادی تخفیف داده و حتی در پاره‌ئی موارد او را تبرئه کند. در غالب ممالک اروپا هیأت منصفه نه تنها در جرائم مطبوعاتی و سیاسی مداخله دارند، بلکه در اکثر جرائم مهم شرکت می‌کنند.

در ایران به موجب اصل ۷۹ متمم قانون اساسی «در مسوارد تصمیمات سیاسی و مطبوعات هیأت منصفین در محاکم حاضر خواهند بود.» موارد شرکت هیأت منصفه در مورد جرایم سیاسی و مطبوعاتی باید به وسیله قوانین عادی معین و مشخص گردد، این کار مدتها عملی نشد، بالاخره در خردادماه ۱۳۱۵ قانون هیأت منصفه تصویب شد. بدموجب ماده اول این قانون «رسیدگی به جرمهای سیاسی و مطبوعاتی در دیوان جنائی و با حضور هیأت منصفه به عمل خواهد آمد.» در این قانون سعی شده که بسیاری از جرایم مطبوعاتی را برای آنکه بدون شرکت هیأت منصفه رسیدگی شود، با استناد به قانون مجازات عمومی، از شمار جرایم مطبوعاتی خارج و در عداد جرائم عادی قلمداد کنند.

هیأت منصفه چنانکه گفته شد، باید از طرف ملت انتخاب شوند تا بتوانند با اختیارات کامل و وظیفه سنگین خود را انجام دهند، ولی در ایران انتخاب هیأت منصفه را از ملت سلب کرده بودند و اختیار انتخاب این هیأت را در هر حوزه استینافی به فرماندار، رئیس دادگستری، رئیس محکمه بدایت، رئیس انجمن بلدی و رئیس اطاق تجارت واگذار کرده بودند. این اشخاص عدهئی از تجار، مالکین و متنفذین محل را که کمتر از ۵۰ نفر نبودند، انتخاب می کردند و طبیعی است که این هیأت منصفه جز به زبان اکثریت قدمی بر نمی داشتند و همواره مطیع اوامر دولت بودند.

در اینجا باید متذکر بود که در قوانین ما جرم سیاسی تعریف و تعیین نشده، آنچه مورد قبول عموم حقوق دانهاست جرم سیاسی به جرمی اطلاق می شود که به منظور تغییر رژیم مملکت ارتسکاب یافته باشد، خواه آن جرم توهین و اسائه ادب، یا قتل و ترور اشخاص باشد.

در مواردی که دولت یا اشخاصی در روزنامهئی مورد تعرض و حمله قرار می گیرند می توانند برای روشن شدن موضوع، توضیحاتی بدهند. مدیر روزنامه مازم است جواب یا توضیح دولت یا اشخاص را بی کم و کاست در روزنامه ذکر نماید.

آزادی احزاب و اجتماعات

آزادی احزاب و اجتماعات در اصل ۲۱ متمم قانون اساسی ایران پیش بینی شده است: «انجمنها و اجتماعاتی که مولد فتنه دینی و دنیوی و مخل نظم نباشند در تمام مملکت آزاد است، ولی مجتمعی با خود اسلحه نداشته باشند و از ترتیباتی که قانون در این خصوص معین می کند باید متابعت نمایند. اجتماعات در شوارع و میدانهای عمومی هم باید تابع قوانین نظمی باشد.»

با اینکه پیروی از عقاید مختلف سیاسی یکی از حقوق و اختیارات مسلم و غیر قابل انکار توده های ملل است، در عهد خاندان پهلوی در ایران و بسیاری از ممالک به ظاهر

دموکرات استفاده از این حقوق به موجب قوانین و مقررات عادی ممنوع گردیده بود تا زمامداران بتوانند به سرکوبی آزادیخواهان و تقویت افکار ارتجاعی مشغول شوند و از این راه پایه‌های لرزان ظلم و استبداد را یکچند از سقوط قطعی در امان دارند.

رضا خان به موجب قانون ۲۲ خرداد ۱۳۱۰ اعلام کرد که: «هر ایرانی که عضو دسته یا جمعیت یا شعبه جمعیتی باشد که مرام یا رویه آن ضدیت با سلطنت مشروطه ایران یا مرام یا رویه آن اشتراکی باشد» از ۳ تا ۱۰ سال حبس مجرد محکوم خواهد شد.

در اینجا برای آنکه ماهیت این قانون را آشکار کنیم قسمتی از مدافعات یکی از متهمین سیاسی رادر دوره استبداد مطلق رضا خان در محکمه جنائی (که به استناد همین قانون مورد تعقیب قرار گرفته) ذیلاً ذکر می‌کنیم:

«ملت ایران هم اصل ۲۰ و ۲۱ قانون اساسی را دایر به آزادی مطبوعات و انجمن‌ها و عقاید، برای حفظ شوون خود با خون خریده است. مجلس شورا. هیچوقت جرأت نداشته است برخلاف وظایف و شرافت خود، قانونی مخالف روح این اصل وضع نماید و از حقوقی که بدوی داده شده است علی‌رغم اکثریت به نام اقلیت استفاده کند، ممکن است که قاضی ایراد کند که مطابق اصل تفکیک قوا، ما وارد موضوع قانون نمی‌شویم و وظیفه ما اجرای قوانین قوه مقننه است، ما می‌برسیم که این قانون اساسی مقدسی که قوا را از هم تفکیک کرده و شما را با سوگند شرافت ملزم به اجرای قوانین نموده شرایط مجلس مقننین را نیز تعیین کرده است یا نه؟

آیا به شما هر کس هر قانونی داد، بدون توجه، تصویب آن را مطابق اصل تفکیک اجرا می‌کنید؟ مجلس شورای سال ۱۳۱۰ این جرأت را کرده که ماده ۵۰ قانون مجازات عمومی سابق را، که مجالس ملی برای حفظ انتظام کشور در مقابل شورشها وضع کرده بودند تغییر دهد. آزادی عقاید را رسماً قدغن نموده، توهین کمرشکنی بر ملت ایران وارد آورد... ما آن را به یادگار محکمه تاریخی امروز «قانون سیاه» می‌نامیم و برای حفظ شرافت ملت ایران نفرت شدید خود را نسبت به آن اظهار می‌داریم. اگر چه آن قانون اصولاً برای قدغن کردن فکر «عدالت خواهی» وضع شده است، در عین حال برای تکمیل عمل مفتضح خود تمام عقاید را قدغن نمود. یعنی مطابق آن می‌توان تمام عقاید را اعم از سوسیالیستی و دموکرات و غیره تعقیب کرد، انصاف بدهید آیا غرض قانون اساسی از آزادی عقاید همین قدغن کردن کلیه عقاید بود. و آن خونها برای همین ظلم امروز ریخته شده است... با کمال انصاف به نام آزادی عقاید نکات ذیل را تذکر می‌دهم: چطور می‌توان عقایدی را قدغن کرد که ریشه علمی آن با آغاز جامعه بشر شروع شده و در جمیع شئون زندگی فردی و اجتماعی از روی اصول و پایه‌های کاملاً عملی و منطقی اظهار نظر می‌نماید، هیچ عقیده اجتماعی و مذهبی در تاریخ بشر وجود ندارد که در مدت کوتاه حیات خود به اندازه عدالت خواهی و مساوات طلبی مورد توجه قرار گرفته و راجع به آن کتاب

تألیف و به این کثرت انتشار یافته باشد و این نشریات از مشکلترین موضوعات متافیزیک و منطق گرفته تا عملی‌ترین و تازه‌ترین مطالب زندگی را در معرض انتقاد و بررسی قرار می‌دهد، چطور می‌توان بدون مطالعهٔ کوچکترین ورق از این کتابخانه‌ها، داشتن یک عقیده را بایک قانون ارتجاعی قدغن کرد؟ واقعاً شرم‌آور است که تمام پرونده‌های متهمین این دسته، پر است از سؤالاتی که آیا شما فلان کتاب را خوانده یا ترجمه کرده یا امانت داده، یا فلان بحث علمی را کرده‌اید یا نه. اگر کشوری فقط از خرس و میمون و دد و دام هم مسکون باشد این اعمال را بر فرض مسلم بودن برای احدی جرم نمی‌شمارند، فراموش نکنید همان طسور که در مقالات گوناگون مجلهٔ ماهانه توضیح داده‌ایم شما مجبورید در جزئیات زندگی خود تمدن غرب را تقلید کنید، لباسی که امروز پوشیده‌اید، طرز غذا خوردن، منزلتان، قوانین و اصول محاکماتان اساساً تقلید از تمدن غرب است پس چرا در این مورد اینقدر انحراف پیدا شده است... در موقعی که در ممالک متمدن جایزه نوبل را به پاس حفظ صلح عمومی دنیا به یک نفر به نام «اوسیوسکی» که نماینده این افکار بود می‌دهند. ننگ آور نیست که در این کنج خلوت همان افکار به‌عنوان اقدام علیه امنیت با مجازات ده سال حبس تعقیب شود، مخالفت با موازین اخلاقی و نوامیس مقدسه بشر به قدری صورت و قیح به خود گرفته است که عقیده‌ای که از آزادی و صلح و جلوگیری از فقر و فساد و فحشاء و خونریزی صحبت می‌کند، با مجازات ده سال حبس تعقیب می‌شود و چقدر برای یک جامعه ننگین است که طرفداری رنجبران و حفظ حقوق آنان در آن اینقدر سخت مجازات می‌شود... مگر رنجبر تمام جزئیات حیات شمارا تأمین نمی‌کند مگر اکثریت ملت ایران به‌نسبت نه دهم رنجبر نیست، مگر مخالفت با رنجبر مخالفت با ملت ایران و مخالفت با همان مشروطه دموکراسی نیست؟ پس چرا تمام قوه شهربانی صرف تعقیب طرفداران رنجبر است. این نوع تعقیب و محاکمه واضح می‌کند که شما نه فقط با توده مخالفید، بلکه نیز از آن سخت‌هراسانید. این تعقیب شدید جز ترس و لرز علت دیگر نمی‌تواند داشته باشد. به این ترتیب، شما اقرار تلویحی به قدرت توده می‌کنید، پس شما را به عاقبت و خیم این طرز عمل خودتان متوجه می‌سازیم...»

با اینکه طبق اصل‌های ۲۲ و ۲۳ متمم قانون اساسی مراسلات

پستی و مخابرات تلگرافی از ضبط و کشف یا توقیف مصون هستند، مع ذلك بسیاری از مأمورین ادارات پست و تلگراف با

کمال جسارت مخابرات تلگرافی را قبل از ابلاغ به مقصد، به اطلاع دولت و محافل ذی نفوذ محلی می‌رسانند و غالباً از رسانیدن نامه‌ها و کتب و مطبوعات سیاسی خودداری می‌کردند.

سری بودن مخابرات
پستی و تلگرافی

اصل ۲۲: «مراسلات پستی کلیه محفوظ و از ضبط و کشف مصون است، مگر در مواردی که قانون استثنا می کند.»

اصل ۲۳: «افشا یا توقیف مخبرات تلگرافی بدون اجازه صاحب تلگراف ممنوع است، مگر در مواردی که قانون معین می کند.»

به طوری که در این بحث مشاهده کردیم، بسیاری از حقوق و آزادی‌هایی که قانون اساسی با صراحت کامل به ملت ایران اعطا کرده بود بعضی از افراد هیأت حاکم و مأمورین دولت در دوران حکومت پهلوی به وسایل گوناگون از ملت ماسلب کرده بودند و حتماً باید آنان را در شمار مقدمین علیه حکومت ملی به کیفر قانونی رسانید. برای اطلاع خوانندگان مواد ۸۲ و ۸۳ قانون مجازات عمومی که شامل حال آنهاست در اینجا ذکر می شود: ماده ۸۲: هر یک از وزراء و اعضای پارلمان و صاحب‌منصبان و مأمورین دولتی که بر ضد حکومت ملی قیام نمایند یا حکم قیام را بدهند محکوم به اعدام است.

ماده ۸۳: هر یک از اشخاص مذکور در ماده قبل که برخلاف قانون، آزادی شخصی افراد ملت را سلب کند یا افراد ملت را از حقوقی که قانون اساسی به آنها داده محروم نماید، از شغل خود منفصل و از ۵ تا ۱۰ سال، از حقوق اجتماعی محروم خواهد شد.

مساوات

مقصود از مساوات این است که تمام مردم در حقوق و تکالیف یکسان باشند. باید دانست که در دنیای امروز تساوی در احوال یعنی برابری مردم در کلیه شئون اقتصادی و اجتماعی هنوز جامه عمل نپوشیده است. اما روزی که دنیا از خطر رژیم سرمایه‌داری انحصاری و قید استعمار و استثمار رهایی یابد و در نتیجه ترقی علم و تکنیک میزان تولید به حد اعلائی خود برسد عموم مردم خواهند توانست که ما بحتاج خود را به طور دلخواه تهیه و تأمین نمایند، و در چنین شرایطی کلیه ملل عالم از هر جنس و نژاد از مقدرات و امکانات واحدی برخوردار خواهند شد و استعداد افراد اجتماع به طور یکسان رشد و نمو خواهد نمود و با گذشت زمان تساوی در احوال نیز صورت عمل خواهد گرفت.

مراد از تساوی در حقوق این است که عموم مردم در مقابل قانون، در مقابل داد-گاهها، در پرداخت مالیات، در انجام خدمت سربازی، در اشتغال به کارهای دولتی و غیره مساوی باشند و تبعیض و امتیازی در کار نباشد.

در اروپا قبل از استقرار رژیم بورژوازی قوانین جزائیی و حقوقی شامل عموم طبقات اجتماع نبود بلکه طرز اجرای قوانین نسبت به اغنیا و فقرا و روحانیون و عامه مردم فرق می کرد. زحمتکشان طبق قوانین و مقررات خاصی محاکمه و شدیداً مجازات می شدند، در حالی که جرائم بسیاری از افراد طبقات ممتاز مورد رسیدگی قرار نمی گرفت، با پیروزی رژیم سرمایه داری ظاهراً قوانین و مقررات جزائیی و حقوقی واحدی برای عموم طبقات تدوین و تنظیم گردید. ولی در مرحله عمل همواره طبقات ممتاز با استخدام بهترین و کسلائی مدافع و با استفاده از کلیه فرصتها و امکانات قانونی، طبقات محروم را به بیحقی محکوم می سازند. با اینکه اصل ۸ متمم قانون اساسی ایران می گوید: «اھالی مملکت در مقابل قوانین مساوی الحقوق خواهند بود»، ولی چنانکه همه روزه ناظر هستیم همواره صاحبان قدرت به کمک پول و زور قوانین و مقررات مملکتی را به نفع خود تغییر و یا تفسیر می کنند.

مقصود از این اصل این است که مردم هر ناحیه به تناسب توانائی مالی خود به دولت مالیات پردازند. در اروپای قبل

تساوی در پرداخت مالیات

از انقلاب نه تنها کار کردن وظیفه عناصر تشکیل دهنده طبقه سوم بود، بلکه پرداخت مالیات نیز وظیفه خاص آنان بود و اغنیا و روحانیون از پرداخت مالیات معاف بودند. در ایران با اینکه در ماده ۹۷ متمم قانون اساسی قید شده که «در مواد مالیاتی تفاوت و امتیازی فیما بین افراد ملت گذارده نخواهد شد»، عملاً با اخذ مالیاتهای غیر مستقیم، سنگینی بار مالیات فقط به طبقه سوم تحمیل می شود و صاحبان املاک و موسسات صنعتی غالباً با دادن رشوه و از راه جعل و تزویر در اسناد، دین قانونی خود را نمی پردازند.

اصل تساوی در خدمت نظام وظیفه و تساوی از لحاظ اشتغال به خدمات دولتی نیز در مملکت ما به علت رواج بازار تبعیض و رشوه کمتر صورت عمل می گرفت، یعنی غالباً اشراف - زادگان به عناوین مختلف از خدمت نظام معاف می شدند و فرزندان کارگر و دهقان با اینکه غالباً مشمول معافیت از خدمت بودند، محکوم به گذراندن خدمت نظام می شدند و در خدمات دولتی و احراز موقعیتهای مهم، همواره افراد وابسته به طبقات ممتاز و ذی نفوذ بر افراد عادی تقدم داشتند.

قانون اساسی مشروطه سلطنتی ایران

در تشکیل مجلس

اصل اول: مجلس شورای ملی بموجب فرمان معدلت بنیان مورخه چهاردهم جمادی الاخره ۱۳۲۴ مؤسس و مقرر است.

اصل دوم: مجلس شورای ملی نماینده قاطبه اهالی مملکت ایران است که در امور معاشی و سیاسی وطن خود مشارکت دارند.

اصل سوم: مجلس شورای ملی مرکب است از اعضائی که در طهران و ایالات انتخاب میشوند و محل انعقاد آن در طهران است.

* اصل چهارم: عده نمایندگان مجلس شورای ملی برای پایتخت و شهرستانها دوست نفر خواهد بود و پس از هر دهسال در صورت ازدیاد جمعیت کشور در هر حوزه انتخابیه طبق آمار رسمی بنسبت هر یکصد هزار، یک نفر اضافه خواهد شد.

حوزه بندی بموجب قانون علیحده بعمل خواهد آمد.

* پنج اصل (چهارم - پنجم - ششم - هفتم - هشتم) در جلسه روز پنجشنبه ۲۶ اردیبهشت ماه ۱۳۳۶ شمسی بتصویب مجلس واحد که طبق قسمت اخیر اصل الحاقی به متمم قانون اساسی از مجلس سنا و شورای ملی تشکیل شده بود رسیده است:



* اصل پنجم: دوره نمایندگی مجلس شورای ملی چهار سال تمام است و شامل دوره نوزدهم نیز میباشد. قبل از انقضاء مدت باید انتخابات طبق قانون تجدید شود. ابتدای هر دوره از تاریخ تصویب اعتبارنامه بیش از نصف نمایندگان خواهد بود. تجدید انتخاب نمایندگان سابق بلامانع است.

* اصل ششم: پس از آنکه دوثلث نمایندگان مجلس شورای ملی در پایتخت حاضر شدند مجلس منعقد میشود.

* اصل هفتم: مجلس میتواند با هر عده‌ایکه در جلسه حاضر باشد مذاکرات را شروع نماید لکن برای اخذ رأی حضور بیش از نصف نمایندگان حاضر در مرکز لازم است و اکثریت آراء وقتی حاصل میشود که بیش از نصف حضار در جلسه به‌رد یا قبول موضوع رأی بدهند.

* اصل هشتم: مدت تعطیل و زمان اشتغال مجلس شورای ملی بر طبق نظامنامه داخلی مجلس بتشخیص خود مجلس است و پس از تعطیل تابستان باید مجلس از چهاردهم میزان که مطابق جشن افتتاح اول مجلس است مفتوح و مشغول کار شود.

اصل نهم: مجلس شورای ملی در مواقع تعطیل فوق‌العاده منعقد تواند شد.

اصل دهم: در موقع افتتاح مجلس خطابه‌ای بحضور همایونی عرض کرده بجواب خطابه از طرف قرین الشرف ملوکانه سرافراز و مباهی میشود.



اصل چهارم (منسوخ): عده انتخاب‌شوندگان بموجب انتخاب‌نامه علیحده از برای طهران و ایالات فعلاً یکصد و شصت و دو نفر معین شده است و برحسب ضرورت عده مزبوره تزیید تواند یافت الی دوست نفر.

اصل پنجم (منسوخ): متتخین از برای دو سال تمام انتخاب میشوند و ابتداء این مدت از روزی است که متتخین ولایات تماماً در طهران حاضر خواهند شد. پس از انقضاء مدت دو سال باید نمایندگان مجدداً انتخاب شوند و مردم مختارند هر یک از متتخین سابق را که بخواهند و از آنها راضی باشند دوباره انتخاب کنند.

اصل ششم (منسوخ): متتخین طهران لدی‌الحضور حق انعقاد مجلس را داشته مشغول مباحثه و مذاکره میشوند رأی ایشان در مدت غیبت متتخین ولایات به اکثریت مناظ اعتبار و اجراء است.

اصل هفتم (منسوخ): در موقع شروع بمذاکرات باید اقلاً دوثلث از اعضاء مجلس حاضر باشند و هنگام تحصیل رأی سه ربع از اعضاء باید حاضر بوده و اکثریت آراء وقتی حاصل میشود که بیش از نصف حضار مجلس رأی بدهند.

اصل هشتم (منسوخ): مدت تعطیل و زمان اشتغال مجلس شورای ملی بر طبق نظامنامه داخلی مجلس بتشخیص خود مجلس است و پس از تعطیل تابستان باید مجلس از چهاردهم میزان که مطابق جشن افتتاح اول مجلس است مفتوح و مشغول کار شود.

اصل یازدهم: اعضاء مجلس بدو آنکه داخل مجلس میشوند باید بترتیب ذیل قسم خورده و قسم نامه را امضاء نمایند.

صورت قسم نامه

ما اشخاصیکه در ذیل امضاء کرده ایم خداوند را بشهادت میطلبیم و بقرآن قسم یاد میکنیم مادام که حقوق مجلس و مجلسیان مطابق این نظامنامه محفوظ و مجری است تکالیفی را که بما رجوع شده است مهما امکن با کمال راستی و درستی و جد و جهد انجام بدهیم و نسبت به اعلیحضرت شاهنشاه متبوع عادل مفخم خودمان صدیق و راستگو باشیم و به اساس سلطنت و حقوق ملت خیانت ننمائیم و هیچ منظوری نداشته باشیم جز فوائد و مصالح دولت و ملت ایران.

اصل دوازدهم: بهیچ عنوان و بهیچ دست آویز کسی بدون اطلاع و تصویب مجلس شورای ملی حق ندارد متعرض اعضای آن بشود اگر آبیاناً یکی از اعضاء علناً مرتکب جنحه و جنایتی شود و در حین ارتکاب جنایت دستگیر گردد باز باید اجرای سیاست درباره او با استحضار مجلس باشد.

اصل سیزدهم: مذاکرات مجلس شورای ملی از برای آنکه نتیجه آنها بموقع اجرا گذارده تواند شد باید علنی باشد روزنامه نویسی و تماشاچی مطابق نظامنامه داخلی مجلس حق حضور و استماع دارند بدون اینکه حق نطق داشته باشند تمام مذاکرات مجلس را روزنامجات میتوانند بطبع برسانند بدون تحریف و تغییر معنی تا عامه ناس از مباحث مذاکره و تفصیل گزارشات مطلع شوند هر کس صلاح اندیشی در نظر داشته باشد در روزنامه عمومی برنگارد تا هیچ امری از امور در پرده و بر هیچکس مستور نماند لهذا عموم روزنامجات مادامیکه مندرجات آنها مخل اصلی از اصول اساسیه دولت و ملت نباشد مجاز و مختارند که مطالب مفیده عام المنفعه را همچنان مذاکرات مجلس و صلاح اندیشی خلق را بر آن مذاکرات بطبع رسانیده منتشر نمایند و اگر کسی در روزنامجات و مطبوعات برخلاف آنچه ذکر شد و باغراض شخصی چیزی طبع نماید یا تهمت و افتراء بزند قانوناً مورد استنطاق و محاکمه و مجازات خواهد شد.

اصل چهاردهم: مجلس شورای ملی بموجب نظامنامه علیحده موسوم بنظامنامه داخلی امور شخصی خود را از قبیل انتخاب رئیس و نواب رئیس و مشیان و سایر اجزاء و ترتیب مذاکرات و شعب و غیره منظم و مرتب خواهد کرد.

در وظایف مجلس و حدود و حقوق آن

اصل پانزدهم: مجلس شورای ملی حق دارد در عموم مسائل آنچه را صلاح ملک و ملت میدانند پس از مذاکره و مذاقه از روی راستی و درستی عنوان کرده با رعایت اکثریت آراء در کمال امنیت و اطمینان با تصویب مجلس سنا بتوسط شخص اول دولت بعرض برساند که بصرهٔ همایونی موشح و بموقع اجراء گذارده شود.

اصل شانزدهم: کلیهٔ قوانینی که برای تشدید مبانی دولت و سلطنت و انتظام امور مملکتی و اساس وزارتخانه‌ها لازم است باید بتصویب مجلس شورای ملی برسد.

اصل هفدهم: لوائح لازمه را در ایجاد قانونی یا تغییر و تکمیل و نسخ قوانین موجوده مجلس شورای ملی در مواقع لزوم حاضر مینماید که با تصویب مجلس سنا بصرهٔ همایونی رسانده بموقع اجراء گذارده شود.

اصل هیجدهم: تسویهٔ امور مالی جرح و تعدیل بودجه تغییر در وضع مالیات‌ها ورد و قبول عوارض و فروعات همچنان ممیزی‌های جدیدی که از طرف دولت اقدام خواهد شد بتصویب مجلس خواهند بود.

اصل نوزدهم: مجلس حق دارد برای اصلاح امور مالیاتی و تسهیل روابط حکومتی در تقسیم ایالات و ممالک ایران و تحدید حکومت‌ها پس از تصویب مجلس سنا اجرای آرای مصوبه را از اولیای دولت بخواهد.

اصل بیستم: بودجهٔ هریک از وزارتخانه‌ها باید در نیمهٔ آخر هر سال از برای سال دیگر تمام شده پانزده روز قبل از عید نوروز حاضر باشد.

اصل بیست و یکم: هرگاه در قوانین اساسی وزارتخانه‌ها قانونی جدید یا تغییر و نسخ قوانین مقرره لازم شود با تصویب مجلس شورای ملی صورت خواهد گرفت. اعم از اینکه لزوم آن امور از مجلس عنوان یا از طرف وزراء مسئول اظهار شده باشد.

اصل بیست و دویم: مواردی که قسمتی از عایدات یا دارائی دولت و مملکت منتقل یا فروخته میشود یا تغییری در حدود و ثغور مملکت لزوم پیدا میکند بتصویب مجلس شورای ملی خواهد بود.

اصل بیست و سیم: بدون تصویب شورای ملی امتیاز تشکیل کمپانی و شرکت‌های عمومی از هر قبیل و بهر عنوان از طرف دولت داده نخواهد شد.

اصل بیست و چهارم: بستن عهدنامه‌ها و مقاوله‌نامه‌ها اعطای امتیازات (انحصار) تجارتی و صنعتی و فلاحتی و غیره اعم از اینکه طرف داخله باشد یا خارجه باید بتصویب مجلس شورای ملی برسد باستثنای عهدنامه‌هایی که استتار آنها صلاح دولت و ملت باشد.

اصل بیست و پنجم: استقراض دولتی بهر عنوان که باشد خواه از داخله خواه از خارجه با اطلاع و تصویب مجلس شورای ملی خواهد شد.

اصل بیست و ششم: ساختن راه‌های آهن یا شوسه خواه بخرج دولت خواه بخرج شرکت و کمپانی اعم از داخله و خارجه منوط بتصویب مجلس شورای ملی است.

اصل بیست و هفتم: مجلس در هر جا نقضی در قوانین و یا مسامحه در اجرای آن ملاحظه کند بوزیر مسئول در آن کار اخطار خواهد کرد و وزیر مزبور باید توضیحات لازمه را بدهد.

اصل بیست و هشتم: هرگاه وزیری برخلاف یکی از قوانین موضوعه که بصحّه همایونی رسیده‌اند باشتباه کاری احکام کتبی یا شفاهی از پیشگاه مقدس ملوکانه صادر نماید و مستمسک مساهله و عدم مواظبت خود قرار دهد بحکم قانون مسئول ذات مقدس همایون خواهد بود.

اصل بیست و نهم: هر وزیری که در امری از امور مطابق قوانینی که بصحّه همایونی رسیده است از عهده جواب بر نیاید و معلوم شود که نقض قانون و تخلف از حدود مقرر کرده است مجلس عزل او را از پیشگاه همایونی مستدعی خواهد شد و بعد از وضوح خیانت در محکمه عدلیه دیگر بخدمت دولتی منصوب نخواهد شد.

اصل سی‌ام: مجلس شورای ملی حق دارد مستقیماً هر وقت لازم بداند عریضه‌ای بتوسط هیأتیکه مرکب از رئیس و شش نفر از اعضاء که طبقات ششگانه انتخاب کنند بعرض پیشگاه مقدس ملوکانه برساند وقت شرفیابی را باید بتوسط وزیر دربار از حضور مبارک استیذان نمود.

اصل سی و یکم: وزراء حق دارند در اجلاسات مجلس شورای ملی حاضر شده و در جائیکه برای آنها مقرر است نشسته مذاکرات مجلس را بشنوند و اگر لازم دانستند از رئیس مجلس اجازه نطق خواسته توضیحات لازمه را از برای مذاکره و مذاقه امور بدهند.

در اظهار مطالب بمجلس شورای ملی

اصل سی و دویم: هر کس از افراد ناس میتواند عرضحال یا ایرادات یا شکایات خود را کتباً بدفترخانه عرایض مجلس عرضه بدارد اگر مطلب راجع بخود مجلس باشد جواب کافی باو خواهد داد و چنانچه مطلب راجع بیکي از وزارتخانه ها است بدان وزارتخانه خواهد فرستاد که رسیدگی نمایند و جواب مکفی بدهند.

اصل سی و سیم: قوانین جدیده که محل حاجت باشد در وزارتخانه های مسئول انشاء و تنقیح یافته بتوسط وزراء مسئول یا از طرف صدراعظم بمجلس شورای ملی اظهار خواهد شد و پس از تصویب بصدقه همایونی موشح گشته بموقع اجرا گذاشته میشود.

اصل سی و چهارم: رئیس مجلس میتواند برحسب لزوم شخصاً یا بخواهش ده نفر از اعضاء مجلس یا وزیري اجلاسی محرمانه بدون حضور روزنامه نویس و تماشاچی یا انجمنی محرمانه مرکب از عده منتخبی از اعضاء مجلس تشکیل بدهد که سایر اعضاء مجلس حق حضور در آن نداشته باشند لیکن نتیجه مذاکرات انجمن محرمانه وقتی مجری تواند شد که در مجلس محرمانه با حضور سه ربع از منتخبین مطرح مذاکره شده بها کثريت آراء قبول شود اگر مطلب در مذاکرات انجمن محرمانه قبول نشد در مجلس عنوان نخواهد شد و مسکوت عنه خواهد ماند.

اصل سی و پنجم: اگر مجلس محرمانه بتقاضای رئیس مجلس بوده است حق دارد هر مقدار از مذاکرات را که صلاح بداند باطلاع عموم برساند لکن اگر مجلس محرمانه بتقاضای وزیري بوده است افشای مذاکرات موقوف با اجازه آن وزیر است.

اصل سی و ششم: هر یک از وزراء میتواند مطلبی را که بمجلس اظهار کرده در هر درجه از مباحثه که باشد استرداد کند مگر اینکه اظهار ایشان بتقاضای مجلس بوده باشد در این صورت استرداد مطلب موقوف بموافقت مجلس است.

اصل سی و هفتم: هرگاه لایحه وزیري در مجلس موقع قبول نیافت منضم بملاحظات مجلس عودت داده میشود وزیر مسئول پس از رد یا قبول ایرادات مجلس میتواند لایحه مزبوره را در ثانی بمجلس اظهار بدارد.

اصل سی و هشتم: اعضای مجلس شورای ملی باید رد یا قبول مطالب را صریح و واضح اظهار بدارند و احدی حق ندارد ایشان را تحریص یا تهدید در دادن رأی خود نماید اظهار رد و قبول اعضای مجلس باید بقسمی باشد که روزنامه نویسی و تماشاچی هم بتوانند ادراک کنند یعنی باید آن اظهار بعلامات ظاهری باشد از قبیل اوراق کبود و سفید و امثال آن.

عنوان مطالب از طرف مجلس

اصل سی و نهم: هر وقت مطلبی از طرف یکی از اعضای مجلس عنوان شود فقط وقتی مطرح مذاکره خواهد شد که اقلاً پانزده نفر از اعضای مجلس آن مذاکره مطلب را تصویب نمایند در این صورت آن عنوان کتباً بر رئیس مجلس تقدیم میشود رئیس مجلس حق دارد که آن لایحه را بدو در انجمن تحقیق مطرح مذاقه قرار بدهد.

اصل چهلم: در موقع مذاکره و مذاقه لائحۀ مذکوره در اصل سی و نهم چه در مجلس و چه در انجمن تحقیق اگر لائحۀ مزبور راجع بیکی از وزراء مسئول باشد مجلس باید بوزیر مسئول اطلاع داده که اگر بشود شخصاً و الا معاون او بمجلس حاضر شده مذاکرات در حضور وزیر یا معاون او بشود سواد لائحۀ و منضمات آنرا باید قبل از وقت از ده روز الی یکماه باستثناء مطالب فوری از برای وزیر مسئول فرستاده باشند همچنان روز مذاکره باید قبل از وقت معلوم باشد پس از مذاقه مطلب با حضور وزیر مسئول در صورت تصویب مجلس با کثرت آراء رسماً لائحۀ نگاشته بوزیر مسئول داده خواهد شد که اقدامات مقتضیه را معمول دارد.

اصل چهل و یکم: هرگاه وزیر مسئول در مطلب معنون از طرف مجلس به مصلحتی همراه نشد باید معاذیر خود را توجیه و مجلس را متقاعد کند.

اصل چهل و دویم: در هر امری که مجلس شورای ملی از وزیر مسئولی توضیح بخواهد آن وزیر ناگزیر از جوابت و این جواب نباید بدون عذر موجه و بیرون از اندازه اقتضاء بعهدۀ تأخیر بیفتد مگر مطالب محرمانه که مستور بودن آن در مدت معینی صلاح دولت و ملت باشد ولی بعد از انقضاء مدت معین وزیر مسئول مکلف است که همان مطلب را در مجلس ابراز نماید.

در شرایط تشکیل مجلس سنا

اصل چهل و سوم: مجلس دیگری بعنوان سنا مرکب از شصت نفر اعضاء تشکیل مییابد که اجلاس آن بعد از تشکیل مقارن اجلاسات مجلس شورای ملی خواهد بود.

اصل چهل و چهارم: نظامنامه های مجلس سنا باید بتصویب مجلس شورای ملی برسد.

اصل چهل و پنجم: اعضای این مجلس از اشخاص خبیر و بصیر و متدین محترم مملکت منتخب میشوند سی نفر از طرف قرین الشرف اعلیحضرت همایونی استقرار مییابند پانزده نفر از اهالی طهران پانزده نفر از اهالی ولایات و سی نفر از طرف ملت پانزده نفر به انتخاب اهالی طهران پانزده نفر به انتخاب اهالی ولایات.

اصل چهل و ششم: پس از انعقاد سنا تمام امور باید بتصویب هردو مجلس باشد اگر آن امور در سنا یا از طرف هیأت وزراء عنوان شده باشد باید اول در مجلس سنا تنقیح و تصحیح شده به اکثریت آراء قبول و بعد بتصویب مجلس شورای ملی برسند ولی اموری که در مجلس شورای ملی عنوان میشود برعکس از این مجلس بمجلس سنا خواهد رفت مگر امور مالیه که مخصوص بمجلس شورای ملی خواهد بود و قرارداد مجلس در امور مذکوره باطلاع مجلس سنا خواهد رسید که مجلس مزبور ملاحظات خود را بمجلس ملی اظهار نماید ولیکن مجلس ملی مختار است ملاحظات مجلس سنا را بعد از مذاقه لازمه قبول یا رد نماید.

اصل چهل و هفتم: مادام که مجلس سنا منعقد نشده فقط امور بعد از تصویب مجلس شورای ملی بصفه همایونی موشح و بموقع اجرا گذارده خواهد شد.
*** اصل چهل و هشتم:** اعلیحضرت همایون شاهنشاهی میتواند هر یک از مجلس شورای ملی و مجلس سنا را جداگانه و یا هردو مجلس را در آن واحد منحل نماید.

* این اصل بموجب تصمیم مجلس مؤسسان مورخ ۱۸ اردیبهشت ماه ۱۳۲۸ (که در متن قرار داده شده) نسخ شده است:

در هر مورد که مجلسین یا یکی از آنها بموجب فرمان همایونی منحل میگردد باید در همان فرمان انحلال علت انحلال ذکر شده و امر بتجدید انتخابات نیز بشود.

انتخابات جدید در ظرف یکماه از تاریخ صدور فرمان شروع شده و مجلس یا مجلسین جدید در ظرف سه ماه از تاریخ مزبور باید منعقد گردد. مجلس جدید که پس از انحلال تشکیل میشود برای یک دوره جدید خواهد بود نه برای بقیه دوره مجلس منحل شده. مجلس یا مجلسین جدید را نمیتوان مجدداً برای همان علت منحل نمود.

هرگاه در مورد طرح یا لایحه قانونی که دودفعه از مجلسی بمجلس دیگر رجوع شده است بین مجلس سنا و مجلس شورای ملی توافق نظر حاصل نشود کمیسیون مختلطی مرکب از اعضای مجلسین که بعده مساوی از طرف هر یک از مجلسین انتخاب میشود تشکیل و در مورد اختلاف رسیدگی کرده گزارش خود را بمجلسین تقدیم مینماید - هرگاه مجلس سنا و مجلس شورای ملی گزارشی را که کمیسیون مختلط داده است تصویب نمودند قانون مزبور برای توشیح صحه ملوکانه ارسال میشود.

در صورتیکه مجلسین در گزارش کمیسیون مختلط نیز توافق نظر حاصل نکردند مورد اختلاف بعرض ملوکانه میرسد هرگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی نظر مجلس شورای ملی را تصویب فرمودند امر باجرا میدهند والا موضوع تا ششماه مسکوت مانده و عندالاقضاء ممکن است

→
اصل چهل و هشتم (منسوخ): هرگاه مطلبی که از طرف وزیری پس از تنقیح و تصحیح در مجلس سنا بمجلس شورای ملی رجوع میشود قبول نیافت در صورت اهمیت مجلس ثالثی مرکب از اعضای مجلس سنا و مجلس شورای ملی بحکم انتخاب اعضای دو مجلس و بالسویه تشکیل یافته در ماده متنازع فیها رسیدگی میکند نتیجه رأی این مجلس را در شورای ملی قرائت میکنند اگر موافقت دست داد فبها والا شرح مطلب را بعرض حضور ملوکانه میرسانند هرگاه رأی مجلس شورای ملی را تصدیق فرمودند مجری میشود و اگر تصدیق فرمودند امر بتجدید مذاکره و مذاقه خواهند فرمود و اگر باز اتفاق آراء حاصل نشد و مجلس سنا با اکثریت دوثلث آراء انفصال مجلس شورای ملی را تصویب نمودند و هیأت وزراء هم جداگانه انفصال مجلس شورای ملی را تصویب نمودند فرمان همایونی به انفصال مجلس شورای ملی صادر میشود و اعلیحضرت همایونی در همان فرمان حکم بتجدید انتخابات میفرمایند و مردم حق خواهند داشت منتخبین سابق را مجدداً انتخاب کنند.

بعد از انقضای این مدت بعنوان طرح با لایحه جدیدی در یکی از مجلسین مطرح شود.

اصل ۴۸ و هریک از اصول دیگر قانون اساسی مورخ ۱۴ ذیقعدة الحرام ۱۳۲۴ قمری و متمم آن که مخالف مقررات این اصل است نسخ می شود.

اصل چهل و نهم: منتخبین جدید طهران باید بفاصله یکماه و منتخبین ولایات بفاصله سه ماه حاضر شوند و چون منتخبین دارالخلافة حاضر شدند مجلس افتتاح و مشغول کار خواهند شد لیکن در ماده متنازع فیها گفتگو نمی کنند تا منتخبین ولایات برسند هرگاه مجلس جدید پس از حضور تمام اعضاء با اکثریت تام همان رأی سابق را امضاء کرد ذات مقدس همایونی آن رأی مجلس شورای ملی را تصویب فرموده امر به اجرا می فرمایند.

اصل پنجاهم: در هر دوره انتخابیه که عبارت از دو * سال است یک نوبت بیشتر امر بتجدید منتخبین نخواهد شد.

اصل پنجاه و یکم: مقرر آنکه سلاطین اعقاب و اخلاف ما حفظ این حدود و اصول را که برای تشیید مبانی دولت و تأکید اساس سلطنت و نگهبانی دستگاه عدلت و آسایش برقرار و مجری فرمودیم وظیفه سلطنت خود دانسته در عهده شناسند.

فی شهر ذیقعدة الحرام ۱۳۲۴

هو الله تعالی

این قوانین اساسی مجلس شورای ملی و مجلس سنا که حاوی پنجاه و یک اصل است صحیح است

چهاردهم شهر ذیقعدة ۱۳۲۴

محل صحه همایونی

امضاء ولیعهد و امضاء مشیرالدوله

* طبق اصل الحاقی بتمم قانون اساسی در سال ۱۳۳۶ مجلس واحد از مجلس سنا و شورای ملی تشکیل و اصول چهار و پنج و شش و هفت قانون اساسی و تفسیر مربوط به اصل هفتم و اصل هشتم قانون اساسی و اصل چهل و نه متمم قانون اساسی را اصلاح نمود و در اصل پنجم اصلاح شده مدت دوره انتخابیه چهار سال تعیین گردیده است.

متمم قانون اساسی
مورخ ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ ه. ق.

بسم الله الرحمن الرحيم

اصولی که برای تکمیل قوانین اساسیه مشروطیت دولت علیه ایران بر قانون اساسی که در تاریخ چهاردهم شهر ذی القعدة الحرام یکهزار و سیصد و بیست و چهار بصره مرحوم مغفور شاهنشاه سعید مظفرالدین شاه قاجار نورالله مضجعه موشح شده اضافه میشود از قرار ذیل است:

کلیات

اصل اول: مذهب رسمی ایران اسلام و طریقه حقه جعفریه اثنی عشریه است باید پادشاه ایران دارا و مروج این مذهب باشد.

اصل دوم: مجلس مقدس شورای ملی که بتوجه و تأیید حضرت امام عصر عجل الله فرجه و بذل مرحمت اعلیحضرت شاهنشاه اسلام خلدالله سلطانه و مراقبت حجج اسلامیه کثرالله امثالهم و عامه ملت ایران تأسیس شده است باید در هیچ عصری از اعصار مواد قانونیه آن مخالفتی با قواعد مقدسه اسلام و قوانین موضوعه حضرت خیر الانام صلی الله علیه وآله وسلم نداشته باشد و معین است که تشخیص مخالفت قوانین موضوعه با قواعد اسلامیه بر عهده علمای اعلام ادام الله برکات وجودهم بوده و هست لهذا رسماً مقرر است در هر عصری از اعصار هیأتیکه کمتر از پنج نفر نباشد از مجتهدین و فقهای متدینین که مطلع از مقتضیات زمان هم باشند به این طریق که علمای اعلام و حجج اسلام مرجع تقلید شیعه اساسی بیست نفر از علماء که دارای

صفات مذکوره باشند معرفی بمجلس شورای ملی بنمایند پنج نفر از آنها را یا بیشتر بمقتضای عصر اعضای مجلس شورای ملی بالاتفاق یا بحکم قرعه تعیین نموده بسمت عضویت بشناسند تا موادیکه در مجلسین عنوان میشود بدقت مذاکره وغوررسی نموده هر یک از آن مواد معنونه که مخالفت با قواعد مقلسه اسلام داشته باشد طرح و رد نمایند که عنوان قانونیت پیدا نکند و رأی این هیات علماء در این باب مطاع و متبع خواهد بود و این ماده تا زمان ظهور حضرت حجة عصر عجل الله فرجه تغییرپذیر نخواهد بود.

اصل سیم: حدود مملکت ایران و ایالات و ولایات و بلوکات آن تغییرپذیر نیست مگر بموجب قانون.

اصل چهارم: پایتخت ایران طهران است.

اصل پنجم: الوان رسمی بیرق ایران سبز و سفید و سرخ و علامت شیروخورشید است.

اصل ششم: جان و مال اتباع خارجه مقیمین خاله ایران مأمون و محفوظ است مگر در مواردی که قوانین مملکتی استثناء میکند.

اصل هفتم: اساس مشروطیت جزه و کلاً تعطیل بردار نیست.

حقوق ملت ایران

اصل هشتم: اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی متساوی الحقوق خواهند بود.

اصل نهم: افراد مردم از حیث جان و مال و مسکن و شرف محفوظ و مصون از هر نوع تعرض هستند و متعرض احدی نمیتوان شد مگر بحکم و ترتیبی که قوانین مملکت معین مینماید.

اصل دهم: غیر از مواقع ارتکاب جنحه و جنایات و تقصیرات عمده هیچکس را نمیتوان فوراً دستگیر نمود مگر بحکم کتبی رئیس محکمه عدلیه بر طبق قانون و در آنصورت نیز باید گناه مقصر فوراً یا منتهی در ظرف بیست و چهار ساعت به او اعلام و اشعار شود.

اصل یازدهم: هیچکس را نمیتوان از محکمه ای که باید درباره او حکم کند منصرف کرده مجبوراً به محکمه دیگر رجوع دهند.

اصل دوازدهم: حکم و اجرای هیچ مجازاتی نمیشود مگر بموجب قانون.

- اصل سیزدهم:** منزل و خانه هرکس در حفظ و امان است در هیچ مسکنی قهرآ نمیتوان داخل شد مگر بحکم و ترتیبی که قانون مقرر نموده.
- اصل چهاردهم:** هیچیک از ایرانیان را نمیتوان نفی بلد یا منع از اقامت در محلی یا مجبور باقامت محل معینی نمود مگر در مواردی که قانون تصریح میکند.
- اصل پانزدهم:** هیچ ملکی را از تصرف صاحب ملک نمیتوان بیرون کرد مگر با مجوز شرعی و آن نیز پس از تعیین و تأدیه قیمت عادلانه است.
- اصل شانزدهم:** ضبط املاک و اموال مردم بعنوان مجازات و سیاست ممنوع است مگر بحکم قانون.
- اصل هفدهم:** سلب تسلط مالکین و متصرفین از املاک و اموال متصرفه ایشان بغير عنوان که باشد ممنوعست مگر بحکم قانون.
- اصل هیجدهم:** تحصیل و تعلیم علوم و معارف و صنایع آزاد است مگر آنچه شرعاً ممنوع باشد.
- اصل نوزدهم:** تأسیس مدارس بمخارج دولتی و ملتی و تحصیل اجباری باید مطابق قانون وزارت علوم و معارف مقرر شود و تمام مدارس و مکاتب باید در تحت ریاست عالییه و مراقبت وزارت علوم و معارف باشد.
- اصل بیستم:** عامه مطبوعات غیر از کتب ضلال و مواد مضره بدین مبین آزاد و میزری در آنها ممنوع است ولی هرگاه چیزی مخالف قانون مطبوعات در آنها مشاهده شود نشردهنده یا نویسنده برطبق قانون مطبوعات مجازات میشود اگر نویسنده معروف و مقیم ایران باشد ناشر و طابع و موزع از تعرض مصون هستند.
- اصل بیست و یکم:** انجمن ها و اجتماعاتیکه مولد فتنه دینی و دنیوی و مخل بنظم نباشند در تمام مملکت آزاد است ولی مجتمعی با خود اسلحه نباید داشته باشند و ترتیباتی را که قانون در این خصوص مقرر میکند باید متابعت نمایند اجتماعات درشوارع و میدانهای عمومی هم باید تابع قوانین نظمیه باشند.
- اصل بیست و دوم:** مراسلات پستی کلیه محفوظ و از ضبط و کشف مصون است مگر در مواردیکه قانون استثناء میکند.
- اصل بیست و سیم:** افشاء یا توقیف مخابرات تلگرافی بدون اجازه صاحب تلگراف ممنوع است مگر در مواردی که قانون معین میکند.
- اصل بیست و چهارم:** اتباع خارجه میتوانند قبول تبعیت ایران را بنمایند قبول و بقای آنها بر تبعیت و خلع آنها از تبعیت بموجب قانون جداگانه است.
- اصل بیست و پنجم:** تعرض بمأمورین دیوانی در تقصیرات راجعه بمشاغل آنها محتاج بتحصیل اجازه نیست مگر در حق وزراء که رعایت قوانین مخصوصه در این باب باید بشود.

قوای مملکت

اصل بیست و هشتم: قوای مملکت ناشی از ملت است طبقه استعمال آن قوا را قانون اساسی معین مینماید.

اصل بیست و هفتم: قوای مملکت به سه شعبه تجزیه میشود:

اول: قوه مقننه که مخصوص است بوضع و تهذیب قوانین و این قوه ناشی میشود از اعلیحضرت شاهنشاهی و مجلس شورای ملی و مجلس سنا و هر یک از این سه منشاء حق انشاء قانون را دارد ولی استقرار آن موقوف است بعدم مخالفت با موازین شرعیه و تصویب مجلسین و توشیح بصدقه همایونی لکن وضع و تصویب قوانین راجعه بدخل و خرج مملکت از مختصات مجلس شورای ملی است. شرح و تفسیر قوانین از وظایف مختصه مجلس شورای ملی است.

دویم: قوه قضائیه و حکمیه که عبارتست از تمیز حقوق و این قوه مخصوص است بمحاکم شرعیه در شرعیات و بمحاکم عدلیه در عرفیات. سیم: قوه اجرائیه که مخصوص پادشاه است یعنی قوانین و احکام بتوسط وزراء و مأمورین دولت بنام نامی اعلیحضرت همایونی اجراء میشود بترتیبی که قانون معین میکند.

اصل بیست و هشتم: قوای ثلاثه مزبوره همیشه از یکدیگر ممتاز و منفصل خواهد بود.

اصل بیست و نهم: منافع مخصوصه هر ایالت و ولایت و بلوک بتصویب انجمن های ایالتی و ولایتی بموجب قوانین مخصوصه آن مرتب و تسویه میشود.

حقوق اعضای مجلسین

اصل سی ام: وکلای مجلس شورای ملی و مجلس سنا از طرف تمام ملت و کالت دارند نه فقط از طرف طبقات مردم یا ایالات و ولایات و بلوکاتی که آنها را انتخاب نموده اند.

اصل سی و یکم: یک نفر نمیتواند در زمان واحد عضویت هر دو مجلس را دارا باشد.

اصل سی و دویم: چنانچه یکی از وکلا در ادارات دولتی موظفاً مستخدم بشود از عضویت مجلس منفصل میشود و مجدداً عضویت او در مجلس موقوف باستعفای از شغل دولتی و انتخاب از طرف ملت خواهد بود.

اصل سی و سوم: هر یک از مجلسین حق تحقیق و تفحص در هر امری از امور مملکتی دارند.

اصل سی و چهارم: مذاکرات مجلس سنا در مدت انفصال مجلس شورای ملی بی نتیجه است.

حقوق سلطنت ایران

اصل سی و پنجم: سلطنت و دیعه ایست که بموهبت الهی از طرف ملت بشخص پادشاه مفوض شده.

* اصل سی و ششم: سلطنت مشروطه ایران از طرف ملت بوسیله مجلس مؤسسان بشخص اعلیحضرت شاهنشاه رضاشاه پهلوی تفویض شده و در اعقاب ذکور ایشان نسلاً بعد نسل برقرار خواهد بود.

* اصل سی و هفتم: ولایت عهد با پسر بزرگتر پادشاه که مادرش ایرانی الاصل باشد خواهد بود در صورتی که پادشاه اولاد ذکور نداشته باشد تعیین ولیعهد برحسب پیشنهاد شاه و تصویب مجلس شورای ملی بعمل خواهد آمد مشروط بر آنکه آن ولیعهد از خانواده قاجار نباشد ولی در هر موقعی که پسری برای پادشاه بوجود آید حقاً ولایت عهد با او خواهد بود.

* اصول سه گانه ۳۶-۳۷-۳۸ متمم قانون اساسی بموجب ماده واحده مصوبه مجلس مؤسسان در تاریخ ۲۱ آذرماه ۱۳۰۴ شمسی که ذیلاً نقل میشود بشرح مندرج



**** اصل سی و هشتم:** در موقع انتقال سلطنت ولیعهد وقتی میتواند شخصاً امور سلطنت را متصدی شود که دارای بیست سال تمام شمسی باشد. اگر باین سن نرسیده باشد شهبانو مادر ولیعهد بلافاصله امور نیابت سلطنت را بعهده خواهد گرفت مگر اینکه از طرف پادشاه شخص دیگری بعنوان نایب السلطنه تعیین شده باشد. نایب السلطنه شورائی مرکب از نخست وزیر و رؤسای

در متن اصلاح شده است.

«ماده واحده—مجلس مؤسسان سه اصل ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ متمم قانون اساسی مصوبه بیست و یکم آذرماه ۱۳۰۴ را بجای سه اصل ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ سابق متمم قانون اساسی قرار داده سه اصل مذکور سابق را ملغی میداند.»

سه اصل ملغی شده

اصل سی و هشتم— سلطنت مشروطه ایران در شخص اعلیحضرت شاهنشاهی—السلطان محمدعلی شاه قاجار ادام الله سلطنته و اعقاب ایشان نسلاً بعد نسل برقرار خواهد بود.

اصل سی و هفتم— ولایت عهد در صورت تعدد اولاد به پسر اکبر پادشاه که مادرش ایرانی الاصل و شاهزاده باشد میرسد و در صورتیکه برای پادشاه اولاد ذکور نباشد اکبر خاندان سلطنت با رعایت الاقرب فالاقرب برتبه ولایت عهد نایل میشود و هرگاه در صورت مفروضه فوق اولاد ذکوری برای پادشاه بوجود آید حقاً ولایتعهد به او خواهد رسید.

اصل سی و هشتم— در موقع انتقال سلطنت ولیعهد وقتی میتواند شخصاً امور سلطنت را متصدی شود که سن او به هیجده سال بالغ باشد چنانچه به این سن نرسیده باشد با تصویب هیأت مجتمعه مجلس شورای ملی و مجلس سنا نایب السلطنه ای برای او انتخاب خواهد شد تا هیجده سالگی را بالغ شود.

* کلمه «ایرانی الاصل» مذکور در این اصل بموجب قانون مصوب ۱۴ آبان ۱۳۱۷ بشرح زیر تفسیر شده است:

ماده واحده— منظور از مادر ایرانی الاصل مذکور در اصل ۳۷ متمم قانون اساسی اعم است از مادری که مطابق شق دوم از ماده ۹۷۶ قانون مدنی دارای نسب ایرانی باشد یا مادری که قبل از عقد ازدواج با پادشاه یا ولیعهد ایران به اقتضای مصالح عالیله کشور به پیشنهاد دولت و تصویب مجلس شورای ملی بموجب فرمان پادشاه عصر صفت ایرانی به او اعطاء شده باشد.

* اصول سه گانه ۳۸-۴۱-۴۲ متمم قانون اساسی از طرف مجلس مؤسسان روز شنبه ۱۸ شهریور ۱۳۴۶ شمسی بشرح مندرج در متن اصلاح شده است. متن اصول منسوخه بشرح ذیل نقل میشود:

**** اصل سی و هشتم منسوخ—** در موقع انتقال سلطنت ولیعهد وقتی میتواند شخصاً امور سلطنت را متصدی شود که دارای بیست سال تمام شمسی باشد اگر به این سن نرسیده باشد نایب السلطنه ای از غیر خانواده قاجاریه از طرف مجلس شورای ملی

مجلسین و رئیس دیوان عالی کشور و چهار نفر از اشخاص خبیر و بصیر کشور بانتخاب خود تشکیل و وظائف سلطنت را طبق قانون اساسی با مشاوری آن شورا انجام خواهد داد تا ولیعهد بسن بیست سال تمام برسد. در صورت فوت یا کناره‌گیری نایب‌السلطنه شورای مزبور موقتاً وظائف نیابت سلطنت را تا تعیین نایب‌السلطنه از طرف مجلسین از غیر خانواده قاجار انجام خواهد داد.

ازدواج شهبانوانایب‌السلطنه در حکم کناره‌گیری است.

اصل سی و نهم: هیچ پادشاهی بر تخت سلطنت نمیتواند جلوس کند مگر اینکه قبل از تاجگذاری در مجلس شورای ملی حاضر شود با حضور اعضای مجلس شورای ملی و مجلس سنا و هیأت وزراء بقرار ذیل قسم یاد نماید:
من خداوند قادر متعال را گواه گرفته بکلام الله مجید و آنچه نزد خدا محترم است قسم یاد میکنم، که تمام هم خود را مصروف حفظ استقلال ایران نموده حدود مملکت و حقوق ملت را محفوظ و محروس بدارم قانون اساسی مشروطیت ایران را نگهبان و بر طبق آن و قوانین مقرر سلطنت نمایم و در ترویج مذهب جعفری اثنی عشری سعی و کوشش نمایم و در تمام اعمال و افعال خداوند عزشانه را حاضر و ناظر دانسته منظوری جز سعادت و عظمت دولت و ملت ایران نداشته باشم و از خداوند مستعان در خدمت بترقی ایران توفیق نیطلبم و از ارواح طیبه اولیای اسلام استمداد میکنم.
اصل چهلم: همینطور شخصی که به نیابت سلطنت منتخب میشود نمیتواند متصدی این امر شود مگر اینکه قسم مزبور فوق را یاد نموده باشد.

* **اصل چهل و یکم:** در موقع رحلت پادشاه طبق اصل ۳۸ عمل خواهد شد. در این مورد و همچنین در مورد انتقال سلطنت هرگاه نایب‌السلطنه به ترتیب مقرر در اصل مذکور معلوم نشده باشد از طرف مجلسین در جلسه فوق العاده مشترک نایب‌السلطنه‌ای از غیر خانواده قاجار انتخاب خواهد شد و تا انتخاب نایب‌السلطنه هیأتی مرکب از نخست‌وزیر و رؤسای مجلسین و رئیس دیوان عالی کشور و سه نفر از بین نخست‌وزیران سابق یا رؤسای سابق مجلسین بانتخاب هیأت دولت موقتاً امور نیابت سلطنت را عهده‌دار خواهد شد.

نایب‌السلطنه‌ای که به ترتیب مذکور در این اصل و اصل ۳۸

انتخاب خواهد شد.

* **اصل چهل و یکم منسوخ** - در موقع رحلت پادشاه مجلس شورای ملی و مجلس سنا لزوماً منعقد خواهد شد و انعقاد مجلسین زیاده از ده روز بعد از فوت پادشاه نباید بتعویق بیفتد.

عهده‌دار امور نیابت سلطنت میشود نیز باید طبق اصل ۳۹ سوگند یاد کند.

هر کس بمقام نیابت سلطنت برسد از رسیدن بمقام سلطنت ممنوع است.

*** اصل چهارم و دوم:** در هر مورد که نایب‌السلطنه از طرف مجلسین انتخاب

میشود انعقاد جلسه مشترک مجلسین بیش از ده روز نباید بتعویق بیفتد.

هرگاه دوره نمایندگی نمایندگان هردو مجلس و یا یکی از آنها

منقضی شده باشد و نمایندگان جدید انتخاب نشده باشند نمایندگان سابق

حاضر میشوند و مجلسین منعقد میگردد.

در صورت انحلال یک یا هردو مجلس تا تشکیل مجلس جدید و

انتخاب نایب‌السلطنه امور نیابت سلطنت موقتاً بعهده هیأت مذکور در

اصل چهارم و یکم خواهد بود.

پادشاه میتواند در موقع مسافرت و در غیاب خود شورائی برای

اداره امور سلطنت انتخاب و یا نایب‌السلطنه تعیین کند که با مشاوره

شورای مزبور امور سلطنت را موقتاً برای مدت مسافرت و در غیاب پادشاه

انجام دهد.

اصل چهارم و سیم: شخص پادشاه نمیتواند بدون تصویب و رضای مجلس شورای

ملی و مجلس سنا متصدی امور مملکت دیگری شود.

اصل چهارم و چهارم: شخص پادشاه از مسئولیت مبری است وزراء دولت در

هرگونه امور مسئول مجلسین هستند.

اصل چهارم و پنجم: کلیه قوانین و دستخطهای پادشاه در امور مملکتی وقتی

اجراء میشود که بامضای وزیر مسئول رسیده باشد و مسئول صحت مدلول

آن فرمان و دستخط همان وزیر است.

اصل چهارم و ششم: عزل و نصب وزراء بموجب فرمان همایون پادشاه است.

اصل چهارم و هفتم: اعطای درجات نظامی و نشان و امتیازات افتخاری با مراعات

قانون مختص شخص پادشاه است.

اصل چهارم و هشتم: انتخاب مأمورین رئیسه دوائر دولتی از داخله و خارجه با

تصویب وزیر مسئول از حقوق پادشاه است مگر در مواعیکه قانون استثناء

نموده باشد ولی تعیین سایر مأمورین راجع بپادشاه نیست مگر در مواردی که

*** اصل چهارم و دوم منسوخ —** هرگاه دوره وکالت وکلای هردو یا یکی از

مجلسین در زمان حیات پادشاه منقضی شده باشد و وکلای جدید در موقع رحلت پادشاه

هنوز معین نشده باشند وکلای سابق حاضر و مجلسین منعقد میشود.

قانون تصریح میکند.

* اصل چهارم و نهم: صدور فرامین و احکام برای اجرای قوانین از حقوق پادشاه است بدون اینکه هرگز اجرای آن قوانین را تعویق یا توقیف نمایند. در قوانین راجع با امور مالی مملکت که از مختصات مجلس شورای ملی است چنانچه اعلیحضرت پادشاه تجدید نظری را لازم بدانند برای رسیدگی مجدد بمجلس شورای ملی ارجاع مینمایند. در صورتیکه مجلس شورای ملی به اکثریت سه ربع از حاضرین در مرکز نظر سابق مجلس را تأیید نمود اعلیحضرت شاهنشاه قانون را توشیح خواهند فرمود.

اصل پنجاهم: فرمانفرمائی کل قشون بری و بحری با شخص پادشاه است.

اصل پنجاه و یکم: اعلان جنگ و عقد صلح با پادشاه است.

اصل پنجاه و دوم: عهدنامه هائیکه مطابق اصل بیست و چهارم قانون اساسی مورخه چهاردهم ذیقعه یکهزار و سیصد و بیست و چهار استتار آنها لازم باشد بعد از رفع محظور همینکه منافع و امنیت مملکتی اقتضاء نمود با توضیحات لازمه باید از طرف پادشاه بمجلس شورای ملی و سنا اظهار شود.

اصل پنجاه و سیم: فصول مخفیة هیچ عهدنامه مبطل فصول آشکار آن عهدنامه نخواهد بود.

اصل پنجاه و چهارم: پادشاه میتواند مجلس شورای ملی و مجلس سنا را بطور فوق العاده امر به انعقاد فرمایند.

اصل پنجاه و پنجم: ضرب سکه با موافقت قانون بنام پادشاه است.

اصل پنجاه و ششم: مخارج و مصارف دستگاه سلطنتی باید قانوناً معین باشد.

اصل پنجاه و هفتم: اختیارات و اقتدارات سلطنتی فقط همان است که در قوانین مشروطیت حاضره تصریح شده.

راجع بوزراء

اصل پنجاه و هشتم: هیچکس نمیتواند بمقام وزارت برسد مگر آنکه مسلمان و ایرانی الاصل و تبعه ایران باشد.

* اصل چهارم و نهم متمم در جلسه روز پنجشنبه ۲۶ اردیبهشت ماه ۱۳۳۶ شمسی بتصویب مجلس واحد که طبق قسمت اخیر اصل الحاقی متمم قانون اساسی از مجلس سنا و شورای ملی تشکیل شده بود رسیده است.

اصل چهارم و نهم (منسوخ) صدور فرامین و احکام برای اجرای قوانین از حقوق پادشاه است بدون اینکه هرگز اجرای آن قوانین را تعویق یا توقیف نماید.

اصل پنجاه و نهم: شاهزادگان طبقه اولی یعنی پسر و برادر و عموی پادشاه عصر نمیتوانند بوزارت منتخب شوند.

اصل شصتم: وزراء مسئول مجلسین هستند و در هر مورد که از طرف یکی از مجلسین احضار شوند باید حاضر گردند و نسبت باموری که محول به آنهاست حدود مسئولیت خود را منظور دارند.

اصل شصت و یکم: وزراء علاوه بر اینکه بتنهائی مسئول مشاغل مختصه وزارت خود هستند بهیأت اتفاق نیز در کلیات امور در مقابل مجلسین مسئول و ضامن اعمال یکدیگرند.

اصل شصت و دویم: عده وزراء را برحسب اقتضاء قانون معین خواهد کرد.

اصل شصت و سیم: لقب وزارت افتخاری بکلی موقوف است.

اصل شصت و چهارم: وزراء نمیتوانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه را مستمسک قرار داده سلب مسئولیت از خودشان بنمایند.

اصل شصت و پنجم: مجلس شورای ملی یا سنا میتواند وزراء را در تحت مؤاخذه و محاکمه درآورد.

اصل شصت و ششم: مسئولیت وزراء و سیاسی را که راجع بآنها میشود قانون معین خواهد نمود.

اصل شصت و هفتم: در صورتیکه مجلس شورای ملی یا مجلس سنا به اکثریت تامه عدم رضایت خود را از هیأت وزراء یا وزیرى اظهار نمایند آن هیأت یا آن وزیر از مقام وزارت منعزل میشود.

اصل شصت و هشتم: وزراء موظفاً نمیتوانند خدمت دیگر غیر از شغل خودشان در عهده گیرند.

اصل شصت و نهم: مجلس شورای ملی یا مجلس سنا تقصیر وزراء را در محضر دیوانخانه تمیز عنوان خواهند نمود دیوانخانه مزبوره با حضور تمام اعضاء مجلس محاکمات دائره خود محاکمه خواهد کرد مگر وقتی که بموجب قانون اتهام و اقامه دعوی از دائره ادارات دولتی مرجوعه بشخص وزیر خارج و راجع بخود وزیر باشد.

تنبيه: مادانیکه محکمه تمیز تشکیل نیافته است هیأتی منتخب از اعضاء مجلسین بعده متساوی نایب مناب محکمه تمیز خواهد شد.

اصل هفتماد: تعیین تقصیر و مجازات و اراده بر وزراء در موقعی که مورد اتهام مجلس شورای ملی یا مجلس سنا شوند و یا در امور اداره خود دچار اتهامات شخصی مدعیان گردند منوط بقانون مخصوص خواهد بود.

اقتدارات محاکمات

اصل هفتاد و یکم: دیوان عدالت عظمی و محاکم عدلیه مرجع رسمی تظلمات عمومی هستند و قضاوت در امور شرعیه با عدول مجتهدین جامع الشرایط است.

اصل هفتاد و دویم: منازعات راجعه بحقوق سیاسیه مربوط بمحاکم عدلیه است مگر در مواقعی که قانون استثناء نماید.

اصل هفتاد و سیم: تعیین محاکم عرفیه منوط بحکم قانون است و کسی نمیتواند بهیچ اسم و رسم محکمه برخلاف مقررات قانون تشکیل نماید.

اصل هفتاد و چهارم: هیچ محکمه ممکن نیست منعقد گردد مگر بحکم قانون. اصل هفتاد و پنجم: در تمام مملکت فقط یک دیوانخانه تمیز برای امور عرفیه دایر خواهد بود آن هم در شهر پایتخت و این دیوانخانه تمیز در هیچ محاکمه ابتدا رسیدگی نمیکند مگر در محاکماتی که راجع بوزراء باشد.

اصل هفتاد و ششم: انعقاد کلیه محاکمات علنی است مگر آنکه علنی بودن آن مخل نظم یا منافی عصمت باشد در این صورت لزوم اخفا را محکمه اعلان مینماید.

اصل هفتاد و هفتم: در ماده تقصیرات سیاسیه و مطبوعات چنانچه مجرمانه بودن محاکمه صلاح باشد باید به اتفاق آراء جمیع اعضاء محکمه بشود.

اصل هفتاد و هشتم: احکام صادره از محاکم باید مدلل و موجه محتوی فصول قانیه که بر طبق آنها حکم صادر شده است بوده و علناً قرائت شود.

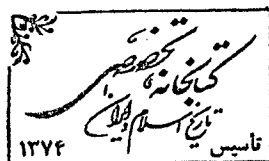
اصل هفتاد و نهم: در مواد تقصیرات سیاسیه و مطبوعات هیأت منصفین در محاکم حاضر خواهند بود.

اصل هشتماد: رؤساء و اعضاء محاکم عدلیه بترتیبی که قانون عدلیه معین میکند منتخب و بموجب فرمان همایونی منصوب میشوند.

اصل هشتاد و یکم: هیچ حاکم محکمه عدلیه را نمیتوان از شغل خود موقتاً یا دائماً بدون محاکمه و ثبوت تقصیر تغییر داد مگر اینکه خودش استعفاء نماید.

* اصل هشتاد و دویم: تبدیل مأموریت حاکم محکمه عدلیه ممکن نمیشود

* اصل ۸۲ متمم قانون اساسی در دوره هشتم به شرح زیر تفسیر شده است:



مگر برضای خود او.

اصل هشتادوسیم: تعیین شخص مدعی عموم با تصویب حاکم شرع در عهده پادشاه است.

اصل هشتادوچهارم: مقرری اعضای محاکم عدلیه بموجب قانون معین خواهد شد.

اصل هشتادوپنجم: رؤسای محاکم عدلیه نمیتوانند قبول خدمات موظفه دولتی را بنمایند مگر اینکه آن خدمت را مجاناً برعهده گیرند و مخالف قانون هم نباشد.

قانون تفسیر اصل ۸۲ متمم قانون اساسی

مصوب ۲۶ مردادماه ۱۳۱۰ شمسی (کمیسیون قوانین عدلیه)

ماده اول— مقصود از اصل ۸۲ متمم قانون اساسی آنست که هیچ حاکم محکمه عدلیه را نمیتوان بدون رضای خود او از شغل قضائی به شغل اداری و یا به صاحب منصبی پارکه منتقل نمود و تبدیل محل مأموریت قضاة با رعایت رتبه آنان مخالف با اصل مذکور نیست.

ماده دوم— مأموریت هیچیک از قضاة و صاحب منصبان پارکه در نقاط بدآب و هوا بیش از سه سال نباید بطول انجامد مگر با رضایت خود مأمور. از تاریخ اختتام مأموریت هر قاضی و صاحب منصب پارکه در نقاط بدآب و هوا تا پنجسال به آن مأمور نمیتوان در هیچ نقطه بدآب و هوایی مأموریت داد مگر با رضای خود او.

هریک سال مأموریت اشخاص فوق پس از اجرای این قانون در نقاط بدآب و هوا در موقع ترفیع دو سال محسوب میشود مشروط بر اینکه لااقل دو سال تمام در نقاط مذکوره مأموریت داشته باشد.

تبصره— نقاط بدآب و هوای مذکور در این ماده بموجب نظامنامه وزارت عدلیه معین خواهد شد.

ماده سوم— قضاتی که با رعایت ماده اول این قانون محل مأموریت آنها تبدیل شده و از قبول مأموریت امتناع نمایند متهم محسوب و در محکمه انتظامی تعقیب و مطابق نظامنامه های وزارت عدلیه مجازات خواهند شد.

ماده چهارم— نسبت بفارغ التحصیل های کلاس قضائی دوره اول شرط دوم ماده اول قانون استخدام قضاة و صاحب منصبان پارکه مصوب ۲۸ اسفندماه ۱۳۰۶ لازم الرعایه نیست.

ماده پنجم— این قانون از ۱۵ شهریورماه ۱۳۱۰ بموقع اجرا گذارده میشود.

* این تفسیر بموجب لایحه قانونی ۱۳۳۱/۶/۲۹ و قانون متمم سازمان دادگستری مصوب ۱۳۳۶/۶/۱۷ لغو شده است.

* این اصل بموجب تصمیم مورخ ۱۸ اردیبهشت ماه ۱۳۲۸ مجلس مؤسسان بتمم قانون اساسی الحاق شده است.

اصل هشتاد و هشتم: در هر کرسی ایالتی یک محکمه استیناف برای امور عدلیه مقرر خواهد شد بترتیبی که در قوانین عدلیه مصرح است.

اصل هشتاد و نهم: محاکم نظامی موافق قوانین مخصوصه در تمام مملکت تأسیس خواهد شد.

اصل هشتاد و دهم: حکمیت منازعه در حدود ادارات و مشاغل دولتی بموجب مقررات قانون به محکمه تمیز راجع است.

اصل هشتاد و یازدهم: دیوانخانه عدلیه و محکمه‌ها وقتی احکام و نظامنامه‌های عمومی و ایالتی و ولایتی و بلدی را مجری خواهند داشت که آنها مطابق با قانون باشند.

در خصوص انجمن‌های ایالتی و ولایتی

اصل نودم: در تمام ممالک محروسه انجمن‌های ایالتی و ولایتی بموجب نظامنامه مخصوص مرتب میشود و قوانین اساسیه آن انجمن‌ها از این قرار است.

اصل نود و یکم: اعضای انجمن‌های ایالتی و ولایتی بلا واسطه از طرف اهالی انتخاب میشوند مطابق نظامنامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی.

اصل نود و دوم: انجمن‌های ایالتی و ولایتی اختیار نظارت تامه در اصلاحات راجعه بمنافع عامه دارند با رعایت حدود قوانین مقرر.

اصل نود و سیم: صورت خرج و دخل ایالات و ولایات از هر قبیل بتوسط انجمن‌های ایالتی و ولایتی طبع و نشر میشود.

در خصوص مالیه

اصل نود و چهارم: هیچ قسم مالیات برقرار نمیشود مگر بحکم قانون.

اصل نود و پنجم: مواردی را که از دادن مالیات معاف توانند شد قانون مشخص خواهد نمود.

اصل نود و ششم: میزان مالیات را همه ساله مجلس شورای ملی به اکثریت تصویب و معین خواهد نمود.

اصل نود و هفتم: در مواد مالیاتی هیچ تفاوت و امتیازی فیما بین افراد ملت گذارده نخواهد شد.

اصل نود و هشتم: تخفیف و معافیت از مالیات منوط بقانون مخصوص است.
اصل نود و نهم: غیر از مواعی که قانون صراحتاً سستی میدارد بهیچ عنوان از اهالی چیزی مطالبه نمیشود مگر باسم مالیات مملکتی و ایالتی و ولایتی و بلدی.

اصل صدم: هیچ مرسوم و انعامی بخزینۀ دولت حواله نمیشود مگر بموجب قانون.

اصل صد و یکم: اعضای دیوان محاسبات را مجلس شورای ملی برای مدتی که بموجب قانون مقرر میشود تعیین خواهد نمود.

اصل صد و دوم: دیوان محاسبات مأمور بمعاینه و تفکیک محاسبات اداره مالیه و تفریح حساب کلیه محاسبین خزانه است و مخصوصاً مواظب است که هیچیک از فقرات مخارج معینه در بودجه از میزان مقرر تجاوز ننموده تغییر و تبدیل نپذیرد و هر وجهی در محل خود بمصرف برسد و همچنین معاینه و تفکیک محاسبه مختلفه کلیه ادارات دولتی را نموده اوراق سند خرج محاسبات را جمع آوری خواهد کرد و صورت کلیه محاسبات مملکتی را باید بانضمام ملاحظات خود تسلیم مجلس شورای ملی نماید.
اصل صد و سوم: ترتیب و تنظیم و اداره دیوان بموجب قانون است.

قشون

اصل صد و چهارم: ترتیب گرفتن قشون را قانون معین مینماید تکالیف و حقوق اهل نظام و ترقی در مناصب بموجب قانون است.

اصل صد و پنجم: مخارج نظامی هر ساله از طرف مجلس شورای ملی تصویب میشود.

اصل صد و ششم: هیچ قشون نظامی خارجه بخدمت دولت قبول نمیشود و در نقطه ای از نقاط مملکت نمیتواند اقامت و یا عبور کند مگر بموجب قانون.

اصل صد و هفتم: حقوق و مناصب و شئون اهل نظام سلب نمیشود مگر بموجب قانون.

سواد دستخط مبارک همایونی

بسمه تبارک و تعالی

متمم نظامنامه اساسی ملاحظه شد تماماً صحیح است و مشخص همایون ما انشاءالله حافظ و ناظر کلیه آن خواهیم بود اعقاب و اولاد ما هم انشاءالله مقوی این اصول و اساس مقدس خواهند بود.

۲۹ شعبان قوی نیل ۱۳۲۵ در قصر سلطنتی تهران

* اصل الحاقی بتمام قانون اساسی

در هر موقعی که مجلس شورای ملی و مجلس سنا هر یک جداگانه خواه مستقلاً خواه نظر بیستنهاده دولت لزوم تجدید نظر در یک یا چند اصل معین از قانون اساسی یا متمم آنرا به اکثریت دوثلث کلیه اعضا خود تصویب نمایند و اعلیحضرت همایون شاهنشاهی نیز نظر مجلسین را تأیید فرمایند فرمان همایونی برای تشکیل مجلس مؤسسان و انتخابات اعضا آن صادر میشود.

مجلس مؤسسان مرکب خواهد بود از عده‌ای که مساوی باشد با مجموع عده قانونی اعضا مجلس شورای ملی و مجلس سنا. انتخابات مجلس مؤسسان طبق قانونی که بتصویب مجلسین خواهد رسید بعمل خواهد آمد. اختیارات مجلس مزبور محدود خواهد بود بتجدید نظر در همان اصل یا اصول بخصوصی که مورد رأی مجلسین و تأیید اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بوده است.

تصمیمات مجلس مؤسسان به اکثریت دوثلث آراء کلیه اعضا اتخاذ و پس از موافقت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی معتبر و مجری خواهد بود. این اصل شامل هیچیک از اصول قانون اساسی و متمم آن که مربوط بدین مقدس اسلام و مذهب رسمی کشور که طریقه حقّه جعفریه اثنی عشریه میباشد و احکام آن و یا مربوط بسلطنت مشروطه ایران است نمیگردد و اصول مزبور الی الابد غیر قابل تغییر است.

در مورد اصول چهار و پنج و شش و هفت قانون اساسی و تفسیر مربوط باصل هفتم و همچنین در اصل هشت قانون اساسی و اصل چهل و نه متمم آن با توجه بسابقه و قوانینی که نسبت ببعضی از این اصول وضع شده است یکبار مجلس شورای ملی و مجلس سنا که پس از تصویب این اصل منعقد خواهند شد بلافاصله پس از رسمیت یافتن مجلسین در اصول مزبور تجدید نظر خواهند نمود و برای این منظور مجلس واحدی تحت ریاست رئیس مجلس سنا تشکیل داده و اصلاحات لازم را به اکثریت دوثلث آراء کلیه اعضا مجلسین بعمل خواهد آورد تا پس از آنکه از طرف اعلیحضرت همایون شاهنشاهی تأیید گردید بصحّه ملوکانه موشح شده معتبر و مجری خواهد بود.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

بسم الله الرحمن الرحيم
لقد ارسلنا رسلنا بالبينات وانزلنا
معهم الكتاب والميزان ليقوم الناس بالقسط

مقدمه

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مبین نهادهای فرهنگی ، اجتماعی ، سیاسی و اقتصادی جامعه ایران براساس اصول و ضوابط اسلامی است که انعکاس خواست قلبی امت اسلامی میباشد . ماهیت انقلاب عظیم اسلامی ایران و روند مبارزه مردم مسلمان از ابتدا تا پیروزی که در شعارهای قاطع و کوبنده همه قشرهای مردم تبلور مییافت این خواست اساسی را مشخص کرده و اکنون در طلیعه این پیروزی بزرگ ، ملت ما با تمام وجود نیل به آنرا می طلبد .

ویژگی بنیادی این انقلاب نسبت به دیگر نهضت های ایران در سده اخیر مکتبی و اسلامی بودن آنست ، ملت مسلمان ایران پس از گذر از نهضت ضد استبدادی مشروطه و نهضت ضد استعماری ملی شدن نفت باین تجربه گرانبار دست یافت که علت اساسی و مشخص عدم موفقیت این نهضتها مکتبی نبودن مبارزات بوده است . گرچه در نهضت های اخیر خط فکری اسلامی و رهبری روحانیت مبارز سهم اصلی و اساسی را برعهده داشت ولی به دلیل دور شدن این مبارزات از مواضع اصیل اسلامی ، جنبش ها به سرعت به رکود کشانده شد از اینجا وجدان بیدار ملت به رهبری مرجع عالیقدر تقلید حضرت آیت الله العظمی امام خمینی ضرورت پیگیری خط نهضت اصیل مکتبی و اسلامی را دریافت و این بار روحانیت مبارز کشور که همواره در صف مقدم نهضت های مردمی بوده و نویسندگان و

روشنفکران معتمد با رهبری ایشان تحرک نوینی یافت. (آغاز نهضت اخیر ملت ایران در سال هزار و سیصد و هشتاد و دو هجری قمری برابر با هزار و سیصد و چهل و یک هجری شمسی میباشد).

طلیعه نهضت

اعتراض درهم کوبنده امام خمینی به توطئه آمریکائی « انقلاب سفید » که گامی در جهت تثبیت پایه های حکومت استبداد و تحکیم وابستگی های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی ایران به امپریالیزم جهانی بود عامل حرکت یکپارچه ملت گشت و متعاقب آن انقلاب عظیم و خونبار است اسلامی در خردادماه ۴۲ که در حقیقت نقطه آغاز شکوفائی این قیام شکوهمند و گسترده بود مرکزیت امام را بعنوان رهبری اسلامی تثبیت و مستحکم نمود و علیرغم تبعید ایشان از ایران در پی اعتراض به قانون ننگین کاپیتولاسیون (مصونیت مستشاران امریکائی) پیوند مستحکم است با امام همچنان استمرار یافت و ملت سسنان و بویژه روشنفکران معتمد و روحانیت مبارز راه خود را در بیان تبعید و زندان، شکنجه و اعدام ادامه دادند.

در این میان قشر آگاه و مسئول جامعه درسنگر مسجد، حوزه های علمیه و دانشگاه به روشنگری پرداخت و با الهام از مکتب انقلابی و پر بار اسلام تلاش پی گیر و ثمربخشی را در بالا بردن سطح آگاهی و هوشیاری مبارزاتی و مکتبی ملت مسلمان آغاز کرد. رژیم استبداد که سرکوبی نهضت اسلامی را با حمله دژخیمانه به فیضیه و دانشگاه و همه کانونهای پرخروش انقلاب آغاز نموده بود به مذبوحانه ترین اقدامات ددمنشانه جهت رهایی از خشم انقلابی مردم، دست زد و در این میان جوخه های اعدام، شکنجه های قرون وسطائی و زندانهای درازمدت، بهائی بود که ملت مسلمان ما به نشانه عزم راسخ خود به ادامه مبارزه می پرداخت. خون صدها زن و مرد جوان و باایمان که سحرگهان در میدان های تیر فریاد «الله اکبر» سر میدادند یا در میان کوجه و بازار هدف گلوله های دشمن قرار میگرفتند انقلاب اسلامی ایران را تداوم بخشید، بیانیها و پیامهای پی در پی امام بمناسبت های مختلف، آگاهی و عزم است اسلامی را عمق و گسترش هرچه فزون تر داد.

حکومت اسلامی

طرح حکومت اسلامی بر پایه ولایت فقیه که در اوج خفقان و اختناق رژیم استبدادی از سوی امام خمینی ارائه شد انگیزه مشخص و منسجم نوینی را در مردم مسلمان ایجاد نمود و راه اصیل مبارزه مکتبی اسلام را گشود که تلاش مبارزان مسلمان و معتمد را در داخل و خارج کشور فشرده تر ساخت.

در چنین خطی نهضت ادامه یافت تا سرانجام نارضائی‌ها و شدت خشم مردم بر اثر فشار و اختناق روزافزون در داخل و افشاگری و انعکاس مبارزه بوسیله روحانیت و دانشجویان مبارز در سطح جهانی، بنیانهای حاکمیت رژیم را بشدت متزلزل کرد و بناچار رژیم و اربابانش مجبور به کاستن از فشار و اختناق و بااصلاح باز کردن فضای سیاسی کشور شدند تا بگمان خویش در پیچه اطمینانی بنظور پیشگیری از سقوط حتمی خود بگشایند اما ملت برآشفته و آگاه و مصمم به رهبری قاطع و خلل‌ناپذیر امام، قیام پیروزند و یکپارچه خود را بطور گسترده و سراسری آغاز نمود.

خشم ملت

انتشار نامه توهین آمیزی به ساحت مقدس روحانیت و بیوژه امام خمینی در ۱۷ دی ۱۳۵۶ از طرف رژیم حاکم این حرکت را سربرتر نمود و باعث انفجار خشم مردم در سراسر کشور شد و رژیم برای مهار کردن آتشفشان خشم مردم کوشید این قیام معترضان را با یخاک و خون کشیدن خلوش کند اما این خود خون بیشتری در رگهای انقلاب جاری ساخت و طپش‌های پی‌درپی انقلاب در هفتم‌ها و چهلم‌های یادبود شهدای انقلاب، حیات و گرمی و جوش یکپارچه و هرچه فزون‌تری باین نهضت در سراسر کشور بخشید و در ادامه و استمرار حرکت مردم تمامی سازمانهای کشور با اعتصاب یکپارچه خود و شرکت در تظاهرات خیابانی در سقوط رژیم استبدادی مشارکت فعالانه جستند، همبستگی گسترده مردان و زنان از همه اشرار و جناح‌های مذهبی و سیاسی در این مبارزه بطرز چشمگیری تعیین کننده بود، و مخصوصاً زنان بشکل بارزی در تمامی صحنه‌های این جهاد بزرگ حضور فعال و گسترده‌ای داشتند، صحنه‌هایی از آن نوع که مادری را با کودکی در آغوش، شتابان بسوی میدان نبرد و لوله‌های مسلسل نشان میداد بیان‌گر سهم عمده و تعیین کننده این قشر بزرگ جامعه در مبارزه بود.

بهائیکه ملت پرداخت

نهال انقلاب پس از یکسال و اندی مبارزه مستمر و پیگیر با باروری از خون بیش از شصت هزار شهید و صدهزار زخمی و معلول و با برجای نهادن میلیاردها تومان خسارت مالی در میان فریادهای: «استقلال، آزادی، حکومت اسلامی» به ثمر نشست و این نهضت عظیم که باتکیه بر ایمان و وحدت و قاطعیت رهبری در مراحل حساس و عیجان‌آمیز نهضت و نیز فدکاری ملت به پیروزی رسید موفق به درهم کوبیدن تمام محاسبات و مناسبات و نهادهای ابرریالیستی

گردید که در نوع خود سرفصل جدیدی بر انقلابات گسترده مردمی در جهان شد. ۲۱ و ۲۲ بهمن سال یکهزار و سیصد و پنجاه و هفت روزهای فروریختن بنیاد شاهنشاهی شد و استبداد داخلی و سلطه خارجی متکی بر آن را درهم شکست و با این پیروزی بزرگ طلیعه حکومت اسلامی که خواست دیرینه مردم مسلمان است نوید پیروزی نهائی را داد.

ملت ایران بطور یکپارچه و با شرکت مراجع تقلید و علمای اسلام و مقام رهبری در همه پرسی جمهوری اسلامی تصمیم نهائی و قاطع خود را برای ایجاد نظام نوین جمهوری اسلامی اعلام کرد و با اکثریت ۹۸/۲٪ به نظام جمهوری اسلامی رأی مثبت داد.

اکنون قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بعنوان بیانگر نهادها و مناسبات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی جامعه باید راهگشای تحکیم پایه‌های حکومت اسلامی و ارائه دهنده طرح نوین نظام حکومتی برویرانه‌های نظام طاغوتی قبلی گردد.

شیوه حکومت در اسلام

حکومت از دیدگاه اسلام، برخاسته از موضع طبقاتی و سلطه‌گری فردی یا گروهی نیست بلکه تبلور آرزای سیاسی ملتی هم‌کیش و هم‌فکر است که به خود سازمان میدهد تا در روند تحول فکری و عقیدتی راه خود را به سوی هدف نهائی (حرکت بسوی الله) بگشاید. ملت ما در جریان تکامل انقلابی خود از غبارها و زنگارهای طاغوتی زدوده شد و از آمیزه‌های فکری بیگانه خود را پاک نمود و به مواضع فکری و جهان‌بینی اصیل اسلامی بازگشت و اکنون برآنست که با موازین اسلامی جامعه نمونه (اسوه) خود را بنا کند بر چنین پایه‌ای، رسالت قانون اساسی این است که زمینه‌های اعتقادی نهضت راعینیت بخشد و شرایطی را بوجود آورد که در آن انسان با ارزشهای والا و جهانشمول اسلامی پرورش یابد.

قانون اساسی با توجه به محتوای اسلامی انقلاب ایران که حرکتی برای پیروزی تمامی مستضعفین بر مستکبرین بود زمینه تداوم این انقلاب و در داخل و خارج کشور فراهم میکند بویژه در گسترش روابط بین‌المللی، با دیگر جنبش‌های اسلامی و مردمی میکوشد تاراه تشکیل است واحد جهانی را هموار کند (ان‌هذه امّتکمْ امة واحدة و اناریکم فاعبدون) و استمرار مبارزه در نجات ملل محروم و تحت ستم در تمامی جهان قوام یابد.

باتوجه به ماهیت این نهضت بزرگ، قانون اساسی تضمین‌گر نفی هرگونه

استبداد فکری و اجتماعی و انحصار اقتصادی میباشد و درخطگسستن از سیستم استبدادی ، و سپردن سرنوشت مردم به دست خودشان تلاش میکند . (و یضع عنهم اصرهم والاغلال التي كانت عليهم) .

در ایجاد نهادها و بنیادهای سیاسی که خود پایه تشکیل جامعه است بر اساس تلقی مکتبی ، صالحان عهده دار حکومت و اداره مملکت میگردند (ان الارض یرثها عبادی الصالحون) و قانونگذاری که مبین ضابطه های مدیریت اجتماعی است برمدار قرآن و سنت ، جریان میابد بنابراین نظارت دقیق و جدی از ناحیه اسلام شناسان عادل و پرهیزکار و متعهد (قتهای عادل) امری محتوم و ضروری است و چون هدف از حکومت ، رشد دادن انسان در حرکت بسوی نظام الهی است (والی الله المصیر) تا زمینه بروز و شکوفائی استعدادها بمنظور تجلی ابعاد خداگونگی انسان فراهم آید (تخلقوا باخلاق الله) و این جز درگرو مشارکت فعال و گسترده تمامی عناصر اجتماع در روند تحول جامعه نمیتواند باشد .

باتوجه باین جهت، قانون اساسی زمینه چنین مشارکتی را در تمام مراحل تصمیم گیریهای سیاسی و سرنوشت ساز برای همه افراد اجتماع فراهم میسازد تا در مسیر تکامل انسان هر فردی خود دست اندرکار و مسئول رشد و ارتقاء و رهبری گردد که این همان تحقق حکومت مستضعفین در زمین خواهد بود . (و فریدان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین) .

ولایت فقیه عادل

بر اساس ولایت امر و امامت مستمر، قانون اساسی زمینه تحقق رهبری فقیه جامع الشرایطی را که از طرف مردم بعنوان رهبر شناخته میشود (مجاری الامور ید العلماء بالله الامناء علی حلاله و حرامه) آماده میکند تا ضامن عدم انحراف سازمانهای مختلف از وظایف اصیل اسلامی خود باشد .

اقتصاد وسیله است نه هدف

در تحکیم بنیادهای اقتصادی ، اصل ، رفع نیازهای انسان در جریان رشد و تکامل اوست نه همچون دیگر نظام های اقتصادی تمرکز و تکاثر ثروت و سودجویی، زیرا که درمکاتب مادی، اقتصاد خود هدف است و بدین جهت در مراحل رشد ، اقتصاد عامل تخریب و فساد و تباهی میشود ولی در اسلام اقتصاد وسیله است و از وسیله انتظاری جز کارآئی بهتر در راه وصول به هدف نمیتوان داشت .

با این دیدگاه برنامه اقتصاد اسلامی فراهم کردن زمینه مناسب برای بروز خلاقیت های متفاوت انسانی است و بدین جهت تأمین امکانات مساوی و

متناسب و ایجاد کار برای همه افراد و رفع نیازهای ضروری جهت استمرار حرکت تکاملی او برعهده حکومت اسلامی است .

زن در قانون اساسی

در ایجاد بنیادهای اجتماعی اسلامی ، نیروهای انسانی که تاکنون در خدمت استثمار همه‌جانبه خارجی بودند هویت اصلی و حقوق انسانی خود را بازسی‌یابند و در این بازیابی طبیعی است که زنان به دلیل ستم بیشتری که تا کنون از نظام طاغوتی متحمل شده‌اند استیفای حقوق آنان بیشتر خواهد بود . خانواده واحد بنیادین جامعه و کانون اصلی رشد و تعالی انسان است و توافق عقیدتی و آرمانی در تشکیل خانواده که زمینه‌ساز اصلی حرکت تکاملی و رشدیابنده انسان است اصل اساسی بوده و فراهم کردن امکانات جهت نیل به این مقصود از وظایف حکومت اسلامی است ، زن در چنین برداشتی از واحد خانواده ، از حالت (شیئی بودن) و یا (ابزارکاربودن) در خدمت اشاعه مصرف‌زدگی و استثمار ، خارج شده و ضمن بازیافتن وظیفه‌خطیر و پراج مادری در پرورش انسانهای مکتبی پیش‌آهنگ و خود هم‌رزم مردان درمیدان‌های فعال حیات می‌باشد و در نتیجه پذیرای مسئولیتی خطیرتر و در دیدگاه اسلامی برخوردار از ارزش و کرامتی والاتر خواهد بود .

ارتش مکتبی

در تشکیل و تجهیز نیروهای دفاعی کشور توجه بر آن است که ایمان و مکتب ، اساس و ضابطه‌باشد بدین جهت ارتش جمهوری اسلامی و سپاه پاسداران انقلاب در انطباق با هدف فوق شکل داده میشوند و نه تنها حفظ و حراست از مرزها بلکه باررسالت مکتبی یعنی جهاد در راه خدا و مبارزه در راه‌گسترش حاکمیت قانون خدا در جهان را نیز عهده‌دار خواهند بود . (واعدوا لهم ما استطعتم من قوة و من رباط الخیل ترهبون به عدو الله وعدوكم و آخرین من دونهم) .

قضاه در قانون اساسی

مسأله قضاء در رابطه با پاسداری از حقوق مردم در خط حرکت اسلامی ، بمنظور پیشگیری از انحرافات موضعی در درون است اسلامی امری است حیاتی ، از اینرو ایجاد سیستم قضائی برپایه عدل اسلامی و متشکل از قضاات عادل و آشنا به ضوابط دقیق دینی پیش‌بینی شده‌است ، این نظام بدلیل حساسیت بنیادی

و دقت در مکتبی بودن آن لازم است بدور از هر نوع رابطه و مناسبات ناسالم باشد . (و اذا حکمتم بین الناس ان تحکمو بالعدل) .

قوه مجریه

قوه مجریه بدلیل اهمیت ویژه‌ای که در رابطه با اجرای احکام و مقررات اسلامی بمنظور رسیدن به روابط و مناسبات عادلانه حاکم بر جامعه دارد و همچنین ضرورتی که این مسأله حیاتی در زمینه‌سازی وصول به هدف نهائی حیات خواهد داشت بایستی راهگشای ایجاد جامعه اسلامی باشد نتیجتاً محصور شدن در هر نوع نظام دست‌وپاگیر پیچیده که وصول به این هدف را کند و یا خدشه‌دار کند از دیدگاه اسلامی نفی خواهد شد بدین جهت نظام بوروکراسی که زائیده و حاصل حاکمیت‌های طاغوتی است بشدت طرد خواهد شد تا نظام اجرائی با کارائی بیشتر و سرعت‌افزون‌تر در اجرای تعهدات اداری بوجود آید .

وسائل ارتباط جمعی

وسائل ارتباط جمعی (رادیو - تلویزیون) بایستی در جهت روند تکاملی انقلاب اسلامی در خدمت اشاعه فرهنگ اسلامی قرارگیرد و در این زمینه از برخوردار سالم اندیشه‌های متفاوت بهره‌جوید و از اشاعه و ترویج خصلت‌های تخریبی و ضداسلامی جداً پرهیز کنید .

پیروی از اصول چنین قانونی که آزادی و کرامت ابناء بشر را سرلوحه اهداف خود دانسته و راه رشد و تکامل انسان را می‌گشاید برعهده همگان است و لازم است که امت مسلمان با انتخاب مسئولین کاردان و مؤمن و نظارت مستمر بر کارآنان بطور فعالانه در ساختن جامعه اسلامی مشارکت جویند باینکه در بنای جامعه نمونه اسلامی (اسوه) که بتواند الگو و شهیدی برهمگی مردم جهان باشد موفق گردد . (و کذالک جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس)

نمایندگان

مجلس خبرگان متشکل از نمایندگان مردم ، کارآردوین قانون اساسی را بر اساس بررسی پیش‌نویس پیشنهادی دولت و کلیه پیشنهادهایی که از گروه‌های مختلف مردم رسیده بود در دوازده فصل که مشتمل بر یکصد و هفتاد و پنج اصل می‌باشد در طلیمه پانزدهمین قرن هجرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم بنیانگذار مکتب رهائی بخش اسلام با اهداف و انگیزه‌های مشروح فوق به پایان رساند باین امید که این قرن قرن حکومت جهانی مستضعفین و شکست تمامی مستکبرین گردد .

بسم الله الرحمن الرحيم

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

فصل اول

اصول کلی

اصل اول

حکومت ایران جمهوری اسلامی است که ملت ایران، بر اساس اعتقاد دیرینه اش به حکومت حق و عدل قرآن، در پی انقلاب اسلامی پیروزمند خود بر هجری مرجع عالیقدر تقلید آیت الله العظمی امام خمینی، در همه پرسی دهم و یازدهم فروردینماه یکهزار و سیصد و پنجاه هشت هجری شمسی برابر با اول و دوم جمادی-الاولی سال یکهزار و سیصد و نود و نه هجری قمری با اکثریت $\frac{98}{2}\%$ کلیه کسانیکه حق رأی داشتند به آن رأی مثبت داد.

اصل دوم

جمهوری اسلامی، نظامی است بر پایه ایمان به:

- ۱ - خدای یکتا (لا اله الا الله) و اختصاص حاکمیت و تشریح به او و لزوم تسلیم در برابر امر او.
 - ۲ - وحی الهی و نقش بنیادی آن در بیان قوانین.
 - ۳ - معاد و نقش سازنده آن در سیر تکاملی انسان بسوی خدا.
 - ۴ - عدل خدا در خلقت و تشریح.
 - ۵ - امامت و رهبری مستمر و نقش اساسی آن در تداوم انقلاب اسلام.
 - ۶ - کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توأم با مسئولیت او در برابر خدا.
- که از راه:

الف - اجتهاد مستمر فقهای جامع الشرایط بر اساس کتاب و سنت معصومین سلام الله علیهم اجمعین،

ب - استفاده از علوم و فنون و تجارب پیشرفته بشری و تلاش در پیشبرد آنها،

ج - نفی هرگونه ستمگری و ستم کشی و سلطه گری و سلطه پذیری،
قسط و عدل و استقلال سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و همبستگی ملی را تأمین میکنند.

اصل سوم

دولت جمهوری اسلامی ایران موظف است برای نیل به اهداف مذکور در

- اصل دوم ، همه اسکانات خود را برای امور زیر بکار برد :
- ۱ - ایجاد محیط مساعد برای رشد فضائل اخلاقی براساس ایمان و تقوی و مبارزه با کلیه مظاهر فساد و تباهی .
 - ۲ - بالا بردن سطح آگاهی های عمومی در همه زمینه ها با استفاده صحیح از مطبوعات و رسانه های گروهی و وسائل دیگر .
 - ۳ - آموزش و پرورش و تربیت بدنی رایگان برای همه ، در تمام سطوح و تسهیل و تعمیم آموزش عالی .
 - ۴ - تقویت روح بررسی و تتبع و ابتکار در تمام زمینه های علمی ، فنی ، فرهنگی و اسلامی از طریق تأسیس مراکز تحقیق و تشویق محققان .
 - ۵ - طرد کامل استعمار و جلوگیری از نفوذ اجانب .
 - ۶ - محو هرگونه استبداد و خودکامگی و انحصارطلبی .
 - ۷ - تأمین آزادیهای سیاسی و اجتماعی در حدود قانون .
 - ۸ - مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی ، اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی خویش .
 - ۹ - رفع تبعیضات ناروا و ایجاد اسکانات عادلانه برای همه ، در تمام زمینه های مادی و معنوی .
- ۱۰ - ایجاد نظام اداری صحیح و حذف تشکیلات غیر ضرور .
 - ۱۱ - تقویت کامل بنیه دفاع ملی از طریق آموزش نظامی عمومی برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی و نظام اسلامی کشور .
 - ۱۲ - بی ریزی اقتصاد صحیح و عادلانه برطبق ضوابط اسلامی جهت ایجاد رفاه و رفع فقر و برطرف ساختن هر نوع محرومیت در زمینه های تغذیه و مسکن و کار و بهداشت و تعمیم بیمه .
 - ۱۳ - تأمین خود کفائی در علوم و فنون و صنعت و کشاورزی و امور نظامی و مانند اینها .
 - ۱۴ - تأمین حقوق همه جانبه افراد از زن و مرد و ایجاد امنیت قضائی عادلانه برای همه و تساوی عموم در برابر قانون .
 - ۱۵ - توسعه و تحکیم برادری اسلامی و تعاون عمومی بین همه مردم .
 - ۱۶ - تنظیم سیاست خارجی کشور براساس معیارهای اسلام ، تعهد برادرانه نسبت به همه مسلمانان و حمایت بیدریغ از مستضعفان جهان .

اصل چهارم

کلیه قوانین و مقررات مدنی ، جزائی ، مالی ، اقتصادی ، اداری ، فرهنگی ، نظامی ، سیاسی و غیر اینها باید براساس موازین اسلامی باشد .

این اصل بر اطلاق با عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر بر عهده فقهای شورای نگهبان است .

اصل پنجم

در زمان غیبت حضرت ولی عصر ، عجل الله تعالی فرجه ، در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت است بر عهده فقیه عادل و باتقوی ، آگاه به زمان ، شجاع ، مدیر و مدبر است ، که اکثریت مردم او را به رهبری شناخته و پذیرفته باشند و در صورتیکه هیچ فقیهی دارای چنین اکثریتی نباشد رهبر یا شورای رهبری مرکب از فقهای واجد شرایط بالا طبق اصل یکصد و هفتم عهده دار آن میگردد .

اصل ششم

در جمهوری اسلامی ایران امور کشور باید به اتکاء آراء عمومی اداره شود از راه انتخابات : انتخاب رئیس جمهور ، نمایندگان مجلس شورای ملی ، اعضای شوراها و نظائر اینها ، یا از راه همه پرسی در مواردیکه در اصول دیگر این قانون معین میگردد .

اصل هفتم

طبق دستور قرآن کریم : « و امرهم شوری بینهم » و « شاورهم فی الامر » شوراها : مجلس شورای ملی ، شورای استان ، شهرستان ، شهر ، محل ، بخش ، روستا و نظائر اینها از ارکان تصمیم گیری و اداره امور کشورند . موارد ، طرز تشکیل و حدود اختیارات و وظایف شوراها را این قانون و قوانین ناشی از آن معین میکند .

اصل هشتم

در جمهوری اسلامی ایران دعوت بخیر ، امر بمعروف و نهی از منکر وظیفه ای است همگانی و متقابل بر عهده مردم نسبت به یکدیگر ، دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت . شرایط و حدود و کیفیت آنرا قانون معین میکند . « والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض یا سرون بالمعروف و ینهون عن المنکر »

اصل نهم

در جمهوری اسلامی ایران آزادی و استقلال و وحدت و تمامیت ارضی کشور از یکدیگر تفکیک ناپذیرند و حفظ آنها وظیفه دولت و آحاد ملت است . هیچ فرد یا گروه یا مقامی حق ندارد به نام استفاده از آزادی به استقلال سیاسی ، فرهنگی ، اقتصادی و نظامی و تمامیت ارضی ایران کمترین خدشه ای وارد

کند و هیچ مقامی حق ندارد بنام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور آزادیهای مشروع را ، هرچند باوض قوانین و مقررات ، سلب کند .

اصل دهم

از آنجا که خانواده واحد بنیادی جامعه اسلامی است ، همه قوانین و مقررات و برنامه ریزی های مربوط باید در جهت آسان کردن تشکیل خانواده ، پاسداری از قداست آن و استواری روابط خانوادگی برپایه حقوق و اخلاق اسلامی باشد .

اصل یازدهم

بحکم آیه کریمه « ان هذامتکم امه واحده واناریکم فاعبدون » همه مسلمانان یک استاند و دولت جمهوری اسلامی ایران موظف است سیاست کلی خود را برپایه ائتلاف و اتحاد ملل اسلامی قرار دهد و کوشش پی گیر بعمل آورد تا وحدت سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی جهان اسلام را تحقق بخشد .

اصل دوازدهم

دین رسمی ایران ، اسلام و مذهب جعفری اثنی عشری است و این اصل الهی الابد غیر قابل تغییر است و مذاهب دیگر اسلامی اعم از حنفی ، شافعی ، مالکی ، حنبلی وزیدی دارای احترام کامل میباشند و پیروان این مذاهب در انجام مراسم مذهبی ، طبق فقه خودشان آزادند و در تعلیم و تربیت دینی و احوال شخصیه (ازدواج ، طلاق ، ارث و وصیت) و دعای مربوط به آن در دادگاه ها رسمیت دارند و در هر منطقه ای که پیروان هر یک از این مذاهب اکثریت داشته باشند ، مقررات محلی در حدود اختیارات شوراها برطبق آن مذهب خواهد بود ، با حفظ حقوق پیروان سایر مذاهب .

اصل سیزدهم

ایرانیان زرتشتی ، کلیمی و مسیحی تنها اقلیتهای دینی شناخته میشوند که در حدود قانون در انجام مراسم دینی خود آزادند و در احوال شخصیه و تعلیمات دینی برطبق آئین خود عمل میکنند .

اصل چهاردهم

نحکه آیه شریفه « لاینهاکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین ولم یخرجوکم من ديارکم ان تبروهم و تقسطوا الیهم ان الله یحب المقسطین » دولت جمهوری اسلامی ایران و مسلمانان موظفند نسبت به افراد غیر مسلمان با اخلاق حسنه و قسط و عدل اسلامی عمل نمایند و حقوق انسانی آنان را رعایت کنند ، این

اصل در حق کسانی اعتبار دارد که برضد اسلام و جمهوری اسلامی ایران توطئه و اقدام نکنند .

فصل دوم

زبان ، خط ، تاریخ و پرچم رسمی کشور

اصل پانزدهم

زبان و خط رسمی و مشترک مردم ایران فارسی است . اسناد و مکاتبات و متون رسمی و کتب درسی باید با این زبان و خط باشد ولی استفاده از زبانهای محلی و قومی در مطبوعات و رسانه های گروهی و تدریس ادبیات آنها در مدارس ، در کنار زبان فارسی آزاد است .

اصل شانزدهم

از آنجا که زبان قرآن و علوم و معارف اسلامی عربی است و ادبیات فارسی کاملاً با آن آمیخته است این زبان باید پس از دوره ابتدائی تا پایان دوره متوسطه در همه کلاسها و در همه رشته ها تدریس شود .

اصل هفدهم

مبداء تاریخ رسمی کشور، هجرت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) است و تاریخ هجری شمسی و هجری قمری هر دو معتبر است اما مبنای کار ادارات دولتی هجری شمسی است . تعطیل رسمی هفتگی روز جمعه است .

اصل هیجدهم

پرچم رسمی ایران به رنگهای سبز و سفید و سرخ با علامت مخصوص جمهوری اسلامی و شعار « الله اکبر » است .

فصل سوم

حقوق ملت

اصل نوزدهم

مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ ، نژاد ، زبان و مانند اینها سبب امتیاز نخواهد بود .

اصل بیستم

همه افراد ملت اعم از زن و مرد یکسان در حمایت قانون قرار دارند و از همه حقوق انسانی ، سیاسی ، اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی با رعایت

موازین اسلام برخوردارند .

اصل بیست و یکم

دولت موظف است حقوق زن را در تمام جهات با رعایت موازین اسلامی تضمین نماید و امور زیر را انجام دهد :

- ۱ - ایجاد زمینه‌های مساعد برای رشد شخصیت زن و احیای حقوق مادی و معنوی او .
- ۲ - حمایت مادران ، بالخصوص در دوران بارداری و حضانت فرزند ، و حمایت از کودکان بی سرپرست .
- ۳ - ایجاد دادگاه صالح برای حفظ کیان و بقای خانواده .
- ۴ - ایجاد بیمه خاص بیوگان و زنان سالخورده و بی سرپرست .
- ۵ - اعطای قیمومت فرزندان به مادران شایسته در جهت غبطه آنها در صورت نبودن ولی شرعی .

اصل بیست و دوم

حیثیت ، جان ، مال ، حقوق ، مسکن و شغل اشخاص از تعرض مصون است مگر در مواردیکه قانون تجویز کند .

اصل بیست و سوم

تفتیش عقاید ممنوع است و هیچکس را نمی‌توان بصرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مؤاخذه قرارداد .

اصل بیست و چهارم

نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند مگر آنکه مخل به مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشد . تفصیل آنرا قانون معین میکند .

اصل بیست و پنجم

بازرسی و نرساندن نامه‌ها ، ضبط و فاش کردن مکالمات تلفنی ، افشای مخابرات تلگرافی و تلکس ، سانسور ، عدم مخابره و نرساندن آنها ، استراق سمع و هرگونه تجسس ممنوع است مگر بحکم قانون .

اصل بیست و ششم

احزاب ، جمعیت‌ها ، انجمن‌های سیاسی و صنفی و انجمنهای اسلامی یا اقلیتهای دینی شناخته شده آزادند ، مشروط باینکه اصول استقلال ، آزادی ، وحدت ملی ، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را تقض نکنند .

هیچکس را نمی‌توان از شرکت در آنها منع کرد یا به شرکت در یکی از آنها مجبور ساخت .

اصل بیست و هفتم

تشکیل اجتماعات و راه‌پیمائیه‌ها ، بدون حمل سلاح ، بشرط آنکه مخل به مبانی اسلام نباشد آزاد است .

اصل بیست و هشتم

هرکس حق دارد شغلی را که بدان مایل است و مخالف اسلام و مصالح عمومی و حقوق دیگران نیست برگزیند .

دولت موظف است با رعایت نیاز جامعه به مشاغل گوناگون برای همه افراد امکان اشتغال به کار و شرایط مساوی را برای احراز مشاغل ایجاد نماید .

اصل بیست و نهم

برخورداری از تأمین اجتماعی از نظر بازنشستگی ، بیکاری ، پیری ، از کارافتادگی ، بی‌سرپرستی ، در راه‌ماندگی ، حوادث و سوانح و نیاز به خدمات بهداشتی و درمانی و مراقبت‌های پزشکی بصورت بیمه و غیره حقی است همگانی . دولت مکلف است طبق قوانین از محل درآمدهای عمومی و درآمدهای حاصل از مشارکت مردم ، خدمات و حمایت‌های مالی فوق را برای یک یک افراد کشور تأمین کند .

اصل سی‌ام

دولت موظف است وسائل آموزش و پرورش رایگان را برای همه ملت تا پایان دوره متوسطه فراهم سازد و وسائل تحصیلات عالی را تا مرحد خود کفائی کشور بطور رایگان گسترش دهد .

اصل سی و یکم

داشتن مسکن متناسب با نیاز ، حق هر فرد و خانواده ایرانی است ، دولت موظف است با رعایت اولویت برای آنها که نیازمندترند بخصوص روستائینان و کارگران زمینه اجرای این اصل را فراهم کند .

اصل سی و دوم

هیچکس را نمی‌توان دستگیر کرد مگر به حکم و ترتیبی که قانون معین میکند . در صورت بازداشت ، موضوع اتهام باید با ذکر دلایل بلافاصله کتباً به متهم ابلاغ و تفهیم شود و حداکثر ظرف مدت بیست و چهار ساعت پرونده

مقدماتی به مراجع صالحه قضائی ارسال و مقدمات محاکمه ، در اسرع وقت فراهم گردد . متخلف از این اصل طبق قانون مجازات میشود .

اصل سی و سوم

هیچکس را نمی‌توان از محل اقامت خود تبعید کرد یا از اقامت در محل مورد علاقه‌اش ممنوع یا باقامت در محلی مجبور ساخت ، مگر در مواردیکه قانون مقرر میدارد .

اصل سی و چهارم

دادخواهی حق مسلم هر فرد است و هرکس میتواند بمنظور دادخواهی به دادگاههای صالح رجوع نماید ، همه افراد ملت حق دارند اینگونه دادگاهها را در دسترس داشته‌باشند و هیچکس را نمی‌توان از دادگاهی که بموجب قانون حق مراجعه به آن را دارد منع کرد .

اصل سی و پنجم

در همه دادگاهها طرفین دعوی حق دارند برای خود وکیل انتخاب نمایند و اگر توانائی انتخاب وکیل را نداشته باشند باید برای آنها امکانات تعیین وکیل فراهم گردد .

اصل سی و ششم

حکم بمجازات و اجراء آن باید تنها از طریق دادگاه صالح و بموجب قانون باشد .

اصل سی و هفتم

اصل ، برائت است و هیچکس از نظر قانون مجرم شناخته نمی‌شود ، مگر اینکه جرم او در دادگاه صالح ثابت گردد .

اصل سی و هشتم

هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع ممنوع است ، اجبار شخص به شهادت ، اقرار یا سوگند مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار وسوگندی فاقد ارزش و اعتبار است .
متخلف از این اصل طبق قانون مجازات میشود .

اصل سی و نهم

هتك حرمت و حیثیت کسیکه به حکم قانون دستگیر ، بازداشت ، زندانی یا تبعید شده بهر صورت که باشد ممنوع و بموجب مجازات است .

اصل چهارم

هیچکس نمی‌تواند اعمال حق خویش را وسیله اضرار به غیر یا تجاوز به منافع عمومی قرار دهد .

اصل چهارم و یکم

تابعیت کشور ایران حق مسلم هر فرد ایرانی است و دولت نمی‌تواند از هیچ ایرانی سلب تابعیت کند ، مگر بدرخواست خود او یا در صورتیکه به تابعیت کشور دیگری درآید .

اصل چهارم و دوم

اتباع خارجه میتوانند در حدود قوانین به تابعیت ایران درآیند و سلب تابعیت اینگونه اشخاص در صورتی ممکن است که دولت دیگری تابعیت آنها را بپذیرد یا خود آنها درخواست کنند .

فصل چهارم

اقتصاد و امور مالی

اصل چهارم و سوم

برای تأمین استقلال اقتصادی جامعه و ریشه کن کردن فقر و محرومیت و برآوردن نیازهای انسان در جریان رشد ، باحفظ آزادگی او ، اقتصاد جمهوری اسلامی ایران براساس ضوابط زیر استوار میشود :

- ۱ - تأمین نیازهای اساسی : مسکن ، خوراک ، پوشاک ، بهداشت ، درمان ، آموزش و پرورش و امکانات لازم برای تشکیل خانواده برای همه .
- ۲ - تأمین شرایط و امکانات کار برای همه بمنظور رسیدن به اشتغال کامل و قراردادن وسائل کار در اختیار همه کسانیکه قادر بکارند ولی وسائل کار ندارند ، در شکل تعاونی ، از راه وام بدون بهره یا همراه مشروع دیگرکه نه به تمرکز و تداول ثروت در دست افراد و گروههای خاص منتهی شود و نه دولت را به صورت یک کارفرمای بزرگ مطلق درآورد . این اقدام باید با رعایت ضرورت‌های حاکم بر برنامه ریزی عمومی اقتصاد کشور در هر یک از مراحل رشد صورت گیرد .
- ۳ - تنظیم برنامه اقتصادی کشور بصورتی که شکل و محتوا و ساعات کار چنان باشد که هر فرد علاوه بر تلاش شغلی ، فرصت و توان کافی برای خودسازی معنوی ، سیاسی و اجتماعی و شرکت فعال در رهبری کشور و افزایش مهارت و ابتکار داشته باشد .
- ۴ - رعایت آزادی انتخاب شغل ، و عدم اجبار افراد به کاری معین

و جلوگیری از بهره‌کشی از کار دیگری .

- ۵ - منع اضرار بغير و انحصار و احتکار و ربا و دیگر معاملات باطل و حرام .
- ۶ - منع اسراف و تبذیر در همه شئون مربوط به اقتصاد ، اعم از مصرف ، سرمایه‌گذاری ، تولید ، توزیع و خدمات .
- ۷ - استفاده از علوم و فنون و تربیت افراد ماهر به نسبت احتیاج برای توسعه و پیشرفت اقتصاد کشور .

- ۸ - جلوگیری از سلطه اقتصادی بیگانه بر اقتصاد کشور .
- ۹ - تاکید بر افزایش تولیدات کشاورزی ، دامی و صنعتی که نیازهای عمومی را تأمین کند و کشور را به مرحله خودکفائی برساند و از وابستگی برهاند .

اصل چهارم و چهارم

نظام اقتصادی جمهوری اسلامی ایران بر پایه سه بخش دولتی ، تعاونی و خصوصی با برنامه‌ریزی منظم و صحیح استوار است .

بخش دولتی شامل کلیه صنایع بزرگ ، صنایع مادر ، بازرگانی خارجی ، معادن بزرگ ، بانکداری ، بیمه ، تأمین نیرو ، سدها و شبکه‌های بزرگ آبرسانی ، رادیو و تلویزیون ، پست و تلگراف و تلفن ، هواپیمائی ، کشیرائی ، راه و راه‌آهن و مانند اینهاست که به صورت مالکیت عمومی و در اختیار دولت است .

بخش تعاونی شامل شرکتها و مؤسسات تعاونی تولید و توزیع است که در شهر و روستا بر طبق ضوابط اسلامی تشکیل میشود .

بخش خصوصی شامل آن قسمت از کشاورزی ، دامداری ، صنعت ، تجارت و خدمات میشود که مکمل فعالیتهای اقتصادی دولتی و تعاونی است .

مالکیت در این سه بخش تاجائیکه با اصول دیگر این فصل مطابق باشد و از محدوده قوانین اسلام خارج نشود و موجب رشد و توسعه اقتصادی کشور گردد و مایه زیان جامعه نشود مورد حمایت قانون جمهوری اسلامی است .

تفصیل ضوابط و قمر و شرایط هر سه بخش را قانون معین میکند .

اصل چهارم و پنجم

انفال و ثروتهای عمومی از قبیل زمینهای موات یارهاشده ، معادن ، دریاها ، دریاچه‌ها ، رودخانه‌ها و سایر آبهای عمومی ، کوهها ، دره‌ها ، جنگلها ، نیزارها ، بیشه‌های طبیعی ، مراتعی که حریم نیست ، ارث بدون وارث ، و اموال مجهول‌المالک و اموال عمومی که از غاصبین مسترد میشود ، در اختیار حکومت اسلامی است تا بر طبق مصالح عامه نسبت به آنها عمل نماید ، تفصیل و ترتیب استفاده از هر یک را قانون معین میکند .

اصل چهل و ششم

هرکس مالک حاصل کسب و کار مشروع خویش است و هیچکس نمیتواند به عنوان مالکیت نسبت به کسب و کار خود اسکان کسب و کار را از دیگری سلب کند .

اصل چهل و هفتم

مالکیت شخصی که از راه مشروع باشد محترم است . ضوابط آنرا قانون معین میکند .

اصل چهل و هشتم

درباره برداری از منابع طبیعی و استفاده از درآمدهای ملی در سطح استانها و توزیع فعالیتهای اقتصادی میان استانها و مناطق مختلف کشور ، باید تبعیض در کار نباشد . بطوریکه هر منطقه فراخور نیازها و استعداد رشد خود ، سرمایه و امکانات لازم در دسترس داشته باشد .

اصل چهل و نهم

دولت موظف است ثروتهای ناشی از ربا ، غصب ، رشوه ، اختلاس سرقت ، قمار ، سوءاستفاده از موقوفات ، سوءاستفاده از مقاطعه کاریها و معاملات دولتی ، فروش زمینهای موات و مباحات اصلی ، دائرکردن اماکن فساد وسایر موارد غیرمشروع را گرفته و بصاحب حق رد کند و در صورت معلوم نبودن او به بیت المال بدهد این حکم باید با رسیدگی و تحقیق و ثبوت شرعی بوسیله دولت اجرا شود .

اصل پنجاهم

در جمهوری اسلامی ، حفاظت محیط زیست که نسل امروز و نسلنای بعد باید در آن حیات اجتماعی روبه رشدی داشته باشند ، وظیفه عمومی تلقی میگردد . از این رو فعالیتهای اقتصادی و غیرآن که با آلودگی محیط زیست یا تخریب غیرقابل جبران آن ملازمه پیدا کند ، ممنوع است .

اصل پنجاه و یکم

هیچ نوع مالیات وضع نمیشود مگر بموجب قانون . موارد معافیت و بخشودگی و تخفیف مالیاتی بموجب قانون مشخص میشود .

اصل پنجاه و دوم

بودجه سالانه کل کشور به ترتیبی که در قانون مقرر میشود از طرف دولت

تبییه و برای رسیدگی و تصویب به مجلس شورای ملی تسلیم میگردد . هرگونه تغییر در ارقام بودجه نیز تابع مراتب مقرر در قانون خواهد بود .

اصل پنجاه و سوم

کلیه دریافتهای دولت در حسابهای خزانه‌داری کل متمرکز میشود و همه پرداختها در حدود اعتبارات مصوب بموجب قانون انجام میگردد .

اصل پنجاه و چهارم

دیوان محاسبات کشور مستقیماً زیر نظر مجلس شورای ملی میباشد . سازمان و اداره امور آن در تهران و مراکز استانها بموجب قانون تعیین خواهد شد .

اصل پنجاه و پنجم

دیوان محاسبات به کلیه حسابهای وزارتخانه‌ها ، مؤسسات ، شرکتهای دولتی و سایر دستگاههاییکه بنحوی از انحاء از بودجه کل کشور استفاده میکنند به ترتیبی که قانون مقرر میدارد رسیدگی یا حسابرسی می‌نماید که هیچ هزینه‌ای از اعتبارات مصوب تجاوز نکرده و هروجهی در محل خود به مصرف رسیده باشد . دیوان محاسبات ، حسابها و اسناد و مدارک مربوطه را برابر قانون جمع‌آوری و گزارش تفریح بودجه هر سال را بانضمام نظرات خود به مجلس شورای ملی تسلیم می‌نماید . این گزارش باید در دسترس عموم گذاشته شود .

فصل پنجم

حق حاکمیت ملت و قوای ناشی از آن

اصل پنجاه و ششم

حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم‌او ، انسان را بر سرنوشته اجتماعی خویش حاکم ساخته است . هیچکس نمیتواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طوقی که در اصول بعد می‌آید اعمال میکند .

اصل پنجاه و هفتم

قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از : قوه مقننه ، قوه مجریه و قوه قضائیه که زیر نظر ولایت امر و امامت است ، بر طبق اصول آینده این قانون اعمال میگردند . این قوا مستقل از یکدیگرند و ارتباط میان آنها بوسیله رئیس جمهور برقرار میگردد .

اصل پنجاه و هشتم

اعمال قوه مقننه از طریق مجلس شورای ملی است که از نمایندگان منتخب مردم تشکیل میشود و مصوبات آن پس از طی مراحلی که در اصول بعد می‌آید برای اجرا به قوه مجریه و قضائیه ابلاغ میگردد .

اصل پنجاه و نهم

در مسائل بسیار مهم اقتصادی ، سیاسی ، اجتماعی و فرهنگی ممکن است اعمال قوه مقننه از راه همه‌پرسی و مراجعه مستقیم به آراء مردم صورت گیرد درخواست مراجعه به آراء عمومی باید بتصویب دوسوم مجموع نمایندگان مجلس برسد .

اصل شصتم

اعمال قوه مجریه جز در اسوریکه در این قانون مستقیماً برعهده رهبری گذارده شده ، از طریق رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر و وزراء است .

اصل شصت و یکم

اعمال قوه قضائیه بوسیله دادگاههای دادگستری است که باید طبق موازین اسلامی تشکیل شود و به حل و فصل دعاوی و حفظ حقوق عمومی و گسترش و اجرای عدالت و اقامه حدود الهی بپردازد .

فصل ششم

قوه مقننه

مبحث اول - مجلس شورای ملی

اصل شصت و دوم

مجلس شورای ملی از نمایندگان ملت که بطور مستقیم و بارای مخفی انتخاب میشوند تشکیل میگردد .
شرایط انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان و کیفیت انتخابات را قانون معین خواهد کرد .

اصل شصت و سوم

دوره نمایندگی مجلس شورای ملی چهارسال است . انتخابات هر دوره باید پیش از پایان دوره قبل برگزار شود بطوریکه کشور در هیچ زمان بدون مجلس نباشد .

اصل شصت و چهارم

عده نمایندگان مجلس شورای ملی دویست و هفتاد نفر است و پس از هر دو سال در صورت زیاد شدن جمعیت کشور در هر حوزه انتخابی به نسبت هر

یکصد و پنجاه هزار نفر یک نماینده اضافه میشود. زرتشتیان و کلیمیان هر کدام یک نماینده و مسیحیان آشوری و کلدانی مجموعاً یک نماینده و مسیحیان ارمنی جنوب و شمال هر کدام یک نماینده انتخاب میکنند و در صورت افزایش جمعیت هر یک از اقلیتها پس از هر ده سال به ازای هر یکصد و پنجاه هزار نفر اضافی یک نماینده اضافی خواهند داشت مقررات مربوط به انتخابات را قانون معین میکند.

اصل شصت و پنجم

پس از برگزاری انتخابات، جلسات مجلس شورای ملی با حضور دوسوم مجموع نمایندگان رسمیت مییابد و تصویب طرحها و لوایح طبق آئیننامه مصوب داخلی انجام میگیرد مگر در مواردیکه در قانون اساسی نصاب خاصی تعیین شده باشد.

برای تصویب آئیننامه داخلی موافقت دوسوم حاضران لازم است.

اصل شصت و ششم

ترتیب انتخاب رئیس و هیأت رئیسه مجلس و تعداد کمیسیونها و دوره تصدی آنها و امور مربوط به مذاکرات و انتظامات مجلس بوسیله آئیننامه داخلی مجلس معین میگردد.

اصل شصت و هفتم

نمایندگان باید در نخستین جلسه مجلس به ترتیب زیر سوگند یاد کنند و متن قسم نامه را اسضاء نمایند.

بسم الله الرحمن الرحيم

« من در برابر قرآن مجید، بخدای قادر متعال سوگند یاد میکنم و باتکیه بر شرف انسانی خویش تعهد مینمایم که پاسدار حریم اسلام و نگاهبان دستاوردهای انقلاب اسلامی ملت ایران و میانی جمهوری اسلامی باشم، ودیعه ای را که ملت به ما سپرده بعنوان امینی عادل پاسداری کنم و در انجام وظایف و کالت، امانت و تقوی را رعایت نمایم و همواره به استقلال و اعتدالی کشور و حفظ حقوق ملت و خدمت به مردم پای بند باشم، از قانون اساسی دفاع کنم و در گفته ها و نوشته ها و اظهار نظرها، استقلال کشور و آزادی مردم و تأمین مصالح آنها را مدنظر داشته باشم. »

نمایندگان اقلیتهای دینی این سوگند را با ذکر کتاب آسمانی خود یاد خواهند کرد.

نمایندگانیکه در جلسه نخست شرکت ندارند باید در اولین جلسه‌ای که حضور پیدا میکنند مراسم سوگند را بجای آورند .

اصل شصت و هشتم

در زمان جنگ و اشغال نظامی کشور به پیشنهاد رئیس‌جمهور و تصویب سه‌چهارم مجموع نمایندگان و تأیید شورای نگهبان انتخابات تقاط اشغال شده یا تمامی مملکت برای مدت معینی متوقف میشود و در صورت عدم تشکیل مجلس جدید ، مجلس سابق همچنان بکارخود ادامه خواهد داد .

اصل شصت و نهم

مذاکرات مجلس شورای ملی باید عننی باشد و گزارش کامل آن از طریق رادیو و روزنامه رسمی برای اطلاع عموم منتشر شود . در شرایط اضطراری در صورتیکه رعایت امنیت کشور ایجاب کند ، به تقاضای نخست‌وزیر یا یکی از وزراء یا ده نفر از نمایندگان جلسه غیرعلنی تشکیل میشود . مصوبات جلسه غیرعلنی در صورتی معتبر است که با حضور شورای نگهبان به تصویب سه‌چهارم مجموع نمایندگان برسد . گزارش و مصوبات این جلسات باید پس از برطرف شدن شرایط اضطراری برای اطلاع عموم منتشر گردد .

اصل هفتادم

رئیس‌جمهور ، نخست‌وزیر و وزیران با اجتماع یا بانفرد حق شرکت در جلسات علنی مجلس را دارند و میتوانند مشاوران خود را همراه داشته باشند و در صورتیکه نمایندگان لازم بدانند ، رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر و وزراء مکلف به حضورند و هرگاه تقاضا کنند مطالبشان استماع میشود . دعوت رئیس‌جمهور به مجلس باید بتصویب اکثریت برسد .

ببحث دوم - اختیارات و صلاحیت مجلس شورای ملی

اصل هفتاد و یکم

مجلس شورای ملی در عموم مسائل در حدود مقرر در قانون اساسی میتواند قانون وضع کند .

اصل هفتاد و دوم

مجلس شورای ملی نمی‌تواند قوانینی وضع کند که با اصول و احکام مذهب رسمی کشور یا قانون اساسی مغایرت داشته باشد . تشخیص این امر به ترتیبی که در اصل نودوششم آمده برعهده شورای نگهبان است .

اصل هفتاد و سوم

شرح و تفسیر قوانین عادی در صلاحیت مجلس شورای ملی است ، مفاد این اصل مانع از تفسیری که دادرسان ، در مقام تمیزحق ، از قوانین میکنند نیست .

اصل هفتاد و چهارم

لوايح قانونی پس از تصویب هیأت وزیران به مجلس تقدیم میشود و طرحهای قانونی به پیشنهاد حداقل پانزده نفر از نمایندگان ، در مجلس شورای ملی قابل طرح است .

اصل هفتاد و پنجم

طرحهای قانونی و پیشنهادها و اصلاحاتی که نمایندگان در خصوص لوايح قانونی عنوان میکنند و به تقلیل درآمد عمومی یا افزایش هزینه های عمومی می انجامد ، در صورتی قابل طرح در مجلس است که در آن طریق جبران کاهش درآمد یا تأمین هزینه جدید نیز معلوم شده باشد .

اصل هفتاد و ششم

مجلس شورای ملی حق تحقیق و تفحص در تمام امور کشور را دارد .

اصل هفتاد و هفتم

عهدنامه ها ، مقاوله نامه ها ، قراردادها و موافقت نامه های بین المللی باید بتصویب مجلس شورای ملی برسد .

اصل هفتاد و هشتم

هرگونه تغییر در خطوط مرزی ممنوع است مگر اصلاحات جزئی با رعایت مصالح کشور بشرط اینکه یک طرفه نباشد و به استقلال و تمامیت ارضی کشور لطمه نزند و به تصویب چهارپنجم مجموع نمایندگان مجلس شورای ملی برسد .

اصل هفتاد و نهم

برقراری حکومت نظامی ممنوع است . در حالت جنگ و شرایط اضطراری نظیر آن دولت حق دارد با تصویب مجلس شورای ملی موقتاً محدودیتهای ضروری را برقرار نماید ، ولی مدت آن بهر حال نمی تواند بیش از سی روز باشد و در صورتیکه ضرورت همچنان باقی باشد دولت موظف است مجدداً از مجلس کسب مجوز کند .

اصل هشتادم

گرفتن و دادن وام یا کمکهای بدون عوض داخلی و خارجی از طرف دولت

باید با تصویب مجلس شورای ملی باشد .

اصل هشتاد و یکم

دادن امتیاز تشکیل شرکتهای و مؤسسات در امور تجارتی و صنعتی و کشاورزی و معادن و خدمات به خارجیان مطلقاً ممنوع است .

اصل هشتاد و دوم

استخدام کارشناسان خارجی از طرف دولت ممنوع است مگر در موارد ضرورت با تصویب مجلس شورای ملی .

اصل هشتاد و سوم

بناها و اموال دولتی که از نقایس ملی باشد قابل انتقال به غیر نیست مگر با تصویب مجلس شورای ملی ، آنها در صورتیکه از نقایس منحصر بفرد نباشد .

اصل هشتاد و چهارم

هر نماینده در برابر تمام ملت مسئول است و حق دارد در همه مسائل داخلی و خارجی کشور اظهار نظر نماید .

اصل هشتاد و پنجم

سمت نمایندگی قائم به شخص است و قابل واگذاری به دیگری نیست . مجلس نمیتواند اختیار قانونگذاری را به شخص یا هیأتی واگذار کند ، ولی در موارد ضروری میتواند اختیار وضع بعضی از قوانین را با رعایت اصل هفتاد و دوم به کمیسیونهای داخلی خود تفویض کند ، در این صورت این قوانین در مدتی که مجلس تعیین مینماید به صورت آزمایشی اجرا میشود و تصویب نهائی آنها با مجلس خواهد بود .

اصل هشتاد و ششم

نمایندگان مجلس در مقام ایفای وظایف نمایندگی در اظهار نظر و رأی خود کاملاً آزادند و نمیتوان آنها را به سبب نظراتی که در مجلس اظهار کردهاند یا آرائی که در مقام ایفای وظایف نمایندگی خود دادهاند تعقیب یا توقیف کرد .

اصل هشتاد و هفتم

هیأت وزیران پس از تشکیل و معرفی و پیش از هراقدام دیگر باید از مجلس رأی اعتماد بگیرد . در دوران تصدی نیز در مورد مسائل مهم و مورد

اختلاف میتواند از مجلس تقاضای رأی اعتماد کند .

اصل هشتاد و هشتم

در هر مورد که نماینده‌ای از وزیر مسئول در باره یکی از وظایف او سؤال کند آن وزیر موظف است در مجلس حاضر شود و به سؤال جواب دهد و این جواب نباید بیش از دوازده روز به تأخیر افتد مگر با عذر موجه به تشخیص مجلس شورای ملی .

اصل هشتاد و نهم

نمایندگان مجلس میتوانند در مواردیکه لازم میدانند هیأت وزیران یا هر یک از وزراء را استیضاح کنند . استیضاح وقتی قابل طرح در مجلس است که با امضای حداقل دهنفر از نمایندگان به مجلس تقدیم شود .
هیأت وزیران یا وزیر مورد استیضاح باید ظرف مدت دوازده روز پس از طرح آن در مجلس حاضر شود و به آن پاسخ گوید و از مجلس رأی اعتماد بخواهد .
در صورت عدم حضور هیأت وزیران یا وزیر برای پاسخ نمایندگان مزبور در باره استیضاح خود توضیحات لازم را میدهند و در صورتیکه مجلس مقتضی بداند اعلام رأی عدم اعتماد خواهد کرد .

اگر مجلس رأی اعتماد نداد هیأت وزیران یا وزیر مورد استیضاح عزل میشود . در هر دو صورت نخست وزیر یا وزرای مورد استیضاح نمیتوانند در هیأت وزیرانیکه بلافاصله بعد از آن تشکیل میشود عضویت پیدا کنند .

اصل نودم

هر کس شکایتی از طرز کار مجلس یا قوه مجریه یا قوه قضائیه داشته باشد ، میتواند شکایت خود را کتبیاً به مجلس شورای ملی عرضه کند . مجلس موظف است باین شکایات رسیدگی کند و پاسخ کافی دهد و در مواردیکه شکایت به قوه مجریه و یا قوه قضائیه مربوط است رسیدگی و پاسخ کافی از آنها بخواهد و در مدت متناسب نتیجه را اعلام نماید و در موردیکه مربوط به عموم باشد با اطلاع عامه برساند .

اصل نود و یکم

بمنظور پاسداری از احکام اسلام و قانون اساسی از نظر عدم مغایرت مصوبات مجلس شورای ملی با آنها ، شورائی بنام شورای نگهبان با ترکیب زیر تشکیل میشود :

۱ - شش نفر از قتهای عادل و آگاه به مقتضیات زمان و مسائل روز .

انتخاب این عده با رهبر یا شورای رهبری است .
۲ - شش نفر حقوقدان ، در رشته‌های مختلف حقوقی ، از میان حقوقدانان مسلمانیکه بوسیله شورای عالی قضائی به مجلس شورای ملی معرفی میشوند و بارای مجلس انتخاب میگردند .

اصل نود و دوم

اعضای شورای نگهبان برای مدت شش سال انتخاب میشوند ولی درنخستین دوره پس ازگذشتن سه سال ، نیمی از اعضای هرگروه به قید قرعه تغییر می یابند و اعضای تازه‌ای به جای آنها انتخاب میشوند .

اصل نود و سوم

مجلس شورای ملی بدون وجود شورای نگهبان اعتبار قانونی ندارد مگر در مورد تصویب اعتبارنامه نمایندگان و انتخاب شش نفر حقوقدان اعضای شورای نگهبان .

اصل نود و چهارم

کلیه مصوبات مجلس شورای ملی باید به شورای نگهبان فرستاده شود . شورای نگهبان موظف است آن را حداکثر ظرف ده روز از تاریخ وصول از نظر انطباق برسوازین اسلام و قانون اساسی مورد بررسی قراردهد و چنانچه آن را مغایر ببیند برای تجدید نظر به مجلس بازگرداند . در غیر اینصورت مصوبه قابل اجرا است .

اصل نود و پنجم

در مواردیکه شورای نگهبان مدت ده روز را برای رسیدگی و اظهارنظر نهائی کافی نداند ، میتواند از مجلس شورای ملی حداکثر برای ده روزدیگر با ذکر دلیل خواستار تمدید وقت شود .

اصل نود و ششم

تشخیص عدم مغایرت مصوبات مجلس شورای ملی با احکام اسلام با اکثریت فقهای شورای نگهبان و تشخیص عدم تعارض آنها با قانون اساسی برعهده اکثریت همه اعضای شورای نگهبان است .

اصل نود و هفتم

اعضای شورای نگهبان بمنظور تسریع در کار میتوانند هنگام مذاکره در باره لایحه یا طرح قانونی در مجلس حاضر شوند و مذاکرات را استماع کنند.

اما وقتی طرح یا لایحه‌ای فوری در دستور کار مجلس قرار گیرد ، اعضای شورای نگهبان باید در مجلس حاضر شوند و نظر خود را اظهار نمایند .

اصل نود و هشتم

تفسیر قانون اساسی بعهده شورای نگهبان است که باتصویب سه چهارم آنان انجام میشود .

اصل نود و نهم

شورای نگهبان نظارت برانتخاب رئیس جمهور ، انتخابات مجلس شورای ملی و سراجعه به آراء عمومی و همه پرسی را برعهده دارد .

فصل هفتم

شوراها

اصل یکصدم

برای پیشبرد سریع برنامه‌های اجتماعی ، اقتصادی ، عمرانی ، بهداشتی ، فرهنگی ، آموزشی و سایر امور رفاهی از طریق همکاری مردم با توجه به مقتضیات محلی اداره امور هرروستا ، بخش ، شهر ، شهرستان یا استان بانظارت شورائی بنام شورای ده ، بخش ، شهر ، شهرستان یا استان صورت میگیرد که اعضای آن را مردم همان محل انتخاب میکنند .

شرایط انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان و حدود وظایف و اختیارات و نحوه انتخاب و نظارت شوراهاى مذکور و سلسله مراتب آنها را که باید با رعایت اصول وحدت ملی و تمامیت ارضی و نظام جمهوری اسلامی و تابعیت حکومت مرکزی باشد قانون معین میکند .

اصل یکصدم و یکم

بمنظور جلوگیری از تبعیض و جلب همکاری در تهیه برنامه‌های عمرانی و رفاهی استانها و نظارت بر اجرای هماهنگ آنها ، شورای عالی استانها مرکب از نمایندگان شوراهاى استانها تشکیل میشود .
نحوه تشکیل و وظایف این شورا را قانون معین میکند .

اصل یکصدم و دوم

شورای عالی استانها حق دارد در حدود وظایف خود طرحهائی تهیه و مستقیماً یا از طریق دولت به مجلس شورای ملی پیشنهاد کند . این طرحها باید در مجلس مورد بررسی قرار گیرد .

اصل یکصد و سوم

استانداران ، فرمانداران ، بخشداران و سایر مقامات کشوری که از طرف دولت تعیین میشوند در حدود اختیارات شوراها ملزم برعایت تصمیمات آنها هستند .

اصل یکصد و چهارم

بمنظور تأمین قسط اسلامی و همکاری در تهیه برنامه‌ها و ایجاد هماهنگی در پیشرفت امور در واحدهای تولیدی ، صنعتی و کشاورزی ، شوراهائی مرکب از نمایندگان کارگران و دهقانان و دیگر کارکنان و مدیران ، و در واحدهای آموزشی ، اداری ، خدمتی و مانند اینها شوراهائی مرکب از نمایندگان اعضاء این واحدها تشکیل میشود .
چگونگی تشکیل این شوراها و حدود وظایف و اختیارات آنها را قانون معین میکند .

اصل یکصد و پنجم

تصمیمات شوراها نباید مخالف موازین اسلام و قوانین کشور باشد .

اصل یکصد و ششم

انحلال شوراها جز در صورت انحراف از وظایف قانونی ممکن نیست ، مرجع تشخیص انحراف و ترتیب انحلال شوراها و طرز تشکیل مجدد آنها را قانون معین میکند .
شورا در صورت اعتراض به انحلال حق دارد به دادگاه صالح شکایت کند و دادگاه موظف است خارج از نوبت بان رسیدگی کند .

فصل هشتم

رهبر یا شورای رهبری

اصل یکصد و هفتم

هرگاه یکی از فقهای واجد شرایط مذکور در اصل پنجم این قانون از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شده باشد ، همانگونه که در مورد مرجع عالیقدر تقلید و رهبر انقلاب آیت‌الله‌العظمی امام خمینی چنین شده است ، این رهبر ، ولایت امر و همه مسئولیتهای ناشی از آن را برعهده دارد ، در غیراینصورت خبرگان منتخب مردم در باره همه کسانیکه صلاحیت مرجعیت و رهبری دارند بررسی و مشورت میکنند ، هرگاه یک مرجع را دارای برجستگی خاص برای رهبری بیابند او را به عنوان

رهبر به مردم معرفی مینمایند ، وگرنه سه یا پنج مرجع واجد شرایط رهبری را بعنوان اعضای شورای رهبری تعیین و به مردم معرفی میکنند .

اصل یکصد و هشتم

قانون مربوط به تعداد و شرایط خبرگان ، کیفیت انتخاب آنها و آئیننامه داخلی جلسات آنان برای نخستین دوره باید بوسیله ققهای اولین شورای نگهبان تهیه و با اکثریت آراء آنان تصویب شود و بتصویب نهائی رهبر انقلاب برسد . از آن پس هرگونه تغییر و تجدید نظر در این قانون در صلاحیت مجلس خبرگان است .

اصل یکصد و نهم

شرایط و صفات رهبر یا اعضای شورای رهبری :

- ۱ - صلاحیت علمی و تقوایی لازم برای افتاء و مرجعیت .
- ۲ - بینش سیاسی و اجتماعی و شجاعت و قدرت و مدیریت کافی برای رهبری .

اصل یکصد و دهم

وظایف و اختیارات رهبری :

- ۱ - تعیین ققهای شورای نگهبان
- ۲ - نصب عالیترین مقام قضائی کشور .
- ۳ - فرماندهی کل نیروهای مسلح به ترتیب زیر :
 - الف - نصب و عزل رئیس ستاد مشترک .
 - ب - نصب و عزل فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی .
 - ج - تشکیل شورای عالی دفاع ملی ، مرکب از هفت نفر از اعضای زیر :
 - رئیس جمهور .
 - نخست وزیر .
 - وزیر دفاع .
 - رئیس ستاد مشترک .
 - فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی .
 - دوشاور به تعیین رهبر .
 - د - تعیین فرماندهان عالی نیروهای سه گانه به پیشنهاد شورای عالی دفاع .
 - ه - اعلان جنگ و صلح و بسیج نیروها به پیشنهاد شورای عالی دفاع .
 - ۴ - امضای حکم ریاست جمهوری پس از انتخاب مردم - صلاحیت داوطلبان ریاست جمهوری از جهت دارا بودن شرایطی که در این قانون میآید باید قبل از انتخابات به تأیید شورای نگهبان و در دوره اول به تأیید رهبری برسد .

- ۵ - عزل رئیس جمهور با در نظر گرفتن مصالح کشور ، پس از حکم دیوانعالی کشور به تخلف وی از وظایف قانونی یا رأی مجلس شورای ملی به عدم کفایت سیاسی او .
- ۶ - عفو یا تخفیف مجازات محکومین ، در حدود موازین اسلامی ، پس از پیشنهاد دیوانعالی کشور .

اصل یکصد و یازدهم

هرگاه رهبر یا یکی از اعضای شورای رهبری از انجام وظایف قانونی رهبری ناتوان شود یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصل یکصد و نهم گردد از مقام خود برکنار خواهد شد . تشخیص این امر بعهده خبرگان مذکور در اصل یکصد و هشتم است .

مقررات تشکیل خبرگان برای رسیدگی و عمل به این اصل در اولین اجلاس خبرگان تعیین میشود .

اصل یکصد و دوازدهم

رهبر یا اعضای شورای رهبری در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی هستند .

فصل نهم

قوه مجریه

مبحث اول - ریاست جمهوری

اصل یکصد و سیزدهم

پس از مقام رهبری رئیس جمهور عالیترین مقام رسمی کشور است و مسئولیت اجرای قانون اساسی و تنظیم روابط قوای سه گانه و ریاست قوه مجریه را جز در اموری که مستقیماً بر رهبری مربوط میشود ، برعهده دارد .

اصل یکصد و چهاردهم

رئیس جمهور برای مدت چهار سال بارأی مستقیم مردم انتخاب میشود و انتخاب مجدد او بصورت متوالی تنها برای یک دوره بلامانع است .

اصل یکصد و پانزدهم

رئیس جمهور باید از میان رجال مذهبی و سیاسی که واجد شرایط زیر باشند انتخاب گردد :

ایرانی الاصل ، تابع ایران ، مدیر و مدبر ، دارای حسن سابقه و امانت و تقوی ، مؤمن و معتقد به مبانی جمهوری اسلامی ایران و مذهب رسمی کشور .

اصل یکصد و شانزدهم

نامزدهای ریاست جمهوری باید قبل از شروع انتخابات آمادگی خود را رسماً اعلام کنند. نحوه برگزاری انتخاب رئیس جمهوری را قانون معین میکند.

اصل یکصد و هفدهم

رئیس جمهور با اکثریت مطلق آراء شرکت کنندگان، انتخاب میشود، ولی هرگاه در دور نخست هیچیک از نامزدها چنین اکثریتی بدست نیاورد، روز جمعه هفته بعد برای بار دوم رأی گرفته میشود. در دوردوم تنها دونفر از نامزدها که در دورنخست آراء بیشتری داشته‌اند شرکت میکنند، ولی اگر بعضی از نامزدهای دارنده آراء بیشتر، از شرکت در انتخابات منصرف شوند، از میان بقیه، دونفر که در دور نخست بیش از دیگران رأی داشته‌اند برای انتخاب مجدد معرفی میشوند.

اصل یکصد و هجدهم

مسئولیت نظارت بر انتخابات ریاست جمهوری طبق اصل نودونهم بر عهده شورای نگهبان است ولی قبل از تشکیل نخستین شورای نگهبان برعهده انجمن نظارتی است که قانون تعیین میکند.

اصل یکصد و نوزدهم

انتخاب رئیس جمهور جدید باید حداقل یکماه پیش از پایان دوره ریاست جمهوری قبلی انجام شده باشد و درفاصله انتخاب رئیس جمهور جدید و پایان دوره ریاست جمهوری سابق رئیس جمهور پیشین وظایف رئیس جمهوری را انجام میدهد.

اصل یکصد و بیستم

هرگاه در فاصله ده روز پیش از رأی گیری یکی از نامزدهائیکه صلاحیت او طبق این قانون احراز شده فوت کند، انتخابات بمدت دو هفته بتأخیر میافتد. اگر در فاصله دورنخست و دور دوم نیز یکی از دونفر حائز اکثریت دورنخست فوت کند، مهلت انتخابات برای دو هفته تمدید میشود.

اصل یکصد و بیست و یکم

رئیس جمهور در مجلس شورای ملی در جلسه‌ای که با حضور رئیس دیوانعالی کشور و اعضای شورای نگهبان قانون اساسی تشکیل میشود بترتیب زیر سوگند یاد میکند و سوگندنامه را امضاء مینماید.

بسم الله الرحمن الرحيم

« من بعنوان رئیس‌جمهور در پیشگاه قرآن کریم و در برابر ملت ایران بخداوند قادر متعال سوگند یاد میکنم که پاسدار مذهب رسمی و نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی کشور باشم و همه استعداد و صلاحیت خویش را در راه ایفای مسئولیتهائی که برعهده گرفته‌ام بکارگیرم و خود را وقف خدمت به مردم و اعتلای کشور، ترویج دین و اخلاق، پشتیبانی از حق و گسترش عدالت سازم و از هرگونه خودکامگی بپرهیزم و از آزادی و حرمت اشخاص و حقوقی که قانون اساسی برای ملت شناخته‌است حمایت کنم. در حراست از مرزها و استقلال سیاسی و اقتصادی و فرهنگی کشور از هیچ اقدامی دریغ نورزم و با استعانت از خداوند و پیروی از پیامبر اسلام و ائمه اطهار علیهم السلام قدرتی را که ملت بعنوان امانتی مقدس بمن سپرده است همچون امینی پارسا و فداکار نگاهدار باشم و آنرا به منتخب ملت پس از خود بسپارم. »

اصل یکصد و بیست و دوم

رئیس‌جمهور در حدود اختیارات و وظایف خویش در برابر ملت مسئول است، نحوه رسیدگی به تخلف از این مسئولیت را قانون معین میکند.

اصل یکصد و بیست و سوم

رئیس‌جمهور موظف است مصوبات مجلس یا نتیجه همه‌پرسی را پس از طی مراحل قانونی و ابلاغ به‌وسیله امضاء کند و برای اجرا در اختیار مسئولان بگذارد.

اصل یکصد و بیست و چهارم

رئیس‌جمهور فردی را برای نخست‌وزیری نامزد میکند و پس از کسب رأی تمایل از مجلس شورای ملی حکم نخست‌وزیری برای او صادر مینماید.

اصل یکصد و بیست و پنجم

امضای عهدنامه‌ها، مقاوله‌نامه‌ها، موافقت‌نامه‌ها و قراردادهای دولت ایران با سایر دولتها و همچنین امضای پیمانهای مربوط به اتحادیه‌های بین‌المللی پس از تصویب مجلس شورای ملی با رئیس‌جمهور یا نماینده قانونی اوست.

اصل یکصد و بیست و ششم

تصویب‌نامه‌ها و آئیننامه‌های دولت پس از تصویب هیأت‌وزیران به اطلاع رئیس‌جمهور میرسد و در صورتی که آنها را برخلاف قوانین بیابد با ذکر دلیل

برای تجدیدنظر به هیأت وزیران می‌فرستد .

اصل یکصد و بیست و هفتم

هرگاه رئیس‌جمهور لازم بداند جلسه هیأت‌وزیران در حضور او به ریاست وی تشکیل می‌شود .

اصل یکصد و بیست و هشتم

رئیس‌جمهور استوارنامه سفیران را ابضاء میکند و استوارنامه سفیران کشورهای دیگر را می‌پذیرد .

اصل یکصد و بیست و نهم

اعطای نشانهای دولتی با رئیس‌جمهور است .

اصل یکصد و سی‌ام

در هنگام غیبت یا بیماری رئیس‌جمهور شورائی بنام شورای موقت ریاست جمهوری مرکب از نخست‌وزیر ، رئیس مجلس شورای ملی و رئیس دیوانعالی کشور وظایف او را انجام میدهد ، مشروط براینکه عذر رئیس‌جمهور بیش از دوماه ادامه نیابد و نیز در مورد عزل رئیس‌جمهور یا در موردیکه مدت ریاست جمهوری سابق پایان یافته و رئیس‌جمهور جدید بر اثر سوانعی هنوز انتخاب نشده ، وظایف ریاست جمهوری برعهده این شوری است .

اصل یکصد و سی‌ویکم

در صورت فوت ، کنارگیری یا بیماری بیش از دوماه و عزل رئیس‌جمهور ، یا موجبات دیگری از این‌گونه ، شورای موقت ریاست جمهوری موظف است ترتیبی دهد که حداکثر ظرف پنجاه روز رئیس‌جمهور جدید انتخاب شود و در این مدت وظایف و اختیارات ریاست‌جمهوری را جز در امر همه‌پرسی برعهده دارد .

اصل یکصد و سی و دوم

در مدتی که وظایف رئیس‌جمهور بر عهده شورای موقت ریاست‌جمهوری است دولت را نمیتوان استیضاح کرد یا به آن رأی عدم‌اعتماد داد و نیز نمیتوان برای تجدیدنظر در قانون اساسی اقدام نمود .

مبحث دوم - نخست‌وزیر و وزراء

اصل یکصد و سی و سوم

وزراء به پیشنهاد نخست‌وزیر و تصویب رئیس‌جمهور معین و برای گرفتن رأی اعتماد به مجلس معرفی میشوند .

تعداد وزیران و حدود اختیارات هر یک از آنان را قانون معین میکند .

اصل یکصد و سی و چهارم

ریاست هیأت وزیران با نخست وزیر است که بر کار وزیران نظارت دارد و با اتخاذ تدابیر لازم به هماهنگ ساختن تصمیم های دولت سپردارد و با همکاری وزیران ، برنامه و خط مشی دولت را تعیین و قوانین را اجرا میکند .
نخست وزیر در برابر مجلس مسئول اقدامات هیأت وزیران است .

اصل یکصد و سی و پنجم

نخست وزیر تا زمانیکه مورد اعتماد مجلس است در سمت خود باقی می ماند استعفای دولت به رئیس جمهور تسلیم میشود و تا تعیین دولت جدید نخست وزیر بوظایف خود ادامه میدهد .

اصل یکصد و سی و ششم

هرگاه نخست وزیر بخواهد وزیری را عزل کند و وزیر دیگری را بجای او برگزیند ، باید این عزل و نصب با تصویب رئیس جمهور باشد و برای وزیر جدید از مجلس رأی اعتماد بگیرد و در صورتیکه پس از ابراز اعتماد مجلس بدولت ، نیمی از اعضای هیأت وزیران تغییر نماید دولت باید مجدداً از مجلس تقاضای رأی اعتماد کند .

اصل یکصد و سی و هفتم

هریک از وزیران ، مسئول وظایف خاص خویش در برابر مجلس است . ولی در اموریکه به تصویب هیأت وزیران میرسد مسئول اعمال دیگران نیز هست .

اصل یکصد و سی و هشتم

علاوه بر مواردیکه هیأت وزیران یا وزیری مأمور تدوین آئیننامه های اجرائی قوانین میشود هیأت وزیران حق دارد برای انجام وظایف اداری و تأمین اجرای قوانین و تنظیم سازمانهای اداری بوضع تصویب نامه و آئیننامه پردارد . هریک از وزیران نیز در حدود وظایف خویش و مصوبات هیأت وزیران حق وضع آئیننامه و صدور بخشنامه را دارد ، ولی مفاد این مقررات نباید باستن و روح قوانین مخالف باشد .

اصل یکصد و سی و نهم

صلح دعاوی راجع به اسوال عمومی و دولتی یا ارجاع آن بدآوری در هر مورد موکول به تصویب هیأت وزیران است و باید به اطلاع مجلس برسد . در مواردیکه طرف دعوی خارجی باشد و در موارد مهم داخلی باید به تصویب مجلس نیز برسد . موارد مهم را قانون تعیین میکند .

اصل یکصد و چهارم

رسیدگی به اتهام رئیس جمهور و نخست وزیر و وزیران در مورد جرائم عادی با اطلاع مجلس شورای ملی در دادگاههای عمومی دادگستری انجام میشود .

اصل یکصد و چهارم و یکم

رئیس جمهور ، نخست وزیر ، وزیران و کارمندان دولت نمیتوانند بیش از یک شغل دولتی داشته باشند و داشتن هر نوع شغل دیگر در مؤسساتی که تمام یا قسمتی از سرمایه آن متعلق بدولت یا مؤسسات عمومی است و نمایندگی مجلس شورای ملی و وکالت دادگستری و مشاوره حقوقی و نیز ریاست و مدیریت عامل یا عضویت در هیأت مدیره انواع مختلف شرکتهای خصوصی ، جز شرکتهای تعاونی ادارات و مؤسسات برای آنان ممنوع است .
سمتهای آموزشی در دانشگاهها و مؤسسات تحقیقاتی از این حکم مستثنی است .

نخست وزیر میتواند در موارد ضرورت بطور موقت تصدی برخی از وزارتخانه ها را بپذیرد .

اصل یکصد و چهارم و دوم

دارائی رهبر یا اعضای شورای رهبری ، رئیس جمهور ، نخست وزیر ، وزیران و همسر و فرزندان آنان قبل و بعد از خدمت، توسط دیوانعالی کشور رسیدگی میشود که برخلاف حق افزایش نیافته باشد .

مبحث سوم - ارتش و سپاه پاسداران انقلاب

اصل یکصد و چهارم و سوم

ارتش جمهوری اسلامی ایران پاسداری از استقلال و تمامیت ارضی و نظام جمهوری اسلامی کشور را برعهده دارد .

اصل یکصد و چهارم و چهارم

ارتش جمهوری اسلامی ایران باید ارتشی اسلامی باشد که ارتشی مکتبی و مردمی است و باید افرادی شایسته را بخدمت بپذیرد که به اهداف انقلاب اسلامی مؤمن و در راه تحقق آن فداکار باشند .

اصل یکصد و چهارم و پنجم

هیچ فرد خارجی عضویت در ارتش و نیروهای انتظامی کشور پذیرفته نمیشود .

اصل یکصد و چهارم و ششم

استقرار هرگونه پایگاه نظامی خارجی در کشور هرچند بعنوان استفاده های صلح آمیز باشد ممنوع است .

اصل یکصد و چهل و هفتم

دولت باید در زمان صلح از افراد و تجهیزات ننی ارتش در کارهای امدادی ، آموزشی ، تولیدی ، و جهادسازندگی ، بارعایت کامل موازین عدل اسلامی استفاده کند درحدی که به آمادگی رزمی ارتش آسیبی وارد نیاید .

اصل یکصد و چهل و هشتم

هرنوع بهره‌برداری شخصی از وسائل و اسکانات ارتش و استفاده شخصی از افراد آنها به‌صورت گماشته ، راننده شخصی و نظایر اینها ممنوع است .

اصل یکصد و چهل و نهم

ترقیه درجه نظامیان و سلب آن بموجب قانون است .

اصل یکصد و پنجاهم

سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که در نخستین روزهای پیروزی این انقلاب تشکیل شد ، برای ادامه نقش خود در نگهبانی از انقلاب و دستاوردهای آن پابرجا میماند ، حدود وظائف و قلمرو مسئولیت این سپاه در رابطه با وظایف و قلمرو مسئولیت نیروهای مسلح دیگر با تأکید بر همکاری و هماهنگی برادرانه میان آنها بوسیله قانون تعیین میشود .

اصل یکصد و پنجاه و یکم

به حکم آیه کریمه « واعدوالهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخیل ترهبون به‌عدو الله و عدوکم و اخرین من دونهم لاتعلمونهم الله یعلمهم » دولت موظف است برای همه افراد کشور برنامه و اسکانات آموزش نظامی را برطبق موازین اسلامی فراهم نماید ، بطوریکه همه افراد همواره توانائی دفاع مسلحانه از کشور و نظام جمهوری اسلامی ایران را داشته‌باشند ، ولی داشتن اسلحه باید با اجازه مقامات رسمی باشد .

فصل دهم

سیاست خارجی

اصل یکصد و پنجاه و دوم

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران براساس نفی هرگونه سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری ، حفظ استقلال همه‌جانبه و تمامیت ارضی کشور ، دفاع از حقوق همه مسلمانان و عدم تعهد در برابر قدرتهای سلطه‌گر و روابط صلح‌آمیز متقابل با دول غیرمحراب استوار است .

اصل یکصد و پنجاه و سوم

هرگونه قرارداد که موجب سلطه بیگانه بر منابع طبیعی و اقتصادی ، فرهنگ ، ارتش و دیگر شئون کشور گردد ممنوع است .

اصل یکمصد و پنجاه و چهارم

جمهوری اسلامی ایران سعادت انسان در کل جامعه بشری را آرمان خود میداند و استقلال و آزادی و حکومت حق و عدل را حق همه مردم جهان می‌شناسد. بنابراین در عین خودداری کامل از هرگونه دخالت در امور داخلی ملتهای دیگر از مبارزه حق طلبانه مستضعفین در برابر مستکبرین در هر نقطه از جهان حمایت میکند.

اصل یکمصد و پنجاه و پنجم

دولت جمهوری اسلامی ایران میتواند به کسانی که پناهندگی سیاسی بخواهند پناه دهد مگر اینکه بر طبق قوانین ایران خائن و تبهکار شناخته شوند.

فصل یازدهم

قوه قضائیه

اصل یکمصد و پنجاه و ششم

قوه قضائیه قوه‌ای است مستقل که پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی و مسئول تحقق بخشیدن به عدالت و عهده‌دار وظایف زیر است:

۱ - رسیدگی و صدور حکم در مورد تظلمات، تعدیات، شکایات، حل و فصل دعاوی و رفع خصومات و اخذ تصمیم و اقدام لازم در آن قسمت از امور حسبه که قانون معین میکند.

۲ - احیای حقوق عامه و گسترش عدل و آزادیهای مشروع.

۳ - نظارت بر حسن اجرای قوانین.

۴ - کشف جرم و تعقیب و مجازات و تعزیر مجرمین و اجرای حدود و مقررات بدون جزائی اسلام.

۵ - اقدام مناسب برای پیشگیری از وقوع جرم و اصلاح مجرمین.

اصل یکمصد و پنجاه و هفتم

بمنظور انجام مسئولیتهای قوه قضائیه شورائی بنام شورای عالی قضائی تشکیل میگردد که بالاترین مقام قوه قضائیه است و وظایف آن بشرح زیر میباشد:

۱ - ایجاد تشکیلات لازم در دادگستری به تناسب مسئولیتهای اصل

یکمصد و پنجاه و هشتم.

۲ - تهیه لوایح قضائی متناسب با جمهوری اسلامی.

۳ - استخدام قضات عادل و شایسته و عزل و نصب آنها و تغییر محل

سأبوری و تعیین مشاغل و ترفیع آنان و مانند اینها از امور اداری، طبق قانون.

اصل یکمصد و پنجاه و هشتم

شورای عالی قضائی از پنج عضو تشکیل میشود:

۱ - رئیس دیوانعالی کشور .

۲ - دادستان کل کشور .

۳ - سه نفر قاضی مجتهد و عادل بانتخاب قضات کشور .

اعضای این شورا برای مدت پنج سال و طبق قانون انتخاب میشوند و انتخاب مجددشان بلا مانع است .

شرایط انتخاب شونده و انتخاب کننده را قانون معین میکند .

اصل یکصد و پنجاه و نهم

مرجع رسمی تظلمات و شکایات دادگستری است . تشکیل دادگاهها و تعیین صلاحیت آنها منوط به حکم قانون است .

اصل یکصد و شصتم

وزیر دادگستری مسئولیت کلیه مسائل مربوط به روابط قوه قضائیه با قوه مجریه و قوه مقننه را برعهده دارد و از میان کسانی که شورای عالی قضائی به نخست وزیر پیشنهاد میکند انتخاب میگردد .

اصل یکصد و شصت و یکم

دیوانعالی کشور بمنظور نظارت بر اجرای صحیح قوانین در محاکم و ایجاد وحدت رویه قضائی و انجام مسئولیتهائی که طبق قانون بآن محول میشود براساس ضوابطی که شورای عالی قضائی تعیین میکند تشکیل میگردد .

اصل یکصد و شصت و دوم

رئیس دیوانعالی کشور و دادستان کل باید مجتهد عادل و آگاه بامور قضائی باشند و رهبری بامشورت قضات دیوانعالی کشور آنها را برای مدت پنجسال به این سمت منصوب میکند .

اصل یکصد و شصت و سوم

صفات و شرائط قاضی طبق موازین نقهی بوسیله قانون معین میشود .

اصل یکصد و شصت و چهارم

قاضی را نمیتوان از مقامی که شاغل آنست بدون محاکمه و ثبوت جرم یا تخلفی که موجب انفصال است بطور سوت یا دائم منفصل کرد یا بدون رضای او محل خدمت یا سمتش را تغییر داد مگر باقتضای مصلحت جامعه با تصویب اعضای شورای عالی قضائی باتفاق آراء . نقل و انتقال دوره ای قضات بر طبق ضوابط کلی که قانون تعیین میکند صورت میگردد .

اصل یکصد و شصت و پنجم

محاکمات ، علنی انجام میشود و حضور افراد بلا مانع است مگر آنکه به تشخیص دادگاه علنی بودن آن منافی عفت عمومی یا نظم عمومی باشد یا در دعاوی خصوصی طرفین دعوا تقاضا کنند که محاکمه علنی نباشد .

اصل یکصد و شصت و ششم

احکام دادگاهها باید مستدل و مستند به مواد قانون و اصولی باشد که براساس آن حکم صادر شده است .

اصل یکصد و شصت و هفتم

قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر حکم قضیه را صادر نماید و نمی تواند به بهانه سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین مدونه از رسیدگی به دعوا و صدور حکم استناع ورزد .

اصل یکصد و شصت و هشتم

رسیدگی به جرائم سیاسی و مطبوعاتی علنی است و با حضور هیأت منصفه در محاکم دادگستری صورت میگیرد . نحوه انتخاب ، شرایط ، اختیارات هیأت منصفه و تعریف جرم سیاسی را قانون براساس موازین اسلامی معین میکند .

اصل یکصد و شصت و نهم

هیچ فعل یا ترک فعلی به استناد قانونی که بعد از آن وضع شده است جرم محسوب نمیشود .

اصل یکصد و هفتادم

قضات دادگاهها مکلفند از اجرای تصویبنامه ها و آئین نامه های دولتی که مخالف با قوانین و مقررات اسلامی یا خارج از حدود اختیارات توه مجریه است خودداری کنند . و هر کس میتواند ابطال اینگونه مقررات را از دیوان عدالت اداری تقاضا کند .

اصل یکصد و هفتاد و یکم

هرگاه در اثر تقصیر یا اشتباه قاضی در موضوع یا در حکم یا در تطبیق حکم بر مورد خاص ضرر مادی یا معنوی متوجه کسی گردد در صورت تقصیر ، مقصر طبق موازین اسلامی ضامن است و در غیر اینصورت خسارت بوسیله

دولت جبران میشود ، و در هر حال از سهم اعاده حیثیت میگذرد .

اصل یکصد و هفتاد و دوم

برای رسیدگی به جرائم مربوط به وظایف خاص نظامی یا انتظامی اعضاء ارتش ، ژاندارسری ، شهربانی و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی محاکم نظامی مطابق قانون تشکیل میگردد ، ولی بجرائم عمومی آنان یا جرائمی که در مقام ضابط دادگستری مرتکب شوند در محاکم عمومی رسیدگی میشود .
دادستانی و دادگاههای نظامی بخشی از قوه قضائیه کشور و مشمول اصول مربوط به این قوه هستند .

اصل یکصد و هفتاد و سوم

بمنظور رسیدگی به شکایات ، تظلمات و اعتراضات مردم نسبت به مأمورین یا واحدها یا آئیننامه های دولتی و احقاق حقوق آنها دیوانی بنام دیوان عدالت اداری زیرنظر شورای عالی قضائی تأسیس میگردد . حدود اختیارات و نحوه عمل این دیوان را قانون تعیین میکند .

اصل یکصد و هفتاد و چهارم

بر اساس حق نظارت قوه قضائیه نسبت به حسن جریان امور و اجراء صحیح قوانین در دستگاههای اداری سازمانی بنام « سازمان بازرسی کل کشور » زیرنظر شورای عالی قضائی تشکیل میگردد . حدود اختیارات و وظایف این سازمان را قانون معین میکند .

فصل دوازدهم

رسانه های گروهی

اصل یکصد و هفتاد و پنجم

در رسانه های گروهی (رادیو و تلویزیون) آزادی انتشارات و تبلیغات طبق موازین اسلامی باید تأمین شود . این رسانه ها زیرنظر مشترک قوای سه گانه قضائیه (شورای عالی قضائی) ، مقننه و مجریه اداره خواهد شد . ترتیب آن را قانون معین میکند .

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که در دوازده فصل ششمتل بر یکصد و هفتاد و پنج اصل تنظیم گردیده و با اکثریت دوسوم بجموع نمایندگان مجلس بررسی نهائی قانون اساسی به تصویب رسیده است در تاریخ بیست و چهارم آبانماه یکهزار و سیصد و پنجاه و هشت هجری شمسی مطابق با بیست و چهارم ذی الحجه یکهزار و سیصد و نود و نه هجری قمری بتصویب نهائی رسید .

متمم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

دولت محترم جمهوری اسلامی

بدین وسیله متن تجدیدنظر شده‌ی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که به وسیله‌ی شورای بازنگری قانون اساسی تصویب گشته و طبق اعلام شورای محترم نگهبان در همه‌پرسی مورخ ۱۳۶۸/۵/۶ به قبول و تایید ملت عزیز ایران نائل گردیده است، برابر اصل یکصد و بیست و سوم قانون اساسی ابلاغ میگردد.

سیدعلی خامنه‌ای

۱۳۶۸/۵/۳۰

شماره ۵۷۶۵۰

برادر گرامی حجت‌الاسلام والمسلمین آقای کریمی ریاست محترم مجلس شورای اسلامی

برادر گرامی حجت‌الاسلام والمسلمین آقای یزدی ریاست محترم قوه قضائیه

کلیه وزارتخانه‌ها و سازمانها و مؤسسات دولتی و نهادهای انقلاب اسلامی

متن اصلاحات و تغییرات و متمم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که وسیله شورای بازنگری قانون اساسی منصوب از سوی امام است و بمقام معظم ولایت فقیه حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی قدس سره تصویب و طبق اعلام شورای نگهبان در همه‌پرسی مورخ ۱۳۶۸/۵/۶ به قبول و تایید ملت عزیز ایران رسیده و برابر اصل یکصد و بیست و سوم قانون اساسی طی نامه شماره ۶۳/۳۰۱/ مورخ ۱۳۶۸/۵/۲۴ ریاست محترم جمهوری و اصل گردیده به پیوست جهت اجراء ابلاغ میگردد.

رئیس هیئت دولت جمهوری اسلامی ایران - میرحسین موسوی

اصلاحات و تغییرات و متمم قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸

دولت جمهوری اسلامی ایران پیشنهاد اصلاحات و تغییرات و متمم قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸ را که شورای بازنگری قانون اساسی بموجب فرمان‌سورخ ۴ اردیبهشت ماه ۱۳۵۸ قاندهظیم الشان و رهبر کبیر انقلاب جهانی اسلام و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی قدس سره

الشریف در چهل و هشت اصل مدون و چند تصمیم و توضیح در جلسات مورخ هفدهم تا بیستم تیرماه یکهزار و سیصد و شصت و هشت هجری شمسی بطورنهایی بررسی و تدوین کرده و در چهل و یکمین اجلاس خود به تصویب نهائی رسانده و مقام معظم رهبری آن را تایید و امضاء فرموده و جهت همه‌پرسی طی فرمان مورخ بیست و هشتم تیرماه یکهزار و سیصد و شصت و هشت به دولت ابلاغ کرده‌اند به شرح زیر به همه‌پرسی میگذارد :

ماده ۱- در تمامی اصول و سرفصل‌ها و مقدمه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، عبارت «مجلس شورای ملی» به «مجلس شورای اسلامی» تغییر مییابد.

ماده ۲- عنوان مبحث اول فصل نهم به «ریاست جمهوری و وزراء» تبدیل گردد و عنوان «مبحث سوم» همین فصل (قبل از اصل یکصد و چهل و سوم) به «مبحث دوم» تغییر یابد و عنوان «مبحث دوم، نخست‌وزیر و وزراء» (قبل از اصل یکصد و سی و سوم) حذف گردد و عنوان «فصل دوازدهم، رسانه‌های گروهی» به «فصل دوازدهم، صداوسیما» تغییر یابد و قبل از اصل یکصد و هشتاد و ششم، عنوان «فصل سیزدهم، شورای عالی امنیت ملی» و قبل از اصل یکصد و هفتاد و هفتم، عنوان «فصل چهارم، بازنگری در قانون اساسی» افزوده گردد.

ماده ۳- اصول ۵- ۵۷- ۶۰- ۶۴- ۶۹- ۷۰- ۸۵- ۸۷- ۸۸- ۸۹- ۹۱- ۹۹-

۱۰۷- ۱۰۸- ۱۰۹- ۱۱۰- ۱۱۱- ۱۱۲- ۱۱۳- ۱۲۱- ۱۲۲- ۱۲۴- ۱۲۶-

۱۲۷- ۱۲۸- ۱۳۰- ۱۳۱- ۱۳۲- ۱۳۳- ۱۳۴- ۱۳۵- ۱۳۶- ۱۳۷-

۱۳۸- ۱۴۰- ۱۴۱- ۱۴۲- ۱۵۷- ۱۵۸- ۱۶۰- ۱۶۱- ۱۶۲- ۱۶۴- ۱۷۳-

۱۷۴ و ۱۷۵ اصلاح میشود و تغییر و تصمیم می‌یابد و به جای اصول قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸ قرار میگیرد و اصول ۱۷۶ و ۱۷۷ نیز به قانون اساسی اضافه میشود و کلیه اصلاحات و تغییرات و جابجائی‌ها و اضافات در چهل و هشت اصل مدون بشرح زیر تصویب می‌گردد.

مصوبات شورای بازنگری قانون اساسی سال ۱۳۶۸

اصل پنجم

در زمان غیبت حضرت ولی عصر «عجل الله تعالی فرجه» در جمهوری اسلامی ایران ولایت اسر و امامت است برعهده فقیه عادل و یاتقوی، آگاه به زمان، شجاع، مدبر و مدبر است که طبق اصل یکصد و هفتم عهده‌دار آن می‌گردد.

اصل پنجاه و هفتم

قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه که زیر نظر ولایت مطلقه اسر و امامت است برطبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند. این قوا مستقل از یکدیگرند.

اصل شصتم

اعمال قوه مجریه جز در اسوری که در این قانون مستقیماً بر عهده رهبری گذارده شده، از طریق رئیس جمهور و وزراء است.

اصل شصت و چهارم

عده نمایندگان مجلس شورای اسلامی دوست و هفتاد نفر است و از تاریخ همه پرسی سال یکهزار و سیصد و شصت و هشت هجری شمسی پس از هر ده سال، با در نظر گرفتن عوامل انسانی، سیاسی، جغرافیائی و نظایر آنها حداکثر بیست نفر نماینده میتواند اضافه شود.

زرتشتیان و کلیمیان هر کدام یک نماینده و مسیحیان آشوری و کلدانی مجموعاً یک نماینده و مسیحیان ارمنی جنوب و شمال هر کدام یک نماینده انتخاب می کنند.

محدوده حوزه های انتخابیه و تعداد نمایندگان را قانون معین می کند.

اصل شصت و نهم

مذاکرات مجلس شورای اسلامی باید علنی باشد و گزارش کامل آن از طریق رادیو و روزنامه رسمی برای اطلاع عموم منتشر شود. در شرایط اضطراری، در صورتی که رعایت امنیت کشور ایجاب کند، به تقاضای رئیس جمهور یا یکی از وزراء یا ده نفر از نمایندگان، جلسه غیر علنی تشکیل میشود. مصوبات جلسه غیر علنی در صورتی معتبر است که با حضور شورای نگهبان به تصویب سه چهارم مجموع نمایندگان برسد. گزارش و مصوبات این جلسات باید پس از برطرف شدن شرایط اضطراری برای اطلاع عموم منتشر گردد.

اصل هفتادم

رئیس جمهور و معاونان او و وزیران به اجتماع یا به انفراد حق شرکت در جلسات علنی مجلس را دارند و می توانند مشاوران خود را همراه داشته باشند و در صورتی که نمایندگان لازم بدانند، وزراء مکلف به حضورند و هرگاه تقاضا کنند مطالبشان استماع میشود.

اصل هشتاد و پنجم

سمت نمایندگی قائم به شخص است و قابل واگذاری به دیگری نیست. مجلس نمی تواند اختیار قانون گذاری را به شخص یا هیاتی واگذار کند ولی در موارد ضروری میتواند اختیار وضع بعضی از قوانین را با رعایت اصل هفتاد و دوم به کمیسیونهای داخلی خود تفویض کند، در این صورت این قوانین در مدتی که مجلس تعیین می نماید بصورت آزمایشی اجراء میشود و تصویب نهائی آنها با مجلس خواهد بود.

همچنین مجلس شورای اسلامی می تواند تصویب دائمی اساتمه سازمانها، شرکتهای، مؤسسات دولتی یا وابسته به دولت را با رعایت اصل هفتاد و دوم به کمیسیونهای ذریبط واگذار کند و یا اجازه تصویب آنها را به دولت بدهد، در این صورت مصوبات دولت نباید با اصول و احکام مذهب رسمی کشور و یا قانون اساسی مغایرت داشته باشد، تشخیص این امر به ترتیب مذکور در اصل نود و ششم با شورای نگهبان است. علاوه بر این مصوبات دولت نباید مخالف قوانین و مقررات عمومی کشور باشد و به منظور بررسی و اعلام عدم مغایرت آنها با قوانین مزبور باید ضمن ابلاغ برای اجراء به اطلاع رئیس مجلس شورای اسلامی برسد .

اصل هشتاد و هفتم

رئیس جمهور برای هیأت وزیران پس از تشکیل و پیش از هر اقدام دیگر باید از مجلس رأی اعتماد بگیرد. در دوران تصدی نیز در مورد مسائل مهم و مورد اختلاف می تواند از مجلس برای هیأت وزیران تقاضای رأی اعتماد کند.

اصل هشتاد و هشتم

در هر مورد که حداقل یک چهارم کل نمایندگان مجلس شورای اسلامی از رئیس جمهور و یا هر یک از نمایندگان از وزیر مسؤل، درباره یکی از وظایف آنان سؤال کنند، رئیس جمهور یا وزیر موظف است در مجلس حاضر شود و به سؤال جواب دهد و این جواب نباید در مورد رئیس جمهور بیش از یک ماه و در مورد وزیر بیش از ده روز به تأخیر افتد مگر با عذر موجه به تشخیص مجلس شورای اسلامی .

اصل هشتاد و نهم

۱- نمایندگان مجلس شورای اسلامی می توانند در مواردی که لازم می دانند هیأت وزیران یا هر یک از وزراء را استیضاح کنند، استیضاح وقتی قابل طرح در مجلس است که با امضای حداقل ده نفر از نمایندگان به مجلس تقدیم شود .

هیأت وزیران یا وزیر مورد استیضاح باید ظرف مدت ده روز پس از طرح آن در مجلس حاضر شود و به آن پاسخ گوید و از مجلس رأی اعتماد بخواهد. در صورت عدم حضور هیأت وزیران یا وزیر برای پاسخ، نمایندگان مزبور درباره استیضاح خود توضیحات لازم را می دهند و در صورتی که مجلس مقتضی بداند اعلام رأی عدم اعتماد خواهد کرد .

اگر مجلس رأی اعتماد نداد هیأت وزیران یا وزیر مورد استیضاح عزل میشود . در هر دو صورت وزرای مورد استیضاح نمی توانند در هیأت وزیرانی که بلافاصله بعد از آن تشکیل میشود عضویت پیدا کنند .

۲- در صورتی که حداقل یک سوم از نمایندگان مجلس شورای اسلامی رئیس جمهور را در مقام اجرای وظایف مدیریت قوه مجریه و اداره امور اجرایی کشور مورد استیضاح قرار دهند، رئیس جمهور باید ظرف مدت یک ماه پس از طرح آن در مجلس حاضر شود و در خصوص مسائل مطرح شده توضیحات کافی بدهد. در صورتی که پس از بیانات نمایندگان مخالف و موافق و پاسخ رئیس جمهور، اکثریت دو سوم کل نمایندگان به عدم کفایت رئیس جمهور رأی دادند مراتب جهت اجرای بند ۱ اصل یکصد و دهم به اطلاع مقام رهبری میرسد.

اصل نود و یکم

بمنظور پاسداری از احکام اسلام و قانون اساسی از نظر عدم مغایرت مصوبات مجلس شورای اسلامی با آنها، شورایی بنام شورای نگهبان با ترکیب زیر تشکیل میشود:

۱- شش نفر از فقهای عادل و آگاه به مقتضیات زمان و مسائل روز، انتخاب این عده با مقام رهبری است.

۲- شش نفر حقوقدان، در رشته های مختلف حقوقی، از میان حقوقدانان مسلمانی که بوسیله رئیس قوه قضائیه به مجلس شورای اسلامی معرفی میشوند و با رأی مجلس انتخاب میگردند.

اصل نود و نهم

شورای نگهبان نظارت بر انتخابات مجلس خبرگان رهبری، ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی و مراجع به آراء عمومی و همه پرسی را برعهده دارد.

اصل یکصد و هفتم

پس از مرجع عالیقدر تقلید و رهبر کبیر انقلاب جهانی اسلام و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت آیت الله العظمی امام خمینی «قدس سره الشریف» که از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شدند، تعیین رهبر به عهده خبرگان منتخب مردم است. خبرگان رهبری در باره همه فقهاء و اجده شرایط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم بررسی و مشورت می کنند هرگاه یکی از آنان را اعلم به احکام و موضوعات فقهی یا مسائل سیاسی و اجتماعی یا دارای مقبولیت عامه یا واجد برجستگی خاص در یکی از صفات مذکور در اصل یکصد و نهم تشخیص دهند او را به رهبری انتخاب می کنند و در غیر این صورت یکی از آنان را به عنوان رهبر انتخاب و معرفی می نمایند. رهبر منتخب خبرگان، ولایت امر و همه مسوولیت های ناشی از آن را برعهده خواهد داشت.

رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است .

اصل یکصد و هشتم

قانون مربوط به تعداد و شرایط خبرگان، کیفیت انتخاب آنها و آئیننامه داخلی جلسات آنان برای نخستین دوره باید به وسیله فقهاء اولین شورای نگهبان تهیه و با اکثریت آراء آنان تصویب شود و به تصویب نهائی رهبر انقلاب برسد. از آن پس هرگونه تغییر و تجدیدنظر در این قانون و تصویب سایر مقررات مربوط به وظایف خبرگان و صلاحیت خود آنان است .

اصل یکصد و نهم

شرایط و صفات رهبر :

- ۱- صلاحیت علمی لازم برای اثناء در ابواب مختلف فقه .
- ۲- عدالت و تقوای لازم برای رهبری است اسلام .
- ۳- بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری .

در صورت تعدد واجدین شرایط فوق، شخصی که دارای بینش فقهی و سیاسی قوی تر باشد مقدم است .

اصل یکصد و دهم

وظایف و اختیارات رهبر :

- ۱- تعیین سیاستهای کلی نظام جمهوری اسلامی ایران پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام .
- ۲- نظارت بر حسن اجرای سیاستهای کلی نظام .
- ۳- فرمان همه پرسی .
- ۴- فرماندهی کل نیروهای مسلح .
- ۵- اعلان جنگ و صلح و بسیج نیروها .
- ۶- نصب و عزل و قبول استعفاء
- الف - فقهای شورای نگهبان .
- ب - عالیترین مقام قوه قضائیه .
- ج - رئیس سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران .
- د - رئیس ستاد مشترک .
- ۵ - فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی .
- و - فرماندهان عالی نیروهای نظامی و انتظامی .
- ۷- حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه گانه .
- ۸- حل معضلات نظام که از طرق عادی قابل حل نیست، از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام .

تأسیس نکند و مشاوره در اموری که رهبری به آنان ارجاع می‌دهد و سایر وظایفی که در این قانون ذکر شده است به دستور رهبری تشکیل میشود. اعضای ثابت و متغیر این مجمع را مقام رهبری تعیین می‌نماید. مقررات مربوط به مجمع توسط خود اعضای تهیه و تصویب و به تأیید مقام رهبری خواهد رسید.

فصل نهم - قوه مجریه

مبحث اول - ریاست جمهوری و وزراء

اصل یکصد و سیزدهم

پس از مقام رهبری رئیس جمهور عالیترین مقام رسمی کشور است و مسئولیت اجرای قانون اساسی و ریاست قوه مجریه را جز در اموری که مستقیماً به رهبری مربوط میشود، برعهده دارد.

اصل یکصد و بیست و یکم

رئیس جمهور در مجلس شورای اسلامی در جلسه‌ای که با حضور رئیس قوه قضائیه و اعضای شورای نگهبان تشکیل میشود به ترتیب زیر سوگند یاد می‌کند و سوگند نامه را امضاء می‌نماید.

بسم الله الرحمن الرحيم

« من بعنوان رئیس جمهور در پیشگاه قرآن کریم و در برابر ملت ایران به خداوند قادر متعال سوگند یاد می‌کنم که پاسدار مذهب رسمی و نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی کشور باشم و همه استعداد و صلاحیت خویش را در راه ایفای مسئولیت‌هایی که بر عهده گرفته‌ام بکارگیرم و خود را وقف خدمت به مردم و اعتلای کشور، ترویج دین و اخلاق، پشتیبانی از حق و گسترش عدالت سازم و از هر گونه خودکامی بپرهیزم و از آزادی و حرمت اشخاص و حقوقی که قانون اساسی برای ملت شناخته است حمایت کنم. درحراست از مرزها و استقلال سیاسی و اقتصادی و فرهنگی کشور از هیچ اقدامی دریغ نورزم و با استعانت از خداوند و پیروی از پیامبر اسلام و ائمه اطهار علیهم السلام قدرتی را که ملت به عنوان اسانتی مقدس بمن سپرده است همچون امینی پارسا و فداکار نگاهدار باشم و آنرا به منتخب ملت پس از خود بسپارم.»

اصل یکصد و بیست و دوم

رئیس جمهور در حدود اختیارات و وظایفی که بموجب قانون اساسی و یا قوانین عادی به عهده دارد در برابر ملت و رهبر و مجلس شورای اسلامی مسئول است.

اصل یکصد و بیست و چهارم

رئیس جمهور می تواند برای انجام وظایف قانونی خود معاونانی داشته باشد .

معاون اول رئیس جمهور با موافقت وی اداره هیأت وزیران و مسئولیت هماهنگی سایر معاونتها را برعهده خواهد داشت .

اصل یکصد و بیست و ششم

رئیس جمهور مسئولیت امور برنامه و بودجه و اسواراداری و استخدامی کشور را مستقیماً برعهده دارد و میتواند اداره آنها را به عهده دیگری بگذارد .

اصل یکصد و بیست و هفتم

رئیس جمهور میتواند در موارد خاص، برحسب ضرورت با تصویب هیأت وزیران نماینده یا نمایندگان ویژه با اختیارات مشخص تعیین نماید . در این موارد تصمیمات نماینده یا نمایندگان مذکور در حکم تصمیمات رئیس جمهور و هیأت وزیران خواهد بود .

اصل یکصد و بیست و هشتم

سفیران به پیشنهاد وزیر امور خارجه و تصویب رئیس جمهور تعیین میشوند . رئیس جمهور استوارنامه سفیران را امضاء می کند و استوارنامه سفیران کشورهای دیگر را می پذیرد .

اصل یکصد و سی ام

رئیس جمهور استعفای خود را به رهبر تقدیم می کند و تا زمانی که استعفای او پذیرفته نشده است به انجام وظایف خود ادامه میدهد .

اصل یکصد و سی و یکم

در صورت فوت، عزل، استعفاء، غیبت یا بیماری بیش از دو ماه رئیس جمهور و یا در موردی که مدت ریاست جمهوری پایان یافته و رئیس جمهور جدید بر اثر موانعی هنوز انتخاب نشده و یا امور دیگری از این قبیل ، معاون اول رئیس جمهور با موافقت رهبری اختیارات و مسئولیتهای وی را برعهده میگیرد و شورائی متشکل از رئیس مجلس و رئیس قوه قضائیه و معاون اول رئیس جمهور موظف است ترتیبی دهد که حداکثر ظرف مدت پنجاه روز رئیس جمهور جدید انتخاب شود، در صورت فوت معاون اول و یا امور دیگری که مانع انجام وظایف وی گردد و نیز در صورتی که رئیس جمهور معاون اول نداشته باشد مقام رهبری فرد دیگری را به جای او منصوب می کند .

اصل یکصد و سی و دوم

در مدتی که اختیارات و مسئولیتهای رئیس جمهور برعهده معاون اول

یا فرد دیگری است که به موجب اصل یکصد و سی و یکم منصوب میگردد، وزراء را نمی توان استیضاح کرد یا به آنان رأی عدم اعتماد داد و نیز نمی توان برای تجدیدنظر در قانون اساسی و یا اسر همه پرسی اقدام نمود .

اصل یکصد و سی و سوم

وزراء توسط رئیس جمهور تعیین و برای گرفتن رأی اعتماد به مجلس معرفی میشوند با تغییر مجلس، گرفتن رأی اعتماد جدید برای وزراء لازم نیست. تعداد وزیران و حدود اختیارات هر یک از آنان را قانون معین می کند.

اصل یکصد و سی و چهارم

ریاست هیأت وزیران باریس جمهور است که بر کار وزیران نظارت دارد و با اتخاذ تدابیر لازم به هماهنگ ساختن تصمیم های وزیران و هیأت دولت سی پردازد و با همکاری وزیران، برنامه و خط مشی دولت را تعیین و قوانین را اجرا سی کند . در موارد اختلاف نظر و یا تداخل در وظایف قانونی دستگاه های دولتی در صورتیکه نیاز به تفسیر یا تغییر قانون نداشته باشد، تصمیم هیأت وزیران که به پیشنهاد رئیس جمهور اتخاذ میشود لازم الاجرا است . رئیس جمهور در برابر مجلس مسوول اقدامات هیأت وزیران است .

اصل یکصد و سی و پنجم

وزراء تا زمانی که عزل نشده اند و یا بر اثر استیضاح یا درخواست رأی اعتماد، مجلس به آنها رأی عدم اعتماد نداده است در سمت خود باقی می مانند. استعفا ی هیأت وزیران یا هر یک از آنان به رئیس جمهور تسلیم میشود و هیأت وزیران تا تعیین دولت جدید به وظایف خود ادامه خواهند داد . رئیس جمهور می تواند برای وزارتخانه هائی که وزیر ندارند حداکثر برای مدت سه ماه سرپرست تعیین نماید .

اصل یکصد و سی و ششم

رئیس جمهور می تواند وزراء را عزل کند و در این صورت باید برای وزیر یا وزیران جدید از مجلس رأی اعتماد بگیرد و در صورتی که پس از ابراز اعتماد مجلس به دولت نیمی از هیأت وزیران تغییر نماید باید مجدداً از مجلس شورای اسلامی برای هیأت وزیران تقاضای رأی اعتماد کند .

اصل یکصد و سی و هفتم

هر یک از وزیران مسوول وظایف خاص خویش در برابر رئیس جمهور مجلس است و در اسوری که به تصویب هیأت وزیران میرسد مسوول اعمال دیگران نیز هست .

اصل یکصد و سی و هشتم

علاوه بر مواردی که هیأت وزیران یا وزیری ماسور تدوین آئین نامه های

اجرائی قوانین میشود، هیأت وزیران حق دارد برای انجام وظایف اداری و تأمین اجرای قوانین و تنظیم سازمانهای اداری به وضع تصویب نامه و آئیننامه بپردازد. هر یک از وزیران نیز در حدود وظایف خویش و مصوبات هیأت وزیران حق وضع آئیننامه و صدور بخشنامه را دارد ولی مفاد این مقررات نباید با متن و روح قوانین مخالف باشد.

دولت می تواند تصویب برخی از امور مربوط به وظایف خود را به کمیسیونهای متشکل از چند وزیر و اگذار نماید. مصوبات این کمیسیونها در محدوده قوانین پس از تأیید رئیس جمهور لازم الاجراست.

تصویب نامه ها و آئیننامه های دولت و مصوبات کمیسیونهای مذکور در این اصل، ضمن ابلاغ برای اجراء به اطلاع رئیس مجلس شورای اسلامی میرسد تا در صورتیکه آنها را برخلاف قوانین بیابد با ذکر دلیل برای تجدیدنظر به هیأت وزیران بفرستد.

اصل یکصد و چهارم

رسیدگی به اتهام رئیس جمهور و معاونان او و وزیران در مورد جرائم عادی با اطلاع مجلس شورای اسلامی در دادگاههای عمومی دادگستری انجام میشود.

اصل یکصد و پنجم

رئیس جمهور، معاونان رئیس جمهور، وزیران و کارمندان دولت نمی توانند بیش از یک شغل دولتی داشته باشند و داشتن هر نوع شغل دیگر در مؤسساتی که تمام یا قسمتی از سرمایه آن متعلق به دولت یا مؤسسات عمومی است و نمایندگی مجلس شورای اسلامی و وکالت دادگستری و مشاوره حقوقی و نیز ریاست و مدیریت عامل یا عضویت در هیأت مدیره انواع مختلف شرکتها خصوصی، جز شرکتهای تعاونی ادارات و مؤسسات برای آنان ممنوع است.

سمتهای آموزشی در دانشگاهها و مؤسسات تحقیقاتی از این حکم مستثنی است.

اصل یکصد و ششم

دارائی رهبر، رئیس جمهور، معاونان رئیس جمهور، وزیران و همسر و فرزندان آنان قبل و بعد از خدمت، توسط رئیس قوه قضائیه رسیدگی میشود که برخلاف حق، افزایش نیافته باشد.

اصل یکصد و هفتم

به منظور انجام مسوولیتهای قوه قضائیه در کلیه امور قضائی و اداری و اجرائی مقام رهبری یک نفر مجتهد عادل و آگاه به امور قضائی و مدیر و مدیر را برای مدت پنجسال به عنوان رئیس قوه قضائیه تعیین می نماید که عالیترین مقام قوه قضائیه است.

اصل یکصد و پنجاه و هشتم

وظایف رئیس قوه قضائیه بشرح زیر است :

۱- ایجاد تشکیلات لازم در دادگستری به تناسب مسوولیت‌های اصل یکصد و پنجاه و هشتم .

۲- تهیه لوایح قضائی متناسب با جمهوری اسلامی .

۳- استخدام قضات عادل و شایسته و عزل و نصب آنها و تغییر محل ماسوریت و تعیین مشاغل و ترفیع آنان و مانند اینها از اسرار اداری، طبق قانون .

اصل یکصد و شصتم

وزیر دادگستری مسوولیت کلیه مسائل مربوط به روابط قوه قضائیه با قوه مجریه و قوه مقننه را برعهده دارد و از میان کسانی که رئیس قوه قضائیه به رئیس جمهور پیشنهاد می کند انتخاب میگردد .

رئیس قوه قضائیه میتواند اختیارات تام مالی و اداری و نیز اختیارات استخدامی غیرقضات را به وزیر دادگستری تفویض کند. در این صورت وزیر دادگستری دارای همان اختیارات و وظایفی خواهد بود که در قوانین برای وزراء بعنوان عالیترین مقام اجرائی پیش بینی میشود .

اصل یکصد و شصت و یکم

دیوان عالی کشور بمنظور نظارت بر اجرای صحیح قوانین در محاکم و ایجاد وحدت رویه قضائی و انجام مسوولیت‌هایی که طبق قانون به آن محول میشود بر اساس ضوابطی که رئیس قوه قضائیه تعیین می کند تشکیل میگردد .

اصل یکصد و شصت و دوم

رئیس دیوان عالی کشور و دادستان کل باید مجتهد عادل و آگاه به امور قضائی باشند و رئیس قوه قضائیه با مشورت قضات دیوان عالی کشور آنها را برای مدت پنجسال به این سمت منصوب می کند .

اصل یکصد و شصت و چهارم

قاضی را نمی توان از مقامی که شاغل آن است بدون محاکمه و ثبوت جرم یا تخلفی که موجب انفصال است بطور موقت یا دائم منفصل کرد یا بدون رضای او محل خدمت یا سمتش را تغییر داد مگر به اقتضای مصلحت جامعه با تصمیم رئیس قوه قضائیه پس از مشورت با رئیس دیوان عالی کشور و دادستان کل . نقل و انتقال دوره ای قضات بر طبق ضوابط کلی که قانون تعیین می کند صورت میگیرد .

اصل یکصد و هفتاد و سوم

بمنظور رسیدگی به شکایات، تظلمات و اعتراضات مردم نسبت به مأمورین

یا واحدها یا آئیننامه‌های دولتی و احقاق حقوق آنها، دیوانی بنام دیوان عدالت اداری زیر نظر رئیس قوه قضائیه تأسیس میگردد .
حدود اختیارات و نحوه عمل این دیوان را قانون تعیین می کند .

اصل یکصد و هفتاد و چهارم

براساس حق نظارت قوه قضائیه نسبت به حسن جریان امور و اجرای صحیح قوانین در دستگاههای اداری سازمانی بنام «سازمان بازرسی کل کشور» زیر نظر رئیس قوه قضائیه تشکیل میگردد .
حدود اختیارات و وظایف این سازمان را قانون تعیین می کند .

فصل دوازدهم - صداوسیما

اصل یکصد و هفتاد و پنجم

در صداوسیما جمهوری اسلامی ایران، آزادی بیان و نشر افکار با رعایت موازین اسلامی و مصالح کشور باید تأمین گردد .

نصب و عزل رئیس سازمان صداوسیما جمهوری اسلامی ایران با مقام رهبری است و شورائی مرکب از نمایندگان رئیس جمهور و رئیس قوه قضائیه و مجلس شورای اسلامی (هر کدام دونفر) نظارت بر این سازمان خواهند داشت .
خطمشی و ترتیب اداره سازمان و نظارت بر آن را قانون معین می کند .

فصل سیزدهم - شورای عالی امنیت ملی

صل یکصد و هفتاد و هشتم

به منظور تأمین منافع ملی و پاسداری از انقلاب اسلامی و تمامیت ارضی و حاکمیت ملی شورای عالی امنیت ملی به ریاست رئیس جمهور، با وظایف زیر تشکیل میگردد .

۱- تعیین سیاستهای دفاعی - امنیتی کشور در محدوده سیاستهای کلی تعیین شده از طرف مقام رهبری .

۲- هماهنگ نمودن فعالیتهای سیاسی، اطلاعاتی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی در ارتباط با تدابیر کلی دفاعی - امنیتی .

۳- بهره گیری از اسکانات مادی و معنوی کشور برای مقابله با تهدیدهای داخلی و خارجی .

اعضای شورا عبارتند از :

- رؤسای قوای سه گانه

- رئیس ستاد فرماندهی کل نیروهای مسلح

- مسوول امور برنامه و بودجه

- دو نماینده به انتخاب مقام رهبری

- وزیر امور خارجه، کشور، اطلاعات

- حسب مورد وزیر مربوط و عالیترین مقام ارتش و سپاه
شورای عالی امنیت ملی به تناسب وظایف خود شوراهاى فرعى از قبیل
شورای دفاع و شورای امنیت کشور تشکیل می دهد . ریاست هر یک از شوراهاى
فرعى با رئیس جمهور یا یکی از اعضاى شورای عالی است که از طرف رئیس
جمهور تعیین میشود .
حدود اختیارات و وظایف شوراهاى فرعى را قانون معین می کند و تشکیلات
آنها به تصویب شورای عالی میرسد .

مصوبات شورای عالی امنیت ملی پس از تایید مقام رهبری قابل اجراء است .

فصل چهاردهم - بازنگری در قانون اساسی

اصل یکمصد و هفتاد و هفتم

بازنگری در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، در موارد ضروری
به ترتیب زیر انجام میگردد :
مقام رهبری پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام طی حکمی
خطاب به رئیس جمهور موارد اصلاح یا متمیم قانون اساسی را به شورای
بازنگری قانون اساسی با ترکیب زیر پیشنهاد می نماید :

۱- اعضاى شورای نگهبان

۲- رؤسای قوای سه گانه

۳- اعضاى ثابت مجمع تشخیص مصلحت نظام

۴- پنج نفر از اعضاى مجلس خبرگان رهبری

۵- ده نفر به انتخاب مقام رهبری

۶- سه نفر از هیأت وزیران

۷- سه نفر از قوه قضائیه

۸- ده نفر از نمایندگان مجلس شورای اسلامی

۹- سه نفر از دانشگاهیان

شیوه کار و کیفیت انتخاب و شرایط آن را قانون معین می کند .

مصوبات شوری پس از تایید و اسضاى مقام رهبری باید از طریق مراجعه
به آراء عمومى بتصویب اکثریت مطلق شرکت کنندگان در همه پرسى برسد .
رعایت ذیل اصل پنجاه و نهم در مورد همه پرسى «بازنگری در قانون اساسی»
لازم نیست .

محتواى اصول مربوط به اسلامى بودن نظام و ابتنای کلیه قوانین و مقررات
بر اساس موازین اسلامى و پایه های ایمانى و اهداف جمهوری اسلامی ایران
و جمهوری بودن حکومت و ولایت امر و اساست است و نیز اداره امور کشور
با اتکاء به آراء عمومى و دینى و مذهب رسمى ایران تغییر ناپذیر است .

بخش دوم

نظر اجمالی بر
قوانین مدون معاصر

بحثی در پیرامون حقوق فردی و اجتماعی مردم و تکالیف دولت در عصر حاضر

در کشورهای آزاد، یعنی در ممالکی که حکومتها بر گزیده مردم و در مقابل مردم مسؤول هستند، هر گاه آزادی افراد و حقوق فردی و اجتماعی آنان مورد تجاوز دولت یا فردی از افراد اجتماع قرار گیرد، قانون اساسی و قوه قضائیه، یعنی محاکم و دادگاهها، مداخله و از تعدی و تجاوز جلوگیری می کنند. در جهان معاصر به موجب منشور سازمان ملل متحد و قوانین اساسی، حقوق و آزادیهای افراد، اصلی مسلم و غیر قابل انکار اعلام شده است. با این حال، با مرور زمان و بسط روزافزون فعالیتها اقتصادی و اجتماعی، حقوق و تکالیف جدیدی در عرصه اجتماع ظاهر می شود که ممکن است در قانون اساسی به صراحت ذکری از آنها نرفته باشد. در این صورت، وظیفه قوه مقننه و قضائیه است که با توجه به مصالح اکثریت و رعایت افکار عمومی در رفع نقایص و نارسائیهها بکوشد. یکی از مصادیق حقوق فردی این است که هر فرد از افراد اجتماع می تواند با استفاده از آزادی مطبوعات و آزادی نطق و بیان، نقایص و مشکلات موجود و انحرافات دولت و افراد را گوشزد کند و راه اصلاح را نشان دهد، ولی باید توجه داشت که این حقوق فردی مطلق و نامحدود نیست، یعنی هیچ کس مجاز نیست با استفاده از آزادی، شرف و حیثیت دیگران را مورد حمله قرار دهد، یا مردم جاهل و بی خبر را به جرم و جنایت تحریک نماید، و آسایش عمومی را مختل سازد. در کشورهایی که دموکراسی یعنی حکومت مردم بر مردم برقرار است، افراد جامعه از حمایت قانون برخوردارند، و دولت موظف است در برابر همکاری مردم و اخذ مایاتهای گوناگون، متقابلاً افراد جامعه را از متعدیان و متجاوزان داخلی و خارجی حفظ و حمایت نماید.

آزادی شخصی: مراد از آزادی شخصی این است که هیچ کس مجاز نیست انسان دیگری را تملک نماید و به صورت برده، مورد بهره‌کشی قرار دهد. در قرون اخیر با همه کوششهایی که علیه بردگی صورت گرفته است، هنوز در افریقای جنوبی و بعضی از مناطق آمریکا آثار بردگی و تبعیض نژادی مشهود است. در آمریکا به موجب قانونی، وسائط نقلیه عمومی از حمل سفید پوست و سیاه پوست در يك اتومبیل باید خودداری کنند. سیاهان این قانون را ناقض قانون اساسی کشور شمرند و در مراجع قضائی به این عمل اعتراض کردند، ولی متأسفانه در مرحله فرجامی، دیوان عالی کشور آمریکا چنین داوری نمود:

«صرف جدا کردن، سیاهان از سفید پوستان در وسائط نقلیه عمومی موجب نقض تعهدات دولت، دایر به رعایت آزادی سیاهان و حمایت متساوی از آنان نیست. زیرا سیاهان مجبور و موظف نشده‌اند تا از وسیله نقلیه پست‌تر یا درجه دوم استفاده کنند مادام که سیاهان مجازند از وسائط نقلیه مشابه بهره‌مند شوند، آزادی «تن» و حق تساوی آنان رعایت شده است اصل «جدا» ولی «مساوی»^۱ که سالها مورد استناد دیوان عالی کشور آمریکا بود، از همین رأی ناشی شد.

دیوان عالی این ایراد را نیز که تفکیک مزبور، موجب، اهانت و تحقیر سیاهان خواهد شد وارد ندانست.

قوانین ایالتی که سیاهان را از ورود به پاره‌یی دانشگاهها ممنوع می‌دارد، برخلاف مقررات وسائط نقلیه عمومی، بارها از طرف دیوان عالی کشور نقض و مخالف قانون اساسی ایالات متحده تشخیص داده شده است. زیرا دانشگاهها به لحاظ استاد و وسائل و بودجه و روشهای تعلیم، در يك ردیف نیستند و منع ورود سیاهان به هر يك از دانشگاهها به حق آزادی مساوی، که به موجب قانون اساسی برای آنان مقرر است لطمه می‌زند.^۲ در کشورهایی که حکومت دموکراسی برقرار است، علاوه بر منع بردگی، به موجب قانون، کلا اجزای نیز ممنوع است، یعنی هیچ کس را نمی‌توان با اعمال زور به انجام کاری محکوم کرد. ولی از آنجا که ادامه حیات بدون همکاری تمام افراد سالم اجتماع امکان‌پذیر نیست و اساساً کسی نان می‌خورد و از مزایای گوناگون اجتماعی بهره‌مند می‌شود که متقابلاً کار سودمندی به نفع عموم انجام دهد. انگل زیستن و از حاصل کار دیگران سود بردن شایسته يك شهروند شرافتمند نیست.

1. Separate but Equal

۲. دکتر جعفر بوشهری. حقوق اساسی. جلد اول، چاپ دانشگاه تهران، صص ۶ و ۸.

آزادی مذهب : مقصود از آزادی مذهب این است که بدون هیچ گونه محدودیتی مردم می‌توانند به دین یا آئین مشخصی بگروند، و در راه تبلیغ و گسترش آن تلاش نمایند و در انجام مراسم و تشریفات آن شرکت جویند، ولی هر گاه بخواهند به نام ترویج و تبلیغ مذهبی از مردم ساده لوح و جوهری بگیرند و آنان را به رغم مصالح و تمایل عمومی گمراه و منحرف سازند، از عواقب کیفری مصون نخواهند ماند. دولت در ممالک آزاد باید در برابر معتقدات مذهبی مردم بیطرف باشد، یعنی دولت نمی‌تواند مردم را مجبور کند از دین خاصی پیروی کنند، یا از مذهب معینی تبری جویند.

آزادی بیان و آزادی مطبوعات : دولت باید بارعبایت اصول دموکراسی، فرصت و محیط و شرایط مساعدی برای آزادی نطق و بیان و آزادی مطبوعات فراهم سازد تا مردم بتوانند درخواستها، احتیاجات و تمایلات جامعه را از طریق سخنرانیها و یا از راه مطبوعات به اطلاع حکومت برسانند.

به عنوان مثال، اگر دولت بخواهد قوانین جامع و منصفانه‌یی در پیرامون روابط مالک و مستاجر تنظیم نماید، بهترین راه این است که به هر دو طرف امکان و فرصت کافی بدهد که اطلاعات و تجربیات خود را در این زمینه بیان دارند و در مطبوعات منعکس کنند، تا دولت با توجه به مصالح و منافع دو طرف، قوانین و مقررات منصفانه تدریج و اجرا نماید. همچنین، هر گاه بین کارگران و کارفرمایان در زمینه ساعات کار و میزان مزد اختلافی پدید آید، دولت باید به اظهارات و منطق استدلال دو طرف رسیدگی کند، و طوری عمل کند که کارگران به حق مشروع خود برسند؛ یعنی در مقابل هشت ساعت کار مزدی که تکفوی مخارج و احتیاجات آنان را بکند، دریافت دارند و کارفرمایان نیز با سودی معتدل بتوانند به کار خود ادامه دهند. برای حصول چنین منظوری باید مردم را در اظهار عقیده و ابراز دلایل و مدارک آزاد گذاشت و از تحدید عقاید و افکار، و ایجاد وحشت و نگرانی اجتناب ورزید.

جلوگیری از آزادی بیان ممکن است بعضی از متفکرین جامعه را به نومیدی بکشاند و عامه مردم را به امور سیاسی بی‌علاقه و بی‌تفاوت سازد... حکومتی که از جهات مختلف مورد انتقاد قرار نگیرد، هرگز نخواهد توانست اطلاعات صحیح و موثقی از نتایج تصمیمات و اعمال خود در میان مردم به دست آورد و بر آثار نامطلوب خطاهای خود وقوف یابد.

تعیین حد و مرز آزادی بیان در عمل خالصی از اشکال نیست، ولی در هر حال مراجع قانونی و قضائی کسانی را که به نام «آزادی بیان» به حیثیت دیگران لطمه می‌زنند، مورد تعقیب کیفری قرار می‌دهد.

... دولت نمی تواند آزادی بیان و عقاید را تحت عنوان حفظ نظم موقوف کند، در عین حال افراد حق ندارند به استناد اصل آزادی بیان بدون دلیل به فردی توهین کنند یا مردم را به شورش و انقلاب تحریک نمایند. اقدام دولت در جلوگیری از تجاوز به حقوق فردی و اجتماعی، ضروری و موجه است. تبلیغ بر ضد حکومت‌های فردی و استبدادی و اقدام به منظور تغییر آن حکومت‌ها، از راه‌هایی که قانون اساسی و سایر قوانین مقرر داشته است، مشمول اصل آزادی بیان است.

آزادی بیان در حفظ حکومت‌های دموکراسی سهم عظیمی دارد. از برکت آزادی بیان و آزادی مطبوعات می توان از بروز و ظهور حکومت‌های استبدادی جلوگیری کرد، و سوءاستفاده بعضی از رجال سیاسی را برملا نمود.

در جهان سوم و در کشورهای عقب مانده بعضی از زمامداران به حقوق عمومی تجاوز می کنند و گاه به سوءاستفاده‌ها و دزدی‌های کلان دست می زنند. چون در آن کشورها دموکراسی به معنی واقعی وجود ندارد و مردم نمی توانند در پناه آزادی بحث و انتقاد، اعمال خلاف قانون زمامداران را مورد رسیدگی قرار دهند و در جرایم و مطبوعات منعکس نمایند. بازرسی مطبوعات به وسیله حکومت، حتی در انگلستان که پیشقدم دموکراسی در جهان سرمایه‌داری است، تا سال ۱۶۹۵ میلادی متداول و برقرار بود. هیچ کتاب و رساله‌یی چاپ و منتشر نمی شد، مگر آنکه پیش نویس آن قبلاً به مأمورین مسئول تسلیم و موافقت آنان تحصیل می شد. این روش‌های نامطلوب با رشد دموکراسی و پیشرفت فرهنگ عمومی، سرانجام لغو و متروک گردید. زیرا تشخیص اینکه نوشته‌یی نیک است یا بد، مفید است یا مضر، اصولاً در صلاحیت جامعه است. آراء و افکار مردم و قضاوت جامعه نسبت به کتب و آثار منتشر شده بهترین معیار ارزش آنهاست. در نتیجه بازرسی و دخالت دولت در آثار محققان، نهال اندیشه و ابتکار پژمرده می شود و متفکران آزاده به خاموشی می گرایند، و نظریات و عقاید، سیر سقوط و انحطاط را در پیش می گیرد. اصل آزادی مطبوعات، دولت را از مداخله قبلی و ایجاد مانع در راه انتشار آنها به هر اسم و رسمی ممنوع می داند. البته اگر کسی از اصل آزادی مطبوعات سوءاستفاده کند و مطالب نادرست و مغرضانه‌یی انتشار دهد، تحت تعقیب قانونی قرار خواهد گرفت.

آزادی اجتماعات: شرکت عده کثیری از مردم در زمان و مکان مشخصی برای بحث در پیرامون مسائل گوناگون اجتماعی و اقتصادی در شمار حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی است. به عنوان مثال، اتحادیه‌های کارگران که برای تامین منافع اقتصادی آنان پدید آمده است، در صورتی که دستمزد کارگر را کافی ندانند، یا محیط کار و شرایط زندگی و ساعات کار را سخت و طاقت فرسا تشخیص دهند، از طریق بحث و انتقاد و یا

از راه اعتصاب و خودداری از ادامه کار می توانند مطالبات و تقاضاهای خود را به اطلاع کارفرمایان برسانند.

عده‌یی از صاحب‌نظران معتقدند که «در سرنوشت هر سازمان صنعتی سه گروه مشارکت دارند: سهامداران، مدیران و کارگران. گروه اخیر به حکم مساعی که در راه تولید به کار می‌برند، در محصول شریکند و باید به آنان حق و اختیار و اجازه داد تا به عنوان شریک در سیاست کلی و طرح‌ریزی عملیات سازمان مداخله کنند. جلوگیری از اعتصاب هنگامی عملی خواهد شد که سهامداران و مدیران، حقوق کارگران را به صورت شریک دستگاه صنعتی بپذیرند و آن را رعایت کنند. زیرا، کارگرانی که با علم و اطلاع از سرمایه و درآمد و قدرت تولید و سایر مشخصات دستگاه، در تعیین سیاست و سرنوشت آن اظهار نظر کرده باشند، محال است موجبات تعطیل آن را ولو برای زمانی محدود فراهم سازند.»

اعتصاب: جمعی معتقدند، «مادام که صنایع خصوصی وجود دارد، گروه‌های مختلف که از لحاظ شرایط اقتصادی متفاوتند، پدید می‌آید. گروه‌های مزبور یعنی صاحبان سهام و مدیران و کارگران بر سر تقسیم منافع رقابت می‌کنند. این مجادله و تنازع عادی و طبیعی است. یکی از مظاهر بروز این اختلاف، اعتصاب است. متوقف شدن کار بدعت اعتصاب اگر چه حادثه‌ای است زیان‌آور که نه تنها دستگاه را با خسارت ناشی از تعطیل کارخانه مواجه می‌کند، بلکه دستمزد کارگران را قطع و خزانه اتحادیه را تهی می‌سازد. با وجود این، چون از مظاهر آزادی فردی و مبنای حقوقی آن، ممنوع بودن کار اجباری است، هر راه حلی که برای در هم شکستن آن پیشنهاد شود، با سقوط حقوق فردی و اضمحلال آزادی افراد ملازمه خواهد داشت.»

راه حل‌های نسبی: برای حل و فصل اختلافات بین کارگران و کارفرمایان در کشورهای سرمایه‌داری، دولت با مراجعه به طرفین و مذاکره با نمایندگان آنها، مقرراتی برای حداقل مزد، مدت کار، تعطیلات و مرخصیها، شرایط کار و غیر آن تعیین کرده است، بیه این معنی که اگر میان کارگران و کارفرمایان اختلاف و برخوردی پدید آید، برای حل موضوع، طرفین به شورای کارگاه و هیأت حل اختلاف مراجعه و از حکم صادره تبعیت می‌کنند. این مراجع ممکن است متخلفین را به جریمه نقدی محکوم و یا به مراجعه به محاکم قانونی هدایت نمایند.

تساوی افراد در برابر قانون: در مورد تساوی افراد در برابر قانون باید توجه داشت که کلیه افراد در يك جامعه طبقاتی، در برابر قوانین جزائی و حقوقی مساوی و برابرند، ولی از آنجا که مردم از لحاظ شرایط اقتصادی و حدود درآمد یکسان نیستند، میزان مالیات بر حسب درآمد هر طبقه فرق می کند. اغنیا بیشتر می پردازند و مردم بی بضاعت از پرداخت مالیات معافند، ولی اگر دولتی از مسیحیان یا زرتشتیان بیشتر مالیات مطالبه کند، اصل تساوی افراد در برابر قانون را نقض، و در حقیقت از گروه معینی جریمه و تاوان مذهبی اخذ کرده است.

بازداشت و توقیف افراد باید مجوز قانونی داشته باشد: در کشورهایی که با اصول و مبانی قانونی اداره می شوند، اصل کلی، برائت و پاکدامنی افراد است. اگر کسی دیگری را متهم به ارتکاب جنحه یا جنایتی نماید، بر عهده اوست که دلایلی منطقی برای اثبات بزهکاری متهم ابراز نماید. تعقیب و محاکمه بزهکاران باید عادلانه و خالی از تعصب و سختگیری باشد، بنابراین بکار بردن اسبابها و وسایلی برای شکنجه متهمین و گرفتن اقرار اجباری از آنها، برخلاف قانون و نقض حقوق بشر است.

بازداشت و توقیف اشخاص در موارد خاص از قبیل ارتکاب جنحه و جنایت ممکن است، و دستگاه پلیس حق توقیف افراد بزهکار را دارد. در مواردی که کسی بدون حکم محکمه یا دستور بازپرس دستگیر و محبوس شده باشد، ماورین انتظامی موظفند ظرف ۲۴ ساعت او را به مراجع قانونی بفرستند، تا پس از رسیدگی، نسبت به آزاد کردن فرد مظنون یا تودیع وثیقه یا اخذ کفیل یا ادامه توقیف وی، اعلام رأی شود. تنها از این راه می توان از توقیفهای بدون دلیل و غیر قانونی مقامات انتظامی جلوگیری کرد. قبل از استقرار مشروطیت و حکومت قانون، بسیاری از درباریان و حکام و مالکان بزرگ بدون دلیل و به رغم قوانین و مقررات، به بازداشت اتباع خود اقدام می کردند و کمترین سوءتفاهمی کافی بود کسی ماهها، بلکه سالها بدون رسیدگی در زندان بماند. انقلابات اجتماعی در انگلستان، فرانسه و دیگر کشورهای اروپا و آسیا به حکومتهای مطلقه و از جمله به بازداشتهای بی دلیل و غیر قانونی پایان داد. امروز فقط دادرها و محاکم پس از رسیدگی می توانند با دلایل و مدارك کافی دستور توقیف افراد را صادر نمایند. در بعضی از کشورها برای حل و فصل دعاوی حقوقی و جزائی از هیأت منصفه کمک می گیرند. با اینکه غالباً اعضای این هیأت از معلومات قضائی بی نصیبند، ممکن است به حکم وجدان رأیی منصفانه صادر کنند. اصل هفتاد و نهم قانون اساسی پیشین ایران و همچنین ماده ۳۱ قانون مطبوعات، رسیدگی بدجرایم سیاسی را در حدود صلاحیت هیأت

منصفه دانسته است.

علنی بودن محاکمات: «در جوامع آزاد، نظارت و بازرسی کلی دستگاههای مختلف حکومت، منجمله محاکم به وسیله مردم انجام می‌گیرد. به همین دلیل از تباریخ استقرار حکومتهای مشروطه، رسیدگی دادگماهاها علنی اعلام، و مراقبت در اعمال محاکم در چارچوب قوانین اساسی قیید شده است. نظارت مزبور موجب می‌شود که دادگماها از اعمال اغراض خصوصی و تضییع حقوق متهم و تجاوز به آزادی وی خودداری کنند.

دادگاههایی که در کشورهای استبدادی تشکیل می‌شود، غالباً سری و دستوری است. هدف اساسی از تشکیل آنها صدور حکم علیه متهم و محکومیت وی و تحصیل مجوزی برای مجازات اوست.

در این‌گونه دادرسیها آزادی دفاع محدود می‌شود و مطالبی که متهم در برائت خود ابراز می‌دارد مکتوم می‌ماند و قضات بدون دغدغه از شماتت و اعتراض عمومی به صدور حکم مبادرت می‌ورزند.»^۱ گاه اقرار متهم توأم با اکراه و اجبار است، به این ترتیب که مأمورین پلیس با رفتاری خشن و ارعاب‌آمیز از متهم اقرار می‌گیرند. یکی از دادرسان به نام کللاک^۲ در این باره چنین داوری می‌کند:

گرفتن اقرار به عنف: «تعقیب‌ها و محاکمه‌های قرون گذشته که حکومتها نسبت به پیروان ادیان گوناگون و طرفداران عقاید مختلف و اقلیتهای نژادی به عمل می‌آوردند، نشان می‌دهد که شکنجه‌های جسمی و روحی موجب شده است که همتاثرترین و مفیدترین فوژندان آن عصر به نحو غیر عادلانه‌یی قربانی شوند، سه پایه‌های عذاب، و گزاز- انبرهای شکنجه و دستبندهای قبان‌ی و همچنین، تنهایی مداوم و استنطاقهای طولانی، تن دردمند، و مغز پریشان آنان را به اظهار مطالبی کشانیده است که پایان آن چوبده‌های دار یا گیوتین یا تیرهایی بوده است که محکومین را بدان بسته و زنده می‌سوزانیدند.»^۲ به عقیده بعضی از صاحب‌نظران، اقرار و اعترافی که در فاصله میان توقیف شخص مظنون تا حضور وی در محکمه از او اخذ شود، کان‌لم یکن و بی ارزش است، زیرا در اثر قطع تماس او با دیگران، ممکن است اقرار و اعتراف به وی تحمیل شود.

مصونیت مسکن: خانه و مسکن هر کس، در کشورهای که از قانون اساسی پیروی می‌کنند مصون از تعرض است. فقط مقامات قضائی و دادگاهها، مرجع صالح برای صدور

۱ و ۲. دکتر بوشهری. حقوق اساسی. ص ۲۳ به بعد.

قرار تجسس محل و خانه اشخاص هستند. تمحص در خانه و مسکن و تجاوز به حریم خصوصی افراد به منظور یافتن دلایل و آثار جرم، در قرن حاضر صور مختلفی به خود گرفته که اهم آنها اتصال سیم به تلفن اشخاص و استماع مذاکرات و تفتیش ارتباطات مردم است. چنین عملی حتی در مورد افراد مظنون، و استراق سمع از راه کنترل تلفن اشخاص، تجاوز به حقوق مردم و نقض صریح قانون اساسی است.

اصل دیگری که برای حفظ حقوق مردم باید رعایت شود عطف به ماسبق کردن قانون است، یعنی مجازات هر فرد از افراد اجتماع باید به موجب قانونی باشد که قبل از ارتکاب آن جرم مقرر شده است، و هیچ عملی را نمی توان به عنوان جرم به موجب قانون متأخر مجازات کرد. علاوه بر این، پس از انقلاب کبیر فرانسه و رشد جنبشهای دموکراتیک در سراسر جهان، کیفرهای طاقت فرسای قرون وسطائی نظیر جوشانیدن بزهاران در آب جوش یا روغن، سوزانیدن و شکستن استخوان آنها، و ریختن سرب گداخته در دهان آنان، و دیگر کیفرهای وحشیانه، نسخ و بکلی ممنوع شده است.

علاوه بر این، با گذشت زمان و مطالعات مداوم جامعه شناسان، این حقیقت روشن شده است که بیدادگری و ظلم، بیدادگری به وجود می آورد و نفرت، مولد نفرت است و اگر راهی نرم و رؤف ساختن قلوب آدمیان و از میان بردن بدیها و کینهها و دشمنیها وجود داشته باشد، جز این نیست که ریشههای ستمگری و بیدادگری یعنی اختلاف عظیم طبقاتی و ظلم و استبداد و بی توجهی به افکار عمومی، از جهان رخت بر بندد و خیرخواهی و دستگیری و گذشت و دوستی و تفاهم جای آن را بگیرد.

از جمله مجازاتهای سنگین که هنوز باقی است و موافقان و مخالفان بسیار دارد مجازات اعدام است. مخالفان اعدام می گویند که دولت برای جلوگیری از ضرر و زیان مجرم، می تواند او را زندانی یا تبعید کند. کشتن و از میان بردن او علاوه بر اینکه ضرورت ندارد، تجاوز به حقوق افراد محسوب می شود. علاوه بر این، هدف از مجازات آزار و شکنجه نیست بلکه اصلاح اوست و در مجازات اعدام چنان فلسفه بی ملاحظه نمی شود. هر گاه مراد از اعدام تنبیه و بر حذر داشتن دیگران از ارتکاب جرم باشد، تاکنون میلیونها مجرم بدانحاء مختلف اعدام شده اند، در حالی که جرم و جنایت از میان نرفته است. بنابراین روش منطقی این است که به دنبال علل و عوامل ارتکاب جرم برویم، و فقر و جهل و احتیاج را که عوامل اساسی انحراف و انحطاط در جامعه بشری است از بیخ و بن براندازیم.

رعایت حقوق بشر در مورد زندانیان

در اواخر قرن هیجدهم «مارکزه دی بکاریا» اهل ایتالیا کتابی با عنوان در جنایات و مجازاتها منتشر نمود که در آن اساس علم جنائی را پایه گذاری کرد. بکاریا می گفت: تنها توجیهی که برای مجازات قانونی وجود دارد همان حفظ جامعه از تجاوز مجرمین است.

وی با کشتن جنایتکاران سخت مخالف بود، یکی از مصلحین انگلستان به نام جان هاوارد، در سال ۱۷۷۷ کتابی در باره زندانهای انگلستان و کشورهای دیگر منتشر کرد، که تأثیر بسیار در افکار عامه داشت، در توصیف زندانهای آن عهد، هاوارد می نویسد که زندانها، لانه های پر جمعیت تاریک و کثیفی، فاقد هوای آزاد بود و با زندانیان رفتاری می شد که از رفتار با حیوانات بدتر بود. غذای آنها بستگی به رحم و شفقت زندانیانها داشت، و اغلب گرسنه و تشنه به سر می بردند، جای خواب آنها روی گاه بود و همه در زنجیر بودند و زجر می کشیدند. به طور خلاصه تبلی، بیماری، گرسنگی، زجر و عذاب سهم آنها ازین زندگی بود، هاوارد می گفت که زندانیان بسایند مستخدم دستگاه عدالت باشد، عمارت مخصوصی باید برای زندان ساخته شود، در هر زندان اتاقهای مختلف و حیاط و باغ و آسایشگاه باید بنا گردد. برای زندانیان باید کار سودمند تهیه کرد، و آنها را به کار واداشت، باید آنها را تربیت کرد و وسایل تحصیلشان را در زندان فراهم نمود، و به طور خلاصه می گفت، مجرمین را باید تبدیل به انسانهای اصلاح شده کرد. در سال ۱۷۹۴ قانونی در انگلستان برای اصلاح وضع زندانها وضع شد که شامل بسیاری از پیشنهادهاى هاوارد بود، و بتدریج در کشورهای دیگر اروپا و امریکاهم قوانین مشابهی وضع گردید. از آن تاریخ به بعد، مقررات دیگری به نفع زندانیان در غالب کشورها وضع شده است که در اصلاح وضع زندانها بسیار مؤثر بوده است از اواخر قرن ۱۹ میلادی، موضوع آزادی مشروط زندانیان معمول گشت.

در قرن حاضر مقررات گوناگون دیگری بوجود آمده است که بر اساس آن از زندانیان دیوانه و بیمار و اطفال و کسانی که جرمهای کوچکتری مرتکب شده اند، در قسمتهای جداگانه، نگهداری می شوند. اکنون در تمام زندانها، دارالتأدیب و کارگاههای مختلف، برای اشتغال زندانیان و درمانگاه و تأسیسات آموزش و پرورش متداول گشته است. در کشورهای متمدن، زندان مفهوم قرون سابق را از دست داده است و همگی متفق هستند که زندان باید وسیله ای برای اصلاح و تجدید تربیت مجرمین و منحرفین باشد، نه محل زجر و شکنجه آنها، و نهایت کوشش به عمل می آید، که زندانیان پس از خارج شدن از زندان شفلی به دست آورند و عضو مفیدی برای جامعه باشند. پس از جنگ اول جهانی، در انگلستان و کشورهای اسکاندیناوی حبس با اعمال شاقه و حبس ابد ملغی شده است،

در حالی که تا اواخر قرن هیجدهم، زندان جایی بود که مقصرین و مجرمین را در آن حبس می‌کردند و آنها را از دیگر مردم جدا نگاه می‌داشتند، یوستی نیانوس اول در قانون روم می‌گوید: «زندان جای حبس است نه جای مجازات» و این نظر در همه کشورها معمول و مجری بوده در گذشته سلاطین خودکام و روحانیون مقتدر همگام آنها، و مالکین بی‌انصاف برای تأمین منافع خود، مردم را بدون محاکمه به حبس می‌انداختند و سالهای متمادی زجر می‌دادند. در مورد گناهکاران و مجرمین هم نظری به اصلاح آنها در بین نبود، بلکه قصد این بود که آنها را از جامعه خارج کنند. در قرون وسطا، زندان عمارت مخصوص نداشت و اغلب زندانیان را در زیر زمینهای کلیسا و یا کاخهای ملاکین و معادن و قلاع حبس می‌کردند. اداره زندان هم به مقاطعه داده می‌شد، و مقاطعه‌کاران هزینه زندان را از زندانیانی که توانائی داشتند و از اعاناتی که خیرخواهان به عنوان صدقه می‌دادند، تأمین می‌کردند. قوانین جزائی ایام قدیم، مقرر می‌داشت که مجازاتها سریعتر انجام گیرد، میرغضبان مشغله بسیار داشتند و به حقوق انسانی کمتر توجه می‌کردند. زندانیان را بر حسب شدت وضع جرم از یکدیگر جدا نمی‌کردند. اغلب آنها با هم بودند، و برای آنکه فرار نکنند، آنها را به زنجیر می‌بستند. در قرن هفدهم که زندانهای انگلستان پر شده بود برخی از زندانیان را به شرط اینکه به مستعمرات بروند آزاد می‌کردند و تحت‌الحفظ به مستعمرات می‌فرستادند.^۱

با گذشت زمان و رشد فرهنگ و تمدن به کمک قوانین و نظامات اجتماعی از مظالم و بیدادگریهای مستبدین و مستمگران کاسته شد. اکنون ببینیم قانون چیست و چگونه باید آن را تدوین و اجرا کرد؟

در علوم اجتماعی، قانون، حکم یا مجموعه‌یی از احکام است که جامعه برای تنظیم روابط اجتماعی و سیاسی افراد، خود را به

قانون

پیروی از آن موظف و ملزم می‌سازد.

جامعه ممکن است به وسیله یک هیأت قانونگزاری (اعم از مجلس مقننه یا هیأت وزرا یا یک شخص تام‌الاختیار)، افسراد خود را به پیروی از این احکام ملزم سازد. در این صورت احکام مذکور، قوانین مدون جامعه را تشکیل می‌دهند. الزام از طرف هیأت یا فرد قانونگزار همواره با یک ضمانت اجرا همراه است و آن تنبیه و کیفر در صورت سرپیچی از این احکام است. امام‌مکن است که جامعه‌یی، در نتیجه نداشتن خط، یا پیشرفته نبودن فرهنگ (یا به حکم سنن و عادات اجتماعی) قانون مدونی که واضح آن معلوم باشد،

نداشته باشد. در این صورت قوانین آن جامعه عبارت است از رسوم و آداب و عرف معمول میان افراد آن، در این گونه جوامع، احتیاجات اجتماعی، در نتیجه مرور زمان، برای حفظ موجودیت اجتماعی جامعه و برای حفظ حقوق افراد آن، چه در زمینه مالکیت شخصی، چه در زمینه روابط خانوادگی و چه در زمینه حفظ جان و حیثیت افراد، رسوم و آدابی را ایجاد می‌کند که از لحاظ ماهیت، با قانون مدون جوامع مترقی فرقی ندارد، زیرا آنچه در قانون مهم است، پیروی افراد از آن است، و پیروی افراد از قانون، مستلزم این است که همه افراد جامعه آن را پذیرفته باشند. در جوامعی که قوانینشان نامدون است، یا واضح قوانین شناخته نیست و با اصطلاح امور معاملات و زناشویی و کیفر و قصاص بر مبنای عرف و رسوم و آداب است، ضامن اجرا، ضمیر وجدان فرد است که به مرور زمان و سالها و قرن‌ها با آن عرف و رسوم بارآمده است و سرپیچی از آن را گناه مستوجب عقوبت معنوی یا آسمانی یا اخروی می‌داند.

پیش از آنکه علوم مردم‌شناسی، نژادشناسی و باستان‌شناسی و جامعه‌شناسی به وسعت و اهمیت امروزی برسد، قانون را فقط مخصوص جوامع متمدن و پیشرفته می‌دانستند و جان اوستین^۱ قانون‌شناس معروف بریتانیایی، قانون را چنین تعریف کرده بود: «قانون حکمی است که موضوع آن رفتار مردم است، و از طرف حاکم (اعم از فرد یا افراد) بر فرد یا افراد جامعه‌یی که استقلال سیاسی دارد، الزام شده است.» قوانین نوعی از فرمانها و دستورهاست که رئیس جامعه به افراد آن جامعه می‌دهد، در حالی که توانائی آن را دارد که، در صورت تخلف از مضمون آن، فرد متخلف را تنبیه کند، بنابراین دستور و الزام و ضمانت اجرا مستلزم یکدیگر هستند. این تعریف به اصطلاح جامع نیست، زیرا لازم نیست که قانون را رئیس یا حاکم وضع کند، بلکه همه دستورها و احکامی که افراد جامعه آن را بپذیرند، و خود را به پیروی از آن ملزم بدانند، قانون است؛ و نیز نداشتن استقلال سیاسی موجب نداشتن قانون نمی‌شود و همه جوامع اعم از مستقل و نامستقل، دارای قوانین مخصوص به خود هستند و همچنین ضمانت اجرا، همیشه کیفر بدنی، از قبیل حبس و تازیانه و قتل نیست، مثلا در جوامعی که قوانین آن بر پایه دین است، اعم از جوامع ابتدائی، مانند قبایل استرالیا، یا بومیان امریکا، یا جوامع پیشرفته مانند جوامع یهود و اسلام و غیره، ضمانت اجرا ترس از ارتکاب گناه و مستوجب عقوبت اخروی بودن است، و با اصطلاح ضمانت اجرا، امری فوق طبیعی است. گاهی ضمانت اجرا ضمیر و وجدان افراد جامعه است، که در صورت تخلف از حکمی چنان دچار آشفنگی و ناراحتی می‌شود که ترجیح

می‌دهد برای گریز از ملامت وجدان، یا به قول علمای اخلاق ما، ملامت نفس لواحه دیگر منز تکب خلاف مذکور نشود، ولو اینکه نفعی مادی برای او داشته باشد. منفور بودن و مورد طعن و طنز و ریشخند جامعه بودن شخص مختلف، نیز خود ضامن اجرای قوانین است، و گاهی اثر آن از تنبیه بدنی بیشتر است، در ادیان و شرایع گاهی برای تخلفات، علاوه از عقوبت اخروی آثار مادی دنیوی، غیر از کیفر و تنبیه بدنی قائل هستند. مثلاً می‌گویند کسی که گرفتار «عاق والدین» شود در این دنیا رستگار نمی‌شود؛ و برعکس گاهی، برای تبعیت از قانون آثار دنیوی قائل هستند، مانند آنکه می‌گویند دادن زکات سبب کثرت مال و ثروت می‌شود، این گونه آثار دنیوی در بعضی از کتب فقهی و اخلاقی به «اثر وضعی» معروفند.

در جوامع ابتدائی فرق میان اخلاق و قانون نیست. وجدان جامعه، در نتیجه قدرت‌ها تفکر دربارهٔ علل و اسباب رفتار انسانی و تطبیق آن با محیطهای مختلف، میان اخلاق و قانون فرق می‌گذارد و درباره حوادث و اعمال و جنایات، علل و انگیزه‌های داخلی و خارجی را مداخلیت می‌دهد. مثلاً در میان جوامع و قبائل ابتدائی، قتل مستوجب کیفر است، اعم از آنکه قتل خطا باشد یا قتل عمد، یا برای دفاع از نفس باشد. یا فقط بدخاطر کشتن، تنها شد وجدان اخلاقی در جوامع متمدن است، که میان اخلاق و قانون فرق می‌گذارد، و علل و موجبات اخلاقی را، در اجرای قانون مؤثر می‌داند، و مثلاً دفاع از نفس، یا حفظ ناموس یا قتل غیر عمد را مستوجب قصاص و مجازات نمی‌داند.

فرق مهم دیگر میان قوانین جوامع ابتدائی، با جوامع متمدن، از لحاظ قانون در اصول محاکمات است. در جوامع متمدن، محاکمه به محاکمه یاداد گادهای عمومی و گذاشته شده است، در صورتی که در جوامع ابتدائی، رئیس خانواده یا عشیره حق محاکمه فرد خاطی را دارد. در بعضی از این جوامع مجمع رؤسای خانواده‌ها و عشیره‌ها این محاکمه را انجام می‌دهد؛ و در بعضی دیگر که نسبتاً پیشرفته‌تر است مأمورانی که برای این کار منتخب هستند، فرد خاطی با جانی را محاکمه می‌کنند، بنابراین در سیر بشر از جوامع بدوی به جوامع متمدن، حق محاکمه بتدریج از رئیس خانواده به رئیس عشیره و بعد به مجمع رؤسای خانواده‌ها و یا عشایر و بعد به نمایندگان منتخب و بعد به محاکم دادگاههای عمومی داده شده است.

از خصوصیات جوامع ابتدائی از لحاظ قانون، یکی هم این است که اگر متهم، کیفری را که باید به او تحمیل شود نپذیرد، یا اتهام را انکار کند، خصومت و جدال میان خانواده‌ها و عشیره‌ها یا قبیله‌ها درمی‌گیرد.

خصومت و انتقام در میان این قبایل از نقض قوانین یا عدم اجرای آن سرچشمه

می‌گیرد^۱.

مجموعه اصول بنیادی يك ملت یا يك کشور یا يك جامعه سیاسی
قانون اساسی
که قدرت و وظایف حکومت را معین و حقوقی را برای مردم
تضمین می‌کند قانون اساسی می‌گویند و به تعریف وسیعتر: «مجموعه قوانینی که بر
حکومت حاکم است.»

قانون اساسی بر دو نوع است: مدون و عرفی. قانون اساسی مدون آن است که به
وسیله قوه عالی‌دئی وضع و در سند یا اسنادی بیان شده است که در آن شکل و سازمان
حکومت و مقررات مربوط به اعمال عالیة آن و روابط آنها با یکدیگر و با مردم معین شده
است.

قانون اساسی مدون را، قانون اساسی نوشته هم می‌خوانند. قانون اساسی عرفی
(یا نانوشته) آن است که در سند رسمی واحدی مندرج نیست، بلکه عمدتاً مجموعه عرف
و عادت و آداب و رسوم است که به حکم سوابق تاریخی و حقوق عرفی استقرار
یافته‌اند. تقریباً قانون اساسی همه کشورها مدون است. قانون اساسی بریتانیا نانوشته
است. قانون اساسی از لحاظ سهولت یا سختی تجدید نظر در آن، به انعطاف‌پذیر و انعطاف-
ناپذیر تقسیم می‌شود.

قانون اساسی انعطاف‌پذیر آن است که اصلاحش تابع شرایط خاص نیست، بلکه
به طریق عادی قانونگذاری ممکن است و به همین جهت اصلاح آن آسان است. قانون
اساسی انعطاف‌ناپذیر آن است که اصلاحش دشوار یا وقتگیر است، زیرا تابع تشریفات
مفصل خاصی است که انجام دادن آن وقت می‌گیرد.
قانون اساسی بریتانیای کبیر، انعطاف‌پذیر، اما قانون اساسی امریکا انعطاف‌ناپذیر
است.

تشریفات تجدید نظر در يك یا چند اصل معین از قانون اساسی ایران در اصلی که
به موجب تصمیم مورخ ۱۸ اردیبهشت ماه ۱۳۲۸ ه. ش. مجلس موسسان، به متمم قانون
اساسی الحاق گردیده، معین شده است.

قانون اساسی بریتانیا، چنانکه اشاره کردیم به صورت سندی واحد وجود ندارد،
بلکه مجموعه‌یی از عرف و عادات و سوابق است که در طی رشد ملی آن کشور استقرار
یافته است، به انضمام بعضی از قوانین که برخی از سیماهای آن را تعریف می‌کند. از
جمله‌اهم این قوانین اینها را می‌توان نام برد: ماگناکارتا (۱۲۱۵)، درخواست حق (۱۶۲۸) و

۱. دایرةالمعارف فالدسی، ج ۲، ص ۱۹۹۲ (به اختصار).

قانون هیبیس کورپس (۱۶۷۹) که قدرت سلطنت را در گرفتن مالیات و حبس کردن مردم محدود ساخت. بیلای حقوق (۱۶۸۹) و قانون جانشینی (۱۷۰۱) که تفوق پارلمان و استقلال قوه قضائی را مستقر ساخت، قانون پارلمان (۱۹۱۱) که قدرت مجلس لردها را محدود کرد، و پنج قانون معروف به لوایح اصلاحی.»

مجموع قوانینی که از ۱۶۷۹ تا قرن بیستم، به حکم شرایط و مقتضیات اجتماعی به تصویب نمایندگان مردم رسیده است، بخوبی سیر تدریجی و تکاملی دموکراسی را در کشور انگلستان نشان می‌دهد.

فلسفه قانون یا قانون شناسی

قانون شناسی، مجموعه مباحثی است که در باره ماهیت قانون و مقاصد آن، و در باره وسایل مادی و معنوی برای تحصیل این مقاصد، و درباره حدود تأثیر قوانین، و رابطه قانون با عدالت و اخلاق، و در پیرامون چگونگی تغییرات و رشد تاریخی قانون بحث می کند. بحث درباره این مسائل از زمانهای قدیم رایج بوده است و چنانکه می دانیم یونانیان و رومیان در طرح این مسائل پیشقدم بوده اند.

سیر تکاملی قوانین
بعد از رنسانس

پس از پایان دوران طولانی قرون وسطا و ایجاد امنیت و تمرکز و رشد اقتصادیات و پیشرفت تدریجی علوم و معارف، در دوره رنسانس و اصلاح دینی، عده بی از دانشمندان چون گسا بریل و اسکت اسپانیائی و ه. گروتیوس هلندی، تحت تأثیر مقتضیات اجتماعی و اقتصادی عصر خویش، حقوق طبیعی انسان را از مباحث کلام و الهیات جدا کردند. گروتیوس مخصوصاً به ارزش حقوق طبیعی تکیه کرد و گفت حقوق و قوانین را در طبیعت خود انسان باید جستجو کرد و تنها از این راه می توان بین نیک و بد و عدل و جور تمایز قائل شد. لایب نیتز به قوانین کلی عقلی معتقد بود و به نظر او، معیار عدالت قانون کلی عقلی است که مانند حقایق ریاضی ابدی و لایتغیر است. در مقابل، گروتیوس و کریستیان فون ولف معیار حقوق و قوانین را در طبیعت انسان جستجو می کردند. در این میان، لایب نیتز، گروتیوس و ولف را می توان جزء بیروان مکتب معنوی و عقلی در فلسفه حقوق دانست.

اما، هابز که در عصر جنگهای داخلی و مذهبی می زیست، در طبیعت انسان معیارهایی که بتواند منشاء و مبدأ حقوق و قوانین باشد، نمی دید. او معتقد بود که انسان طالب زور و قدرت است و این میل به زور و قدرت به جنگ میان انسانها منجر می شود، و انسانها از ترس یکدیگر ناگزیرند به اطاعت قدرتی، مافوق قدرتها، یعنی حکومت و دولت، گسردن نهند. پس اصالت و انسجام قوانین موضوعه بسته به این است که تا چه حد

نظم و ترتیب را در میان جماعتی که طبیعتشان به زورگوئی و اجحاف متمایل است، برقرار سازد. اگر دولت دارای قدرتی نامحدود و برتر از همه باشد، می‌تواند چنین نظمی را در میان مردم برقرار سازد. مردم باید بی‌چون و چرا، قدرت دولت و قوانین او را گردن نهند و از آن به بهانه اینکه موافق عدل و انصاف نیست سر نیچند. نتیجه اینکه، هرچه دولت گفت، خوب است و هرچه دولت نهدی کرد زشت است. این همان نظر ارادی دانزسکوئس و ویلیام آکمی است، منتها در آن به جای اراده الهی، اراده دولت و حکومت جانشین شده است. بنا بر عقیده هابز، حقوق طبیعی فقط در این است که طبیعت انسانی، ضرورت ایجاد نظم و ترتیب به وسیله حکومت را حکم می‌کند. جان لاک برخلاف هابز معتقد بود که دولت، حاکم بر همه حقوق مردم نیست و مردم با ایجاد حکومت از «همه حقوق» خود صرف نظر نکرده‌اند؛ مردم تنها حفظ قانون و نظم و امنیت را به عهده دولت گذاشته‌اند و از حقوق مربوط به حفظ جان و مال افراد درنگ نداشته‌اند. به این طریق، لاک می‌خواست. فرد را در برابر حکومت نگاهداند، و او را از تعدی مطلق حاکم مصون دارد. لاک در حکومت به سه قدرت مشخص قایل بود: قدرت یا قوه مقننه برای وضع قوانین و حفظ حقوق مردم، قدرت مجریه، برای اجرای قوانین، و قدرت متحده، برای تنظیم روابط دولت با دولتهای دیگر. لاک لزوم انفصال و جدائی قوه قانونگزاری را از قوه مجریه تأکید می‌کرد، ولی ازومی برای جدائی قوه مجریه از قوه متحده نمی‌دید. جان لاک که از متفکرین بنام قرن هفدهم انگلستان است برخلاف هابز که طرفدار حکومت مطلقه است، می‌گوید: دولت حق وضع قوانین و انجام کیفرهای گوناگون را دارد، ولی «برای حفظ جان و مال مردم» این حق و قدرت ناشی از قانون طبیعی و عقدا اجتماعی و به منزله ودیعه‌ای است در دست حکومت، و اگر حاکم و فرمانروا، در این ودیعه، تصرفی به ناحق بکند، آن حق حاکمیت از او سلب می‌شود؛ به این ترتیب قدرت حاکم، مشروط است، نه مطلق. هر فردی در اجتماع حق سخن گفتن و آزادی تفکر و آزادی تملک و آزادی کار را دارد. تنها حقی را که فرد اجتماعی از دست می‌دهد، حق دادی و قصاص است. این حقوق مربوط به زمانی است که بشر در توحش می‌زیسته و دور از اجتماع به سر می‌برده است. ولی امروز که عصر تمدن و شهرنشینی است، این حقوق از او سلب شده و بر عهده اجتماع و حکومت قرار گرفته است. به نظر لاک قوه مقننه باید از طرف مردم انتخاب شود و قوه مجریه در دست حکومت است.

بعد از لاک، کسی که با دلایل استوار از نظریه تفکیک قوا جانبداری کرده است، منتسکیو، بزرگترین نویسنده فرانسوی در قرن هیجدهم است. وی به سال ۱۶۸۹ در برود متولد گردید و در همان دیار به تحصیلات خود ادامه داد. در سال ۱۷۰۸ وکیل دعوی

شد. توقف چهارساله او درباریس به او فرصت داد که مطالعات خود را در زمینه مسائل تاریخی و اجتماعی و حقوقی فزونی بخشد. در ۱۷۱۴ به مقام «مشاور» دربار امان برد و برگزیده شد. نخستین اثر او سیاست (دهیان) در ۱۷۱۶ منتشر شد. در سالهای بعد مسافرتها و سرخورددهای او با مردمی از قشرها و طبقات مختلف، وی را به تأمل و تحقیق در مسائل و مشکلات اجتماعی برانگیخت، درآمستردام در سال ۱۷۲۱ آثار انتقادی خود را بدون ذکر نام منتشر کرد، که مورد توجه علاقه‌مندان قرار گرفت. در بین سالهای ۱۷۲۱ تا ۱۷۲۵ منتسکیو در مجامع فرهنگی آمد و رفت داشت، ولی شرکت در کارهای اجتماعی، او را از کار مهم تحقیقی که آغاز کرده بود بازداشت.

در سال ۱۷۲۷، پس از آنکه به عضویت آکادمی فرانسه برگزیده شد، تصمیم به مسافرتهاى عديده گرفت، و از اتریش، آلمان، ایتالیا و انگلستان دیدن کرد. اقامت او در انگلستان تا سال ۱۷۳۱ به طول انجامید. در جریان این مسافرتها، منتسکیو یادداشتهای فراوانی که متضمن اوضاع سیاسی و اقتصادی آن کشورها بود گردآوری کرد. سپس به نگارش کتابی به نام نظریاتی در پیرامون علل عظمت و سقوط امپراتوری (دوم) (۱۷۳۴) به رشته تحریر درآورد. پس از آن مدت چهارده سال به طور مداوم و بی‌گیر در راه تدوین و تألیف کتاب مشهور خود روح القوانین وقت صرف کرد. این کتاب که مولود عصر، و مورد نیاز عموم بود در مدت دو سال بیست و دوبار تجدید طبع گردید. در این کتاب، لزوم تقسیم قدرت سیاسی دولت به قوای اجرایی و قانونگذاری و قضائی به تفصیل بیان و تأکید شده است.

به نظر منتسکیو برای حفظ و تأمین آزادی، این سه قوه باید مستقل از یکدیگر باشند، یعنی هرگز این سه نیروی مهم سیاسی نباید در دست يك نفر باشد. منتسکیو بخوبی می‌دانست که اگر این سه قدرت در دست فرد واحدی باشد، به جای حکومت ملی و دموکراسی حکومت دیکتاتوری برقرار خواهد شد. او برای نشان دادن نتایج مثبت و سودمند تفکیک قوا حکومت انگلستان را معرفی می‌کند.

قانون اساسی کشورهای متحده امریکای شمالی، بر اساس نظریات کلی منتسکیو تدوین شده است، بدین ترتیب، می‌بینیم که اصول نظریات منتسکیو درست برخلاف اصول نظریات هابز است. زیرا، منتسکیو بر اساس تفکیک قوا رئیس دولت را فقط و فقط مجری قوانین می‌داند، نه واضع آن، و واضع قانون قوه مقننه است که برگزیده مردم است،

1. La Politique Romains

2. Consideration Sur Les Causes de La Grandeur des Romans et de Leur decadence.

و باید هنگام تدوین قوانین بیشتر رعایت حال مردم و رفاه جامعه را بکنند تا مصالح حاکم و قوه مجریه را.

سیور هشر و طیت در انگلستان

انگلستان از آغاز قرن سیزدهم میلادی به علت تغییر شرایط اقتصادی واجتماعی و استبداد مطلق سلاطین، آماده انقلاب گردیده. به این ترتیب که سنیورها و روحانیون که دارای قدرت و نفوذ فراوان بودند با بورژوازی جوان انگلستان که به علت رشد سریع صنایع دستی در حال ترقی و تکامل بود متحد شدند و در هر مورد که یکی از سلاطین انگلستان با شکستی مواجه می‌شد، از قدرت نامحدود او می‌کاستند؛ چنانکه در ۲۵ ژوئن ۱۲۱۵ طبقات ممتاز از شکستهای داخلی و خارجی که نصیب «ژان بی‌زمین» شده بود استفاده کردند و با تدوین فرمان کبیر قدرت او را محدود ساختند: مواد مهم این فرمان بقرار زیر بود:

۱. هیچکس را نمی‌توان حبس، تبعید و توقیف کرد، مگر به موجب قوانین مملکتی و طبق حکم محکمه صلاحیت‌دار.
۲. وضع هر مالیات باید قبلا به تصویب شورای کبیر برسد، که از اسقفها و کنتها و بارونها تشکیل می‌شود.
۳. پادشاه حق ندارد در امور مذهبی مداخله و در انتخاب کشیها و اسقفها اعمال نفوذ و قدرت کند.
۴. پادشاه حق ندارد قبل از پرداخت قیمت، ملک یا چیز دیگری را از تصاحب مالک آن خارج کند. سلب مالکیت باید به موجب حکم محکمه و در مواردیکه قانون پیش‌بینی کرده، صورت بگیرد.
۵. پادشاه مکلف است که روحانیون و اشراف را برای تشکیل شورای عالی دعوت کند.
۶. ضبط تمام اموال و املاک مقصرین ممکن نیست، فقط به قوه مجریه اجازه داده می‌شود که در موارد مقرر در قانون از بزهکاران جریمه بگیرد.

۷. برای اطمینان از اجرای این مواد مقرر شده بود که بیست و پنج نفر از اسقفها و بارونها انتخاب، و مراقب اجرای این مواد باشند، تا اگر شاه تعهدات خود را نقض کرد اراضی اوراتا میزان خسارت تصرف کنند. ولی در هر حال شخص پادشاه و خاندان او از تجاوز مصون خواهند بود.

با صدور این فرمان که بیش از هفتصدسال قبل نوشته شده است، پایه‌های اولیه دموکراسی اشرافی در انگلستان گذارده شد و نخستین حکومت مشروطه یعنی حکومت با قید و شرط سلاطین در انگلستان به وجود آمد و برای اولین بار در تاریخ، از قدرت مطلق و نامحدود سلطان که در آن ایام خود را ظل الله و نماینده خدا و مسلط بر جان و مال مردم می‌دانست به موجب قانون و مقررات جدید کاسته شده است.

در اینجا باید متذکر بود که اصول مشروطیت انگلستان تا اواخر قرن هفدهم چندین بار در اثر عهدشکنی سلاطین و تقلید آنان از سلاطین مستبد اروپا، دستخوش تزلزل و تعطیل گردید ولی سرانجام از سال ۱۶۸۹ پس از زدوخوردها و کشمکشهای بسیار اساس مشروطیت انگلستان تثبیت گردید و قیادت و قدرت مطلق اشراف و سرمایه‌داران در حیات سیاسی و اقتصادی انگلستان مستقر شد. از این پس سلاطین انگلستان به عنوان سلطنت قناعت کردند و از مداخله در کار حکومت و سیاست محروم گردیدند.

در انگلستان به خاطر قیود و مقرراتی که سرمایه‌داران به نفع خود به وجود آورده‌اند، فقط احزابی در مبارزات انتخاباتی موفق می‌شوند که نسبت به حفظ اصول سرمایه‌داری و تأمین منافع سرمایه‌داران وفادار باشند. معمولاً هر حزب که حائز اکثریت شود، لیبر آن از طرف شاه به سمت نخست‌وزیری انتخاب و مأمور تشکیل کابینه خواهد شد.

قانون انتخابات

نه تنها قانون اساسی انگلستان بلکه قوانین عادی و مخصوصاً قانون انتخابات این کشور بر اساس منافع اکثریت ملت انگلستان تنظیم نگردیده است. قانون اساسی و قانون انتخابات انگلستان با وجود

و نقایص آن

انتقادات و تغییرات زیادی که در آن به عمل آمده هنوز بر اساس تبعیض و اختلاف طبقاتی استوار است. درجه ثروت و میزان عایدی اشخاص در تعیین حقوق فردی و اجتماعی آنان تأثیر فراوان دارد و قزنها در انگلستان که خود را مادر دموکراسی جهان می‌دانند آن دسته از مردم که درجه ثروت و میزان عایدی آنان از حدود معینی تجاوز نمی‌کند، از حق انتخاب کردن و انتخاب شدن یعنی از بدوی‌ترین حقوق انسانی محروم بودند.

قانون ۱۹۲۸: به موجب این قانون که مترقی‌ترین قوانین انتخاباتی انگلستان است زنان در اثر مبارزات بسیار موفق گردیدند که حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را برای خود تأمین کنند، و مأخذ تمول برای انتخاب کنندگان به صورت ظاهر ملغی گردید.

انتخاب کنندگان باید لااقل ۲۱ سال داشته باشند و مانع قانونی (از قبیل صغر سن، اجنبی بودن، جنون، ارتکاب جنحه و جنایت) نداشته باشند.

به موجب این قانون، نیز عده‌ئی دارای دو حق رأی هستند، یکی به لحاظ محل سکونت و یکی به لحاظ حرفه و شغل؛ برای اینکه کسی بتواند از لحاظ حرفه و شغلی که دارد رأی بدهد، باید اسم خود را در فهرست حوزه مربوط بنویسد. علاوه بر این، باید کسب و تجارتش دارای ارزش سالانه‌ئی معادل ده لیره باشد و مدت ۳ ماه هم در محل انتخابیه سکونت داشته باشد. در انگلستان، دانشگاه بدعنوان مرکز طبقات ممتاز، دارای دو حق رأی است؛ یعنی انتخاب کنندگان غیر از يك رأی که به لحاظ محل سکونت می‌دهند، حق دادن رأی دیگری بدنام انتساب به دانشگاه، نیز دارا خواهند بود. اکنون دانشگاه آکسفورد و کمبریج دارای دو نماینده و سایر دانشگاه‌ها هر يك، يك نماینده انتخاب می‌کنند. به این ترتیب، ملاحظه می‌شود که قانون انتخابات انگلستان در مقایسه با قانون انتخابات کشورهای دیگر به هیچ وجه دموکراتیک و مبتنی بر مصالح اکثریت نبوده، و همیشه قانونگذاران آن کشور سعی کرده‌اند که منفعت گنجبران را بر مصالحت رنجبران ترجیح بدهند، ولی این وضع دوام نیافت و در قانون انتخابات بدتدریج تغییرات اساسی به نفع اکثریت داده شد.

فعالیت‌های انتخاباتی در انگلستان به طور دموکراتیک از طرف احزاب مختلف صورت نمی‌گیرد، زیرا کلیه وسائل تبلیغاتی در این مملکت در دست محافظه کاران یعنی سرمایه داران و مالکین است. با وجود تغییراتی که در طی زمان در قانون انتخابات حاصل شده است، هنوز در بسیاری از موارد استفاده از حق انتخاب کردن و انتخاب شدن بدون قدرت مالی ممکن نیست و داوطلبان انتخابات ناگزیرند ۱۱۰ لیره بدمتصدی انتخابات محل تحویل دهند، این وجه در صورتی مسترد می‌شود که صاحب آن به وکالت انتخاب شود و یا يك ششم مجموع آراء را داشته باشد. علاوه بر این، تعداد نمایندگان حوزه‌های انتخاباتی با جمعیت محل متناسب نیست؛ چنانکه در سال ۱۹۳۵ در ۹ حوزه انتخاباتی که يك میلیون و پانصد هزار نفر سکنه داشت نه نفر به نمایندگی انتخاب شدند، در حالی که در محل دیگر که سکنه آن ششصد و سی هزار نفر بود، بیست و يك نفر به نمایندگی انتخاب شدند. حال اگر در انتخابات این دو محل جمعیت ملاک بود حوزه دوم لازم بود به جای بیست و يك نفر سه نفر را به نمایندگی برگزیند. هر گاه در يك حوزه انتخاباتی يك نفر داوطلب وکالت باشد، چنین شخصی بدون انجام انتخابات به وکالت منصوب می‌شود.

انتقاداتی که به روش
انتخابات انگلستان
وارد است

معایب سابق الذکر در اثر فعالیت نمایندگان مجلس عوام و مخالفت مردم، کما بیش مرتفع شده است.

پارلمان انگلستان از دو مجلس تشکیل شده است: مجلس عوام و مجلس لردها. نمایندگان هر دو مجلس هر گاه در دوره اجلاسیه مرتکب جنحه یا جناحی شوند از تعرض مصون خواهند بود و تعقیب آنان موکول به موافقت مجلسی است که در آن عضویت دارند. در ایام تعطیل و در هر مورد که از ناحیه نمایندگان ملت جرم مشهودی اتفاق افتد دستگیر و تعقیب خواهند شد. نمایندگان مجلس عوام برای مدت پنج سال انتخاب می شوند و در این مدت حق ندارند از مقام وکالت استعفا بدهند.

وکالت در مجلس لردها بیشتر به طور موروثی صورت می گیرد و ریاست مجلس لردها با وزیر دادگستری است. با اینکه به موجب قانون ۱۸۸۱ حدود اختیارات مجلس لردها در امور مملکتی بسیار محدود است، مع ذلک مجلس لردها در حفظ اصول استعمار و حمایت جدی از وضع موجود و مبارزه با هر گونه جنبش اصلاحی به نفع اکثریت، کوشش و تلاش بسیار می کند. هر گاه مجلس لردها در ظرف یک سال پس از تصویب مجلس عوام، با قوانین مالی موافقت نکنند، در این صورت لایحه که از طرف مجلس عوام تصویب شده است، جنبه قانونی خواهد داشت.

در امور غیر مالی هر گاه مجلس عوام، یک طرح قانونی را پس از سه بار مشورت تصویب کرد، به فرض مخالفت مجلس لردها، برای ابلاغ و اجرا فرستاده می شود. در انگلستان معمولاً وزراء، از بین نمایندگان مجلس عوام انتخاب می شوند، و هر گاه لردی به وزارت رسید، شرکت او در جلسات مجلس عوام ممنوع است.

پارلمان یا مجلس بریتانیای کبیر این شهرت را دارد، که مسأله سابقه پارلمان و اهمیت مجلس مقننه کشورهای دیگر وازهمه قدیمی تر است.

آن در انگلستان علت اینکه چنین مجلسی اول در انگلستان تشکیل گردید و دموکراسی، ابتدا در آن کشور پایه گذاری شد، مربوط به عادات و سنتهایی بوده است که از زمان قدیم بین مردم انگلستان رواج داشته و مردم همواره با استبداد درستیز بوده دلبستگی زیادی به اصول آزادی داشته اند.

از ایام بسیار قدیم رسم آنگلو ساکسونها این بود که کارها را با مشورت انجام می دادند، و عادت بر این بود که پادشاه رؤسای طوایف را در انجمنی جمع کند و در باره امور کشور با آنان به شور بپردازد. در عهده «نورمانها» که در قرن یازدهم میلادی به انگلستان آمدند و در اساس حکومت سابق تغییرات بسیاری دادند، بازهم سنت ملی

تأثیر خود را بخشید و پادشاه، رؤسای روحانی و امیران و اعیان را دعوت می کرد که شورای تشکیلی دهند و با مشورت، به امرور رسیدگی کنند. در سال ۱۲۶۵، سیمون د-مانفرت که رهبر طغیان بر ضد هنری سوم بود، پارلمانی تشکیل داد که علاوه بر اعیان و اشراف و روحانیون، نمایندگان شهرها و قصبات عمده نیز در آن شرکت داشتند، و این امر سابقه‌ی برای تشکیل جلسات آینده گردید، چه تا آن زمان عضویت پارلمان محدود به اعیان و روحانیون بود. در عهد ادوارد اول که اصلاحات عمده‌ی در قوانین انگلستان شد و اختیارات محاکم شرع محدود گشت، و واگذاری اراضی به کلیسا، بدون اجازه پادشاه ممنوع شد، پارلمان دیگری دعوت شد (۱۲۹۵) که در تاریخ، معروف به پارلمان نوبونه است. در این مجلس، نمایندگان طبقات مختلف دست به اعتراض برداشته و گفتند که پادشاه نباید هیچ‌گونه مالیاتی را بدون تصویب و تأیید پارلمان وضع و اخذ کند و ادوارد تعهد کرد که این تقاضا را اجابت کند. در سال ۱۳۲۷ قدرت پارلمان به حدی زیاد شد که ادوارد دوم را از سلطنت خلع کرد و ادوارد سوم را به جانشینی وی برگزید. در عهد ادوارد سوم جنگهای متعددی رخ داد و پارلمان از تصویب هزینه‌های جنگی خودداری کرد تا آنکه پادشاه ناچار شد که بر اختیارات پارلمان بیفزاید، تا آن زمان پارلمان فقط يك مجلس بود و نمایندگان همه طبقات در آن شرکت می‌جستند، ولی تضاد منافع طبقات و افزایش نفوذ نمایندگان مردم کار را به جایی رسانید که ادوارد سوم مجبور شد پارلمان را به دو مجلس تقسیم کند، که در یکی نمایندگان اشراف و روحانیون شرکت کنند و در دیگری طبقات متوسط نماینده داشته باشند. در زمان سلاطین سلسله تودور، استبداد و خودکامی بر دموکراسی و مشروطیت غلبه کرد و بسیاری از قدرت و اختیارات پارلمان به طور موقت از دست رفت.

در سلطنت جیمز اول و چارلز اول مبارزه بین پادشاه و پارلمان شدت یافت و انقلاب «پیرایشگر» آغاز شد. گروهی از پیرایشگران به امریکا مهاجرت کردند و جلسات پارلمان قریب دوازده سال تعطیل بود. بالاخره چارلز در مقابل اراده مردم تاب مقاومت نیاورد و اعضای پارلمان را دعوت کرد. پارلمان کوتاه (۱۶۴۰) مقدمه پارلمان طویل بود که در جنگ داخلی انگلستان رهبر مخالفین شاه بود، و حق انحلال پارلمان را از پادشاه سلب کرد و چارلز را هم به جرم خیانت، محاکمه و اعدام کرد اما از این پیروزی نتیجه قطعی حاصل نشد و کشمکش با نظامیان آغاز شد، سپس کرامول قدرت را به دست گرفت، پارلمان دوره او قدرت و اختیاری نداشت، اما با بازگشت خاندان استوارت، پارلمان قدرت خود را بازیافت، و انقلاب باشکوه ۱۶۸۸-۱۶۸۹ اختیارات مطلق پارلمان را تحکیم و تأیید کرد. ظهور احزاب سیاسی (حزب‌های ویک و توری) موجب شد که

وزیران در مقابل پارلمان جوابگو و مسؤول باشند.

حق انتخاب نمایندگان مجلس عوام تا سال ۱۸۳۲ محدود به طبقات متوسط و نسبتاً متمکن بود. از آن تاریخ تا ۱۸۶۷ قوانینی تصویب شد (لویح اصلاحی) که به تدریج این حق را به طبقات دیگر هم داد و در سال ۱۹۱۸ حق انتخاب نمایندگان مجلس عوام برای عموم طبقات مردم عمومیت یافت. چنانکه قبلاً گفتیم، در طی قرون گذشته، اختیارات پادشاه انگلستان به تدریج از میان رفته و امروز نامی از آن مانده است. ولی بر حسب عادت و سنت که مردم انگلستان بسیار به آن علاقه مند هستند، ظواهر اختیارات گذشته هنوز محفوظ مانده است، لکن در عمل، هیچ گونه توجه و التفاتی به آن نمی شود و اکنون مقام سلطنت فقط یک مقام تشریفاتی است.

هنوز گفته می شود که پادشاه، اعضای مجلس اعیان را انتخاب و فرمان تشکیل جلسات مجلس عوام را صادر می کند، و حق «وتو» در قوانین را دارد، ولی در عمل تمام این کارها به دست دولت و به نام پادشاه انجام می گیرد، حق حاکمیت حقیقی با مجلس عوام و نمایندگان بر گزیده ملت است.

نمایندگان مجلس عوام به رأی مردم انتخاب می شوند، عده آنان متغیر بوده است (مجلس ۱۹۵۱ دارای ۶۲۵ نفر و مجلس ۱۹۵۵ دارای ۶۳۰ نفر نماینده بود).

رئیس مجلس، عنوان **سخنگو** را دارد و از حزب حائز اکثریت انتخاب می شود.

تصویب لویح مالی، اختصاص به مجلس عوام دارد.

اعضای مجلس اعیان از ابتدای تشکیل پارلمان، بارونها و لردهائی بودند که القاب اشرافی داشتند و چون این القاب ارثی است، اعقاب لردها هم به ارث عضو مجلس اعیان محسوب می شدند، علاوه بر اعضای که به ارث عضویت مجلس اعیان را دارا هستند اکنون سه دسته دیگر هم به عضویت مجلس اعیان انتخاب می شوند که فقط برای مدت عمر عضویت دارند، و پس از فوت، عضویت آنها خاتمه می یابد. دسته اول بعضی از روحانیون عالی رتبه هستند، دسته دوم اعضای قضائی مجلس اعیانند که از لحاظ معلومات و تجربه قضائی حائز چنین مقامی می شوند. چون مجلس اعیان کار دیوان کشور را نیز انجام می دهد و اغلب اعضای آن واجد شرایط قضاوت نیستند، قانونی در ۱۸۷۶ به تصویب رسید که نه نفر از قضات عالی رتبه بر حسب توصیه دولت و به فرمان شاه، به عضویت مجلس اعیان انتخاب گردند. دسته سوم زنان و مردان مشهوری هستند که طبق قانون سال ۱۹۵۸ از میان اشخاص محبوب و معروف برگزیده می شوند و با فرمان شاه حائز عضویت مجلس اعیان می گردند.

تا سال ۱۹۱۱ اختیارات مجلس اعیان مانند مجلس عوام بود، ولی پس از

مبارزات طولانی اختیارات مجلس اعیان بسیار محدود گردیده، تصویب هر گونه لوایح مالی فقط اختصاص به مجلس عوام خواهد داشت.^۱

قانون طبیعت
بنظر کسین بریتون محقق آمریکائی: «... در نوشته‌ها و موعظه‌های پوریتن‌های انگلیسی، وبه مقیاس و میزانی کمتر، در آثار حقوقدانان مشروطه‌خواه آن سرزمین و در آثار فلاسفه قرن هیجدهم و در دیگر آثار انقلابی، نظام نامشروع موجود، عمیقاً باحکومت خیر و برحق که قرار بود در آینده مستقر شود متضاد و متفاوت بود. در انگلیس، امریکا و فرانسه حقیقت‌غایی و تکیه‌گاه اساس، که انسانها برضد شرایط موجود به آن متوسل می‌شدند، طبیعت با همه قوانین روشن و ساده و بی‌پیرایه‌اش بود. عوارض کثیفی سازی در انگلیس، قانون «تمر» در آمریکا، و امتیازات اشرافیت در فرانسه، همه و همه مغایر قانون طبیعت بود. حتی در انگلیس و آمریکا، جایی که به حقوق مصرحه در ماگناکارتا یا منشور کبیر (فرمانی که پادشاه انگلیس زیر فشار طبقه ممتاز در ژوئن ۱۲۱۵ امضا کرد و آزادیهای مدنی و سیاسی قابل توجهی به شهر وندان داد) و قوانین عرف نیز بسیار تمسک می‌کردند، همیشه چیزی که در غایت به آن متوسل می‌شدند، قانونی از طبیعت بود که در قلوب انسانها حک شده است طبیعت همیشه چیزی را توصیه می‌کند، که روشن‌فکران با شورش و انقلاب، طالب آن هستند.^۲

انقلاب انگلیس از یکی از کهنترین و ریشه‌دارترین نهادهای
تسا به انقلابها
پارلمانی آغاز شده بود. انقلاب آمریکا عمدتاً از نیوانگلند و در

میان مردمی که به گردهمائی‌ها و مجالس شهری مانوس بودند، شروع شد انقلاب فرانسه از بطن جلسات يك نهاد قانونگزاری سر به در آورد؛ نهادی که دارای هیچ گونه سوابق نبود و توسط مردانی که به فعالیت‌های پارلمانی مانوس نبودند، اداره می‌شد. انقلاب روسیه از شورهای خیابانی در پایتخت نشأت گرفت.

همانندیهای اولین مراحل انقلاب در چهار جامعه مورد بحث (یعنی انگلستان، فرانسه، امریکا و شوروی) قابل توجه و چشمگیر است مجلس عوام انگلیس در لحظات طوفانی آخرین جلسه‌اش در ۱۶۲۹ به‌ظاهر با مجلس ملی فرانسه، در جلسات پسر چوش و خروش و تشنجات مکررش بسی همانند است و هر دوی اینها چندان تفاوتی با بعضی از جلسات مهم شورای پتروگراد ندارند. علت آن است که وضع انسانها در حالت

۱. دایرةالمعاد فارسی، جلد اول، صص ۵۰۷ و ۵۰۸.

۲. انقلاب مذهبی کرامول تا انقلاب سرخ لنینی، ص ۴۸.

گروهی و شگردهائی که در نطق و بیان به کار می‌برند، کما بیش يك شکل و یکنواخت است. سه انقلاب از چهار انقلاب مورد بحث از میان مردمی آغاز شد که با بسیاری از مالیاتها مخالف بودند و برای اعتراض به آنها با هم متحد شدند و سرانجام به مرحله‌یی رسیدند که توانستند نظام حاکم را سرنگون کنند و نظام دیگری به جای آن مستقر سازند.^۱ در انگلستان «در بار جیمز اول مهد شهوت و بسی بند و باری بود ...» اشراف مملکت شدیداً به انحطاط گرائیده بودند، بسیاری از شهرنشینان و ملاکان بزودی از راه و رسم دربار سر مشق گرفتند. هر خانه بزرگ و مجالی در شهر بسزودی کانون ناپاکی و رذالت شد، سپس نوبت به قتل نفس، زنا، فحشا، باده‌خواری و تظاهرات مستانه، هتاکی و فحاشی، لامذهبی و انواع و اقسام هرزگیها رسید... اثبات این مطالب برای ما زحمتی ندارد که طبقات متوسط هم در انگلستان و هم در فرانسه بسه آریستوکراتها و اشراف مملکتشان نفرت و کینه داشتند، و در عین حال از لحاظ اخلاقی و معنوی نسبت به آنها احساس برتری می‌کردند... مادام رلاندا بعد از يك هفته که در حضور یکی از بانوان دولت‌مند گذرانیده بود به مادرش گفت: چند روز دیگر کافی بود تا چنان نفرتی از این جماعت پیدا کنم که نتوانم از ابراز انزجار خودداری کنم و در برابر مادرش که پرسید اشراف چه آزاری به او رسانیده‌اند جواب داد: «فقط احساس بیعدالتی و ظلم می‌کردم.»

۱. انقلاب مذهبی کرامول تا انقلاب سرخ لنینی، صص ۷۷ و ۷۸ (به اختصار)

2. M. Roland

۳. همان صص ۵۸ و ۵۹، (به اختصار).

قانون اساسی فرانسه

قبل از انقلاب کبیر فرانسه، رژیم سلطنتی و اصول استبداد مطلق وضع اجتماعی مردم در فرانسه حکومت می کرد و اراده پادشاهان، حکم قانون داشت، قبل از انقلاب بین سینیورها و روحانیون ثروتمند با افراد طبقه سوم از جهت مزایای اجتماعی اختلاف بزرگی وجود داشت عده‌یی از سینیورها و خانها در اثر شرایط جدید اقتصادی درصفت بورژواها داخل شده بودند، و عده‌یی از روحانیون مستمند برای نجات از مظالمی که در حق آنها روا می داشتند، به طبقه سوم روی آورده بودند و عنصر تشکیل دهنده طبقه سوم که نه دهم جمعیت فرانسه را تشکیل می دادند از دهقانان لغت و بورژواها، همگی برای واژگون کردن نظام کهن و تحدید قدرت سینیورها همداستان بودند.

قبل از انقلاب، وحدت و هم آهنگی در هیچ يك از رشته‌های مختلف روابط اجتماعی مردم امور اجتماعی و اقتصادی وجود نداشت. وصول و ایصال مالیات و اوزان و مقادیر در هر نقطه از خاک فرانسه بطور مخصوصی صورت می گرفت؛ سیر مال التجاره به علت مقررات گمرکی بسیار دشوار بود؛ قوانین و دستورهای حقوقی واحدی که وظایف افراد اجتماع را نسبت به یکدیگر روشن کند وجود نداشت؛ جرائم بامجاز آنها متناسب و هم آهنگ نبود؛ برای اخذ مالیات هیچ گونه ملاک و مأخذ ثابتی وجود نداشت و رسیدگی و ممیزی دقیق معمول نبود؛ مردم در تعیین حرفه و شغل، آزادی نداشتند و پیشه‌وران مکلف بودند که در یکی از اتحادیه‌های صنفی به سبک قرون وسطا به حرفه آباء و اجدادی خود مشغول شوند. به این ترتیب، مقارن انقلاب، با وجود تغییر شرایط اقتصادی و لزوم تحولات جدید، بسیاری از مقررات و قوانین پوسیده قرون وسطائی به قوت خود باقی بود. در دوران قدرت لوئی چهاردهم، لوئی پانزدهم و لوئی شانزدهم

به هیچ وجه به مصالح و منافع مردم کمترین توجهی نمی‌شده به‌فول یکی از نویسندگان: «هر وقت با اعلیحضرت از اقتصاد و صرفه‌جویی و حذف مخارج دربار گفته‌گو می‌شود شاه پشت به وزیری که مشغول صحبت است می‌کند. گوئی این دربار دخمه ملت است. مادام دو بمپادور در ظرف نوزده سال سی و شش میلیون از خزانه گرفت. دوک دورلثان سالی نهصد هزار لیره دریافت می‌کرد، در جشنی که مادام دو بمپادور بر پا کرد، فقط قیمت تزئینات ظروف چینی آن دو صد هزار لیره شد و دو میلیون به مصرف يك شب آتش بازی رسید (۱۷۵۱).

در نتیجه، در موقع صلح نیز وجهی برای پرداخت حقوق نظامیان نداشتند. شخصیتی در اکتبر ۱۷۵۳ می‌نویسد: «هشت ماه است به بحرید چیزی پرداخت نشده است ... اما دو میلیون کنار گذاشته اند که در وقت تفرج فونتن بلو به مصرف جشن برسانند.» حتی مستخدمین سلطنتی هم گاهی سه سال حقوقشان عقب می‌افتاد. در ماه دسامبر ۱۷۵۳ خانواده‌های مهتران اصطبل شاهی را دیدند که مثل زمان قحطی بزرگ ۱۷۰۹ در کوچه‌های ورسای گدائی می‌کنند. کسر و نقصان عایدات، دائمی بود، مع ذلك عواید سنوات آتی را پیش‌خور می‌کردند. در نوامبر ۱۷۵۳ عواید مالیاتی دو سال بعد، یعنی مالیات ژانویه ۱۷۵۵ را «خورده بودند»، در نتیجه این سیاست اقتصادی نابخردانه ندهتها طبقات مردم بلکه پارلمانها به سختی زبان به اعتراض گشودند. در یکی از اعتراضنامه‌های پارلمانی به شاه چنین گفته شده بود: «اعلیحضرت، شما از جانب قانون، پادشاه هستید و جز مطابق قانون نمی‌توانید حکمرانی کنید.»

اصل تبعیض و عدم مساوات در کلیه شؤون سیاسی، اقتصادی و مدنی حکومت می‌کرد این اوضاع موجبات عدم رضایت عمومی را فراهم کرده بود، و مرتباً در نقاط مختلف کشور، اغتشاشاتی بر ضد نظام موجود رخ می‌داد. علاوه بر این، تهی شدن خزانه دولت، ناتوانی و استبداد زمامداران، انعکاس مشروطیت و دموکراسی انگلستان و ایالات متحده در فرانسه و انتشار کتب و آثار فلاسفه و نویسندگان دایرةالمعارف و عوامل دیگر منتهی به ظهور انقلاب و پیروزی آزادیخواهان گردید.

(در فرانسه قرن هیجدهم تعداد کثیری از روشنفکران دست‌اندرکار مطالعه و تحقیق موضوعات سیاسی و جامعه‌شناسی بودند و همگی به این یقین رسیده بودند که جهان و بویژه فرانسه نیازمند آن است که از خردترین و ناچیزترین جزئیات تا کلی‌ترین اصول

۱. آلبر ماله. تاریخ قرن هیجدهم و انقلاب کبیر فرانسه و امپراتوری ناپلئون، ترجمه رشید-یاسمی، ص ۳۵.

اخلاقی و قانونی دگرگون و متحول شود، و مردانی چون ولتر، روسو، دیدرو، رینال، دلباخ، ولنی، هلوسیوس، دالامبر، کندرسه، برناردن دوسن پیر، بومارشه، سلاح فکری و ذوقی خود را بر ضد کلیسا و دولت نشانده گیری کرده بودند.

ادبیات فرانسه در قرن هیجدهم قویاً جنبه جامعه‌شناسی دارد اگر به مطبوعات فرانسه در قرن هیجدهم نظر کنیم و سخنرانیها و گفته‌گوهائی که در تالارها و باشگاههای آن روی داده است به خاطر آوریم، می بینیم در همه آنها فریاد اعتراض بر ضد نهادهای موجود به گوش می رسد آن شدت و حدت و کمال و جامعیتی که در این همصداییها می بینیم، در اعتراضات عصر دیکتاتوریها پیدانخواهیم کرد. در عین حال، یک شور و اشتیاق سازنده و تحول آفرین و یک خوشبینی اساسی و معقول نیز (در عصر روشنگری) وجود دارد که به هیچ وجه نظیرش را در روشنفکران صرفاً از خود بیگانه جهان غرب در قرن بیستم نخواهیم یافت.

در روسیه در آثار نوولیستهائی که ادبیات روسیه را متحول ساختند و منتقدینی نظیر تورگنیف، انتقاد شدید از اوضاع اجتماعی روسیه تزاری، مشهود است، در نظر حکومت ارتجاعی آن روز نوشتن و آموختن به معنای ضدیت با دولت بود...»^۲

به نظر روژه لاکومب، «برای کسب دموکراسی غیر از عشق به آزادی قابلیت درک مسائل سیاسی و بررسی واقعی و عمیق آنها و تلاش و رشد اجتماعی مردم نیز ضروری است... وقتی عامه نتوانند مشکلات و برنامه‌ها را بررسی و تجزیه و تحلیل نمایند، ترجیح می دهند که به یک فرد مقتدر متوسل شوند و او را به عنوان «ناجی» بپذیرند. از همین جا «افسانه پیشوا» پدیدار و زمینه دیکتاتوری فراهم می گردد... بنا بر این، اساس دموکراسی در میان ملتی قوام و دوام می یابد که از یک تکامل تدریجی و آرام مانند انگلستان بهره گرفته و افکار عمومی به حد کافی رشد و تکامل یافته باشد.

اما وقتی که یک رژیم دموکراسی، به طور ناگهانی در کشوری استقرار یابد، بیم برگشت استبداد و ارتجاع وجود دارد، زیرا افکار عمومی هنوز در مقابل انواع مشکلات به حد کافی تجربه و آمادگی پیدا نکرده است»^۳

1. Turgenieff

۲. کرین برینتون. از انقلاب مذهبی کرامول تا انقلاب سرخ، ترجمه محمود عنایت، صص

۴۶ و ۴۵.

۳. روژه لاکومب. بحران دموکراسی، ترجمه نور علی تابنده، صص ۶۴ و ۶۶.

مقدمات کار

نمایندگان مجلس مؤسسان، اکثر تابع افکار و عقاید فلاسفه و نویسندگان چون منتسکیو، ولتر، روسو و مؤلفان دایرة المعارف بودند. دانشمندان مزبور بر آن بودند که انسان باید همواره اعمال خود را مطابق قوانین و قواعد عقل که تابع زمان و مکان نیست قرار دهد و آنچه عقل امضا می کند به مرحله عمل در آورد. از طرف دیگر، انقلابیون آمریکا، قبلا اعلامیه بی به عنوان حقوق بشر انتشار داده بودند، و نمایندگان مجلس مبعوثان خاطر نشان کردند که مجلس باید نظیر این اعلامیه را تصویب و منتشر کند. مجلس سرانجام علی رغم نظر مخالفان، مقرر داشت که در آغاز قانون اساسی، اصول حقوق بشری درج شود. مباشرین تنظیم و تدوین اصول مزبور افرادی چون لافایت، تالیران، مونیه و آبه سی یس بودند.

مقدمه آن اصول را مونیه نوشته است؛ مبنی بر علل و موجبات وضع این اصول و فرایندی که بر آن مترتب است. به این ترتیب، از نتایج انقلاب فرانسه، قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر بود. هنگام تدوین اعلامیه حقوق بشر و قانون اساسی بین نمایندگان وحدت نظر کامل وجود داشت و در موقع تنظیم مواد، اختلافات و مشاجرات بسیار روی داد قبل از تدوین قانون اساسی، اعلامیه حقوق بشر تنظیم و منتشر گردید.

اصول هفده گانه اعلام حقوق بشر با مقدمه ای به این نحو آغاز می شود:

نمایندگان ملت فرانسه که مجلس ملی را تشکیل داده اند چون
اعلام حقوق بشر مشاهده کردند که جهل یا غفلت و ناچیز شمردن حقوق بشر

یگانه موجب اساسی بدبختی عمومی و فساد دولتهاست تصمیم گرفتند که در این اعلامیه رسمی، حقوق مقدس و غیر قابل فروش و انتقال بشری را منعکس سازند، تا افراد اجتماع این اعلامیه را مورد نظر قرار داده و حقوق و وظائف خود را به خاطر آورند، تا اعمال قوه مقننه و مجریه به این وسیله با مقاصد هر يك از مؤسسات سیاسی قابل مطابقت و موافقت باشد و به این طریق بیش از پیش مطاع و محترم گردد، تا از این پس دعاوی مردم مبتنی بر اصول ساده و غیر قابل انکاری باشد و همیشه منجر به صیانت قانون اساسی و سعادت عمومی شود. بنابراین، انجمن ملی به یاری خدای متعال حقوق عمومی بشر را در اصول زیر تصویب و اعلام می کند:

۱. افراد بشر آزاد متولد شده و مادام العمر آزاد مانده و در حقوق با یکدیگر مساویند. مشخصات اجتماعی فقط مبتنی بر منافعی است که از هر کس به هیئت جامعه می رسد.

۲. منظور از اجتماعات سیاسی صیانت حقوق طبیعی و غیر قابل انتقال افراد جامعه است که عبارتند از آزادی، امنیت مالی و جانی و مقاومت با ظلم.

۳. قدرت، ناشی از ملت است. هیچ هیئت و هیچ فردی نمی تواند اعمال قدرت و حاکمیتی در مملکت بکند، مگر آنکه از جانب مردم مجاز باشد.
۴. آزادی عبارت است از قدرت داشتن بدعالمی که مستلزم زیان دیگران نباشد. پس اعمال طبیعی هر کس حدی و انتهائی ندارد، مگر حقوق افراد دیگر که مانند وی باید از آزادی بهره مند شوند. این حدود را فقط قانون می تواند معین کند.
۵. قانون حق ندارد هیچ چیز را در جامعه ممنوع کند، مگر چیزهای مضر را. هر چه را که قانون منع نکرده است نمی توان جلو گیری کرد و هیچ کس را نمی توان به کاری که قانون حکم نمی کند، مجبور کرد.
۶. قانون مظهر تمایل عمومی است. تمام مردم حق دارند مستقیماً یا توسط نمایندگان خود در وضع قانون شرکت جویند. قانون باید بدون استثناء و تبعیض چه در سیاست و چه در حمایت، برای کلیه افراد یکسان باشد چون عموم افراد کشور در مقابل قانون مساویند. هر کس ممکن است برحسب شایستگی خود دارای هر مقام و شغلی بشود، ما به الامتیاز مردم جز تقوا و لیاقت نخواهد بود.
۷. هیچ کس را نمی توان متهم یا توقیف و حبس نمود، مگر به موجب صریح قانون و به ترتیبی که قانون معین کرده است. کسانی که محرک یا مشوق یا مجری و یا آمر احکام غیر قانونی باشند باید به کیفر برسند. اما کسانی که به موجب قانون احضار یا توقیف می شوند باید بی درنگ اطاعت کنند، و در صورت مقاومت و سرپیچی مقصر شمرده می شوند.
۸. قانون جز مجازاتهای که ضروری است مجازاتی معین نمی کند و هیچ کس را نمی توان مجازات کرده، مگر به موجب قانونی که قبل از وقوع جرم وضع شده و با گناه کاملاً مطابق باشد.
۹. تا زمانی که تقصیر به ثبوت نرسیده است، هیچ کس را مجرم نباید خواند؛ و اگر بازداشت کسی لازم باشد جز اعمالی که برای اطمینان از شخص او لازم است اگر سختگیری و تشدید می شود قانون باید از آن جلوگیری کند.
۱۰. عقاید مردم حتی عقیده مذهبی آزاد است، مگر اینکه اظهار عقاید مذکور موجب اختلال نظاماتی بشود که قانون مقرر داشته است.
۱۱. آزادی فکر و عقیده یکی از حقوق گرانبهای بشری است، پس هر کس مجاز است که آزادانه هر چه بخواهد بگوید و بنویسد و طبع کند، مگر اینکه سوءاستفاده از این آزادی بکند. در این صورت به نحوی که قانون معین کرده است، مسؤول خواهد بود.

۱۲. حفظ و تضمین حقوق بشری مستلزم ایجاد قوای عمومی است و تأسیس قوای مزبور به منظور صرفه و صلاح همه است و اختصاص به اشخاصی که متصدی و مباشر آن قوا هستند، ندارد.

۱۳. برای نگهداری قوای عمومی و برای مصارف ادارات، مالیات عمومی لازم است که به نسبت قوه و دارائی افراد متساویاً اخذ شود.

۱۴. افراد مردم شخصاً یا توسط نمایندگان خود حق دارند که در باب لزوم مالیات و نسبت آن به دارائی تحقیق نمایند و در وصول و ایصال و مصرف و تناسب آن مراقبت نمایند.

۱۵. هیئت جامعه حق دارد که از عمال دولت و ادارات مملکت حساب بخواهد.

۱۶. هر جامعه که حقوق افراد آن تعیین نشده و تفکیک قوا در آن معین نگردیده است، هرگز دارای قانون اساسی نیست.

۱۷. چون مالکیت از حقوق محترم و مقدس بشری است، کسی را از آن محروم نتوان کرد، مگر آنکه مصالح عمومی ایجاب کند و قانون ضرورت آنرا تأیید کند، در این صورت باز باید قبلاً خسارت مالک عادلانه جبران شود.

قانون اساسی در ۱۵ سپتامبر ۱۷۹۱ انتشار یافت و به موجب آن سلطنت مطلقه به سلطنت مشروطه تبدیل گردید و قوه قانونگذاری به یک هیئت ۷۴۵ نفری که برای مدت دو سال انتخاب می‌شدند سپرده شد. پادشاه حق انحلال مجلس را نداشت، ولی انتخابات عادلانه و دموکراتیک انجام نمی‌گرفت، یعنی انتخاب نمایندگان به طور غیر مستقیم و به دو درجه صورت می‌گرفت. در انتخابات درجه اول کسانی حق شرکت داشتند که به دولت مالیاتی مساوی سه روز کار می‌پرداختند و شرکت در انتخابات درجه دوم برای اشخاصی ممکن بود که به عنوان مالک و یا مستأجر دارای ملکی بودند که مال الاجاره آن در نقاط مختلف معادل مزد صد تا چهارصد روز کار بود. به موجب فرمان سال ۱۷۹۲ یک چند، انتخابات عمومی بدون توجه به میزان ثروت اشخاص اعلام گردیده در ژوئن ۱۷۹۳ حکومت سلطنتی در فرانسه ملغی و حکومت جمهوری برقرار شد و مجلس واحدی وظایف قوه مقننه را برای مدت یک سال انجام می‌داد. در این دوره نیز انتخابات دو درجه بود و برای شرکت در انتخابات درجه اول پرداخت مالیات مستقیم و برای شرکت در انتخابات درجه دوم داشتن اموال غیر منقول ضروری بود. در هشتمین

۱. آلبر ماله. تاریخ قرن هیجدهم و انقلاب کبیر فرانسه، ترجمه رشیدیاسمی، انتشارات علمی، از صفحه ۳۹۵ تا صفحه ۳۹۷.

سال جمهوریت در اثر کودتای ناپلئون، قانون اساسی ۱۷۹۹ تدوین گردید و در فرانسه، چهار مجلس برای تهیه و تدوین قوانین افتتاح گردید و قیود و شرایط جدیدی برای انتخاب کنندگان قائل شدند و بالاخره در سال ۱۸۰۲ به موجب قانون اساسی حکومت جمهوری به حکومت امپراتوری تبدیل و ناپلئون امپراتور فرانسه خوانده شد. بعد از سقوط ناپلئون، قانون اساسی ۱۸۱۴ تنظیم گردید. به موجب این قانون قوه مقننه به مجلس اعیان و مبعوثان واگذار گردید و برای انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان قیود مالی چندی قائل شدند.

در فوریه ۱۸۴۸ انقلاب جدیدی در فرانسه به وقوع پیوست و لوئی فیلیپ مخلوع و یک حکومت موقتی تشکیل گردید. در این رژیم حکومت سلطنتی ملغی و حکومت جمهوری اعلام شد و قوه مقننه به دست مجلس واحدی که برای مدت سه سال انتخاب می شد سپرده شد. در سال ۱۸۵۲ یک بار دیگر اصول جمهوریت در فرانسه ملغی و لوئی-ناپلئون به سمت امپراتور تعیین گردید، و این اوضاع تا سال ۱۸۷۰ که باردیگر جمهوریت برقرار شد. ادامه یافت. از ۱۸ مارس تا ۳۰ ماه مه سال ۱۸۷۱ قدرت حکومت به دست زحمتکشان پاریس افتاد و برای اولین بار یک حکومت توده‌ئی مدت دو ماه و اندی زمام امور را به دست گرفت. در سال ۱۸۷۵ پس از شکست حکومت زحمتکشان قانون اساسی جدیدی تدوین گردید، به موجب این قانون پارلمان فرانسه از دو مجلس تشکیل می شد: مجلس مبعوثان و مجلس سنا. اعضای مجلس مبعوثان از طرف ایالات و بعضی از مستعمرات به تناسب جمعیت انتخاب می شدند، یعنی هر ۲۲۵ هزار نفر یک نفر نماینده انتخاب می کردند. جریان انتخابات عمومی، مستقیم و سری بود. به موجب این قانون اساسی مجلسین تقریباً دارای حقوق و امتیازات مساوی بودند.

«در فاصله بین سالهای ۱۸۸۰-۱۸۸۲ چندین قانون راجع به تفکیک فرهنگ از کلیسا تعلیمات عمومی وضع شد، قوانین مزبور تعلیمات اجباری و تعلیمات متوسطه غیر روحانی را برای دختران برقرار ساخت و مجانی بودن تعلیمات ابتدائی را عملی کرد و مدارس را با تجدید نظر در برنامه و حذف کلیه مداخلات کشیها در اداره و مراقبت تعلیمات، از نفوذ روحانیون بیرون آورد. برای تعلیمات ابتدائی، از معلمین جمعیت‌های مذهبی در مدارس خصوصی، همان گواهی نامه و شرایطی را می خواستند که دولت از معلمین غیر روحانی در مدارس عمومی مطالبه می نمود. با این اقدامات مسأله تفکیک مذهب از سیاست فرهنگی جمهوری، عملی گردید.»^۱

قانون ۱۸۸۲ تعلیمات ابتدائی را برای تمام اطفال از سن ۶ تا ۱۳ سالگی اجباری ساخت، و بالاخره بر طبق قانون ۱۸۸۶ در کلیه مدارس عمومی، امر تعلیمات به اشخاص غیر مذهبی سپرده شد و هر نوع تعلیم مذهبی حتی در ساعات غیر از درس موقوف گردید، و مقرر شد تعلیمات کاملاً جنبه بیطرفانه داشته باشد.

اجرای قوانین فوق موجب ساختن چندین هزار مدرسه گردید و بودجه تعلیمات ابتدائی که در اواخر دوره امپراتوری دوم قریب ۱۲ میلیون بود، در سال ۱۸۸۸ به صد میلیون فرانک رسید.^۱

استیلاي فاشیسم و تعطیل دموکراسی

جمهوریت فرانسه بعد از جنگ بین‌الملل دوم

پس از آنکه دولت فرانسه به علت خیانت زمامدارانش به امضای قرارداد متارکه جنگ با آلمان و ایتالیا مجبور شد، از ژوئیه ۱۹۴۰ مارشال پتن زمامدار مطلق فرانسه گردید و بسا توجه به منافع هیتلری‌ها به موجب قوانینی چند حدود قدرت خود را

وسعت داد تا آنجا که حق عزل و نصب وزراء با او بود و هیئت وزراء فقط در مقابل او مسؤولیت داشتند، مجلس مبعوثان و سنا بدون دعوت مارشال پتن حق تشکیل جلسه نداشتند، مارشال پتن شخصاً می‌توانست قانون وضع کند و بودجه مملکتی را تصویب نماید، انعقاد و تصویب پیمانهای بین‌المللی با او بود، شورای وزیران معمولاً تحت نظر مارشال پتن که رئیس جمهور و رئیس دولت بود تشکیل جلسه می‌داد. به این ترتیب، از ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۶ در فرانسه اصول دموکراسی و حکومت ملی به علت استیلاي فاشیسم دستخوش تزلزل و تعطیل گردید. پس از آنکه نیروی نظامی آلمان از فرانسه خارج گردید از طریق رفراندوم و مراجعه به افکار عمومی از ملت فرانسه سؤال شد که قانون اساسی ۱۸۷۹ را محترم می‌شمارد یا خواهان تدوین قانون اساسی جدیدی است. پس از آنکه در نتیجه رفراندوم ملت فرانسه به تجدید نظر در قانون اساسی رضا داد، مجلس مؤسسان تشکیل گردید و پس از مذاکرات لازم در آوریل ۱۹۴۶ قانون اساسی جمهوری چهارم را تصویب کرد ولی در رفراندوم دیگر با بعضی از مواد این قانون روی موافق نشان نداد، به همین مناسبت مجلس مؤسسان دیگری برای تدوین قانون اساسی جدید تشکیل شد. این قانون اساسی جدید در ۱۹ سپتامبر ۱۹۴۶ به تصویب مجلس مؤسسان رسید و در

۱. آلبر ماله. تاریخ قرن نوزدهم، ترجمه حسین فرهودی، انتشارات علمی، ص ۵۳۲.

رفراندوم ۱۳ اکتبر ۱۹۴۶ در نتیجه موافقت ملت به اجرا گذارده شد.

قانون اساسی جدید با احترام به اعلامیه حقوق بشر مورخ ۱۷۸۹ به اقتضای شرایط نوین اجتماعی و اقتصادی حقوق و آزادیهای تازه‌ئی برای ملت فرانسه منظور داشت و از جمله به موجب اصل زیر تساوی حقوق زن و مرد تضمین و اعلام گردید. الف) از هر جهت و هر حیث زن و مرد متساوی الحقوق اند و قانون اجرای این اصل را تضمین می‌کند. قبل از تصویب قانون اساسی جدید، زنانی مانند مادام کوری مخترع رادیوم از حق انتخاب کردن و انتخاب شدن محروم بودند، ولی قانون اساسی ۱۹۴۶ این نقطه ضعف را از بیکر قانون اساسی فرانسه زدود و به زنان از لحاظ انتخاباتی حقوق متساوی با مردان اعطا نمود.

ب) کار کردن وظیفه اجتماعی است و تمام اشخاص حق تقاضای کار دارند.

ج) اشخاصی که به دلایل سیاسی در ممالک بیگانه مورد تعقیب قرار می‌گیرند، می‌توانند به خاک فرانسه پناهنده شوند.

د) تحصیل در تمام مدارس مجانی است.

ه) هر کس می‌تواند از طریق اتحادیه‌های صنفی از حقوق و منافع خود دفاع کند، و هر شخص محق و مجاز است به انتخاب خود، در یکی از اتحادیه‌های صنفی عضویت پیدا کند.

و) حق اعتصاب در حدود قوانین محفوظ است.

ز) هر يك از زحمتمکشان توسط نمایندگان خود می‌توانند در تنظیم قراردادهای دسته جمعی و نیز در نظارت مؤسسات اقتصادی دخالت کنند.

ح) اموال و مؤسساتی که حائز اهمیت عمومی و ملی است و یا جنبه انحصار واقعی را دارد باید به ملکیت جامعه در آید. به موجب اصول بعدی ملت فرانسه تعهد کرده است که به منظور اشغال اراضی دیگران مبادرت به جنگ نکند، و نیز مات فرانسه متعهد می‌شود که به منظور استقرار صلح جهانی از اعمال حاکمیت و حکمرانی خود تا حد امکان صرف نظر کند. بعضی از دسته‌های حاکم فرانسه در نیم قرن اخیر با اقدامات مرتجعانه و تبعیت محض از امپریالیسم آمریکا به ضرر دموکراسی و ملت فرانسه بعضی از اصول مثبت این قانون اساسی را عملاً نقض کرده‌اند.

به موجب ماده اول قانون اساسی جدید، فرانسه دارای حکومت

حق حاکمیت ملی جمهوری غیر قابل تجزیه، دموکراتیک و اجتماعی است.

برطبق ماده دوم، جمهوری فرانسه بر اساس این اصل استوار است: «حکومت مردم

بر مردم و به دست مردم.»

ماده سوم می گوید حاکمیت، متعلق به ملت است و هیچ طبقه‌ئی از طبقات و هیچ فردی از افراد نمی توانند رأساً اعمال حاکمیت نمایند. ملت فرانسه حاکمیت خود را در مسائل اساسی توسط نمایندگان خود در مجلس ملی اعمال می کند، مشروط بر اینکه تصمیمات مزبور مورد تصدیق اکثریت ملت واقع شود. برای حل سایر مسائل موافقت اکثریت نمایندگان کافی است.

طبق ماده چهارم، زن و مرد با رعایت اصول مقرر در قانون، حق دارند در انتخابات شرکت کنند.

پارلمان فرانسه از دو مجلس که یکی را مجلس ملی و دیگری را **مجلس ملی** شورای جمهوری می خوانند، تشکیل شده است.

در ماده ۶ قانون اساسی فرانسه ذکر شده است که «مدت مأموریت هر يك از مجلسین، طرز انتخاب اعضای آن - شرایط انتخاب شدن - موضوع عدم صلاحیت، مشاغل که با نمایندگی در پارلمان مبنایت دارد به موجب قانون تعیین می شود.»

نمایندگان مجلس با آراء عمومی و مستقیم انتخاب می شوند، در صورتی که اعضای شورای جمهوری از راه انتخابات عمومی ولی غیر مستقیم تعیین می شوند. مجلس ملی می تواند تا يك ششم اعضای شورای جمهوری را رأساً انتخاب کند. شورای جمهوری نباید کمتر از ۲۵۰ و بیشتر از ۳۳۰ نماینده داشته باشد. تعداد نمایندگان مجلس ملی بالغ بر ۵۸۷ نفرند که ۵۵۳ نفر از ایالات و ۳۴ نماینده را مستعمرات انتخاب می کنند. داوطلبان وکالت مجلس ملی باید بیست و پنج هزار فرانک و داوطلبان شورای جمهوری باید ده هزار فرانک و دیعه نقدی بسپارند.

طرحهای شورای جمهوری باید بدون شور و مذاکره به مجلس ملی فرستاده شود. علاوه بر این، کلیه لوایح دولت و تصویب بودجه کشوری با مجلس ملی است. در صورتی که شورای جمهوری در ظرف دو ماه از اظهار نظر نسبت به لایحه‌ئی خودداری کند و در مواردی که نظر شورای جمهوری با تصمیم مجلس ملی مطابقت دارد لایحه مصوب مجلس ملی، حکم قانونی پیدا می کند و در مواردی که نظر شورای جمهوری برخلاف نظر اکثریت نمایندگان مجلس ملی باشد، مجلس ملی پیشنهادات اصلاحی شورای جمهوری را مورد رسیدگی قرار می دهد و آنها را رد یا قبول می کند - در هر دو صورت تصمیم مجلس ملی قاطع است.

به موجب ماده ۲۵ قانون اساسی، در فرانسه هیئتی به نام شورای **شورای اقتصادی** اقتصاد تشکیل می شود. این شورا کلیه طرحها و لوایح قانونی را از لحاظ اقتصادی مورد مطالعه قرار می دهد. هیئت دولت می تواند نظر شورای اقتصاد

را استعلام کند. ضمناً این هیأت می‌تواند به اختلافات بین کارگزاران و کارفرمایان رسیدگی کند. اعضای این شورا از نمایندگان اتحادیه‌های کارگران، مستخدمان مؤسسات اقتصادی، مهندسین، مأموران دولت، ارباب صنایع، تجار، اصناف و غیره انتخاب می‌شوند.

رئیس جمهور فرانسه توسط مجلس ملی و شورای جمهوری
برای مدت هفت سال انتخاب می‌شود و بیش از دو بار یک نفر

نمی‌تواند به مقام ریاست جمهوری برسد، اختیارات و وظایف رئیس جمهور بسیار محدود است و بیشتر آنها باید با تصویب شورای وزیران و موافقت مجلس ملی انجام پذیرد.

دوگُل در زمانی به قدرت رسید که اختلافات داخلی، فرانسه را
به ناپودی تهدید می‌کرد. وی طرح قانون اساسی جدیدی تهیه
کرد و در ۲۸ سپتامبر ۱۹۵۸ آن را به فراندوم گذاشت و نظر

ملت فرانسه را پرسید. ملت فرانسه این طرح را که به رئیس‌جمهور قدرتی برابر قدرت
قوه مقننه می‌داد، تصویب کرد. پنجمین جمهوری از ۸ ژانویه ۱۹۵۹ شروع به کار کرد؛
به شورش نظامیان در الجزایر پایان بخشید و توطئه برای کشتن دوگُل به ثمر نرسید.

دوگُل، پس از جلب موافقت مردم در فراندوم ۱۹۶۱ به مذاکرات صالح برای
تصفیه کار الجزایر پرداخت. در ۱۹۶۲ تجدید نظر در قانون اساسی را به این منظور
که انتخاب رئیس جمهور به طریق مستقیم صورت گیرد، ترتیب داد. در انتخابات بعد،
طرفداران دوگُل (گلیست‌ها) از اکثریت عظیمی برخوردار شدند.

پس از آنکه دوگُل به این گونه موقعیت خود را تثبیت کرد، نیروی خود را
صرف بازگردانیدن افتخارات گذشته فرانسه کرد و کوشید این کشور را به مقام یک
کشور درجه اول جهانی بازگرداند. وی در مقابل مقاصد امریکائیها با سرسختی مقاومت
کرد و کوشید تا فرانسه را در شمار قدرتهای هسته‌ئی در آورد و در این راه توفیق یافت.
فرانسه با عضویت انگلستان در بازار مشترک سخت مخالفت کرد و در سال ۱۹۶۳

پیمانی با جمهوری فدرال آلمان منعقد کرد. «دوگُل پس از پیروزی در انتخابات ریاست
جمهوری، گام بلند دیگری در سیاست خارجی برداشت و طی نامه‌ئی در مارس ۱۹۶۶
به جانسن رئیس‌جمهوری امریکا، کناره‌گیری فرانسه را از سازمان وحدت نظامی (ناتو)
اعلام کرد. در سال ۱۹۶۹ دوگُل کناره‌گیری کرد. پس از او، پومپیدو به ریاست جمهوری
رسید، دوگُل قبل از کناره‌گیری در ملاقاتی با سفیر کبیر بریتانیا، میل و خلاقه خود را
به آزادی اروپا از دست امریکا با انحلال و برانداختن ناتو اعلام کرده بود. پس از پومپیدو،
والری ژیسکاردستن ریاست جمهوری فرانسه انتخاب شد.»^۱

قانون اساسی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی

قبل از انقلاب ۱۹۰۵ اصول استبداد و سلطنت مطلق در روسیه تزاری حکومت می کرد از آزادی و حکومت ملی اثری نبود و کلیه قوانین و اختیارات از شخص شاه ناشی می شد، تا جایی که روسیه آن روز را «زندان ملتها» می نامیدند. ولی در اثر پیشرفت سریع نهضت بورژوازی و رشد شهرنشینی و بیداری کارگران و دهقانان، کوشش عناصر مترقی و آزادیخواه، فعالیت مجامع مارکسیستی، انعکاس انقلابهای دموکراتیک ممالک اروپائی، و شکستی که در جنگ با ژاپن نصیب روسیه تزاری گردید، آزادیخواهان قیام کردند و امپراتور مستبد روسیه، در اثر فشار افکار عمومی ناگزیر شد برای اتباع خود بعضی از حقوق دموکراتیک بورژوائی نظیر آزادی شخصی، آزادی ادیان، آزادی مطبوعات و انجمنها و اجتماعات راقائل شود و در اکتبر ۱۹۰۵ پس از دعوت از نمایندگان طبقات مختلف امپراتور متعهد شد که بدون جلب نظر نمایندگان طبقات به وضع قوانین و تحمیل مالیات اقدام نکند. سرانجام، در مارس ۱۹۰۶ امپراتور مجبور شد بموجب فرمانی به تشکیل مجلس شورا به نام دوما، و مجلس شورای دولتی رضا دهد. ولی چون عناصر ضد استبداد در دوما بودند، به زودی دست به اقداماتی زدند و از جمله در تقسیم اراضی اشراف بین دهقانان اصرار ورزیدند. در نتیجه مجلس دوما پس از هشتاد و دو روز بسر اثر مخالفت شاه و اطرافیانش تعطیل شد و مجلس دومای جدیدی تشکیل گردید. این مجلس نیز چون سخن از منافع طبقات غیر حاکم و تحدید قدرت امپراتور به میان آورد، پس از چندی تعطیل شد. برای نشان دادن درجه فساد و انحطاطی که در بار تزار را فرا گرفته بود، کافی است یادآور شویم که تقریباً مقارن انقلاب، کشیش عیاش و کم سوادى به نام راسپوتین (۱۸۷۲ - ۱۹۱۶) که به یکی از فرق مذهبی بستگی داشت، قولا و فعلا پیرو نظریه‌ئی بود که رستگاری را ناشی از شود مذهبی آمیخته با لذات جنسی می دانست و نیز

ادعاداشت که قوه شفا بخشی دارد. در هر حال به سبب جاذبه شخصی و «شفا دادن» فرزند کوچک تزار که مبتلا به «هموفیلی» بود، توسط ملکه در تزار نفوذ تمام یافت. وزرا و رجالی که با وی مخالفت می کردند، معزول می شدند، و دیگران آلتی در دست وی بودند. در عین اینکه روسیه در گرداب جنگ جهانی اول غوطه ور بود، خاندان سلطنتی مطیع هر نوع هوس این مرد مقدس بودند. علاوه بر این، ارتباط راسپوتین با عناصر ارتجاعی افراطی به منظور انعقاد صلح جداگانه با آلمان اعضای آزادیخواه دوما را متوحش ساخته بود و عاقبت اشراف برای جلوگیری از خطر، وی را در کاخ سلطنتی به قتل رسانیدند، و سرانجام در انقلاب فوریه ۱۹۱۷ مردم جنازه او را یافتند و در شعله آتش بسوختند. امپراتور که با مخالفت آزادیخواهان روبرو بود، برای نجات خود دست به اقدامات ارتجاعی زد؛ از جمله تصمیم گرفت در مقررات قانون اساسی تجدیدنظر و از انتخاب عناصر آزادیخواه جلوگیری کند. به موجب قانون اساسی جدید بسیاری از ملل و نژادها و پیروان ادیان و مذاهب مختلف و طبقات پائین اجتماع برخلاف گذشته حق انتخاب و نداشتند، حتی سکنه ترکستان ازبکستان، ترکمنستان تاجیکستان، قزاقستان و قرقیزستان بکلی از حق شرکت در انتخابات محروم بودند. حقوق عمومی و خصوصی افراد نیز در اثر مقررات و نظامنامه‌هایی که از طرف شاه وضع شده بودیا از بین رفته یا بکلی محدود شده بود. نقض بلوی ترین حقوق اجتماعی از ملل روسیه، سبب گردید که حزب سوسیال دموکرات و مجامع مارکسیستی بیش از پیش بر فعالیت خود بیفزایند.

کوشش خستگی ناپذیر آزادیخواهان، ضعف و ناتوانی هیأت حاکم و رشد نیروی انقلابی و پیش آمد جنگ جهانی موجب انقلاب بورژوائی فوریه و سپس انقلاب کبیر اکتبر ۱۹۱۷ گردید و تاریخ بشر به راه جدیدی افتاد.

«انقلاب روسیه با سرعت شگفتی آغاز شد. این قیام مسبوق به سوابقی بود و چندین نسل بود که مردم روس از طوفان قریب الوقوع گفتگو می کردند. بسا این حال، اولین قدم‌هایی که به انقلاب فوریه ۱۹۱۷ منجر شد حتی رهبرانی نظیر **گورفسکی** را تا حدودی غافلگیر کرد. احزاب سوسیالیست جهان، معمولاً هشتم مارس را به عنوان روز زن جشن می گیرند. در آن روز که بر طبق تقویم قدیم روس برابر ۲۳ فوریه است - و نام انقلاب فوریه در تاریخ، از همان جا نشأت گرفته، گروه‌هایی از زنان کارگر از محلات کارگری به خیابانهای پتروگراد ریختند. آنها نان می خواستند، روزهای بعد تدریجاً عده ایشان فزونی گرفت، سربازانی از ساخلوهای زمان جنگ در میان آنها دیده می شدند، و پیدا بود که در واقع سرهمدردی با آنها دارند؛ حتی قزاقها نیز رفتار خشن و خصمانه‌یی با مردم نداشتند. در همین حال، مقامات حکومت مشغول صلاح اندیشی بودند و سرانجام در یازدهم مارس

تصمیم قطعی گرفتند شورش را خاموش کنند. سربازان ساخلو مایل نبودند که به معرکه فرستاده شوند. در ۱۲ مارس سربازان امپراتور فوج فوج از سر بازخانه‌ها بیرون ریختند، نه برای تیراندازی به سوی مردم بلکه برای پیوستن به آنها. اثری از حکومت و دولت امپراتوری در پایتخت باقی نمانده بود، به تدریج هسته‌های دولت آتی شوروی در پتر و گراد که از طریق اتحادیه‌های کارگری، گروه‌های سوسیالیست و سایر مراجع وابسته به طبقه کارگر تشکیل شده بود ظاهر شد. تزار و مشاورینش که مبهوت تر و ناتوان تر از آن بودند که اوضاع را مهار کنند، مانع از این شدند که دوما (مجلس شورای تزاری روس) زمام امور را به دست گیرد، در عوض عناصر میانه‌روی از همه قماش به دور هم گرد آمدند تا دسته‌های حکومت موقت آتی را تشکیل بدهند. فی الواقع در چنین اوضاع و احوال پر آشوبی به نظر می‌رسد که عکس‌العامل هیانه‌روها یکی از همان وجوه مشترک در انقلابات است. تزاریات و تجارب آنها و ادارشان می‌کند که به بی‌نظمی خاتمه بخشند. سوسیالیست‌ها و لیبرالها متفقاً به این توافق رسیدند که تزار باید از سلطنت کناره گیرد.

تزار تاج و تخت را به برادرش میخائیل واگذار کرد، ولی او از بزدلی نپذیرفت. با کناره‌گیری میخائیل در شانزدهم مارس ۱۹۱۷ انقلاب روسیه آشکارا آغاز شده بود. طی یک هفته، آنچه انجامش در انگلیس و آمریکا و فرانسه ماهها وقت گرفته بود، از قوه به فعل در آمد. رومانف‌ها بسی سریعتر از استوارت‌ها و هانووری‌ها و بوربن‌ها سقوط کرده بودند.»^۱

تأثیر انقلاب در قانون اساسی

پس از ظهور انقلاب و محو تزاریسیم، در ژانویه ۱۹۱۸ نخستین قانون اساسی (اعلامیه حقوق مردم رنجبر و استثمار شده) به تصویب نمایندگان ملت رسید، و این قانون اساسی به اقتضای تغییراتی که در اوضاع اقتصادی و اجتماعی ملل شوروی روی می‌داد در راه اصلاح و تکامل پیش رفت. در ۱۶ ژانویه ۱۹۲۳ قانون اساسی شوروی به تصویب نمایندگان ملل رسید و به موجب آن مهمترین مرجع قانونی، کنگره نمایندگان شوراهای محلی بود که از بین خود، هیأتی به نام کمیته اجرایی مرکزی اتحاد شوروی انتخاب می‌کرد. این کمیته دارای دو مجلس بود که یکی مجلس شورای متحده و دیگری مجلس شورای ملل نام داشت. مجلس اول دارای ۳۱۱ عضو بود که به تعداد جمعیت از طرف ممالک جزء انتخاب می‌شدند، در حالی که نمایندگان مجلس شورای ملل، از تمام جمهوری‌ها به طور یکسان انتخاب می‌شدند. این قانون اساسی تا سال ۱۹۳۶ به قوت خود باقی بود. قانون

۱. گرین پرینتون. اذا انقلاب مذهبی کرمول تا انقلاب سرخ، ترجمه محمود عنایت، صص ۷۴ و ۷۵.

اساسی ۱۳۶۹ پس از جنگ بین‌المللی دوم با تغییرات و اضافاتی در ۲۵ فوریه ۱۳۴۷ به تصویب شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی رسید و همین قانون است که اکنون در سراسر اتحاد شوروی اجرا می‌شود به موجب ماده اول این قانون اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، دولت سوسیالیستی کارگران و دهقانان است.

ماده ۲. اساس سیاسی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را شوراهای و کلای زحمتکشان تشکیل می‌دهند که در نتیجه برانداختن حکومت مالکان و سرمایه‌داران و بدست آوردن دیکتاتوری پرولتاریا نشوونما یافته و مستحکم شده‌اند.

ماده ۳. در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تمام حکومت متعلق به زحمتکشان شهرها و دهات است که شوراهای و کلای زحمتکشان، نمایندگان آنان است.

ماده ۴. اساس اقتصادی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را نظام سوسیالیستی اقتصاد و مالکیت سوسیالیستی بر آلات و وسائل تولید تشکیل می‌دهند که در نتیجه منحل کردن نظام اقتصادی سرمایه‌داری و الغاء مالکیت شخصی بر آلات و وسائل تولید و از بین بردن استثمار فرد از فرد دیگر مستقر گشته است.

ماده ۵. مالکیت سوسیالیستی در اتحاد جماهیر شوروی یا به شکل مالکیت دولتی (دارائی تمام خلق) یا به شکل مالکیت کوپراتیوی و کلخوزی (مالکیت کلخوزهای علیهمده و مالکیت شرکتهای کوپراتیوی است.)

ماده ۶. زمین، ثروت‌های درونی آن، آبها، جنگلها، کارخانجات، معادن زغال و فلز و وسایط راه آهن، حمل و نقل آبی و هوایی، بانکها، پست و تلگراف و تلفن، بنگاههای کشاورزی بزرگی که از طرف دولت تشکیل شده‌اند (سوخوزها استاسیونهای ماشین‌های کشاورزی تراکتور و غیره) و همچنین بنگاهها و مؤسسات شهرداری و منازل و مساکن و غیره در شهرها و نقاط صنعتی ملک دولت یعنی دارائی تمام خلق می‌باشد.

به موجب ماده ۷ غیر از بنگاههای اجتماعی که مالکیت اجتماعی سوسیالیستی را تشکیل می‌دهند، طبق مقررات، هر خانواده کلخوزی غیر از درآمد اساسی خود برای استفاده خصوصی دارای یک قطعه زمین کوچک در جلو خانه خویش بوده و به عنوان مالکیت خصوصی در این قطعه زمین مجاور خانه دارای یک اقتصاد فرعی، خانه مسکونی اغنام و احشام، مرغ خانگی و ابزار کوچک کشاورزی است.

ماده ۸. زمینی که در اختیار کلخوزهاست، مجاناً و بلا مدت یعنی تا ابد برای استفاده به آنها واگذار شده است.

به موجب ماده ۹ غیر از سیستم اقتصاد کلی وجود اقتصادیات کوچک انفرادی خود دهقانان و پیشه‌وران در صورتی که برپایه زحمت شخص استوار و از استثمار و زحمت

دیگران مبرا باشد، مجاز شمرده می‌شود.

ماده ۱۰. حق مالکیت خصوصی اتباع، بر پس اندازها و مداخل دسترنجشان، خانه مسکونی و اقتصاد فرعی خانگی اشیاء و اثاث خانه، لوازم مصرف خصوصی و وسائل راحتی همچنین، حق وراثت مالکیت خصوصی افراد توسط قانون حفظ می‌گردد.

ماده ۱۱. امور اقتصادی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی طبق نقشه دولتی اقتصاد ملی، به منظور ازدیاد ثروت‌های اجتماعی، ترقی پیوسته سطح مادی و معنوی زحمتکشان، استحکام استقلال اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و تقویت قدرت دفاعی آن تعیین و هدایت می‌گردد.

ماده ۱۲. کار در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی وظیفه و مایه افتخار هر يك از افراد مستعد به کار می‌باشد. طبق این اصل «کسی که کار نمی‌کند، نمی‌خورد.» در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی این اصل سوسیالیستی عملی می‌گردد. از هر کس مطابق استعدادش به هر کس مطابق کادش.»

در شوروی فقط پیران، معلولین، بیماران و کلیه کسانی که توانایی کار کردن ندارند از اجرای این وظیفه الزامی و مقدس معاف خواهند بود.

به موجب این قانون اساسی، کشور شوروی از شانزده جمهوری شوروی سوسیالیستی تشکیل شده است. به موجب ماده ۱۷ قانون اساسی، هر يك از جمهوریهای متحد می‌توانند از اتحاد جماهیر خارج شوند و استقلال تام و کامل پیدا کنند.

به موجب قانون اساسی، حدود اختیارات و صلاحیت دولت شوروی در امور داخلی و خارجی تحت ۲۲ ماده تعیین گردیده است.

در صورتی که قوانین ممالک جزء با قوانین دولت اتحاد جماهیر شوروی هماهنگ نباشد فقط قوانین دولت مرکزی اجرا خواهد شد.

این شورا که از مهمترین مراجع دولت شوروی است، از دو مجلس شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی تشکیل می‌شود که اولی را شورای اتحاد و دیگری را مجلس شورای ملل می‌نامند. نمایندگان شورای اتحاد از طرف اتباع اتحاد جماهیر شوروی از قرار يك نفر به نمایندگی از طرف ۳۰۰ هزار نفر سکنه انتخاب می‌شوند.

نمایندگان شورای مرکز را سکنه جمهوریهای جزء - جمهوریهای خود مختار ایالات آزاد و نواحی ملی، بر حسب اختلاف جمعیت کم یا زیاد انتخاب می‌کنند.

شورای وزیران عالیترین قوه مجریه و مدیره در اتحاد جماهیر شوروی است. هیأت وزیران در مقابل شورای عالی اتحاد شوروی قوه مجریه

مسئول است.

شورای وزیران بر اساس قوانین جاری تصویبنامه‌ها و دستورات لازم صادر می‌کند. این دستورات و تصویبنامه‌ها در سراسر خاک شوروی لازم‌الاجراست. شورای وزیران، کارهای وزارتخانه‌های عمومی اتحاد شوروی و وزارتخانه‌های جمهوریهای متحده و سایر مؤسسات و ادارات تابع و اقدامات مربوط به اجرای نقشه اقتصاد ملی و غیره را رهبری و نظارت می‌کند. اکنون ۳۸ وزارتخانه عمومی در اتحاد جماهیر شوروی وجود دارد که در رشته‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی، نظامی و غیره کوشش و فعالیت مینماید. به موجب ماده ۸۹ قانون اساسی، عالیترین مقام قدرت دولتی جمهوری خودمختار، شورای عالی جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی است. که از طرف اهالی هر جمهوری برای مدت چهارسال انتخاب می‌شوند و یگانه قوه قانونگذار جمهوری است.

ماده ۹۲ می‌گوید هر يك از جمهوریهای خودمختار برای خود دارای قانون اساسی است که خصوصیات جمهوری خود مختار در آن رعایت شده و مطابقت کامل با قانون اساسی جمهوری متحده دارد.

در شوروی عمل دادرسی در کلیه دادگاهها، جز در موارد قوه قضائیه استثنائی با شرکت معتمدین محلی انجام می‌گیرد. دیوان عالی اتحاد جماهیر شوروی عالیترین مقام قضائی است. که در کلیه سازمانهای قضائی نظارت و بازرسی می‌کند. اعضای دادگاههای ملی بطور عمومی، مستقیم و متساوی با رأی مخفی برای مدت سه سال انتخاب می‌شوند. رسیدگی به پرونده‌ها جز در موارد خاص به طور علنی انجام می‌گیرد، و برای متهم، حق دفاع کامل تأمین گردیده است.

دادستان کل اتحاد جماهیر شوروی از طرف شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی برای مدت هفت سال انتخاب می‌شود و ناظر بر اجرای قوانین در کلیه وزارتخانه‌هاست در شوروی دادرسان استقلال کامل دارند و فقط تابع قانون اند.

برای شرکت در انتخابات، زنان و مردان، باید حداقل ۱۸ سال داشته باشند، و برای انتخاب شدن داشتن ۲۳ سال سن ضروری است. نظامیان مانند سایر انتخاب کنندگان مجازند و کیل انتخاب کنند و به مقام وکالت انتخاب شوند.

شرایط انتخاب کنندگان

انتخابات در سراسر شوروی به طور مستقیم، سری و عمومی انجام می‌گیرد؛ و مذهب و نژاد، درجه معلومات، محل اقامت، و شرایط مادی اشخاص در جریان انتخابات

کوچکترین تأثیری ندارد. اکنون در شورای اتحاد ۶۵۶ و در شورای ملل ۶۳۱ نماینده برای مدت چهار سال شرکت می‌جویند. انتخاب کنندگان می‌توانند به اکثریت آراء وکیل خود را منفصل و وکیل دیگری به جای او منصوب کنند.

این هیأت در جلسه مشترکی که از نمایندگان شورای اتحاد و هیأت رئیسه شورای عالی شورای ملل تشکیل می‌شود، انتخاب می‌شوند و وظایف و اختیارات آنان به موجب قانون، تعیین گردیده است. وزراء در جلسه

مشترک شورای عالی انتخاب و در مقابل شورای نامبرده مسؤول خواهند بود. هر يك از مجالس مقننه حق دارد از وزراء راجع به امور مربوطه سؤال یا استیضاح نماید و وزراء در ظرف سه روز باید کتباً یا شفهاً توضیحات لازم به نمایندگان بدهند.

در قانون اساسی اتحاد جماهیر شوروی برای مردم حقوق و وظایف و حقوق عمومی افراد
 وظایفی مقرر گردیده است. از جمله بر حسب ماده ۱۱۸ اتباع شوروی حق تقاضای شغل و کار دارند و میزان حقوق و اجرت

آنان به مقدار و نوع کار بستگی دارد.

ماده ۱۱۹ حق استراحت را برای کارگران حقی مشروع دانسته و کلیه زحمتکشان در صورت بیماری حق دارند حقوق ایام بیماری را دریافت کنند و به رایگان معالجه شوند و در ایام پیری و مرض از دولت کمک خرج بگیرند. و در امور اجتماعی و سیاسی و فرهنگی بین زن و مرد امتیازی نیست و تحصیلات ابتدائی برای عموم اجباری و مجانیه است.

قانون اساسی اتحاد جماهیر شوروی آزادی شخصی، آزادی ادیان، آزادی مطبوعات و مجامع و مخابرات پستی و تلگرافی را برای عموم تضمین کرده است و به این منظور مذهب از دولت، و مدارس از معابد مجزا شده است.

قانون اساسی ایالات متحده امریکا

ایالات متحده امریکا یعنی کشوری که امروز در اثر مطامع نظری به گذشته آمریکا امپریالیستی خود صلح و آزادی جهان را به خطر انداخته است تا سال ۱۷۷۶ از مستعمرات انگلیس به شمار می‌رفت.

پس از آنکه در سال ۱۷۶۹ پارلمان انگلستان، بدون جلب نظر پارلمانهای مستعمرات امریکائی، مالیات جدیدی بر چای، شیشه و کاغذ وضع کرد. افکار عمومی مردم امریکا به این عمل که بدون شور با ملت امریکا صورت گرفته بود، شدیداً اعتراض نمود. در نتیجه، در سال ۱۷۷۴ در شهر فیلادلفیا کنفره‌ئی مرکب از نمایندگان پارلمانهای محلی منعقد گردید. با اینکه در این تاریخ دولت انگلستان مالیاتهای تحمیلی را بجز مالیات چای ملغی کرده بود، ملت امریکا قانع نشد و سخن از استقلال تام و تمام خود به میان آورد و بالاخره پس از هفت سال جنگ با دولت انگلیس به مدد بعضی از ممالک اروپائی مخصوصاً فرانسه استقلال خود را اعلام کرد، و دولت انگلستان سرانجام در نوامبر ۱۷۸۲ استقلال آنها را به رسمیت شناخت.

«در انقلاب ملی گرایانه و استقلال طلبانه امریکا، مردانی نظیر جان آدامس و واشنگتن در صدد آن نبودند که نظام اجتماعی و اقتصادی را واژگون کنند. بلکه بیش از هر چیز مصمم بودند مستعمرات انگلیسی امریکای شمالی را به صورت یک حکومت مستقلی درآورند، همین امر در مورد انقلاب ایرلند در سالهای ۱۹۲۱-۱۹۶۱ مصداق داشت... به این ترتیب، انقلاب امریکا عمده‌تأ یک انقلاب استقلال طلبانه و ملی گرایانه بود که سراسر از غیرت میهنی و نفرت امریکاییان نسبت به انگلیسیها مایه می‌گرفت. از سوی دیگر، این انقلاب، از جهاتی یک جنبش اجتماعی و طبقاتی نیز بود، و با گذشت زمان خصلت

اجتماعی آن به تدریج قویتر می‌شود.

انقلاب آمریکا، هرگز يك دوران ترور و وحشت به خود ندید، گرچه جنبه‌های تروریستی فراوانی داشت که معمولاً در تواریخ درسی چندان مورد تأکید نبوده‌است، با توجه به جمیع جهات، انقلاب آمریکا، به عنوان يك انقلاب اجتماعی، به يك مفهوم، انقلاب ناقصی بود و نشانگر پیروزی افراطیون بر اعتدالیون نیست.^۱

قبل از کنگره ۱۷۸۷ بین ممالک متحده امریکای شمالی وحدت و یگانگی حکومت نمی‌کرد و به علت وجود رقابت و تحدیدات گمرکی و هم‌آهنگ نبودن سطح معیشت در بعضی از جمهوریه‌ها، گناه کار اختلاف به جنگهای خونین می‌کشید. این جریان به حال استقلال و آزادی زیانبخش بود به همین مناسبت در سال ۱۷۸۷ در فیلادلفیا نمایندگان ۱۳ ممالک مذکور در اصول زیرین موافقت کردند :

۱. طرز حکومت ممالک متحده جمهوری است.

۲. هر يك از جمهوریه‌ها با حفظ استقلال داخلی در روابط خارجی، مسائل جنگی و مالی از اوامر حکومت مرکزی تبعیت خواهند کرد و لوایحی که از طرف پارلمان (مجلس سنا و نمایندگان) تصویب شود به موقع اجرا خواهند گذارد. اصول فوق که به منزله اولین قانون اساسی امریکاست هنوز به قوت خود باقی است.

جمعیّت آمریکا که تا سال ۱۸۹۰ به چهار میلیون می‌رسید، در اثر هجوم مهاجرین اروپائی و انضمام چند منطقه به آن، رو به فزونی گذاشت. در سال ۱۸۵۳ ناپلئون کبیر ناحیه لوئیزیان را که از متصرفات فرانسه بود به دولت آمریکا فروخت. همچنین دولت اسپانیا و دولت مکزیك مستعمرات خود را به دولت آمریکا واگذار کردند و دولت روسیه تزاری نیز در سال ۱۸۶۷ سرزمین آلاسکا را در مقابل ۷ میلیون دلار به دولت امریکا فروخت و لی علت اساسی تکثیر جمعیت در امریکا مهاجرت اروپائیان به این منطقه زرخیز است .

توسعه جمهوریه‌ها
در آمریکا

پیدایش جنگ انفصال ناشی از اختلافی بود که بین دولت شمالی با دول جنوبی آمریکا در مورد آزادی بردگان وجود داشت. در جمهوریه‌های شمالی اساساً تعداد سیاهان بسیار کم بود و مردم آن حدوداً، اکثر از مهاجرین اروپائی بودند، در حالی که در قسمت جنوب عده مهاجرین اروپائی بسیار اندک بود و فعالیت‌های زراعتی و سایر امور دشوار به دست سیاهان صورت

موضوع بردگی
و جنگ انفصال

۱. گرین برینتون . اذ انقلاب مذهبی کرمول تا انقلاب سرخ، ترجمه محمود عنایت، ص ۲۶

می گرفت. به همین علت ارباب قدرت و مالکین، که از استثمار شدید سیاهان برخوردار می شدند بسا آزادی سیاهان جداً مخالفت می نمودند در نتیجه جنگهای خونینی که بین ممالک شمالی با ممالک جنوبی (که انفصال و جدائی خود را اعلام داشته بودند) در گرفت و تعداد ۷۵۰ هزار نفر از سربازان طرفین کشته شدند و به دول شمالی و جنوبی خسارات بسیار وارد آمد. سرانجام دول شمالی تحت رهبری ابراهام لینکلن به پیروزی نهائی نائل آمدند و اصول بردگی به صورت ظاهر منسوخ گردید، ولی چنانکه می دانیم هم اکنون دولت امریکا برای سیاهان حقوق انسانی قائل نیست و بین سیاه و سفید در کلیه رشته های اجتماعی، قضائی، مدنی و فرهنگی اختلافی عظیم وجود دارد. برای پی بردن به درجه این اختلاف مطالعه کتاب بازگشت از اتازونی اثر نویسنده اتحاد جماهیر شوروی «الیا ارنبورک» بسیار سودمند است.

در نتیجه انقلابی که در سال ۱۸۳۲ در مستعمرات امریکائی اسپانیا به وقوع پیوست، سلاطینی که عضو اتحاد مقدس بودند درصدد برآمدند که برای تحکیم نفوذ استعماری اسپانیا قشونی به امریکا اعزام دارند در این جریان مونرو رئیس جمهور امریکا برای نخستین بار به دول اروپائی اخطار کرد که باید از آن قاره صرف نظر کنند و آن را تحت نفوذ امریکای شمالی که روز به روز قوی تر می شد، بگذارند. از این پس زمینه برای توسعه نفوذ ممالک متحده امریکای شمالی در امریکا و دیگر قطعات عالم فراهم گردید و دولت امریکا با حفر تنگه پاناما که از طرف فرانسویان به طور ناقص انجام شده بود تسلط سیاسی و اقتصادی خود را در اقیانوس کبیر بسط داد و راه بنادر غربی امریکا را به ممالک شرق دور نظیر چین و ژاپن باز کرد. قدرت و نفوذ سیاسی و اقتصادی امریکا از آغاز قرن بیستم به شدت رو به فزونی نهاد. در نتیجه نخستین جنگ جهانی دولت امریکا به طور مؤثر قدم در صحنه سیاست بین المللی گذاشت. و روش ذیرین خود را که انحصار به مداخله در امور سیاسی امریکا داشت عملاً ترک گفت، تا جائی که امروز امریکا نه تنها در سراسر شرق نزدیک و دور به اعمال نفوذ سیاسی و اقتصادی مشغول است، بلکه اخیراً با اجرای طرح مارشال، زمامداران وال استریت حوزه قدرت اقتصادی و سیاسی خود را در ممالک انگلستان، فرانسه، آلمان و ایتالیا نیز بسط می دهند. در حال حاضر، اگر قدرت و نفوذ حریف زورمندی چون اتحاد شوروی و مبارزه سرسختانه توده های ملل عالم بر ضد استعمار امریکا نبود، مقاصدشوم سرمایه داران بزرگ امریکا، در راه استعمار

ملل آزاد جهان سوم بلامانع صورت می گرفت.

چرا امریکا طالب
جنگ است

امریکا قبل از شروع نخستین جنگ جهانی در صنعت مقام اول را حائز بود، به طوریکه در ۱۹۱۳ تولید صنعتی این کشور معادل تولید صنعتی آلمان و انگلستان و فرانسه بود. در نتیجه جنگ میزان تولید صنعتی امریکا فزونی گرفت و ۲۲ درصد تولید صنعتی جهان را به انحصار خود درآورد، در حالی که در سایر ممالک سرمایه داری، تولید صنعتی در اثر جنگ رو به تقلیل رفته بود از سال ۱۹۲۵ ممالک اروپائی از راه استقرار تحدیدات گمرکی، در مقام احیاء صنایع داخلی برآمدند، در نتیجه سرمایه داری امریکا در سال ۱۹۲۹ در حالی که ۴۲/۲ درصد سهم تولیدی جهان را در اختیار داشت دچار بحرانی شدید شد. میلیونها کارگریکار شدند و قیمت سهام به شدت عجیبی تنزل یافت. پس از آنکه سرمایه داری امریکا در اثر کمک دولت باردیگر شروع به فعالیت نمود، در اثر بیکاری میلیونها کارگر و رشد ناسیونالیسم اقتصادی در غالب کشورها، وضعف قوه خرید مردم، مقدمات بحران جدید فراهم گردید. در چنین شرایطی سرمایه داری امریکا برای نجات از بحران و تهیه بازار مقدمات دومین جنگ جهانی را با تقویت جدی آلمان هیتلری و احیاء صنایع جنگی آن کشور فراهم کرد.

بالاخره در سال ۱۹۳۸ یعنی يك سال قبل از جنگ، بحرانی خطرناکتر از بحران ۱۹۲۹ به وجود آمد، ولی با روشن شدن آتش جنگ خطر بحران و بیکاری موقتاً خاموش شد. به این ترتیب می بینیم که جنگ زائیده رژیم سرمایه داری است و دولت امریکا برای نجات از خطرات و تناقضات رژیم سرمایه داری چاره نئی جز برافروختن آتش جنگ در گوشه و کنار جهان ندارد، تا از این راه کارخانه های اسلحه سازی امریکا به کار خود ادامه دهند و دولت با مشکل بحران و بیکاری کارگران مواجه نگردد و از طرف دیگر با ادامه جنگ تمام ذخائر و نیروهای اقتصادی و اجتماعی جهان سوم بیهوده از میان می رود، زمینه برای ادامه استعمار و عقب ماندگی، که آرزوی مطلوب امپریالیسم است فراهم می گردد.

خصوصیات قانون اساسی در آمریکا

پس از آنکه ملت امریکا به تأمین آزادی و استقلال سیاسی خود
اختیارات کنگره: توفیق یافت، نمایندگان جمهوریه در فیلادلفیا گرد آمدند و در سال ۱۷۷۸ اتفاق دول را تشکیل دادند و مقرر گردید هیأتی به نام کنگره از نمایندگان ممالک جزء با رأی مساوی انتخاب شوند تا آزادی و استقلال کشور را در مقابل حملات خارجی تأمین نمایند. اعضاء کنگره مکلف بودند اوامر دول متبوع خود را به موقع اجرا

گذرانند، تصمیمات کنگره قبل از اجرا، لازم بود به تصویب مجالس مقننه ممالک جزء برسد؛ حق اعلان جنگ و ایجاد نیروی دریائی با کنگره بود، و اختلاف بین ممالک جزء در جلسه کنگره طرح و رسیدگی می شد.

تشکیل دولت متحده چون با وجود اتفاق دول، روابط دول ۱۳ گانه بسیار ضعیف و اختیارات کنگره هم محدود بود در ۱۴ مه ۱۷۸۷ بنا به پیشنهاد بعضی از جمهوریه‌ها در فیلادلفیا کنگره جدیدی تشکیل گردید. این کنگره تحت ریاست (واشنگتن) اتفاق دول را به دولت متحده تبدیل ساخت و قانون اساسی جدید پس از تصویب پارلمانهای ممالک جزء به موقع اجرا درآمد.

در ممالک متحده امریکای شمالی قوای سه گانه تا حدی از یکدیگر مجزا و منفصل هستند برای انتخاب رئیس جمهور، هر يك از ممالک جزء عده‌ئی را انتخاب می کنند. انتخاب شدگان در مراکز ممالک جزء مجتمع شده يك نفر را به اکثریت آراء برای مدت چهار سال به ریاست جمهوری برمی گزینند، بعداً صورتی از کاندیداهای ریاست جمهور، تنظیم و با تعداد آرائی که دارند نزد ریاست مجلس سنا می فرستند. رئیس مجلس سنا در حضور اعضای مجلس نمایندگان و مجلس سنا به قرائت آراء مبادرت می نماید؛ پس از استخراج آراء هر کس که اکثریت مطلق را احراز کرده مقام ریاست جمهوری می رسد. در آمریکا رئیس جمهور ریاست قوه مجریه را نیز داراست.

وظایف و مسئولیت رئیس جمهور
۱. رئیس جمهور امریکا، وزراء و سایر مأمورین عالی رتبه کشوری را بسمت موافقت مجلس سنا انتخاب مینماید ولی در عزل مأمورین نامبرده موافقت مجلس سنا ضرورت ندارد. ۲. رئیس جمهور قضات دولت متحده را تعیین می کند ولی تغییر مأموریت قضات، قبل از جلب موافقت آنان ممکن نیست - در بعضی از جمهوریه‌ها، قضات را مردم به طور مستقیم، از بین اهالی انتخاب می کنند.

۳. عقد قراردادهای سیاسی و تجاری با رئیس جمهور است فقط در مواردیکه به دولت تعهد مالی تحویل می شود باید قرار داد تصویب هر دو مجلس به رسد.

۴. اعزام و پذیرش نمایندگان سیاسی با رئیس جمهور است.

۵. رئیس جمهور بدون تصویب پارلمان حق اعلان جنگ ندارد.

۶. طرح لوایح قانونی فقط با مجلس نمایندگان و مجلس سنا میباشد.

۷. حق عفو و تخفیف مجازات با رئیس جمهور است ولی نامبرده نمی تواند از

این حق نسبت به وزراء و سایر مأمورین دولت استفاده نماید.

در ممالک متحده آمریکای شمالی وزارت فرهنگ و مستعمرات و فوائد عامه وجود ندارد یعنی خدمات فرهنگی و فوائد عامه توسط جمهوری‌های جزء مسائل مربوط به مستعمرات در وزارت کشور، حل و فصل می‌شود.

پارلمان آمریکا
پارلمان آمریکا از دو مجلس تشکیل می‌شود که یکی را مجلس سنا و دیگری را مجلس نمایندگان می‌گویند. اعضای مجلس سنا از

طرف هر يك از جمهوریه‌ها برای مدت شش سال انتخاب می‌شوند، و هر جمهوری بدون توجه به میزان جمعیت می‌تواند دو نفر نماینده انتخاب کند. هر دو سال يك سوم از وکلای مجلس سنا تجدید انتخاب می‌شوند. انتخاب وزراء، سفیران و قضات باید به تصویب مجلس سنا برسد. ریاست مجلس سنا با نایب رئیس ایالات متحده است. عده وکلای مجلس نمایندگان با سکنه هر يك از جمهوریه‌ها بستگی دارد، چنانکه نیویورک ۲۳ نماینده و فلوریدا ۴ نماینده دارد.

از لحاظ قوانین مالی مجلس نمایندگان بر مجلس سنا تقدم دارد، یعنی هر نوع لایحه مالی، قبلاً باید در مجلس نمایندگان تصویب شود، سپس برای مشاوره به مجلس سنا فرستاده شود.

ماده ۵ قانون اساسی به مجالس مقننه اجازه می‌دهد که با اکثریت دوثلث نمایندگان، مواد قانون اساسی را مورد تجدید نظر قرار دهد، ولی در هر حال باید تصمیمات متخذه قبل از اجرا به تصویب سه‌چهارم مجلس مقننه کشورهای جزء برسد.

تجدید نظر در قانون اساسی

با اینکه در قانون اساسی آمریکا آزادی عقاید، مطبوعات و اجتماعات محترم شمرده شده است، مع ذلك در حال حاضر امپریالیسم

انحراف از قانون اساسی

آمریکا برای آماده کردن مردم به جنگ و تحریک توده آمریکائی برضد کشورهای صلح‌دوست، نه تنها به دروغ‌پردازیهای عجیب و غریب برضد رژیمهای انقلابی دست می‌زند، بلکه به نام تعقیب کمونیستها، کلیه علاقه‌مندان به آزادی فکر را مورد تعقیب قرار می‌دهد و عملاً با هر گونه عقاید و سازمانهای مترقی و بشردوستانه مبارزه می‌کند.

هیأت حاکم امروز آمریکا با وضع قانون تافت و هارتلی و قانون موندت عملاً در عصر اتم به تفتیش عقاید و افکار مردم دست زده است. از آزادی قلم و مطبوعات نیز در آمریکا، چنانکه باید اثری نمی‌توان یافت، هر روزنامه‌نویسی که برخلاف منافع سرمایه‌داران ویا در توصیف رژیمهای نوین اجتماعی مطلبی بنویسد، فوراً سهمیه کاغذ و آگهیهای تجارتي او را قطع می‌کنند و کلیه ابواب زندگی را به روی این قبیل مردم حقه‌گومی بندند. به این ترتیب، در رژیم کنونی آمریکا هر چیز حتی وجدان و عقاید مردم در اختیار

صاحبان تراستها و کارتلها درآمده و هرکس بر ضد این اقلیت صاحب نفوذ مطلبی ابراز کند، از حقوق مسلم و طبیعی انسانی محروم می‌شود»^۱

قانون اساسی ایالات
متحدہ آمریکا

قانون اساسی امریکا (سال ۱۷۸۷) از قدیمترین قوانین اساسی مدون موجود است. چون مواد ائتلاف رضایت بخش نبود، مجلس مبعوثان فدرال، قانون اساسی را، در شهر فیلادلفیا (ایالت پنسیلوانیا)

طرح ریزی کرد و آن جایگزین مواد ائتلاف شد، و حکومت فدرال به موجب آن استقرار یافت. این قانون يك مقدمه و هفت ماده دارد، سه ماده اول آن در تقسیم قوا به سه قوه مقننه، اجرائیه و قضائیه است، و ظاهراً بر اساس تحقیقات منتسکیو در حکومت بریتانیا تدوین شده است. قانون اساسی دارای ۲۶ اصلاحیه یا مواد متمم است که از آن جمله ده اصلاحیه اول که معروف به بیلۀ حقوق (۱۷۹۱) است، و اساس بسیاری از آزادیهای مردم امریکاست از قبیل (آزادی مذهب، آزادی نطق و آزادی مطبوعات). پنجمین اصلاحیه مشتمل بر این قاعده است که «هیچ کس را در هیچ محاکمه جنائی نمی‌توان وادار کرد که بر ضد خود شهادت بدهد».

بعد از جنگ جهانی دوم بسیاری از کسانی که متهم به فعالیت‌های کمونیستی شده‌اند، به استناد این ماده، از ادای شهادت در باب این گونه فعالیتها امتناع کرده‌اند. اصلاحیه سیزدهم (۱۸۶۵) در لغو برده‌داری و اصلاحیه پانزدهم (۱۸۷۰) در تسادی حقوق سیاهان با سفیدهاست؛ اصلاحیه بیست و دوم (۱۹۵۱) مقرر می‌دارد که هیچ کس نباید بیش از دو دوره بر مسند ریاست جمهوری بنشیند. بعد از انقلاب فرانسه، تقریباً همه دولتها قانون اساسی مدون را برگزیدند.^۲

۱. در تنظیم مطالب مربوط به قانون اساسی امریکا از حقوق اساسی دکتر قاسم زاده و حقوق اساسی دکتر جعفر بوشهری و لاروسی بزرگ فرانسه، استفاده شده است.

۲. دایرة المعارف فارسی، ج ۲، صص ۱۹۹۳، ۱۹۹۴.

بخش سوم

مسائل سیاسی دنیای معاصر

ملت و ملیت

یکی از شرایط پیدایش ملت این است که اجتماعی از مردم تحت چه شرایطی در نتیجه عوامل مختلف تاریخی به وجود آمده باشد، یعنی اگر ملت بوجود می آید در اثر جنگ و خونریزی قبایل و نژادهای مختلفی را تحت حکومت واحدی در آورند، چون چنین اجتماعی بی سابقه و موقتی است ملت واحدی به وجود نخواهد آمد، ولی این شرط کافی نیست، یعنی ممکن است اجتماعی ثابت و پایدار باشد بدون آنکه ملت واحدی را به وجود آورد؛ چنانکه امپراتوری تزار اجتماع ثابت و پایداری بود، ولی ملت واحدی را تشکیل نمی داد. برای آنکه ملتی به وجود آید لازم نیست که عموم افراد آن از قبیله و عشیره واحدی باشند، یعنی اختلاف نژاد و قبیله مانع تشکیل ملت نخواهد بود، چنانکه ملت ایتالیا از اقوام ژرمن، رومی، یونانی و غیره به وجود آمده و ملت فرانسه، انگلیس و امریکا از نژادها و قبایل گوناگونی تشکیل شده اند. برای يك ملت داشتن زبان واحد شرط ضروری است، در حالی که برای تشکیل يك دولت زبان واحدی برای عموم اتباع لازم و ضروری نیست، چنانکه امروز سکنه دولت اتحاد جماهیر شوروی به زبانهای گوناگون صحبت می کنند و آداب و رسوم مخصوصی دارند، ولی در عین حال جملگی تابع دولت شوروی هستند. پس زبان یکی از شرایط اساسی برای پیدایش يك ملت بشمار می رود، ولی نباید تصور کرد که ملل مختلف باید به زبانهای مختلف صحبت کنند یا اینکه مللی که به يك زبان صحبت می کنند ملت واحدی را تشکیل می دهند. چنانکه سکنه انگلستان و امریکای شمالی هر دو به زبان انگلیسی تکلم می کنند، ولی هر يك دولت و ملت جداگانه ئی را به وجود آورده اند.

برای تشکیل ملیت زندگی هممتد چند نسل دسرد زمین واحدی لازم و ضروری است. مادام که امریکائیها در جزایر بریتانیا زیست می کردند ملت واحد انگلیس را تشکیل می دادند، ولی پس از مهاجرت و اقامت هممتد در امریکای شمالی ملت امریکا را به وجود

آوردند، یعنی اختلاف محل سکونت منتهی به اختلاف ملیت گردید.

یکی دیگر از شرایط تشکیل ملت واحد وجود ارتباط مداوم اقتصادی بین افراد اجتماع است، یعنی اگر بین افراد و جمهوریهای امریکای شمالی مناسبات اقتصادی نبود و به کمک جاده‌ها و خطوط ارتباطی روابط اقتصادی، فرهنگی، و اجتماعی بین آنان صورت نمی‌گرفت ممالک متحده امریکای شمالی ملت واحدی را به وجود نمی‌آورد.

علاوه بر آنچه ذکر شد وجود ملیت واحد، بدون داشتن فرهنگ ملی مشترک امکان پذیر نیست، چنانکه انگلیسیها و ایرلندیها با داشتن زبان مشترک چون واجد رسوم، آداب، اخلاق و معنویات واحدی نیستند، ملت واحدی را تشکیل نمی‌دهند.

با این مقدمات ملت عبارت است از:

«اجتماع عده‌ای از مردم که در نتیجه عوامل گوناگون تاریخی در سرزمین معینی مجتمع شده و به زبان واحدی صحبت می‌کنند و با داشتن روحیه و فرهنگ ملی مشترک از مناسبات اقتصادی نزدیکی برخوردار می‌شوند.» در صورت فقدان هر یک از این شرایط اجتماع توده‌ها، ملت یا ملیتی را به طور کامل تشکیل نخواهند داد. باید دانست که از آغاز جنبش بورژوازی فکر استقلال طلبی برای رهائی از استبداد و زورگویی دول بسزک در بسیاری از ملل اروپا بیدار شده بود و توده‌های اسیر برای تأمین حیات بهتر از راه نهضتها و قیامهای خونین، استقلال ملی خود را (به طور منفرد) طلب می‌کردند؛ یعنی در این دوره هنوز فکر همکاری بین المللی در بین توده‌های آزادی خواه پیدا نشده بود. لیکن امروز، بسیاری از کشورهای مستعمره که سالیان دراز از لحاظ اقتصادی، نظامی و سیاسی جزو ذخائر امپریالیسم بشمار می‌رفتند، در نتیجه نهضتها انقلابی از صف امپریالیسم خارج می‌شوند.

بدون شك در دنیای آینده ملت‌های مستقل و آزاد سعادت خود را از راه همکاری اقتصادی، فرهنگی و غیره بیشتر از پیش تأمین خواهند کرد؛ چنانکه امروز نمونه‌ئی از این همکاری را در میان ملل گوناگون جهان سوم مشاهده می‌کنیم. ولی تحقق این آرمان یعنی آزادی و استقلال کلیه ملل عالم از هر جنس و نژاد هنگامی امکان پذیر است که اصول امپریالیسم و استعمار در نتیجه مبارزه مداوم ملل شریفه آزادی از سراسر جهان رخت بر بندد.

دولت چیست

نسبت به تعریف دولت و علل پیدایش آن از طرف دانشمندان بورژوازی به منظور حفظ اوضاع موجود و تأمین منافع طبقات ممتاز، سفسطه‌ها و مقاله‌های بسیار به عمل آمده که با وجود ظاهری آراسته، از لحاظ علمی ارزش ندارد.

هگل آلمانی دولت را انعکاس و حقیقت عقل می‌داند که از آسمانها برای اداره امور بشری و انتظام جامعه‌ها اعطا شده است. به‌طور کلی ایدئالیستها عقاید و نظریاتسی مشابه نظریه هگل اظهار کرده‌اند که علم و مطالعات دقیق اجتماعی بطلان آن عقاید را به ثبوت رسانیده است.

برای درک ماهیت دولت باید دید که این قدرت از چه زمان به وجود آمده و آیا در تمام ادوار زندگی بشر این سازمان وجود داشته است یا خیر؟

اگر در دوره‌های مختلف زندگی بشر مطالعه کنیم به این نتیجه می‌رسیم که در تمام ادوار، غیر از جامعه‌های اولیه دستگاه و سازمانی وجود داشته که از توده مردم جدا و وظیفه آن حکومت بر اکثریت مردم و حفظ قدرت طبقه حاکم بوده است.

علت این امر چیست؟ چرا در دوره جامعه‌های بدوی دولت نبود. و در سایر ادوار

دولت به وجود آمده است؟

به نظر گروهی از محققان و پژوهندگان غرب «در دوره اشتراک بدوی مردم به زحمت ابتدائی‌ترین وسائل زندگی را فراهم می‌کردند. همه دارای حقوق مساوی بودند و به طور اشتراکی زندگی می‌کردند، استثمار و بهره‌کشی انسان از انسان وجود نداشت و به همین علت چون اختلاف طبقاتی در جامعه ظاهر نشده بود وجود دولت لازم نبود.»

ولی در دوره بردگی ابزار تولید اندکی تکامل یافت و عده‌ئی توانستند مازاد بر احتیاج خود محصولی تولید کنند. از این تاریخ صاحبان ابزار تولید موفق گردیدند که از اسراء و بعضی از سکنه بومی بهره‌کشی کنند.

از جمله خصوصیات این دوره این است که زحمتکشانش (برده‌ها) انسان محسوب نمی‌شدند و

صاحبان ابزار تولید می‌توانستند برده‌های زحمتکش را بکشند. بیم عضیان غلامان، صاحبان برده را وادار کرد که برای مقابله با قدرت برده‌ها دستگاه دولتی را به‌وجود آورند.

تکامل ابزار و وسائل تولید دوره ملوک الطوائفی یا عصر فتودالیسم را جانشین دوره بردگی می‌کند. در این دوره به‌جای صاحبان برده بردگان، جامعه به‌دو طبقه دیگر که یکی خانهای فتودال و صاحبان اراضی و دیگری زارعین یا رعایا (سرف) است، تقسیم می‌شود.

در دوره بردگی «صاحبان برده» خود را مالک غلامان می‌دانستند و قانون هم این کیفیت را تأیید می‌کرد و بردگان را در شمار اموال خود می‌شناختند. اما وضع سرف‌ها یا رعایا در دوره ملوک الطوائفی این‌طور نبود یعنی سرف ملک طلق خان بشمار نمی‌رفت، بلکه وابسته به زمین بود و در مقابل ارباب تعهدات و قیود فراوانی داشت و علاوه بر کار زراعت بعضی کارها نظیر بیگاری نیز به‌نفع اربابها انجام می‌داد.

در این دوره همانند دوره بردگی فتودالها و مالکین اراضی، مانند صاحبان برده ناگزیر بودند برای حفظ تسلط طبقاتی خود و جلوگیری از طغیان و شورش دهاقین دستگاهی نظیر دستگاه دوران بردگی به‌نام دولت در اختیار خود داشته باشند تا به کمک آن بتوانند از طغیان و شورش دهاقین جلوگیری کنند.

در هر صورت وظیفه این دولتها حفظ اوضاع موجود و تأمین قدرت و تسلط اربابان زمین بر رعایا (سرف‌ها) بود.

از قرن هجدهم به بعد بر اثر تغییر ابزار تولید و پیدایش ماشین بخار، تجارت و صنعت روبه توسعه گذارد و طبقه جدیدی به‌نام سرمایه‌دار در جامعه تظاهر نمود و با ترقی و پیشرفت صنعت روز به روز بر قدرت و نفوذ اقتصادی و سیاسی این طبقه افزوده شد.

در نتیجه این تغییرات پایه قدرت اربابان ملک نسبت به سرف‌ها متزلزل گردید و روز بروز بر نفوذ سرمایه‌داران اضافه گشت تا آنجا که جامعه سرمایه‌داری با اعلام شعار (آزادی برای همه) به یاری کارگران و دهقانان در مقابل جامعه فتودالیه قیام کرد، و اصول فتودالیسم را برانداخت، ولی در نظام سرمایه‌داری با تمام تظاهراتی که به حکومت ملی و دموکراسی می‌شود اثری از دموکراسی حقیقی موجود نیست. زیرا به گفته یکی از دانشمندان بزرگ اجتماعی «هر دولتی که اساس آن متکی به اصل مالکیت انفرادی زمین و ابزار تولید باشد و در واقع سرمایه‌دار در آن حکومت کند هر قدر رژیم آن به دموکراسی متظاهر باشد باز آن یک دولت سرمایه‌داری است که مانند یک دستگاه قهریه در دست سرمایه‌داران برای انقیاد و استثمار طبقات زحمتکش (کارگر و دهقان و غیره) به کار برده می‌شود، در حالی که وجود انتخابات عمومی، مجلس مؤسسان، مجلس شورا و غیره جز

اشکال فریبده‌ئی برای اغفال توده‌ها چیز دیگری نیست و اصولاً در ماهیت امر تغییری نمی‌دهد.»

با این حال نباید فراموش کرد که جمهوریهای بورژوائی با سازمان دموکراتیک آن از نظر تکامل اجتماعی قدمی به جلو محسوب می‌شود. در این رژیم مردم به ایجاد اتحادیه‌ها و احزاب توفیق یافتند و به تدریج به موقعیت، سیاسی و ارزش اجتماعی خود پی بردند. و برای تأمین سعادت خود قدمهایی برداشتند.

دولتها از نظر استقلال

اکنون که مفهوم دولت و علل پیدایش آن معلوم گردید، دولتها را از نظر درجه استقلال و آزادی مورد مطالعه قرار می‌دهیم:

دولت مستقل معمولاً به دولتی اطلاق می‌شود که در اداره امور داخلی یعنی استفاده از منابع ثروت، تجارت داخلی و خارجی، انتخاب نمایندگان پارلمان و هیأت حاکم و سایر شؤون اقتصادی و سیاسی آزادی و اختیار کامل داشته باشد؛ و از نظر سیاست بین‌المللی نیز بتواند نمایندگان سیاسی به کشورهای خارجی بفرستد و با آنان روابط بازرگانی برقرار کند و در اعلان جنگ و عقد صلح و سایر مسائل هیچ قدرت خارجی نظریه خود را به او تحمیل نکند.

در حالی که دولت مستعمره یا ناقص‌الاستقلال به کشوری گفته می‌شود که بر طبق قرارداد تحمیلی، یا بدون قرارداد، در تحت نفوذ اقتصادی و سیاسی کشور دیگر قرار گرفته باشد و در امور داخلی و بین‌المللی بدون جلب نظر محافل استعماری قدمی بردارد.

معمولاً کشورهای استعمارطلب برای تحکیم قیادت خود، در کشورهای که از لحاظ اقتصادی، سیاسی و یا نظامی مورد نظر آنهاست به وسائل و دسائس گوناگونی دست می‌زنند، یعنی غیر از سیاست کلی ایجاد تفرقه و نفاق و رواج فقر و جهل، می‌کوشند با وسائل مختلف چرخ امور اقتصادی این نوع کشورها را به میل خود به حرکت در آورند تا هر وقت توده‌ها یا هیأت حاکم از اجرای تمایلات آنان سر باز زدند، حیات اقتصادی مردم را از راه نرسانیدن محصولات مورد نیاز، دچار تزلزل و بحران کنند و به این وسیله نیات پلید و استعماری خود را عملی سازند.

طرز رفتار و حدود اعمال نفوذ کشورهای استعمارطلب در ممالک مختلف یکسان نیست. در بعضی از ممالک مستعمره کلیه جریانات داخلی و خارجی با نظر نمایندگان رسمی یا عمال غیر رسمی استعمار صورت می‌گیرد و ملت و نمایندگان حقیقی خلق چنان که باید

نفوذی در اداره امور سیاسی و اقتصادی خود ندارند. کشورهای تونس، مراکش، الجزایر، مصر، ویتنام، هندوستان، زنگبار و غیره قبل از قیام خلق و مبارزات استقلال طلبانه مردم، از نظر سیاسی و اقتصادی آزاد و خودمختار نبودند ولی پس از پایان دومین جنگ جهانی، دنیا آزادی و استقلال آنها را به رسمیت شناخت. ولی در بعضی از ممالک که آنها را مستعمرات آزاد «دومینیون»^۱ می گویند دولت آنها از لحاظ اداره امور داخلی آزادی دارند، یعنی دارای حکومت، مجالس مقننه و تشکیلات اداری و قضائی هستند و می توانند نیروی نظامی (در دریا، خشکی و هوا) و مؤسسات پست و تلگراف و مسکوکات و اسکناس و غیره داشته باشند. از سال ۱۹۲۵ به بعد دولت انگلستان برای جلوگیری از قیامهای ملی به بعضی از دومینیون های خود استقلال کامل داد، به طوری که این کشورها می توانند به ممالک خارجی نمایندگان سیاسی و کنسولی بفرستند، اعلان جنگ و عقد صلح نمایند و در انجمن ها، اتحادیه ها و سازمانهای بین المللی شرکت کنند. دومینیون های انگلستان مجبور به حفظ منافع امپراتوری و کمک جنگی به آن کشور نبودند.

از سال ۱۹۳۱ که ملل مشترک المنافع بریتانیا سازمان یافت، در میان دومینیون های انگلستان، کشورهای هندوستان، کانادا و استرالیا اهمیت و ارزش بین المللی خاصی کسب کردند. مخصوصاً کشور پهناور و پرجمعیت هندوستان از بسرک استقلال، آزادی و دموکراسی و انتخاب زمامدارانی ملی و دلسوز نظیر گاندی و جواهر لعل نهرو و دیگران، با وجود مشکلات گوناگون اجتماعی و اقتصادی با گامهای استوار به سوی اصلاحات پیش می رود و در صحنه بین المللی نقش مهم و مؤثری به سود دوام و استقرار صلح جهانی ایفا می کند.

ناگفته نماند که شبه قاره هند سالهاست به دو دولت هند و پاکستان تقسیم شده و آنها در شمار کشورهای متحد المنافع بریتانیا در آمده اند و در تاریخ ۱۵ اوت ۱۹۴۷ انتقال حاکمیت به دو دولت نامبرده صورت گرفته است.

اشکال حکومت

نسبت به شکل حکومتها از قدیم عقاید مختلفی از طرف محققین بر حسب شرایط اقتصادی و اجتماعی مردم ابراز شده است که در اینجا برای رعایت اختصار از ذکر آن

نظریات و علل اقتصادی پیدایش آن صرفنظر می‌کنیم و تنها به ذکر اشکال مختلف حکومت اکتفا می‌نمائیم.

در حکومت سلطنتی ممکن است تمام اختیارات در دست پادشاه متمرکز گردد و نمایندگان دولت به نام شاه انجام وظیفه کنند. این نوع سلطنت را می‌توان سلطنت نامحدود نامید، زیرا

حکومت سلطنتی و انواع آن

استبداد مطلق سلطان راهیج قاعده قانونی محدود نمی‌کند. ولی در سلطنت محدود اقتدارات پادشاه از طرف قدرتها و مقامات دیگری محدود و معین می‌شود.

یعنی پادشاه ناگزیر است در مسائل مهم مملکتی از قبیل عقد صلح، اعلان جنگ، اتحاد نظامی، تعیین مالیات، تدوین قوانین و غیره با نمایندگان ملت یا طبقات ممتاز شور کند و به نظریات و پیشنهادات آنها احترام بگذارد.

این نوع سلطنت را مشروطه می‌گویند، زیرا شرایط و قوانین خاصی اختیارات شاه را محدود می‌کند.

در ممالک مشروطه پارلمان نه تنها قوه مقننه را در اختیار دارد، بلکه به طور غیر مستقیم قوه مجریه را به میل خود اداره می‌کند، یعنی در این ممالک شاه مجبور است وزراء و هیأت دولت را از میان کسانی که مورد اعتماد اکثریت نمایندگان هستند انتخاب کند، و کلابی مجلس، مبعوثان می‌توانند با اظهار رأی عدم اعتماد کابینه‌ها را ساقط کنند علاوه بر این، اوامر و احکام شاه مادام که به امضای وزیر مسؤل نرسیده قابل اجرا نیست و وزراء می‌توانند از اجرای اوامر شاه خودداری کنند. زیرا در این کشورها شاه فقط سلطنت می‌کند و از حق حکومت کردن محروم است.

امروزه سلطنت پارلمانی در انگلستان، سوئد، نروژ، بلژیک و دانمارک و غیره وجود دارد. ولی میزان قدرت و حکومت ملی در تمام این کشورها یکسان نیست، بلکه معمولاً قدرت ملی با درجه استقلال اقتصادی و سیاسی کشور، کیفیت و کمیت نیروهای دموکراتیک و رشد سیاسی مردم و میزان مداخله دول بزرگ استعماری رابطه و بستگی تام دارد.

حکومت جمهوری و اقسام آن

حکومت جمهوری به حکومتی اطلاق می‌شود که هیأت مدیره آن به طور مستقیم یا غیر مستقیم از طرف مردم انتخاب شوند.

سابقاً در بعضی از ممالک جمهوری که مساحت و جمعیت آنها چندان زیاد نبوده

کسانی که واجد شرایط انتخاب کردن بودند در محلی مجتمع می شدند و به تدوین قوانین، تعیین وزراء و مسؤولین امور مبادرت می کردند. این گونه انتخاب در حال حاضر فقط در بعضی از جمهوریهای کوچک سویس معمول است.

امروز حق حاکمیت در کشورهای جمهوری به وسیله نمایندگان خلق انجام می گیرد، به این ترتیب که خود مردم، به طور مستقیم در امور مهم کشوری تصمیمی نمی گیرند بلکه، نمایندگان ملت این وظیفه را انجام می دهند. در بعضی از کشورهای جمهوری نمایندگان پارلمان و رئیس جمهور مستقیماً از طرف ملت انتخاب می شوند و در برخی دیگر ملت فقط اعضای پارلمان را انتخاب می کنند و انتخاب رئیس جمهور وظیفه پارلمان است.

در مکزیک، ملت علاوه بر انتخاب نمایندگان پارلمان، رئیس جمهور و اعضای دیوان عالی (قوه قضائیه) را نیز انتخاب می کند.

در امریکای شمالی نیز رئیس جمهور باید مستقیماً از طرف ملت انتخاب شود. در این سیستم رئیس جمهور در مقابل قوه مقننه اختیارات بیشتری خواهد داشت. ولی اگر رئیس جمهور منتخب پارلمان باشد، خواه و ناخواه بیشتر تحت نفوذ نمایندگان خواهد بود. در فرانسه به موجب قانون اساسی ۱۳ اکتبر ۱۹۴۶ رئیس جمهور بر حسب اراده مجالس مقننه تعیین خواهد شد.

در رژیم جمهوری ممکن است قوه مقننه و قوه مجریه هر یک دارای استقلال تام باشند. در این صورت قوه مجریه به صلاح دید و طبق نظر خود می تواند وزراء را عزل و نصب کند، و وزراء فقط در مقابل رئیس جمهور مسؤول هستند، یعنی قوه مقننه نمی تواند با رأی عدم اعتماد وزراء را وادار به استعفا کند. این رویه در امریکای شمالی معمول است.

ولی در جمهوری پارلمانی قوه مقننه علاوه بر قدرت قانونگزاری به طور غیر مستقیم در کار قوه مجریه مداخله می کند و رئیس جمهور ناچار است وزراء خود را از بین کسانی که مورد موافقت اکثریت نمایندگان هستند انتخاب کند، و هر یک از مجلسین می توانند با ابراز رأی عدم اعتماد وزراء را وادار به استعفا نمایند.

در بعضی از کشورهای جمهوری نظیر ممالک متحده امریکای شمالی، فرانسه، لهستان، چکسلواکی، ریاست قوه مجریه به شخص واحد تعلق دارد، در حالی که در بعضی دیگر از ممالک جمهوری نظیر اتحاد جماهیر شوروی، سوئیس و یوگسلاوی، ریاست قوه مجریه به هیأتی واگذار شده است.

در شوروی قوه مجریه به هیأت رئیسه شورای عالی که دارای یک نفر رئیس، شانزده نایب رئیس، بیست و چهار عضو و یک منشی هستند، واگذار شده و این هیأت در جلسه مشترک

مجالس مقننه انتخاب می‌شود.

آنچه گفته شد مربوط به شکل حکومت بود، چنانکه می‌دانیم تنها اسم حکومت مشروطه و جمهوری برای استقرار حکومت ملی واقعی کافی نیست، بلکه تأمین منافع اکثریت فقط هنگامی میسر است که به جای اقلیت حاکم اکثریت ملت آگاهانه و از راه انتخابات آزاد و دموکراتیک بر سر نوشت خویش حکومت کنند و نمایندگان حقیقی مردم اداره امور را در دست گیرند.

نظری به تعهدات دول بزرگ درباره آزادی و حقوق ملل

منشور آتلانتیک

مواد برجسته منشور آتلانتیک که در ۱۴ اوت ۱۹۴۱ به امضای دولت آمریکا و انگلیس و سپس به امضای اتحاد جماهیر شوروی و دولت‌های دیگر رسیده به قرار زیر است:

۱. هیچ‌یک از دو کشور طالب هیچ‌گونه تملک ارضی یا تملک دیگری نیستند.
۲. هر دو کشور مخالف هر گونه تغییرات مرزی هستند که با موافقت آزاد ملل مربوطه انجام نشود.
۳. هر دو کشور حق هر ملت را در انتخاب حکومتی که مایل است، محترم می‌شمارند و امیدوارند که حقوق حاکمیت و استقلال به هر ملتی که حقوق مزبور از آنها گرفته شده است، داده شود.
۴. با توجه به تعهداتی که هر دو کشور دارند، سعی خواهند کرد که برای هر ملتی به‌طور تساوی، کوچک یا بزرگ فاتح یا مغلوب، دخول در تجارت دنیا را تسهیل کنند تا هر گونه مواد اولیه که برای پیشرفت اقتصادی آنها لازم باشد به دست آورند.
۵. هر دو کشور مایلند نهایت کوشش را به عمل آورند تا همه ملل در قسمت اقتصادی به‌منظور تحصیل شرایط بهتری برای کار و پیشرفت اقتصادی و امنیت در شؤون اجتماعی با یکدیگر همکاری کامل کنند.

۶. پس از برانداختن ظلم و جور نازی هردو کشور امیدوارند صلحی برقرار شود که بتواند وسائل زندگی و امنیت داخلی تمام ملل را تامین کند، و آنها را اطمینان دهد که هرکس در هرکشور می‌تواند فارغ از ترس و احتیاج زندگی کند.

۷. چنین صلحی باید به هرکس اجازه دهد که آزادانه در اقیانوسها و دریاها سیر کند.

۸. دو کشور تصور می‌کنند که تمام ملل دنیا خواه به علل مادی و خواه معنوی باید از استعمال زوز دست بردارند.

در آینده اگر ملتی تسلیحات زمینی، هوایی و دریائی خود را برای هجوم به مرزهای دیگر نگهدارد، هیچ گونه صلحی نمی‌تواند برقرار بماند. بنا بر این، دو کشور تصور می‌کنند، تا ترتیب دائمی و وسیع برای امنیت عمومی داده نشده خلع سلاح مللی که ممکن است نیروی مسلح خود را برای تهاجم به کار برند ضروری است.

هر دو کشور مساعی خود را به کار خواهند برد تا ملل صلحجو را از زیر بار تسلیحات آزاد کنند.

اعلامیه ملل متحد

در اول ژانویه ۱۹۴۲ این اعلامیه مشترک از طرف بیست و شش کشور از ممالک مختلف جهان برای پیوستن به منشور آتلانتیک امضاء شد: نظر به اینکه دول امضاء کننده، به برنامه مشترک اصول و مقاصد مندرجه در اعلامیه رئیس جمهوری کشورهای متحده آمریکا و نخست وزیر بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی مورخ ۱۴ اوت ۱۹۴۱ معروف به منشور آتلانتیک ملحق شده‌اند، و نظر به اینکه یقین دارند دفاع از جان و آزادی و استقلال و حریت مذهبی و همچنین صیانت حقوق بشر و اجرای عدالت در کشورهای خود و کشورهای دیگر مستلزم این است که بردشمنان خود کاملاً مظفر و پیروز گردند و نظر به اینکه هم‌اکنون مشترکاً به مبارزه برضد قوای خشن و وحشی که در صدد است دنیا را تحت تسلط و انقیاد خود در آورد هستند، علی‌هذا اعلام می‌دارند:

۱. هر يك از دول امضاء کننده متعهد می‌شود کلیه منابع اقتصادی و نظامی خود را، برضد آن عضو یا اعضای دول پیمان سه‌گانه و متحدینشان که با آنها در حال جنگ است به کار برد.

۲. هر يك از دول امضاء کننده متعهد می‌شود با سایر دول امضاء کننده همکاری کرده به ترك مخاصمه و صلح جداگانه با دشمن مشترک مبادرت ننماید.

ملل دیگری که هم‌اکنون در این مبارزه برضد هیترلیسم کمک مادی یا مساعدتهای

دیگری می کنند یا ممکن است بعداً به این اقدام مبادرت کنند، می توانند به این اعلامیه ملحق شوند - واشنگتن اول ژانویه ۱۹۴۲.

پس از نشر اعلامیه ملل متحد، دولت ایران در تاریخ ۲۲/۶/۱۷ الحاق خود را به اعلامیه ملل متحد اعلام داشت و این الحاق مورد تأیید ممالک انگلستان، شوروی و امریکای شمالی قرار گرفت.

علاوه بر منشور آتلانتیک و اعلامیه ملل متحد که با صراحت نام آزادی و استقلال ملل کوچک در آنها تضمین شده است، در اعلامیه کنفرانس مسکو که از ۱۹ تا ۳ اکتبر ۱۹۴۳ ادامه داشته است در ماده ۴ ذکر شده است.

«... اعتراف می کنند لازم است به محض اینکه میسر گردد یک سازمان بین المللی متکی بر اصل حاکمیت کشورهای شیفته آزادی ایجاد گردد و درهای این سازمان روی کلیه کشورهای بزرگ و کوچک به منظور حفظ صلح و آرامش بین المللی همواره باز باشد.»

علاوه بر این، در اعلامیه انجمن تهران مورخه اول دسامبر ۱۹۴۳ از طرف رئیس جمهور امریکا و نخست وزیران اتحاد جماهیر شوروی و انگلستان آشکارا اعلام گردید که «... ما مسائل آینده را به کمک رایزنان سیاسی خود تحت مطالعه در آورديم. ما از کلیه کشورهای بزرگ و کوچک که اهالی آنها مانند اهالی کشورهای ما قلباً و روحاً تصمیم گرفته اند اصول ظلم و ستمگری و بردگی و آزار و اذیت را از صحنه جهان برچینند متوقع همکاری و مشارکت عملی بوده و خواهیم بود... ما منتظر دوزی هستیم که در پرتو این انجمنهای دوستانه کلیه ملت های جهان بتوانند به آزادی زندگی کرده و دستخوش ظلم و ستم واقع نگردیده و در آمال و آرزوهای خود کامیاب گردند...»

اول دسامبر ۱۹۴۳ امضاء چرچیل استالین روزولت

اعلامیه سران سه دولت

مورخه اول دسامبر ۱۹۴۳ مطابق ۹ آذرماه ۱۳۲۲

راجع به ایران

«... دولتهای کشورهای متحده امریکا و اتحاد جماهیر شوروی و ممالک متحده انگلستان، کمکهایی را که ایران در تعقیب جنگ، برضد دشمن مشترک و مخصوصاً در قسمت تسهیل وسائل حمل و نقل مهمات از ممالک ماوراء بحار به اتحاد جماهیر شوروی به عمل آورده تصدیق دارند.»

سه دولت نامبرده تصدیق دارند که این جنگ مشکلات اقتصادی خاص برای ایران فراهم آورده و موافقت دارند که با در نظر گرفتن احتیاجات سنگینی که عملیات جنگی جهانی بر آنها تحمیل می کند و کمی وسائل حمل و نقل در دنیا و همچنین کمی مواد خام و سایر حوائج کشوری کمکهای اقتصادی خود را تا حد امکان به دولت ایران ادامه دهند.

راجع به دوره بعد از جنگ دول کشورهای متحده امریکا و اتحاد جماهیر شوروی و ممالک متحده انگلستان با دولت ایران موافقت دارند که هر نوع مسائل اقتصادی که در پایان مخاصمات، ایران، با آن مواجه باشد از طرف کنفرانسها یا مجامع بین المللی که برای مطالعه مسائل اقتصادی بین المللی تشکیل یا ایجاد می شود با مسائل اقتصادی سایر ملل متحده مورد توجه کامل قرار گیرد.

دولتهای کشورهای متحده امریکا و اتحاد جماهیر شوروی و ممالک متحده انگلستان در حفظ استقلال و تمامیت ایران با دولت ایران اتفاق نظر دارند و با مشارکت ایران با سایر دول صلحدوست در برقراری صلح بین المللی و امنیت و سعادت بعد از جنگ بر طبق اصول منشور آتلانتیک که مورد قبول هر چهار دولت است، استظهار دارند.»

منشور ملل متحد

این منشور که در پنجم تیرماه ۱۳۲۴ مطابق ۲۶ ژوئن ۱۹۴۶ در شهر سانفرانسیسکو به امضاء رسیده در جلسه ۱۳ شهریورماه ۱۳۲۴ به تصویب مجلس شورای ملی ما نیز رسیده است.

متن منشور ملل متحد از این قرار است:

ما مردم ملل متحد

با تصمیم

به محفوظ داشتن نسلهای آینده از بلای جنگ که دوبار در مدت يك عمر انسانی افراد بشر را دچار مصائب غیر قابل بیان نموده و با اعلام مجدد ایمان خود به حقوق اساسی بشر و به حیثیت و ارزش شخصیت انسانی و به تساوی حقوق بین مرد و زن و همچنین بین ملتها اعم از کوچک و بزرگ؛ و به ایجاد موجبات لازم برای حفظ عدالت و احترام تعهدات ناشی از عهد و سایر منابع حقوق بین المللی و به پیشرفت ترقی اجتماعی و برقرار ساختن اوضاع زندگی بهتر با آزادی بیشتر و برای نیل به این مقاصد:

به اعمال گذشت و زندگی در حال صلح بایکدیگر و بایک روس حسن همجواری و

به متحد ساختن قوای خود برای نگهداری صلح و امنیت بین‌المللی و به قبول اصول و برقرار ساختن طرقی که بکار نبردن نیروی سلاح را جز در راه منافع عمومی تضمین نماید؛ و با توسل به سازمان بین‌المللی برای پیشرفت ترقی اقتصادی و اجتماعی تمام ملل؛ عزم نمودیم که برای تحقق این مقاصد تشریک مساعی کنیم. در نتیجه دولتهای متبوع ما توسط نمایندگان خود که در شهر سانفرانسیسکو گرد آمده و دارای اختیارات تامی بودند که صحت آنها تشخیص داده شده است، این منشور ملل متحد را اختیار، و به موجب این مقررات یک سازمان بین‌المللی را که موسوم به سازمان ملل متحد خواهد بود، برقرار می‌سازد.

فصل اول - مرام و اصول

ماده ۱

مرام ملل متحد به قرار ذیل است:

۱. نگهداری صلح و امنیت بین‌المللی و برای این منظور:

اتخاذ اقدامات جمعی مؤثر برای جلوگیری از تهدیدات برضد صلح و برکنار کردن آنها، و از بین بردن هراقدام تهاجمی یا هراختلال صلح به نحو دیگر، و عملی کردن تنظیم و تصفیه مسالمت‌آمیز اختلافات و یا وضعیتهائی که جنبه بین‌المللی دارند و ممکن است صلح را برهم زنند، برطبق اصول عدالت و حقوق بین‌المللی.

۲. توسعه روابط دوستانه در میان ملل که بر احترام اصل تساوی حقوق ملتها و حق آنان در تعیین آزادانه سرنوشت خود مبتنی بوده و بعمل آوردن هراقدام دیگری که برای تحکیم صلح جهان مناسب باشد.

۳. عملی ساختن همکاری بین‌المللی با حل مسائل بین‌المللی که جنبه اقتصادی یا اجتماعی یا فرهنگی و یا انساندوستی دارند و با توسعه و تشویق احترام حقوق انسانی و آزادیهای که برای عموم اساسی هستند، بدون تمایز بین نژاد و زبان یا مذهب.

۴. بودن یک مرکز که در آنجا مجاهدتهای ملل برای این منظورهای مشترک یکنواخت گردد.

ماده ۲

سازمان ملل متحد و اعضای آن باید در تعقیب مرامهای مذکور در ماده اول طبق اصول ذیل عمل نمایند:

۱. سازمان بر اصل تساوی حق حاکمیت تمام اعضای خود مبتنی است.
۲. اعضای سازمان برای اینکه استفاده از حقوق و مزایای ناشی از سمت عضویت،

نسبت به همه آنها تضمین گردد، باید تمهیداتی را که به موجب این منشور به عهده گرفته اند، از روی حسن نیت انجام دهند.

۳. اعضای سازمان اختلافات بین المللی خود را به وسائل مسالمت آمیز تصفیه می کنند، به نحوی که صلح و امنیت بین المللی و همچنین عدالت به مخاطره نیفتند.

۴. اعضای سازمان در روابط بین المللی خود از توسل به تهدید و یا استعمال قوه خواه برضد تمامیت ارضی و یا استقلال سیاسی هر مملکت و خواه به هر نحوی دیگر که با مرامهای ملل متحد متباین باشد، خودداری می کنند.

۵. اعضای سازمان در هر اقدامی که سازمان بر طبق مقررات این منشور به عمل می آورد به سازمان مساعدت تام خواهند کرد و از معاضدت به هر کشوری که سازمان برضد آن يك اقدام احتیاطی و یا قهری می نماید، خودداری خواهند کرد.

۶. سازمان طوری اقدام خواهد کرد که کشورهای غیر عضو ملل متحد عملیات خود را در حدودی که برای حفظ صلح و امنیت بین المللی لازم است با این اصول منطبق نمایند.

۷. هیچ يك از مقررات این منشور، ملل متحد را مجاز نمی دارد در کارهایی که اساساً مربوط به صلاحیت ملی يك مملکت است مداخله کنند و اعضای سازمان را هم مجبور نمی نماید که کارهایی از این قبیل را طبق طریقهائی که در این منشور مقرر است تصفیه کنند. مع ذلك این اصل به اجرای اقدامات قهری که در فصل هفتم پیش بینی شده است، لطمه وارد نخواهد آورد.

فصل دوم منشور ملل متحد، شرایط عضویت در منشور ملل متحد را ذکر می کند.

فصل سوم ارکان سازمان ملل متحد را که عبارت از يك مجمع عمومی، يك شورای امنیت، يك شورای اقتصادی و اجتماعی، يك شورای قیمومیت، يك دیوان دادگستری بین المللی و يك دبیرخانه است، توضیح می دهد.

فصل چهارم، مشاغل و اختیارات مجمع عمومی و مسؤولیت این سازمان را در حفظ صلح و امنیت بین المللی تفصیلاً بیان می کند. هر عضو مجمع عمومی دارای يك رأی است و تصمیمات مجمع عمومی در مسائل مهم به اکثریت دوثلث اعضاء حاضر و رأی دهنده اتخاذ می شود.

فصل پنجم، از ترکیب شورای امنیت بحث می کند.

این شورا دارای پنج عضودائم و ده عضو غیر دائم است.

اعضای دائم شورای امنیت عبارتند از: اتحاد شوروی، چین، امریکا، فرانسه و انگلستان. هر عضو شورای امنیت يك رأی و يك نماینده در شورا خواهد داشت. طبق ماده

۲۶، برای اینکه برقراری و حفظ صلح و امنیت بین‌المللی به نحوی تسهیل شود که از ذخائر انسانی و اقتصادی کمترین مقدار به مصرف تسلیحات برسد. شورای امنیت مأهویت دارد که با کمک کمیته ستاد مزبور در ماده ۴۷ نقشه‌هایی به منظور برقراری اسلوبي برای تنظیم تسلیحات تهیه کرده و به اعضای سازمان تقدیم نماید.

اخذ رأی
تصمیمات شورای امنیت در مسائل مربوط به آیین کار با رأی مثبت هفت عضو اتخاذ می‌شود. تصمیمات شورای امنیت در سایر مسائل با رأی مثبت هفت عضو که آراء تمام اعضای دائم جزو آن باشد، اتخاذ می‌شود. با این تعبیر که در مورد تصمیماتی که به موجب مندرجات فصل ۶ و فصل ۳ از ماده ۵۲ اتخاذ می‌شود، طرف دعوی اذدادن رأی خودداری خواهد کرد. (حق و تو).

فصل ششم در پیرامون تصفیه مسالمت آمیز اختلافات با میانجیگری شورای امنیت بحث می‌کند.

فصل هفتم از اقداماتی که شورای امنیت در موارد تهدید برضد صلح یا برهم زدن صلح و اقدام متجاوز به عمل می‌آورد، بحث می‌کند. و بالاخره فصل یازدهم مربوط است به اعلامیه‌ئی که درباره سرزمینهایی که خود مختاری ندارند صادر شده و به موجب آن اعضای ملل متحد بر اصل اولویت منافع اهالی این سرزمینها اعتراف کرده و مساعدت در ترقی آنها را در حد اعلائی امکان، در حدود اصول صلح و امنیت بین‌المللی تقبل می‌کند. غیر از اعلامیه‌های مذکور قرارداد یالتا و بعضی از مواد اعلامیه پتسدام از نظر اهمیت دنیائی قابل توجه و شایان ذکر است.

خلاصه قرارداد یالتا
به موجب این قرارداد سران سه کشور بزرگ در تاریخ ۱۱ فوریه ۱۹۴۵ موافقت نمودند که پس از تسلیم آلمان و خاتمه جنگ در اروپا دولت اتحاد جماهیر شوروی به ژاپن اعلان جنگ دهد، مشروط بر اینکه تمامیت ارضی مغولستان خارجی (جمهوری توده‌ئی مغولستان) محفوظ و برقرار بماند و حقوق سابق روسیه که خائنانه از طرف ژاپن نقض شده بود، به وضع اولیه برگردد؛ یعنی قسمت جنوبی ساخالین و جزایر مربوط به آن به اتحاد شوروی مسترد گردد، بندر تجارتی دپون بین‌المللی شود، حقوق سابق شوروی در بندر پرت آلتود اعاده گردد، راه آهن شرقی چین و راه آهن جنوبی منچوری به وسیله يك شرکت شوروی و چین اداره شود و جزایر کوریل به شوروی مسترد گردد. استالین، روزولت، چرچیل

قسمتی از اعلامیه پتسدام
در اعلامیه پتسدام که در ژوئیه ۱۹۴۵ منعقد گردید، سران سه کشور بزرگ نسبت به وضع سیاسی و اقتصادی بعضی از کشورهای اروپا تصمیماتی گرفتند که قسمت اعظم آن تعهدات،

مخصوصاً در مورد آلمان نازی نقض شده است، اینک به طور اختصار اصول تعهدات سه کشور بزرگ را دربارهٔ امور اقتصادی و سیاسی آلمان ذکر می‌کنیم:

از نظر سیاسی
سران سه کشور بزرگ موافقت کردند که تمام مساعی خود را در راه استقرار حکومت ملی واحدی در سراسر آلمان بکار برند اصول میلیتاریسم و نازیسم را از ریشه و اساس محو و نابود کنند؛ آلمان را از هر جهت خلع سلاح کرده و استعداد نظامی آن را از بین ببرند؛ آن قسمت از صنایعی که ممکن است برای تولید نظامی بکار رود یا نابود شود و یا تحت کنترل دقیق درآید، یعنی تمام قوای زمینی، دریائی و هوائی آلمان از قبیل اس اس، اس آ، اس د، گشتاپو و کلیهٔ مدارس نظامی و سازمانهایی که محرک افکار فاشیستی است، نظیر حزب ناسیونال سوسیالیست و غیره برای همیشه از بین برود تا آلمان هرگز قادر نباشد همسایگان خود و صلح جهانی را تهدید کند.

از نظر اقتصادی
برای آنکه قدرت نظامی آلمان مضمحل گردد، مقرر گردید تولید اسلحه و مهمات و هواپیماها و کشتیهای اقیانوس پیما ممنوع گردد، تولید مواد شیمیائی و فلزاتی که مستقیماً برای یک اقتصاد نظامی ضرورت دارد، شدیداً تحت نظارت قرار گیرد و به تولید حواجی ضروری زمان صلح محدود گردد.

در دوران اشغال آلمان این کشور بایستی یک واحد اقتصادی بشمار رود، یعنی برنامه واحدی برای تولید محصولات معدنی، صنعتی، دستمزد، قیمت‌ها، جیره بندی و واردات و صادرات در سراسر آلمان تنظیم و به موقع اجرا درآید؛ پول رایج و امور بانکی و وضع مالیات و عوارض گمرکی در تمام آلمان یکسان باشد.

ارزش جهانی این تعهدات

چنانکه دیدیم زمامداران کشورهای بزرگ به موجب منشورها و تعهدات بین‌المللی در دوران جنگ و بعد از آن، آزادی و حقوق اساسی بشر و ارزش و حیثیت انسانی و استقلال کلیه ملل را صریحاً تأیید و تضمین کردند. به موجب مادهٔ ۳ منشور آتلانتیک ممالک انگلستان و امریکا «... حق هر ملت را در انتخاب حکومتی که مایل است، محترم می‌شمارند و امیدوارند که حقوق حاکمیت و استقلال به هر ملتی که حقوق مزبور از آنها گرفته شده است داده شود.» به موجب مادهٔ ۶ همین منشور دو دولت مزبور «... امیدوارند صلحی که بتواند وسائل زندگی و امنیت داخلی تمام ملل را تأمین نماید

برقرار شود و آنها را اطمینان دهد که هر کس در هر کشور می تواند فارغ از ترس و احتیاج زندگی کند.

در اعلامیه انجمن تهران سران سه کشور بزرگ اعلام کردند «... ما متظر روزی هستیم که در پرتو این انجمنهای دوستانه کلیه ملت‌های جهان می توانند به آزادی زندگی کرده و دستخوش ظلم و ستم واقع نگردیده و در آمال و آرزوهای خود کامیاب گردند.»

در منشور ملل متحد به منظور مبارزه با جنگ و خونریزی و برای حفظ صلح جهانی دول امضاءکننده منشور باردیگر ایمان خود را «... به حقوق اساسی بشر و به حیثیت و ارزش شخصیت انسانی و به تساوی حقوق بین مرد و زن و همچنین بین ملتها اعم از کوچک و بزرگ...» ابراز داشته و برای کلیه ملل «زندگی بهتر و آزادی بیشتر» را طلب کرده‌اند.

با این حال و با وجود این عبارات پرطمطراق همین که تمدن بشری در اثر مقاومت ملل و همکاری متفقین از خطر فاشیسم رهائی یافت، کلیه دول امضاءکننده به تعهدات خود وفادار نماندند و بویژه ایالات متحده آمریکا پس از پایان جنگ، آشکارا دست تجاوز به حقوق ملل دیگر دراز کرد.

پس از پایان جنگ غیر از دولت انگلستان، دولت امریکای
موارد نقض این تعهدات درباره ایران
 شمالی از راه اعزام مسیون‌های مالی، اقتصادی، بهداشتی،
 ارتشی و ژاندارمری و تحمیلات دیگر، عملاً در سیاست
 عمومی ایران شروع به مداخله نمود. یعنی درحقیقت پس از آنکه انگلستان برای جلوگیری
 از رشد نهضت‌های دموکراتیک پای امپریالیسم امریکا را در ایران باز کرد، دولت امریکا
 عده‌ئی از زمامداران خائن ایران را به نوکری خود دعوت کرد و به یاری آنان
 قراردادهای اسارت‌آمیزی نظیر قرارداد ۱۹۱۹ و بلکه ننگین‌تر از آن به ملت ایران
 تحمیل کرد.

هدف اساسی هر دو دولت در ایران اجرای نقشه دیرین استعمار، یعنی مبارزه با
 آزادی و دموکراسی و ادامه سیاست فقر و جهل و بدبختی ملت ایران بود، منتها دولت
 امریکا با وحشیانه‌ترین وضع به کمک عده‌ئی از خائنین داخلی نه تنها قراردادهای شرم‌آور
 استعماری به ملت ما تحمیل کرد، بلکه در دوره زمامداری احمد قوام توسط آلن سفیر کبیر
 خود با اجرای میلیتاریسم شدید و مداخله صریح مقامات نظامی کلیه سازمان‌های دموکراتیک
 ایران در نقاط مختلف دستخوش نهب و غارت گردید و ملت ایران به مفهوم «تساوی
 حقوق ملل» و «آزادی ملتها در تعیین سرنوشت خویش» از نظر دول بزرگ و ابرقدرتها
 بخوبی پی برد.

نظری به قراردادهای تحمیلی

قرارداد نفت
 نخستین قدم عملی در راه مداخله در اوضاع اقتصادی و سیاسی ایران در دیماه ۱۳۲۲ از طرف دولت امریکا برداشته شده به این ترتیب که دولت مزبور با دولت ساعد راجع به واگذاری امتیاز نفت شمال و شرق و بلوچستان به کمپانیهای امریکائی و انگلیسی وارد مذاکره گردید و دولت ساعد بدون شور با افکار عمومی، با استخدام دو نفر مستشار امریکائی مقدمات تسلیم ذخائر نفتی مارا به کمپانیهای امریکائی فراهم ساخت.

قرارداد ساعد و دریفوس
 به موجب قرارداد ساعد - دریفوس که در آذرماه ۲۲ از طرف دولت امریکا به دست هیأت حاکم به ملت ایران تحمیل شده است، ژاندارمری ایران به دست مستشاران نظامی امریکا سپرده شده بود. به موجب ماده هشتم این قرارداد افسران ژاندارمری امریکا بر افسران ایرانی از همان درجه مقدم خواهند بود.

و به موجب ماده ۱۵ «کارکنان هیأت مشمول مقررات ژاندارمری ایران خواهند بود به استثنای مواردی که مقررات مزبور مخالف مقررات کشورهای متحده باشد». و طبق ماده ۲۱ این قرارداد حق استخدام مستشاران سایر کشورها در اداره ژاندارمری، به دولت ایران داده نشده است و به این ترتیب به طور آشکار حق حاکمیت از دولت و ملت ایران سلب شده بود. طبق ماده دیگر، تقدم مستشاران امریکائی بر افسران همرتبه ایرانی تصریح گردیده و به موجب ماده ۱۵ به افسران امریکائی اجازه داده شده که با اخذ حقوق کافی از خزانه این ملت فقیر از اوامر و مقررات دولت متبوع خود پیروی نمایند و قوانین مدنی و نظامی ایران را محترم نشمارند.

قرارداد نظامی جم - آلن
 به موجب ماده ۸ این قرارداد که برای تأیید و تکمیل قرارداد قبلی تنظیم شده و دست کمی از قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس ندارد، تمام نیروی نظامی ایران «وزارت جنگ، دوایر مختلف آن و شعب ستاد ارتش» در زیر نظر میسیون امریکائی قرار می گیرد و این هیأت به جزئیات اموراتش ایران واقف می گردند.

این قرارداد اسارت آمیز که در ۷ اکتبر ۱۹۴۷ بدون اطلاع ملت و مجلس ایران بین دولترین منعقد گردید سند بارزی است از نقض منشورها و تعهدات دول بزرگ. به موجب این قرارداد میسیونهای امریکائی به طور نامحدود به ایران اعزام می شوند. این مهمانان ناخوانده نه تنها بر همدرجههای ایرانی خود (به نام امریکائی بودن) تقدم

دارند، بلکه بانقض قوانین و مقررات ایران کوچکترین مجازاتی نخواهند دید و دولت ایران مکلف است برای برکناری آنان هزینه بازگشت آنان را پردازد. به موجب مادهٔ دیگر مرسولات پستی اعضای میسیون از هرگونه نظارت و کنترل معاف است و یک رابطه جاسوسی دائمی بین مأمورین اعزامی امریکا و آن دولت به وسیلهٔ پستهای هوایی برقرار می‌شود.

علاوه بر این، دولت امریکا بدون تصویب مجلس شورا هنگام خروج قشون خود مقداری آهن آلات را در مقابل ۱۱ میلیون دلار موجودی ارزی با دولت ایران معامله کرد.

مداخلات نامشروع و تحمیلات بی‌حد و حصر امریکا در کار ایران به حدی رسید که هانری والاس نمایندهٔ کنگره و یکی از شخصیت‌های سیاسی و رئیس حزب ترقیخواه امریکا، در یکی از نطق‌های خود دربارهٔ سیاست استعماری امریکا در ایران گفت: «من از این دروغ شرم آور آن‌که گفته است امریکا مخالف مداخله در امور داخلی ایران است خجالت می‌کشم... آن به‌جای توجه به‌وضع رقت بار دهقانان ایران،... ده میلیون دلار به عنوان کمک جنگی به دولت ایران داد تا طبقهٔ حاکم ایران را برضد آزادیخواهان و تودهٔ مردم ایران تقویت و مسلح کند.»

هانری والاس در جای دیگر اظهار کرد: «به‌دست‌یاری دو مأمور امریکائی آلن و شواردسکف ترقیخواهان ایران تحت فشار و تضيیقات نامحدود قرار گرفته‌اند... «سران نهضت آزادی ایران» مورد تعقیب قرار گرفتند، برخی زنداندانی و بعضی تعقیب شدند؛ دسته‌ئی از مبارزین آزادی ایران تیرباران شدند؛ هزاران نفر از آنان به نقاط دوردست کشور تبعید و آواره گردیده‌اند.»

آلن در مورد قرارداد ننگین ۷ اکتبر چنین می‌گوید: «تمام جریان این موافقت‌نامه از افکار عمومی دنیا و امریکا مستور نگهداشته شد و نه تنها متن آن در روزنامه‌های امریکا منتشر نگردید، بلکه به کنگره امریکا نیز تسلیم نشد... به موجب این قرار داد مستشاران امریکائی در کلیهٔ شئون ارتش ایران مداخله مستقیم داشته و بر کلیه افسران و فرماندهان ایرانی رجحان و امتیاز دارند... ارتش ایران کاملاً تابع فرماندهان و افسران نظامی امریکا است... افسران امریکائی به هر نقطهٔ ایران که مایل باشند می‌توانند مسافرت کنند و به‌هریک از اسرار ارتش ایران که بخواهند می‌توانند واقف شوند.»

اظهارات هانری والاس بهترین سند مداخله‌جویی امریکا و خیانت زمامداران ایران در آن دوره است.

اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران به روش متجاوزانه انگلیس و امریکا

که سعی داشتند ایران را به پایگاه امپریالیستی تبدیل نمایند با نگرانی و نفرت بسیار می‌نگریست.

ملت ایران، علی‌رغم دسائس هیئت حاکم قبیله و تبلیغات مزورانهٔ محافل امپریالیستی، خواهان روزی است که در پناه یک حکومت ملی، بهترین روابط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بین ایران و کشورهای جهان و مخصوصاً ممالک همسایه برقرار گردد، و در سایهٔ صلحی پایدار غفلتها و عقب‌ماندگیها هرچه زودتر جبران گردد.



منتشر کرده ایم :

شناخت
اساطیر ایران

جان هینلز



ترجمه

ژاله آموزگار - احمد تفضلی